



صین لائبریری

DR. ZAKIR HUSAIN LI

JAMIA MILLIA ISLAMI  
JAMIA NAGAR

NEW DELHI

Please examine the book  
taking it out. You will  
be responsible for damages to the  
book discovered while returning



حسین لائبریری

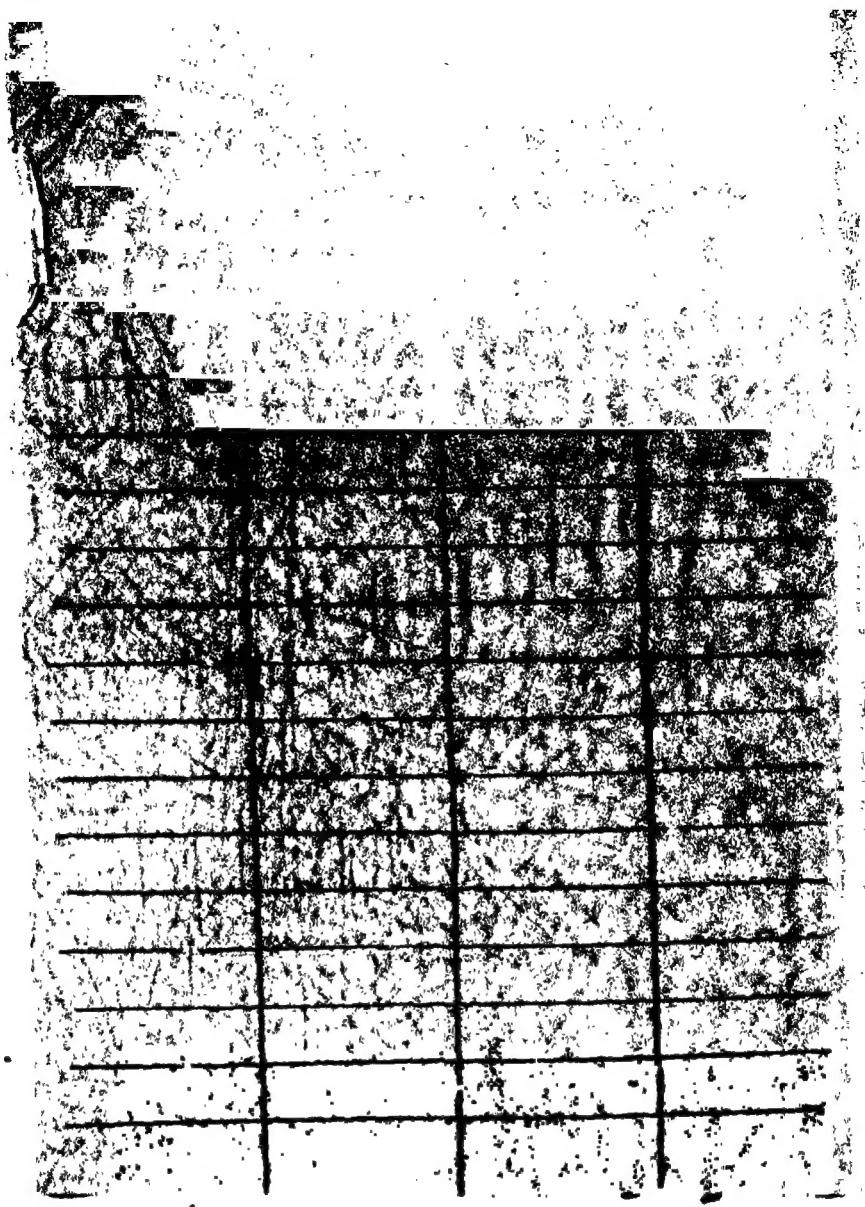
DR. ZAKIR HUSAIN LIB

JAMIA MILLIA ISLAM

JAMIA NAGAR

NEW DELH.

Please examine the book  
taking it out. You will be  
responsible for damages to the  
discovered while returning.



BIBLIOTHECA INDICA:

COLLECTION OF ORIENTAL WORKS

PUBLISHED BY

THE  
ASIATIC SOCIETY OF BENGAL.

5870  
New Series, Nos. 494, 495.

THE

AKBARNAMAH

BY

ABUL-FAZL I MUBARAK I 'ALLAMI

EDITED BY

MAULAWI 'ABD-UR-RAHIM,

PROFESSOR, CALCUTTA UNIVERSITY.

VOL. III., PART II.

CALCUTTA:

PRINTED BY E. W. GOSWAMI, AT THE BANGALORE PRESS, BANGALORE.

1922.



## \* بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ \*

### \* نظم \*

سخی تلو سلام بنام خدای • که نامش بمعنی بود و همنام  
 بنامش تلو زینب گفتار داد • که ما را زبان بهر لحن کار داد  
 فکرمه سخی تا گریز از سپاس • چه دژش نهد علیه پهلوانان  
 و لیکن درین دشت محصل نمی • نرفتنند مردان پهلوان سخی  
 صغیر که بر آستان کوس زد • درین سرزمین بانگ اسوس زد

حیوانات حیوانات ذرات امکن را (که سرگردانی بادی حیرت و هیجان است) چه بخواهد از دریا  
 کباب و جود هم زند - و کدام نهی که از نشیب کم گشتگی بفرارگاه شناسائی برآید - و سفال خیال  
 و زینب معارف خود را (که دست فرسود روزگار است) از نقاشی گنجینه و جود و شرائط  
 غریب و جود بر شمارد •

نه فرما گنجد اسرار الهی • نه دریا گنجد اندر گوش ماهی  
 نه فلان زو خیر عارف نه لپاش • که چرا نهی کرد آمد چو خفاش

لای خدای ساده لوح هر چه (از حروف کمال نامه) خویش برگزیند • و از رقم دفتر آگهی  
 بر خواند (آنها سرمایه ماهی الهی گردانند - و هر چند ذات به همتا از اندیشه اینان منزله بود  
 از صفای نوری انوار - (هرگاه فانی به حال ستایش خود را به شعور زبانی ابداع می سراید

(۱) سخی [۱] به معنی اسم و صفت [۲] سخی [۳] سخی [۴] سخی [۵] سخی [۶] سخی [۷] سخی [۸] سخی [۹] سخی [۱۰] سخی

سخی [۱۱] سخی [۱۲] سخی [۱۳] سخی [۱۴] سخی [۱۵] سخی [۱۶] سخی [۱۷] سخی [۱۸] سخی [۱۹] سخی [۲۰] سخی



[illegible]

بدر ویزا همت باستان • من و گفت و گوی همان داستان

(چون بر من نهی دست بخشودند - و در مقصود گشاده) چنان هر خاطر صافی بتواند داشت که هر چه ساله سوانح کشور خدای را جداگانه دفتر نهاشته سعادت نامه خود را تازه نویسد - و سخن پژوهی روزگار را از بار گری انتظار قدس سبکش گرداند - و لحظه از نیرنگ انقلاب گیتی خدیو نشاط انزلی جهانیان آید - و فیض الهی بر در و نزدیک صلی عام در دهد - و سلسله قریب نامتغاهی را از عنقریب هستی خدیو خدا آگاهان سر آغاز گردانید - و بدین چرخ آسمان پیوندد کوس شاهمانی را بلند پایگی بخشید •

• رباعی •

(الرحمة از روزنگ نشین آن سالار فرمان دھانی دادگر توسط سالِ ہفتمِ الہی ست ) لیکن  
فرہنگِ چہرہ امروزی شاہدِ آفرینشِ آغازِ قرنِ ثانی پیامِ جاویدِ دولتِ آورد . • نظم •

۱۵) **تألیف پادشاه افشاریه** • مانده ملک باقی نام جهان فانی

SECRET



حال بود که اقبال رحید بر خلاف فهمی ناکس زمانیان و کنگشهای کوشمورملهای روزگار بنسبیر  
 گریه گشتند - و روزی که سید هم آبان ماه الهی در جای ( که امرای پیش بودند ) نزول رباب  
 اقبال شد - و امرای بزرگ و سایر ملازمان عتبه دولت لوازم استقبال بجای آورده بمسجد درگاه  
 بوی پهنی شدند - و ( چون از مردم سوهی چنین خبری بدیده بظهور آمده بود ) حکم معالی از مکن  
 سوس و معدلت صادر شد که انواع گیتی گشای بسوهی رفته سرکشی آن ناحیه را بر خاک  
 خاک اندازند - و خود نیز بقاید اقبال عزیمت آنصوب فرمودند - روز سوش هفدهم آبان ماه الهی  
 حدود سوهی محکم رباب فیروزمنه گشت - نهمینفای آن سرزمین در شعاب جبال پناه بردند  
 و بمقتضای رسم که در متهوران راجبوت معمول است ( که جمعی در گرد منازل صاحب خویش و طایفه  
 و جوانی بنظر پایی جرأت افشوده جان نثاری میکنند ) گروه انبوه در نزدیک معبد مهادیو  
 ( که یک کوهی سوهی بود ) جمع آمده بودند - خدیو عالم بهادران نیز دست را از جنگ این اساتل  
 برافراشته بشمشیر بزل و نیز اندازان پیاده رو اشارت عالی شد که کار این دلیران خون گرفته بانجام  
 رسانند - و از ملازمان عتبه اقبال دوست محمد پسر ناتار خان درین روز غافل از گرد راه رسیده  
 شربت و آبسین در کشید •

و از سوانح آنکه یار علی بیگ ترکمان با جمعی از قزلباشیه از جانب سلطان محمد خدا بنده  
 بحر بزرگ فرمان فرمای ایران شاه طهماسب ( که از جانب پدر ایالت خراسان داشت ) با نفاس  
 استغاثه آن دیار بوس رسالت آمد - و محفوف عواطف ظل الهی گشت - درین منزل رای<sup>(۱)</sup> رایستگاه  
 و جمعی کنیز از ملقرمان عتبه اقبال را حکم مقدس شد که در حدود جودهپور و سوهی بوده  
 همدیگر احوال باشند - که اگر گروهی از باغیان بد نهاد میت سطوت پادشاهی را شنیده خواهند  
 ( که از گجرات برآمده بممالک محروسه نرفته اندازند ) نتوانند - و ( چون خاطر مقدس شاهنشاهی  
 فرمات این حدود فراخ بات ) پیشتر نهضت فرمودند - و از حدود پتن از راه خیر اندیشی  
 شاه قهرالدین را با مناشیر عظم پیش اعتمادخان ( که پیوسته عرضداشت فرستاده - و استدعای  
 آمدن سوب معالی نموده ) رخصت فرمودند که بنصائح هوش اترا رهنمون مسالک سعادت شود  
 و چون در حوالی قصبه دیبه نزول اجل اتفاق افتاد خبر گذاران بعرض مقدس رسانیدند که  
 از میت توجه انواع جهانگشا شیرخان فولادی ( که احمدآباد را در قبل داشت ) فرار گزیده بولایت  
 سرت<sup>(۲)</sup> و حدود جرنه گدده خلعت - و مستخان و بدرخان پسران خود را به پتن فرستاد - که

( ۲ ) نسخه [ ح ] بصورت پیوست ( ۳ ) در [ بعضی نسخه ] راجه مانسنگه - و نسخه [ ح ] رای مانسنگه

( ۴ ) در [ اکثر نسخه ] صورتی ( ۵ ) نسخه [ ح ] نذر خان •

و اسباب او را آنجا برآوردند به محکمها رسانند - و الحال پسران او بنده و بار برآورده  
 بهانسی پند میروند - و ابراهیم حسینی میرزا ( که بکمک اعتماد خان آمده بود ) برگشته بحال خود  
 رفت - و اعتماد خان مرستت ملازمت دارد - حضرت شاهنشاهی راجه مانسنگه و جمعی را فرستادند  
 که شیرخان را بدست آورند - آن جماعت گرفته خود را به تنگناها کشیدند - و فرستادها  
 بهاسباب و اشیای ایوان رسیده دستبرد نمودند - و روز اشتاد بیست و ششم آبان ماه الهی موافق  
 شنبه شرف رجب عرفة دلگشای شهر پتن ( که در سابق به نهراله شهرت داشت ) مخیم سردقات  
 اقبال گشت - و طبقات امام از اشراف تا محترفه جوق جوق اعتماد بر معدلت و راقبت شاهنشاهی  
 نموده بدولت زمین بوس سعادت پذیر گشتند - و بهیروزخان توجه عالی فرموده از شهادت پیرام خان  
 پرسیدند - و از روی عاطفت بر زبان مقدس گنشت که پتن را باو مرحمت فرمودیم - و بالفعل او  
 چون سامان نگاهداشت ندارد سید احمدخان بهر است اینجا مقرر باشد - و ازین مقام دلگشای  
 حکیم عین الملک را نیز تعیین فرمودند که اعتماد خان و میرابوتراب را بدرگاه والا آورد - و میرزا مقیم  
 ( که بهیروز شرف الدین حسین خوشی داشت ) از پیشقدمانی راه سعادت گشته شرف آستان بوس  
 دریافت - و هم در اینجا یاد نیکو خدمتی مظفرخان فرمودند - چون بهیروز قدر دانی هنر بر عیسیا  
 چپودستی نمود منشور مقدس شرف مدور یافت که عزیمت سفر حجاز را بر طرف کرده  
 و بقبله درگاه آورد - و روز آردی بهشت سیم آذر ماه الهی هفتم رجب بصوب احمدآباد  
 نهضت معلی فرمودند •

و چون موضع چوتانه مورد اعلام ظفر قرین شد بتحقیق پیوست که مظفر گجراتی ( که  
 هست آویز تسلط گجراتیان بود ) از شیرخان نوادی جدا شده درین نواحی سراسیمه میگردد  
 مهرخان بساؤل و فرید قزول را فرستادند - و از عقب اینها ابوالقاسم نمکین و کرم علی را رخصت  
 فرمودند که تفحص نموده آن سرگردان بادیه حیرانی را بدرگاه والا آورند - میرخان چون قدری راه  
 آمد چتر و سایبان او بدست افتاد - میرابوالقاسم و کرم علی ( که از عقب رسیده بودند ) گرفته  
 بهشتر روان شدند - آخر میرخان او را ( که در غلغزاره پنهان شده بود ) بدست آورده  
 بهضرب اقدس آورد - آنحضرت ترحم فرموده او را به کرم علی سپردند - و در شب همین روز  
 میرمید حامد بخاری و آغ خان حبشی بالشکر خود آمده سجدات عبودیت بتقدیم رسانیدند  
 و مسکوف عقیبات خسروانی شدند - و زمانه ازین نگذشته بود که شاه نضرالدین و حکیم

( ۲ ) نسخه [ ۱ ] چوربان ( ۳ ) نسخه [ ۱ ] میرخان قزول و فرید بساؤل ( ۴ ) نسخه [ ۱ ] ح [ ۱ ] نمکی -

یا نمکین باشد ( ۵ ) در [ بعضی نسخه ] سجدات عبودیت •



میر ابوتراب را ( که عید اعیان مشورت گجرات بود ) بدرگاه مقتس آورده  
چون شاه نرسید و سالیانده که اعتماد خان متوجه ملازمت است - و پیشتر از آنکه شاه نرسد  
میر ابوتراب و وجیه الملک و مجاهد خان را روانه درگاه ساخته بود که بخارگی خاطر را  
سپاسی ساخته معاودت نمایند - چون شاه نهرالدین باین پیش آمده رسید تسلی این جماعه  
نموده پیش اعتماد خان رفت - و حکیم عین الملک رسیده میر ابوتراب را برگردانیده باحمد آباد برد  
و بعد از درازن سخن جمیع امرای گجرات و اعظم آن ممالک دل در خواستخواهی بسته وجوه درهم  
و ریاضی منابر را بنام ناصح حضرت شاهنشاهی امتیاز و افتخار بخشیده متوجه درگاه معلى شدند  
و از تصبه کرب اعتماد خان فرستادهای پادشاهی را بامیر ابوتراب پیشتر رخصت داد - چون این خبر  
بموقف عالی رسید خواجه جهان و خان عالم و صادق خان را باستقبال فرستاده میر را بعزت و احترام  
آوردند - و روز دیگر ( که از جوانه رایات جهانگشای پیشتر نهضت فرمود ) اعتماد خان و جمعی  
نزدیک رسیدند - خواجه جهان و میر ابوتراب و جمعی را حکم شد که پیشتر شنافته لورا بر زمین بوس  
این درگاه سر بلندی بخشند - شهریار جهانگیر با کینی عظمت و جلالت بر نیل سوار بودند - فرستاده  
اعتماد خان را آورده بسجده عبدویت ناصیه بخت لورا روشنی بخشیدند - بعد از آن اختیار الملک  
مشرقی و چهار خان حبشی و وجیه الملک و مجاهد خان آمده بسلامت بایز گشتند  
و هر کدام در خوب حالت خود نوازش یافت - و اعتماد خان و چنده از اعیان گجرات را حکم مقتس  
شد که سوار شده نزدیکتر بگردند - و آنحضرت تمام راه سخن کرده بهمیزبانی خود پشت آمید  
این طبقه قوی ساخته در تصبه کرب نزل دولت فرمودند - و سیف الملک حبشی و چنده دیگر  
در محمود آباد بودند - صادق خان و برخی از ملتزمان رکاب نصرت اعتمام را فرستادند - تا آن دیر کنندگی  
لحرا سعاد ناصیه سائی را بسجده گاه مقتس آوردند - و درین منزل از روی حزم و احتیاط  
( که سرشته سلطنت باز بسته بآنست ) امرای گجرات را طلب نموده فرمودند که این ملک را  
باعتماد خان مرحمت می فرمائیم - و لو این امرا هر کرا خواهد خواهیم گذاشت - لایق آنست  
که هر کدام فامی بدهد تا در مراسم حزم و دور اندیشی فقره لرفته باشد - و لازم نفرت بجای آید  
شاهنیت اعتماد خان را میر ابوتراب تعهد نمود - و اعتماد خان غیر از طبقه حبشیان همه را  
فامی گشت - حضرت فرمودند که حبشیان همان طور ( که غلام سلطان محمود بودند ) داخل بندگی  
پادشاهی خواهند بود - و بمحظّه بعضی امور ( که پاس سلطنت مقتضی آن بود ) آنها را بامرای  
عظام سپردند - روز دیگر رایات اقبال در موقع سائلی نزل سعادت فرمود •

از سواد عبرت بعضی آنکه چرخ اُردند و لوباش آهملک ( که هزاران اُردن طایفه به اعتدال یافته ) آواز انداختند که حکم معلی قضا یافته که خلائق تعبیه لشکر اقبال اردوی گجراتیان را غارت نمایند - لوباش نسبت تعقی دراز کرده آغاز تاراج نمودند - و فتنه عظیم قائم شد - چون به تمام خدیو مداخلت رسید امرای کبار را طلب نموده تعیین فرمودند که این تاراج کنندگان را بهیاست رسانند - و اموال تاراج یافته را کُشد - و خود بدولت بارعام داده فیصل مست را حاضر ساختند - جد آوران دیانت مذ غارتگران را بحضور اقدس می آوردند - و پایمال فیصل مست میگشتند - و اموال بماحبان میدادند - در اندک فرمت این فتنه و آشوب فرو نشست - و نوابی امن و امان برخاست - و از فروغ این مداخلت ولایت نوبهت آمده مورد آرامش و آسایش گشت - و روز آبان دهم آذرماه الهی چهاردهم رجب ظاهر احمدآباد مستقر ریای اقبال شد و بحسب نوجه شاهنشاهی چنین کاره ( که جمهر انام دشوار می شمرند ) باسانی برآمد و طوائف انام از شریف و ضعیف روی بندگی بمقتبه خلافت آورده کامیاب سعادت گشتند - و هر کدام منوخر خوش شکرانه نجات از شدائد روزگار بجای آورده منظر نظر والا شد - و احمدآباد ( که مصر جامع ازان نشانه است ) با سعادت و هشاد پرور ( که مسافت آن شهر بزرگ است - و هر پرور بمطابق شهره ست ) از فروغ مقدم شاهنشاهی و مآثر عدالت و جلالت ظلّ الهی مهبط فیوض آسانی شد - و آنحضرت مکرراً ظلّ ورود بران بلده گرامی انداختند - و آرزوهای چندین ساله جهانیان برآمد - مظلومان نوازش یافتند - و ظالمان در گو گذارش فرو شدند - صاحبان استعناد از خلوتگاه قوت به صحنی فعل خرامیدند - و درین روز بهجت اقرا جشن وزین شاهنشاهی شد شادی در شادی و خرمی در خرمی روی نمود - آرزومندان را کام برآمد - و نیازمندان را دعا مستجاب گشت - و درین آیام ( که احمدآباد محفوف سرذقات اقبال بود ) ایلچیان امین خان غوری با پیشکشهای لایق بدرگاه معلی شناخته دولت پذیر زمین بوس شدند - و ابراهیم حسین میرزا از راه نزوبر عرضداشتن با پیشکش فرستاد - چون از صدق ضیاع نداشت بموقف قبول نرسید •

نوجه موکب مقدس شاهنشاهی از احمدآباد به بندر

کتابت بتماشای دریای شور

( چون بهیاس قدوم شاهنشاهی عمره دلگشای گجرات مورد امن و امان گشت ) حکومت و ابالت احمدآباد و این طرف آب مهنوری بخان اعظم میرزا عزیز کوکه حکومت فرمودند

( ۲ ) نسخه [ب] گره کنند ( ۳ ) نسخه [ل] فروز ( ۴ ) در [بعض نسخه] از منادی ( ۵ ) در [بعض نسخه] کتابت



و طرفین دیگر از یهوده و جانبانهر و سوریه و آن حراتی و عراقی ( که میزاییان بران متسلط و مُتصرف بودند ) با امرای گجرات ( که بتازگی نطایق یهودیت بسته باستان بوس اطاعت استسعاد یافته و سرسلطه اولهای دولت انتظام داشتند ) عنایت کردند - و اعتمادخان گجراتی را سرگروه آن گروه ساختند و این امرای قدیم و جدید تعهد انتظام مهمات این مملکت دلگشا نمودند - و استیصال میزاییان را بر ذمه کردهائی خود گرفتند - آنکه رلی جهان آرای شاهنشاهی اقتضای آن کرد که سیر دریلی شور فرموده کوس مراجعت بدینار الخلاء بلند آواز گردانند - بنابرین اندیشه دریا گشای روز آسان بیست و هفتم آذر ماه الهی موافق دروشنبه دوم شعبان بصوب بندر کنبایت ( که سی کوهی احمد آباد است ) مرکب مقدس شاهنشاهی نهضت فرمود - امرای گجرات برلی سرانجام خود رخصت چند روز گرفته در شهر توقف نمودند - و بجهت ایلاف و استیناس این وحشیان بیابان خود آرائی حکیم عین الملک را ( که رابطه با آنها داشت ) گذاشتند •

در اثنای راه بمسامع اقبال رسید که اختیار الملک از بدنهادی خویش گریخت - و اعتمادخان و دیگر امرای گجرات نیز در مقام بیدار رفتن اند - لجرم از پیشگاه اقبال شاهباز خان مامور امر عالی شد - که بسرعت روانه آنحدود گشته خود را بآن طایفه خائن و خایف برساند - که پریشان بیابانی ادبار نکردند - و غره دی ماه الهی بندر کنبایت مخیم سرداقا اجل گشت - و آن عرصه دلپذیر مجمع بحرین صرورت و معنی شد - و تجار روم و شام و ایران و تیران مقدم شاهنشاهی را موهبت گبرای ایزدی دانسته آداب استظلال بجای آوردند - و آنحضرت با خامان بساط اقدس بر جهاز سوار شده سیر دریا فرمودند - و خواطر ارباب اخلاص را عبرت تازه بخشیدند - و روز شهریور چهارم دی ماه الهی شاهبازخان اعتماد خان و بعضی دیگر امرای گجرات را بدرگاه والا آورد - ( چون این تبه رایلی گریخت اساس پیمان بندگی را شکستند ) حضرت شاهنشاهی بتازگی در انتظام این ملک توجه فرموده هر کدام ازین جماعه را به هر یک از مخلصان خدمت گذار سپردند - و مجمل از حال این گروه ادبار سرشت آنست که هراس و فریب و نادرستی با قدری لراستی و سادگی و فروتنی همچون ساخته گجراتی نام کرده اند - و ازین میان اعتمادخان را سرآمد این گروه گردانیده - ( چون میت اقبال پیوند مرکب معلای شاهنشاهی در دیار گجرات ارتفاع یافت ) امرای این بلاد را سرشته تدبیر از دست رفت - آخر الامر حیل اندوزانه سعادت زمین بوس دریافتند - و همگی اندیشه نادرست این گروه آنکه ایالت این دیار بدستور سابق برین فریب نهادن قرار یابد - حضرت شاهنشاهی از انجا ( که دریلی مردمی اند ) از ظلمت آباد درین این گروه اغماص نظر فرموده بمقتضای حرف سرائی

( ۲ ) نسخه [ ن ] خاسرو خلیف ( ۳ ) در [ چند نسخه ] عشره ( ۴ ) نسخه [ ن ] اقبال مرکب معلای •

نهی و عذبت مسکون نفس عواطف گردانیدند - و ( هر چند دور بینان بزم اقبال بر نیات این گروه به درون کدره می برده در گرفتاری این طایفه با اشاره و تصریح در اوقات فرصت بموقف عربی مقنن رسانیدند ) بمنزله قبول نرسیده - بلکه برخلاف آن پایه اعتبار ایشان را افزودند - درینولا ( که زیات اجل پشاهای دریا توجه فرمود ) از رخصت گرفته ماندن این گروه خراب باطن ظاهر بود که خیال تباه در سردارند - کدام سفر کشیده بودند که درین هنگام البته بایستی مرخص شد - لیکن گیتی خدیر از غلط آرزو و صورت بمقتضای ظاهر عمل نموده جانب صلاح اینها را ترجیح دادند و این تدبیری ( چون شکوه عدالت و عز اقبال روزانه پادشاهی دریافتند ) دانستند که اکنون ( که این عرصه وسیع بفرغ چندی معدلت روشنی دارد ) محال است که بدستور سابق ما را درین دیار بگذرند - همان بهتر که خود را بر کناره کعبه سر بشورش برداریم - شب روز دیگر از نهضت عالی اختیار الملک فرصت را دریافته رگ گریز پیش گرفت - و اعتماد خان و جمعی ( که باو بهمان یکجبهی داشتند ) در مقام رفتی بودند که میر ابوتراب و حکیم عین الملک خود را رسانیدند و بصرف و حکایت گرفته در پی گذرانیدی روزگار شدند - و نزدیک رسیده بود که اینها را نیز مقید ساخته همراه برند - و کار این دوکس را بانجام رسانده مسلک ادبار پیش گیرند - درین اثنا شاهبازخان رسید - و اندیشه تباه آنها از قوت بفعل نیامد - شاهبازخان بخود اندیشید که اگر بگرفتنی اختیار الملک میشتابم این گروه از دست میروند - پرده از روی کار این به آزمون بر نداشته منوجه عتبه اقبال شد - و ( چون ذات اقدس حضرت شاهنشاهی عیار جمیع طوائف است ) بمقتضای نیت والا جوهر ناسرگش این مردم بزودی از باطن بظاهر آمد - و ببادافرا خود رسیدند هم خیر اندیشی و بزرگ منشی گیتی خدیر بر عالیشان ظهور کرد - و هم رابطه جهانداري انتظام یافت - هم دور بینان تازه اقبال خوشوقت گشتند - و هم عموم خلایق را در گرفتاری این گروه حجت صحیح بدست افتاد - و شاهنشاه زمان رقم نیکنامی خود بر صفای فضاثر خواص و عوام نگاشت - [ اگر انصر آری اقبال ) بمقتضای دریامت معنوی خویش یا بموجب التماس بالغ نظرایی عتبه دولت ) این بدگورها را بیشتر ازین در بند کرده ] حقیقت حال بر عامه خلایق ( که فرمانروایان را بیشتر باین ظاهر بینان کور دل کار است ) چگونه ظهور کرده •

و ( چون خاطر جهان آری شاهنشاهی از مهم این نادرستان دولوی واپرداخت ) استیصال میوزیای غنچه جوی پیشنهاد هست والا شد - چه ازین باز ( که این گروه حق ناشناس از مالیه بنامی باین دیار آمدند ) برود و آنحدود بدست تغلب ابراهیم حسین میرزا در آمده بود

و چون و آن ایامی را محمد حسن میرزا متصرف گشت - و جانپایان با مضامین بشاه میرزا  
 تاجی داشت - شهریار جهان آرا حکومت و انتظام بندر کنگریت را بحسن خان خزانچی تفویض  
 فرموده روز امرداد هفتم دی ماه الهی عتبات جهانگشای بصوب هرده انعطاف فرمودند - و از نزدیکی  
هرده شاهباز خان و قاسم خان و باز بهادر خان و طایفه از تیزدستان عزم جلدت را بصوب  
 جانپایان فرستادند - که آن قلعه را از اهل خلاف مستخلص گردانند - و خان اعظم میرزا کوکه را  
 با تالیف احمد آباد و حراست آنحدود رخصت فرمودند - و بسا از امهات نعمت رعیت پروری  
 (از فرسخی هرمله و دوستداران معدلت و دوام آگاهی و حفظ مراتب طبقات مردم و هیانت عرض  
 و ناموس عموم خلایق و عاطفت عام و ملی کل) خاطر نشینی آن سعادت پذیر ساخته فرمودند  
 که جوهر گردانی خود را (که مکنونی خاطر نور بدین ماست) بهایه یقین رساند - و شاه عبداللہ خان  
 و دستم خان و معصوم خان و سید حامد بخاری و شیخ محمد بخاری و جمعی کثیر از بهادران  
 اخلاص مند بکمک خان مذکور نامزد شدند - و هر یک ازین دولتمندان را زیاده از حالت و رتبت  
 مستوف نوازش گردانیده رخصت ارزانی داشتند - و همگی نیت والا در فرستادن این گروه عقیدت کیش  
 آن بود که اگر میرزایان بآنحدود شورا فرمای گردند سزای شایسته در کنار این آشوبگران نهاده آید  
 و روز آذر نهم ماه مذکور عزم قصبه هرده مخیم سردقات اقبال شد - و روز دیگر بموقف عرض  
 مقدس رسید که میرزایان و ازین هفت قلعه سررت را استحکام داده در حدود جانپایان فراهم آمده اند  
 خان عالم و سید محمود خان باره و شاه قلی خان محرم و راجه بهگونت داس و مانسنگه  
 و خواجه فیات الدین علی امغضانی و گروه دیگر از مخلصان کار طلب را بعواطف خسروانی  
 محصور فرموده برای آگاه ساختن آن غنوده بخندان بخورد روانه ساختند - و نیت از شب گذشته بود  
 که یکی از متحصران حقیقت گذار بمسامع اقبال رسانید که چون آوازه موکب اقبال شاهنشاهی  
 بابرهم حسین میرزا در قلعه برج رسید رستم خان رومی را (که عزیمت دولخواهی تیمه گردن  
 هست خود ساخته میخواست که بآستانهوس استعماذ یابد) از هم گذرانید - اگرچه از شکوه  
 ریاست جهانگشای دران قلعه بوی بخود نتوانست قرار داد اما از بادا پنداریه (که در سر بیمفر خود  
 دارد) از هشت گروهی معسکر اقبال میگذرد که بناحقین رفته سر بشورش بر آرد - (چون اکثره  
 از ملازمان اخلاص مند را پیشتر ازین بر سر این گمراهان تعیین فرموده بودند) شهریار گیتی آرا (که همواره

(۶) نسخه [پ] و بسا از مهلات آنحدود و نعمت رعیت پروری - و نسخه [ح] و بسا از مهلات رعیت

پروری (۳) در نسخه [ل] بین نام را نیاموده (۴) نسخه [ل] بهگون داس (۵) در [بعضی نسخه]

امغضانی (۶) نسخه [ل] به شهر (۷) نسخه [ا] منهدان - و نسخه [ه] مخلصان

از قریب شجاعت میبخواهد که در مبارک بردن بنفسی مقدس خود شمشیرزند ( خوش وقت  
قرار دادند که خود بآن اقدس ایلغار فرموده آن بد نهاد را تادیب فرمایند •

ایلغار فرمودن حضرت شاهنشاهی بقصد ابراهیم حسین میرزا

و معرکه لبره آراستن و شکست یافتن مخالف

( چون سربرآرای اقبال تادیب نفرت مندان سرکش را سرآمد امر سلطنت و عنوان منشر  
خلافت میداند ) شهباز خان میربخشی را بسرعت روانه ساختند که امرای اخلاص اندیش را  
( که پیشتر بدفع میرزایان شتافته بودند ) برگردانیده بموکب مقدس شاهنشاهی ملحق گرداند  
(۲) و میر محمد خان کلان و خواجه جهان و شجاعت خان و صادق خان را بخدمت شاهزادهای اقبال مند  
در آردی معلی گذاشته پای عزیمت در رکاب نصرت نهادند - و خواجه عبدالله و جلال خان قورچی  
و رایسال درباری و آصف خان و جیل و بهادر خان قوردار و مقبل خان و آقا سرخ بدخشی  
(۳) و متهراس و آدم تاج بند را همراه گرفتند - و داور خان را حکم شد که در حدود آردو بوده  
نگذارد که کسی دیگر از عقب ما شتابد - و از مردم این همراه گرفتها زیاده از دو کس را تجویز آمدن  
نشد - که مبادا از هجوم غازیان نصرت مند ابراهیم حسین میرزا از میان بدرود - و [ هر چند  
مخلصان حقیقت گزین ( که بار سخن داشتند ) تصریح وزاری نمودند ] سودمند نیامد - و فرمودند  
که وثوق بعنایت الهی چنان است که دفع این مدبر نیر بهجت را احتیاج به بسیاری لشکر  
نباشد - و از دور اندیشی ( که اساس ملک گیري و جهانبانی ست ) حکم مقدس نفاذ یافت  
که لشکر پیش نیز ملحق گردد - و در همان شب ( که خبر آن شوریده بهجت بعرض مقدس رسید )  
قریب دو ساعت از شب مانده بر باد پای جهان نورد سوار دولت شده جوانی اجل فرمودند  
و ملک اشرف گجراتی را ( که ازین سرزمین آگاهی داشت ) فیمینه بدرقه اقبال ساختند - و دران  
تیز رفتاری بمقتضای حکمت الهی راهبرن را غلط افتاد - آخر بروشنائی شع اقبال راه یافته  
گرمتر شتافتند •

و از محبشرات غیبی ( که سرمایه ابتهاج همراهان رکاب نصرت شد ) آن بود که ( چون  
صبح دمید - و نور جهان امروز نیر اعظم زمین و زمان را فرا گرفت ) آهوی نمودار شد - در خاطر مقدس

( ۲ ) در [ چند نسخه ] مهر محمدخان خان کلان ( ۳ ) نسخه [ ب ه ] و ونا و سرخ بدخشی - و در

[ چند نسخه ] و ونا سرخ بدخشی ( ۴ ) در [ بعضی نسخه ] متهراسی سهک - و در [ بعضی ] بهنکیل

( ۵ ) نسخه [ ب ه ] شرق •

پادشاهی گذشت که اگر این آهوا را شکر کنیم هرآینه نشان فتح و فیروزی ست - و باین نیت  
 که چاره را سرزدند - سرزدن همان بود و صید کردن همان - چون حقیقت حال هر سعادت مندانی  
 که خدای متعالی در یکدل هزار دل گشته سخن در راه گفتند - هر چند راه رفته میشد گرد  
 غنیمت میداد نمی آمد - همانا از فرج نصر و قریب پادشاهی آگاهی یافته تیز تر رفتند - و راه کم کردن  
 راه را اقبال نیز از اسباب دیر رسیدن شد - و چون از روز دو ساعت ماند برهنه از پیش  
 و چار شد - حقیقت غنیمت ازو پرسیدند - گفت از دریای بهگانیر گذشته در قصبه سرنال با جمعیت  
 یولان فرود آمده است - و مسافت راه چهار کوزه خواهد بود - خدیو آگاهی با ملتزمانی رکاب  
 در مقام کنکاش شد - جلال خان بموقف عرض رسانید که لشکر ما هنوز نرسیده است  
 غنیمت را بجمعیت نشان میدهند - باینی جمع معبود ( که در رکاب سعادت رسیده اند ) در روز  
 جنگ شدن مرمه ندارد - مناسب دولت آن مینماید که لخته توقف فرموده شبخیز آوریم  
 معنی رسانی و دلوری شبخیز را ( که صورت تلخیص و تزیین داشت ) نه پسندیدند - و برای  
 تزیین همراهان و گرمی هنگام فرمودند که هست یارگیر است - و بسا بیدون از شرم روی کار دلیرانی  
 نامور میکنند - همان بهتر که کار روز را بشب نینداخته بهین چستی و چالاکي که میرویم رزم آری  
 شویم - و در دلدھی سخنان هست بخش مذکور ساختند - و فرمودند که یاران دل قوی داشته هر یک  
 از ما یک از مخالفان را گرفته درهم آورد - خواجه عبدالله بعرض اشرف رسانید بخاطر مقدس باشد  
 که بارها بر زبان اقدس میگذاشت که نیک خوب آنست که بیک اقتفا نکرده در برانداختن و مالش دادن  
 بسیار هست گمارد - آنحضرت تسلی فرمودند که خوب بخاطر آردی - و بتائید آسانی  
 جنگ روز کردن قرار داده نیز تر روانه شدند - تا آنکه قصبه سرنال ( که بر سر تل بود ) نمایان شد  
 خدیو اتفاق قدری راه رفته در کنار آب مهندری بانتظام فرج پرداخت - و شروع در جیبه پوشیدن  
 فرمود - درین هنگام ( که آن شیر آهی آماده بیکار میشد - و زیاده از چهل کس نرسیده بودند )  
 خبر رسیدن مخلصان عقیدت گزین آمد - آن جهان پهلوان ایزدی بواسطه دیر رسیدن این طایفه  
 خدمت گذار خشمگین شده چندی از همراهان را فرمودند - که نگذارند که این جماعه در جنگ  
 با ما مشارکت جویند - و چون بوضع پیوست [ که باعث دیر رسیدن این گروه فدوی آن بود  
 که بر نقیض راه مطلب شناخته بودند - و شهجاز خان ( که بطلب ایشان رفته بود ) دیر رسیده ]  
 صورت غضب پادشاهی فرونشست - و چندی از پیش روی عرصه جلالت ( که دیر رسیده بودند )

( ۲ ) نسخه [ ا ب ۵ ] فیروز مندی ( ۳ ) نسخه [ ل ] و باین نیت والا چینه را ( ۴ ) نسخه [ ل ] کردند

( ۵ ) در [ چند نسخه ] بار گیر - و بارگیر بمعنی صفتار ( ۶ ) نسخه [ ب ] دلاوری

سجده پا یافتند - خان عالم و سید محمود خان باره و راجه بهگونت داس و شاه قلی خان محرم و کتور مانسنگه و بابا خان قاتشال و بهریت و سلیم خان کلر و بهرج و حاجی یوسف خان و برخی دیگر از امرا و بکه جوانان سرخچلت در پیش افکندند همراه موکب مقتس شدند - چنانچه سپاهی لشکر منصور قریب بدریست کس شد - و در وقت عبور رایات جهانگشای از آب مانسنگه القماس هراولی نمود - آنحضرت فرمودند که کدام لشکر است که تقسیم افواج باید کرد - امروز همه یکجا بوده علی هرگز از نپید - او معروض داشت که قدمی چند پیشتر رفته جان نثاری و جان ستانی کردن فرض نسبت عقیده است - شهریار دادگر اورا کامروای آرزو گردانیده باچند از بهادران آزموده کار رخصت پیش فرمودند - و خود به معنائی قانید ایزدی گلشن جهان نورد را بدریای ژرف زدند - بهیمنت و کرامت ذات قدسی نهاد دریا پایاب گشت - و جمیع مخلصان سعادت اندوز بعافیت عبور کردند ابراهیم حسین میرزا پیشتر از آن بزمانی در قصبه سرنال فرود آمده بود - (چون گرد جنود اقبال دید و گذشتی سواران باد نهاد از آب مشاهده کرد ) فرایزدی دریافته با همراهان خود گفت همانا پادشاه اند که باین گرمی و شکوه می آیند - از بخت برگشتگی و کونه بینی در ساعت بآماجی دیگر از شهر برآمده بر بلندی ایستاد - چون جهان گیر جهان آرا برهنمونی اقبال از آب عبور فرمود کنار دریا شکستگیهای غریب داشت - مبارزان جان نثار از طلبگری که داشتند فتراک تدبیر از دست داده هر کدام برای شد - و طایفه طایفه از بهادران نصرت قریب بشکستگیا درآمده جویای فیهومندی گشتند - خدیو جهان با معدودے از خواص بساط قرب نزدیک دروازه سرنال ( که بجانب دریا بود ) رسیده اند که چندے از تیره بختان در مقام مدافعه شدند - مقبل خان غلام قلماق شاهنشاهی با بعضی از بهادران در پیش شتافته آن خاک بیزان کور باطن را بخاک و خون یکسان کرد - و چون درون شهر در آمدند کوچهای شهر پُر از پرتال بود - معلوم شد که ابراهیم حسین میرزا با سایر مخالفان تیره بخت از راه دیگر برآمده هنگامه آرای نبرد است - گیتی خدیو با طایفه از یکجہان بسعی فراوان از تنگناهای شهر پُر از دحام بیرون آمده در دلدی و دوستان و جانستانی دشمنان همت والا گماشتند - بابا خان قاتشال و طبقه از دلیران را که اوچپی بودند مخالفان زور آورده برداشتند - و دیگر بهادران جان بناموس ده پای ثبات افشردند داد دلوری و مردانگی دادند - و بسیاری از نبرد آزمایان اخلاص گزین ( که در تنگناها متفرق شده بودند از هر طرف بغنیم رسیده در جانستانی و جانفشانی کارنامها بظهور آوردند - از انجمله بهریت برادر راجه بهگونت داس با بسیاری از غنیم زویر شده بغنیم مردانگی جان نثار شد • • • نظم •

بهر گزیده آویزش سخت شد • سوکار با گودش بخت شد

چو لشکر بود اندک و یار بخت • به از بیکر لشکر و کار است

که در جنگ پیروزی از اختراست • نه از گنج و بسیارش لشکر است

چون زمینها قلب بود - و خار بستی ز قوم داشت ( دو سوار پهلوی هم عبور نتوانستند کرد  
آن شهر بهشت دلاوری نمایشان غنیمت قدرتی الهی نموده در آن تنگناها آهسته آهسته میرفت  
و راجه به گنبدش سعادت قرب داشت - و درین وقت ( که هر طرف هنگامه جان فشانی و جان ستانی  
گرم بود ) سه دلیله آرم از گروه مخالف بصوب شهر یار شیردل ناخندند - یکی از آن بدنهادان  
پیش دستی نموده متوجه راجه به گنبدش شده نیزه حواله کرد - راجه پیشتر از آن پا در رکاب  
مستم کوبه ایستاده میشد که برجه خود را باور رساند - نیزه او خالی افتاد - و راجه برجه خود را  
برای تدبیر آنچنان زد که حال دگرگون شده برگشت - مقابل این حال دو بد اختر دیگر در برابر  
آنحضرت حمله آور شدند - خار بست ز قوم در میان حایل بود - خان عالم و شاه قلی خان محرم  
و چندی دیگر ( که در آن نزدیکی بودند ) از کم بختی توفیق ناخن نیافتند - آن شیرشکار  
جهان پهلوان چون دید ( که آن دو بد گوهر نزدیک رسیده می آیند ) گلگون باد سیر را تهنیر ساخته  
رو بروی آن دو بد کیش از آن زقوم زار جهانیدند - از شکوه فرایزدی آن دو متهور دل از دست داده  
به بگریز نهادند - و ابراهیم حسین میرزا ( که در آن عرصه ابدار دست و پا میزد ) مقهور اقبال  
پادشاهی گشت •

فدانی که چون او شود رزم کوش • زمانه بزهار گیرد خروش

کدامین دلاور از<sup>(۲)</sup> کینه خواه • به پیشانی<sup>(۳)</sup>ش کرد یار نگاه

چنان خواست رزمی که بالا رست • فدا ده یان همپو از باده مست

بهر حمله سی گام جسته ز جای • به رزخم فیله نکند ز پای

گر بزن سپاهی گروها گروه • نهادند سر سوی دریا و کوه

و یکبارگی با هزاران سراسیمگی دست از پا نشناخته فرار نمود - و مبارزان جنود اقبال  
تعاقب نموده بسیاری را از هم گذرانیدند - و بیامی ذات مقدس شاهنشاهی چنین فتح بزرگ  
بمادک کی روی داد •

چنین رزمها در جهان کس ندید • نه از کار دانان گیتی شنید

شرح این کارنامه والا از کالبد گفت بیرون است - و مثل این سانحه عبرت بخش در وقایع باستانی

( ۲ ) در [ بعضی نسخه ] گزو ( ۳ ) در [ بعضی نسخه ] به بینش کرد با او نگاه •

گشای جهان میبهردند - که چنین پادشاهی بزرگ (که در وقت هزاران لشکر گرد او فراهم آید) از بلند قوت و علو همت و ثقیف نفوذ و با محدودی خود را بر سر چنین معرکه دلیزلر چندین مساحت دور و دراز در نوردیده رساند - و بتأیید ایزدی لولی نصرت را ارتفاع بخشیده آن مغرورین مقهور را چنین از پیش بردارد - هرآینه قوت بشری متکفل این کار شگرف کجا تواند شد که آشنای این معامله نیست - همانا عنایت خاص ایزدی کاتل این کارنامه اقبال است - و خاطر جهان گشای چنان میبهردست که تا لورا دستگیر نکنند از تعاقب دست باز ندارند - لیکن ( چون پیمان هستی ابراهیم حسین میرزا پُر نشده بود ) ظلمت شب پرده دار او شد - لجرم شاهنشاه دوربین معاودت نموده بقصد سرنال نزول لجلال فرمودند - و بمواسم سپاس ایزدی پرداخته در نوازش خدمت گذاران همت والا گماشتند - و فتحنامه ( که متضمن فنون تأکیدات غیبی بود ) مصحوب سرخ بدخشی باردوی معلی روانه ساختند - و صباح آن بفرخی و فیروز مندی بصوب اردوی بزرگ روی توجه آوردند - و شب دوازدهم بی ماه الهی موافق شب چهارشنبه هیزدهم شعبان باردوی معلی ظل ورود گسترده - ابراب شادمانی و سپاس گذاری بتازگی مفتوح گشت \*

و از سوانحی که درینوا بظهور آمد آنست که شاه قلی خان محرم و صادق خان و برخی از بهادران خدمت گزین را تعیین فرمودند که رفته در حدود قلعه سورت باشند - تا کسی از متحصنان بیرون نتواند شد - و ( چون خبر آمدن فوج پادشاهی بمحصوران قلعه رسید ) گلرخ بیگم فرزند میرزا کامران کوچ ابراهیم حسین میرزا مظفر حسین میرزا پسر خود را با چندی از اعتمادیان خود همراه گرفته بصوب دکن روانه شد - و امرا هر چند از پی این رفتها شتافتند سودمند نیامد - و آن نبی دانش سرشت از دور آگاهی مردانه از پیش اینها بدر رفت \*

و از سوانح نادید نمودن شهباز خان بدخشی بیگی ست و هدایت نمودن جمهر ارکان سلطنت و باعث برین هدایت آنکه محمود پسر اسکندر افغان را باو سپرده بودند - و او از مساهله نگهبانان فرار نموده بجانب دکن شتافت - آنحضرت لورا ادبه بلیغ فرمودند - الحق لطف بود بصورت قهر تا ملازمان عتبه خلافت در مهمات سلطنت ( که بمعنی عبادت الهی ست ) تبار و تساهل نمایند و شرائط حزم و احتیاط از دست ندهند \*

### مزیت نمودن شهریار جهان گمر بگرفتن قلعه سورت

چون بتحقیق پیوست [ که این رخنه گری فتنه سرشت قلعه سورت را ( که در اتصالی و ایت



گهوات بر ساحلِ تبتي قريبِ بهرهای شیر است ) پناه خود اندیشیده در استحکام آن کوشیده اند و آنرا به همزیان<sup>(۲)</sup> نام ( که پیشتر در سلطه قوزچیان شاهنشاهی انتظام داشت - و از سیه بختین خویش داخل باغیان است ) سپرده [ هست ] والای لورنگ نشین اقبال در تسخیر آن توجه فرمود و راجه نورسل را ( که بدوربینی و آگاه دلی امتیاز داشت ) پرتو اشارت عالی یافت - تا رفته مداخل و مخارج آن حصی حصی را نیک ملاحظه کرده بمولفِ عرضِ مقدس رساند - که تسخیر آن بآسان نموی و جود صورت پذیرد - و قرار یافت که گشایش این عقده بذاتِ مقدس شود - راجه نظر بر شکوه اقبال شاهنشاهی انداخته این کار دشوار را آسان نمود - اگر مزاج زمانه ملاحظه کردی هر آنکه در عرضِ مطلب چنین جرأت نموده - چه درین وقت ( که چنین ملکی وسیع نوبدست افتاده - و جهاندار دادگر از دارالملک دور آمده - و چند ماهه راه پی سپهر عساکر اقبال شده و شور انزلیان واقعه طلب بهر گوشه سر برداشته اند - چه فتنه اندوزان این دیار - و چه بدگوهران دیار شوق ) چه لایق که چنین خدیو بزرگ در تسخیر قلعه خود بنفسِ نفیس توجه فرماید - گیتی خدیو از دوربینی ملاحظه فرمود که هر چند معامله چنین است اما اگر انصرام این مهم بآمرای نفیض باید مبدا کار بتطویل انجامد - و اگر توجه بتسخیر آن مصروف نگردد بیخ این بی سعادتان ( که سرمایه فساد اند ) در زمینی فتنه بحال خود پای افشوده ماند - بنابراین اندیشه ملک گیر رای جهان آرای بران قرار یافت که بتائید اقبال بنفسِ مقدس هست گماشته این کار دشوار را آسان گردانند و برلیغِ مطاع نامد شد که شاه خان جلایر با توجه از بهادران اخلاص گزین روانه قلعه جانپایر شود و قاسم خان میربحر ( که در اینجا ست ) متوجه درگاه معلی گردد - که در ساختن ساباط و نقب زدن شاگرد ینکای اقبال ماست - و منشورِ مقدس باسمِ خان اعظم شرفِ نفاذ یافت که تسخیر سورت وجهه هست والا شده - بتائیداتِ الهی عنقریب این کار بانجام خواهد رسید - باید که آن اعتضادِ دولتِ قاهره با جمیعِ امرا ( که در کمک او گذاشته ایم ) آگاه باشد که اگر میرزایان ادبارمند بآنحدود آیند باعتضادِ دولتِ ابدقرین شاهنشاهی<sup>(۷)</sup> ادبه لایق در کنارشان نهد - و از آنجا ( که آداب احتیاط اساسِ ملک گیری و جهانداری ست ) شیر بیگ نواچی را با فرمانِ مطاع بصوبِ مالوه فرستادیم - که قطب الدین محمد خان و آمرای مالوه را ( که بحکم معلی متوجه دیارِ گجرات اند )

( ۲ ) نسخه [ ۵ ل ] به همزیان - و در [ بعضی نسخه ] به مراب - اما گمان بریم که صحیح همزیان است چنانچه شعاعه برین خواهد آمد ( ۳ ) نسخه [ ب ] پذیر نیست - و در [ اکثر نسخه ] پذیر است ( ۴ ) نسخه [ ۵ ] گرفته ( ۵ ) نسخه [ ۱ ح ] اقبال است ( ۶ ) در [ چند نسخه ] بامنصام ( ۷ ) نسخه [ ب ۵ ] شاهنشاهی ما ادبه لایق ( ۸ ) نسخه [ ۱ ل ] سزای لایق .

زودتر بآنحدود رساند - تا اگر احتیاج اقتد جمیع آمرای سعادت منش بصلح بدید او عمل نموده  
آنهرمه را از رخس و خاشاک ارباب فقه و فساد پاک گردانند \*

و ( چون خاطر جهان آرای شاهنشاهی از مهمات احمدآباد و این ناحیت و پرداخت )  
روز بهرام بیستم دی ماه الهی موافق چهارشنبه بیست و پنجم شعبان از ظاهر قصبه بروده بصوب  
بغدر سورت نهضت روی نمود - مید کنان و داد دهان منزل بمنزل و مرحله بمرحله قطع مسافت  
میفرمودند - تا آنکه بدولت و اقبال یوز اردی بهشت سوم بهمن ماه الهی موافق دوشنبه هفتم  
رمضان حوالی آن قلعه آهنگ بنیاد مضرب خیام فیروزمندی گشت - چند بار تیر ضربزنها  
و توپها حوالی محل مقدس آمد - و از صیانت ایزدی آسیبه نرسید - و چون منزل بقلعه بسیار  
نزدیک بود بموجب التماس اولیای دولت مخیم سادات عزت در نواحی کولایه شد - اگر چه  
این مکان نیز نزدیک بقلعه است لیکن بواسطه تراکم اشجار و زمینی نشیب و فراز فی الجمله حایل دارد  
و درین سرزمین نیز تیرهای توپ بحدود منازل مقدسه میرسید - و صیانت غیبی کار خود میکرد  
گیتی خدیو جهانگشا آن قلعه را بجنود نصرت فروگرفت - و هرجانه را بمخلصان آزموده کار  
و خدمت گذاران کار طلب سپرد - و متحصنان قلعه از سیه درونی و بخت برگشتگی خود از تیر  
اقبال روی نافته بوسیله مستحکم جای و فراوانی آذوق و فنونی توپ و اسباب آن و شور افزائی  
میزرایان تیره بخت تبه رای در گرفت غفلت فرو رفته بودند - و پیوسته بعضی از بداختران مقهور  
از قلعه برآمده در مورچله شورش نموده - و بهادران جان بناموس ده در سزای آن بدنهادان  
اهتمام کرده - از انجمله روزی ( که از بالا بارش تیر بندوق و توپ بود - و از پایان چنده از فتنه اندوزان  
دویده بودند - و بر نقب زنان مورچله دست بکار رسانیده ) سیف خان کوکه ناخن نمایان گرد<sup>(۴)</sup>  
و کارنامه جرأت و شجاعت بظهور آورد - در اثنای برگشتن بندوقه باو رسید - اگر چه تا یک ماه  
صاحب فراش بود اما عاقبت بخیر انجامید - یکی از مشارالیه پرسیده باشد که بندگان حضرت  
راهی نیستند - و بارها صرفه امثال شما مردم چه که بسیاری ( که بپایه شما نرسیده باشند ) میفرمایند  
برای چه خود را دیده و دانسته در چنین مهلکه انداخته بودید - آن مجاز اخلاص گزین در جواب  
گفت در جنگ سرنال راه غلط کردم - و خود را دران هذکامه مرد آزمائی نتوانستم رسانید  
از شرمندگی و خجالت زدگی آنروز زندگی بر من گران است - میخواستم که سبکبار گردم \*

و اثر سوانحی ( که در ایام محاصره بظهور آمد ) بدست آمدن چند زنجیر نیل و اسباب

( ۲ ) در [ اکثر نسخه ] کولی لالوشه ( ۳ ) در [ چند نسخه ] اسباب و شور افزائی ( ۴ ) در [ اکثر نسخه ]

برده ( ۵ ) نسخه [ ل ] مخروسته \*

مهرزبان است - و مجله اُرمی قضیه آنکه این کودکان بیساعات بعضی از فیلق و اموال خود را نزد رانای رام دیو زمیندار آنحدود سپرده بودند - درینوقت ( که موکب معلی درینجا نزول اجال فرمود ) عوام اردوی بزرگ بتاخت اطراف رفته بودند - آن فیلق با سیلاب همه بدست در آمدند - و آنرا غارت کنندگان تغاول دانسته بنظر اقدس در آورده مشمول عواطف خسروانی گشتند \*

و از سوانحی ( که درینوقت برتر ظهور داد ) تعیین کردن بعضی امراست بصوب دارالخلافه و اجمال این کلام آنست که محمد حسین میرزا و شاه میرزا در حدود پهن در کمین بوده هنگام شورش میطلبیدند - ابراهیم حسین میرزا ( که از جنگ سرنال خاک مذلت بر سر و تیرگی ادبار در دل داشت ) سرگردان و خسران زده خود را بآن دو مدبر دیگر در حدود ایدر رسانید - و حامیت این دولت ابد پیوند است که در اعتلای اعلام نصرت اعدای نگونسار چنان کوشش مینمایند که آن کار از هر دولتمردی بظهور نیاید - و از تبرائی سود را در زبان خود می اندیشند - چنانچه این اقبال نامه شرح آنرا بر رسم اجمال متعهد است - و آنچه مجدداً بعالم ظهور آمد آنست که در میان این برادران بیساعات بر شکسته ( که ابراهیم حسین میرزا را در سرنال روی داد ) گفتگو شد - و از نکته گیری بدشمنی کشید - و از درشتی برنجش انجامید - ابراهیم حسین میرزا ( که در شمشیر زنی علم بود و در بیعتی ممتاز ) از برادران رنجیده جدا شد - و باندیشه نادرست عازم دارالخلافه گشت و آن برادران مغرور ( دوری چنین برادر را از بخت برگشتگی تجویز کرده ) در دلاسی او نکو شدند - این معنی بسامع اقبال رسید سید محمود خان باره و شاه قلی خان محرم و راجه بهگونت داس را بصوب دارالخلافه تعیین فرمودند - که تعاقب ابراهیم حسین میرزا نمایند - و فرمان مطاع باسم شاهم خان نیز شرف نفاذ یافت - که از محاصره جانبانیر برخاسته بکالیپی ( که در جایگیر اوست ) شتابد - که زبان زد عوام چنان بود که آن مدبر بصوب کالیپی شتافته است - امرای کبار چون بنصرت ایزدی بدارالخلافه رسیدند پیشتر از آن فتنه ابراهیم حسین میرزا تسکین یافته شورش افغانان شرقیه سر بر آورده بود - و منعم خان خانانان کمک میخواست - راجه بهارهمل ( که منتظم مهمات دارالخلافه بود ) این لشکر نصرت قرین را بصوب شرق روانه ساخت - و تا آثاوه این فوج ظفر قران رسید بود که لودی از داود برگشت - و سنگ تفرقه در جمعیت آن گروه افتاد لاجرم معاودت نموده بدارالخلافه شتافتند \*

چون سخن باینجا کشید ناگزیر منصب سخن سرائی آنست که مجله از احوال ممالک شرقیه گذارش یابد - و شرح این داستان دراز بر رسم اجمال آنست که سلیمان کرانی ( که از امرای

سلیمان بود) چون بر اوقیسه و بهار و بنگاله استیلا یافت از آنجا ( که عمل منافقانه داشت ) سرشته بندگی ظاهر را نمی گسیخت - و همواره با رسال عرائض و پیشکش خود را مذکور محفل مقدس گردانیده - و بواسطه این حساب دانی پرده نفاق او دریده نگشت - درین هنگام ( که پیمانه همت دولت او پر شد ) مکافات مکنون خاطر نفاق او پیش فرزندان او آمد - هر که خود را بسته فقرای دولت چنین صاحب اقبال نسازد هر آینه زمانه خاک مدلت بر فرق او و منسوبان او اشاند خصوصاً تیره رائی ( که دم مخالفت با بزرگ کرده خدا زند ) لاجرم در اندک فرمتی درین دیر مکافات مجزای اعمال رسیده اثری از دولت او نماند - و بتازگی مصداق این کلمه الحق ماجرای سلیمان است چون او در گذشت افغانان بایزید پسر گلابی او را بجای او برداشتند - زیاده سرب ذمیمه بخودش او گشت - با اتفاقی لوباش آن دیار خطبه بنام خود خواند - و از غرور که در سر داشت [ ممداری پدر را ( که سرکشان نخواست مند را رام ساخته بود ) از دست داده ] بخود رائی در مقام تنگ گیری و کینه کشی شد - و بر انداختن اعیان پدر خویش را پیشه ساخت - هانسو پسر عماد عم زاده او ( که نسبت دامادی باو داشت - و یکجتهی و دوستی هم شمیمه بود ) از بد سلوک او رنجید و فتنهجویان آنحدود او را خام طمع ملک گردانیده بر او داشتند که او را از هم گذرانند - و آن شقاوتمند چندینی فتنه نسبت را بر طاق نسیان داده مرتکب این عمل شد - و کاره ( که اولیای دولت بهزاران تکاپو نتوانند کرد ) از او بدکار مخالف بظهور آمد - لودی ( که نفس ناطقه آن ملک بود ) با اتفاقی اعیان آن دیار پسر خرد سلیمان داؤد نام را بسرب برداشت - و هانسوی مذکور را بند کرده بقتل رسانید گوجر فرانی ( که شمشیر آن ملک بود ) در صوبه بهار پسر بایزید را بکلانی برداشته خلاف آرای گشت لودی بالشکر فرولان از بنگاله بقصد بهار روانه شد - و از به توجهی منعم خان خاننحانان و نسوین و نسانه لودی گوجر را ایل خود ساخت \*

و تفصیل این اجمال آنست که ( چون خبر در گذشتن سلیمان شهرت گرفت ) منعم خان خاننحانان از قلعه چناده متوجه صوبه بهار شد - و در همین ایام سکندر اوزبک نیز در گذشت و او را و دیگرانرا به افتاد - خاننحانان تفکری قلی و فرخ برغلیق و پاینده محمد سگ کش و جمعی را بر سر حاجی پور فرستاد - و طالبی و میرزا علی و ندیم بیگ و جمعی را بر سر پتنه رولان ساخت گوجر را تاب مقاومت این گروه نبود - کشف و هدایا فرستاده دم یکجتهی زد - و قرار داد که من داخل مزارع عتبه اقبال می شوم - و در فتنه بنگاله خدمات شبسته بظهور خواهم آورد - ملتسمی من

( ۲ ) نسخه [ ۵ ] پشته خود ( ۳ ) در [ بعضی نسخه ] این چنین ( ۴ ) نسخه [ ۱ ] پیدا کرده ( ۵ ) در

[ چند نسخه ] گوجر ( ۶ ) در [ بعضی نسخه ] بیک کش ( ۷ ) نسخه [ ۱ ] ملتسمی آنست \*

آنست که امروز مرا در سلک ملازمان حضرت شاهنشاهی در آورده گورکهور را برای اهل و عیال من بدهید - و موهبه بهار را بامرای پادشاهی جایگیر کنید - یا آنکه سرکار حاجی پور و بهار را امسال بمن گذارید - که حاصل آنرا نقد بسرکار اعلی جواب گویم - و سالی دیگر جایگیر من در بنگاله باشد - منعم خان خانان ملتزم او را قبول نموده در مقام آن شد که گورکهور را باز بدهد - درین اثنا لودی ( که دمنه آن بلاد و حیل اندوز آن دیار بود ) از حقیقت کار آگاهی یافته باتفاق هاشم خان ( که دایم از بیطرفی دورنگی داشته ) این مهم را برهم زد - گویا چون از خانانان ناامید شد ناگزیر بلوچی ساخت - منعم خان پیشکش لایق از لودی گرفته معاودت نمود \*

درین هنگام خبر رسید که یوسف محمد گورکهور را گرفته در مقام شورا انگیزی ست - و شرح این سرگذشت آنست که یوسف محمد پسر سلیمان اوزبک را منعم خان بدرگاه معلی همراه برده بیدولتی او را بسمع مقدس رسانیده بود - حضرت شاهنشاهی او را بملاحظه نصیحت بذیری و اصلاح مندی او مقید فرموده بودند - درین وقت ( که رباب جهانگشای بصوب گجرات نهضت فرموده بود ) آن بیسعادت از بندخانه دارالخلافه آگوه گریخت - و با بیدولتی چند رفته گورکهور را از مردم پاینده محمد سگ کش گرفت - چون خانانان بر حقیقت کار آگاهی یافت جان محمد بهسودی و پاینده محمد سگ کش و ننگری قلی را برای دفع فتنه او فرستاد - و خود نیز از قصبه محمد آباد با محمد قلی خان برلاس و مجنون خان قاقشال و امرای دیگر روانه شد - در آئینای راه مجنون خان با سایر قاقشالان توهم بخود راه داده از لشکر منعم خان جدا شد - و باعث برین سبکسری آنکه جمعی از ژانچایان دروغ ساز ارجوفه انداخته بودند که باباخان و جباری و میرزا محمد و شاه محمد و دیگر قاقشالان ( که در یورش گجرات در رکاب مقدس حضرت شاهنشاهی بودند ) شهباز خان را کشته بمیرزایان همراه شده اند و فرمان گیتی مطاع آمده که مجنون خان را بگیرند - خانانان میرفریدون و محمد خان اوزبک و ابوسعید را فرستاد که مجنون خان را تسلی داده بیاوند - این فرستاده ها هر چند در انفرقی آن خبر و بهتان آن سخن حرف میزدند سردمند نمی افتاد - درین اثنا نوشته های بابا و جباری مشتمل بر عنایات شاهنشاهی و نیکو خدمتیهای خود از گجرات آمد - مجنون خان از کار خود خجلت زده متوجه لشکر خانانان شد - خانانان فتح گورکهور کرده معاودت نموده بود که مجنون خان رسید - و انواع مذاکرات و دلجوئی در میان آمد - درین هنگام دلود را روز ادبار پیش آمد - و از باد غرور ( که در سرداشت ) متوجه جونیور شد - و پیشتر از خود لودی را با خلاصه لشکر و گنبد فیلق روان ساخت - و او باستعداد

فرزول آمده زمانیده را گرفت - و محمد قاسم مهر دار از انجا بامان برآمد - خانخانان نیز سزاولان فرستاده اُمرا را جمع ساخت - و محمد قلی خان برلاس و مهنی خان و قباخان و راجه گجپتی<sup>(۲)</sup> و جمیع کثیر را بیشتر فرستاد - و خود نیز برآمده آهسته آهسته راه میرفت - خانخانان دران هنگام بدیولن لسان انیسب تفاؤل جست - این بیت برآمد •

ای پادشاهِ خوبان داد از غمِ تنهایی • دل به توب جان آمد وقت است که باز آئی

خانخانان این غزل را در عرض داشت خود نوشته بدرگاهِ والا فرستاد - و استمداد از باطنِ اقدس شاهنشاهی نموده متوجه اطفای این نابود شد - لودی را بعد از گرفتنِ زمانیه سودایِ نصرت افزود پنج شش هزار کس را بسر داری یوسف محمد مذکور ( که از گور کهور فرار نموده بافغانان ملحق شده بود ) از آب گنگ گذرانید - میرزا حمی خان و راجه گجپتی<sup>(۳)</sup> و نظر بهادر و طالبی و تنگری قلی و جمیع دیگر از ملازمانِ منعم خان اعتضاد بر دولت ابدیدوند شاهنشاهی نموده جنگ شایسته کردند - مخالفان را شکست افتاد - جمیع کثیر علف تیغ سیاست شدند - و بسیاری غریقِ بحر فنا گردیدند - و متعاقب این فتح محمد قلی خان برلاس و دیگر اُمرا پیهم رسیدند - لشکر آراسته در غازی پور انتظام یافت - و خانخانان نیز با جمعیت لایق آمده بامرا ملحق شد - و لودی میان سیاه آب و آب گنگ قلعه ساخته با لشکر گران نشست - و هر روز در میان بهادرانِ طرفین چپقلشهای نمایان شده - اگرچه اُمرا بدولت شاهنشاهی دلنهاد جنگ بودند اما غنیمت از روی لشکر و فیل و توپخانه بسیار بود - چون رایات اقبال بحاصره سورت اشتغال داشت منعم خان طرح صلح می انگیزخت - لودی از نصرت که داشت قبول نمیکرد - اُمرا را غریب حالتی دست داده بود نه رای جنگ کردن - و نه روی برگشتن - که ناگاه تپاشیر اقبال شاهنشاهی لعمه ظهور داد و لودی با هزار آرزومندی صلح کرده برگشت •

و شرح این سانحه عبرت بخش آنست که ( چون دلاؤد از بتکاله بمنوگیر رسید ) در انجا یوسف پسر تاج عمزاده خود را ( باندیشه آنکه لودی او را خواهد برداشت ) از هم گذرانید اگرچه این تخیلِ او از نتایج اقبال شاهنشاهی بود لیکن بظاهر جمیع از حسد پیشهای افترا اندوز نیز سخنها ساختند - و ( چون لودی از قدیم نوکر تاج بود - و دختر خود را نیز بآن پسر نامزد کرده ) هرچه بد اندیشان در حقِ او گفتند دلاؤد آنرا راست پنداشت - چون این خبر

( ۲ ) نسخه [ ۱ ] کجپی ( ۳ ) نسخه [ ۲ ] کجپی ( ۴ ) نسخه [ ۱ ] هر روز بهادران طرفین چپقلشهای

نمایان کرده ( ۵ ) در [ اکثر نسخه ] به منکر ( ۶ ) در [ اکثر نسخه ] جمیع از حسد پیشها افترا اندوز سخنها ساختند •

لودی رسید از دلاوند برگشت - و بنظم خان خانلقان با هزاران نیازمندی اساس مصالحت را  
 بستیم داد - و پیشکشهای لایق بدرگاه والا فرستاد - دلاوند (چون برگشتی لودی و آمدن لورا  
 شنید) با هزاران سراسیمگی برگشته گاهی را مضبوط ساخت - و خزانه پدر را بسپاهی  
 دانی گرفت - جلال خان مدهوری<sup>(۲)</sup> و کالاباز (که راجو نام او بود) از لودی برگشتند - و تفرقه  
 هر جمعیت لو افتاد - ناگزیر لودی (که بقصد دلاوند میرفت) برگشته بقلعۀ رهناس متحصن شد  
 و از منعم خان استمداد نمود - و مریع نوشت که ملازم درگاه والا شده ام - درین زودی شما را خوارم دید  
 آمد که به وسیلۀ شما باستان بوس مقدس نیز سوغند کردم - منعم خان کمک فرستاده مترصد  
 آمدن رایت اقبال شد - سفری کجا بود و برای تحصیل سیرابی و شادابی آن بجای کشید - و از  
 سوانح دولت انزا (که در ایام محاصره سرور بظهور آمد) شکست یافتن محمد حسین میرزا  
 و دیگر مدبران است \*

نبود نمودن خان اعظم میرزا عزیز کوکلتاش با محمد حسین میرزا

و فولادیان - و الهزم این گروه مدبر

خرد پرور دیده‌ور داند که (هرگاه خدیو جهان را نیت درست گردد - و اندیشۀ او بر آسودگی  
 عالمیان مصروف باشد) ملازمان عتبه اقبال برهنمون سعادت اخلاص گزین گردند - و از یکدلی  
 و یکجہتی کار پادشاه مژد و منعم خود را فرموده الهی دانسته دلتها خدمت شوند - و هرآینه  
 کار جهان بزیب و زینت گراید - و شرائف امور فیلی ظهور گیرد - هم شهربار عالم کامیاب صورت  
 و معنی گردد - و هم مخلصان حقیقی از سود و زیان خود گذشته خدمت درگاه سلطنت را  
 از مہین عبادات الهی دانند - و مصدر خدمات شوند که از سلاطین پیشین کمتر بظهور آمده باشد  
 چنانچه مصداق آن این داستان فتح بزرگ است - و مسجله اثری نایید ایزدی آنکه (چون از میامین اقبال  
 شاهنشاهی ابراهیم حسین میرزا از گجرات برآمده بصوب دارالخلافه آگره روان شد) محمد حسین  
 میرزا و شاه میرزا و فولادیان (که دران کوهستان سرگشته ادبار بودند) پیمان یکجہتی بسته  
 بر سر پئی آمدند - سید احمد خان باره در حراست قلعه کمر همت بست - چون خبر فراہم آمدن  
 ارباب بنی بخان اعظم رسید در مقام جمعیت شد - و از اتفاقات حسنه آنکه شیر بیگہ نواچی  
 (که باوردن امرلی مالہ از درگاه مقدس رخصت یافته بود) قطب الدین محمد خان و شاه

(۲) در [بعضی نسخه] مدهوری (۳) نسخه [ل] استمدادی مدد (۴) نسخه [ا] شکست - و نسخه

[ل] انعام (۵) در [چند نسخه] این فتح بزرگ است \*

بدافع خان و مطلب خان و سایر جایگزینان مالیه را ملحق ساخت - و شیخ محمد بخاری ( که در تولقه بود - و سامان رفتی ولایت سورت بموجب حکم معلی میکرد ) خان اعظم کسان فرستاده لورا نیز برگردانید •

چون امرا مجتمع شدند خان اعظم بآئینه شایسته در انتظام انواع هست بست - قول بقبای آن دانی اخلاص گزین رونق گرفت - و شاه بدافع خان و معین الدین احمد خان فرمودی و معصوم خان پسرش و مطلب خان و جمیع کنیز درین جای قرار یافتند - و قطب الدین محمد خان و میر جمال الدین حسین آنجو مبانع برانغار را استحکام دادند - و در تولقه برانغار مردم لو مقرر شدند - و شیخ محمد بخاری و محمد مراد خان و شاه محمد خان و حاجی خان افغان پسر خواص خان نوح جرانغار را زینت بخشیدند - و شاه نحرالدین و مظفر مغل و پاینده ارلات در تولقه جرانغار نامزد گشتند - و دستم خان و نورنگ خان و محمد قلی خان توفبای و مهر علی سلدوز در پیش قدمای هرارل جای گرفتند - و باز بهادر و جمیع دیگر در التمش ایستادند خان اعظم بعد از ترتیب و تنسیق انواع نصرت اندیش متوجه نهراله ( که به پتن شهرت یافته ) شد - و روز کوش چهاردهم بهمن ماه الهی موافق جمعه هیزدهم رمضان حدود پتن مورد لشکر منصور گشت - مخالفان دولت محاصره را گذاشته در برابر لشکر منصور آمدند - شیرخان فولادی و جنید کرانی قول شدند - و محمد حسین میرزا و شاه میرزا و عاقل حسین میرزا دست راست ایستادند - و محمد خان پسر گلان شیرخان و سادات خان دست چپ مقرر گشتند - و بدر خان پسر خرد شیرخان فولادی هرارل شد - ارباب خلاف را رای نبود که امروز جنگ شود - چه پسر چهار خان و بعضی از متمردان ادبار نهاد باین بدگورها<sup>(۱)</sup> شور افزای هنوز نه پیوسته بودند - شیرخان فولادی از راه گریز و حیل سازی کسان پیش شیخ محمد بخاری فرستاده حرف مصالحت در میان آورد - اکثر بزرگان لشکر ( که سلامت جوی و ادبی عافیت بودند ) غور در معامله ناکرده دل بر صلح نهادند - شاه بدافع خان بخان اعظم باهستگی گفت زنهار بصلح راضی نشوید - مقصود این گروه که نهاد وقت گذرانیدن است - خان اعظم جواب داد که رای من همین است که بخاطر شما رسیده است - ( چون امرا را دل بر صلح بود - و معامله نمی نمودند - و کلاهی شیرخان سخنان عام فريب صلح نما در میان داشتند ) خان اعظم گفت که اگر فی الواقع در حرف صلح راستید

( ۲ ) نسخه [ ۸ ح ] گرفتند ( ۳ ) در [ اکثر نسخه ] و پسر خواص خان ( ۴ ) نسخه [ ۱ ] اوزیک خان

( ۵ ) نسخه [ ب ] محمد قلی توفبای - و نسخه [ ۸ ] محمد علی توفبای ( ۶ ) نسخه [ ۱ ] نذرچاس

( ۷ ) نسخه [ ۱ ] باین شور افزای هنوز نه پیوسته بودند •





لغات غیبی و تائید ساری چنین کج شکوف روی داد - خان اعظم با جمعی بر سر پشته ایستاده  
از منظر بهشت و مبارکباتی سامعه آفرید بود - درین اثنا شورش میوزایان پدید آمد - ایشان خود  
نهیست چنانکه را بعد از جنگ بسیار برداشته رانده تادیکوه شناخته بودند - و این موهبتی بود  
که بی - اگر متوجه قول لشکر مقصور میشدند کار دشوار بود - ( چون مسافرتی طی کردند - و مردم  
ایشان بتاراج جدا شدند ) خبر شکست شهر خان شنیده باقبال روز انبوی شاهنشاهی مراجعت  
نموده متوجه عزمه نبرد شدند - فی الواقع ( اگر همچنان رانده باحمد آباد میرفتند ) کار آن تدبیران  
صورت نیک می یافت - لیکن از بهت برگشتگی خود متوجه میدان و غا شدند - خان اعظم  
با لشکر از کبازران عقیدت مند غوغا آراسته آماده پیکار بود که فوج میوزایان نزدیک رسید  
شاه بدافع خان گفت که وقت ناختن است - خان اعظم در صدد ناختن بود که یار محمد جلو خان را  
گرفت - که چندین امرا ایستاده اند - چه جلی ناختن میرزا ست - میوزایان چون نزدیکتر رسیدند  
حقیقت انبوهی فوج پادشاهی ( که از لشکر غیب آراسته بود ) دیده مصلحت در جنگ ندانستند  
و از آنجا ( که بهت برگشتگی سر نوشت ایشان بود ) جلو گردانیده راه ادبار پیش گرفتند - و بمیامی  
امدادات غیبی چنین کار مشکل آسان گشت - اگر بهادران بتبادل تعاقب این گروه مضمحل میکردند  
مشکل که کسی جان بدر میبرد - همانا احتیاط پیشهای تجربه کار مصلحت وقت ندیدند  
یا واقع طلبان بد اندیش را سخن قبول افتاد - و بالجمله بیشتره امرا از سنج این لطیفه  
غیبی دایه چند تازه از اخلاص در گردن دل عقیدت مند خود گذاشته در یکجتهی افزودند •

و از غرائب امور ( که دران روز اقبال بظهور آمد ) آنست که فیله مست از فوج غنیم  
( که فیلبانش لیردوز شده راه عدم گرفته بود ) خود بر میگشت - و هر جا که آواز نقاره میشنود  
خود را بانجا رسانیده آن فوج را برهم میزد - نقاره شادی ( که در هر فوج مینواختند ) ساعتی  
موقوف داشتند - شورش او فرو نشست - و بدست کسان شاه بدافع خان گرفتار آمد - و ضمیمه  
پیشکش او شد •

( و چون شکست چنین بر روی سیه بختان بد سرشت افتاد ) شهر خان فولادی بصوب  
چونه گتھے شناخت - و میوزایان راه دکن پیش گرفتند - خان اعظم با امرا بتعاقب این گروه  
روان شد - چون مرده این عاطفت ربانی بمسامع اقبال رسید بعد از آداب سپاس ایزدی و مراسم  
للهبساط صربی و معنوی فرمانی مقدس شرف نفاذ یافت که خان اعظم قطب الدین خان و شاه  
بدافع خان و مراد خان و مهر علی سلدوز و طایفه دیگر از ملازمان متبع اقبال را بتعاقب آن گروه

بد سرانجام تعیین کند - و خود بخدمت شریف ملازمت دریابد - و پیشانی اخلاص خود را  
 مسجد حضور نروانی سازد - و دستم خان و نورنگ خان و مطلب خان و معصوم خان را همراه آورد  
 خان اعظم در حدود سرنال رسیده بود که رضوی خان فرمان مقدس آورد - و او امثال منشور  
 پادشاهی را سرنوشت سعادت دانسته بتارک ادب شناسانت - روزی بهر پانزدهم اسفندارمند  
 ماه الهی موافق دوشنبه بیستم شوال بدولت آستان بوس معزز شد - و محفوف فنون عواطف  
 شاهنشاهی گشت \*

و از سوانح ایام محاصره سرورت آمدن مظفر خان است بعینه اقبال - پیشتر گذارش یانت  
 که عاطفت شاهنشاهی ناهمواریهای او را بخشیده طلب فرمود - چون باحمد آباد رسید خان اعظم  
 متوجه دفع فتنه میرزایان شده بود - هر چند گفته فرستاد ( که امروز درین خدمت هم پائی کردن  
 لایق مینماید ) او را توفیق بر اقام این کار نشد - و چنین قابوی خدمت را از دست داده پیشتر  
 روان شده بپرونده رسیده بود که فرمان قضا امثال رسید - خلاصه مضمون آنکه از هر جا که رسیده باشد  
 برگشته بکمک خان اعظم شتابد - و سعادت این خدمت بدولت حضور راجع دانسته توقف  
 ننماید - ناگزیر امثال فرمان مقدس نموده معاودت کرد - چون باحمد آباد آمد ظاهر شد که اولیای  
 دولت از سعادت مندی بخت نصرت یافته اند - و خان اعظم بحکم مقدس عازم آستان بوس است  
 مظفر خان بسرعت روانه درگاه معلی شد - و پیشتر از رسیدن خان اعظم بدولت کورنش افتخار  
 یانت - و مشمول عواطف خسروانی گشت \*

و از سوانح ایام محاصره آنست که جمعی کثیر نصاری از بندر کوده<sup>(۲)</sup> و آن ناحیه بهایه سریر اعلی  
 رسیده بسعادت ملازمت کامیاب دولت شدند - همانا که آمدن این گروه با استدعای متحصنان  
 تبریزی بود - تا قلعه را بآنها سپرده خود را بر ساحل سلامت کشند - ( چون شکوه سطوت سلطنت  
 بنظر آن گروه درآمد - و فزونیش لشکر و فراوانی استعداد قلعه گیري معلوم شد ) خود را ایلچی و نموده  
 ببارگاه حضور آمده سعادت کورنش دریافتند - و اقسام نفائس دیار خود را بنظر مقدس در آوردند  
 و خدیو قدر دان هر کدام را بنوازش خاص مخصوص ساخته از عجائب و غرائب پرتگال و اوضاع  
 فرنگ استکشاف فرمودند - و همانا از قسم استعلام معلوم است - چه دل مقدس گیتی خدیو مورد  
 فنون دانائی صوری و معنوی است - لیکن خاطر عبرت پیرای<sup>(۴)</sup> میخواست که این استفسار را سرمایه  
 استیفسان این گروه وحشی گرداند \*

(۲) نطقه [ پ ح ل ] کوه (۳) نطقه [ ل ] چون شکوه سطوت بنظر آن گروه درآمد (۴) نطقه

### فتح قلعه سورت به فتح همت والای شاهنشاهی

آگاه دانی دیده در و دوربینان زرف نگار چرا گویم ظاهر پرستان معامله فهم نیکومی شناسند که [ هرگاه منتسبان این دولت ابد قرین را بمحض انتساب چه گشایشها که گشایند مشکلات در پیش همت طلبکار ایشان نمی آرد - خصوصاً بآن ارتباط عقیدتمندی پیرایه سعادت ایشان شود - خاصه آن گروه بختمند ( که بمراتب اخلاص این خدیو آفاق سر بلند باشند ) چگونه در مطالب والا و مقاصد بزرگ کاسروا میگردند ] پس در هر کاره ( که این بزرگ ساخته الهی بنفس نفیس همت بندد ) هرآینه حصول آن مقاصد ب نقاب توقف جلوه ظهور دهد - و روزی چند ( که صورت تاخیر و تسویف راه می یابد ) همانا حکمت بالغه ایزدی چنان اقتضا میکند که کتابه مدارج اخلاص مخلصان و مراتب خدمتگذاری هر کدام بر پیشطاق عیان نگارش یابد - و زنگ زدائی جواهر استعدادات شده سبب تربیت خدیو جهان مردم را بر عالمیان پدید آید - و مسهای زر اندود در بوته گدازش درآید نقد سلطنت خالص گردد - و عیار آن افزون قدر شود - و بالجملة بعنایت ربانی تسخیر این حصن حصین ( که بسالها در مرات اندیشه بالغ نظران در نیاید ) بتوجه حضرت شاهنشاهی در مدت یک ماه و هفده روز بروجه دلخواه صورت بست - هم نقب کنان ماریچ از راه دور خندنها کنده خود را بدیوار قلعه رسانیدند - و در کافتن آن آغاز کردند - و هم نیز دستان خدمتگذار در حوالی و اطراف آن تنها ساختند - که محسوف شده ساکنان قلعه را تیردوز گردانند - و هم دیگ اندازان کار پردازیهای نمایان بظهور آورند \*

( چون قلعه نشینان نخواستند بر حقیقت کار آگهی یافتند - و از گران خواب بخیبری بیدار شده در تضرع و زاری زدند ) همزبان ملا نظام الدین لاری را ( که پدر زنش بود ) بدرگاه معلی فرستاد تا از طرزدانی و آگاه دلی بوسیله بار یافتهای بساط قدس فنون سراسیمگی متحصنان را بموقف حق اقدس رسانید - و الحاح و تضرع این گروه تبعه کار را ( بطریقه مؤثر افتد ) آن زبان آور کاردان پیش آن مرزبان عجز دوست عاجز پرور معروض داشت - خدیو آفاق را دل برو بخشود - و دریای زبان عاطفتش بجوش آمد - و [ با آنکه این زاری از راه افطار بود - و نوکینان بزرگ ( که راه سخن بند ) هر چند در عدم ظهور این عاطفت مقدمات پرداختند ] بسج اصفا نرسید - بلکه هجوم عام بوفتشی و سرکش گشتی آن جهان بخشش را عاطفت افزود - و هر یک از مقربان بساط را بپایه خاص تسلی بخشیدند - آنرا که قاعی بود بقدسیات الهی سرخوش گردانیدند - و آنرا که بپایه قاعی بود بپایه قاعی ملتسمی او قاسم علی خان

و خواجه دوشیزگان را ( که از مقبولان هم و روم بودند ) فرستادند - که همزمان و سایر متحصنان قلعه را دلاسا نموده بسجدهگاه آوردند - روز رشن هجدهم آسفندارمذ ماه آلهی موافق پنجشنبه بیست و سیوم شوال گردنکشان قلعه بهزاران نیازمندی سجد خجالت بجای آوردند - و ماطفت شاهنشاهی جمیع شومسارانی بد کردار را از مال و جان و ناموس در حوزة حسابت خویش گرفت - و همزمان را ( که پیوسته ببدزبانی ژاژ خائیده ) زبان بریدند - و چندی دیگر را ( که مصالحت بیننی مقتضی آن بود که چندگاه در بندخانه باشند ) بزندان فرستادند - روز دیگر خدیو مقدس بسیر آن قلعه تشریف برده عبرت گرفتند - و چند دیگ بزرگ را ( که سلیمانی گفتند ) از انجا بدارالخلافة حکم انتقال فرمودند - همانا این دیگها از سلطان سلیمان فرمانروای روم بوده است - او در زمان خود خواست که بنادر فرنگ را ( که در حدود هندوستان است ) به تصرف آورد - دیگهای بزرگ را بالشکر فراوان فرستاد - و از بد مددی حکام گجرات لشکر روم از عسرت معیشت انهمزام یافته مرجعت نمود - و آن توبهای سترگ را نتوانستند همراه برد \*

و از سوانحی ( که بعد از فتح سورت روی داد ) آمدن بهرجیست حاکم ولایت بگلانه ( که از زمینداران معتبر آنحدود است ) بدرگاه والا - و آوردن شرف الدین حسین میرزا ست زنجیر در گردن بعتبه مقدس - دادار دادگر از عنفوان دولت روز افزون در پیدائی این سربرآری سلطنت است نامستعدان سعادت بشناسائی و فرمانبرداری او بمعارج نیکبختی توانند برآمد - و سعادتمندان اخلاص گزینی را سرمایه عقیدت افزائی بدست افتد - و از میمنهای والا ( که باین خدیو خدا شناسان عطا فرموده اند ) آنست که ( هر که از اطاعت این سلطنت آرای صورت و معنی سرباز کشد ) او را آواره دشت ادبار ساخته محتاج این عتبه آسمان پایه میگردانند - یا در همان گرداب بلا فروبرده تبع کرداری او را پیش لو می آرند - چنانچه بنازگی حال این خواجه زاده مرآت مقصود گردید - و شرح این بطرز اختصار آنست که این تنگ شراب بدمست ازان هنگام ( که قدر تربیت شاهنشاهی ندانسته باندیشه ناصواب سروری راه حقیقتی پیش گرفته آواره ادبار و در بدر هرکس و ناکس گشته آبروی خویش بخاک مذلت ریخت چراگویم بدگوهری خود را ظاهر گردانید ) لول جالور را ( که به پشت گرمی اقبال شاهنشاهی در همان نزدیکی گرفته بود ) بفولادیان داده خود را بآن فرومایگان بست - و چندگاه در پتن بسر برده از انجا بچنگیز خان التجا آورد - و چون پیمانته هستی لو لبریز شد بمیزبان پیوست - و دران وقت ( که حاکم خاندیس بقصد گجرات آمد

( ۲ ) در [ چند نسخه ] دولت کلان - و در [ بعضی ] دولت خان ( ۳ ) نسخه [ ۱ ] ژاژ خانی کرده

( ۴ ) در [ اکثر نسخه ] بهرجیست ( ۵ ) نسخه [ ج ] نعمت های \*

و کاری ساخته. بقیم هریست مراجعت نمود ( همراه او گزید - و از آنجا بحال تپاه برگشته به مسجد حسین میرزا همراه شد - درین هنگام ( که رباب جهانگشای بتسخیر گجرات نهضت نمود و سنگ تفرقه در هنگام مندران این ناحیه افتاد ) بایستی که این خواجهزاده سجده این درگاه بهای آورد - و تدارک تقصیرات خود نمود - لیکن چون بد نهاد و بد گهر بود بصوب دکن شتافت - و اورا در حدود ولایت زمیندار مذکور عبور افتاد - (و چه بواسطه عزیمت دولتیخواهی و چه بجهت فوائد خربش ) میرزا را مقید ساخت - و همگی اسباب او بغارت برد - درینولا ( که زن و زاد ابراهیم حسین میرزا باآحدود رفت ) در گرفتاری آنها نیز کمر همت بست - لیکن دست او نرسید - اما دختر دوساله ابراهیم حسین میرزا بدست او درآمد - چون این معنی بمسمع علیه رسید میرخان یساول را فرستادند که رفته زمیندار مذکور را بآن گرفتاران روانه درگاه سازد و چون معلوم شده بود ( که حاکم خاندیس برادر خود راجه علیخان را بدرگاه والا فرستاده است و او در حدود ندرهار آمده بمقتضای کوه اندیشیهای زمیندارانه توقف دارد ) بمیرخان مذکور حکم شد که اورا نیز مستمال ساخته همراه آورد - و بعد از آن جونکرو و جی نواجی باشی و بلبلدهر برهن را فرستادند که زمیندار مذکور را از خارستان تود و توقف برآورده بگلچینی بوستان خدمت دماغ سعادت اورا معطر گردانند - و این فرستادهها کار بند حکم عالی شده اورا با اسیران بدرگاه والا آوردند - آن صبیته معصومه را در ظل عاطفت خود گرفته بمهربانان حرم سرای مقدس سپردند - و خواجهزاده را بغیله ( که آدمی کش نبود ) ترسانیدند - و از آنجا ( که شهریار معدلت پزوه از فزون رعایت و فراوانی عاطفت بقتل مجرمان نمی پردازند ) اورا به بندخانه سپردند - که در انهدام بنای ایزدی امعان نظر و نگاه ژرف و غور عظیم ناگزیر است •

پوشیده نماند که بکلان ولایتست طول آن صد کوه - و عرض آن سی کوه - پیوسته دو هزار سوار و ده هزار پیاده درو میباشد - جمع آن شش و نیم کرور دام است - و در آن ملک هر که حاکم باشد بهرجی نامند - سالیرو و مولیر دو قلعه سنگین بر قلعه کوه واقع اند - و دو شهر عظیم دارد - انتاپور و چنتاپور - مابین ملک گجرات و دکن واقع است - و با هر طرف که نیر بیشتر باشد اطاعت گونه میکنند - درین هنگام ( چون گجرات بتصرف اولیهی دولت درآمد ) از سطوت شکوه شاهنشاهی خدمت شایسته بمقدم رسانیده بسجده درگاه مقدس رو سفید شد •

( ۲ ) در [ اکثر نسخه ] نیز همت بست ( ۳ ) نسخه [ ۱ ] دهساله ( ۴ ) نسخه [ ۱ ] جونکرای - و نسخه

[ ۱ ] جونکرای ( ۵ ) در [ اکثر نسخه ] بلیدهمر ( ۶ ) نسخه [ ۱ ] خوانند ( ۷ ) در [ بعضی نسخه ]

حالیرو مولیر ( ۸ ) نسخه [ ۱۰ ] نبرد •

و از سوانح آنست که آیین بدست سرورآرای دولت رسید - و بعانیت گذشت - و مجلس  
 ازین مجلس عبرت بخش آنکه پیوسته اورنگ نشینی خلعت در پرده خاص درآمده نقاب آرائی  
 میفرماید - و کار فرمایان قضا و قدر آن پرده را برداشته در اظهار شکوه صوری و معنوی این بزرگ کرده  
 الهی اند - از آنجلسه شیخ نشو و خاص داشتند - و مردانگیهای شجاعی هندوستان مذکور مجلس  
 مقدس میشد که پیش این گروه جان قدره ندارد - چنانچه بعضی راجپوتان برچته ( که دو سنین<sup>(۲)</sup>  
 دارد ) گرفته می ایستند - و دو مردانه ( که همسر یکدیگر اند ) از دور محاذی آن دو سنین میدوند  
 چنانچه سنینها از پشت هر دو گذاره میکند - آن جهان پهلوان الهی ( بجهت پرده آرائی خویش  
 یا عیار گرفتن مردم - یا ملولی از کامیابی نشاء ظاهر ) شمشیر خاصه را دسته بدیواره سر کردند  
 و طرف دیگر را نزدیک شکم اقدس داشته فرمودند که اگر راجپوتان دران طور شجاعت خود را  
 میفروشند ما بهین شمشیر حمله میکنیم - غریب حالتی بر ایستادگان بزم مقدس رفت - نه کس را  
 قدرت حرف زدن - و نه رخصت دم بر آوردن - درین هنگام مانسنگه بیای اخلاص دوبده سبکدستی  
 نمود - و چنان دست زد که آن شمشیر جدا شده دور افتاد - اندک میان انگشت نرسد سبانه کشور خدیو  
 بریده شد - حاضران بارگاه معلی شمشیر را دور بردند - و آنحضرت خشمگین شده مانسنگه را بر زمین زده  
 مالش میدادند - سید مظفر از بیخردی خواست که او را از پنجه آن شیر الهی خلاص گرداند  
 از تبه رائی انگشت بریده آنحضرت را تاب داده او را خلاص گردانید - و آن زخم خیمه افزود - و بصیانت  
 سبحانی ( که همیشه نگاهبان ذات مقدس است ) در اندک فرمے بصحت گرائید - و ( چون خاطر  
 انتظام بخش عالیان از مهمات این حدود فراغت ) حراست و حکومت این قلعه عالی اساس  
 بتقلید خان تفویض فرموده گوش هوش او را بنصائح فرهنگ افزا گرانبار گردانیدند - و روز مار اسفند  
 بیست و نهم اسفند ارشد ماه الهی موافق دوشنبه چهارم ذی القعدة بصوب احمدآباد توجه فرمودند  
 و هم درینولا راجه علی خان باستان دوس عزت یافت •

### آغاز سال هیژدهم الهی از جلوس مقدس شاهنشاهی

یعنی سال شهرپور از دور دوم

درین هنگام سعادت پیرلی اشعه ریات سلطان بهار میقلگر مرآت طبائع شد - چمن را بپزند  
 سوزی و پرنیای سمن آئین بستند - - شمال و صبا خس و خاشاک خزان از گلستان روزگار رفتند

( ۲ ) در [سخن] سنین آمده - و این یا لغت عربی بالفتح بمعنی نیز کرده از کارد و غیره باشد - یا سال

سنین که معروف است - یا سن بالفتح که بفارسی سنن و غیره را گویند - و سنین از نسخ کاتب است •

عبداللہ میرا چون عدالت شاہنشاہی نیرنگ ساز بدائع لکار آمد - و تازگیهای شگرف و نادره کارهای نو  
شکفت آفرینی جهانیان شد •

خواست پریدن چمن از بابکی • خواست چکیدن سن از نازکی  
باد نوبسنده بدست آمید • قصه گل بروق مشک بید  
تافلنن یاسمن و گل بهم • قافیه گوئمری و بلبل بهم  
که بسلام چمن آمد بهسار • که بستایش بر گل رفت خار  
محضر منشور نویسان باغ • فتوی بلبل شده بر خورن زاف

پس از سپری شدن هشت ساعت و هفت دقیقه از شب چهارشنبه ششم ذی القعدة نصد و هشتاد  
قمری نهر اعظم فروغ افروز عالم پرتو محاذات ببرج حمل انداخت - و عالم عنصری فروغ ماک  
روحانی گرفت - از مہین معدلتہای شاہنشاہی ( کہ در عنقوان این سال بظہور آمد ) بیاسا رسید  
چهار خان حبشی ست کہ از امرای بزرگ گجرات بود - و در جمعیت و نیرو امتیاز داشت  
چون حدود بروچ از سایه لوی اقبال روشنی یافت والدہ چنگیز خان نظم و دادخواہی بدرگاہ والا  
نمود کہ حبش زرمست براہ دوستی در آمدہ ساغر زندگانی پسر مرا لبریز گردانید - ( ہر چند  
این معنی مشہور بود - و در اردوی معلی بسیارے بر زبان داشتند - چنانچہ در داستانہای پیشین  
گزارش یافت ) لیکن از انجا ( کہ بسا غیر واقع بدستان سرائی نادرستان راست نا شہرت میگیرد )  
حرم اندیزی و احتیاط گزینی بکار رفت - و فرمان ہمایون شد کہ دانشوران کم آرز و کار دانان حق اساس  
در تشخیص و تحقیق این معاملہ غورے ژرف نمایند - و خلاصہ پرسش و پاسخ و گزارش شہود  
و پیرویہای دور بموقف عرض اقدس رسانند - بندگان سعادت آمود کار بند شدہ ہرزای آن رسیدند  
و در فروغ گاہ دربینی و بے غرضی کشور خدای راستی آن دعوی بر فراز پیدائی چہرہ افروخت  
باشارت ہمایون سیاست گذاران بارگاہ سلطنت آن خراب ساز بنای ایزدی و فریب آرای بے آرم را  
در پای فیل انداختہ دران هنگامہ خاص و عام بیاسا رسانیدند - و آن پیر زال درماندہ ( کہ بخاطرش  
نمی رسید کہ چنین قوی دستے بحرے ناسزا آزرده گردد ) از دید چنین حق پژوہی و عدالت آرائی  
بحیرت گوناگون در شد - و سپاس گذاری خدیو خدا شناسان بر خود گرفت - و عموم خلایق را  
ازین داد دہی چراغ ہدایت افروختہ گشت - و سرکشان نیرو رای سر در گردان خمول نہادہ  
بچارہ گزینی نشستند •

( ۲ ) یا کہ در ہر دو مصرع ( ۳ ) نسخہ [ ب ] از سایہ اقبال ( ۴ ) نسخہ [ ی ] غوروی ( ۵ ) نسخہ

[ ی ] و خلاصہ تحقیق از سوال و جواب و حقیقت شہود را بموقف ( ۶ ) نسخہ [ ب ] فریب دہ بے آرم •





چون موکب مقدس شاهنشاهی نزدیک باحمدآباد رسیده اهالی و اماجد آن دیار بفرق نیازمندی دولت استقبال دریافته مورد مرام پادشاهی شدند<sup>(۳)</sup> - روز دین بیست و چهارم فروردین ماه الهی موافق جمعه بیست و نهم ذی القعدة ظاهر احمدآباد مخیم سرحدات اقبال گشت - و در ده روز سرانجام ملکی انتظام پذیرفت - حراست آن سرزمین ( که قلمرو سلطنت گجرات ) بخان اعظم میزرا کوکه تفویض فرمودند - و سرکار پتن بخان کلان عنایت شد - و سرکار بروج و آحدود بقطب الدین خان عم خان اعظم اختصاص یافت - و دولقه و دندوقه بسید حامد بخاری دادند - و همچنین محال دیگر بسایر امرا مرحمت شد - و ( هرچند خان کلان و قطب الدین محمد خان عم خان اعظم بزرگ سال بودند ) دور بینی و قدرشناسی شاهنشاهی ایشان را متابع گردانید - چه در آئین سلطنت معدلت امروز مدار برخورد است نه بر سال - و اعتماد بر فرزندی اخلاص است نه بر درازی عمر - عمده دور بینی سی نه بزرگی جتنه - اهل جوهر معقول است نه عظیم هیکل محسوس - اساس فرماندهی بر شمائل و اخلاق است نه نظر بر صفات گذشتگان \*

### مراجعت موکب مقدس شاهنشاهی بعد از فتح گجرات

#### بدار الخلافه آگوه

همت والای شاهنشاهی ( چون از تسخیر این ملک وسیع و نادیدنی کردن کشان نخوت مند و نه باختر مخلصان خدمت گذار و انتظام مهمات این ولایت فارغ شد ) روز آردي بهشت سیوم آردي بهشت ماه الهی موافق دوشنبه دهم ذی الحجه بلواری جشن عید پرداخته از راه پتن و جالور بصوب دار الخلافه آگوه نهضت فرمودند - و چون ریات اقبال بحدود سدهپور رسید خان اعظم را بتازگی از آداب عطرمت و احتیاط قانون سلطنت و نصائح ارجمند ( که تعریذ بازوی دولت مندی تواند بود ) گرانبار دانش ساختند - علی الخصوص ( در فرزندی آگاهی - و فراخی حوصله - و انصاف نظر از زلات مردم - و عذر پذیرفتن گناهکاران - و در فصل خصومات که بغور عظیم رسد - و دوست و دشمن دران یکسان بود ) سخنان بلند فرمودند - و امرا ( که دران ناحیت جایگیر یافته بودند ) درین روز بجلائل تشریف و جزائل انعام اختصاص گرفته رخصت انصراف یافتند - و راجه علی خان نیز مسخوف عاطفت خسروانی گشته بخاندیس بازگردید - و مظفر خان را ایالت صوبه مالوه داده بآن صوب فرستادند - و مانسنگه و شاه قلی خان محرم و مراد خان و محمد قلی خان و سید عبداللّه

( ۲ ) نسخه [ ل ] بفرق نیازمندی خوانده مورد ( ۳ ) در [ اکثر نسخه ] شدند - بیست و چهارم فروردین

ماه الهی ظاهر احمدآباد ( ۴ ) نسخه [ ز ل ] بمیر محمد خان کلان اختصاص یافت \*

و چنانچه در لجه گوپال و بهادر خان و لشکر خان و جلال خان و بهرج و جمعی کثیر را بر لیغ مطاع ناخت شد که از راه ایدر شتافته بدونگر پور و آنحدود روند - و از انجا متوجه دارالخلافه گردند - و رانا و سایر زمینداران آن ناحیه را بمواطفت خسروانی استماله داده بآستان بوس آورند - و هر که سر از اطاعت دریچد او را پایمال عساکر والا شکوه گردانند \*

و چون افواج گیتی گشای تعین یافت شاهنشاه دادگر بمخاطره شکفته داد دهان منزل بمنزل نهضت میفرمودند - روزی ( که سروهی مورد موکب مقدس شد ) مادهو سنگه و جمعی را بجهت آوردن نوبهال حدیفه اقبال شاهزاده سلطان دانیال ( که از اجمیر بانبیر ورود دولت فرموده بودند ) فرستادند - که آن گلبرج بخت مندی را باجمیر آورده در ظل حضور آن نور انزلی سر بر سلطنت رسانند - و برای سرفروزی راجه بهگونمت داس خواهر سعادت مرشت او را ( که در حرم سرای مقدس بمعجز عزت افتخار داشت ) روانه فرمودند - تا مراسم تعزیت بهوپت ( که در جنگ سرنال شربت واپسین در کشیده ) بتقدیم رساند \*

و ( چون رایت اقبال شاهنشاهی بسروهی نزول لجال فرمود ) عرضداشت امرای پنجاب بموقف عرض مقدس رسید که ابراهیم حسین میرزا باندیشه فساد به پنجاب درآمد - و سزای لایق یافته گرفتار شد - و عالیان از شراره شرارت او نجات یافتند - و شرح خلاصه این نائید غیبی آنست که ابراهیم حسین میرزا ( که از نیرو بختی و تباه رانی بآن خدیر صورت و معنی بآئین جسارت و خسارت دست و پای منهو رانه زده شکست یافت - و آواره دشت ادبار گشته در حدود ایدر با برادران به سعادت پیوست - و اقبال شاهنشاهی تفرقه دران جماعه بر انداخت - چنانچه مجله گذارش یافت ) بخام طمع فتنه و فساد بصوب دارالخلافه رول شد - و مسعود حسین برادر خرد خود را همراه گرفت - و از نواحی جالور و جوده پور بنگور درآمد - فرخ خان پسر خان کلان بمراسم آن شهر متعین بود - تحصن را ملاح وقت دید - و میرزای کم کرده راه سعادت آن شهر را دست انداز کرده بمحاصره قلعه پرداخت - و نزدیک بود که کار از چاره بگذرد که رای رایسنگه و میرک کولابی و محمد حسین شیخ و جمعی ( که آن نخلبند بهارستان اقبال از دور بینی در هنگام عزیمت تسخیر گجرات در حدود جوده پور گذاشته بودند - که اگر کسی از مخالفان باندیشه نادرست رو باین حدود آورد گرفتار گردانند ) و رای رام پسر مالدیو ( که سوخت و آن نواحی بجایگیر لو متعلق بود ) و نقیب خان ولد میرغیاث الدین علی و طایفه ( که احرام ملازمت بسته بصوب

( ۲ ) نسخه [ب] رای مادهو سنگه - و نسخه [ ز ] رای جهان آرای جهان اقتضا فرمود که مادهو سنگه

( ۳ ) نسخه [ ب ی ] جماعه مدبر \*

گهوات می شتافتند ) این همه تولیای دولت یک شده از دنبال میرزای بخت برگشته روان شدند چون نزدیک رسیدند از آمدن افواج نصرت پیوند دست فرستاده باز داشته نیز تر روان شد - و روز خویش مقدم می مای الهی موافق دوشنبه سیوم رمضان این مخلصان خدمت گذار بناگور رسیدند و ترخ خان نیز آمده ملحق شد - و امرا در تعاقب نمودن این ناعاقبت اندیش اندیشه مند بودند آخر سعی رای رایستگه همه یکدل و یکجهت شده روز دیگر گرم رفتن شدند - آخرهای روز در حدود موضع ( که نام آن کهنلونی بود از مضائق ناگور ) بپراهم حسین میرزا پیوستند - چون شب سابه انضاحت ناگزیر فوجها را ترتیب داده ایستاده شدند - که اگر عرصه پیکار آراید لوازم آن سرانجام باشد - رای رایستگه با جمعیت خود قول شد - و رای رام با مردم خویش برانغار گشت - و میرک خان کولبی و محمد حسین شیخ و ترخ خان و نقیب خان و اعتبار خان و علی چلاق و محمد حسین جالبهان و میر قطب الدین جرانغار شدند - قضا را کولبهای آن سرزمین بدست غنیم بود پانچ از شب چون گذشت - تشنگی بر مردم هجوم آورد - جماعتی از بهادران مغول بزور بازوی بودلی یک کولاب را مستخلص ساختند - میرزا مردم خود را سه جوق کرده بر سر لشکر منصور آمد نخستین با پیش دستان فوج رای رام جنگ در پیوست - مردم غنیم بقدر استیلا یافته بودند که رای رام خود آمده آن گروه مخدول را از پیش برداشت - و ابراهیم حسین میرزا اول جمعی را از فوج خود جدا ساخته بر سر امرای مغول فرستاد - و ازین فوج نصرت اندیش نیز نیز دستان عرصه شجاعت برآمده نبرد آرای شدند - میرزا برزبونی مردم خود آگهی یافته بر سر این گروه آمد میرک خان کولبی داد مردانگی داد - و نزدیک بود که این فوج سعادت اندوز را پای ثبات بلغزد رای رایستگه با فوج آراسته خود بمعانیت این جان بلب رسیده ها آمد - ابراهیم حسین میرزا تاب صدمه این فوج اخلاص اندیش نیارنده رو بگریز نهاد - اکثر بهادران لشکر منصور سلامت ماندند نقیب خان را تیرے رسید - و بخیر گذشت - و امرای ظفر قزوین ملاحظه شب کرده میدان فتح را از دست ندادند - میرزای ملدبر را آن شب غریب خاکساری پدید آمد - اسب او از آسیب تیر افتاد - و لخته راه پیاده دران خاک و خون میدوید - تا بیک از نوکران خود رسیده بر اسب او سوار شد - و با معدودے اژان معرکه بدر رفت - و این امرا اگر روز دیگر هم همت بستندے میرزا بدست افتاده - اما بهمین فتح بسند نموده هر کدام بجایگیر خویش شتافت - و آن خسران زده صورت و معنی مترجمه دهلی شد - راجه بارهمل ( که در دارالخلافه بود ) کهنگر و جمعی را بدلهلی فرستاد و جایگیر دلازان آنحدود هرکه درین لشکر همراه نبوده در دهلی فراهم آمدند - آن بے سعادت آمدن

علي را بر طرف کرده بصوب سنبل شناسانست - و در آنجا بقدر سامان بهم رسانید - حسین خان به در پنداری بود با بعضی از یگها و جایگیر داران آنحدود انتظام ده جمعیت شد - و مقارن این خبر فتح سورت و لون ساختن حضرت شاهنشاهی لشکر شایسته بر سر آن نیرو بخت اورا درهم آورد ناگزیر بنگاهي دل نهاده باندیشه تها متوجه پنجاب شد - که خان جهان و سایر امرای پنجاب در تسخیر قلعه نگرکوت اهتمام دارند - شاید جای خالی یافته دستبردے تواند نمود - و گرنه از راه سند متوجه گجرات گردد - بنابراین اندیشه خذلان طراز از حدود سنبل بجانب پنجاب روانه شد هر جا که رسیدے از دراز دستی و بدنفسی دقیقہ فرو نمیگذاشت \*

حسین علي خان بقتضای حکم مقدس نصیحت نامه بر دمی ( که در قلعه نگرکوت بودند ) فرستاد - آنها پند پذیر نشدند - و امرای اخلاص اندیش رفته آنرا محاصره کردند راجه جیچند ( چون بدرگاه می شناسانست ) از دور بینی پسر خود را بدیچند نام ( که خرد سال بود ) بر راجه گویند چند جیسوال سپرده بود - درین هنگام راجه مذکور آمده بقلعه در آمد - و در لوازم قلعه داری اهتمام نمود - و کار قلعه نزدیک بانجام رسیده بود که خبر فتنه ابراهیم حسین میرزا ملک پنجاب را فرو گرفت - امرای عقیدت گزین خبر شورش این فتنه اندوز شنیده حرف کنکاش در میان آوردند - محب علي خان و میرزا یوسف خان و خرم خان و فتو و طایفه دیگر را بی بران قرار گرفت که این معامله را بصلح یکسو ساخته ازین کوهستان بیان ولایت باید شناسانست و پیش از رسیدن آن شور افزای علاج آن را آماده کرد - خان جهان و طبقه دیگر ( چون محنت بسیار کشیده کار قلعه را نزدیک رسانده بودند ) نظر را فراختر ساخته دل بر صلح نمی نهادند - امرای گفتند که مقدار و اندازه نفع و ضرر گرفتن و نگرفتن قلعه معلوم - اما واقعه فتنه افزائی این مدبر سانحه سترگ است - خان جهان گفت بشرط صلح میکنم که صورت مجلس نوشته هر کدام بمهر خود رساند - که اگر این برخاستن مریض رای مقدس شاهنشاهی نیفتد امرای از عهده جواب بر آیند امرای خط سپرده در صلح زدند - راجه آنرا فوز عظیم دانسته خوشدل گشت - و اساس مصالحه بر چهار شرط نهاده آمد - اول آنکه راجه دختر خود را بهرستاری حرم سرای مقدس روانه سازد دوم آنکه پیشکش لایق سرانجام دهد - سیوم مردم معتبر نیک خود را از فرزندان و خویشان

( ۲ ) نسخه [ ل ] با بعضی از جایگیر داران آنحدود ( ۳ ) نسخه [ ب ] باندیشه تها خود روانه پنجاب شد

( ۴ ) نسخه [ ب ] خان جهان و حسین خان و سایر ( ۵ ) نسخه [ ب ] آنها نپذیرفتند ( ۶ ) نسخه [ ب ]

جنرال - و در [ بعضی نسخه ] جهنوال ( ۷ ) رسید که ملک پنجاب را ( ۸ ) نسخه [ ب ] بولایت پنجاب باید

شناخت - و نسخه [ ی ] بیلان ولایت پنجاب \*

برای پنج خاطر همراه ماسارو - که اگر شهریار را این علاج پسند نیفتد تا زمان سپردن قلعه این مردم در گرو باشند - چهارم آنکه ( چون این ولایت در وجه جایگزین راجه بیروبر مرحمت شده )<sup>(۲)</sup> مبلغی گران مند بار جواب گوید - راجه قبول هر چهار شرط را سرمایه سعادت خود دانست - خان جهان شرط پنجم انگیزت که راجه گویی چند آمده ببیند - و برای تسلی راجه چندی از برادران میرزا یوسف خان درون قلعه تا آمدن راجه باشند - و گرنه میرزا یوسف خان با خرم خان<sup>(۳)</sup> رفته در قلعه توقف گزیند - آخر الامر برادران میرزا یوسف خان را فرستادند - راجه فرستاده‌ها را همراه گرفته بارو آمد - و خان جهان را دیده و دایم شد - و عساکر فیروزی مند دفع میرزا را همت بستند - و زمان نگذشته بود که راجه برگشته آمد و از روی عقیدت در میان آورد که درین هنگام ( که شما بر سر غنیمت میروید ) چگونه بخانه خود برگردیم - و از شرط شوق ضمیمه لشکر اقبال گشت \*

میرزا محمود دیپالپور تاراج گفان رسیده بود که خبر توجه نمودن امرای اخلاص گزین شنید حیرت زده تیره خدای گشت - و اندیشه لاهور از سر برآورده بصوب ملتان روان شد - امرای نصرت مند احمال و اقبال آردو گذاشته<sup>(۴)</sup> جریده روی باستیصال آن فتنه جوی نهادند - چون نزدیک قصبه پلته از صوبه ملتان امرای عقیدت اندیش رسیدند معلوم شد که میرزا روز گذشته باین قصبه رسیده امروز مقام کرده است - امرا بترتیب انواع مشغول شدند - حسین قلی خان و اسمعیل قلی خان و جمعی از بهادران در قول جای گرفتند - و محبت علی خان و میرزا یوسف خان در برانغار مقرر شدند - و خرم خان و دوست خان<sup>(۵)</sup> سهاری و شاه غازی خان تبریزی در جرانغار قرار یافتند و جعفر خان و فتو و بعضی دلواران دیگر هر اول گشتند - و باین انتظام نصرت پیوند روان شدند - آنروز ابراهیم حسین میرزا با معدودی بشکار رفته بود - مسعود حسین میرزا چون آمدن انواع گیتی گشای شخود مستعد جنگ شد - و کس بطلب میرزا فرستاد - میرزا بقدم ادبار شتافته رسید - و قدری بنزک فرج پرداخته بمبارزت پیش آمد - جنگ بمردم برانغار لشکر منصور رسید - و اندک بهراول و بعضی نائید آسمانی نسیم فتح از مهبط اقبال وزیدن گرفت - و حسین خان ( که از حدود سنبل در عقب او شتافته بود ) مردانه خود را درین جنگ رسانید - مسعود حسین میرزا بدست درآمد و بسیاری از مقرران مخالف راه عدمستان پیش گرفتند - امرا ازین عطیه عظمی شکرانه بجای آورده بسعدخان حاکم صوبه ملتان نوشتند که آنچه بر ما بود بحسب حسن اخلاص بتقدیم رسید - اکنون

( ۲ ) در [ اکثر نسخه ] عدد بود ( ۳ ) در [ بعضی نسخه ] با خرم خان ( ۴ ) در [ چند نسخه ] نرفته بود

( ۵ ) در [ چند نسخه ] روم ( ۶ ) نسخه [ ل ] گذاشته روی باستیصال ( ۷ ) نسخه [ ب ] دولت خان

( ۸ ) در [ چند نسخه ] بهاری \*

مسئله جانگیر خود روانه شدیم - و آن معنوی با معنوی در آن صوبه آمده است - باید که بمقتضای  
لوازم خدمت گذاری او را بدست آورند - تا فتنه او بیکبارگی ابرم باشد •

امیرامیر حسین میرزا بتکلیفی بسیار خود را بحال تبه ازین هنگامه برآورد - چون بحوالی  
تفلیس رسید بلوچان سر راه او گرفته کار بر دشوار ساختند - خواست که بجنگ بدرورد - چندی  
که ساقط بودند درینجا بحاکم هلاکت افتادند - و خود زخمی بمقتضای یکم از بلوچان پناه برد  
معمولان چون برین سرکشیده آگاهی یافت بجستجویی او برآمد - و او را در جائی (که خیزده بود)  
پیدا کرده گرفتار گردانید - و حقیقت حال را بدو آگاه اقبال معروف داشت - چون ایستادگی بساط عزت  
عرض داشت او را بعرض مقدس رسانیدند گیتی خدیو (اولاً از اینوع عموم رعایا از شر این تبه کار  
و ثانیاً از گرفتار شدن این گزند دولت) سپاس ایزدی بجای آورده مراتب شکر بتقدیم رسانیدند  
و حکم مقدس شد که آن اسیر را بدرگاه والا آرند - آن گرفتار کردار خویش پیشتر ازین (از زخم  
کلیه که داشت - یا از نرط بیم سطوت شاهنشاهی - یا از نزوع خجالت) قالب نمی ساخت  
با آنکه کار پردازی قضا پایۀ عاطفت شاهنشاهی دریافتند - که اگر بدرگاه برند هر آینه شهریار مهربان  
بر او بخشاید - بنابراین پیوند نفس شریک او را از بدن خبیث گسیختند - و روز بهمن دوم خرداد  
مذی الهی موافق یازدهم محرم نصد و هشتاد و یک ساحت لجمیز منبسط انوار ظلّ الهی گشت  
و آن جویای رفاهی ایزدی بمقتضای حق اساسی خود بمراسم زیارت روضه معینیّه قدسیّه پرداخته  
بمنسوبان و وادای آن شهر انواع مرحمت فرمودند - و خاصاً بساط قرب شاهزاده بلند اقبال  
سلطانی دانیال را از آنبیر آورده درین شهر نفیض اساس بدریافت دولت حضور حضرت شاهنشاهی  
شرافت نویسنده بخشیدند - و بعد از یک هفته ازین خطّه دلگشای بعزیمت دارالخلافه مرحله مرحله  
نهیست میفرمودند •

و چون رایات اقبال بمحدود سانگیر رسید عزیمت شاهنشاهی برین قرار یافت که خود  
بمحدود بطریق ایلغار متوجه دارالخلافه شوند - و اردوی معلی باهستگی منزل بمنزل می آمده باشد  
در عرض یک روز و دو شب این راه دراز طی فرموده بقصبه بچونه (که هشت گروهی فتحپور است)  
رسیدند - چونکرای بموقف عرض رسانید که بعد از سه روز ساعت مسعود خواهد شد - آنحضرت  
به دولت و اقبال بدارالخلافه فزول دولت افزا فرمایند - بنابراین شاهنشاه جهان آرا سه روز درین قصبه  
توقف فرمودند - شیخ سلیم و جمیع اکابر و امجاد بدولت استقبال شتافته سعادت پذیر گشتند •

( ۲ ) نسخه [ ۱ ] گرفتار عشق او میسلی یزدی ( ۳ ) نسخه [ ۱ ] نیت حق اساس خود - و نسخه [ ۱ ]

حق شناسی خود •

## رسول موكب مقدس شاهنشاهی بدولت و اقبال بدارالخلافة

(۴۱) كارگشایی و كامروائی بزرگای دین و دولت و فرمانروایان صورت و معنی وابسته به نیت نیک و گره‌ار شایسته است - که خلاصه طلبکاری رفاه‌مندی بزرگی ست - و تفاوت طبقات عالم باین هو امر عالیقدر مربوط - هرگز این دو گهر والا بیشتر و بهتر روی شود او را بزرگتر سازند و ذات مقدس او را مصدر کارهای شگرف گردانند - الْمَلَأَهُ که این دو خصلت عالی ( که سرمایه دین و دولت اند ) در عنصر اقدس شاهنشاهی از روی کمیت و کیفیت از هرچه خیال توان کرد بمرتبه افزون است که بزرگای باستانی بآن کمتر رسیده اند - چه جای اعیان حال - و ازین است که هر زمان بطریقه خاص کامروایی صورت و معنی میگردند - و کامیابی دین و دولت دستاویز نیازمندی بایزد بیچون و عاطفت بزرگستان میگردد - هرچند دولت افزونتر مهربانی او بیشتر و لهذا درین ایام سعادت انرا در اندک زمانه چندی ملکی وسیع گرفته با هزاران نیازمندی درگاه الهی روز دبیادینی بیست و سیوم خورد ماه الهی مَواقی چهارشنبه دوم صفر دارالخلافة فتحپور مستقر رباب اقبال شد - و طبقات انام و طوائف جهان از بزرگای روزگار و سایر مردم مرتبه بمرتبه بدولت کوشش سر بلند می یافتند کامیاب عاطفت شاهنشاهی گشتند - و بدیدار گرامی آن نورانی دیده و دل مسرت‌مند گشته بکار خود پرداختند - و پدر بزرگوار این حیران انجمن هستی شیخ مبارک ( که در دانایی و ریاضت نفس در عزلت و انزوا بسر می برد - و غریب پیوندی باین گیتی خدبو داشت - و اگرچه بظاهر کمتر در یافت حضور نموده لیکن همیشه بغریب اخلاص این یگانه زمان خلوتگاه صبر خود را پُر نور میداشت - و در عقیدت و خلوص باین بزرگ والا قدر بلند پایه بود ) از روی فرط شوق برسم تهنیت آمده برکات استفعال دریافت - و بموقف عرض رسانید که ( اگرچه عموم خلایق مراسم تهنیت آن خدیو جهان بتقدیم می‌رسانند ) لیکن آنچه اکنون از عالم غیب بر خاطر اخلاص‌گزینی می‌ریزند آنست که آن خداوند عالم مبارکبادی با معتقدان اخلاص‌نهاد فرمایند که این جهان بخش از فزونی نیک‌اندیشی و نیک‌کرداری ما چنین عطیة کبری و سعادت عظمی گرامت فرموده ( که عبارت از آن ذات مقدس است ) که از فرائض مولگی و نیک‌سرانجامی نشاء ظاهر پیشوای ملک معنی گردانیده چنین فتوحات عالی را چهره گشاست - آن قدر دانی والا گوهر را ازین طرز بدیع تهنیت بغایت وقت خوش شد - و آن پیر عزلت‌گزین را با احترام رخصت فرمودند و بارها این نکته گرامی را بیداد آورده بر زبان مقدس گذرانند •



و هم درین ایام عشقِ بخشِ امرایِ عظام از اطرافِ مملکت روی توجّه بدرگاهِ مقدّس آورده بمردِ خویش رسیدند - از آنجمله حسین قلی خان حاکمِ لاهور با اکثری از امرای آن ناحیه بمسجدِ آستانِ آسمان پایه نورافزایِ ناصیه بختِ مندی گشت - و مسعود حسین میرزا و تمام اسیران را ( که در جنگ بدست درآمده ) در پوستهایِ گاو ( که شاخها را از آن جدا نساخته بودند ) در آورده بهیلته غریب در بارگاهِ حضور آورد - خدیو رحیم دل بر حالِ تباہِ آنها بخشوده در ساعت حکمِ مقدّس فرمودند که آن طبقه را از آن لباس برآوردند - و از روی تربیت و مهربانی هر یک را بجائے سپردند - تا حقیقتِ جوهرِ هر یک بتازگی لعلِ ظهور بخشد •

و هم درینو کُتور مانسنگه و دیگر امرا از راهِ ایدر آمده بشرفِ آستان بوس سر بلند گشتند و محملی از حالِ این فرجِ نصرت قرین آنست که چون بحدودِ درنگر پور رسیدند زمیندارِ آنجا از تبهرائی بنخوت پیش آمده آماده پیکار شد - و دلاوری لشکرِ اقبال سزای آن سرکش نموده جمع کثیر را از هم گذرانیدند - و ولایتِ او را تاراج کردند - و از اعیانِ این فرجِ نصرت قرین درویشک رختِ هستی بر بست - و از آنجا بمقتضایِ فرمانِ مطیع نوازِ عامی سوزِ پادشاهی بحدودِ اودیپور ( که موطنِ رانا است ) رسیدند - رانا کوتم استقبال بنقدیم رسانیده خلعتِ پادشاهی را بآدابِ عبودیت پوشید - و مانسنگه را بخانه خود بهمانی برد - و از بد گوهی در مقامِ عذر درآمد خیرخواهان او را نگذاشتند - و هر روان شدنِ درگاهِ معلّی وعدها در میان آورده عذرهای انگیزخت و مانسنگه را رخصت نمود - او نیز مُدارائے در میان آورده گذشت - و هم درینو حسین قلی خان را بخطابِ مُستطابِ خان جهانی سر بلند عزّت گردانیدند - و هر یک از امرای نیکو خدمت را بجائیلِ عواطفِ اختصاصِ بخشیدند - و اورنگِ نشینِ اقبال بر مسندِ قدردانی نشسته نعمت را بشکر افزون گردانید - و سلطنت را بمعذلت آراست - و عدالت را ببخشش و بخشایش رونق بخشید آسمان را بآفرین - و زمین را بمعمری - و زمان را بآرامش - و مکان را بآرایش - و آدم را بکرافزائی و هرجئس را در بلندی پایه آن هست بست - و بآئینِ دلخواه پرتو ظهور داد - و معنع فرمانروائی بصورتِ جهان آرائی پیوست •

و از سوانحِ دولت افزا ( که درینو ظاهر شد ) توجّه جهان گشای شاهنشاهی بتسخیرِ ملکِ بهار و بنگ برد - که از استیلای افغانان تبه کار رعایای آن مرز و بوم آرا داشتند - خانِ عالم و اشرف خان و معین الدین احمد خان و قاسم علی خان و میرزا علی و طایفه از امرای سعادت اندوز را بدیارِ شرقیه رخصت از آنی فرمودند - و منشورِ سعادت باسمِ منعم خان خانانان شرفِ مدبر یافت که ( چون ربابِ عالی بتصفیه و تزکیه ولایتِ گجرات اشتغال داشت ) آن نیکو خدمت

مراجعه رسانده دریافتند راه مصلحت و مدارا سپرد - اکنون ( که بدولت و اقبال پای تخت بفرورغ معدلت ما روشنی افزای پیشطای عالم است ) لایق آنکه بمجرت رسیدن مثال نصرت عنوان متوجه تسخیر آن بلاد و تنجیه لویای هلال و فساد گردد - و [ اگرچه همان امرای اخلاص اندیش ( که دران حدود جایگیر دارند ) بمقامت روز افزون ایزدی بسند بودند ] لیکن هرچند افزونی بیشتر کار آسان تر بدایر بیماریه از امرای تعیین شدند - و از کمال دور بینی راجه تودرمل را پیش منعم خان فرستادند که بالهام اقبال شمه بسیلر از قوانین ملک گیری ( که بزبان او حواله شده بود ) خاطر نشان سازد و کار طلبی و اتفاق امرای را نیز دریافتند حقیقت حال بعرض مقدس رساند - که اگر هست جهان کشای دران مردم باشد امید که عنقریب آن ملک در حیطه تصرف اولیای دولت آید و گونه نهضت موکب مقدس از لوازم آئین کشورگشایی خواهد بود - راجه بسرعت شتافته معاودت نمود - و حقیقت فراوانی لشکر و آئین یکجتهی و مدتی عزائم و علو هم ملازمان عقبه اقبال بموقع عرض مقدس رسانید - و موجب اطمینان باطن اقدس گشت •

نهضت موکب مقدس شاهنشاهی باردوم بگجرات برسم ایلغار

### و بفتح و نصرت مراجعت نمودن

( اگرچه در نظر ظاهر بینان بسا کارها سرمایه خورشیدی تنگدلی حسداندوز و نشاط پراننده خاطرانی نفاق اندیش میشود ) اما در معنی آن مقدمه افزایش دولت و طلیعه تابش اقبال است - هم کلید آمل و امانی ست و هم قفل در فتنه و فساد - هم سرمایه افزونی مواد اخلاص است و هم خمیرمایه هلاکت بیمارانی نفاق - و ازین قبیل است شورش که در عزم گجرات درینوا بظهور آمد - و گیتی خدیو بدفع آن بذات مقدس نهضت فرمودند - و شرح این سانحه عبرت بخش بآئین اختصار آنست که دران هنگام ( که حضرت شاهنشاهی خان اعظم میرزا کوکه را رخصت داده عزیمت دارالخلافه فرمودند ) او چون دانست ( که اختیارالملك در حدود ایدر باتفاق رای نراین زمیندار آنجا سربفساد برداشته است - و پسران شیرخان فولادی نیز با او پیمان یکجتهی بسته اند ) از آنها ( که مهمات ملکی تاخیر برنتابد ) باحمد آباد نرسیده از همان راه روانه آنصوب شد و میرزا محقیم ( که دران فوای جایگیر داشت ) از استیلاي آن فتنه اندوزان بدنهادهای خود گذاشته جلو ملحق گشت •

خان اعظم در مقام استیصال آن گروه بود که غبار فتنه محمدحسین میرزا بتارگی ارتفاع یافت

و اقبال این قصه را آنکه محمد حسین میرزا از حدود دولت آباد دکن خبر توجیه و ایات اقبال  
بصورت قلمی شنیده بعد از مررت آمده گوی شورش انگلیست - قلیچ خان منصوب شده  
نور قلمی در پی بتقدیم رسانید - میرزای شورش از آنجا دست باز داشته بپروچ آمد - و از ملازمان  
به حقیقت قطب الدین خان گرفت - و از آنجا بکنبایت رسید - و از <sup>(۲)</sup> به قلیچ خان به جنگ  
آن جا را نیز منتصرف شد - و حسن خان با احمد آباد رفت - خان اعظم سید حامد و سید بهاء الدین  
و شیخ محمد مونگیری و جمعی را بکنک قطب الدین خان فرستاد - و درینو اختیارالملک و این جماعه  
( که در تنگنای کوهستان بودند ) اسما<sup>(۳)</sup>ل یافته پیش آمدند - خان اعظم جائی مستحکم را پناه ساخته  
نصب - این گروه فتنه سرشت دست نتوانستند دراز کرد - اندیشیدند که نشستن تا کی - و از آن  
چه سید برداشته آید - کار آنست که بر سر احمد آباد برویزیم - که اگر خان اعظم از آن قلب جای  
بیرون شتابد بجنگ پیش آئیم - شاید که کار پیش رود - و اگر نیاید احمد آباد را منتصرف شویم  
و باین عزیمت ناصواب روانه شدند - آخرهای روز ( چون حقیقت رفتن مخالفان بآنصوب  
بصفت پیوست ) خان اعظم تیز دستی نموده احمد آباد رویه روان شد - چون روز تنگ شده بود  
مخالفان در مبارزت مبادرت نتوانستند کرد - و خان اعظم شب توقف نکرده هنگام تابشیر صبح  
بظهر درآمد - و در همین شب محمد حسین میرزا از کنبایت شکست یافته نزدیک گذشت  
و بعضی از پرتال بدست او درآمد - و چون ثباه حال بود از فوج خان اعظم دورتر گذشته باختیارالملک  
و سران شیرخان فولادی پیوست - و شرح این عطیه غیبی آنکه قطب الدین خان و سید حامد بخاری  
و عزیزنگ خان و جمعی از ملازمان خان اعظم بکنبایت رسیدند - آن محدهر ( با آنکه مردم کم داشت )  
از مقدور دست و پا زده بحال ثباه شکست یافت - سید بهاء الدین کارنامه شجاعت بظهور آورده  
و آن نثار شد - و امرا شکست دادی او را فوز عظیم دانسته همت در تعاقب نبستند - اگر اندک  
میدول میشد آن مغلوب ادبار ابدی گرفتار میگشت \*

القصه ( چون بآن جمیع سعادت ملحق شد ) اهتمام عظیم در شناسنی با احمد آباد نمود  
و باین سخن دراز ساخته ناسه روز گفتگوی میکردند - و این از لثای اقبال شاهنشاهی بود  
خان اعظم در پی دوست با مستحکم مداخل و مخارج کوشش نمود - و امرای کنبایت نیز رسیدند  
از چند روز این شهر عظیم مغرور در حدود احمد آباد آمده - و هر روز بهادران خود دوست  
و دشمنان را میانی میکردند - اگرچه لشکر آنقدر بود ( که اگر محاربه میشد مرده نبود )  
و این امرای احمد آباد را میانی میکردند ( اما خان اعظم ) چون از این خبر

قطعه‌ای از این خانی (نداشت) درین کار مبادرت نمیگرفت - و در هنگام رخصت خدیو نورزین  
مستحب فرموده بودند که ( اگر بقضای آسمانی نیرو را باین فتنه جوی فراهم آیند - و هنگام شورش  
فرمان شود ) در جنگ نهایت حزم و احتیاط بکار برد - پاس این نصیحت اقبال انزلی ( که  
تلقین دوست شنیده بود ) نیز میداشت - روزی ناضل خان نزدیک دروازه خانپور برآمده  
بازار مهجست که جمعی از مخالفان ریختند - و بسجده تاختر این فرج را برداشتند - و ناضل خان را  
شبه کاری رسید - چون بدرون شهر درآمد نقد حیات سپرد - و سلطان خواجه از اسب جدا شده  
خندق افتاد - و از آنجا بسله نشانده بپوشان بالا کشیدند - لیکن (چون بسرنوشت آسمانی رای  
مجلس برین قرار گرفت که با این مردم جنگ نتوان کرد) خان اعظم عفو داشته مشتمل بر سوانح حال  
سلطان خواجه بدرگاه والا رسید - و حقیقت ارتفاع قیام فتنه بر ضمیر اقدس آنجا یافت ( از آنجا  
مجلس مردمی و لجنة مهربانی را توسط نظر عاطفت بحال میرزا کوکبه بود ) هست جهان گشای  
گرفت که خود نهضت اقبال فرموده بطریق ابلغار متوجه آنحدود شوند - چون از ننگی  
سبب آن نبود ( که مردم را مهلت سامان و سرانجام این پورش عالی داده آید ) در گنجینه  
تلاش انعام و مساعدت زرهانی و اثر در دامی ملازمان عتبه دولت ریختند - و حرم سرای  
با بسیار از آمرای عقیدت اندیش ( چون شجاعت خان - و راجه بهکونت داس - و سید  
کوه - و رای رای سنگه ) رخصت فرمودند - و برزبان مقدس گذشت که اگرچه پاس نشاء  
در فرستادن مردم اهتمام میبرد اما چنان در باطنی نور آگهی پرتو می اندازند که هیچکس  
بسر کار نخواهد رسید - و خانجهان و سیدخان و اکثر آمرای پنجاب را رخصت فرمودند  
و سرایت آن ملک بردارند - و میرزا یوسف خان و مخصوص خان را از آن مردم همراه گرفتند  
و شرف نفاذ یافت که مظفر خان آمرای مالو را گرفته خود را نزد بکرات رساند  
و در کپه‌ناره جایگزین داران آنحدود را جمع کرده بمقامت شتابد - و راجه بهار (۷۱)  
و شیخ ابراهیم و حکیم الملک و شیخ احمد و بسیاری از مخلصان را در خدمت  
کپه‌ناره بکرات مستقر بر سر خلافت و این حدود گذاشتند •

روز آبان دهم شهریور ماه الهی مولود

(م) لفظ [ن] بہت نادر۔ ورنہ اس کا استعمال ہوتا۔

$\{u_i\}_{i=1}^n$

1. مقدمه (Introduction) 2. روش تحقیق (Methodology) 3. نتایج (Results) 4. بحث و نتیجه گیری (Discussion and Conclusion)

بگشتمه بیست و چهارم ربیع الآخر بقاید نائید و بدرقه اقبال بر جماره جهان نورد نرم رفتار • ع •  
 • نمای گیشتمه همزوترز تیر • سوار دولت شده زمام نصرت در دست باعتصام جبل متین توکل  
 بر راه نورو دراز گهرات جولای جلالت فرمودند - و آمرای عقیدت گزین و خاصان بساط قرب و سایر  
 خدمتگذاران اخلاص طراز (بعضی بر ناقهای باد سیر - و برخی بر هیونان آتشین نعل) التزام همراهی  
 نمودند - و چون پاسی از شب گذشت برای آسودگی گرم روی شاه راه ارادت در قصبه توده وقفه  
 استراحت نمودند - و سحرگاه از آنجا پرهمنوع ستاره سعادت پیشتر نهضت فرمودند - و آغاز صبح  
 در شبیه بمنزل حسن محل رسیده زمان توقف گردیدند - و از آنجا گرمتر شناخته بعد گذشتن پاسی  
 از شب قصبه معز آباد را مورد انوار ساختند - و درین روز بسیار از ملتزمان رکاب سعادت را قوت  
 بدنی یاروی نکرد که خود را توانند بملازمت رسانید - و اندک گرانی در عنصر مقدس نیز پدید آمد  
 و بلوچد آبی بعد از نیم شب برگردون فلک سیر نشسته بسرعت تمام رول شدند • • ابیات (۲)

میرفت ارباب هم نگر ابر • زانسان که رود ز عاشقان مبر

از گرم روی دیون و بیرون • پیچیده صدا برنگ گردون

و حکم اقدس شد که [ اگر بجهت استیلا خواب ( که ترکیب عنصری را ناگزیر است ) بر زبان رود  
 نه گردون آهسته برانید ] ناشنیده انگاشته همانطور گرم رفتی باشید - خدمت گذاران امتثال  
 فرمان مقدس شاهنشاهی نموده گردون میرانند - تا آنکه چاشت روز سه شنبه خطه فیض اساس  
 لجمیر مورد مولک گبهان خدیو گشت - آنحضرت بوضع معینیه ورود سعادت فرموده خدای  
 خویش را پرستش خاص نمودند - و بروج قدس خواجه استمداد و استعانت نموده منتسبان  
 آن بقعه خیر را بتفقدات پادشاهانه اختصاص بخشیدند - و از آنجا منازل آسانی ارتفاع را  
 ( که دران شهر بجهت نشینی خاص اساس یافته بود ) بنزول اجال کرامت داده استراحت فرمودند  
 و آخرهای روز سوار دولت شده شب دیز اقبال را نیز راندند - هنگام صبح چهارشنبه در حدود میرتهیه (۳)  
 شاه قلی خان محرم و سید محمود خان باره و محمد قلی خان توقیلی ( که از پیش فرستادهای  
 لشکر منزل کرده بودند ) رسیدند - و زمان توقف فرموده متوجه پیش شدند - پاسی از روز  
 گذشته بود که قصبه جیتان از قدوم شاهنشاهی پررؤ سعادت یافت - و پاسی از روز مانده بود  
 که عزیمت رفتی پیش نمودند • •

آخرهای روز خاطر عشرت دوست میل شکر فرمود - مقال آن آهوی سیاه سیاهی کرد

( ۲ ) نفعه [ ی ] نظم ( ۳ ) نفعه [ ا ب ] میرتهیه ( ۴ ) در [ چند نسخه ] وقفه فرموده ( ۵ ) نفعه

[ ل ] منبت پیش نمودند •

میرزای مقدس گفت که اگر این آهرا چینه سفد تک شکر کند نشانی آنست که محمد حسین میرزا بمقتضای تقدیر - باین نیت حق اسئس چینه را گذاشتند - و آن آهر شکار شد - و مید نشاط بدام افتاد - و نیم شب رایت اقبال بسوجت رسید - و تا ظهور انوار صبح پنجشنبه آسایش فرمودند - و چون عالم نورانی شد بخانه زین درآمدند - و در هنگام سواری بموقف عرض رسید که محمل مقدس و لشکر پیش در قصبه پالی<sup>(۳)</sup> فرود آمده است - حکم داد شد که ملزمان رکاب دولت اعصام را<sup>(۴)</sup> (که در پیش دارند) می شناسند باشند - و خود با معدود از مخصوصان عتبه اقبال متوجه صوب پالی شدند - و چون قدری راه سپردند بطهور پیوست که آن خبر از اکا ذیب ارجیف بوده - ازین ناحیت انصراف فرموده روی بمطلب آوردند - و آخر روز (که ملازمان رکاب فیروزی اعصام در ظاهر قصبه بهکوان پور فرود آمده از حرمان ملازمت و دیر رسیدن رایت اقبال بهاست توجع خاطر داشتند) خدیو جهان پور بسایه عاطفت نور گستر شدند - و عالی بکدل هزار دل شد - و جهان جهان شادمانی پدید آمد - خاطر جهان آری شاهنشاهی آن میخواست که از راه سروهی<sup>(۵)</sup> (که قدری قرب مسافت دارد) موکب معلی بکجرات درآید - و خیر اندیشانی بارگاه حضور را التماس آن بود که راه جالور پی سپر موکب اقبال شود - و غرض این دولتمخواهان آنکه دران راه ارباب ثمره و عصیان بسیارند - و در رکاب نصرت قرین مردم کم - مبادا باویش آن گروه تاخیر در مقصد رود - گیتی خدیو را (چون پای بر مسند توکل راسخ بود - و دل باعانت غیب متوسل) این تلمس بموقع قبول نرسید - و بشکونه قراول حکم شد که راه سروهی را رهنمون گردد نیک اندیشانی بساط حضور چون از قبول استدعای خود نا امید شدند بشکونه ساختند - و قراردادند که چنان را نماید که راه سروهی میروم - و بصوب جالور شتابد - باین نیت آغاز شب سعادت متوجه پیش شدند - بدرقه را غلط افتاد - و در درخت زار پُروی و گل در آمدند - و مجاهدان عقیدت را قدری کلفت رسید - و بسیاری از رکاب دولت جدا شدند - و همانا که این باد افرا<sup>(۶)</sup> در صورت خلاف بود - آخرهای شب نزدیک بقریه رسیدند - و معلوم شد که این موضع از مضافات جالور است - و راه جالور قطع میشود - گیتی خدیو در غضب آمده زمانه در همانجا توقف نمودند صبح جمعه متوجه پیش شدند - شیرے از دست چپ پدید آمد - سیف خان کوکه میرزاده علی خان آماده شکر او شدند - آنحضرت فرمودند که یاران قسم بخاکهای مقدس متوجه این کار نمرود که مطلق دیگر در پیش داریم - صرفه کار ما نیست که دیده و دانسته

( ۲ ) نسخه [ ی ] سند بانگ - و نسخه [ ل ] سند نایک ( ۳ ) نسخه [ ی ] مالی ( ۴ ) نسخه [ ز ]

قصری قرب دارد - و در [ بعضی نسخه ] قصری قرب است ( ۵ ) نسخه [ ل ] بموقف

همرکاب چنین امری شویم - مبادا بیکه گزیده رسد - و نیز پیش تجربه کاران هندوستان مقر است که غیر و مانند آن اگر از جانب چپ نمودار شود شکن میگیرند - و قصد آن نمیکنند - باین داستان عاطفت آن شیردان را از شکار شیر باز داشته متوجه پیش شدند - قدری راه شنافته بودند بمحقق پیوست که لشکر اقبال ( که پیشتر رخصت یافته بود ) از همین راه گذشته - شهبازخان را حکم فرمودند که همراهان رکاب اقبال را آهسته آهسته می آورده باشد - و خود باچند از خواص پیشتر روان شدند \*

و چون رباب اقبال بحوائج جالور رسید آواز نقاره ارتفاع داشت - معلوم شد که از لشکر پیش آواز کوس می آید - دو پاس از روز گذشته بود که بجالور درآمدند - و امرای کبار بزمین بوس والا سر بلند می یافتند - و حکم عاطفت شرف نفاذ یافت که اعیان اردوی مقدس هر کدام از همراهان رکاب نصرت را بمنزل خود برده مهمانی کند - و خود زمانه بدرون حرم سرا توجه فرمودند و بعد از زمانه بفرایزدی برآمده کورنش دادند - و سوداگران اسپ را ( که در اردوی بزرگ همراه بودند ) با طوائل احضار فرمودند - و ببهای دلخواه سوداگر گرفته بسیاری را بگرم رفتارانی رکاب معلی تست کردند - و حکم اقدس شد که شاهبازخان و کمال خال جالوری بهمراهِ اردوی معلی باشند - و باقی امرای سعادت منش در رکاب مقدس بوده همچنان اقبال شتابند و چون نیمه از شب گذشت بر باره باد کردار سوار دولت شده تا نیم روز شب در گرم روی گوی سبقت از شهسوار نظر می ربوند - بعد ازل در موضع پتن وال توقف گزیدند - و بفرخندگی و خجستگی ( ماه جمادی الاولی دران سرزمین دلگشای دیده و لخته انبساط فرموده ) پیشتر روان شدند و چنان گرم رفتار بودند که تا آخر روز یکشنبه استراحت در عدم استراحت دیدند - شام دوشنبه رباب جهان گشای ( که فروغ صبح دولت در مهجه داشت ) بقصبه دیسه ( که بیست کوهی پتنی عجرات است ) ظلمت زدا گشت - و شاه علی نگاه ( که از جانب خان کلان حکومت آنجا داشت ) لخته از ناهمیدگی لشکر بیگانه خیال کرده در قلعه را کشید - و چون از حقیقت حال آگاهی یافت بزمین بوس والا سعادت پذیر شد - رای همه ملتزمان رکاب نصرت اعتصام بران بود که خدیو گیتی ستان بپتن شنافته یک روز دران شهر توقف فرمایند - تا بهادری عقب مانده نیز خود را توانند برکاب دولت رسانند - و آن جهان مردانگی و فرزانی دران پایه که رفتن بپتن چه صورت دلداد - بلکه بخان کلان و جمعی دیگر ( که دران بلد اند ) خبر کردن چه ضرور - مبادا بمقتضای

( ۲ ) نسخه [ ل ] بودند احضار فرمودند ( ۴ ) در [ بعضی نسخه ] شهسواران نظر ( ۴ ) نسخه [ ی ] بنس وال

( ۵ ) نسخه [ ز ] لویه - و نسخه [ ی ] دله ( ۶ ) در [ چند نسخه ] برکاب دولت توانند رسانند \*

کینه‌های در تیردستی و سبک‌های مرکب محلی سنگ راه شود - و صیت رسیدن کوکبه عالی بخیم رسد - و خود را بیک سو کشد - و بجا سخنان همت بخش بر زبان اقدس گذشت - و بسمی و اصلاح مقربان بارگاه عزت قرار یافت که حضرت راه پتن را یکسو گذاشته متوجه گجرات شوند و یکم از چاهک رول کاروان رفته لشکر پتن را ملحق گرداند - خواجه غیاث الدین علی آصف خان باین خدمت رخصت یافت - و گیتی خدیو بهمنانی جنود اقبال نیم شب از آنجا متوجه پیش شدند - و چاشت دوشنبه ساعت قصه مالیه (که پنج گروه پتن است) معسکر فیروزمندی گشت و مقارب آن خان کلان بالشکر خود و وزیر خان و شاه فخرالدین و طیب خان و کهنکار و دیگر امرا (که بیشتر از سنج قضیه شورش از روی دور بینی تعیین شده بودند - و چون راه مخوف بود بواسطه احتیاط در پتن توقف داشتند) بدولت زمین بوس سربلند گشتند •

و درین منزل افواج قاهره بآئین شایسته ترتیب یافت - در قول (که محل قور خاصه است) سمرزا خان و شجاعت خان و سید محمودخان باره و صادق خان و طایفه از بهادران قرار گرفتند و برانگار بزور بازوی اخلاص خان کلان و دیگر داوران کار طلب انتظام گشت - و در جرانگار وزیرخان و طبقه از دلیران نامور نامزد شدند - و محمدتلی خان ترقبای و ترخان دیوانه و جمعی را در جای هراول اشارت عالی شد - و خاطر دربرین شاهنشاهی بران قرار گرفت که خود با جوقی از مخلصان عقیدت منش طرح باشند - قریب صد سوار (که هر یک ازین بر هزاران تواند زد) ملازم رکاب نصرت‌ترین شدند •

رمح هریک شهاب جیبه گسل • تیغ هریک درفش خارگذار

همه رستم کمان و آرش تیر • همه آهوسوار و شیرشکار

همه در کار خدمتش کامل • همه در شغل طاعتش بیدار

آخرهای روز دوشنبه از قصه مالیه نهضت فرمودند - و شکرانه را (که از قراولی خاصه بود) حکم شد که مسارعت نموده باحمدآباد رود - و نوید مقدم نصرت‌ترین را بمنحصنان امیدوار رسانده آماده نبرد گرداند - که چون این جنود غیبی نزدیک شود لشکر احمدآباد نیز برآمده ملحق گردد و تمام شب و برخه از روز سه‌شنبه مجاهدان دولت در رکاب اقبال قرین گرم رفتار بودند • چون پاه از روز گذشت بموضع جوتیان (که از مضافات قصه گوی است) رسیدند - آنجا بموضع پیوست که جمعی از مخالفان سیدبخت بسرکردگی رولیا ملازم شیرخان فولادی قلعه گیری را

(۲) نسخه [ز] بالیانه (۳) نسخه [ی] قطب خان (۴) نسخه [ل] شورش افزا (۵) در

[ اکثر نسخه ] تری سای گشتند (۶) در [ بعضی نسخه ] گری - و نسخه [ ز ] گری •



استحکام داده آماده بیکارند - و همانا این تدبیران را خیال آنست که از پتن خان کلاں جمعی را بر سر کوهی فرستاده است - بنابراین نوبت بیرون آمده صف آرایی میکند - همان زمان جمعی از داوران لشکر منصور حکم مقدس نفاذ یافت که پیشتر شتافته آن گروه شقاوت سرشت را از خواب غفلت بیدار گردانند - در لحظه تیزدستان عرصه اقبال جمعی کنیر را از هم گذرانند - و طبقه گریخته درون قلعه درآمدند - و بهادران سعادت پیوند در مقام گرفتن قلعه بودند که رایات اقبال بآن نزدیک رسیده در بازار آن شهر زمانه وقفه آگاهی فرمود - و خبرت گرینان رگاب دولت را طلب داشته پرسیدند که اکنون ( که این گروه قلعه<sup>(۲)</sup> شده اند ) صلاح بدکار چیست - طایفه مغلوب تهر<sup>(۳)</sup> که از حساب دانی چندان وقوف نداشتند ) بعرض رسانیدند که بنائید ایزدی گشایش این قلعه فرموده قدم پیشتر باید نهاد - آن گوهر یکنای دانائی و کارشناسی فرمودند که گرفتن این حصار مختصر چه خواهد بود همگی همت والا در تقدیم این تعب آنست که شور افزایان گجرات بدست درآیند - اگر ترجمه بگیرنی این قلعه مصروف شود از آنجا که عالم قلعه گیر است شاید کار بچند روز کشد - درین صورت ظری غالب آنکه غنیم صیت مرکب مقدس شاهنشاهی شنیده خود را بگوشه سلامت رساند و ظاهر آنست که قلعه از آمدن افواج گیتی ستان ( که پیهم میرسند ) بے مشقته گشوده گردد در همین اثنا بندر قه بیگم از سپاهیان ( که نزدیک آن خدیو معالی ایستاده بود ) رسید - و آن را همت یاروی نکرده بیدلیها بظهور آورد - و چون ملاحظه رفت گلونه بندوق از جامه گذشته سرد شده بود - بمیامی مجاور ذات مقدس بخیر انجامید<sup>(۴)</sup> •

• بیت •

هر روز قضا نیزه<sup>(۵)</sup> جوشن درد • ز پیراهن بے اجل نگذرد

آخر همه را رای بران قرار گرفت که بر زبان اقدس گذشت - از آنجا قطع نظر فرموده پیشتر سبک خرام گشتند - و دو گروه گذشته برلی آسودگی وقفه استراحت فرمودند - و شب دیگر میرزا یوسف خان و قاسم خان و جمعی از امرا ( که از عقب می آمدند ) بمشعلها در رسیدند - متحصنان قلعه این را فرج خاصه شاهنشاهی دانسته بے جنگ برآمده راه ادبار گرفتند - و فرموده گیتی خدیو بظهور پیوست - عنفوان سحر روز چهارشنبه باکینه که انتظام یافته بود جهانگیر جهان نوره با دلی آرامیده و خاطره شکفته و نیت حق اساس و کردار بے شایسته متوجه پیش شدند •

و چون سفکوه احمد آباد نزول مرکب اقبال شد آصف خان را بصورت روانه آن مصر جامع ساختند - که بنائید الهی قلال معدلت بر مفارق ساکنان این مرز و بوم افکندیم - باید که امرا

( ۲ ) نسخه [ ی ] قلعه گیر ( ۳ ) در [ اکثر نسخه ] رفت بندوق از جامه ( ۴ ) نسخه [ ی ] گذشته

( ۵ ) نسخه [ از ] تهر •

با قلی سید گدار و هفت خدمتگزارین بموکتب همایون پیوندند - بهادرلی اغلاص مند ( که درین  
گرمیزی چون اقبال همنان و چون نصرت همکاب بوده در اکثر اوقات دولت حضور داشتند )  
بدین تحصیل اند - میرزاخان خانبییرامخان - سیفخان کرکه - زینخان کرکه - حسین خواجه<sup>(۲)</sup>  
عبدالغفار - جنگناه - رابسال - جیل - جکمال پتوار - خواجه فیث الدین علی آصفخان  
راجه بیرو - راجه دیبچند - سیرغیاث الدین علی نقیبخان - محمدزمان - بهادرخان<sup>(۳)</sup>  
مانسنگه درباری - سید خواجه - شیخ عبدالرحیم - رامداس کچهاوه - رامچند - بهادرخان  
نوردار - سائیل داس - جادون کایته درباری - سرخ بدخشی - نواز بها - هرداس<sup>(۴)</sup> - تارا چند  
خواص - لعل کلنوت •

و چون رایات اقبال نزدیک بخیم شد خود بدولت منوجّه جیبه پوشیدن و جیبه بخشیدن  
شدند - و از سوانح عبرت افزا آنکه جیل پسر رویی بگنرگران پوشیده در نظر اقدس درآمد - آن  
مبع عاطفت را دل برو بخشوده از جیبه خانه خاصه زرّی باو مکرمت فرمودند - و بگنر او را  
بکی نبیرو مالدیو ( که برهنه بود ) مرحمت نمودند - جیل ( چون پیش روی میبود )  
ار حقیقت بگنر ( که برو اعتماد داشت ) می پرسد - چون از حال آن آگاهی می یابد بواسطه  
کونی در بخت ( از عدوانه که با خاندان مالدیو داشت - و از خوبی که بگنر<sup>(۵)</sup> بود - و از همتی  
که نداشت ) کس نرسداده بگنر را طلب میکند - قاصد از به دالشی سر رشته تمیز را گم کرده  
پیغام گدار میشود - شهریار آفاق از فراخ حوصله قبح آنرا در نظر نیارده فرمودند که ما عوض آن  
زرّ خاصه عنایت کرده ایم - این سخن لطف ندارد - رویی از نادانی خود جیبه خود را فرود آورده  
برهنه میشود - این کوه وقار و تکین ( که بایسته آن مدهوش معامله ناهمی را ادب فرموده )  
از قدر شناسی ساجّه ( که در برداشتن فرود آوردند - که هرگاه مقارن ما درین نبرد مرد آزمائی خود را  
ببرهنگی قرار دهند ) از مردی نباشد که ما مسلّم باشیم - راجه بهگنشداس ( چون از بیراهه رفتی  
روی خبردار میشود ) نصائح ارجمند گفته سرکه در کاسه سربدمست<sup>(۶)</sup> او می اندازد - و او را  
سرزنش عظیم کرده در مقام ندامت و معذرت می آرد - و سرخجالت در پیش افکنده بدرگاه والا  
می شتابد - و حقیقت بنگ خردی رویی را معروض داشته التماس مرحمت مینماید - خدیو

( ۲ ) نسخه [ ۱ ] حسین خلی - و نسخه [ ۲ ] حسین خلی کرکه - و نسخه [ ۳ ] خواجه حسین ( ۳ )

در نسخه [ ۴ ] بن نام نیست ( ۴ ) نسخه [ ۵ ] بهار خان - و نسخه [ ۶ ] بهار خان ( ۵ ) مانسنگه

دوباری - و نا - سید خواجه ( ۶ ) نسخه [ ۷ ] مانوله داس ( ۷ ) در [ بعضی نسخه ] پنداس ( ۸ ) نسخه

[ ۱ ] که در بگنر بود •

عاطفت حشمت ملتس<sup>۱۲۱</sup> لور<sup>۱۲۲</sup> ارتفاع قبول داده گذرانیدند - و از انجا باکین شایسته روانه پیش شدند در اقلای راه اسپ نور بیضا در عین سواری نشست - راجه بهکونت داس آمده فتح گجرات را نهیت گفته بعرض رسانید که سه نشان فیروز مندی بظهور آمد - که نزد تجریه کاران هندوستان هر کدام دلیل مستقل نصرت مندی ست - اول آنکه در امثال این اوقات اسپ سواری صاحب اقبال نشیند - دوم وزیدن باد مراد است از عقب لشکر منصور که رو بروی غنیم دارد - سیوم همراه شدن زاف و غلیبواز بسیار که همراه ما میروند - عرضه او پسندیده آمد - و باعث نشاطِ خواطر بسیار از حاضران محفل مقدس شد \*

رسیدن موکب مقدس شاهنشاهی بحوالی احمد آباد - و لوای نصرت

افراختن - و فیروزمند شدن بر محمد حسین مهرزا

( اگرچه برآمد کارها و گشاد مشکها از مکام مشیت ایزدی لعمه ظهور میدهد ) اما دیده داران آگاه دل ( که از سعادت پذیری ازلی و تکاپی همت خویش نقبه بنیان خانه تقدیر زده اندک شناسای رموز تکیه شده اند ) نیکو می دانند که حصول مقاصد دینی و دنیوی و پرده گشائی محضرات مطالب موری و معنوی در گرو همت درست و اندیشه راست و کردار شایسته است خصوصاً آنچه وجه همت فرمانروایان عالی نژاد میگردد روزگار بسا دیوار عوائق بروی آن می برآرد اما ( هرگاه اقبال مندان سعادت پیوند بسیاری مشغله را از افزونع اسباب هوشمندی دانسته قدر دان منصب والی سلطنت گردند - و مدارج احوال طبقات مردم را دریافته هر یک را بکارش داشته جهان آرا شوند - و آراستی نشاء صورت را ترتیب عالم معنی انگارند - و کار دنیا را چون ظاهر پرستان تحفایر و مبایع عالم معنی ندانسته انتظام ظاهر را از گزیده ترین پرستشهای دادار جهان آفرین شناسند ) هرآینه در هر چه همت بندند کارسازان جهان ابداع آنرا بخوبترین روشها سرانجام بخشند و کارهای شگرف ( که قوت بشری بآن وفانکند - و در حرمه روزگار ننگجد ) در زودترین زمانها میسر گردد بلکه ( آنچه نخواهند - و بخاطر روشنی آنها راه نیابد ) مجدعان جهان ایجاد آنرا در بهترین طرزهای ظهور خلعت هستی پوشانند - و امروز این صفات والا ( که سرمایه دولت عظمی ست ) به شایسته تکلف سخن گستران نکتع طراز در ذات مقدس شاهنشاهی افزونتر از انست که اندازه آن بعقل زمانیان درآید و از اینجا ست که افزایش دولت خداداد این خدیو<sup>۱۲۳</sup> والا و چهره گشائی مقاصد این بزرگ کرد ایزدی از حیطه مختصر ادراکات امکانی بیرون است - اگرچه دانم ( که نگرهیده گهر کوبه بینی این مقدمات

مجموعه را از جنس ستودنی متحابی رسی داند ) لیکن مرا ( چون درین اقبالنامه خطاب و انظرت  
عالمی مدبر دوریاب است ) از رهگذر بداندیشی آن مدبیری چشم غباری پیرامین مفرودند خاطر من  
نمی نشیند - دوریاب تحقیق دوست تقلید دشمن [ اگر در روزنامه احوال مقدس شاهنشاهی  
( که هر مصلحت ایام (نموده کلب اهتمام است ) نگاشته درست کند - و غرض ژرف نماید ] داند  
که آنچه این نظارتی انجمن هستی می نویسد از دریا قطره است - و از بیابان ذره - خصوصاً  
این برش عبرت بخش دولت افزا که طراز کارنامه های بزرگان دولت تواند شد •

القصة بطولها خدیو جهان بعزمی درست و نیت حق اندیش و توکل عظیم و همت عالی  
و نظری بلند ( با آنکه اگر اندک توجه فرمایند سه صد چهار صد سوار سوار باندنی اشارت در کمتر فرمیت  
خواهم آید ) چنین راه دور و دراز ( که قافلها بدر ماه و سه ماه قطع کنند ) چندین مفاز و محال  
ارباب عصیان را با معدودی از ملتزمان زکات سعادت طی فرموده در عرض نه روز با هنگامه اوباش  
خلاف اندوز ( که از بیست هزار کس افزون بود ) پیوسته روز بهرام بیستم شهریور ماه الهی مرافقی  
چهارشنبه پنجم جمادی الاولی عزم پیکار را آراسته فیروزمند گشتند - و شرح این داستان بدیع  
بطور اختصار آنست که رایت نصرت شعاع نزدیک بغنیم رسید - و اثری از لشکر گجرات ظاهر نشد  
بعضی از بار بالتهای درگاه عزیمت شبخون را معروض داشتند - خدیو عالم را این رای ( که صورت  
خدا داشت ) پسند نیامد •

شبخون بود پیشه بیدلان • ازین ننگه دارند خیل یلان  
هل در تائید ایزدی بسته متوجه نبرد شدند - حکم نواختن نقره و انداختن سوزن شد • بیت •  
ز نای بُردی برآمد خروش • غل کوس در کشور انکند جوش  
مهاالفان نیروی مغرور کثرت خود گشته محاصره را تنگ ساخته بودند - و آمدن شیرخان  
هولدی را منتظر •

چون مرکب معلی نزدیک دریای ساپرمی رسید حکم مقدس نفاذ یافت که نوجها بائین  
که ترتیب یافته از آب بگذرند - امرا انتظار لشکر گجرات برده در پیش شتافتن ملاحظه داشتند  
درین اثنا قریب سه صد سوار گجراتی ( که از مقام سرکیج برگشته بودند ) نمایان شدند - آنحضرت  
به بندو قبیان خاصه مثل سالباهن و قادر قلی و رنجیت و چندی دیگر از مرشگان کم خطا  
نظارت عالی فرمودند که بجانب این تبه کاران مدبر بدلتون اندازند - آن طایفه گریخته بمورچلهای

( ۴ ) نسخه [ ل ] حیرت بعضی ( ۳ ) نسخه [ ا ] بیروین - و نسخه [ ب ی ] نبردش ( ۴ ) نسخه [ ا ]

کوس - و در [ بعضی نسخه ] بم کوس ( ۵ ) نسخه [ ل ] ساپرمی ( ۶ ) در [ اکثر نسخه ] مرکب •

خود شتافتند - و آواز کرنا و صدای نثار دران سرزمین پیچیده بود - جوقه از مخالفان نیرو بخت را گمان آنکه شیرخان فولادی ست که می آید - و برخه را بغیر اینکه خان کلان از پتن بقصد کمک خان اعظم میرسد - محمد حسین میرزا ازین غلغله هوش رهای سراسیمه وار خود برسم قزلوئی برآمد - سبحان قلی ترک و چنده از بهادران اخلاص گزینی پیشترک از مرکب مقدس بگذار دریا رسیده نفهم حال مخالف میکردند - میرزا آواز بلند ساخته استفسار حال این فرج نمود سبحان قلی ترک ( باندیشه آنکه رعب در غنیم پدید آید - و سنگ تفرقه در جمعیت این گروه افتد ) جواب داد که ای پیغمبر اینک حضرت شاهنشاهی خود بدولت و اقبال بالشکره گران میرسند چه ایستاده - و چه میبوسی - زود رفته این جمع مدبر را بیکسو راهبری نمای - [ اگرچه دلش از شکوه پادشاهی ( که پرتو ست از فرایندی ) از جای رفته بود ] اما از آنجا ( که گلیم بخت اورا سیاه بافته بودند ) بر زبان آورد که ای برادر می ترسانی - و از خود میگوئی - اگر نموده واقع است از فیض پادشاهی نشانه بده - و از فزون لشکر آگاهی بخش - این چه سخن است که گذارش مینمائی و حال آنکه چهارده روز است که مسرعان ما پادشاه را در قهبر گذاشته آمده اند - لو چنین پاسخ سراگشت که شهریار جهانگیر در عرض نعلوز این راه دراز طی نموده با تدوین جان نثار رسیده اند - آن نیرو بخت این ماجرا شنیده و صورت مدتی خبر در خیال منطیع یافته بجانب اردوی خود ناخف - و بتسویه صفوف متوجه گشت - و چون معلوم رای جهان انروز شد ( که غنیم از آمدن مرکب مقدس در خواب پیغمبری ست ) از غایت مردانگی و فتوت در کارزم چندان توقف نرمودند که قزلوئی چابک دست خبر آوردند که غنیم در مقام جیبیه پوشی و صف آرایی ست حکم عالی شد که فرجه از آب بگذرد - و هر چند جد گزینان کوشش منش در آردن خان کلان اهتمام نمودند سردمند نیامد - و آن مردان از اندیشه های دور رسی عرض داشتند که غنیم بسیار است تا رسیدن لشکر گجرات این طرف آب بردن سزوار آئین دور بینی ست - بر زبان حقیقت گذار شاهنشاهی گذشت که همگی هست حق اساس در جمیع مواقع خصوصاً درین پورش اقبال برنایید ایزدی ست - اگر نظر بر اعتصام سلسله ظاهر بوده چنین جریده نبایسته قدم درین راه دراز نهاد اکنون ( که غنیم استعداد نموده متوجه جنگ است ) ایستادن و انتظار کشیدن چه لایق - چون ظاهر بینی و اسباب شناسی بر مزاج این بهادران استیلا داشت در گذشتن از آب توقف گزیده شهریار گیتی ستان را بحرف نگاه میداشتند - آن شهسوار میدانی مرد آزمائی چون از ناصیه

( ۲ ) در [ اکثر نسخه ] ای بهادر ( ۳ ) نسخه [ ل ] جلوه پوشی ( ۴ ) نسخه [ ل ] رزم آزمائی

و در [ چند نسخه ] مردانگی و مرد آزمائی •

بهرای این محوالتان مسبب شناس حقیقت حال دریاست دریای جلالت جوش زد - بالهام  
تجلیل دل از همراهی این ظاهر بیدان پرداخته بهمعنائی تائید ایزدی سند جهان نورد را  
با مخصوصان سعادت پیوند ( که در طرح بهم رکابی آن لورنگ آرای اقبال مقرر شده بودند )  
دران دریای زخار زدند •

• بیت •

دگر ره بکسین رای آویز کرد • صیك خیز شبدر را نیز کرد

تغی نعل اسبان زمین بر فروخت • بدریا شد و چشم ماهی بسوخت

قضا با سر نیزه انباز شد • نهنگی به را دهن باز شد

لسمبا انداختن همان بود - و پایاب شدن دریا همان - هم سرمایه شگفتگی ارباب صورت گشت  
و هم مقدمه شادمانی نصرت شد - درین هنگام دبلغه قدسی را ( که نورد آورده براجہ دیب چند  
سپرده بودند - که بدست داشته همراه باشد ) طلب فرمودند - او بنظر اقدس آورد - پیش بینی  
دبلغه را در تیز آمدنها در راه انداخته بود - هر زبان مقدس گذشت که شگون ما خوب شد  
و پیشگاه ما گشادگی پذیرفت - و نوبد فیروز مندی رسانید - و مقال این یکی از بهادران تیز دست  
سر یکی از مخالفان را بنظر اقدس در آورد - و آن نیز مژد آن مال فتح پیری شد - و شاهنشاه جهان  
با این گروه عقیدت مند بیشتر نهضت فرمود - امرای عظام از دید این حال سر رشته حساب دانی را  
گسیخته ناگزیر در گذشتن دریا شروع کردند •

میرزا از بخت برگشتگی بچنگ ولی نعمت و پادشاه وقت برآمد - ولی خان پسر  
چهارخان حبشی را ( که معدلت شاهنشاهی در پرورش لول گجرات لورا بیداسا رسانیده بود )  
سردار فرج دست راست خویش گردانید - و جمیع فرزان از حبشی و گجراتی را همراه آن سید بخت  
ساخت - و مسجدخان پسر شیرخان فولادی را با طایفه انبوه از افغانان بدست چپ مقرر کرد  
و شاه میرزا و بسیاری از بدخشی و ماوراءالنهری را ( که مغز و استخوان آن ناعاقبت بینان  
از حرام نمکی پرورش یافته بود ) با خود همراه گرفته بعمره گاه محاربت روی آورد - و بسعی ناگوار  
خویش در استیصال خود کمر همت بست - و بیکار با خدیو صورت و معنی پیش گرفت - خدیو اقبال  
بیک کوهی دریا بر بلندی برآمده نظاره علامات فتح و نصرت میفرمودند که آصف خان آمده  
سعادت زمین بوس دریاقت - و بموقف عرض مقدس رسانید که میرزا کوکه از قریب وصول ریاست اقبال  
خبر نداشت - و هرگاه که مژده مقدم شاهنشاهی میرسید آنها از لطائف الحیل میرابو تراب

( ۲ ) نطفه [ ی ] نورد جهان مسبب شناس - و در [ بعضی نسخه ] مثبت شناس ( ۳ ) دبلغه بضم

وال و بای الجهد و سکون الم و فتح فین معجمه خوره که بر سر نهنگ ( ۴ ) نطفه [ ل ] هنگام ماه

و سایر دولتمخواهان آن مرز و بوم میدانست - بعد از قسم بسیار خاطر نشان او شد - لشکر گجرات را آرسنه معتد برآمدن است - و هنوز سرگذشت خود را تمام به عرض نرسانیده بود - و عساکر نصرتقرین بادشاهی نرسیده که فوجهای غنیم از میان درختان پیدا شدند - آنحضرت بدستیارمی نویسد ایزدی عزیمت نکرد را بطاق همت بسته پیشتر روان شدند • • مننوی •

شهنشاه سرگرم کین برسند • چو آتش که از باد گردد بلند  
زرق در بر خسرو کامگار • ز دریا برانگیخته چشمه سار  
یلان گرم کین غرق جوشن همه • بهان همچو آتش در آهن همه  
بهر سوی رخشنده زرینی علم • شب نغمه را شمع راه عدم  
هزبران بجوین عنان در عنان • بدل دوزخ هم سنان در سنان  
دلیران بلرک زنان مخشکاف • زمین را بجنبش درآورد ناف

محمد قلی خان توبهای و ترخان دیوانه و چندی از بهادران نیز دست ( که نیراندازان قول و بمنزله هرلول بودند ) پیشترک شتافته بعد از اندک مبارزت عنان تاب گشتند - آن کوه نمکین و وقار راجه بهگونت داس را مخاطب ساخته بجمیع ملزمانی رکاب نصرت اعتصام فرمودند که اگرچه غنیم بظاهر بسیار است - اما عنایت ایزد کارساز درباره این نیازمند درگاه الهی زیاده از آنست که در احاطه آنهام بشری درآید - طریق همراهان آنست که خود را ( معتم بهجبل متین عاطفت ربانی ساخته - و شوائب تذبذب و تزلزل در خواطر راه نداده - بکدل و یک روی و یک راه شده پراگندگی ظاهر از خود برکول داشته ) باین فوج خون گرفته ( که بیرقهای سرخ دارد ) همراکب نصرت بیکبار رسانند - که چنان معلوم شده که محمد حسین میزبان فوج خود را بیرقهای سرخ ساخته است - و باید که هیچکدام ازین دلوران نیز دست عزم حضور را جوشش مردانگی از مسلک هنجار و کاردانی برنیارند - و چون کار این زیاده سر منهور ساخته گردد خاکساران بهمت برگشته دیگر را باسانی خراهم برداشت - و بها سخنان خرد پسند دل بخش شجاعت اترا فرموده با هر یکی از مخلصان سعادت مند لشکر از جنود نائید ایزدی مجدداً همراه گردانیدند • • مننوی •

یک کارگه ساخت از هوش مغز • ز دیدای دانش بگفتار نغز

ز جان بود کرد و ز فرهنگ تار • ز اندیشه رنگ و زمعنی نگار

محمد حسین میزبان با طایفه از خون گرفتهای لهارمند از کمال نصرت که داشت از فوجهای خود

جدا شده نیز ترمی آمد - شاه تاجی خان مجرم و حسین خان بوقوف عرش شاهنشاهی رسانیدند که وقت ناختنی است - تا این مغرور به ادب سزای خود پدید - آن گاردانی دقایق نرم و بزم را بر زبان گذشت که خبر پا برجای دوری معامله دل همواره و لطف و نگاهبان و کار فرمای اوصی را دست - و امروز عیار آن گوهر به بها گرفته میشود - هنوز پله دور است - و ما بظاهر بسیار کمین مهمل از راه دور ناختن و آویزش کردن در جمعیت مبارزان پراگندگی پدید آید - هم کار شایسته صورت نه بندد - و هم جوهر مردانگی این گروه عقیدت مند بظهور نیاید - و هم مسلک احتیاط از دست رود - و از آنجا ( که تمیلات حسی معارف تعلیم ظاهر بینان است ) بر زبان اقدس گذشت که اگر دست فراهم آورده مشت بسته کار فرمایند هر آینه بهتر باشد از آنکه با پنجه دست گشاده کار گیر آید - این مقدمات عقل افزا فرموده از روی دانستگی و آهستگی و پردلی و مردانگی خرامان خرامان می شناسند - و نظارگیان بساط عزت هم مدارج خرد می آموختند - و هم مراتب دلیری پهنه افروخته از یکدل هزار دل می شدند - هم اخلاص را پایه فراتر میشد - و هم معامله ذاتی رواج و رونق می یافت - هم خداشناسی بتقدیم میرسید - و هم خاق ذاتی بظهور می آمد - تا آنکه فرجهای پادشاهی نیز نزدیک پیوست - اما آن نسق و نظام نمانده بود - جمع از بیداری برانغار باندک گرمی مبارزه عنان گردانیدند - و درین هنگام ( که مخالف نزدیک شد - و آن پهلوان شیرشکار عزم ناختن داشت ) <sup>(۲)</sup> هاپا چار را نیز بر زبان گذشت که وقت ناختنی است - گفتن همان بود و ناختن همان - آن گیتی خدیو با آن فدائیان کار طلب نیفاخته ناختنند - و غلغلۀ الله اکبر و رمز <sup>(۳)</sup> سوزن یا تعیین زمان و زمین را فرگرفت •

• نظم •

سرنیغ چون خون نشان میخ شد • دل میخ بر تابش تیغ شد

بهرید هوش زمانه ز جوش • بندید گوش سپهر از خروش

مهاسن فرایزدی ( که عرصه نبرد را فرو گرفته بود ) نگذاشت که چپقلش عظیم شود - یک دوشمشیر بر یکدیگر زد و بدل نشده که مردم دست راست شاهنشاهی گمراهان پیش دست خود را برداشته بردند - و محمد حسین میرزا ( مردم جانب چپ خدیو جهان را برداشته - و بگمان آنکه میدان بدست دوست قدری راه رفته ) ایستاد - و از فرجهای خود گردی ندید - چه مقارن این حال دلیران لهر دوست برانغار و جرانغار و طایفه از بهادران قول رسیده داد دلوری دادند •

و از نایب ادب ایزدی ( که همواره قرین این دولت ابد پیوند است - و درین هنگام جلوه خاص

( ۲ ) در [ بعضی نسخه ها ] - و در [ بعضی ] چار ( ۳ ) نسخه [ ل ] شور با معین ( ۴ ) نسخه [ ز ]

آتش - و نسخه [ ل ] آتش •



کرد ) آن بود که کبک<sup>(۲)</sup> بانها ( که از اموال آتش‌بازی ست ) بصوب لشکر اقبال می‌آمد و بنگهبانان حارسان قضا و قدر مجاهدان دولت را آسیبی نمی‌رسانید - یکی از آنها در زخم زار به پیچیده چنان شور انداخت که نه از قیالی نامور را ( که غوج‌آرای غنیم بود ) سراسیمه گردانید و از برهم خوردگی او تفرقه عظیم در جمعیت آن بدنهادهای شورش طلب پدید آمد - و این نیز ضمیمه تائید مبارزان اقبال گشت - و قدری زده زنده خسرو آفاق عنانی شدید کشیده داشت تا سر رشته حساب‌دانی استحکام پذیرد - فریب معامله روی داد - فوج قول هنوز نرسیده - و غوجهای دیگر با مبارزان طرح لشکر غنیم را برداشته بودند - شهریار محروک شکر تنها دران میدان نبود ایستاده مبارز طلب میکرد - و غیر از تاراچند و عالم خان از گروه خواص که دیگر در ملازمت اقدس نی همانا که این جهان‌آرا حمایت خویش را خاطر نشان همگان فرموده سر رشته عقل مخلصان نوراندیش میگسلانید - و آلبایسنی که چندین از بهادران اخلاص‌مند پاس حضور اقدس داشته مبراهن آنحضرت را از اجل عبادات الهی و اهم مهمات پادشاهی می‌شمردند - و درین هنگام تنهایی ( حاشا تنهایی چون گرم - که جنود تائید و عساکر اقبال از زمین و یسار جوان میدادند ) وانمودند که محمد حسین میرزا با طایفه از ناحق شناسان دران دشت سراسیمه وار در زد و خورد است مانسته درباری بحضور اقدس با غنیم در منظر شاهنشاهی کارزار نموده غالب آمد - و راگه‌وداس کپوراهه ( که سلاح با خود نداشت ) در نظر گیتی‌خدیو جان‌نثاری کرده بخلوتکده بقا شناس و محمد رفا ( که از چیلای اخلاص‌مند کم سخن بسیار کردار خدمت‌نفرش بود ) نیز در برابر خدیو جهان داد مردانگی داده زخمی از اسب افتاد - و کرون نبیره مالدیو نیز در دیدبانان آن دورین جلالت نمود •

چنان جنگ بر جنگیان نیز شد • که دست و گریبان هم‌آویز شد

همه خون و خوی باهم آمیختند • ز دندان بزخم آتش انگیختند

اگرچه درین روز جمیع ملتزمان رکاب نصرت اعتصام کارنامها بظهور آوردند اما این چند کس با آنکه از سریر آرای دولت آگاهی نداشتند در امرای پادشاهی جرهر مردانگی و عقیدتمندی را ظاهر گردانیدند •

در اثنای شورش زد و خورد یکی از سیه‌روان شوره بخت متوجه آن خداوند جهان شده شمشیر بر سر اسب انداخت - اسب در چراغ‌بانی بود که آن شهسوار عزمه اقبال بدست چپ

( ۲ ) نسخه [ ل ] کفک بانها ( ۳ ) در [ چند نسخه ] خان بلال ( ۴ ) نسخه [ ب ] برین اسب

و نسخه [ ی ] بر اسب •

این اسب را گرفته بار داشتند - و از روی چستی و چابکدستی برجه را ( که بدست راست حضرت بود ) چنان حواله آن مخدوم فرمودند که بضرب دست قدرت از سلاح او گذشته فرو نشست نه نیروی تائید ایزدی در مقام کشیدن بودند که دیگر بار کار فرمایند سنوین آن شگست و سراسیمه روی بگریز نهاده بود که سیه بختی دیگر آمده شمشیر بر ران مقدس شاهنشاهی داخت - نگاهبان حقیقی از آسیب آن چراست فرمود - و از دورباش<sup>(۲)</sup> فر<sup>(۳)</sup> الهی راه ابدار پیش گرفت تا به سعادت اندک راه رفته بود که بخت برگشته خیره چشمی دیگر آمده نیزه بجانب پیشوای صورت و معنی حواله کرد - چیله گوجر بزخم برجه او را مقهور ساخت - خدیو جهان مزین شجاعت و فراخ حوصله میدان آرای بود - و در میانی چندین ازدحام بدگوهان منهور زنامه ( که طراز کارنامه‌ای باستانی تواند شد ) بظهور آورد •

پل ازدها کش بگرز و به تیر • سوار هزار افکن و گرد گیر  
فشارنده خنجر سر نشان • نشاننده خون کردن نشان  
گه ریخت خون و گه انگشت کرد • گه خست پیل و گه کشت مرد

زین هنگام قول پادشاهی بهزاران خاطر دردمند نزدیک شد - چه سرخ بدخشی از بد ذاتی بیخودی زخمی پیش این فرج آمده خبرهای ناخوش از جانب آن سرمایه نظام عالم رسانده بود بنظر شهریار شیردل برین فرج افتاد از وفور دوراندیشی و زرم آرائی متوجه قول شده آواز برآوردند بهادران خود را زودتر رسانده کار این بے سعادتان بانجام رسانید - شجاعت خان و چند بے سعادت مندان آواز آن پیشوای ظاهر و باطن دریافته عنان ریز متوجه دفع آن تیره بختان شدند - و محمد حسین میرزا و جمعی را ( که در آن عرصه گاه بے آزر می میگشتند ) یکبارگی برداشتند - و بیشتر ازین بعضی از کار طلبان قول ( چون سید محمود خان بارهه - و رای رابسنکه فرحت خان - و جمعی ) بے تاب ازین فرج جدا شده نبرد آزمای شده بودند - و بعضی سطوت ست و علو اقبال شاهنشاهی نسائم فیروز مندی وزید - و شقائق بهروزی شکفت - و چنین فتح بزرگ ( که عنون فتوحات جهانگشایی تواند شد ) بظهور آمد - خدیو گیتی ستان مراسم ناس ایزدی بدل و زبان و جوارح بتقدیم رسانده آهسته آهسته بصوب احمد آباد عنان اقبال یافتند م تحقیق مبارزان اقبال مند و هم استکشاف سبب دبر رسیدن میرزا کوکه و لشکر گجرات میفرمودند لعل کانونت بعرض رسانید که سیف خان کوکلتاش جانفشانی کرده مسافر ملک تقدس شد معدن مهربانی و منبع قدر دانی را ازین سانحه اندوه افزا نوزع خاطر دست داد - و بغرور

( ۲ ) نسخه [ پ ] قهرایی ( ۳ ) نسخه [ ز ] بهزیران ( ۴ ) نسخه [ ز ] در آن عرصه گاه بے آزر می گشتند •

درین هنگام ( که خدیو عالم را از گذشتن این چنین مخلص صمیمی و دیر رسیدن میرزا کوکه انضمام قسیر مقدس بود ) مبشران بارگاه تقدس برای پاس خاطر همیشه بهار شاهنشاهی مرده برانگیختند - و خبر رسانان سعادت پیوند بموقف عرض رسانیدند که محمد حسین میرزا بدست اولیای دولت دستگیر شد - بر زبان اقدس رفت که اگر خرد درین تجویز کرده خون اینچنین ناحق شناس خوردی - و در سانحه کوکه باین رنگ تسلی پذیر شدی - اما چه توان کرد که عاطفت نظری و رامت ذاتی<sup>(۳)</sup> در گسستی علاقه نفس شریب او و امی ایستد - مقارن این حال آن کافر نعمت خود شناس<sup>(۴)</sup> حق مدان را بحضور اقدس آوردند - زخم بر روی داشت - دران هنگام ( که این مدبر از فرسوده شاهنشاهی و هجوم آوردن بهادران قول زخمی شده راه گریز پیش گرفت ) پای اسپش بخار بست زخم رسیده بر زمین مذلت می افتد - گداغلی از یگهای پادشاهی خود را رسانیده میگوید که بیا نوا ازین معرکه برآرم - او تن در می دهد - و او را پیش اسپ خود سوار کرده متوجه بساط حضور میگردد - و یک از ملازمان خان کلان در هنگام سوار ساختن همراه میشود - چون بحضور والا آوردند هر دو بتلاش جلدی خدمت گرفتن میرزا را نسبت بخود میگردند - ایستادهای بساط قدس او استکشاف نمودند - آن شوریده بخت ( چون از خواب غفلت بیداری برخاسته بود ) حرف راست بر زبان او گذشت که مرا نمک پادشاه دین و دنیا گرفت - آن خدیو مرد می چون این شوریده شور بخت را بدان حال می بیند دریای عاطفت بجوش می آید - و حکم مقدس صادر میشود که دستهای او را از پس گشاده از پیش بندند - و به مانسنگه درباری سپارند - و هم درین اثنا شاه مدد را ( که کوکه میرزا بود - و در بیدولتی همسراو )<sup>(۵)</sup> بحضور اقدس آوردند - آنحضرت برجهت ( که به نیروی بازوی تاکید ایزدی در دست داشتند ) باو حواله فرمودند - همان زمان بقمر نیستی فرو شد - و مذکور بارگاه حضور گشت که در کارنامه سرنال بهویت برادر راجه بهکونت داس از دست او جام فنا در کشیده بود \*

و از بدائع عواطف شاهنشاهی ( که درینولا بظهور آمد ) است که شهریار دادگر ایستاده محمدرت و شکر الهی بجای می آوردند - درین اثنا بقدر شوره شد - چون تفحص نمودند بظهور پیوست که محمد حسین میرزا از مانسنگه درباری آب می طلبید - فرجت خان چیله برین آگاهی یافته بدو دست خویش بر سر او میزند - و شورش مینماید که در کدام آئین رواست که با چنین نادولتخواهی و شرز انگیزی آب داده شود - آن سرچشمه احسان و مهربانی از شنیدن

( ۲ ) در [ اکثر نسخه ] پادش ( ۳ ) در [ چند نسخه ] مقتضی ( ۴ ) نسخه [ ل ] حق شناس ( ۵ ) نسخه

[ ز ] خواب بیداری - و نسخه [ اب ] بیخبری ( ۶ ) نسخه [ ب ] همیشه همراه او بود \*

این سوزگشت بفرحت خان اعتراض فرمودند - و آب خامه طلبیداشته سیراب عیانتش ساختند  
 بهر محبت بارید - بوق مهربانی اشتعال گرفت - حوصله را روز بازار نمود - قدردانی را آرایش  
 پدید آمد - جرم بخشی و مجرم نوازی را رتبه بلند گشت - جوهر والی فطرت درخشید - گهر یکنای  
 فطرت انچه یافت - نقد اهلیت را عیار گرفته آمد - معرکه مردانگی را داد داده شد - امثال این امور  
 در نظر ظاهر بین پایستگار سلسله تعلق غرابت بخش است - اما دور بین معنی پرست ( که اندک  
 بر شرح شمایل بزرگی این مجموعه کمالات انفسی و آتانی اطلاع یافته باشد ) از شنید و دید این جلایل  
 نموت استبعاد نکند - بلکه آنرا حقیقه ذاتیه و عادت مالوفه آن بزرگ نهاد شناسد •

و ( چون بتائید روز افزون الهی چنین نرنامه حیرت افزا بظهور آمد - و میرزا کوکه و لشکر  
 گجرات نرسید - و پیشتر از روز گذشت ) آنحضرت از آنجا ( که توقف فرموده بودند ) پیشتر  
 روان شدند - و محمد حسینی میرزا را برای رابستگه سپردند - که بر فیل انداخته بشهر آورد - درین هنگام  
 ( که اکثر از بهادران نرود و قطره نموده در مقام استراحت شده بگوشه شناختند - و قریب صدکس  
 ملزم رکاب فیروزی بخش بودند ) ناگاه فوج سترگ از پیش پیدا شد زیاده از پنج هزار کس - از باب  
 خبرت در مقام قیاس و تخمین شدند - جمعی گمان بردند که میرزا کوکه و لشکر گجرات باشد  
 و برخی خیال کردند که شاه میرزا است - آن خود در مبادی پیکار راه گریز پیش گرفته بجانب  
 محمود آباد شناخته بود - بعد از زمانه بتشخیص خسروانی محقق گشت که اختیارالملک  
 ادبارمند می آید - برنامیه احوال پیشتر از مردم که در رکاب نصرت بودند ( چه از رهگذر فوط  
 خیرخواهی شاهنشاهی که کس کم در رکاب دولت حاضر است - و چه از بیدلی طبقه دیگر )  
 غبار اضطراب نشست - و شهریار صف شکن لشکر شکار چون شیر نر مست ( که در جوش جوانی  
 آغار غرش و مستی میدماید ) شوق و نشاط غریب ظاهر فرمود - و همت در دلهی و ثبات خاطر  
 اصحاب حضور پیشتر از دفع مخالف بست •

• بیت •

بکے تن کہ ہا لو ہو کر دگار • نباید کہ اندیشد از مد ہزار

چو سر سبزیش داد یزدان پاک • دگر از سپاہ دشمن چہ باک

و بنفس اقدس آماده پیکار گشته برخنگ جهان نرود سوار شدند - و در همت بخشی و شجاعت افزائی  
 سخنان بلند بر زبان اقدس گذراندند - و حکم معلی بر نولختن نقاره و کرنا شرف ارتفاع یافت  
 نقارچی را دھشت چنان گرفته بود کہ نہ گوش او حکم مقدس می شنید - و نہ در مقام  
 کار خود می درآمد - تا بتدید برچہ بهوش آمدہ بنیاد نولختن کوس اقبال کرد - و شجاعت خان

(۲) نعت [اب] شهر مست - و نعت [زی] شیر سرمست (۳) نعت [ل] پیشتر در دفع مخالف •

و راجه بهکونت داس و چندے از بهادران اخلاص گزین نیز دست قدرے پیشترک شده شروع  
 در تهرانی نمودند - و بر زبان حقیقت ترجمان گذشت که به جلوی مکذیب - و منتظر فتوح  
 نبوی باشید - که عنقریب سرلورا خواهند آورد - و درین شور و شغب بسعی راجه بهکونت داس  
 و رای ایستگاه بفرمودند تا محمد حسین میرزا را ( که سرمایه شرش و فساد بود ) از هم گذراندند  
 که را ( که ایزد توانا خواهد که بکتم عدم فرو برد ) عاطفت و مهربانی شاهنشاهی چه سود کند  
 لکن یگانگی آمیزش را ( که متکفل مقام او رامت الہی است ) همین سزد که منبع لطف و معدن  
 عاطفت باشد - آن فرج که بشکوه می نمود هر چند نزدیکتر شد پراگنده تر گشت - و اختیارالملک  
 جدا شده با معدومے در سرعت اهتمام داشت که خود را از ورطه هلاکت بساحل نجات کشد  
 از صدمه خار بست زقوم از خانه زین بروی زمین افتاد - سہراب ترکمان ( که از یگہای پادشاهی بود )  
 از دور قصد کرده از عقب او میرفت - درین بالغز رسیده دوش او را از بار سر سبک ساخت  
 درین هنگام اقسام اضطراب به دلانہ کرد - و نامردانہ فرو شد •

و تفصیل حال این بیدولت آنست که با بسیاری از بخت برگشتہا در محاصره احمد آباد اهتمام  
 داشت - و خرسنگ راه میرزا کوکھ و قطب الدین خان و جمعی دیگر بود - گرفتاری میرزا محمد حسین  
 و نصرت اولیای دولت را شنیده از روی اضطراب گریزان میرفت - کور باطدان را کو چشم بینش پذیر  
 و کجا دل دانش سگال که صلاح کار خود بینند - و سرانجام پیکار نمایند - آن سیه بخت تبه روزگار  
 خود با دریست کس از دست راست مرکب مقدس پادشاهی سراسیمہ گذشت - و فرج کلان او  
 با نیلان آراستہ از دست چپ آنحضرت غبار اذبار بر سر خود بیخته بخاکدان خسران گم شد  
 و بتائید ایزدی بخوبترین وجه صورت فتح در آئینه مراد جلوه گر آمد - کار چندین ہزار سالہ  
 در نہ روز تریب یافت - چه روز اول عزیمت از دارالخلافہ اکثر در وداع ملازمان عتبہ اقبال  
 سہری شدہ بود - و این روز نصرت را ( کہ از مبادی آن نزول اقبال فرمودند ) حساب نتوان کرد  
 از آنچه در معرکہ داروگیر و هنگام زد و خورد از مخالفان تیرہ پای قالب نہی کرده بودند تا ہزار  
 و دویست کس بشمار درآمد - و آنچه زخمین برآمده در مزارع و مراتع حواشی و حوالی معرکہ  
 خاک زوایی فنا گشتند از پانصد کس منجاوز بودند - و آنها ( کہ زخمین بیرون شتافنہ بتکاپوی سخت  
 نیم جانے بدر بردند ) نیز همین قدر تواند بود - زمانہ بزبان حال تهنیت گرآمده باین مضمون  
 طنطنہ اقبال و ترانہ نشاط ترنم داشت •

مخالفان ترا یک بیک بدولت تو • زمانہ در فتن آخر الزمان انداخت

( ۲ ) نسجہ [ ۱ ] تیرہ روزگار - و نسجہ [ ۲ ] تبه کار ( ۳ ) نسجہ [ ۴ ] تا دو ہزار و دویست کس •

یکه بمرد و یکه را فلک بخنجر کین • گلوبرید و یکه را زخان و مان انداخت

و همانا که این نظم بدیع مترجم احوال خسروان اساس این برادران بدگوهر فتنه جوی بود - ابراهیم حسین میرزا در بند سعید خان بگو نیستی فرو رفت - و محمد حسین میرزا در نبرد کله اقبال بر نطف بهساط قهرمان شاهنشاهی طعمه تیغ خون آشام گردید - و شاه میرزا خاک بے ناموسی بر فرق خود ریخته بیابان نورد مرحله آوارگی شد - و همگی بهادران نصرت قرین از جمیع افواج فیروزی مند قریب مدکس شربت گوازی شهادت کشیده باشند - سرآمد آن <sup>(۲)</sup> جان نثاران حقیقت گزین سیف خان کوکه بود - و سهراب خاله زاده صادق خان و راکهوداس و نمرعلی جلابر نیز نقد حیات <sup>(۳)</sup> بخان اجل سپردند •

و ( چون خاطر اقدس از سانحه عبرت افزای اختیارالملک را پرداخته توجه پیش داشت ) قدرے از روز مانده بود که باز فوج آراسته پدید آمد - دلاوران نصرت اعتضاد متوجه پیش شدند و نزدیک بود که بے محابا با یکدیگر در آویزند - شیخ محمد غزنوی پیشتر رسیده آمد - و معلوم شد که میرزا کوکه است - خواطر اولیای دولت یکبارگی بمسرت گرائید - و حضرت شاهنشاهی از آمدن میرزا انبساط فرموده انواع تفقدات بظهور آوردند - و چنانچه پدران شفقت منش بفرزندانی اخلاص مند خود پیش آیند میرزای سعادت پیوند را در کنار عاطفت گرفته کامیاب مهربانی ساختند - قطب الدین خان و سایر امرای گجرات بزمین بوس والا سر بلندی یافتند - و این گروه شکر جان بخشی چگونه ادا توانند کرد لوازم نیازمندی بتقدیم رسانده بحجرات مخلصانه روشن پیشانی شدند - درین اثنا سهراب مذکور سر آن سرگشته را آورده مورد استحضار اولیای دولت شد - و آنحضرت جبهه ساسی سجده سپاس ایزدی گشتند - آنچه بر زبان اقدس گذشته بود جلوه نمای مظاهر فعلی شد و بحسب عبرت عوام و خبرت خواص برتو اشارت یافت که منارے از سر باغیان مرتفع گردانند و آخرهای روز فیروزی آنحضرت بدولت و اقبال در احمدآباد نزول اجل فرمودند - و منازل سلاطین گجرات از برکات قدوم شاهنشاهی رنعت پذیر گشت - و فتح نامها باطراف ممالک طغرانی اصدار یافت - و محسوران بهر ناحیت مسرت رسان جهانیان شدند - مظفر خان و امرای صوبه مالوه و راجه مانسنگه را مناشیر توقف مادر شد که ( چون صورت فتح بخوبترین وجه بر صفحه اقبال

( ۲ ) نسخه [ ۱ ] خوشگوار ( ۳ ) نسخه [ ب ] جان نشان - و نسخه [ ل ] جانبازان ( ۴ ) نسخه [ ل ]

مهرعلی جلابر ( ۵ ) در [ اکثر نسخه ] بخان متروکه نامی میگردند - و در [ بعضی نسخه ] بخان اجل

متروکه نامی میگردند ( ۶ ) نسخه [ ب ] سعادت منش را ( ۷ ) نسخه [ ب ] چگونه توانند کرد - و نسخه

[ ل ] چگونه توانند ادا کرد •

تفلیس بست - و عزیمت مراجعت مصمم گشت ) در دارالخلافه شرف ملازمت خواهند دریافت و اورنگ نهی اقبال دران منازل دلگشا در برآوردن پایهای مخلصان جان نثار و خدمت پذیر و بنده گان عقیدت مند پرداخته دست نوال برگشادند - و بعطایلی گرانمایه خسروانی هریک را عزراختصاص بخشیدند - و طوائف انام از خرد و بزرگ بنوازش پادشاهی کامیاب گشتند - میرزا بکوه نسبت بمعظمه از ارباب عظام و اصحاب انزوا شکوه گونه معروض داشت - که باین فتنه اندوزان همراز بودند - چون در نمیزگانه خسروانی بے نصیعی و بے تصریحی آنها معلوم شد مشمول عواطف پادشاهی گشتند - از آنجمله از شیخ وجیه الدین ( که بعام معقول و منقول متصف بود - و بآداب قناعت و عزلت و اصلاح نفس اشتغال داشت ) چنان ظاهر ساخت که اموال حرام خواران از خانه این مرد برآمد - حضرت از شیخ پرسیدند که شما را بامثال این امور چه مناسبت - مولوی بعضی رسانید که آشنائیکه و شرم رو سبب آن شد که خانه از خانهای خود را بآنها داده بودم چون آثار راستی از حال او ظاهر بود از شدائد روزگار ایمنی یافت - و همچنین فرزندان میرغیاث الدین قادری را آوردند - که اموال اختیارالملک در خانه ایشان بود - ایشان نیز بدور بینی و غریب پروری خدیو عالم نجات یافتند - و در همین ایام شیخ مظفرخوش شیخ عبداللّٰهی را ( که صدر گجرات بود ) حاضر ساخت - پیشتر ازین ( بواسطه آنکه از آز و آزو رشوتها از مردم گرفته ) مهرا او را کف پای زده بود - چون بنظر اقدس درآوردند در ظلّ فتوت آباد شاهنشاهی درآمده سالم ماند و همچنین جمعی کثیر از مخالفان دولت را زخمین بنظر درآوردند - و از وفور مهربانی خدیو جهان نجات یافتند - و بعد ازان بجهانهای اعتماد خان گجراتی شرف ورود ارزانی داشته در انتظام روابط آن ملک آئینهای جهان آرایی قرار دادند - و ستم رسیدهای روزگار را بیامی داد و دهش تازه مجازات شد - و شکست و ریخت حوادث تلایی و تدارک یافت - و خراب آباد عالم نصارت و طراوت نو پذیرفت •

و درین ایام ( که منازل اعتماد خان محلّ نزول قدسی بود ) شجاعت خان از گزاف جبلّی پا اترانداز اعدال بیرون نهاده هرزه درآئی بنیاد کرد - و نسبت بمنعم خان خانانان حرفهای ناشایسته بر زبان راند - هم ادب مجلس معلی مرعی نداشت - و هم مراعات نوره این دولت ابد قیوم را ( که حافظ حدود و مرتب مراتب است ) فرو گذاشت - ( هرکه با بزرگتره از خود و آنکه سه سالار دولت قاهره با ادب زیست نکند ) بزم آرایی سلطنت ( هم بجهت مکافات کردار نکوهیده او - و هم بملاحظه تربیت و هدایت - و هم بمحافظت عزّه برکشیده خویش )

سوزنقی زبانی ( که امالت منشان را زخمش کاری تر از شمشیر آبدار است ) فرماید - لاجرم لورا ادب شایسته فرموده همراه قاسم علی خان کردند - که از بارگاه حضور رانده پیش خانخانان برد تا بهره لورا سزاوار داند از لطف و قهر و عفو و انتقام در عمل آورد - و الحق این تنبیه و تادیب او نفی نبود بلکه درس ادب بر جمهور ساده لوحان درگاه فرمودند - و در همان هنگام قطب الدین خان و نورنگ خان و جمعی را بصوب بروج ( که شاه میرزا با آنجانب گریخته بود ) فرستادند - که آن آواره نیمه ادبار را دستگیر کرده سزای او را در کنار او نهند - و راجه بهگونت داس و شاه قلی خان محرم و لشکرخان و جمعی کثیر از ملازمان عبده دولت را رخصت کردند که از راه ایدر بولایت رانا درآمده جمیع گردنکشان آنحدود را ایل سازند - و هرکه سر از سجود اطاعت پیچد لورا به تنبیه و تادیب شایسته از خواب غفلت بیدار گردانند - و حکومت شهرپن بدستور سابق بخان کلان سقوط شد - و دندوقه و دولقه و بعضی محالی دیگر در وجه جایگیر وزیر خان داده او را در آنحدود گذاشتند \*

### معاودت ریات جهان گشای بصوب دارالخلافه

( چون خاطر انتظام بخش شاهنشاهی در عرض یازده روز از مهمات کلیه مملکت گجرات فارغ شد ) روز روز سی و یکم شهریور ماه الهی موافق یکشنبه شانزدهم جمادی الاولی بقاید اقبال عزیمت دارالخلافه پیش نهاد همت والا گشت - و در آن روز معموره محمودآباد مستقر اعلام ظفرشاع شد - روز دیگر قصبه دولقه مخیم سادات عزت گردید - و درین منزل دلگشا یک روز مقام فرموده میرزا کوکه را بمواطف خسروانی اعزاز صوری بخشیدند - و بتلقین نصائح ارجمند اعتبار معنوی افزوده رخصت ارزانی داشتند - و خواجه غیاث الدین علی قزوینی بخشی را ( که بحسب خدمت و طلاق لسان اتصاف داشت - و درین یورش خدمات مستحضره بتقدیم رسانیده بود ) بخطاب آصفخانی سرافراز ساخته بجهت نشست مهمات بخشیکروی صوبه گجرات گذاشتند - که باستصواب میرزا کوکه رونق این کار را طلبگار باشد - و صورت اتمام مهمات گجرات درین منزل بمعنی اختتام پیراسته شد - و روز اردی بهشت سیوم مهر ماه الهی بسرعت افکار دوربین منوجه دارالخلافه شدند - و بدو منزل بقصبه گوی نزول اقبال شد - و از آنجا بدو مرحله ست پور محل ورود مرکب شاهنشاهی گشت - و در آنجا بمسامع اقبال رسید که لشکر ( که بسرکردگی راجه بهگونت داس برآه ایدر فرستاده بودند ) گذر شان بقصبه بدهنگر اقتاد - و راولپا غلام

( ۲ ) نسخه [ ۱ ] داده ( ۳ ) در [ چند نسخه ] بهت پور - و نسخه [ ۱ ] بهت ( ۴ ) نسخه [ ۱ ] بدنگر \*



بعد از سه‌پوشی شش‌پوش یک و نیم پاس از روز باد بیست و دوم مهر ماه الهی موافق دوشنبه هفتم چاه‌ی اخرون جهانگیر جهان آرا متوجه دارالخلافه شد - و در آن روز بهجت امروز خلقه انبوه از اعیان دولت و اشراف ملک و سران هر دیار باستقبال شتافته بودند - و صبحرا از خواص و عوام پر بود - و آنحضرت پاس از روز مذکور مانده چون عاقبت در جان و روح در تن بدارالاقبال فتحپور در آمدند - آب نازه بجوی آمد - و عالم گلستان شد - حضرات بیگمان و شاهزاده‌های رفعت پیوند و پردگیانی سرافرده عصمت بیدار سعادت بخش کامیاب صورت و معنی گشتند - و مراسم نثار و ایثار محروبت‌ترین وجه بظهور آمد - دیدهای مشتاقان نور افزای گشت - و دل‌های منتظران بنشاط جاودانی گرائید - و بتائید ایزدی در چهل و سه روز این رفتن بملک دوردست و جهانگیری و عالم آرائی و معاودت بظهور آمد •

کدام نکته‌سنج دقیقه پرداز را حد آنست که شرح خصوصیات این سانحه عبرت بخش را تواند در سبط تحریر کشید - جائی ( که نظارگیان در منتهای حیرت و اقصای تعجب باشند ) مستمعان چه نمودار توانند برداشت - خدیو عدالت‌گستر در چنین ایام کامروائی و ظهور چندین امور بدیع ( که ) بما بزرگان پیشین از ظهور هزار یک این مراتب پالغ غفلت یافته در مستلذات جسمانی می‌پرداختند بر خلاف مزاج زمانه و زمانیان در افزایش هوشمندی و آرایش مسند دانه دهی بوده در ترقیات معنوی کوشیدن گرفت - و عالم را بیامی نیت رفعت اساس و کردار دانش پسند نور پذیر مراتب حق شناسی و حقیقت‌پذیری گردانید - و بزرگان مملکت و اعیان دولت از اطراف ممالک محروسه نطای آستان بوس بسته بمطالب خود رسیدن گرفتند - و یکماه نگذشته بود که راجه بهگونت داس بالشرکے ( که از راه ایدر فرستاده بودند ) خدمات شایسته کرده ادراک دولت آستان بوس نمود و پایه اعتبار شان در افزایش آمد - و پسر رشید رانا امرأ نام را بملازمت آورده در سلک عاقدان آستانی جلالت منسلک گردانید - و رولیا را ( که در تسخیر قلعه بدهه‌نگر بدست افتاده بود ) نیز بدرگاه معلی آورد - و مشمول عاطفت پادشاهی گشت •

و مجمل از احوال نصرت‌مآل این فرج ظفر اعتصام آنست که بفر اقبال در اندک نوبتی قلعه متین بدهه‌نگر را باستیلا تمام بتصرف در آورده متوجه ایدر شد - و زمیندار ایدر رای نرای داس راهور بآموزگاری بخت بیدار قدوم امرای پادشاهی را سرمایه افتخار خویش دانست - و باستقبال شتافته خدمات شایسته بجای آورد - و پیشکش درخور حال خویش بعزم نثار درگاه جهان‌آرای

( ۲ ) در [ بعضی نسخه ] صحرا صحرا ( ۳ ) در [ بعضی نسخه ] که مایر بزرگان ( ۴ ) نسخه [ ب ] پرتاب

تلم را ( ۵ ) نسخه [ ل ] شاهنشاهی ( ۶ ) نسخه [ ل ] نیاز درگاه •

صورت و معنی سرانجام داد - و [ چون بحوالی گلکنده<sup>(۲)</sup> ( که محل اقامت رانا بود ) مضرب خیام  
عسکر فیروزی مند شد ] رانا کیکا<sup>(۳)</sup> اظهار خجالت و ندامت از روزگار گذشته و امتداد در تقصیر خدمت  
نموده از راه انقیاد و استشفاع راجه بهکونت داس را آمده دید - و راجه را باکین بزرگی بخانه  
خویش برده مراسم میزبانی بجای آورد - و پسر رشید خویش را همراه ساخت - و چنان را نمود  
که از نامساعدی بخت توحش بخاطر من راه یافته بود - اکنون بوسیله شما التجا بدرگاه مقدس  
سی<sup>(۴)</sup> برم - و فرزند خود را به بندگی می فرستم - و بمروار آیام خاطر وحشت زده خود را تسلی داده  
خود هم بدولت بساطبوس مشرف خواهم گشت - و بعد از اندک فرمیه راجه تودرمل نیز  
از گجرات آمده احرار دولت ملازمت نمود - و جمیع عنقیر آن مملکت را بدفترخانه عالی سپرد  
و در هنگام آمدن رانا او را نیز آمده دید - و اظهار چاپلوسی و فروتنی نمود •

و از سوانح رسیدن مظفرخان باستان بوس والا ست - و بمنصب بزرگ وکالت سر بلند شدن  
( هر چند چنین اوزنگ آرای دین و دنیا را وکیل در نشاء صورت نمی باشد - و وزیر در عالم ظاهر  
صورت نمی بندد - و عقل در برین فراخ حوصله خدیو جهان متکفل جمیع اشغال سلطنت است ) لیکن  
خلافت پیرای ملک صوری و معنوی ( چه بجهت پرده آرائی خویش - و چه بملاحظه نیازمندی  
درگاه صددیت - و چه بواسطه افزودن اعتبار مخلصان کاردان ) هر چند تا به جمیع مهمات کارخانه  
سلطنت را بیکی از طرز دنان بساط عزت میسپارد - از انجمله درینو چنان بخاطر الهام پذیر  
شاهنشاهی متمکن شد که خدمت وکالت باز بمظفرخان مفوض گردد - از گجرات حکم معالی  
نفاذ یافته بود که مظفرخان را از هرجا که رسیده باشد برگردانند - و ( چون ریاست فیروزی بدار الخلافه  
نیزول فیض انما فرماید ) دولت بساطبوس دریابد - مظفرخان خالدين خان و میرک خان کولابی<sup>(۵)</sup>  
و شاه قلی میمندنی<sup>(۶)</sup> و خواجه شمس الدین و جمعی دیگر را از لشکر مالوه همراه گرفته باستعداد شایسته  
از سارنگ پرر متوجه گجرات شد - و نزدیک آجین بر راجه مانسنگه ( که از کچه پوراء عزم گجرات  
داشت ) پیوست - خواجه شمس الدین خانی میگفت که دو سیر را از دقائق نجوم اطلاع داشتند  
میگفتند این لشکر بزودی خواهد برگشت - مظفرخان آنها را بجهت امتحان مقید طور داشته بود  
بقصبة دهر<sup>(۷)</sup> ( که برزخ ست میان مالوه و گجرات ) نوشته آصف خان و قاسم علی سیستانی

( ۲ ) نسخه [ ز ] کول کنده - و در [ اکثر نسخه ] گردنده - و در [ بعضی ] لوکنده ( ۳ ) نسخه [ ل ]

کتیکا ( ۴ ) نسخه [ ل ] می آرم ( ۵ ) نسخه [ ب ] اعلی ( ۶ ) نسخه [ ل ] استالبوس ( ۷ ) نسخه

[ ز ] خالدين - بدین خان ( ۸ ) در [ اکثر نسخه ] میرکی خان ( ۹ ) نسخه [ ل ] میمندنی ( ۱۰ ) در

[ چند نسخه ] دهر •

پیش رسید . که بهیامین اقبال شاهنشاهی فتح گجرات صورت دلهذیر بست - و اهل نمرود و بغی از فراز استنکهار بنشینید اربار فرمودند - و فرمان مطاع صادر شد که هر جا که امرای عظام رسیده باشند توقف نموده مستعد رفتن دارالخلافه شوند - از دقیقه بینی آن دو فرد تجرد گزین تعجبها شد و از نمود فتح و غیروزی شانمانیها بآقای رسانیده لشکر نصرت پیوند معاودت نمود - و مانسنگه بهایگیر خود شناسست - و مظفر خان هنوز بسازنگه پور نفس راست نکرده بود که خبر وصول رایات اقبال بمركز خلافت رسید - (۴) جریده بتاریخ روز انیران سی ام آبان ماه الهی احراز دولت آستان بوس نموده شرف کورنش دریافت - و محفوف انواع عاطفت شاهنشاهی گشت - و بشرف منصب والای وکالت اختصاص گرفت - و از روی کاردانی ( که مودع عقل او بود ) در تمشیت مهمات ملکی و مالی بهرف نگاهی همت بست - ( چون بخدمت مرجوعه روی اهتمام آورد - و به نیرنگی اقبال شاهنشاهی مورد خدمات خرد پسند گشت ) از نامساعدی سخت در اندک فرصتی چشم او فروغ ناکید دولت خداداد را در نیافته خود بین آمد - و تجرع باد هوش ربای دنیا آغاز شد همواره بخود گمان کار پردازی و نیک سرانجامی برده - و انتظام سلسله صورت را بخود منسوب داشته و از آن ( که اسم وکالت را آن گیهان خدیو بجهت مصالح دولت برو اطلاق کرده بود ) آن ساده لوح رفته رفته خود را سزاوار آن دانسته در خود آرائی افزود - و بسر تغافل و اغماض شاهنشاهی نرسیده برخود نظر انداخته خود آرای گشت - تا آنکه سخن داغ سپاهی در میان آمد - و او ( چون نشه بدستوع اعتبار داشت - و عقل او زنگ آلود بود ) بحقیقت معامله نرسیده یافه درائی پیش گرفت \*

و اجمال این تفصیل آنست از بسکه میان آقا و نوکر مخالقات میشد بر خاطر اقدس گول می آمد - چه ملازمان دین همت زربنده ( که از فروغ عقل و اخلاص نصیبه نداشت ) سود خود را در زبان دیگران می اندیشیدند - و فراوان بے انصافی و بے تمیزی و قدر ناشناسی بکار میرفت و لهذا نوکر باندک ناملائی خاک بیوفائی بر فرق احوال خویش انداخته صاحب دیگر گزیده - و از تبه رائی بر قبح بیوفائی نرسیده - و آقا و سردار نیز مغلوب آز بوده در جمع مال کوشیده نه در ابقای ناموس - و همواره چیز اندک بنوکر داده در عوض ناموس درهم و دینار فراهم آورده - خاطر جهان آرای شاهنشاهی [ که تقسیم رواتب و وظائف و ادرات را ( که نخستین کار فرمانروایان والا ست ) برای پردگی شدن خویش ترک کرده بود ] بران شد که این پرده از پیش بردارد

( ۲ ) نسخه [ ۱ پ ] اهل بغی و نمرود ( ۳ ) نسخه [ ی ] مرد تجرد گزین ( ۴ ) نسخه [ ل ] شنیده

( ۵ ) نسخه [ ل ] گزیده - و آقای دیگر گرفته و از تبه رائی \*

و این معدلت را بفروغِ خردِ دربینِ خود سرانجام بخشد - بنابراین ( معامله قانونِ داغ - و خالصه ساختنِ معالکِ محروسه - و مراتبِ پایهای اعیانِ دولتِ مقرر فرمودن - و در خورِ جمعیت و خدمت و اخلاص و بے غرضی و کار طلبی رعایت کردن ) در خاطرِ اقدس میگذشت که از مکامی قوتِ بفعلِ در آرد - و ( چون پیوسته مشاغلِ معنوی فراوان تر از مهماتِ موزنی بود - و مخاطبیه معامله لایقِ این کار نمی یافت ) بعضی اوقات بحرمانِ بزمِ مقدس مذکور فرموده - و راجه نمودنِ بعضی رسانیده که اندیشه صواب پیرامونِ خاطرِ اقدس میگردد - و از عمومِ نا معامله فهمی عالمیان جزایی بدل نمیرسد - خصوصاً هرگاه بیشتر از عساکرِ نصرت طراز سخن شنو اخلاص گزین باشد - و بالاین صلاح کار آن گروه وجهه همت گردد - لیکن ظن غالب آنست که منعم خان و مظفرخان باین معامله راضی نباشند - و درین هنگام ( که مظفرخان معامله آرای درگاهِ والا شد ) با او این سخن در میان آوردند - و او از خود آرائی و معامله نشناسی در رواجِ آن آئینِ مقدس تساهل نمود و از نظرِ عاطفت افتاد •

### نَهْمَتِ موکبِ همایون باز بصوبِ بنگ و بهار - و مزا یافتن

#### بد معاشان فتنه شعار

همگی همتِ حقیقت اساسِ انجمنِ آرای سلطنتِ زمانِ مسعودِ ما آنست که ساکنانِ هر دیار از خرد و بزرگ باندازه در یافتِ خود پرستشِ دادارِ بیچون نموده ظاهرِ خویش را با باطنِ همرنگ گردانند - و پایِ ادب از گلیمِ خود دراز نساخته در خود پرستی و خود آرائی نباشند - بلکه ازین پایه فرائد شده از اسبابِ انتظام شوند - تا چنانچه خطابِ باطنی را مستحق نباشند در خورِ القابِ عاطلی و معطلی هم نگردند - و بهر دیار ( که گیتی خدیو لشکر کشید ) و هر طایفه ( که از مدماتِ افواجِ جهانگشای متادب گشت ) تمامی نَهْمَتِ جهان آرا اصلاحِ حالِ آن بلاد و هدایتِ آن گروه بود - لهذا درین مدتِ سلیمان کررانی ( که ایالتِ بنگ و بهار داشت ) ( چون پیوسته اندازه حالتِ خویش دانسته آدابِ فرمان برداری بجای می آورد ) سر بر آرای اقبال همین صورتِ اطاعتِ ظاهری را ببهای فرمان برداری باطنی خرید - و آن گروه از عساکرِ فیروزی مندِ شاهنشاهی آسیبه ندیده - و هر چند ( بمقتضای خبتِ باطن در پیشگاهِ سیاست آوردنی بودند ) اما دانای روزگار را چون ناظمی ظاهر فیمیه آرایش و انتظامِ باطنی شده است

( ۲ ) نسخه [ ۱ ] و آئینِ معدلت را ( ۳ ) نسخه [ ۱ ی ل ] همت گماشتن حضرت شاهنشاهی بنسبیر

بنگ و بهار و لوازمِ این کار سرانجام داد •

چنانچه ظاهری را وسیله نجات آن گروه گردانیده بود - درین هنگام [ که او رخت هستی بر بست و پوست بجانان تیره رای بدمست ( که از سیه بختی در حفظ ظاهر غفلت ورزند ) رسید علی الخصوص درین وقت که ریاست آن دیار به داؤد پسر خرد سلیمان منسوب گشت ] طلیسان نیز بر سر وی ایستاد دریده شد - و او پانی از اندازه خود دراز کشیده از اسباب شورش آن ناحیت شد - چنانچه پیشتر ازین نبذد گفته آمد - همت جهان کشای شاهنشاهی بنادیب آن گروه و مراعات احوال رعایای آن دیار پرداخت - اگرچه پیشتر ازین زمان مستوجب تنبیه شده بود لیکن بمقتضای قانون سلطنت گیری ( که اهم را بر مهم مقدم ساخته جهان آرائی بتقدیم میرسد ) این کار مهم قدری در پرتو تاخیر مانده بود - اکنون ( که گیتی خدیو جهان پرور خاطر از فتنه انگیزان گجرات و پرداخت ) روی توجه والا باصلاح مباح شوقیه و بر انداختن گردن کشان نخوت مند آن حدود آورد - بجزر رسیدن مرکب مقدس بمسقر سلطنت لشکر خان میربخشی و پرماند خویش راجه نودرمل را ( که سر براهی نواره یعنی انتظام کشتیهای جنگی مشتمل بر توپخانه و عمل آن <sup>(۱)</sup> باو متعلق بود ) با نواره فرستادند - و مناشیر مطاعه مجدداً بامری کبار و جایگیر داران آنحدود شرف نفاذ یافت که یکجتهی و اتفاق را شیده خود ساخته از صلاح دید منعم خان خانانان بیرون نباشند •

و از خصائص دولت خدیو زمان ما آنست که کاره ( که اولیای دولت بصد اهتمام نتوانند کرد ) مخالفان این بارگاه مقدس بتقدیم میرسانند - چنانچه بتازگی مصداق این معنی کشتن داؤد است لودی خان افغان را - او در گرویز دست دراز داشت - و در تدبیر دل قوی و نفس ناطقه دیار شرقیه شده برآمد کار طوائف افغانان را طلبکار بود - بتائید اقبال روز افزون شاهنشاهی از داؤد ( که برداشته او بود ) مخالفت کرد - چنانچه پیشتر در ضمن سوانح گذارش <sup>(۲)</sup> یانت که کشتن داؤد پسر تاج عمزاده خود را سبب برهمزدگی خاطر لودی گشت - و منعم خان خانانان ازین داهیة خطیر نجات یافت - ( چون نسبت معنوی باین دولت ابد قرین درست نساخته بود - و بظاهر با ولی نعمت خود برآمده ) آن همه عقل عقیده او شد - و افغانان یکجتهی ازو برگشتند - و داؤد بسعی قتل و گوجر و شمس خان موسی زئی و اسمعیل سلاح دار و جمعی دیگر گدھی را استحکام داد - و در بذل خزینة سلیمان دست اهتمام گشود - کم فطرتان مگس همت برو گرد آمدند - و لودی ( که بر عقل مکر اندوز تجربه کار خود و آشنایان به حقیقت گراف گوی خویش در غرور افزائی بود ) بناگامی تن داده بقلعہ رهتاس منحصر شد - داؤد جمع را بر سر او

( ۲ ) در [ اکثر نسخه ] باو بود ( ۳ ) نسخه [ ل ] نگارش یانت ( ۴ ) نسخه [ ۱ ] فیلو. و نسخه [ ل ] فیلو •

نمود تا نزدیک رهناس رسیدند - لودی بناگزیر ملتجی بدرگاه معلی شده اسفنداد از منعم خلی نمود - خانخانان هاشم خان و تنگری قلی خان و باری تواجی باشی و مولانا محمود آخوند و جمیع را فرستاد که بشمشیر و عقل معاضدت او نمایند - و خود هم عزیمت پیش نمود که شاید لودی آمده به بیدند - و مهم بنگ و بهار باسانی صورت یابد •

درینوا (که دارالخلافه از فروغ معدلت شاهنشاهی روشنی افزای عالم بود) شرح این سوانح بمسامع اقبال رسید - و بزبان فعل مرده فتح و نصرت رسانید - آنحضرت شطربه از توجه عالی را در تحصیل و نیسیر گشایش آن ملک مصروف داشتند - اگرچه لشکر انبوه بآن خدمت نامزد شده بود لیکن همه کس را این حالت نیست که در مراسم خدمت غایبانه برابر حاضرانه باشند - برای تحریض ضعیف اعتقادان و سوداگر طبیعتان (که خدمت به بها و تردد به مجرا را ضایع انگارند و در گروه منفعت نقد باشند) راجه تودرمل را (که بامانت و دیانت و عنایت و محرمیت درگاه امتیاز تمام داشت) تعیین فرمودند - تا در احتضار مردم و دیدن شان لشکر اهتمام نماید - و آن دو گروه زربنده او را جاسوس، خدمت دانسته بگاهی و فتنه اندوزی (که شیمه این دو طایفه است) نگرانند و بچستی و چالاکي غایب را چون حاضر دانسته بشعار بندگانی اخلاص مند خدمت آرای باشند •

منعم خان خانخانان در کنار ترمهانی (که مجمع آب گنگ و جرون و سرو است) رسیده بود که راجه تودرمل آمد - و در گرمی هنگام دولت افزای همت بست - در اندک فرصتی لشکر گران مجتمع شد - ترتیب افواج این لشکر اقبال برین نسق قرار یافت - قول بتدبیر و شمشیر خانخانان و جمیع از ملازمان عتبه دولت استحکام گرفت - و مجنون خان و بابا خان و طایفه دیگر در انتظام مهمات برانفار معین گشتند - و محمد قلی خان برلاس و قباخان و اشرف خان و جمیع دیگر ناظم جرانفار شدند - و خان عالم و میرزا علی و جمیع دیگر بهر لوی کار طلب بودند - و چون راجه شان لشکر اقبال مند دید لشکرخان و برخی از ملازمان خانخانان از آب گذشتند - نظام با فوج انبوه از افغانان (که قلعه بتازگی ساخته در برابر لشکر منصور بود) فرار نمود - و در همین اثنا نوشته تنگری قلی و آنجماعه که رفته بودند رسید که لودی ما را رخصت داد - و خود بدلوک صلح کرد و اینک با اسفنداد فراوان بر سر برخاش و پیکار است - اگرچه این خبر قدری بر ظاهر بینان دشوار نمود اما اقبال ازل پیوند اسباب فیروزی سرانجام داده مسرت آرای شد - چنانچه من بعد سر این منصوبه بدیع بدید گردد •

الغرض لودی را تسویلات داؤد (که بتعلیم قتل و گوجر بود) از راه راست برد - و چنین

پنجم داد که نو بجای سلیمانی - اگر بواسطه حب این خاندان بمن بخشم برآمده باشی حق دولت  
گذاورده - مرا ناخوش نیامده - و بتو در جمیع امور استظهار تمام است - درینوقت ( که عساکر والا شکوه  
بر سر آمده ) از فوط خیر اندیشی ( که پیوسته بظهور آورده ) کمر همت به پیکار بر بند - لشکر و خزانة  
و توپخانه را بتو همراه میکنم - بعد از درازی سخن بوسیله گوجر میان داؤد و لودی صورت صلح  
نقش بست - و داؤد تسلی نموده او را پیشتر از خود فرستاد - و بعد از چند روز لودی از بخت برگشتگی  
آمده بوبروی لشکر منصور قلعه ساخته بجنگ و ستیزه پیش آمد - و همواره بر کنار دریای سون  
جنگ کشتی میشد - و پیوسته نصرت از جانب اولیای دولت بود - بهادران چابکدستی  
از آب گذشته جنگ می انداختند - و از اطراف و جهانب مخالفان بتک و تاز پیش می آمدند  
روز جمعه را بسرکردگی لعل خان از آب گذرانده بر سر جراندکوت فرستادند - او بقدم اخلاص  
نبردستی کرده دست بردت شایسته نمود - و چهارده کشتی مخالف بدست او افتاد - بسیاری  
از اهل عناد بگرداب فنا فرو رفتند - و پسر لعل خان این جان ناپایدار سپردنی را در خدمت  
صاحب خود داده <sup>(۳)</sup> سرخ روی ازل و ابد شد - و مقارن این حال هرج و مرج در افغانان پدید آمد  
و کشته شدی لودی اشتہار یافت \*

و حقیقت این قضیه آنست که ( چون لودی مطمئن خاطر شده هنگامه نبرد گرم داشت )  
داؤد از عقب رسیده بخانه جلال خان کدهوریه آمد - و کس فرستاد که لودی و کالو و پهل <sup>(۵)</sup> ( که وکیل  
لودی بود ) بیایند - که بعضی سخنان در میان است - لودی بدی جمع تمام با پهل روانه شد - و کالو  
همراهی نکرد - و گفت مرا ازین طلب بوی خیر نمی آید - داؤد در نخستین حال نسبت بلودی  
لوازم تعظیم بجای آورد - و بعد از آن خود برخاست - قتل و جمعه آمده در مقام گرفتن او  
شدند - ملازم لودی ( که شمشیر او داشت ) چون بر آثار غدر آگاهی یافت شمشیر بقصد قتل  
انداخت - درین اثنا سرهنگان پاره پاره اش کردند - و لودی را مقید ساختند - و در افغانان  
شورش شگرف پدید آمد - و همه اعیان در کشتی او اتفاق نمودند - داؤد ازو پرسید که چه باید کرد  
لو چنین پاسخ آری شد که در عرض و ناموس من نیایسته دست انداخت - و اکنون ( که باغوا  
کوتاه اندیشان درین به افتادم ) صلاح حال آنست که بخلوتکده عدم آرامش یابم - و آن بیدولتان  
از بیه راگی قصد دولت خویش کرده او را با پهل بنهانخانه عدم فرستادند - از آثار <sup>(۶)</sup> اقبال خداداد  
آنکه لودی افغان ( که بهزار تدبیر در ساختن او از میان دشوار بود ) باهتمام مخالفان برداشته آمد

( ۲ ) در [ چند نسخه ] چرند کوه ( ۳ ) نسخه [ ل ] - پوره ( ۴ ) نسخه [ ا ی ] کدهویه ( ۵ ) نسخه

[ ا ی ] پهل ( ۶ ) نسخه [ ب ی ] عبارات \*

و تسهیل پسر لودی را ( که بسیار خرد بود ) خیراندیشان او پیش خانخانان آوردند - و خانخانان نائیف شایسته از آب حرم گذشت - و از فرط مراسم حزم و خدوگ اندازی یافه دربانان هوزه گوی هر آسلی را دشوار گرفت - از کشتن لودی چنان تفرقه در لشکر مخالف افتاده بود ( اگر مبارزانی اقبال مند همّت و حوصله را فراخ ساخته نیردستی می نمودند ) بزودی و آسانی کار بانجام میرسید لیکن ( چون گشاد این کار در گزیده وقت خاص بمیامی ورود ربابت هایین شاهنشاهی باز بسته بود ) در ازلی چابکی و چستی مراسم احتیاط و ناآبی افزودند - تمام لشکر جیده پوشیده سوار میشد و رنجه تودرمل و لشکرخان و اعتمادخان خواجهمرا پیش رفته جای نزول لشکر نصرت قرین میدیدند و آنزمین را بمردم قسمت می نمودند - و در اندک فرمتی قلعه حصین و خندق عمیق صورت میگرفت همچنان تا نواحی پتله راه حزم و احتیاط می سپردند \*

و از روز افزونی اقبال شاهنشاهی آنکه دلود با چندین لشکر و اسباب جنگ از راه بیدلی رفته درین قلعه پتله متحصّن شد - و بهای خود مسجون گلخانه ادبار گشت - و افواج گیتی سندان بشکوه اقبال طراز مورچلها قسمت نموده محاصره کردند - و عرائض مشتمل بر شرح سوانح نائیدات آسمانی و تفصیل نیرنگی دولت روز افزون نوشته بدرگاه مقدّس فرستادند - و آن شرائف ارقام سرمایه افزایش شکر ایزدی گشت - شاهنشاه آفاق در دارالخلافت اگر طبعات انام را بمواطف خسروانی ممتاز ساخته در عادات و عبادات هدایت میفرمود - هم در بخشش و بخشایش کارنامها می پرداخت - و هم در معموری ملک صورت و آبادانی عالم باطن نکبو میکرد - و برخلاف بدشتر از بزرگان دوران شکر الهی را بر زبان فعل ادا مینمود - ولایت را با سلطنت هم رنگ ساخته بود - و خاک نشینی را با اورنگ آرائی هم سنگ کرده \*

و از جلالت سجایای شاهنشاهی ( که درینولا بظهور آمد ) آنست که چون بمسامع علیا رسید ( که سیف خان کولکناش ) که در نیکو خدمتی و اخلاص افزائی جان نشانی نموده کامیاب ملک بقا گشت ) و شیخ محمد بخاری ( که در یورش اول گجرات مردانه و مخلصانه بخلوتگاه شهادت شقامت ) نام مبلغهای گرانمند ذمه این دو مخلص عاقبت محمود گرانبار است [ مواهب عاطفت شاهنشاهی مخلصان فدوی را بادی جمیع آیوامهای گران سبکسار ساخت - و خواطر برهم زده قرض خواهان را بمعیت بخشید - و همواره از ان منبع بینش و معدن فرهنگ سخنان بلند و آئینهای والا بظهور آید - اگر انمودن از ان نگاشته کلک صدق رقم گردد ساده لوحان دبستان آفرینش بی مبالغه

( نهمه [ب] گذشتن ( ۳ ) نهمه [ی] گلشن - و گلشن بمعنی آتشخانه حمام ( ۴ ) در [ چند نهمه ]

( ۵ ) نهمه [ و ] بجایگاه ( ۶ ) نهمه [ ل ] گزین \*



حمل بر اطرای سادخان نمایند - و با وجود آنکه باطن مقدس شاهنشاهی آلوده علوم رسمی و معلومات مکتبیه نیست لیکن ( چون عنصر قدسی بیواسطه بشری و رابطه منکی پذیرای نور مطلق است ) بهضامست کلمات قدسیه از آن منهل فیض بظهور می آمد - چنانچه در خاتمه این شکوفانامه بدین اترک نکات الهامی تحریر خواهد یافت - از آنجمله درین ایام روز جمعه در مسجد جامع فتحپور نزول برکات فرموده نظارگی مجمع ظاهر پسران بودند - مولانا عبدالرحمن واعظ ( که در آن نزدیکی از مارواد الله آمده بود ) سخنانی مرعطت مذکور میساخت - در اثنای آن ذکر کفر آبی نبوی و وعید دوزخ بر زبان آورد - آنحضرت بفرمودند همانا این نقل از صدق فروغی ندارد - چه هرگاه شفاعت چندین گناهکاران باین وسیله مقبول باشد - و پدر چون محروم مانند - و بکفر مصلد چگونه منسوب گردند - حاضران محفل قدس آفرین گوشه سجده عقیدت بتقدیم رسانیدند •

و از سوانح جشن خندان شاهزادهای والا گوهر دریا نژاد است - از آنجا ( که احیای رسوم باستانیان در نظام نشاء ظاهر رکنی ست قوی - و اقتضای آثار پیشینیان در انتظام ملک صورت اصلی ست اصیل علی الخصوص که طیلسان آریان و عامه بندان رسم و عادت را منسوب بنوامیس الهی داشته باشند ) سیمای که فرماندهان چاروسری دنیا برای جشن آرائی تقریب جری اند - و بجهت بخشش و بخشایش با عفت طلب ) بنا بران اساس خندان شاهزادهای پاک طینت بخاطر اقدس فراهم آرند جهان صریح و معنی رسیده - و کاردانان جدگزی برای سرانجام این انجمن دلگشا نامزد شدند - ابواب خرمی گشوده گشت - و اسباب شادمانی آماده شد - و بخشش و بخشایش را بازار رونق افزود - همت را اساس بلند نهادند - و فطرت را پرده از روی برداشته آمد - و تجردگزیان نغمه دوست را مستی ( که پیرایه هوشیاری ست ) افزایش گرفت - و بنفائس ایقاعات موسیقی علت سودا از سر شوریدگان بزم محبت بیرون رفت - طبیعت پروران غذا جوی را معدد خواشن منلی شد - آزمندانی دراز آرزو کامروا گشتند - شادی از بزمگاه خاص ببارگاه عام آمد •

دها و دهش دارد و مردمی • سر و ست در صورت آدمی

فراخ اتکند بارگه را بساط • باندازه خنده چو یابد نشاط

روز آذر نیم آبان ماه الهی موافق پنجشنبه بیست و پنجم جمادی الآخر این سه قدسی طینتانی و لا فطرت را با این شایسته بخندان مسعود پذیرای عشرت ساختند - و نهال پیرای حدائق • رباعی •

آمال گشتند •

شد ریخته برگ گل سوزی از باد • یا غنچه نقای ز رخ خویش گشاد

( ۲ ) نسخه [ ی ] مدخل ( ۳ ) نسخه [ ل ] اقتدای ( ۴ ) بهام - پست و درست کردن سرودگو آواز را •

نیستی که چوبست میوه نخل مراد • جریمه که شگوفه داشت از شاخ افتاد  
خرد و بزرگ را بزرگتر خوش شد - و فرمانروای ظاهر و باطن را ( که پیوسته به سبب گنجها را در کنار  
مسکینان و غریبان نهاد ) چنین باعث دلگشا بظهور آمد - مستبصر داند که چه قسم بذل و نوال را  
روز بارز شده باشد - نخلبند روزگار بظاهر هنگامه خلایق را آرایش می بخشد - و بباطن خلوت با ایزد  
بیچین خود داشته از محو نقوش کونی رنگین خیال و نگارین دل است • • قطعه •

مجموعه آله ز فرط به تمثالی • دانش بود از ساحت ذاتش عالی  
یک نظره ز فیض او نیام محروم • یک ذره ز نور او نه بینم خالی  
از سوره بهجت بخشی سعادت افزا آنکه آن آسمان وقار را بعظام امور وزن فرمودند - و از بخشش  
و بخشایش جهانیان کامیاب مسرت گشتند • • قطعه •

شاه که دلش طلسم اعظم دارند • نه گنج فلک بوزن او کم دارند  
از فرط بزرگی نتوان وزنش کرد • در یک طرفش مگردو عالم دارند

فرستادن شاهزاده والا گوهر سلطان سلیم

بدبستان دانش آموزی

هر بار دانش پزوه فرزندی گرمی را به تعیین اتالیقه در حوزه عاطفت خویش داشته همواره به خوبترین  
جه ( که در باستانی زمانه مثل آن کمتر نشان دهند ) تربیت میفرماید - و بغنون دانائی روز بروز  
شنی افزای نفوس قدسیه ایشان است - درین هنگام [ اگرچه آن نور حدیقه اقبال پیوسته در بساط  
ضرر و محفل شاهنشاهی اکتساب اقسام کمالات موری و معنوی میفرماید - و زمان زمان  
میان انفس مقدسه و توجهات منیفه آنحضرت خاطر مصفاى آن گلدسته بهارستان دولت  
برای مراتب نیر است - هم آداب معدلت و رعیت پروری و آئین قطع معاملات ( که در آن آشنا  
بیگانه یکسان باشد ) میآموزد - و هم غرائب رموز نفس و بدائع تصفیه خاطر را دانش پذیر میگردد  
حتیاج نبود که آن نونهال اقبال را بمکتب سپرده آموزگار گذارند ] لیکن [ چون رسیده است  
مقانی ( که بزرگوارترین فرزندان مستعد را بتعلیم آراسته ظاهران پراسته باطن منسوب گردانند )  
بدید و شنید و گفتار و کردار آن مصفى شمائل ملکات گزیده روز افزون شود - و از آنچه در حضور

( ۲ ) نسخه [ ۱ ] گل نخل ( ۳ ) در [ چند نسخه ] متبصر ( ۴ ) در [ بعضی نسخه ] ذاتش بود از ساحت

افش عالی ( ۵ ) در [ چند نسخه ] بعظام امور ( ۶ ) نسخه [ ۱ ] اگر دو عالم ( ۷ ) نسخه [ ب ] محفل

رب شاهنشاهی ( ۸ ) در [ اکثر نسخه ] گروه اند •

قدسې آڼ ولا نطرنان آموخته باشند در هنگام دوری صوری محبت و مکالمت آنچنان شایسته معین  
حالی شلی گردد - و نیز بوسیله این خدمت مستعدان روزگار از تنگنای معیشت برآیند - و ذریعه  
شمعی فضل و عموم احسان گردد - و هم دست آویز شفاعت مضطربان و گناهکاران سرانجام یابد  
چه درین بارگاه عالی اساس انتظام جهانیان ( چنانچه بر تندبیه و تادیب و مالش و کشش متعبدان  
و گویندگان نهاده اند ) همانطور باغماض و عفو و بخشش و بخشایش این نگارخانه نظر فریب را  
زیب و زینت داده - و هنگام استیلائی قوی غضبی کارپردازان جهان را فرصت عفو کمتر بدست افتد  
و اینجاست که دوربینان عرصه آفرینش پیوسته بتکاپی سخت جمع از فرمانبران اخلاص مند را  
آن مکنت می دهند که در هنگام شورش قوت غضبی عنان اختیار صاحب بدست آورند - و بوسیله  
عرض خویش گناهکاران را نجات بخشند - چه اگر آن مجرم بده است خود عبادت بظهور آمده  
و نگذاشته که صاحب مصدر امره ناحق شود - و اگر فی الواقع مجرم بوده است چون بنیان آدمی  
بر لغزش و نسیان و سهو و خطاست بسیار مجرمان باشند که نقوش جرائم آن طبقه بزال عفو  
و صفح شسته اند که قدر آدمی بغایت گرامی ست - و در زمان غلبان غضب فرصت تشخیص  
و تمیز کمتر باشد - ناگزیر قانون ریاست آنست که هر آقا در خور پایه خود بتکاپی خویش از نوکر  
و غیر آن که را بهم رساند که او را اینقدر حالت و اعتبار باشد که در چنین اوقات نازک دلیری  
تواند کرد - و کلمه الحق تواند رسانید [ بادشاه دین<sup>(۲)</sup> و دنیا را برای این مقاصد ارجمند و دیگر امور  
( که دانای دوربین بیند و داند ) بخاطر قدسی مناظر رسید که نور فندیل جلالت گوهر اکیلی خلالت  
شاهزاده سلطان سلیم را ( که دانش آموز مدرسه الهی ست ) بیخ از مهدبان اخلاق منسوب ساخته  
بخدمت تعلیم مشرف سازد - مولانا میرکال هروی ( که بفضائل صوری و معنوی اختصاص داشت )  
باین منصب سترگ سر بلند گشت - روز خرداد ششم آذر ماه الهی موافق چهارشنبه بیست و دوم  
شهر رجب جشن دلکش آراستند - و نفس قدسی سمات آن قره العین سلطنت ( که از فوائج  
تائیدات الهی و روائج توفیقات ایزدی حالت قبول فیض و استعداد ادراکات بلند درو پدید آمده بود )  
آغاز تعلیم صوری فرمودند - و این درخشنده چراغ ایوان خلالت را بزیست تفهیم روشنی افزودند  
آغاز این مقصد گرامی بنام مقدس ایزدی فرموده در معموره فیض الهی گشودند - و پس از آن آغاز  
حروف ابجد ( که اساس مقدمات علمی و مدار مطارحات صوری برانست ) نموده بشاهراه دانش  
رهبری کردند - و مقدسای ملا اعلی چون دولتمندان بارگاه حضور بزیان حال و لسان مقال مراسم  
نهیت بجای آورده ثناگر شدند - و زمزمه دعا از خرد و بزرگ بلند آوازه گشت •

و از سوانح مسرت آری این سال فرخنده ورود بهجت انزای پرده نشین بارگاه عفت  
 نک بانوی دودمان والا حاجی بیگم است - این مقدسه سراییده سعادت ازان باز ( که از طواف  
 حرمین شریفین تشریف آوردند ) باوجود قوط علاقه محبت و روابط توجه ( که با خدیو زمان  
 داشتند ) در دهلی اقامت گزیده بودند - و در جوار روضه مقدسه حضرت جهانبانی جنّت آشیانی  
 موافق افضال گسترده در لوازم خیرات و مبرات بسر می بردند - درینوا ( که فتوحات گجرات  
 و جشنهای والا بظهور آمد ) آن مخدّره سرادقات کرامت روزگار اسفند بیست و نهم دی ماه الهی  
 برسم نهضت تشریف آوردند - و شهریار قدردان باستقبال شتافته شرافت اعزاز و جلالت احترام  
 بتقدیم رسانیدند - ایشان دختر طغانی والده حضرت جهانبانی جنّت آشیانی اند - الامان میزرا  
 از ایشان بوجود آمده بود - و حضرت جنّت آشیانی ایشان را بسیار محترم و گرامی میداشتند  
 ارباب اقدس شاهنشاهی سامعه امروز گشتم که آن قدر عنایت و لطافت ( که از ایشان بنسبت من  
 بظهور می آمد ) و آن مقدار علاقه خاطر من ( که بایشان بود ) از اندازه گفت بیرون است - و هرکه  
 بر حقیقت آگاه نبود ایشان را والده حقیقه من انگاشته - در زمان شش سالگی مرا درد دندان  
 بیقرار داشت - فرمودند که دارو مجرب داریم - و برخاستند که آنرا بیارند - حضرت مریم مکانی  
 از آنجا که عالم حرم و احتیاط است در پیچ و تاب شدند که مبادا دارو بخورد من بدهند - و بهجت  
 ملاحظه حضرت جنّت آشیانی اظهار نمی توانستند نمود - و سعی میکردند که مرا برخیزانده  
 بخانه خود برند - و من جدائی از ملازمت این قدسی قباب نمیتوانستم کرد - درین اثنا دارو آوردند  
 و از آنجا ( که مزاج زمانه می دانستند ) و از قوط محبتی ( که بمن داشتند ) پاره ازان بے اظهار  
 امره میل فرمودند - و بعد ازان در دندان من مالیدند - هم خواطر ظاهر بیدان تسلی یافت  
 و هم درد من تسکین گرفت \*

و از سوانح آنست که سید محمود خان و سایر سادات باره و سید محمد امروه (۴) را  
 با جمع کثیر از دلوران کارگذار برسر ولایت مدهکر ( که بر تعنت و تمرد ایستاده بود ) تعیین فرمودند  
 و سادات داد مردانگی داده آن ملک را بعمل آوردند - و ارباب تمرد را دست ازان ولایت کوتاه شد  
 و دران نزدیکی پیمانۀ هستی سید محمود خان برگشت \*

و همدربین سال میر محسن رضوی مشهذی ( که برسم رسالت در یورش اول گجرات بدکن  
 فرستاده بودند ) پیشکشهای حاکم دکن و عرضه داشت او مشتمل بر قوط اطاعت و انقیاد آورده  
 سعادت ملازمت دریانت - و مجمل این مفصل آنست که درین هنگام ( که محمد حسین میزرا

و چنانچه از سیه گلیمانی ارباب گریخته بدکن شتافته بودند ( رای ممالک آرای اقتصالی آن کون که یکم از کاروانان را پیش حاکم دکن فرستاده بنصائیم ارجمند بشاهراه اطاعت مهتدی گردانند - تا مخالفان غننه اندوز را بدرگاه والا فرستد - یا ازان حدود برآورد - برنی انجام این خدمت میر مذکور مقرر شد و نظام الملک حاکم احمدنکر اگرچه توفیق آن نیاقت که آن سیه بختان را مقید ساخته بسپارد اما این قدر بهره مند سعادت گشت که در ولایت خویش جای نداد - و پیشکشهای لایق مصحوب محتمل خدمت گیر، فرستاده اظهار دولخواهی نمود - و میر مذکور ناشکیبائی دکنیان و تزلزل در نهایت شان بمسامع اقبال رسانید - که از صدمات مرکب پادشاهی و فتوحات ( که درینولا روی داده ) این طبقه بغریب حالته مبتلا گشته اند - و اسباب و اموال را از بلاد و امصار خویش در شعاب جهال برداشته نگاه میدارند - لیکن بمقتضای آئین شهنشاه ملک آرای ( که اهم را بر مهم تقدیم میفرمایند ) تسخیر دکن موقوف داشته همگی همت خسروانی در گرفتن دیار شرقی و نادبب سرکشان آن سرزمین مصروف ساختند - و چون چشمداشت چنان بود [ که از افواج گیتی ستان ( که بسرکردگی منعم خان در محاصره قلعه پنهان داشتند ) چنانچه گذارش یافت ) این مهم باهتمام خواهد رسید ] توقف فرموده گوش برآوردند که اگر وقت چنین تقاضا کند ( که خود هم بدولت و اقبال توجه فرمایند ) عنان عزیمت بآن صوب معطوف گردد •

و از سوانح آنکه اورنگ نشین فرهنگ آرای سمند اقبال را جلوه دادند - و بحسن آرائی عید رمضان افاضه انوار فرمودند - دران مجمع بدیع و انجمن عالی بمسامع قدسی رسید که صفوت قباب خواجه عبده الشهد نبیره هدایت پناه ناصرالدین خواجه عبیدالله ( که بخواجه احرار معروف اند ) سعادت حضور دارند - ( چون حق اساسی و خداجویی این خواجه آراسته ظاهر مظنون بعضی و متیقن طایفه بود ) خدیو زمان از فرط یزدان پرستی و دادار شناسی توجه فرموده درویش نوازی کردند و خواجه را از اسافل صفوف برداشته نزدیک خود جای دادند - سبحان الله باوجود گنجوری خزائن صوری و معنوی در طلب الهی بیقراراند - و در تکاپوی تحصیل رضای او چنین بآرام - سطوت سلطنت معنوی هرگاه ازین جست و جوی باز ندارد درویش شوکت صوری چگونه در آن را فراز تواند کرد کسی را ( که از بخت بلندی شناسای مراتب کونی و الهی گردانیده جهانبنای این دوعالم سترگ نوزائی داشته شد ) اگر ذات اقدس او مظهر چنین بدائع امور گردد چرا شگرف نماید •

### توجه فرمودن گمهان خدیو بصوب خطه اجمیر

سرور آرای اقبال ( از فراخی حومه و فزونی احتیاط و بسیاری آرم و فرارانی دریافت )

در خصوص مطالب و خصوص مقام ( چه امور گیتی و چه کارهای جزوی ) بر بساط نیازمندی بوده  
 توفیق بدو که کبریا بحدیث میفرماید - و از فرط حق شناسی از صفت کد غمیر بیرون شتافته احترام  
 منسوب به خالوده دادار پرستان را از لوازم این کار سترگ می شمارد - و با آنکه رموز شناسان جهانی  
 صورت بل ظاهر بینان راستی منش این عالم از گمان بیقین گرانیده اند ( که روز افزونی سطوت<sup>(۲)</sup> مروری  
 و هولناک افزائی معنوی و گشایش ملک ظاهر و باطن و حصول جلال مستلذات عنصری و روحانی  
 بیامی ذات به همال این یگانه بارگاه آفرینش است ) لیکن از کمال میمنت ذاتی و بزدان شناسی  
 و یکنادلی نظر دور بین آن جوهر یکنای نگارین خانه هستی بر خود نمی افتد - و آنرا خاص از بارگاه  
 ممدیت می داند - و لهذا هرگاه کاره پیشنهاد خاطر اقدس میگردند نخستین تجدید مراتب بازگشت  
 بعینه ایزدی میفرمایند - و این را غار چهار اقبال می شمارند - درین هنگام چنان بر پیشگاه ضمیر آسمان پیوند  
 پرتو می انداختند که همانا خدمت تسخیر ملک بهار و بنگاله از آن گروه صورت نگیرد - و در تیسیر  
 این مراد و تحصیل این مقصود رایات مقدس را بآنصوب نهضت باید فرمود - بنابراین مدارج توجهات  
 نفسی بظهور آمد - و طواف روضه معینیه را ازین باب اندیشیده برای اتمام طرزهای استفتاح  
 و انجام آئینهای استمداد روز آورمزد غرق اسفندارمذ ماء الهی موافق سه شبه شازدهم شوال  
 نهضت موکب مقدس بصوب اجمیر شد - و منزل اول در حواشی دابر<sup>(۳)</sup> اتفاق افتاد - و چهار روز  
 حلال مرحله دلگشا توقف فرمودند - و طبقات انام کامروای ظاهر و باطن گشتند - خواجه عبدالشہید  
 ادراک محفل مقدس نموده رخصت شهر حاصل کرد - و روزه ( که رایات جهانگشای به توده  
 نزول اجال فرمود ) میرزا کوکه از فرط شوق و وفور اخلاص برسم ایلغار از گجرات رسید - و آنحضرت  
 برای کامروائی او قدمی چند بجانب او شتافته سر بلند دولت گردانیدند - و مشمول جزائل تفقدات  
 خسروائی ساختند - و روز اشتاد بیست و ششم اسفندارمذ ماء الهی در هفت گروهی اجبیر مخیم  
 سرادقات عظمت شد - روز دیگر پیاده ( چنانچه آئین آن شهنشاه عزم صورت و معنی ست - که قدم  
 نلک فرسا را غبار آلود راه نیاز میسازند ) بمرقه منور توجه نمودند - و در آخرهای روز بآن بقعه منیفه  
 رسیده لوازم زیارت بجای آوردند - و ارباب احتیاج و سایر منسوبان این بقعه گرامی بجزائل عطایای  
 شاهنشاهی حظ وافر برداشتند - هم باطن را پایه بلند شد - و هم ظاهر بمعدلت رتبت گرفت  
 هم بزرگان روزگار را وقت خوش شد - و هم فرودستان زمانه را آسودگی پدید آمد - بعد از استیغای  
 مراسم زیارت بمنزل دلگشای ( که درینوا نزدیک باتمام پیوسته بود ) بقرخی و خجستکی نزول<sup>(۴)</sup> اجال

(۲) نسخه [ ل ] سطوت صورت و دولت افزائی و گشایش (۳) نسخه [ ب ی ] دهر (۴) نسخه

فرمودند - و توجه عالی در بر انداختن اربابِ تَمَر و عصیان و نواختن اصحابِ عقیدت و انقیاد  
مبذول داشتند - و رایِ رام داس را ( که بکار دانی و آهستگی اتّصاف داشت ) بدیوانی سرکارِ اعلیٰ  
منسوب گردانیدند - و حکمِ جهانِ مطاع نفاذ یافت که دفتر داران بدستورِ سابق کسانِ راجه نودرمل  
باشند - تا هم مهمّ دیوانی از دور بودنِ راجه اختلال نیابد - و رقمِ عزل بر حال او کشیده نیابد  
و هم خدمتِ گزینی را اعتبار افزوده گردد \*

### آغاز سال نوزدهم الهی از تاریخ جلوس شاهنشاهی

#### یعنی سال مهر از دور دوم

دربِ موسم ( که بهارستانِ معنی در جلوه گری بود ) صیّتِ قدومِ نوروزیِ ظاهر را همرنگِ  
باطن گردانید - و باطن را از صفای ملکوت فراتر برده تقدّسِ لاهوت بخشید \* بیت \*

باز گشته دران شکفته حریم \* حجره غنچه از کلیدِ نسیم

گل کُله برفشاده از سرِ خویش \* دلقِ صد توی کرده در برِ خویش

عندلیبانِ بصیحه<sup>(۲)</sup> تهلیل \* سبزه گردان و لب<sup>(۳)</sup> بذکرِ جمیل

گل بغزِ جهان شامه زده \* شاخ بر نطعِ گل عمامه زده

رورِ پنجشنبه پس از سپری شدنِ یک ساعت و چهل<sup>(۴)</sup> و یک دقیقه هفدهم ذی القعدة ( ۹۸۱ )

نهد و هشتاد و یکمِ قمری نور افزای صورت و معنی پرتو خاص ببریج حمل انداخت - و خاکیانِ

افسوده را چون افلاکیانِ مقدّس زیب و زینتِ تازه کرامت فرمود - و آغازِ سالِ نوزدهم از دورِ دوم

بخرمّی و فرخندگی شد - آن گهر یکنایِ خلافت در روضه معینیه جشنِ بزرگ ترتیب داد

و مجلسِ والا انتظام یافت - عطریکلهای بهارِ صوری و معنوی و بخورِ عنبر آمیزِ نشاءِ ظاهری

و باطنی هوای شادروانِ محفلِ اعلیٰ را غایه سای و دماغِ مجلسیانِ جشنِ قدسی را بعطرسائی

نامه گشای گردانید - اربابِ ظاهر به مسرتِ آرائیِ خاطر پرداخته دادِ دلگشائی میدادند - و صوفیانِ

معتقِ صفا در وجد آمده آستینِ بردو جهان می افشاندند - تمامِ روز و شب آن دربادلِ گنجینه بخشش

از زیرِ سرخ و سفیدِ خوانِ خوان و دامنِ دامن بر حاضرانِ بارگاهِ اقدس اکرام فرمود - و عمومِ خلایق

فیضِ وافر یافتند - و دلهای آرمندان آرامش گرفت \*

و درینولا ( که مرکبِ همایون خطّه دلگشای اجبیر را بنورِ معدلت صفای خاص

بخشیده بود ) بمسامعِ اقبال رسید که چندر سین پسرِ راجه مالدو از بیخردی و بی طالعی

راه انقیاد و انقیاد ( که سرمایه امن و امان او بود ) گذاشته دم مخالفت میزند - و قلعه سوانه را ( که محکمترین قلاع صوبه اجمیر است ) استحکام داده پناه روز ادبار خویش اندیشید - خاطر جهان گشای از استماع این سانه بر رعایای آن دیار بخشود - و شاه قلی خان محرم و رای رایسنکه و شمال خان و کیسوداس پسر جیمل میرتهه وال و جگت رای پسر دهرمچند و جمعی از بهادران هردان را برای تنبیه آن نخوت مند زامرد فرمودند - و همچنانکه شیوه مقدس شاهنشاهی ست مواعظ ارجمند و نصائح والا را آویزه گوش سعادت پذیرایشان گردانیده رخصت دادند - و حکم معلی شد که عنبه اقبال ما جلوه گاه عاطفت و بخشایش است - آن گمراه بادیه نادانی را ( اگر چراغ خود در ظلمت آباد ادبارش افروخته گردد - و از کردار خویش خجالت مند شود ) بمواطف خسروانی امیدوار گردانند - فرستاده باعضاد اقبال روز افزون روی شهر سوجت آوردند - کله نبیره رای مالدیو آنجا دم استکبار میزد - از سطوت فوج پادشاهی بقلعه سرپاری ( که در تنگنای سوهستان است ) شتافت - آمرای اهتمام پیشه تعاقب نموده آن قلعه را سوختند - و او از آنجا بکوه کورنبه در آمد - بهادران نصرت قرین گروه را از دشت ندانسته تکمشی شدند - کله ( چون صورت گرفتاری خویش معاینه کرد ) دست در دامین عجز زده بوسیله راست کیشان درست اندیش بلشکر منصور پیوست - و کیسوداس برادر خود را و مهیس داس و پرتی راج راهور را برای خدمت گزینی همراه ساخت - و خود برای درست ساختن شکستهای خویش رخصت گرفته ماند .

و ( چون این کار بتائید سواي از پیش رفت - و در جمعیت چندر سین فتورے راه یافت ) آمرای عقیدت مند متوجه شهر سوانه شدند - راول سکهر آج از هواخواهان آن مدبر بریاست آنجا سر استکبار می افراخت - درین هنگام برخی از ملازمان رای رایسنکه بسرکردگی گوپال داس بتاخت ولایت او شتافتند - چندر سین سوجا و دیبی داس را با برخی از دلیران بمعانیت راول فرستاد و دران زمان ( که آن فوج بعضی از مواضع و قربات او را تاراج نموده راه معاودت می سپرد ) راول با جمعیت رسید - و عرصه نبرد آراسته شد - و دلاوران طرفین کارنامه های مردانگی بظهور آوردند سوجا و دیبی داس و مان برادر راول درین مصاف مرد آزمائی بگونیهی شتافتند - و بتائید

( ۲ ) نسخه [ ۱ ] شمال خان سلطان و کیسوداس - و در [ اکثر نسخه ] شمال خان و سلطان و کیسوداس

پسران جهل ( ۳ ) در [ چند نسخه ] جیمل ( ۴ ) در [ بعضی نسخه ] دهرمکند - و نسخه [ ز ] دهرمکند

( ۵ ) نسخه [ ی ] سرپاری - و نسخه [ ل ] مرماري ( ۶ ) نسخه [ ا ] کوبنه - و نسخه [ ی ] کورسه

( ۷ ) نسخه [ ی ] منهرا ( ۸ ) در [ اکثر نسخه ] میکهرآج - و نسخه [ ی ] میکهرآج .



ایرانی علم فتح برافروخته شد - رای رایسنگه از شنیدن پیکار خود بناردگاه روی آورد - و پیش از رسیدن او اقبال روز افزون شاهنشاهی<sup>(۲)</sup> چهره آرائی مراد کرده بود - چون راول چنین شکست یافت از سر به راه رفتن باز آمد - و پسر خود را همراه لشکر منصور ساخت - و افواج نصرت تائید از انجا مترجه تسخیر سوانه شدند - چندر سین بودن خود را در قلعه مصلحت ندیده به پتای راتهور و پتای بقال سپرد - اولیای دولت بمحاصره آن همت گماشتند - چون ضمیر اقدس شاهنشاهی از مهلت این صوبه فراغ یافت روز امر داد هفتم فروردین ماه الهی موافق چهارشنبه بیست و سیوم ذی القعدة بهمنان دولت روز افزون مترجه دارالخلافه شدند - و داد دهان و عشرت گزینان بهضت فرمودند - روز رام بیست و یکم فروردین ماه الهی لواء نصرت اعلا در دارالخلافه فتحپور افاضه انوار فرموده ابواب معدلت و رعیت پروری و ظالم گدازی و مظلوم نوازی بر روی سالمیان گشوده گشت \*

درین هنگام ( که آغاز موسم باران بود ) عرائض منعم خان خانانان از سمت ممالک شرقی بهم رسید که محاصره حصار پتنه بامتداد کشید - ( اگرچه پیوسته عیار مردانگی مبارزان طرفین گرفته میشود - و نصرت قرین اولیای دولت است ) لیکن ( چون از یک جانب قلعه دریا ست ) آذوق بدوینیان وافر میرسد - و سامان قلعه داری بر وجه دخواه صورت می بندد - و لشکر و توپخانه و حزیفه و فیل فراوان سرمایه نخوت آن گروه است - و از درآمد موسم ابر و باران و طوفان خیزی آب و باد خاطر لشکر منصور متزلزل و مضطرب - اگر لواء عاطفت آن خدیو جهانگیر پرتو توجه برین دیار اندازد هرآینه این عقد مشکل بآسانی گشوده آید - و دران عرائض بسا سوانح و وقائع ( که محرک نهفت والا تواند شد ) مذکور بود - از انجمله شهادت کاکر علی خان و پسر او<sup>(۳)</sup> ( که روزی بر سر غنیم روی مبارزت آوردند - و کارزار نمایان بتقدیم رسانیده گروه عظیم را بمصمام شجاعت کار تمام ساخته خود نیز مردانه شربت واپسین در کشیدند ) و کارنامه توده خان عالم ( که سحره از راه دور به جانب پنج بهاری گرم روی کرد - و بصوب دروازه نخاس آمده نمایان ناخت - و فیلهای بزرگ و غنائم گرمی بدست آورده مراجعت نمود - و حیرت افزای نظارگیان دشوار پسند گشت ) و آمدن حسن خان پتئی و بکنکش او قصد بند بن کردن \*

و شرح این سانحه آنکه حسن خان پتئی از ابطال روزگار و شجعیان زمانه بود - بتصمیم سعادت دولتخواهی از مخالفان ادبارمند جدا شده بلشکر منصور پیوست - و منعم خان او را

( ۲ ) نسخه [ ی ] چهره مراد گشوده بود ( ۳ ) در [ چند نسخه ] موافق مبع چهارشنبه ( ۴ ) در

[ بعضی نسخه ] پسران او ( ۵ ) نسخه [ ز ] نیز شهر مردانه ( ۶ ) در [ بعضی نسخه ] حسین خان \*

مستمالی عراضی شاهنشاهی ساخته سرکار سارن بجایند و مقرر کرد - او برای اطمینان و دلجمعی  
لویایی دولت و گرمی هنگام خود پیوسته در استیصال مخالفان سخنان دلنشینی بردیباچه ظهور  
می نگاشت - از آنجمله بهر توبیان روشن ساخت که دو کار ناگزیر وقت است - تا بتأیید آسمانی  
این عهده مشکل نمای گشایش یابد - نخستین بند دریای پهن را باید شکست - تا درین موسم  
آبهای ( که روی باین حدود آورده هر روز در افزونی ست ) در آب گدگ بریزد - و گرنه آبها اطراف  
قلعه را خواهد فرو گرفت - و کار بر محاصران دشوار خواهد شد - دوم آنکه بکار فرمائی تدبیر و نیروی  
تیز دستانی حاجی پور را از دست تصرف غنیمت منخلف بابد گردانید - که بیشتر آذوق قلعہ از آن  
معموره است - منعم خان تسخیر حاجی پور بخان عالم فرمود - او پاسخ آرای شد که من از بارگاه  
شاهنشاهی بهر اولی این لشکر مامورم - و ازین گفتگوی این معامله در التوا مانده بانجام نرسید  
و مجنون خان و طایفه از بهادران بجهت شکستن بند مقرر شدند - این مبارزان سعادت پیوند  
شباسب رفته آن خدمت بطرز دلگزینی بتقدیم رسانیدند - و بآئین شایسته عهده این کار گشوده آمد  
و از بیرونگی اقبال شاهنشاهی آنکه سلیمان و بابومنگلی<sup>(۲)</sup> از کبار امرای غنیم ( که پیاسبانی این بند  
هوش افزای بودند ) در آن شب بخواب غفلت غنودند - و از خجالت کار خود آواره براری ادبار گشته  
روی بجانب گهرا گهاک نهادند •

و ( چون محاصره بامتداد کشیده بود - و عذاب همت والا بتسخیر دیار شرقی میلان انعطاف  
داشت ) بموصل عرائض منعم خان عزیزت جهان گشای مصمم شد - و مرکب جهان نورد شاهنشاهی  
بقایید اقبال از فتحپور باکوه نزول لجال فرمود - و بواقی اهتمام در انتظام اسباب و مواد  
این یورش عالی از پیشگاه اجال یافت - و بترتیب و تنسیق کشتیهای بزرگ و ابداع و اختراع  
این کارگاه شگرف چابک دستان خدمت گزین مخصوص گشتند - و بتلقین عقل دور بین مقرر شد  
که حضرت شاهنشاهی با شاهزادهای گرمی و بعضی بردگیان سرادق عصمت و خلاصه مقربان  
بساط بزم و رزم بر کشتی نشینند - و دیگر عساکر اقبال و اردوی بزرگ از راه خشکی روانه گردد  
و سزاولان کار گذار خدمت دوست ( که غیبت شان بر حضور جیره دستنی نماید ) با حصار عساکر  
تعیین شدند - و شاهنشاه گیتی سنان در دار الخلافه آگوه بسر انجام این یورش توجه داشته جهان آرائی را  
عبادت ایزدی شمرند •

درین هنگام نقش بند این نگارین نامه ابرافضل مبارک بموجب اشارت عالی و بشارت غیبی

سند درگاه مقس شاهنشاهی سر بلندی یافت - و بتأیید الهی نصرت خود پرستی را آغاز چاره گویی

پدید آمد - و مجمل ازین سانحه آنست که تا از خلوت کده بطون بکثرت سرای وجود آمد  
در پنج سالگی تمیز رسمی بهم رسید - و بنظر تربیت پدر صوری و معنوی خود در پانزده سالگی  
بر معنوی حکمی و علوم نقلی اطلاع یافت - ( اگرچه در دانش گشودند - و به پیشگاه حکمت بار دادند )  
اما از ناسماعه بی بخت خودبین و خویشی آرای شد - لکن در رونق هنگامه خود پای همت  
افشرد - و هجوم دانائی طلبان نزد او سرمایه افزونی رعونت گشت - و از شورش به تمیزی  
و به انصافی این گروه نشئه تجرد و اختیار عزت در سر افتاد - اگرچه روزها صومعه خویش را  
بدرس علوم نورانی بود اما شبها راه صحرا گرفته بشوریدگان نوی طلب رسید - و از آن نهدستان  
کنجینه دار در یوز همت نموده - و اختلاف دانایان ظاهرین و رواج بازار تقلیدیان صورت پرست  
مرا در تنگنای همت سراسیمه داشت - نه طاقت خموشیدن و نه قوت خروشدن بود - اگرچه مقدمات  
موعظت پدر بزرگوار بدشت دیوانگی نمی برد لیکن شورستان خاطر مرا علاج مفید نمی آمد  
گاه دل بصحبت دانایان خطه خطا کشیده - و گاه بمنافان کوه کُندان خاطر را میل پدید آمده  
گاه شوق بهمزبان جوگیان تبت آرام گسل گشته - و گاه همنفس پادریان پرتال دامن عزیمت گرفته  
و گاه همنشین موبدان فارس و رموزانی ژند و اسنا شکیب ربای خاطر شده - چه دل از صحبت  
ارباب محو و اصحاب سکر دیار خویش گرفته بود - [ اگرچه ناهار طلب من از مصر جامع کمالات  
صوری و معنوی ( که عبارت از ملازمت فیض منقبت پدر بزرگوار است ) شکسته ] لیکن ( چون  
آن یگانه کارگاه آفرینش در جلباب استتار بود ) درد مرا درمان نبشد - و از نادانی خویش نشاء  
ظاهری را مخالف عقبی دانسته از آن وضع نهایت بیقراری داشته - و از صحبت این گروه  
دوری جست - تا آنکه بخت یاری کرد - و از آوازه دانش مکتسبه این حیران انجمن هستی مذکور  
مکمل مقدس شد - برادران گرمی و دوستان خیر اندیش و خویشان محبت گزین و شاگردان همزبان  
برین شدند که ترا احراز دولت ملازمت خدیو صورت و معنی باید کرد - مرا سر این کار نبود  
و اندیشه سودای نعلی خاطر تجرد گزین را سراسیمه میساخت - چه چشم در بین نگشوده بود  
و همت در گرد گسستی سلسل نقید - و برسم نادانان ملک صورت ظاهر را نقیض باطن و قید را مغایر  
اطلاق می شمرد - تا آنکه خدای مجازی پرده از روی کار برداشته رهنمای حقیقت شد - و نیرنگی  
ابداعیان تقدیر را روشن ساخته طیلان پندار از سر کشید - و کمالات معنوی لورنگ نشین اقبال را  
بعبارات دلپذیر در خلوت کدهای حضور و انجمنهای انصاف خاطر نشین گردانید - و به تقریر خرد گزین

( ۲ ) نسخه [ ی ] کوه نشین ( ۳ ) در [ بعضی نسخه ] لاهی - و لای نام حکیم بود - و بمثل که مجازا

از آن حکیم مراد گیرند - و نسخه [ ا ] لاهی - و نسخه [ ب ] علامهای •

بر مباحثه عقلی جلوه ظهور داد که ایزد پرستی و دادار شناسی این گوهر قدسی نرد را که  
نترشنامه - امروز قافله سالار قواقل نعلق و تجرد و مجمع بحرین دینی و دنیا و مشرق افوار  
میر و معنی لوست - او را کثرت تعلقات موری مانع وحدت معنوی نیست - هم قید ظاهر دارد  
و هم اطلاق باطن - گشایش کارهای موری و معنوی از انجاست - ناگزیر رضای او را برخواهی خویش  
مقدم داشتیم - و چون خاطر گنجینه دار معنی من از متاع دنیا نهی دست بود برای پیشکش  
درگاه والا آیه الکرمی را تفسیر نوشتیم - و درین زمان ( که رایات اقبال بدارالخلافه نزول اجلال فرمود )  
سعادت کورنش دریافتم - و آن نگاشته را عذر تهیدستی خود گردانیدم - عاطفت شاهنشاهی آنرا  
بجسم قبول پذیرفت - و نظرهای خلص بر من انداخت - و بدولت ملازمت ( که اکسیر اهلیت است )  
آن شورش خاطر روی بنسکین آورد - و محبت ذات این نفسی اساس یکبارگی دل را غرور گرفت  
در همان ایام یورش دیار شرقی پیش نهاد همت والا شد - این خاک نشین را فطرت نمیکذاشت  
که با بزرگان آن درگاه توسل جوید - و عاکفان آستانه عزت را از افزونگی اشغال سلطنت فرست  
برداختن با کم نامان گنج خمول نبود - از ملازمت باز ماندم - ( اگرچه اندیشه پیشین در مکان خاطر  
جلوه حیرت داشت ) لیکن رابطه روحانی این بزرگ دین و دنیا در دل همواره ناخن زده  
و چون کیهان خدیو فتح بلاد شرقی کرده بدارالخلافه فتحپور معاودت فرمود پیش بینی و دور یابی  
آن دانای نهانخانه اسرار الهی من عزت گزین را بیداد آورد - و سعادت آستان بوس رسیدم  
و این سراسیمه گرد تبه حیرت و هیمن را روی براه افتاد - چنانچه مجننه در ضمن سوانح آن هنگام  
سعادت طراز ایراد یابد •

و از سوانح آنکه شجاعت خان از پیش خانانان آمده شرف ملازمت دریافت - پیش ازین  
گزارش یافته که بواسطه نادب و تمبیه او را مصحوب قاسم علی خان پیش خانانان فرستاده بودند  
خانانان ازین عاطفت کبری سجده سپاس بجای آورد - و فرستاده را عزیز و محترم داشته گناه او را  
در خلعت نمود - و از انجا که عفو فرمودن و عذر پذیرفتن شیمه والی شاهنشاهی ست ملتمس او را  
پذیرفته سعادت طلب اختصاص بخشیدند - روز امرداد هفتم خرداد ماه الهی نه فیل گزین از غنائم  
خان عالم بنظر همایون گذشت - از انجمله گنج رتن ( که فیل والا شکوه بود ) داخل فیلان خاصه گشت  
و در اندک فرمتی و کم زمانی بتوجه جهان گشای گیتی خدیو اسباب این یورش سرانجام یافت  
و کشتیهایی بدیع پیکر بطراحی فکر دور بین آنحضرت چنان باتمام رسید که شرح شکوه و تفصیل  
نمودن آن بگفت در نیاید - اقسام منازل دلگشای و انواع مناظر فرح بخش و حدائق و بساطین

( ۲ ) نسخه [ ی ل ] کار موری - و در نسخه [ ز ] لفظ کار نیست •

( که هنرمندانِ کارشناس در سطح زمین نتوانند پرداخت ) در کشتیهای نسیم فضا تعبیه نمودند و سر هر یک از آن خانههای آبی را بصورت یک از جانوران ساخته نظارگیان را بالغز نظر گردانیدند و متصدیانِ اشغال برای هر کارخانه ( که بمنزل ملکست ) کشتیهای بزرگ ترتیب دادند - مخصوصاً عتبه اقبال نیز در خیر حالت و مکنه خویش منازل حیرت افزای بر سطح آب انتظام بخشیدند شگرفی فنون طراحی و نظریه‌ی مراتب آشیانها و تعجب آرائی رفعت و لطافت پایها و تعداد شایمنها و بوالعجبی منظرها و نفائس پوششهای آن نوادر مخترعات اگر راقم این منشور اقبال از قرار واقع گوید زمانیه آنرا از قسم مبالغات دبیران انگازند •

و از سوانح آنکه حضرت شاهنشاهی برای تربیت و برآوردن از حجاب خدمت سرکردن اردوی بزرگ و سرانجام آن بنام مظفرخان مقرر ساختند - و او از فساد جوهر عقل در قبول این شغل سترگ سخنان بی حساب بعرض رسانده بار دیگر از نظر عاطفت افتاد - و این کار بمیرزا یوسف خان رضوی مقروض شد •

و از سوانح آنکه درین هنگام ( که رایات همایون متوجه بلاد شرقی بود ) نامنتظمی صوبه گجرات سمع والا رسید که پسران اختیارالملک سر بشورش برداشته اند - میرزا کوکه را بجائیل نفقات شاهنشاهی اختصاص بخشیده رخصت فرمودند •

### ( ۶ ) یورش موکب مقدس شاهنشاهی از راه دریا

#### بصوب دیار شرقی .

قانون سلطنت کبری و آئین فرماندهان دادگر ( که انتساقی مهتات دینی و دنیوی و انتظام ضوابط صوری و معنوی باز بسته بآنست ) اقتضای می فرماید که ( چنانچه بر ذمه فرمان پذیران سعادت مند بداده قناعت گزیدن طغری لزوم دارد - تا از برای گرد آوری آنچه در دست نیست پراگنده دل نباشند - و پای ارادت از اندازه سعادت بیرون نیارند ) همان نوع فرمان روایان انصاف گزین سعادت دوست را لازم فطرت و فرض وقت است که بر مملکتها ( که در تصرف داشته باشند ) اکتفا نفرمایند - و دل در تسخیر ملک دیگر بستی را از عبادات گزیده شمارند - و نکته ایست بس روشن

( ۲ ) نسخه [ ی ] فلک مست ( ۳ ) نسخه [ ۱ ] آسمانها ( ۴ ) نسخه [ ل ] خانا ( ۵ ) نسخه [ ی ]

اولیای اردوی بزرگ ( ۶ ) نسخه [ ۱ ] یورش موکب شاهنشاهی بصوب بلاد شرقی - و نسخه [ ب ]

نهضت موکب مقدس شاهنشاهی بدیار شرقیه از راه دریا - و نسخه [ ل ] گشایش بهر به نیروی اقبال

روز افزون ( ۷ ) در [ چند نسخه ] تا بنقد از برای •

که دیور بهمنان را بسواد دیده باشد نوشت - دانش پروران انصاف گرای از شناسائی مزاج زمانه گفته اند که این معموره عالم ( که از رهگذر توجیه عالی فطرتان انقسام پذیرفته ) اگر بیکه از فراح حوصله‌های گاردان دادگر قرار گیرد هرآینه غبار اختلاف فرو نشیند - و جهانیان آسایش یابند فرین است که چمن آرای اقبال زمان ما پیوسته در بند ملک و تسخیر ولایت دیگر است •

و چون سرانجام این یورش عالی صورت گرفت شهاب‌الدین احمدخان را ( که وکیل دیوان خالصه و رائق و فائق این خدمت گواهی بود ) در آگوه گذاشتند - و در همین اثنا طیب خان را معزول ساخته رای به گوانداس را مستوفی تمام ممالک محروسه گردانیدند - و رای پرکهرتم را بمنصب بخشیکری خلعت امتیاز بخشیدند - و پادشاه صورت و معنی دل در خدا و هست در آسودگی خلائق بسته بقاید توفیق ایزدی روز دیبازر هشتم تیر ماه الهی موافق سه شنبه بیست و نهم صفر بدولت و اقبال با شاهزاده‌های والا گوهر و مخدرات تنق عصمت در کشتی نشستند •

• ابیات •

ساخته از حکمت کار آگاهان • خانه گردنده بگرد جهان

نادره حکم خدای حکیم • خانه رولان خانگیانش مقیم

اهل سفر را همه بر وی گذر • همرو لو سائن و او در سفر

و اسامی مشاهیر مقربان بساط حضور ( که درین یورش همایون بسعادت همراهی اختصاص یافتند ) بدین تفصیل است - راجه بهگونت داس - راجه مانسنکه - زین خان کوه - شهباز خان - صادق خان قاسم خان میربحر - راجه بیربر - جلال خان - میرزاده علی خان - سید عبدالله خان - مادهور سذکده نقیب خان - قمر خان - میر شریف - نیابت خان - سید محمد خان موجی - حکیم عین‌الملک ملک الشعرا شیخ فیضی - پیشرو خان - و از اهل سعادت شیخ عبدالنبی مدر و حکیم الملک و فاضی یعقوب و برخی دیگر شرافت حضور داشتند •

و از غرائب آنکه دو فیل کوه پیکر باد رفتار را همراه گرفتند - نخستین بال سندر با در ماده فیل در یک منزل جای‌گرفت - خوبیهای این فیل از اندازه گفت بیرون است - با سطوت صف شکنی و کوه‌اندازی کمال تمکین و غایت وقار گلگون چهره حال او بود - در عین مسنی نشان هویشاری ازو ظاهر میشد - به اشارت فیلیان پای از اندازه بیرون نهاده - دیگر فیل سن نام ( که همتای آن بیعدیل بود ) با در ماده فیل در کشتی دیگر آرامش گرفت - و دیده ازین معنی تعجب افزای بود - از کثرت انقسام کشتی و انداختن بادبانهای آسمانی ارتفاع و تلاطم امواج دریا و شدت باد و طغیان سحاب و امطار و تصادم مواضع و درخشیدن بولاق غریب حالتی نمودار بود،

(۲) نسخه [ ۱ ی ] طیب (۳) نسخه [ ۱ ی ] اسامی مقربان (۴) نسخه [ ۲ ی ] اندازه کار •

روز مهر شازدهم تیر ماه الهی ( که نصبه اثاره محمّد شادروان عزّت گشت ) در اثنای راه دریای جون  
جوش و خروش طوفانی کرد - و برخه ازل منازل دریائی بموج خیز فنا فرود شد - روز رام در حدود  
نصبه کالی برای مصالح ملک توقف گردیدند - و روز ایلرل سیم تیر ماه الهی در موضع چکور زاندارت  
سبه دیو تهاه عقل ( که از فزونی شهوت و مغلوبی خرد با دختر خود ملاعبت زناشویی کرده )  
بیاسا رسید - و روز شب بالهاباس نزول لجال شد - و روز اورمز غره امرداد ماه الهی ( که ازل منزل  
دلشاه نهضت روی نمود ) آب کمال طفیانی داشت - و عواصف ریاح در تیز روی کار از انراط گذرانید  
و بازده گشتی فرورفت - و به نقارخانه نیز آسیبه رسید - و بتائید الهی سلامت برآمد - و چون  
خاطر جهانگشای میخواست ( که اغروق و اردوی بزرگ در بلده جونپور توقف نماید ) بموجب  
نرمای عالی محسن خان ( که حرست آن شهر داشت ) مراکب سواروی راه خشکی آورد - لیکن  
رئی ممالک آرای اقتضای آن فرمود که ازین مقلم سراق مقدس را روانه سازند - و در نزدیکی  
انهاباس قاسم علی خان از پیش خانان آمده بسعدت زمین بوس افتخار یافت - و حقیقت  
اسنبلی عسکر والا بعرض اقدس رسانید - درین روز حضرت شاهنشاهی حسین خان را یاد فرمودند  
که درین یورش دولت انزلی چرا در رکاب سعادت نیست - بعرض اشرف رسانیدند که سودا بر مزاج او  
اسنیا یافته بتاخت زیردستان و تاراج رعایا روزگار میگذراند - بر مسمع علیه این معنی گرانی کرد  
و چون این یورش عالی در میان بود هیچکس به تنبیه او تعیین نشد - روز بهمن دوم امرداد ماه الهی  
در شهر بناس رایب و وصل افراخته گشت - درین روز نیز آب طغیان داشت - خصوصاً نزدیک  
حصار چنانکه کارشناسان<sup>(۱)</sup> از در هراس بودند - جمیع کثیر از کشتی برآمده راه خشکی گرفتند  
خسرو اتفاق دل در مشیت ایزدی بسته همانطور شگفته خاطر و گشاده پیشانی بر سر کشتی  
نهضت میفرمودند - و از انجا شیردگ توچی باشی را بر زورقه باد سرعت نشاند پیش خانان  
فرستادند - که نوبت قرب رایب اقبال رسانیده تأیید بخش عسکر دولت گردد - و سه روز دران شهر دلکش  
موسک مقدس توقف نمود - و روز خرداد<sup>(۲)</sup> بموضع کودی از اعمال سید پور ( که دران منزل آب کودی  
بدریای گنگ اتصال می یابد ) لنگر انداختند - درین روز عبور اردوی بزرگ بقرب رایب همایی شد  
میرزا یوسف خان و برخه از امرا سعادت زمین بوس دریافتند \*

( اگرچه شاهنشاه جهان پرور بموجب خوی و عادت پیوسته در ظاهر بمشاغل سلطنت  
کبری پرداخته ) لیکن همواره بمقتضای خلوت در انجمن با ایرد بیچون راز داشته - و لحظه

( ۲ ) نسخه [ ل ] جهان آرای ( ۳ ) نسخه [ ز ل ] که - و : بر مزاج یابی او ( ۴ ) نسخه [ ا ] روزگار

( ۵ ) د [ اکثر نسخه ] دی بهر ( ۶ ) نسخه [ ای ] کوری \*

از محاسبهٔ نفسانی فارغ نشده - و برای تقویت این نسبت و پرده آرائی نغمه سنجان دلفریب زمزمه ملایق کسل و ترانه شوق افزا درحواشی و حوالی بارگاه مقدس سرانیده - و در بسیاری از اوقات حضور میر شریف برادر نقیب خان کذاب عشقیه را با آواز دلنشین میخواند - و آنحضرت بارها از نقاب استتار برآمده رقت می فرمودند - و مرثها تر میداشتند - یا رب این دریای دانش و بحر آگاهی از وزیدن تندباد نادانی و بیراهه رفتن مردم قطرات اندوه میریخت - با برای تعلیم نرم دلی و نیاز مندی سکنین دلاں انجمن این گلاب ریزان بود - یا از هجوم اشغال معنی از نگارخانه صورت بتنگ آمده غمگساری خویش میفرمود - یا از فراخ حوصله و به منتها بودن بحر فیض ایزدی گنجهای معنی را اندک دانسته از معدن دانائی غم نایافت می تراوید •

بر کشتی نوح ناخدا میطلبم • در خانه خویش آشنا میطلبم

یعقوب نیم هیچ کس در چه نیست • حیرت دارم که من کرا می طلبم

و پیشتر از آن ( که آیات نصرت شعاع از مستقر سلطنت نهضت فرماید ) عرائض خانخانان و دیگر آمرای عظام برین نقطه می آمد که اگر نهضت موبک مقدس تا جونپور اتفاق افتد هرآینه صلاح دولت است - و درین صورت داود بناگزیر آواره دشت ادبار خواهد شد - و بر زبان اقدس ( که ترجمان اسرار الهی ست ) میگذشت که این سخنی بیش نیست - و تا آنکه هدای عظمی ما سابه برای عرصه نیندازد و شاهباز جلال ما در هوای آن ملک پر و بال نکشاید صید این آرزو صورت پذیر نیست - لیکن همت والا ( نظر بر تربیت بندهای خویش ) چنان میخواست که لولی این فتح از ملازمان عقبه اقبال ارتفاع یابد - بذابان بحکم مقدس کشنیا را از دریای کودی بالا کشیدند که در جونپور لخته توقف افتد - تا ( آنچه آمو را عرضه داشت می نمودند - و از بارگاه اقبال جواب صادر میشد ) دلنشینی خورد و بزرگ شود - لاجرم روز مرداد هفتم امرداد ماه الهی ربایات اقبال در حدود موضع بهرام از اعمال پرگنه کراکت نزول دولت فرمود - و روز دیبندر بموضع یحیی پور از توابع جونپور وقوف معدلت داشت که عرائض اولیای دولت بموقف اجلال رسید که ( اگر چنانکه شکوه شاهنشاهی زودتر سابه عاطفت بر فرق این گروه اخلاص مند اندازد ) هرآینه این عقد دشوار باسانی گشوده گردد - و بموجب استشاره عقل کامل ( که ناظم مراتب سلطنت است ) روز آذر شاهزادهای اقبال مند سعادت منش و مقدسان شبستان عصمت را برای آب کودی رخصت جونپور فرمودند - و حکیم الملک و شیخ احمد و اخلاص خان و جمعی دیگر از ملازمان عقیدت مند را بخدمت و ملازمت گذاشته خود علم معارفت انراخته منوجه پنه شدند •



بجای الله شهنشاه زمان از شمول خیر اندیشی کار افزائی ارباب اخلاص میطلبد - و این  
 بهیچین مقتضای هزاران عنایت ( که درباره این برگزیده خویش دارد ) میخواهد که جمیع مهمات  
 حکومت و کارهای سترگ از آن معدن بزرگی بانجام رسد - تا هم عظمت این بزرگ کردار یقین عموم خلایق  
 گردد - و هم نوکران زبده را متنی بر چنین یگانه ایزد شناس نباشد - و لهذا آن کار آسان بران لشکر  
 دشوار نمود - تا خود طلبکار نهضت موکب مقدس شدند - و آنحضرت استمداد از جدود نائیدات  
 غیبی طلبیده تسخیر ولایت بزرگ و بهار پیش نهاد همت والا ساختند - درین هنگام نوید رسانان  
 صحرای بخش مرده فتح ولایت بکر را رسانیده عیون آرای فتوحات سترگ گشتند - و مذهبیان غیب  
 دینی وقت سعادت پیروی تهنیت بر تهنیت افزودند - نخستین تسخیر قلعه بکر ( که گیتی گشایان  
 کامل اقتدار را زود دست ندهد ) از ملازمان میانه این خدیو صورت و معنی اتمام یافت - دیگر آنکه  
 نفاول بر نصرت لولای دولت ( که کمر همت بگشاد ممالک شرفی بسته بردند ) پدید آمد •

گروه گشائی مشکلات عالم و حصول مقاصد ارجمند ( اگرچه در کار فرمائی معامله شناسان  
 کا بطلب جدا آور شناسند ) ایمن دانای دور بین داند که بیشتر حصول مطالب بزرگ بنیت خیر  
 و عمل شایسته فرمانروای جهان باز بسته است - و بر نظارگیان کارنامه های باستانی پیدا ست  
 که مراد به طرز نخستین در کنار نهاده آید - و به حصول وجه دوم مقصود صورت نه بندد  
 ازین رو ست که اورنگ نشینی اقبال هر کاره ( که همت بران گماشت ) بآئین دانشین صورت گرفت  
 و بهر مرے سترگ ( که بگوشه چشم نگریست ) بانجام رسید - چنانچه بردانای سوانح و وقایع  
 این دولت بدترین کمال ظهور دارد - و بتازگی چهره آرای این مقصود فتح بکراست - و شرح  
 این داستان سرور افزا آنکه در اساطیر پیشین تحریر یافت که محبت علی خان و مجاهد خان  
 با استدعای ناهید بیگم بجانب تنه رخصت یافتند - و سلطان محمود اظهار مخالفت نمود  
 فرستادها بمیامی نائیدات غیبی و مساعی همت کارهای شایسته: بتقدیم رسانیده نه محاصره  
 بکر پرداختند - و او متحصن گشته در لوازم قلعه داری اهتمام نمود - از اقبال شاهنشاهی  
 برای حصار قحط پدید آمد - و او ( بواسطه قریح احتیاط بامریز خست و دناوت ) با وجود فراوانی  
 غلهای نو حبوب بیست ساله و سی ساله را ( که بمرور ایام در قلعه فراهم آمده بود ) بمردم می داد  
 و ماده لوجاع و لزوم میگشت - و از غضب ایزدی و با شیوع یافت - و از غرائب اتفاقات  
 آنکه دران دیار ( که عارضه ورم پدید آمد ) هر کس ( که پوست درخت سرس را جوشانده میخورد )  
 محبت می یافت - و آنرا بوزن طلا می خریدند •

و چون زمانه سلطان محمود را در تنگنای معیشت آورد بدرگاه والا معروض داشت که پیوسته در شاهراه اطاعت و فرمانبرداری بودم - از واژونی بخت گذشت آنچه بر من گذشت امنی قلعه را پیشکش شاهزاده والا شکوه سترگ فطرت بزرگ منش خرد پزوه حقیقت پیری سلطان حلیم میکنم - و بوسیله آن گوهر یکنای خلعت خود را بستف فقرای دولت ابد طراز میکنم - و لیکن ( چون میان من و محبّ علی خان غباری پدید آمده ) در سپردن قلعه باو جز صورت خواری خود نمی بینم - و نیز کارزارها روی داده از آزار او ایمن نیستم - امید که یکی از بندگانی درگاه رخصت یابد - تا قلعه و ولایت را بار سپرده ناصیه‌سای عتبه اقبال شوم - آن معدن فنوت منفوس لورا بموقف قبول ارتفاع بخشید - و میر گیسو را ( که از قدیمان کاروان بود ) فرستاد - پیشتر افزوده او بآن دیار رسد سلطان محمود رخت هستی بر بسته بود - و اهل قلعه منتظر آمدن او - چون بان محمود پیوست مجاهد خان قلعه کنجابه را محاصره داشت - دختر محبّ علی خان سامعه بیگم والده مجاهد خان آمدن میر گیسو را شنیده بر آشفت - و از تبه رانی غرابی چند را سرمایه پیکار گردانید - و از بے آرمی کار برو تنگ ساخت - و نزدیک بود که میر گرفتار شود - خواجه مقیم هروی پدر خواجه نظام الدین احمد بخشی ( که بامینی آن ناحیت رفته بود ) محبّ علی خان را بنصائح هوش افزا از پر خاش بیجا و عریده بے هنجار گذرانید - و چون میر گیسو بقلعه پیوست کلید بار سپردند - و چنین ملکی آبادان بدست در آمد - محبّ علی خان و مجاهد خان از بد نهانی و خام طبعی دل از آن ملک بر نمی‌کنند - و بودند هم بے حکم اقدس مشگل - محبّ علی خان بر بے مصالحت شناس - عاقبت کار میر گیسو بران قرار داد که مجاهد خان بجانب پنه رود و محبّ علی خان با زن و زاد در قصبه لوهری سکونت گیرند - و چون بقرارداد مذکور عمل رفت میر گیسو جمیع کثیر را بر کشتیا نشانده بر سر محبّ علی خان فرستاد - او تاب مقاومت نیاروده بجانب مائیه شناس - و آیندها بغارت شهر دواز دستی کردند - سامعه بیگم در حویلی خود را مستحکم کرده بمداغه و محاربه برخاست - یک شبانه روز از کمال تهور و گاردانی آن چار دیوار را نگاهداشت - و در آن هنگام که کار برو تنگ شده بود مجاهد خان بایلغار رسید و مردم را شکست داد - و سه ماه دیگر این طرف آب را متصرف بود - تا وقتی که بکر به نرسون خان قرار گرفت - و برادرانی او بانصوب شناسند - میر گیسو میخواست که از تبه رانی قلعه را محکم سازد آخر سعادت رهنمون او شد - و از آن خیال فاسد باز آمد - ولایتی ( که بکچند بیگانه باستقلال داشته

( ۲ ) در [ چند نسخه ] گذشت بر من آنچه گذشت ( ۳ ) نسخه [ ۱ ] کنجابه - و در [ بعضی نسخه ] کهنانه

( ۴ ) در [ چند نسخه ] شکار ( ۵ ) در [ اکثر نسخه ] سامعه بیگم هریلی •

غور فرمایا بود ( انعامیتہ ) کہ دران سرزمین تعبیه نہادہ اند ( ارباب اطاعت و انقیاد را بر سر سرّ و خائف می آرد - و گرنہ این مردم کجا - و خود فروشی و سرکشی کجا •

چون محفل ازین عطیّۃ غیبی گذارش یافت باز بہمان شاہراہ مقصود شتافتہ سررشتہ معنی را پیوند میدہد - روز آبان دہم امرداد ماہ <sup>الہی</sup> کشتیہای پادشاہی از آب کودی گذشتہ بدریای گنگ پیوست - و حواشی موضع چوچک پور مستقرّ رایت منصور گردید - و میرزا یوسف خان با اردوی بزرگ بموکب ہماہن ملحق گشت - و بعد ازین ہر حا کہ جہازہای پادشاہی را لنگر می نہادند برابر آن مضرب خیام فلک ارتفاع میشد - و تمام اردوی بزرگ بآئین عظمت فرود می آمدند روز دیگر آنحضرت بر فیل مبارک قدم سوار شدہ بنفس اشرف اہتمام فرمودند - و قریب پانصد میل بسرکردگی آن شیر بیشہ <sup>ہیجا</sup> دران دریای مرجخیز در آمدند - و نظارگیان بران نمود حیوان بودند - و در عین طغیان آبہا بشمول عنایت ایزدی سلامت روی قرین حال ایشان بود مگر یک فیل <sup>(۳)</sup> پوسگانام ( کہ دران نزدیکی مصیّت طاق بود ) بگرداب فنا فرو رفت - و در اثنای دریا نوردی و موج خیزی ماہی بزرگ بلندی گرای شد - و بر مقدم شاہنشاہی آرامش پذیرفت رمز دانان کارگاہ ایجاد این را بر حصول مقصود و کامروائی اشارتے شایستہ دانستہ سپاس ایزدی بحای آوردند - و روز ماہ دوازدهم امرداد ماہ <sup>الہی</sup> عرصۃ غازیپور مقرر اعلام ظفر قرین شد •

حضرت شاہنشاہی ازان روز بہجت امروز ( کہ عزیمت این یورش فرمودند ) ہر روز از کشتی فرود آمدہ بشکار چیتہ و آہو عشرت پذیر بودند - ظاہر بیدان را اسباب مشغولی سرانجام می یافت - و منسوبان این کارخانہ بمقاصد خود فایز میشدند - و شہریار دور بین باین گروہ ہنگامہ صورت آراستہ بعیش و عشرت می پرداختند - و بباطن مستغرق انوار خدا شناسی و حق پرستی بودہ در معموری ملک معنی توجہ مبذول میداشتند - و درین میان نظارگیان انصاف گزین ازان مجموعۃ نسخۃ تقدیر امارات حصول مقاصد وجہ ہمت میداشتند - از انجملہ بقرار ہر روزہ دران نشاط گاہ شکار آہوئے بجلوہ ظہور درآمد - یوز تمام غیرت باد سرعت را گشاد فرمودند - آہو بروباہ بازی از چنگ او برآمدہ پیشدستی برباد گرفت - درین ہنگام یوز دیگر رسیدہ کار او بانجام رسانید آن تور بین غیب دان بحاضران بارگاہ قرب فرمودند کہ در عنقوان این عشرت از حال این نخچیر فال داؤد برگرفته بودیم - چنان بر پیشطاق غمیر آسمان پیوند پرتو می اندازد کہ او درین مرتبہ

( ۲ ) نسخۃ [ ی ] عاطفت ( ۳ ) نسخۃ [ ای ] توسکا - و در [ بعضی نسخہ ] لوسکار - و در

[ بعضی ] لوسکا ( ۴ ) نسخۃ [ ل ] طالع بگرداب فنا فرو رفت ( ۵ ) نسخۃ [ ی ] کامروائی ( ۶ ) نسخۃ

[ ل ] تمام عقل باد سرعت را •

سیر جنگی قهر پادشاهی نشود - و بار دیگر سعی شکاریان اقبال گرفتار گردد - و عاقبت همان شد که پرتو غیبی بر مرآت خاطر اشراف پذیر نافته بود - چنانچه شرح آن بلسان قلم خواهد آمد •

روز نهم سیزدهم امرداد ماه الهی داس پور (که بر ساحل گنگ است) آرامگاه بختیان ریگ دریا و لشکر کشتیان بادپا شد - اعتماد خان خواجه سرا از محاصره برسم استقبال مرکب منصور بکشتی قیرو نشسته باحرار دولت بساط بوس سرافراز آمد - و حقیقت مرافق و مخالف را بر عرض اقدس رسانید - و غنیم را بغایت قوی و آندون - انجمن آرای اقبال برای انبساط دل‌های خول‌ها پرده از غیب برداشته نوید نصرت و فیروزمندی رسانید - و بجهت اطمینان خاطرهای شویده عوام سید میرکی پسر میر عبدالکریم جفری اصفهانی را طلب داشته باستخراج احوال این یورش و استکشاف اوضاع استقبال مامور گردانیدند - و او باآئین ضوابط این فن مفردات حروف را استنباط نموده از ترتیب و تالیف این بیت برآورد •

بزرگدی اکبر از بخت همایون • برد ملک از کف داؤد بیرون

ظاهر بینان ساده لوح را از صورت این واقعه استوانیز تسکین سرانجام یافت - و حیلان جوانان تاویل طلب را روز فتح عرق خجالت بر رو نشست - و درانولا (که بدار الخلافه آگه نزل اجل فرموده یورش ملک شریقه را سامان میفرمودند) نیز میر مذکور را بجهت تسلی خواطر ظاهر بینان باستخراج مطالب حکم فرمودند - و میر این بیت برآورده بود •

گرچه باشد لشکر جرار به حد و شمار • لیک باشد فتح و نصرت در قدوم شهریار

روز کوش چهاردهم امرداد ماه الهی (که گذر چوسه لشکرگاه جهازهای گوه پیکر شد) عرضه داشت خانخانان نوید فتح مجدد رسانید - و تفصیل این مزده بجهت افزا آنکه از روند و اوباش افغان بسرکردگی عیسی خان نیازی (که در کارزار نمودن و کار سرگردن علم برد) بر مورچل قباخان ریختند و جنگ عظیم در پیوست - و از مورچلهای لشکر منصور برخه از تیز دستان عرصه جلالت خود را رسانیده داد مردانگی دادند - و به نیروی اقبال شاهنشاهی و ثبات پائی قباخان و رسیدن راجه لودمل غنیم غبار آلود هزیمت گشت - و مبارزان دولت گلچین نشاط شدند - و عیسی خان بدست یکم از غلامان لشکر خان (که آنکه او را شناسد) غبار نیستی بفرق ادبار خود بیخت و استماع این مزده نصرت (که مقدمه الجیش فتوحات تواند بود) لشکر اقبال را صیت ابتهاج نرد گرفت - و از غایت عاطقت عرضه داشت خانخانان را بجنس پیش حضرت شاهزادهای اقبالمند

(۲) نسخه [ ی ] الهام غیبی (۳) نسخه [ ل ] اشراف پذیرفته بود (۴) در [ بعضی نسخه ] استقام

(۵) در [ چند نسخه ] جو صا - و در [ بعضی ] چوسا (۶) نسخه [ ی ] بجهت بخش •

فرستادند که لشکری خراطیر مقدسه را چاره‌گر باشد - در آن روز اردوی معالی ( که از راه خشکی می‌آمد ) از نهر کنبائس ( که بدریای گنگ ملحق میشود ) گذشت - و فیل خاصه غرق شد و این نهر را اهل هند بشامت نسبت دهند - روز دیگر بر ساحل دریای گنگ ( که از سرچشمه می‌بوی ایودی مالا مال بود ) مقام شد - و به نیروی صاحب اهتمامان بارگاه سلطنت تمامی انواع جهانگشای بسطوت و سلامت عبور نمودند - روز مهر ( که عرقه موهج دومنی از اعمال برجپور مضرب خیام سهر از نفع گشت ) عرضه داشت مبهم خان بنظر اشرف در آمد - خلاصه مضمون آنکه رابیت ظفر طراز را از راه دریا بائین مقرر آمدن اصاح است - و توجه اردوی بزرگ از راه خشکی مناسب میداند - و التماس نموده بود که لشکر فیروزی مند را درین امتداد محاصره از تواتر امطار و ذرات باران لغو در ادوات مبارزت و آلات محاربت راه یافته - اگر درین هنگام از تور خاصه شاهنشاهی امداد رسد از توجه ابدی نائید دور نیست - ملتس او عزت قبول یافت - و اقسام سلحه و انواع آویزش را فرستادند - روز رشن هیزدهم امرداد ماه الهی حوالی موهج لودی پور نزول لجال فرمودند - درین روز نیز آب در طغیان بود - یکی از کشتیهای چینه خانه فرو رفت و اثر چینه‌های خاصه دولت خان و دلرنگ را پیمانه هستی پُرشد - و کشتی قاضی عسکر و بهکونداس خزانچی و شیربیگ در موج خیز طوفانی فروشد - روز فروردین نوزدهم امرداد ماه الهی رابیت جهانگیری محاذی قصبه منیر عالم دولت انراخت - درین جا آب سون بدریای گنگ رسیده گنم می‌شود - روز دیگر کشتیها را در همان لنگرگاه داشته حکم قضا نمائند نافذ گشت که صادق خان و شهباز خان اهتمام نموده اردوی بزرگ را از آب سون بگذرانند و مبالغه گرانمند میرغیاث الدین علی نقیب خان را سپرده رخصت فرمودند - که در روضه منوره مغرب پرور شیخ یحیی منیری ( که در قصبه منیر است ) رفته بمنسربان آن بقعه قسمت کند و استمداد همت نماید •

شیخ بحر شیخ اسرائیل است از جمله اولیای هندوستان - نسبت خداشناسی را هم بحاصله چشیده می‌رساند - و هم بطایفه فردوسیّه - اهل زمانه را در حق شیخ اعتقاد بسیار است گویند شیخ را آرزوی فرزند سراسیمه داشت - بملازمت شیخ شرف الدین پانی پنهی رسید - ایشان از صفای باطن این آرزوی او را در یافته بمرد فرزند خورشوقت گز انیدند - و فرمودند که همنام ما کنی - شیخ اگرچه از کشور هفت نجر آمد - اما سراپای عالم معنی را با ام همت سیر نمود

( ۲ ) نسخه [ ی ] کرم نلی ( ۳ ) نسخه [ ا ب ی ] برجپور ( ۴ ) نسخه [ ل ] قاضی معسکر

( ۵ ) نسخه [ ب ] میز ( ۶ ) پانی پنهته •

و میوب نفس اشاره و فنون تبلیغات او دریافته در تکمیل خویش کمر بست - و سخنان او در طایفه صوفیه امتیاز عظیم دارد - و کتاب معدن المعانی و گنج لا یخفی و شرح آداب المریدین و جواهر اقسام او است - و سه مجموعه معارف و حقائق آئین ( که بعضی از مخلصان و منصوبان خویش بآئین صائفت و طرز رسائل نوشته است ) یک منضم بصد و پنجاه مفارقه است و دیگره مشتمل بر مد هدایت نامه - و در سیومین بیست و پنج منسوب مندرج - و شیخ زمان سلطان محمود را دریافت - و در هدایت حال کوه و صحرای گزیده ریاضتهای سخت کسید - تا آنکه در دهلی بشرف ملازمت شیخ نظام سعادت پذیر شد - و باشارت ایشان بخدمت شیخ نجم الدین بدریسی رفته ارادت آورد - روز رام بیست و یکم امرداد ماه الهی ( که ربایات نصرت طراز از ساحت شهپور درخشان شد ) راجه تودرمل آمده ادراک زمین بوس نمود - و حقائق احوال لشکر منصور بصرح معروض داشت - و در باب آمدن منعم خان باستقبال و تعیین مسافت راه استمراج نمود حکم والا شد که ( چون مهم محاصره در پیش دارد ) زیاده از درکوه نیاید - و سایر امرا بجای خویش در مزرجهای خود باشند - و همان شب راجه را مشمول عاطفت ساخته رخصت ازانی داشتند و درین ایام عرب پسر هاشم خان را ( که بآداب خدمت ملتزم بود - و به نیابت پدر خود عرائض مشتمل بر سوانح بلاد شرقی میگذرانید ) بخطاب نیابت خانی عز امتیاز بخشیدند \*

(۵) رسیدن موکب مقدس شاهنشاهی بظاهر پتینه

و همت در گشاد آن بستان

جهانگیر کشورگشای در چنین موسم پرشورش و تواتر باران دائمی و جریان سیلابهای طوفانی بقاید دولت و رهنمود اقبال راه دریا گزیدند - و با خاطر آramیده و دلِ عشرت گزین روز باد بیست و دوم امرداد ماه الهی مطابق چهارشنبه پانزدهم ربیع الثانی بآن منزل مقصود نزول اقبال فرمودند - و در دو گروه این مرحله خانخانان کشتیها را باقسام آتش بازیها و توبچیان و رعد اندازان آراسته شرف ملازمت دریافت - و بجلائل تفقدات شاهنشاهی مخصوص گشت - و باشارت عالی منتقلان اشغال آتش بازی توپها را آتش در دادند - غلغل قعر دخان و بخار و صدمه ارتفاع گرد و غبار زمین و زمان را در لرزه آورد - و آن حوالی و نواحی چند فرسنگ در چند فرسنگ چون روز

(۲) نسخه [ ی ] سلطان محمد تغلق را (۳) نسخه [ زی ] بحال خویش (۴) نسخه [ زل ]

نیابت خانی خلعت عز امتیاز (۵) نسخه [ ل ] توجه ربایات عالی بجانب پتینه و بدست آمدن حاجی پور

(۶) نسخه [ زل ] بقاید رهنمود دولت و اقبال \*

امدادی فرستاده تارک گشت - و این مددی هولناک در دماغ مخالفان تیره بخت پیچید - و زهره  
 مشغولی آب شد - و دل سه جگران در اضطراب افتاد - و نقاره فتح بلند آوازه گردید - صفیر<sup>(۲)</sup> نفیر و کرنا  
 نهبه نصرت بگوش هوش زمانیان در داد - و در ساعت مسعود روی توجه بساحل آورده سمند اقبال را  
 جلو دادند - و در منزل خانخانان ( که نشیمنهای عالی ترتیب یافته بود ) نزول دولت شد  
 و لوازم ارفاق جواهر و جلائی امتعه و نفائس اشیا برسم پیشکش و نثار سرانجام داده پرده گشایی  
 آداب اخلاص شد - و محمد قلی خان برلاس و قیباخان و اشرف خان و مجنون خان و خان عالم  
 و سایر امرای والا شهنشاه ( که درین لشکر نصرت طراز بودند ) به ترتیب منزلت و آئین رتبت  
 جبهه ساری آستان اقبال شدند - و پس از آن دیگر سرداران و ناموران جوق جوق و فرج فرج  
 بدولت زمین بوس جویای سربلندی گشتند - و هر کدام بنوازشهای خاص امتیاز یافت  
 و بعنایات سترگ مخصوص شد •

روز دیگر اطراف قلعه بنظر امعان شاهنشاهی ( که محیط عالم عنبر و کبیر است ) در آمد  
 و تسخیر حاجی پور از اسباب گشایش این حصار دانسته همت جهانگشای بر تحصیل این امنیت  
 مصروف داشتند - آن قلعه ایست محاذی پهنه - در بای گنگ بعرض دو کوره تخمیناً بهزاران  
 جوش و خروش در میان این دو شهر میگذرد - روز دیگر میرزا علی عالم شاهي و سید شمس بخاری  
 با پسران و راجه گچپتی و فوج از بهادران اخلاص مند را بسرکردگی خان عالم تعیین فرمودند  
 که بر بختیان دریا نورد کشتی سوار شده با توپخانه شایسته آن قلعه را ( که اسنظار<sup>(۳)</sup> فننه گران  
 است ) تسخیر نمایند •

و هم درین روز ایلچی داؤد بوسیله خانخانان دولت بساط بوس دریافت - پیشتر از ارتفاع  
 ریاست اقبال درین حدود خانخانان خالدین خان را پیش داؤد فرستاده بنصیحتهای ارجمند  
 برو بخشوده بود - خلاصه اندرز آنکه هنوز سر رشته کار بدست لوست - روز نامه احوال خود را  
 مطالعه نماید - و نظریه زرف در نیرنگی اقبال و روز افزونی دولت شاهنشاهی انداخته بر خود  
 ببخشاید - و سبب خوبی چندین جانداران و باعث ویرانی مال و ناموس مردم نگردد - مستی  
 دنیا را اندازه ایست - چرا بخود نمی آید - و خود را بسته فترک این دولت خداداد نمی گرداند  
 لو پس از تأمل بسیار از راه گریز و حیل سازي مصحوب خالدین خان یکی از اعیان خود را فرستاده  
 انواع نیازمندی در میان آورد - و چنان عرضه داشت که حاشا نام سروری بر خود نهانم

( ۲ ) در [ چند نسخه ] صفیر و نفیر کرنا ( ۳ ) فسخه [ ی ] داده بود ( ۴ ) نسخه [ ی ] فننه انگیزان

( ۵ ) در [ بعضی نسخه ] هامت و بال و ویرانی •

بودی ( که میا درین ورطه پندار انداخته بود ) بسزای کردار خود رسید - اکنون اطاعت شاهنشاهی  
 عزیزی خاطرهم گرفته است - هر قدر جای ( که بمن مکرمت میشود ) آنرا سرمایه سعادت خود  
 میدانم - و ( چون بمقتضای خرد سالی و مستی شباب از من خطائے بظهور آمده است ) مادام  
 که در تقاضای آن خدمات شایسته بتقدیم نرسانم بخود قرار آستان بوس نمیتوانم داد •

شهریار دانش پزوه مکامی درونی او را دریافته چنین پاسخ آری شدند که ما بمقتضای  
 هلیت حق اندک پذیر بسیار بخشیم - چاشنی عفو ما در انقضاء بیست - اگر دایم درین سخن سرائی<sup>(۳)</sup>  
 مشغول صدق پرتو داند بر عتبه اقبال جبهه فرسای گردد - تا بدست تقدیر ما گرد ادبار از تارک  
 سخت او افشاندن شود - و گرنه یک از سه کار گیرند - تا مال و جان چندین هزار کس عرضه تلف نگردد  
 نخستین آنکه یک کس او در معسکر اقبال آمده نظارگی شود - و یک کس ازین جانب دران لشکر  
 مراسم دیدبانی بجای آرد - تا هیچ کس از طرفین به نبردگاه نشتابد - و ما هر دو در میدان نبرد  
 در آمده بهر سلاح که او داند با هم آویزش کنیم - تا بسرنوشت ازلی و نائید آسمانی هر که نبرد شود  
 ملک ازو باشد - و اگر همت باین یادری نکند یک از لشکریان خود را ( که به نیروی سرانگی  
 و زور پرتو و فزونی دانش نبرد ممتاز باشد ) اختیار کند - و ما نیز یک از نیزستان عرصه شهادت  
 ( نه آرم غار جهرا او بود ) در برابر او فرستیم - و این دو ستیزه مرد دران نبردگاه رسم مبارزت  
 بجای آرند - هر که نصرت یابد لشکر او ظفر طراز گردد - و اگر دران سپاه چنین شیر مرد نباشد  
 از جنود فیلق کار پرداز یک را انتخاب کند - تا ما نیز فیلق فلک شکوه تمام شدت را بجلوه خاص  
 در آرم - هر کدام غالب آید فتح ازین طرف باشد - آن افغان پسر را از سخن آرائی این شیرشکار  
 عرصه آگاهی زهره درید - و عقل ثبات گشت - چون زنگارین دل بود توفیق فرمان پذیری نیامد  
 و از آنجا که فطرت نداشت بهیچ یک ازین وجوه حق گرای دلنهاد نشد •

و از سوانح آنکه آن شاه سوار عرصه دولت فیل کوه پیکر باد رفتار را در جلوه اقبال در آورده  
 بنماشای فرازگاه پنج بهاری ( که در برابر آن حصار است ) بهمعنائی نائید الهی و قاید فرایزیدی  
 توجه فرمودند - و این پنج گنبد خشتی اند مصمت<sup>(۷)</sup> که فرماندهان باستانی یادگار گذاشته اند  
 بهاری بر زبان هندی کرهجه را گویند - یعنی پنج گنبد که در بلندی به پنج کرهجه ماند  
 و افغانان نیرو رای از به آرومی و سیه دلی تر بها سرداده بسعی خرد نکال ابدی سرانجام نمودند

(۲) نسخه [ ل ] طینت حق (۳) نسخه [ ی ] سخن پیرانی (۴) در [ بعضی نسخه ] که او صلاح داند

(۵) نسخه [ ل ] زبردستان (۶) نسخه [ ل ] درن ناوردگاه - و در [ چند نسخه ] درین بزم ناوردگاه

(۷) نسخه [ ی ] منمن •



و حضرت شاهنشاهی در حصارِ حضانتِ ایزدی تماشائی بدائع آفرینش بودند - نگاهبانانِ خدیو هسنی و پایه توکلِ والا خاطر نشان آشنا و بیگانه شد \*

و از سوانح اقبال بدست آمدن حاجی پور است - و اجمال این تفصیل آنکه روزِ آزاد بیست و پنجم امرداد ماهِ الهی چاشتگاه بلند روشن شد که قلمِ هیجا از جانبِ حاجی پور در موهجیز است - شهریارِ دورین بمورچلِ شاهم خان ( که از اینجا آن مصر نمایان بود ) عذر تاب گشته در نصرتِ اولیای دولت توجّه اقلیم گشای فرمودند - اگر چه نردِ بهادرانِ جنگ جوی چنانچه باید تشخیص نمی یافت اما این قدر پیدا بود که سواطعِ سنانِ آتشبار معرکه افروز است و لوامعِ شمشیرِ صاعقه کردار مخالف سوز - و هنگامی ( که جنگ فراو شده بود - و پاس از روز مانده ) حضرت شاهنشاهی چندی از نبرد آزمایان را در کشتیهای جنگی بتائیدِ جنودِ اقبال فرستادند قلعه نشینانِ نورگزی پنه از مشاهده این حال چند غرابِ مبارزت بر سرِ راه داشته آماده پیکار شدند دلبرانِ جنگ آزموده باعتضادِ تائیدِ الهی دستِ جلالت گشاده غنیم را برداشتند - و پیشتر از آنکه این لوحِ نصرتِ اعتصام بآن لشکرِ ظفر قرین پیوندد بمیامی دولتِ روز افزون چنان حصارِ حصین گشاده شد - و شکوهِ سطوتِ شاهنشاهی زهره آهنگین جگران را آب ساخت - و گروه انبوه ازین بخت برگشتگان آشفته دماغ بخاکِ هلاکت غبار آلود مذلت گشتند \*

و تفصیل این اجمال آنکه چون خان عالم باین خدمت سرافرازی یافت جمع از رود بانان حقیقت دلان رهنمای او شدند - آخرهای روز دین بیست و چهارم امرداد ماهِ الهی بکشتی درآمدند راهبرانِ تیز هوش کشتیهای این شجاعت مندان نبرد دوست را بالا رویه برده شد شب بائین ( که غنیم اطلاع نیابد ) بنهری ( که از آب گنگ جدا شده متصل بحاجی پور می رود ) رسانیدند نحرِ آرزایانِ قلعه نشین در گردابِ اندیشه فرو شدند - ناچار بختیان دریا نورد را بتوبخانه آراسته در مبارزت مبادرت نمودند - نخستین ضرب زنها و بندوقها را گشاد دادند - و شراره این طوفانِ آتش ارتفاع گرفت - و نزدیک بود که صورتِ استیلا و استعلا این گروه بدکار در آئینه لو هام نظارگیان نمودار شود - درین اثنا آن غرابهای شاهنشاهی ( که فروغِ نصرت باخود داشت ) پرتو فیروز مندی انداخت - و یکبارگی پای ثبات آن بد اندیشانِ تبه روزگار بلغزش درآمد - لیکن ( چون از طغیان آب بدشوارگی کشتیهای لشکر منصور را سربالا می کشیدند ) کار آن گروه بانجام نمی رسید - رهنمونِ مبشرانِ اقبال این دریا نوردان را بالا رویه بجانب گندمک برده بصوبِ حاجی پور سرداد

( ۲ ) نسخه [ ل ] سربراه ( ۳ ) نسخه [ ل ] بر دویه برده ( ۴ ) نسخه [ ی ] ضرب زنها و تویها و بندوقها را

( ۵ ) در [ چنه نسخه ] بجانب دریای کنک \*

اگرچه از قرار قلعه بارش توپ بود لیکن جائی ( که حراست ایزدی پیشکار دولت موبد<sup>(۲)</sup> باشد ) از بهالشیخ فرات امکان چه گشاید - نبرد آزمایان جنگ جوی بزور بازوی نائید بافته الهی از کشتیها برآمده بجوان رخس در آمدند - فتح خان پسر غازی خان و ابراهیم خان و الهدیه سروانی ( که سرداران این گروه بودند ) کوچه بند کرده سرگرم پیکار شدند - فتح خان با بسیاری از مخالفان در آن هنگام مرد آزمائی فرو شد - و برخی بتکاپی هرچه نامتر از آن ورطه هلاک بیرون شتافتند - بعضی نوباش شهر را آتش زده دست بتاراج گشادند - و قلعه بتائید جنود غیبی بتصرف اولیای دولت درآمد - راجه گچیتی و پیداده روان شستیر باز و میرزا علی بیگ علمشاهی و سید شمس الدین بخاری و پسران او درین نبردگاه بخان عام همپائی شایسته کردند - و جمیع بهادران بصورت قهرمان را دست بکار رسید - و بمیامن تائیدات سمایی کار دشوار بآسانی برآمد \*

مفتوح شدن قلعه پتنه به نیروی اقبال شاهنشاهی و فرار نمودن

داؤد و ایلغار فرمودن شهریار جهانگیر

[ چون چمن پیرایان نوبهار هستی از مبادی انکشاف سحر اقبال تا امروز ( که آغاز گلچند ؛ سمع سعادت است ) پیوسته در تربیت این نونهال برومند و آراستن چار چمن این دولت اند ] هر گلشن آید ( که سایه نشین آن شجره آسمانی ظل شد ) هر آینه از جویدار عشرت و چشمه سار نشاط شاداب گشت - و روز بروز اغصان آمالش بثمرات مراد کامیاب - و هر تاج کام کج سرشت ( که سر به اعتدالی کشیده خار آشوب در راه گلچینان این سرابستان همیشه بهار افشاند ) سوخته برق زوال شد - و هر که خود را بسته قتراب این عتبه جلال ساخت از حوادث زمان نجات یافته کارش روز افزون گشت - و [ هر که ( از ناهمیدگی یا از بیخردی یا از بد مستی ) اندیشه مخالفت بخود راه داد ] لنگوب زمان شد - و پایمال شدائد دوران - نه اسباب دنیا بکار او آمد - و نه معاونان صورت سودمند شدند - و هر کاره ( که پیشهاد هست وائی شاهنشاهی گشت ) هر چند بچشم عادیان روزگار نشوار می نمود بآسان ترین وجوه انجام پذیرفت - چنانچه اندک از بسیار درین شگرفنامه ابراد یافته و می بابد - آری این کار عنایت است نه ساختگی - و این معامله دولت است نه پرداختگی - و بتازگی ( آنچه درینولا ببرکات ذات مقدس شاهنشاهی بانجام رسید ) گریختن داؤد است به جنگ - و بدست آمدن قلعه پتنه \*

( ۲ ) در [ بعضی نسخه ] موبد ( ۳ ) نسخه [ ی ] ابراهیم کررانی ( ۴ ) در [ بعضی نسخه ] سروانی - و در [ بعضی ] سزولی ( ۵ ) در [ چند نسخه ] ناهمیدگی که از بیخردی یا بد مستی پدید آید اندیشه \*

( چون فرآهنگی از ماهیچه ریاات اقبال بران مرزوبوم افتاد - و بوارقِ لمعانِ عظمت و قدرت بران دیار قامت ) اساسِ مبانی غرورِ الوسِ افغانان تزلزل پذیرفت - و از سراسیمگی گمراهی گزیدند و [ چون آن پیغامهای شاهنشاهی ( که زهره آهنگین جگران از نهیبِ آن آب میشد ) بآن گروه رسید و مقامِ آن بهادرانِ والا شکوه فتح حاجی پور نمودند ] داؤد ( که سرخوش نشسته غفلت بود ) بهوش آمده زمانه در کار خود نگریست - نه چراغِ تدبیرش را دور می ماند - و نه شمعِ ضمیرش را فروغی از تیرگیِ بختِ راهِ سعادت را گذاشته در هنگامی ( که بایسته حجالت مند بوده احرارِ دولتِ آستانِ بوس نماید ) بدشتِ ادبار درآمد - و شبِ آزاد بیست و پنجمِ امرداد ماهِ الهی از دروازه خرد قلعه برکشتی نهزرو نشسته راهِ بنگاله پیش گرفت - و گوجرخان ( که میر ششپیرِ آن گروه بود ) از راهِ دروازه آهروخانه با تمامیِ فیلان و عمومِ سپاهیان برای خشکیِ رو بگوریز نهاد - و نخوت و استکبارِ این جماعه یکباره بهادِ فنا رفت - و صلاحِ کارِ خویش در قفسِ دانسته برخیزد در موجِ خیزِ دریا و جمعی در ننگنای طوقِ و طایفه در گوهایی خندقِ بهاریه فنا شتافتند - و کشتی را از دریا ندانسته جمعی انبوه بفریِ نیستی فرو رفتند - و طایفه کثرت را از قلّت تفرقه نکرده با کشتی غرقه بحرِ فنا گشتند و بسیاری از فرزندی هجوم در نه پا مانده بخاکِ مذلتِ یکسان شدند - پیشروانِ راه گذر بسته گشت و پس ماندگان را ازدحامِ پیشِ سدِ راه آمد - سرها ( که نخرگاهِ بیخودی بود ) بپایِ مذلتِ فرسودگی یافت - و افسرهای استکبار با قسارِ اشتر و استر پابند شد - طایفه از هولِ جانِ فراز و نشیب را یکسان شمرده خود را از اوجِ ثریا بثریِ برمی ناافتند - چنانچه خندقِ قلعه از اقسامِ جاندارانِ انباشته گشت - و طبقه انبوه از همراهانِ گوجرخانِ غریقِ بحرِ فنا شدند - و جمعی از نهروز خود را در گردابِ بلا انداخته قریبِ سیلِ هلاکت گشتند - آن شب که صبحِ فیروزمندی را آستری بود غریب شورشِ در قفسه پدید آمد - جمعی از کمِ فطرتانِ معامه ناهم بر شبخون قیاس میکردند - و کار دانانِ بارگاهِ مقدسِ برهم خوردن و گریختنِ افغانان را یقین میدانستند - آن شاه سوارِ میدانِ اقبال همان زمانِ بالِ سندر را ( که در چندین هزار فیل بحسنِ منظر و لطفِ کردار و شکوهِ آسمانی و تیزیِ آتش و سبکیِ باد و وقارِ زمین امتیاز داشت ) طلب داشته سوارِ دولت شدند \*

و چون بر پیشگاهِ خاطرِ اقدسِ ناکامی و گریختنِ غنیمِ پرتو انداخته بود همتِ والا اقتضای آن داشت که در همان ظلامِ شب نورِ امروزِ نصرت گردند - خانخانانِ زمینِ نیازِ بلبِ ادبِ برسیده عرض داشت که ( چون علمِ نور از مشرقِ اقبال سرزند ) عزیمتِ پیش فرمایند - هم پاسِ قانونِ حزم و احتیاط بتقدیم رسیده باشد - و هم در پیِ فرصتِ احوالِ غنیمِ پرتو تشخیصِ روشنی خواهد گرفت

شهریار <sup>(۱)</sup> ملتمسِ اورا بآرایشِ قیبل زینت دادند - و صبحِ روزِ اشداد بیست و ششمِ امرداد  
 سنه <sup>(۲)</sup> قیبل ربابتِ نصرتِ طراز از دروازه‌ی دهلی شهر پتقه سابه افکن شد - و نوینانِ بزرگ و خوانین  
 و اشکوب و امرای نامدار آدابِ تهذیب بجای آوردند - و غنائمِ فراوانی از نقد و جنس خصوصاً فیلی  
 نامور <sup>(۳)</sup> بصفِ لولیای دولت درآمد - دو ساعتِ نجرمی از روز بهمتِ شهر پرداخته خانفانان را  
 با بسیاری از خدمتِ گزینانِ کارطلب عقیدت‌مند مقرر فرمودند که بآهستگی و آرامشِ اردوی  
 سترگ را می‌آورده باشند - و خود بر نور بیضا ( که سرآمدِ اسپان خاصه بود ) جلوه‌ی اقبال داده  
 و فرجه‌ی از بهادرانِ اخلاص طراز از راهِ خشکی ایلغار فرمودند - که ( اگر داود از راهِ دریا شتابانِ بادیه  
 ادبار گشت ) گوجر ( که خلاصه‌ی فیلیان را سرکرده میبرد )<sup>(۴)</sup> گرفتار گردد - چون بدریای بن‌بن رسیدند  
 آب در غایتِ طغیان بود - خدیو عالم اعتضاد بر تائیدِ ایزدی فرموده سنده اقبال را در آب جولان داد  
 و یونانِ عقیدت‌گزین بیتابانه خود را دران موج خبز انداختند - و برهنه‌نوعِ بخت و همعنانی  
 دولت عبورِ موکبِ والا شد - و گرد آسیبه بدامنِ منسوبانِ این منزل گزین عرصه‌ی توکل نرسید  
 کرامتِ پادشاهی بظهور آمد - و آثارِ ولایت پدید گشت - که در چنان آبه ( که بسیاری  
 از مخالفانِ سبکهای نیز رفتار با شناسائی مداخل و مخارج نتوانستند خود را بساحلِ نجات  
 رسانند ) شهریار گیتی ستان با جمیع لشکر اقبال بقایدِ دولت پایدار باسانی و شهنشنگی گذاره فرمود  
 و بمقبره‌ی <sup>(۵)</sup> ( که بر باد پیشی گرفته ) بآئینِ نکامشی نزدیک بقصبه‌ی دریابور ( که سی‌کوه تخمیناً باشد )  
 یک جلوه‌راندۀ عنان باز کشیدند - و چون روز در جلوه‌ی شام بود خاطرِ ملتزمانِ رکابِ نصرتِ اعتصام  
 منظور داشته در کنارِ آب گنگ و قوفِ رحمت فرمودند - و مجنونِ خان و شهباز خان و برخی  
 از امرای کارطلب را بدنبالِ هزیمتیان فرستادند - چون قلمِ تقدیر نرفته بود بآن مدبرانِ گریز پای  
 نتوانستند رسید - اما بسیاری از آن گروه و ازون بخت از سراسیمگی عقل و فروگرفتگی ادبار در دریاچها  
 و خطاها بگونیستی شناختند - و درین فتح ( که طرازِ فتوحاتِ سترگ تواند شد ) دوپست  
 و شصت و پنج فیل از غنائمِ غنائم گشت - اگر بشرحِ بدائع این جاندارانِ کوه پیکر و ذکرِ جلائلِ  
 نوادر آن پردازد این شگرفنامه ( که غازه اختصار بروی دارد ) برنقابد - و درین شب ( که ربابتِ  
 اقبال بکنارِ دریای گنگ نزولِ سعادت داشت ) چنده از کشتیهای افغانان بر اسباب و اموال  
 بیادبانیه مراد در حوالی محکمِ اقبال پیوست - و غنائمِ فراوانی در حوزه‌ی تصرفِ مجاهدانِ  
 همت گزینی درآمد - و درین روز فیروزمندی عمومِ اردوی بازاری از نشیبِ خندق و دریای بن‌بن

(۲) نسخه [ ل ] خلاصه‌ی فیلیان را (۳) نسخه [ ب ] مبرود (۴) نسخه [ ب ز ] نیز پوئی (۵) نسخه

( ب ی ) آمده (۶) در [ بعضی نسخه ] باد مراد

و از نهر آب ( که در هفت هشت کوهی دریای بود ) و از ساحل دریای گنگ فرو رفتهای آب را  
 به طرف اسیل کشیده همیانهای زرو اسلحه بدر آوردند - و عامه خلایق این لشکر بزرگ کامیاب  
 خواهی شدند - و از نیروی اقبال و مددکاری بخت بلند و نیروی همت سترگ شاهنشاهی  
 چنین لشکر آراسته را ( که داود باسظهار آن همواره از غرور گزافها گفته - و یافه درائی کرده )  
 به جنگ خاک ادبار بر مفارق شان ریخته شد - و آبروی دین و دنیا گرفته آمد - و حسین بصر عدلی  
 ( که از وائی بخت و نیروی عقل گریخته بنخیم پیوسته بود ) بدست افتاد - و بسعی خانخانان  
 بیاسا رسید - و به تنویر روشنائی مساوی و امداد جنود غیبی چنین فتح بزرگ ( که دوربینان  
 مرمی صورت دشوار می اندیشودند ) و اتمام این کار سترگ ( که در حومه روزگار نیکنجد ) درین موسم  
 باران ( که غنیم آنرا حصار حصین می شمرند ) بر وجه آسان و طرز دل پسند از پرده خفا  
 بجایگاه ظهور آمد •

و ( چون خانخانان باردوی بزرگ جبهه سای عقیدت گشت ) باشاره هایون صفونکه  
 نفس را آراستند - و زهت سرای خلوت زینت گرفت - و انجمن زار خسروانی از غیر برداخته آمد  
 دولت منشا خرد بهره و بخت آوران دیده در معامله شناسان حقیقت بین ( که با راستی  
 و راستی مردانگی و دولتخواهی غار چهره روزگار ایشان بود ) حفظ مراتب و پاس حدود نموده  
 سخن گذار و نکته سرای شدند - و هر کدام ( در خور صفای جوهر و اندازه دربانست ) لازم وقت  
 و مستحسب حال را بموقف عرض مقدس ( که عیار گاه نفوذ جواهر دانش اندوزی و محک طلای  
 خالص دوربینی ست ) رسانیدند - گروه ( که شعاع بینش آنها از مناظر صورت نگذرد ) چنان  
 معروض داشتند که تاسیری شدن موسم باران ولایت بهارا را ( که نو بنصره لولای دولت در آمده )  
 از خس و خاشاک مخالف پاک باید ساخت - و در عنقوان طلوع سهیل دلنهاد تسخیر بنگاله شد  
 و جمع از تیز جلوی و فرط مردانگی و برخه از کاردانی و معامله فهمی چنان نمودند که به توقف  
 دست به بنگاله زدند و غنیم را فرصت سرانجام ندادند ناگزیر است - و حضرت شاهنشاهی از وفور  
 غیب بینی و فروغ نیر باطن سخن این گروه را پسندیده همت جهانگشای بتسخیر بنگاله بستند  
 ( اگرچه خاطر اقدس میخواست که خود بگروگشائی این عقد مشکل نمای پردازند ) لیکن  
 ( چون ترازوی کارشناسی بدست عقل صلاح اندیش بود ) فرموده سلطان خرد را فرمان ابزدی

( ۲ ) نسخه [ ی ] یافه در آمده ( ۳ ) نسخه [ ب ] اتمام ( ۴ ) در [ بعضی نسخه ] نمی گنجید ( ۵ ) نسخه

[ ل ] حصارهای ( ۶ ) نسخه [ ی ] نکته پیری ( ۷ ) نسخه [ ب ی ] صواب ( ۸ ) نسخه [ ا ب ی ]

ناگزیر کار سپاهی ست •

شمرده توقّف گیرند - چه از گروه نظر بگلستان هدایت رسیده مشام هوشمندان بختبر را عطر آگین ساخته اند که هر خدمتی ( که از امرای خرد تمشیت یابد ) بطبقه اوسط نباید فرمود - و کاره ( که از دست این طایفه خدمت گزین انجام یابد ) نوینان بزرگ را حواله نباید کرد - و آنچه ازین گروه والا سپرده شود فرزندان و خویشان را نباید بران کار داشت - و مقاصد ( که ازین طایفه دولت آرا صورت مقام پذیرد ) محافظت حدود رتبه علیای خویش ( که از مهین عطایای ایزدی ست ) نمرده خود بنفس نفیس متکفل آن نباید شد - که انتظام نشاء صورت ( که بقدردانی و حفظ اعتبار و پاس جاء و آرایش ظاهر باز بسته است ) در محنی پاسبانی عطایای الهی و سپاس ایزدی بزبان کردار ادا گیرد است - سبحان الله هور بینان تماشائی و سپاس گزینان کدّار را چه دیده‌ها و اندیشه‌ها ست همین حفظ اعتبار و غم جاء در گروه تجرد گزینان صحرانشین نکرهیده ترین صفات است - و در کار پردازان تعلی اساس از بهین عبادات ایزدی - و این برش نصرت قرین در مبادی حال بملاحظه همین دید بلند در احتجاب توقّف بود لیکن ( چون از امر همت محتجب شد - و استدعای حضور اقدس نمودند ) ناگزیر مراعات خاطر آن گروه فرموده تشریف ارزانی داشتند - درینولا ( که فتوحات سترگ جلوه ظهور داد و روز افزونی اقبال شاهنشاهی بتازگی زنگ زدای ارباب ظاهر گشت - و همتها در افزایش درآمد و نظرتها روی ببلندی نهاد - و دلها کار طلب شد ) منعم خان خانان انجاء این مقصود و انجام این امفیت را بر ذمه خود گرفته استدعای این خدمت نمود - ملتس او بمعرض قبول داشته مشمول عواطف خسروانی گردانیدند - و بسیاری از امرای والا شکوه و سایر منصب داران و یکم جوانان زیاده از بیست هزار کس با سامان یورش و ساز پیکار و سایر اسباب جهانگشائی و ملک گیری همراه ساختند و برای آسودگی و آسانی کار او در حدود بهار جایگیر فرمودند - و جونپور بمخالصه شریفه منسوب گشت - و وزارت آن بروی خان تفریض یافت - و راجه تورمل را ( که کاردان و عقیدت مند بود ) علم و نقاره عنایت فرمودند - و محفوف عواطف بیکران گردانیده همراه ساختند - و همچنین جمیع ملا مانی عتبه اقبال را ( که درین لشکر نامزد شدند ) بمنصبهای بزرگ و جایگیرهای سیر حاصل و اعتبارهای بلند مخصوص گردانیدند - و نصائح ارجمند را ( که در هنگام کامروائی و دولت افزائی صاحب بے غنچ بوده نگذارد که مال کار ببدمستی گراید - و سر رشته حق شناسی گسسته گردد ) آویزه گوش هوش این بخت مندانی خدمت گزین ساختند - و چنانچه پایه صورت این مخلصان با افزودند حالت معنوی را افزایش بخشیدند •

(۲) نسخه [ ی ] نزاهت (۳) نسخه [ ی ] عنایت و عواطف (۴) نسخه [ ز ] جایگیرهای سره

(۵) نسخه [ ل ] گزین خدمت •

و روز اورمزد غره شهرپور ماهِ الهی خانخانان را رخصت بنگاله فرموده بجهنپور ( که فرزندانی بخت مند و پردگیان سرادق عزت آنجا بودند ) معاودت نمودند - اعیانِ امرا ( که بتسخیر بنگاله رخصت یافته ) بدین تفصیل اند - محمد قلی خان برلاس - مجنون خان قاقشال - قیا خان اشرف خان - خان عالم - شاهم خان - باقی خان - راجه تودرمل - لشکر خان - بابا خان - حیدر خان - میرزا قلی خان - لعل خان - پاینده محمد خان - معین خان - حاجی یوسف خان - نقیب خان - میرزا خان قزوینی - میرزا علی علمشاهی - صالح عاقل - وزیر جمیل - و آنروز ظاهر قصبه غیاث پور بر ساحل دریای گنگ مضرب خیم ظفر طراز گردید - و مهجّه لوائی دولت ابد پیوند چهار روز دران منزل لامع بود - لختی از اوقات خجسته بدیدن فیلان داری مصروف شد - و میرزا یوسف خان را بآئین پیش اشارت مقدّس شد که حراست اردوی بزرگ نموده از راه خشکی شتابد - و شب اسفندارمزد پنجم شهرپور ماهِ الهی بر فیل آسمان شکوه جلو اقبال کرده ازان مرحله نهضت فرمودند - شاشیر اقبال لمعان تابشیر صبح کامرانی شد - و روز خرداد ظاهر شهر دلگشای دریاپور از ورود ربابات والا نور پذیر گشت - و دران مرز دلگشای زمانه خاطر بهجت پدرا را بنشاط جنگ فیلان مست داری مشغول گردانیدند \*

و چون در دین سلطنت و آئین جهانداري قناعت در ملکستانی چون حرم تجرد گزینان نگریدند عقل و ناپسندیده خرد پزوهان است ( تسخیر قلعه رهناس پیشهاد همت والا شد این قلعه در متانت و رصانت عدیل و نظیر ندارد - و چندین دبه بر فراز آن آبادان است - و چندان زراعت میشود و آنقدر آذوق بهم میرسد که نگاهبانان را بسند آید - و چشمهای خوش گوار فراوان و با وجود آنکه بر بالای کوه ست ( که با آسمان همسری دارد - و در مابین آن آب چاه عمیق بسیار بدید آید ) دران حصار رفیع باندک کندن آب شیرین لبریز کند - این قلعه را هیبت خان کرانی و پسرش بهادر خان استحکام داده بخواب غفلت غفوده بودند - فرحت خان باین خدمت نامزد شد - و مظفر خان را ( که در روز رخصت امرای بنگ از راه خشکی خجلت زده باردوی معلی پیوسته بود ) به آنکه بمعادیت پابوس استعداد یابد بهمراهی او تعیین فرمودند - و نخوت و نازش بیجای او را باین طرز چاره گر آمدند - و حاجی خان سیستانی و فتح خان میدانی و خدا داد برلاس و خواجه شمس الدین خانی و باقی خان کولابی و برخه از نبرد دوستان همت گزین را بکمک او نوشتند - و این فرج نصرت قرین را به پندهای هوش افزا گرانبار گردانیده رخصت فرمودند \*

( ۲ ) نسخه [ ل ] لوائی ظفر دولت ( ۳ ) در [ بعضی نسخه ] بانبط ( ۴ ) نسخه [ ۱ ] مهدفانی

و نسخه [ ب و فیره ] مسند مالی \*

و چون خاطر خطیر ازین مهم و ابر دلخست روز مرداد هفتم شهر یوم ماه الهی از پتنه گذشته در حدود شهر یوم نزول موكب منصور شد - و آن روز منزل میرزا یوسف خان ( که از راه خشکی از یوم بزرگ را سر کرده آورده بود ) بقدم شاهنشاهی سعادت افزای گشت - و روز دیگر فتحپور پتنه ( که بیست و یک کوه راه بود ) مستقر اردوی ظفر قزین شد - و درین روز آب سون را ( که در تلاطم طغیان بود ) عبور فرمودند - و صادق خان را رخصت دادند که او نیز همراه اردوی بزرگ باشد و احتیاط بلیغ نماید که عموم خلایق موكب انجم شمار و حایر منسوبان بیوثاق علی الخصوص نیلان حامه در جای مناسب از آب بگذرند - و روز آذر نهم شهر یوم ماه الهی ابلاغ فرموده آخرهای روز بتدریج حوضه شریف آوردند - آب گنگ در نزول عرش و بسیاری صق و تلاطم امواج بیم آور پُر دلان بود - در حضانت نائید ایزدی بکشتی درآمده عبور فرمودند - و میر خان یساول را با جمعی از صاحب اهتمامان جدگزی گذاشتند - که درین گذر بوده مردم را با احتیاط و اعتدال گذراند - و خود گرم رفتار شده چنان تند راندند که اکثری از تیز روان عزم سبکبانی در اثنای راه ماندند - و آن شهسوار اقبال با چندی از برق رفتار سعادتمندش روز آبان دهم شهر یوم ماه الهی بخطه دلگشای جونپور نزول اقبال فرمود - عالمیان را ( که ناگاه چشم بران جمال جان افزای افتاد ) غریب از نهاد ایشان برآمد و غلغلۀ شادی و زمزمۀ شوق بگوش ملکوتیان قدسی رسید - شاهزادهای والا گوهر شرف ملازمت دریافته مسرت آرای شدند - و محدثات شبستان اقبال ملتزم حدود مراتب شده کامیاب سعادت گشتند - و ملازمان عتبه اقبال و اعیان آن ملک سجده آستان عزت ندیده رؤسیدی دو جهان را سامان دادند - عالم رونق بهار پذیرفت - و جهانیان را جلال ناز بن در آمد - آنحضرت هر کدام را نوازش فرموده توجه به تنظیم مهم سلطنت و تنسیق جلال امور گماشته ابواب معدلت بر روی زمانیان گشودند - و ازانجا ( که دور اندیشی و احتیاط گزینی ستون دولت است ) شهریار دانش پژوه دران مصر جامع توقف فرمودند - تا ولایت بهار بدل جمعی اولیای دولت از غبار فتنه اندوزان بکبارگی مصفا گردد - و باعضاد چنین شهنشاه سترگ اقبال ثبات پائی و کار افزائی افواج کشورگشای ( که بصورت بنگاله رخصت یافته است ) روی دهد - و گشایش آن ملک و تسخیر آن ولایت بزودی دلخواه صورت شایسته گیرد •

و از سوانح آنکه قاسم خان ( که او را کاسر گفتند ) و محمود خان و جمعی از افغانان بد اندیش بمحدود بهار آمده شور افزای شدند - گیهان خدیو میرزاده علی خان و شاه غازی خان تبریزی را با بسیاری از بهادران خدمت دوست رخصت فرمودند - و حکم شد که محسن خان



و سایر جایگاه‌های دارایی آن محدود یکجا فراهم آمده در تسکینِ شورش و تصفیه آن ملک کمر اهتمام بر بندند نام برده‌ها فرمان پذیرفته بستم نیکوخدمتی بر غرض اعتبار برآمدند - و شور انگیزانِ فرومایه نیز اعتبار صورتی شدند - و غبار فتنه یکبارگی فرونشست \*

و از سوانح آنکه بمصامیح همایون رسید که خان عالم با اعتماد عاطفت و مرحمت ( به آنکه رخصت نامه خانجنان داشته باشد ) بدرگاه مقدس جبهه‌سای است - از آنجا ( که پاسبانی حکم ناکزیر فرمان روائی ست ) بدورباش عتاب شاهنشاهی نوزی گری شد - طایفه از بیک اندیشان سخن ساز بموقف عرض رسانیدند که و بنده و بار خود را در اردو گذاشته خود بعرض مهمات جریده نوی نیاز بدرگاه سلاطین مطاف آورده است - اورنگ نشین پورش پذیر معذرت این گروه صلاح اندیش بسج قبول پذیرفته بار دادند - و او کامیاب آرزو گشته رخصت انصراف یافت \*

و از سوانح هدایت بخش ظاهر پرستان و مزید آگاهی معنی شناسان پندهای نزول رحمت ایزدی ست - و اجمال این داستان عبرت بخش آنکه چندگاه باران افضال از آسمان تقدیر بر کشف و کار زمانیان نزول سعادت نفروم - و کشاورزان و بزرگران و عموم آدمیان از بیم قحط بفرمان آمده همه یکدل و یک زبان بدرگاه این یگانه آفرینش ( که ولایت باسلطنت فراهم آورده رونق بخش ظاهر و باطن است ) التماس نمودند که از دادار توانا گشایش درهای رحمت طلبدارند تا بوسیله نیازمندی برگزیده خویش بر عالمیان ببخشاید - و گره از کار فرو بسته جهانیان گشوده گردد \*

قوی بندی تو یا قیوم دانا \* گره از روزگار خلق بگشای

بر زبان اقدس گذشت که خواستن و دعا کردن رسم و آئین شهرستان صورت است - و گرنه دادار مهربان همه چیز میداند - و پیش از خواهش آنرا بر لوح تقدیر نگاشته - و همانا ( جمیع از بزرگای دین که براه دعا رفته اند ) غرض آنست که خفتگان شب دیجور نادانی بیدار شده راه نیازمندی ( که پیرایه عبودیت و سرمایه سعادت است ) پیش گیرند - شفقت الهی در حق بندگان ازل بیشتر است که رحمت خود را موقوف بر طلب ما دارد - یا بپادشاهیم یا تعلیم مهربانی کنیم \* مصراع \*

خدا را ره رحمت آموختی \* خدا را ره رحمت آموختی \*

در همان حال ( که این ایزد شناسی ازل گوهر آموذ حقیقت تراش نمود ) ابر رحمت پدید آمد

( ۲ ) در [ چند نسخه ] بغرض مهمات ( ۳ ) نسخه [ ل ] قیوم و دانا ( ۴ ) در [ بعضی نسخه ]

پیش از خواهش ( ۵ ) نسخه [ ا ] حق را تو کوی رحمت آموختی - و نسخه [ ل ] حق را کوبای

رحمت آموختی - و در [ بعضی نسخه ] حق را گوینا رحمت آموختی - والله اعلم \*

و تا یک هفته بارانِ افضال تواتر داشت - و مزارع و مراتع سرسبز و شاداب گشت - تشنه دلان آرزو سیراب شدند - و ضعیف دلان بارگاه معرفت را اطمینانِ سترگ و دریافته یقین گرای روی داد و شناسایی مرقبه علیای شاهنشاهی گشته در عبودیت و ارادت افزودند •

و از سوانح این ایام معاتب گشتنی صادق خان است - و اجمال این مفصل آنکه میرزا یوسف خانی و صادق خان ( که باهتمام ادبی معلی مامور بودند ) روز آبان دهم مهر ماه الهی بدرگاه والا رسیدند - و چنان روغن شد که لال خان فیلی خاصه در گذر چوسه فرو رفته است صادق خان ( که در گذراندن آن احتیاط لایق وجدّه شگرف بجای نیارده ) از نظر عاطفت افتاد و جایگزین او بخالصه شریفه تعلق گرفت - و او را به آنکه دولت کورنش دریابد بصوب ولایت تته کسبل کردند - و فرمودند که [ تا گزیده فیلی ( که بدل آن به بدل تواند شد ) بنظر اقدس نیارد ] بکوشش سرافراز نگردد •

### توجه نمودن موکب مقدس شاهنشاهی بدارالخلافه

#### و در اندای راه خبر فتح بنگاله رسیدن

( چون خاطر جهان آری شاهنشاهی از مهیات این ملک و پرداخت - و عزیمت دارالخلافه قشور مصمم شد ) روز ماه دوازدهم مهر ماه الهی بساعت میمنت بخش سعادت افزا از شهر جونپور رایت مراجعت بر افراشتند - و موضع خانپور محکم سرادات اقبال گشت - حضرت شاهنشاهی باوجود استشمام فتح و فیروزی برای تمکین خاطر برخی از ملتزمان رکاب اقدس ( که از ظاهر بینی خویش تردد داشتند - که حال آمرلی شرقی بکجا انجامد ) درین منزل وقوف اجلال فرمودند - که ناگهانی مرده نصرت لشکر بنگاله رسید - و جمهر خلایق اطمینان پذیرفتند - و غیب دانی گیهان خدیو خاطرنشینی سعادت پذیرین بخت بیدار گشت - و تفصیل این اجمال آنکه چون افواج گیتی گشای بعزیمت تسخیر ولایت بنگاله رخصت یافت نخستین قصبه سورج گدده مفتوح شد - و افغانان تاب لشکر منصور نیارده به جنگ راه ادبار سپردند - بعد ازان قصبه منگیر در حیطه تصرف درآمد راجه سکرام زمیندار گورکپور و پورنل راجه کیدهور و بسیاری از زمینداران آن ناحیت خود را بغنارک این دولت ابد طراز بستند - خانخانان از روی کاردانی لشکر گران را در چنین موسم باران از راه دریا و خشکی بآئین شایسته سرکرده روی اهتمام بغیروزمندی آورد - و ( چون فرط توجه

( ۲ ) نسخه [ ی ] ادراک دولت کورنش نباید ( ۳ ) نسخه [ ا ] کیدود - و نسخه [ ی ] کیدود

( ۳ ) نسخه [ ز ] از راه خشکی بآئین •

شاهنشاهی را همنامی این گروه کار طلب بود ) هر جا که رسیدند نصرت روی داد - و بهاکل پور و کابل کتو ( که افغان نشینی بود ) باقبال روز افزون به جنگ بدست آمد •

و چون موضع کونه مورد لشکر ظفر قرین شد بتحقیق پیوست که اسمعیل خان سلیحدار ( که داود لور را از تهی مغزی خانخانان لقب کرده است ) با لشکر بسیار آن حصار حصین را استحکم داده - و مشکل تر آنکه از مورد لشکر اقبال تا گدھی در زیر آب است - و نزول عساکر گردون شکوه نغیر دارد - پوشیده نماند که گدھی دروازه بنگاله است - از یک طرف او کوه سربفلک کشیده که موج بآن بلندی پیاده را دشوار است - تا بسوار چه رسد - و ازین طرف چندین دریا با گنگ اتصال یافته موج زنان میگذرد - و دران میان قلعه متین اساس نهاده حکام آن دیار است - درین مرحله دولت اساس مجمع کنکش آراسته شد - و خرد پزوهان کار دیده در چاره گرینی در آمدند رای همه برین قرار گرفت که از همین منزل گشایش این عقده را طلبکار شوند - زمینداران آن ناحیت چنین وا نمودند که در ولایت تبلی راجه راهست نهانی - اگرچه چاروی بار بردار را ازان گروه گذاره نتواند شد اما سواران چابک دست را بلطائف الحیل عبور میسراست - مناسب دولت آنکه افواج گیتی گشا دل نهاد گدھی شده ازین شاهراه عزیمت ملک گیري نمایند - و برخی از مبارزان همتمند ازان راه در آیند - هر آینه درین صورت غنیمت بالغز ناشکیبائی شده مسلک فرار پیش میگیرد بنابراین مجنون خان قاقشال را با فوج از بهادران خدمت جوی بآن صوب فرستادند - و قباخان را با طایفه از مبارزان ناموس دوست بصوب گدھی رخصت دادند - و باقی اعیان لشکر در مقام رفتن بودند که سطوت اقبال شاهنشاهی غنیم را از پای در آورد - نخستین جمعی از ملازمان خانخانان آنها اندکی تردد کرده بیم افزای آن گروه شدند - و چون قباخان با فوج آراسته بآن حواشی پیوست یکبارگی ازان طایفه مدبر سر رشته تدبیر گسیخت - سراسیمه وار راه گریز پیش گرفتند و چنان جائی ( که بجنگ کمتر بدست افتد ) بتائید الهی باسان روش بدست آمد - و صباح آن ( که مطلع انوار اقبال بود ) خانخانان رسیده اساس سپاس ایزدی را بلند گردانید - و مجنون خان بقاید نصرت آن گروه را در نور دیده همان روز ملحق شد - زمینداران شایسته دولخواهی کرده بودند اگر افغانان در حصار محکم شده بآمدن این فوج تزلزل در ثبات ایشان بیفتاده - اما بتوفیق ایزدی به وسیله کار دشوار آسان شد - ازین نوید فیروز مندی لورنگ نشین فرهنگ آرای ستایش ایزدی و نیایش دادار توانا فرموده بارگاه نشاط را فراخ ساخت •

و از سوانح آنکه درین منزل نصرت اساس غازی خان بدخشی ( که از کابل احرام سجدۀ

آسمانی (یا بسمه) چه اثری جبهه اخلاص گشت - او از گریه علم ظاهر فراترگ شده بگلشن سرای حقیقت استقام روائع می نمود - از میامی توجهات قدس شاهنشاهی و برکات ارادت آن خدیو الهی بسیاری از نشیب و فراز راه خدا طلبی برآمده بغرفه تحقیق بلندی گراست - و فیروزه خاصه خیل ( که از محصوران میرزا حکیم بود ) و جمعی دیگر ازان دیار بگرد آوری سعادت ابدی باندیشه خدمت این آستان مقدس روی شرمگینی را بدلی عتبه اقبال مالیدند - و هر یک زیاده از رتبه بنوازش شاهنشاهی بخت مند آمد - و ازان جا گیاه خدیو بقاید اقبال با ضمیر آسمان پیوند و خاطره سپاس گری و کردار خرد پسند روی بدارالخلافت آورد - و منزل بمنزل ( بظاهر در عبادت معدلت و عشرت شکار - و بباطن را پر داز ایزدی بوده ) داد خلوت در انجمن میدادند - و روز دینادیری بیست و سیوم مهر ماه الهی [ که اسکندر پور ( که نزدیک مانکپور است ) مخیم سرحدات دولت شد ] عرفداشت خانخانان رسید - خلاصه مضمون آنکه داود راه ادبار پیش گرفت و بتقابل روز افزون شاهنشاهی افواج قاهره بدارالملک تانده درآمد - و شرح این تائید ایزدی آنست که چون گدھی گشایش یافت داود ادبار مند تاب مدمات لشکر منصور نیارود - و روی بگریز نهاده بادیه پیمای ادبار شد - و دریای گنگ از تانده بدر شعبه انقسام می یابد - یک جانب بندر سالگام که بار دیمه منتهی میشود - و دیگر بطرف محمود آباد و فتح آباد و سنارگانو و چنگانو داود از راه دریا سالگام رویه سرعت نمود - که بحدود اودیمه شاید غبار فتنه تواند انگیخت خانخانان روز گوش چهاردهم مهر ماه الهی در شهر تانده ( که مرکز بنگاله است ) درآمد در رواج و رونق آیینهای معدلت ( که از بارگاه خلافت شرف نفاذ یافته بود ) همت گماشت و گفتار شهریار جهان پرور بکردار درآمد - لطف الهی روز افزون شد - زبان قول و لسان فعل بانعال جوارح و اعمال دل شکر الهی را طلبکار آمدند - و منشور عاطفت باسم خانخانان شرف نفاذ یافت و خدمات مستحسن او بتحسین و افزون شاهنشاهی رسید - و ازان جا پیروز نشینی عشرت شکار بادل سپاس گزین و ظاهر عشرت طلب متوجه پیش شدند •

و از سوانح این ایام سپری شدن روزگار خواجه جهان است - او بواسطه انحراف مزاج عنصری در جوهر بود - بمرنوبت آسمانی درین هنگام فیل مست بجانب او دوید - و پایش بطناب بند شده افتاد - و حال او یکبارگی تباه گشت - و بحوالی لکهنو پیمانه هستی او پُرشد - خوشا سعادت مندی که در پیش ولی نعمت ساغر زندگانی او لبریز شود - و در نیکو خدمتی و عقیدتمندی

( ۲ ) در [ اکثر نسخه ] بر غرفه بلند تحقیق گراست - و در [ بعضی نسخه ] تحقیق گرائی ست ( ۳ ) نسخه

[ ی ] نیاروده ره نورد بادیه فرار شد •

و پناهجویی کار فرما بنجام رسد - و روز اردی بهشت سیوم آبان ماه الهی ساحل دریای گنگ  
 نزدیک قنوج مستقر ریاست اقبال شد - و چون موكب همايون بحدود پنیالی رسید حسین خان  
 ( که در پی لشکر بمراج سودائی خویش در مانده از سعادت ملازمت محروم بود ) بدرگاه والا آمد  
 و در پیشگاه کوروش نیابت - و چون بمرمنزل دارالخلافه مورد سادات جلال شد عزیمت طواف  
 اولیای دهللی و اجمیر در خاطر خدا پرست این یگانه عالم یزدن شناسی در جوش آمد - و اوائل  
 آبان ماه الهی دهللی مقر ریاست نصرت اعتصام گشت - و شرائط تعظیم و لوازم احترام گذشتها  
 ( که نیکو جهان را در حق آنها خدا پرستی و خدا شناسی مظهر بل متیقن است ) بتقدیم رسید  
 و اثر نفوذی موزی و معنوی صاحب زمان ساکنان آن مرزوبوم احتیاط و اثر یافتند •  
 و از سوانح آنکه حسین خان از غلبه سودا اسباب دولت را از خود دور ساخته قلندری گزید  
 شاهنشاه قدر دان بداری عاطفت چاره گر آمدند - و تیرے از ترکش خاصه غایت فرمودند که باعتضاد  
 آن جایگزین خود را ( که بخالصه شریفه اختصاص یافته ) در تصرف آورد - و در سرانجام سپاهیان  
 همت گمارد - بنارم همت و حوصله فراح را که در برابر تقصیر احسان مبذول است - و در مقابل  
 مصیبت افضال در کار - و ازین منزل دلگشای از راه نازول بخطه فیض اساس اجمیر عنان عزیمت  
 انعطاف یافت - و حوالی نازول در شکارگاه خانجهان ( که از لاهور احرام آسناں بوس نموده بود )  
 ناگهانی در نورستان حضور درآمد - و باعث انبساط خاطر همايون شد - و بشرائف مراسم شاهنشاهی  
 اختصاص گرفت - و هم در حوالی نازول خان اعظم میزبان کوکه از کجرات بدال شوق راه دراز طی کرده  
 نامیمای عتبه اقبال گشت - و بجائیل عواطف شاهنشاهی سر بلندی یافت - و اوائل دی ماه الهی  
 خطه دلگشای اجمیر مطاع انوار شاهنشاهی شد - آداب طواف و مراسم زیارت بتقدیم رسید - و لوازم  
 داد و دهش بظهور آمد - و روزها و شبها دران مشهد نور افزا جشنهای عالی منتظم شد - و طبقات  
 انام فیض وافر برگرفتند - امجد حکما و اعظم علما از کلمات قدسیه آنحضرت استفاده نمودند  
 و حاجتمندی ملک مروت و معنی کامروای گشتند - دادار جهان آرای آن عنصر قدسی ملکات را  
 برای تکمیل ناقصان و کار افزائی کاملان دیر دارد •

و درین ایام ( که اجمیر از قدوم شاهنشاهی مظهر اشاعت فیض و کرامت نور بود )  
 رلی رابستگه از قلعه سوانه جریده ببارگاه مقدس آمده بموقف عرض رسانید که چند سیر مالدیو  
 در حدود جودپور از سیه گلیم خود سر استکبار بردارد - و لشکر ( که در تسخیر سوانه پای همت  
 اشرده ) بدفع لو نمی تواند پرداخت - اگر فوج از مبارزین اقبال<sup>(۳)</sup> رخصت یابد هر آینه تبعه عالی لو

( ۲ ) نسخه [ ز ] پنیالی - و نسخه [ ی ] پنیالی - یا پنیالی ( ۳ ) نسخه [ ل ] ملازمان اقبال •

باصلاح انجماد - ملتس او بهایه قبول ارتفاع یافت - و محفوظ الطاف ساخته بمخدمت مرجوعه رخصت فرمودند - و طیب خان و سیدبیک ثوبانی و سبحان ثلی ترک و خرم و عظمت خان و سهراس و برخی از مجاهدان خدمت گزین را بر سر چندرسین فرستادند - آن غنوده بخت از حدود رام پور خود را بگروهای سخت کشید - فوج نصرت قرین ( اقبال روز افزون گیتی خدبو را آسان ساز دشواریها دانسته ) روی بآن کوهستان آورد - چندی را دست بکار رسید - و بسیاری از ارباب عصیان پامال شدائد گشتند - و آن مدبر تاب مقاومت نیاورده آواره دشت ابدار شد - و غازیان سعادت اندوز از معامله ناهمی و کوتاه بینی گریختن او را انجام کار دانسته به طلب بدرگاه معلی معاودت نمودند - چون بمسامع اقبال رسید برای رهنمونی آئین خدمت این بیراهه روان را ( که مسلک ناغرمانی را سپردند ) از پایه اعتبار بر انداختند - و در اندک فرصتی خاطر اقدس از جلائل امور این ناحیت فراخ یافت - و روز رام بیعت و یکم دی ماه الهی <sup>(۳۱)</sup> خان اعظم را بجلائل تفقدات اختصاص بخشیده برای انتظام مهمات گجرات رخصت ارزانی داشتند - و خود بقایده اقبال متوجه دارالخلافه شدند •

و از سوانح آنکه برای شگفتگی ره نوردان طلب و آسایش رنج گزینان سفر برلیغ مطاع صادر شد که از دارالخلافه آگوه تا اجمیر در هریک کوه جائی سرانجام داده مناره بران اساس نهاد و آنرا بشاخهای آهو زینت بخشند - تا کم کردن راه را دلیل بهم رسد - و واماندگان طریق را قرنی پدید آید •

### رسیدن موکب مقدس شاهنشاهی بدارالخلافه <sup>(۴۱)</sup>

مسند آرای خلانت بفرخی و فیروز مندی ( که نشان فرایزدی ست ) در مدت هفت ماه کار چندین ساله ( از گشایش ملک نو - و انتظام پراگندگیهای کهن - و نوازش مخلصان خدمت گذار و برانداختن ناسپاسان ملک - و افزونی معدلت - و عموم مهربانی - و فنون عبادت ) به تقدیم رسانیده گشاده پیشانی دادگستری را روز بازار دادند - و روز اردی بهشت سیوم بهمن ماه الهی <sup>(۴۱)</sup> دارالخلافه فتصیر را بقدم مهمت افزای نور پذیر گردانیدند • رباعی •

چه پروست که اقبال در جهان افکند • چه غفل است که دولت در آسان افکند

غبار موکب شاهی ست یا نسیم مراد • که بری امن و امان در مشام جان افکند

( ۲ ) نسخه [ ز ] میردلی - و نسخه [ ی ] سروراس - و نسخه [ ل ] میوا داس ( ۳ ) نسخه [ ن ]

اعظم خان را ( ۴ ) نسخه [ ل ] موکب منصور مقدس •

مراتب سلطنت و مدارج جهانبانی ( که اساس آن برهوش افزائی و قدردانی ست ) افزودند و آنچه جهانیان را ( چه در زمان باستانی و چه در روزگار حال ) سرمایه غفلت تواند بود خدیو عالم را ترسید اخفوی و بلند فطرتی اسباب مزید آگاهی ست - و [ هر چند ایزد تعالی این پاک طینت را مراتب عالی ( از فزونی ملک - و فراوانی مخلصان - و برافتادن اعدا - و بدست آمدن عجائب دنیا و گشایش در دانش - و ادراکات بلند ) عنایت می فرماید ] آن نائید یافته الهی را نیازمندی افزون میگرد - و تشنگی طلب افزایش می یابد •

درین هنگام ( که دارالخلافه از مقدم گرایی روشنی افزود ) برای آرایش ملک معنی عبادخانه اساس فرمودند که آن خانه رفعت پیرای چهار ایوان داشت - اگرچه همواره فیض الهی در بار کرده قابل و مستعد را جویا ست اما چون خدیو عالم بمقتضای عموم رامت بآئین ظاهر بینان نیز سلوک می فرمایند بنابراین شب جمعه را ( که غار اشتیاق سعادت بر روی دارد ) برای اناضت گزیدند - و صلی عام شد که در آن شب نورانی طبقات انام و طوائف مردم ( از گروه دانش پژوهان صوری و معنوی - و آگاهی طلبان عموم خلایق - و محتاجان هر طایفه ) در حوالی آن بقعه مقدس گرد آیند - و مراتب نفس دانی و مدارج حق شناسی بآئینهای مختلف و روشهای متنوع بطراز تنفیج و بیان روشن در منصب ظهور گراید - عیار دانش و کردار گرفته شود - و جوهر آدمیت جلای پذیرد - حق اساسان ببارگاه قبول در آیند - و زائران بدان بکنج کساد شتابند - بزم خدا شناسی و ایزد پرستی رونق یابد - و هنگام خلق پرستی از پایه خود فرود آید - غبار آلودگان کنج خمرل چهره آرای دولت گردند - و چرب زبانان نبی مغز معرکه آرائی از پای در آیند - و در فضای دلگشای آن منزل حق اساس هزاران هزار مستعدان هفت اقلیم بآداب دلنشینی آمده انتظار قدوم شاهنشاهی می برند - و گیهان خدیو با پیشانی گشاده و روی شکفته و دل فسیح و خاطر دانا زلال عاطفت بران تشنه لبان بادی انتظار ریخته نقادی فرموده - گروه گروه را سره کرده - و طایفه طایفه را عیار گرفته - و بهر یکی از مسکینان گرد آلود ( تا بحمامه بندان و طیلسان افکنان چه رسد ) وارسیده کامیاب آرزو گردانیده - و از آن بارعام بنظر دورسیر خود از هر طبقه جمعی را گزیده دران انجمن صفا پژوه اساس بزم حقیقت نهاده - و گاه برای تعلیم حاضران بارگاه اقدس بندگان مزاجدان آدم شناس را فرستاده - و آن دیده وران تامل گزین هر جنس مردم را بکورش رسانیده - و آن میرمنع اهلیت بتجدید بنظر دوربین درآورده چنده را طلبداشته - و همواره دران انجمن صورت و معنی چهار بزم والا ترتیب می یامت - در عبادتکده شرقی نوینان بزرگ و امرای عالی شکوه ( که در حجابستان تعلق فروغ آگاهی از ناصیه حال ایشان لمعه ظهور داشت ) جای می گرفتند

و در نشیمن جلوه حکمت پژوهان دیدم ( از نور پذیران روزستان اشراق و آرامش گزینان شبستان نظر )  
 بهستان دانش آموزی می نشستند - و در انجمن مغربی مهین نسبان عالی حسب کسب سعادت  
 می کردند - و در زهدت گاه شمال موفیان مافی دل محرّجیات انفسی و آفاقی می شدند - و برخی  
 از فراع حوصله‌های بخت مند ( که بمیامی توجهات قدسی ازین مراتب آگاهی بهره مند بودند )  
 در هر چهار خلوتگاه نور مشعل شناسائی می افروختند - نکات بلند و سخنان دقیق بر زبان  
 مقدّس می گذشت - و حقائق کونی و الهی ازان رموزان بارگاه حقیقت تراوش می نمود - که  
 پشلولی میده شهرد و چابکدستان گریه نظر بحسرت آتش می گرفتند - و ازین عالم است  
 آنچه ظهور می کرد •

• بیت •

در معرفت تجلّی انگار خاطرش • خجالت همه نصیب گل و گلستان دهد  
 و طوائف دانش اندوزان انصاف گرای بتقویر مقاصد و تحریر مطالب جوهر نمای استعداد  
 می شدند - مشکلات طبقات انام را گشاده شایسته روی میداد - و آئینه دانش مستعدان  
 زمان جلوه می پذیرفت - و تمام آن شب را بچنین طرز خاص پسند عام گزین زنده میداشتند  
 مراتب قیاسی و مدارج شهودی بعبار میرسید - و انجمن آرای حکمت پژوه در جمیع نشیب و فراز  
 محراب آگاهی ب فکر و ریت سخنان حقیقت آمود هوش افزا گفته چراغ بینش را نورافزای  
 می کردند - و بمیامی توجهات قدسی محقق از مقلد جدا میشد - و ناسرگرم زراندودان دانش  
 برزخ انکشاف می یافت •

• بیت •

قلب اندوده حانظ بر لو خرج نشد • که معامل بهمه عیب نهان بیضا بود  
 و اصناف استعدادات از ظلمت خفا بیارگاه ظهور می شتافت - بل از گوعدم بر فراز وجود  
 جلوه میکرد - اگر بتفصیل سوانح نور آگهی این محفل قدسی پرداخته آید و ذکر دانش آموزی  
 این دبستان حقیقت نگاشته گردد دفتر علّیّه باید •

درین بهارستان آگاهی محرّری این شگرفنامه تجدید ملازمت نمود - و ولادت ثانی جلوه ظهور  
 داد - و اجمال این داستان هدایت بخش آنکه در مبادی این سال در دارالخلافه اگر بمسجد خدمت  
 ناصیه امروز گشت - و چون رعوت دانش رسمی در سرداشت باوجود فرط اخلاص و عقیدت  
 ( که از پدر بزرگوار خویش اکتساب نموده بود ) از سفر دیار شرقی تقاعد ورزید - اگرچه سامان رفتن بسفر  
 نداشت اما خاطر بتپرست خودبین در آهنگ این بورش هم نشد - و همچنان در بتکده دانش

( ۲ ) نسخه [ ی ] دبستان دانش آموزی می باشند ( ۳ ) نسخه [ ل ] بهتبلند ( ۴ ) نسخه [ ل ]

بکار ( ۵ ) در [ چند نسخه ] ناصیه ملی •





که اگر شاهنشاه ترا نمی بیند تو خود آن نور اقدس همی بینی - و اگر ملحوظِ انظارِ شاهنشاهی  
 نبستم بمیوه اقدس جبهه ایزدی بصارت و بصیرت گشته ام - در همین اندیشه محروقدت ایزدی بودم  
 که شهبازِ قدرتی از درِ پستی خود نظر تربیت انداخته طلب فرمودند - از اینجا ( که حال زمانه  
 و وضع زمانیان بر پیشگاهِ خاطر پایه ظهور داشت - و بعدِ مسافت ضمیمه آن ) انجامِ خواهشِ خویش  
 دریافته نظارگی بود - تا آنکه از فروغِ توجه شاهنشاهی روشن شد که بخت من یاری کرده است  
 و کسبِ طالع من از هبوط برآمده - پیشتر شتاقم - و ناهید ساسی آستانِ جلال گشتم - زمانه دران مجمع  
 دین و دنیا ( که صد هزاران ملل و نعل فراهم آمده بودند ) باین حیرانِ انجمن هستی خطاب داشتند  
 و حال مرا ( چنانچه من هم نمیدانستم ) بمخامانِ بزمِ اقدس و امی نمودند - کمنده چند  
 در گردنِ جان افتاد - و دل را بگروگانی بارگاهِ تعلق بردند - ( اگرچه دو سال دیگر آرزوی قریب بفعل گرد  
 سراینی خاطر م گرفته بود - و در تنگنای باطنی ما دل شریده چنین سرانیده که اینک از اهلِ مدینه  
 و اصحابِ تعلق برآمده در فسحتِ آباد یکنائی و زهتگاهِ وحدت عشرت آمودِ فطرت میگردی )  
 اما عاطفِ شاهنشاهی روز بروز مرا از زمینِ خسی بر اوجِ کسی برمی آورد - و بر مدارجِ تربیت  
 پایه پایه ارتفاع می بخشید - چنانچه کلیدِ بیت المقدس مقصود بدست افتاد - و حقیقت  
 دین و دنیا پرده از روی برداشت - نخستین از شورشِ خواهش برآمدم - و آغازِ ولادت دوم شد  
 و از بختمنی بفرقه والی ارادت ابن هادی آفاق بلندی گری گردیدم - و بعنوانِ سیومین ولادت  
 مسرت روی داد - و از شکم پندار بملک نیاز آمده ببارگاهِ اطمینان صلح کل صدر نشین گشتم - و بیامی  
 تائیدات ایزدی از نورِ نورانی لورنگ نشین اقبال از خارستان صلح کل بگلستان همیشه بهار محبت  
 گلِ عشرت پیرای شدم - و مادرِ روزگار را چارمین فرزند پدید آمد - و درین پایه تکاپوی من آنست  
 که دران باغستان به خارستان و بهارستان بلخزان غرقه عالی عمارت پذیرد - تا بیامی بر تو نظر  
 شاهنشاهی بذریعه ثبات پائی ام فطرت را مولودِ خامس جلوه گر آید - و بسعادت افزائی رضای کل  
 سرافراز گردد - تا شورشِ درونی خواهش روی در نیستی آرد - و ( چون درین آسمان تقدس نشین دل نشین  
 بدست افتد ) برهنمون این پیش بینِ بزمِ آفرینش بولادتِ ششم آبروی تازه گرفته بدویای فروغ در آید  
 و به پیشگاهِ چهارطاقِ تسلیم ( که خواهش را دران پی کرده اند ) مرتجع نشین عرصه آگهی گردد  
 تا در ولادتِ سابع ( که زمانِ گسستی علایقِ عنصری ست ) بارِ تعلق را از دوشِ فطرت افکنده بخلوتگاه  
 هستی نیست نما عشرت آمود شود - و بدلِ فارغ و پیشانی گشاده بآن بارگاهِ تقدس فرصتِ تجرید

( ۲ ) نسخه [ ل ] شورش ( ۳ ) نسخه [ ا ] بعنوان ( ۴ ) نسخه [ ا ] پیشرو بزم ( ۵ ) نسخه [ ل ] بخلوتگاه

و رخصت فرموده را بارمغانی برد - تا در ولایت هشتم در موطن تداستی با<sup>(۲)</sup> موقوف حشری در گداز آرزو نباشد •

و از سوانح آنکه جایگیر منعم خان خانخانی در بنگاله مقرر شد - در آن هنگام (که خدیو آگاهی بصوب دیار شرقی نهضت فرمودند) تیل او در صوبه بهار قرار گرفته بود - درینوا<sup>(۳)</sup> که مخالفان بنگاله شکست بر شکست یافتند - و آن ملک مورد امن گشت (خواجه شاه منصور شیرازی را بدرگاه ولا فرستاده التماس جایگیر بنگاله نمود - عاطفت شاهنشاهی ملتس او را پذیرفت •

و از سوانح آنکه در اطراف دارالخلافه اگرچه مثل بافته عنکبوت لیکن بمراتب ازلان گنده تر بر مزارع و مراتع افتاد - و در بعضی جا نیم جریب و بعضی جا کمتر ازلان طول و عرض داشت و همانا که حکمت بالغه ایزدی عفونت هوا را چنین چاره گر آمده عاطفت خود را بر عالمیان جلوه خاص داد •

### آگین داغ را رواج بخشیدن - و جهانیان را پراستی و وفا هدایت فرمودن<sup>(۴)</sup>

زینت بخش ارزنگ سلطنت فرهنگ آرای بزم آمونش هیچ ماه و سال نگذرد که آئینهای خجسته را جلوه اختراع ندهد - و بفروغ خرد دور بین خویش (که مرآت حقائق کونی و الهی است) مایه های آسودگی نهاده جهان آرائی فرماید - درینوا بجهت انتظام حال سپاهی و رعیت و افزایش ملک و بالش دولت نظرهای دور انداخته ضوابط شگرف و قوانین سترگ مقرر فرمود - از انجمله رسم داغ است - بر دیده وران انصاف گزین بنقاب خفا در نیاید که آدمی پیوسته مقهور آزر و مغلوب خشم باشد - و از استیلا قوت غضبی و شهبی خرد پژوهان بالغ نظر را باندک تساهل و کمتر تغافل چراغ راه فروغ خرد خاک پوش گردد - تا بفرومایگان نا بخرد چه رسد و با این حال انصاف و مردمی کیاب چه که نایاب - و خدیو آفاق در نقاب ے توجهی - هرآینه در بسیاری از گروه آقا و طبقه نوکر شورش حرص و طوفان ے حقیقتی پدید آید - با<sup>(۵)</sup> این امداد آنچه از درگاه می یابند آنرا از نوکر باز داشته حرص افزای میشدند - و نوکر خاک بیوفائی بر فرق روزگار خویش بلخته در هرچند ے بیگم ساخته - و هرجائی بوده از شره و آزر نیاسوده و از هجوم ے انصافان و عموم این بیراهه روی آنکه با<sup>(۶)</sup> ازم ذاتی و معدلت پژوهی راه سویت سپرده

(۲) در [ بعضی نسخه ] تا موقوف (۳) نسخه [ ی ] چون مخالفان (۴) نسخه [ ل ] فرمودن

و دیگر پایهای بزرگ (۵) در [ چند نسخه ] همین باشی آنچه از درگاه می یابند آنرا از نوکر باز داشته حرص افزای میشد •

فناخت و حقیقت گزیده عیار آوردیم بود - [ اگرچه در عنفوان این سال ( قبل از آنکه  
 برایش بلاد شرقی پیشنهاد هست والا گردد ) نیز این اندیشه حقیقت اساس از مشرق ضمیر مافی  
 برنو انداخته بود - و کار پردازان پیشگاه اقبال شروع دران نمودند ] لیکن تنسیق و تنظیم این کار سترگ  
 درین هنگام ( که راهب اقبال بنادر الخانه معدلت آرای شد ) صورت اتمام گرفت - و تنقیح  
 این معامله و تعیین مراتب منصب تشخیص پذیرفته رونق و رواج یافت - و نیز رای جهان آرای  
 شاهنشاهی برلی انتظام مبانی ملک و آسودگی رعیت ممالک محروسه را بخالصه منسوب ساخت  
 دران هنگام ( که شهریار معدلت پزوه در برده آرائی عیار مردم گرفته ) متصدیان اشغال  
 سلطنت بلاد و امصار و قصبات و قریات را جمعهای بیحساب افزود - و در نقصان و افزایش آن  
 دست تصرف گشاده - هر که دل این گروه بدست آورده بکام خود رسید - و هر که دل  
 بجزایر نهد خسران مند گشته - و نیز هر که معبور نعمت بوده از به انصافی و حرص اندوزی  
 ناسپاسی کرده - و آنکه کم یافته از به قناعتی و به اخلاصی در نالش بوده - درین زمان  
 ( که لواحق مبع اقبال در تابش و خدیو اورنگ آرای در برانداختن نقاب بود ) برخه از توجه والا  
 مبدول این کار فرموده نخستین ممالک محروسه را خالصه گردانیدند - امرا و سایر ملازمان درگاه را  
 علوفه نقد مقرر شد - و باندازه عقیدت و سرکردن جمعیت پایهای مناسب تعیین یافت - و کاروانان  
 دیانت مند نامزد شدند که ملک وسیع هندوستان را بقید ضبط درآورده حال حاصل را قرار دهند  
 تا یکبارگی تغلب پیشها را بازار طمع کساد گیرد - و ( با آنکه صوبه بنگ و بهار و گجرات را بمقتضای  
 نور بینی و قدردانی بحال خود داشته بودند - و کابل و قندهار و غزنی و کشمیر و تته و سراد بجز  
 و تیراه و بنگش و سورت و لوتیسه فتح نشده بود ) یکصد و هشتاد و دو عامل عدالت گزین رخصت یافتند  
 که خالصات را حراست نمایند - و چون هر عامل را آنقدر جلی سپرده بودند ( که مبلغ کرور تنگه ازان  
 ارتفاع یافته ) بزبان روزگار نام او کردی شد - و درینوقت سرآمد پیشکاران خدمت شهباز خان  
 و خواجه غیاث الدین علی آصف خان و رای پرگوتوم و رای رامداس پاس احکام پادشاهی داشته  
 فرمان پذیر بودند - و باین طرز بدیع هم سپاهی را سامان شگرف و هم ملک را نظامه شایسته  
 پدید آمد - و هم از وبال خیانت و نکال به حقیقتی میانته شد - و نیز ضمیر اصابت اندیش  
 شاهنشاهی برای افزونع آبادانی مملکت ترجمه بتحقیق جریب فرمود - در زمان باستانی آنرا  
 از رس میساختند - و در خشکی و تری تفاوت میکرد - و دست آویز ارباب تغلب میشد - شاهنشاه

( ۲ ) صفحه [ ز ] معدلت دست ( ۳ ) در [ چند نسخه ] مناصب ( ۴ ) صفحه [ ب ] قرارم دهند

( ۵ ) نسخه [ ۱ ] پرصوم

حقیقت این امری ( که آنرا بزبان هندسی بانس میگویند ) طنایه اختراع نمود - و آنرا بحلقهای آهنی اتصال بخشیدند پیرایه سعادت گردانید - و بوسیله این آئین حق اساس سرمایه آسودگی جهانیان بدیده آمد - و آبادانی ملک افزایش گرفت - و راه نوزیر و ناراستی بستگی پذیرفت \*

و از آئینهای سترگ قرقر واقع نویسی و تعیین نویسندگانی هشیار مغز حساب دان است درین هنگام اقسام اقبال بر خاطر دانش پژوه پرتو انداخت - و بفرمان والا این طرز انتظام بخش فروغ یونق یافت - و مقرر شد که بامعان نظر و تأمل وافر آنچه از بارگاه خلافت لمعه ظهور بخشد در قیام تحریر درآید - تا کار پرده لای سلطنت را اعتضاده شایسته بدست افتد - و احکام فرمانروایی را باسجانیته گویند قرار گیرد - لله الحمد که چنانچه مرکوز نهانخانه ضمیمه قدسی سرشت بود همچنان بعمل خانه اقبال پیوست - و بفروغ این طریق انیق عبادت گزین نشاء تعلق بتقدیم رسید و تفصیل این آئینهای والا در دفتر آخر نگارش یافته \*

و از سوانح آنکه عفت نهاد عصمت قباب قیمه بانو مبینة عرب شاه در پرستاران شبستان دولت در آمد - و جشن بزرگ سرانجام یافت - و اعیان اکابر و امجاد امرا و سایر ارکان دولت سعادت حضور دریافته شادی آمود گشتند \*

بوستان بر بوستان افکنده زین بهجت نثار • آسان بر آسان افکنده زین شادی کلاه

نبرد آرائی منعم خان خانانان دو اقصای بنگاله

و شکست یافتن داود - و سایر سوانح آن دیار

( چون بتائید الهی و امداد ساری معمره بنگاله مفتوح گشت ) داود بجانب ساتکام و لوکسسه روان شد - و کلاپهات و سلیمان و بابومنکلی و برخی از افغانان بجانب گره اگهات شتافتند و همچنین هر گروه بطرنه رفته رفته انزای شدند - خانخانان باتفاق راجه تودرمز در نمانده ( که دارالملک آن نلحیت است ) رحل اقامت انکند - و به تنظیم مهمات ملکی و مالی پرداختن گرفت و بقوانین معدلت آئین شاهنشاهی آشوب ملک بنگاله را چاره گر شد - و در حواشی و اطراف آن معمره انواع نصرت قرین تعیین نمود - تا یکبارگی آن نرتهگاه از خس و خاشاک مخالف صفا پذیرد محمد قلی خان ترقیای و خواجه عبدالله و نیابت خان و قمر خان و مقبول خان و طالب بیگ و ناصر بیگ و طبقه از مبارزان کارطلب را بسرکردگی محمد قلی خان برلاس بجانب ساتکام فرستاد که داود را فرصت سامان نداده بدست آورند - و مجنون خان و باباخان و جباری و میزرا بیگ

و خاندان و طایفه دیگر را بصوب گهزآگاهت رخصت کرد - تا شورش آن صوب را فرو نشانند  
و مردان را با گروهی از گزیده مردان دلاور بجانب فتح آباد و بنگله فرستاد - تا آن ناحیه  
بسی آباد گردد - و اعتماد خان را با جمعی از مجاهدان دولت بجانب سنارگانو نامزد گردانید  
تا دست مستگرن آن حواشی از کار افتد \*

( چون چاره آسودگی عموم رعایای آن دیار انتظام گرفت ) اشتهار یافت که جنید کرانی  
( که از درگاه والا قرار نموده بود ) خاک ناکامی بر فرق روزگار خود ریخته مایوس از گجرات و دکن  
بحدود چهارکهند آمده در کمین فتنه اندوزی و شرانگیزی ست - راجه تودرمل و قباخان  
و نظر بهادر و ابوالقاسم نمکین و طایفه از غازیان شہامت اندیش بدفع این شوریده بخت  
همت گماشتند - و بتائیدات آسمانی فرستادهها مصدر خدمات شایسته شدند - و مخالفان دولت  
خایب و خاسر روی بدشت ابدار نهادند - قاقشالان در حدود گهزآگاهت کارزار کرده جوهر مردانگی را  
بعیار رسانیدند - و غنیم غبار آلود ناکامی بجانب کوچ فرار نمود - و سلیمان منکلی بعدم آباد شنافت  
و مبارزین اقبال غنائم فراوان اندوختند - و زه و زاک افغانان اسیر شد - و آن ملک وسیع آبادان  
در تصرف اولیای دولت درآمد - و از صیت سطوت غازیان همت گزین جنید ( که از چهارکهند  
برآمده سرشورش برداشته بود ) برگشته در خفایای جبال گمنامی گزید - و آن فوج ظفر اعتصام  
معاودت نموده ببردوان آمد \*

درین هنگام محمود خان پسر سکندر خان و محمد خان و چند دیگر از آن خودسران بادیه شورش  
در قصبه سلیم پور گرد فتنه انگیزتند - راجه فوج شایسته بر سر آن گروه تبعکار فرستاده معرکه جنگ  
آراست - محمدخان بخاکستان نیستی گردآلود شد - و پسر سکندر گریخته آواره دشت ابدار گشت  
و درین اثنا آگهی آمد که جنید از گوخمول برآمده شور افزاست - راجه بآئین کار دانان خدمت گزین  
روی همت بآنصوب آورد - او خود از چهارکهند پیش داور رفته بود که شاید بار برد دغا باز  
و دست آویز شورش بهم رساند - از خود سرب و زیاده طلبی صحبت او بر نیامده راه معاودت میسپرد  
که آوازه لشکر منصور او را در حیرت انداخت - نظر بهادر و ابوالقاسم نمکین و محمد خان پسر سلطان  
آدم گهر و امام قلی چولک و بهارهمل کهتری و برخی از داوران ( که پیش پیش فوج نصرت اعتصام  
میرفتند ) از معامله ناخوشی دورتر شدند - و لوارم هوشمندی بتقدیم فرسید - جنید بر سر آنها

( ۲ ) نسخه [ ل ] تکه - و نسخه [ زی ] بنگله ( ۳ ) نسخه [ ا ] چاره کار عموم ( ۴ ) نسخه [ ۱ ب ز ]

فتنه انگیزیست - و نسخه [ ی ] فتنه اندوزیست ( ۵ ) در [ بعضی نسخه ] نمکین - و در [ بعضی ] نمکی

( ۶ ) در [ چند نسخه ] وزن و زاد \*

بصوبه - محمد قلی خان و بهارمل و چند دیگر مردانگی بجای آورده جانفشانی نمودند - چون این خبر بر راجه تودرمل رسید با کئی هوشمندی و طرز نبرد شناسان بتادیب آن مدبر روان شد جنید نائب مقاومت نیارده بسرعت بجانب چهارکهند گریخت - و بعنایت روز افزون ایزدی غبار غنچه فرو نشست •

و از سوانح آنکه یار محمد ارغون قرارل نزدیک مولیر رفته دست بقاغت و تاراج گشود و اسباب و اموال بسیار بتصرف او درآمد - و لپار ( که از فقیان نامور آن دیار بود ) ضمیمه غنائم او شد و هر چند منعم خان خاننجانان او را طلبداشت بعد پیدش آمد - و در حدود چهارکهند شناخته در جمع اموال کوشید - و اوباشان آن دیار همراهی گزیدند - و از آنجا تا شهر بلکهنه (۲) تاراج کنان بجنگل لونی (۳) و کنکر ( که پناه جای بنه و بار افغانان بود ) شتافت - و در آنجا دست بردی لایق نمود و غنیمت بسیار بدست افتاد - و همگی نیت آن داشت که از راه چهارکهند بدرگاه والا شتابد - و باین ذریعه گردآمدهای خود را بمامن رساند - چون بمقام تاره (۴) آمد بهویت چوهان و شهاب پسر دهنجی (۵) بجنگل در آمدند - و فرج نصرت قرین همت در تعاقب بست - بهویت از حيله اندوزی آمده دید و بر مکهلی حال آگهی یافته در لباس دوستی دشمنی اندیش شد - و جنید برهنمائی او شبخون برد و همگی اندوخته او و تمامی مال سوداگر و جمیع اسباب این قافله بزرگ بدست آورد - آن غنوده خرد از خواب غفلت بیدار شد - و برهنمونی بخت خود را بلشکر راجه رسانید - و از نهیب این فرج اقبال جنید باز بهمان خفایای کوهستان پناه برد •

و محمد قلی خان برلاس آن لشکر آسمانی تائید را بطرز هوشمندان معامله شناس سرکرده بصوب دلرود مرحله پیمای شد - چون بیست گروهی ساتکام مورد افواج کیتی گشای گشت غنیم را پای ثبات بلغزش درآمد - خاک ادبار بر فرق خود بیخته بصوب لودیسه پی سپر راه گریز گشت این فرج ظفر طراز به بندر ساتکام رحل اقامت انداخت - و ابواب معدلت گشوده بانظام پراگندگیهای آن ناحیت اشتغال نمود - درین هنگام مسرعان راست گوی خبر رسانیدند که سرهبری (۶) نفس ناطقه دلرود نفائس خزینه را برداشته بولایت چهر شتابان است - محمد قلی خان هر چند سرعت نمود سوزمند نیامد - آن سبکهای تمام حيله خود را بمامن رسانید - و همگی اندیشه اعیان این لشکر آن بود که در همین حدود آسایش طلب کردند - درین اثنا راجه تودرمل بآن فرج عقیدتمند پیوست

(۲) نسخه [ ۱ ] مولیه ( ۳ ) نصد [ ب ] بلکنه - و نسخه [ ی ] تلکنه ( ۴ ) نسخه [ ب ] لونی و کنکر و نسخه [ ر ] لونی و کنکر - و نسخه [ ی ] تونی و کنکر - والله اعلم ( ۵ ) نسخه [ اب ] پاره - و نسخه [ ز ] پاره ( ۶ ) در [ اکثر نسخه ] پسر نجوی ( ۷ ) نسخه [ ی ] زهر ( ۸ ) نسخه [ ز ل ] جر - یا چله

در توجه بصورت لوتیسه و استیصال داؤد سخنان درعت همت افزای اخلاص طراز در میان آورد  
به نیروی هاشمی قزوینی و همداری چاره هرزه درایان نادان کرده بسعی شگرف محمد قلی خان  
پس را باین جنود اقبال دلیل سعادت گشت - و در آن هنگام ( که قصه مندل پور مورد انواع  
بان گشای شد ) لوحه ای مایه الهی محمد قلی خان را روزگار سپری گردید - غیر از آنکه زمان انظار  
خورد و حرارتی بر روی غلبه کرد سببه دیگر ظاهر نشد - برخی از دوربینان عرصه آگهی این را  
نشان بد اندیشی یکی از غلامان خواجه سرا فرا گرفتند - و ازین سانحه نگزیر در آن اردو به انتظامی  
دآمد - و بازار واقع طلبان روزگار گرمی پذیرفت - اکثر مردم قباخان را ( که سر هرزه درایان بود  
رحمتخان (نجیده خاطر) سردار ساخته قرار دادند که از جهاز کهنه منوجه درگاه شوند - و دفع  
ید را دست آور کورنش گردانند - هر چند راجه تودرمل عقل و اخلاص خویش را بکار برد  
مند نهسد - محسوران فرستاده خانخانان را آگهی بخشید - و چاره بازداشتن این گروه را  
رستایان را با یکی از چرب زبانان یکنادل منحصر ساخت - او مبلغ گرانمند مصحوب لشکر خان  
تاده فرامید و بیم گشود - فرستاده بصلاح دید راجه زبندهارا بقدر آرامش داد - و بدوربینی  
می منعم خان شاهم خان و خواجه عبدالله و طبقه از داوران خدمت گزین نیز درین لشکر پیوستند  
رسیدن این فوج عقیدت مند انتظام گونه پدید آمد - و استیصال داؤد را بخاطر مذهب  
ناخوش قرار داده راه نبرد شدند •

داؤد ( که در اقصای هندوستان شتافته میخواست که در گوشه خمول بسربرد ) از استماع  
لاف در لشکر منصور و دندهای جهان خان ( که ابالت اودیسه از جانب او داشت ) بقصد  
ر معاودت نمود - امرا از بردوان برآمده برای مدائن کوچ بکوچ بختو شتافتند - ( چون پیوسته  
پیشانی اکثر اعیان این لشکر غبار آلود ناسپاسی بود ) راجه از دوربینی اندیشید که اگر حال  
نهی باشد روز نبرد ( که زمان جوشش دریای عقیدت و شجاعت است ) کار چگونه بانجام رسد  
ونه اگر خانخانان پیوند ظاهر آنست که بدلی و نکوهیده بینی برخی از معامله ناهمان  
فرستاده - باین خیال صوابترین نگاشته فرستاد - خانخانان از دور اندیشیهای کهن سالان  
یگدرائید - و این قدر نگاه مستبصرانه نمیکرد که اگر آسیبه بان لشکر نصرت اعتصام رسد هرآینه  
شوروی خواهد کشید - در چنین هنگام غیب دانای گیهان خدیو دستگیری فرمود - و اجمال  
ستای هدایت آنست که سزوان جد گزین فرمان مقدس آوردند - خلاصه مضمون آن منشور دولت

( نسخه [ ۱ ] بیطانی ( ۳ ) در [ بعضی نسخه ] خانجهان ( ۴ ) نسخه [ ۱ ] بدوون ( ۵ ) در  
نسخه [ بهیون ] •



آنکه ( چون بمالید ساری آن ملک معموره در حوزه تصرف لویای دولت درآمده - و ساکنان آن سر و بوم بمعدلت روز افزون کامیاب خواهش شده اند ) از راه دیده وری و دور بینی زبونی غنیم را آسان نموده هست در استیصال آن فتنه جوی گمارد - تا یکبارگی توطئه گزینان آن بوم از اندیشه شورش او آسوده گردند - خانخانان ناگزیر امتثال حکم اقدس نموده بعزم این کار برآمد - و با سرانجام خرد پسند در چنوب با جنود اقبال پیوست - داود با لشکر فراوان در حدود هریر ( که برزخ ست میان بنگاله و لودیسه ) در استحکام مداخل اهتمام گزین آمد - بسیاری از اعیان لشکر و عموم سپاهی ( از کونهی حومه و پستی فطرت و ناشناسانی کار و بداندیشی باطن و کاهلی ذات ) دلهاد خدمت نمیشدند و اقتضای هست این گروه آن بود که یک گونه ملجی در میان آید - خانخانان انجمنی از کار آگاهان ساخته نخستین بار چند از دفتر اقبال شاهنشاهی برخوانده در دلدھی و جگر بخشی استادی بکار برد و پس از آن در گشایش این عهده مشکل نمای و پاسبانی ناموس و دولت سخن سرا گشت و هر یک باندازه شناسائی و مردانگی و مقدار عقیدنمندی و فراخی حومه پاسخ آرای شد - برخی ملج را بر جنگ مقدم داشته سلامت جوی آمدند - و بعضی محاربت را بر مصالحت<sup>(۳)</sup> گزیده زنگ زدای جوهر مردانگی شدند - و طایفه دل بر جنگ نهاده از صعوبت مسالک ناآمل گزین بودند - و طایفه از افزونی شجاعت مشکل را از آسان تفرقه نهاده شوق پیکار داشتند - آخر بر سعی راجه تودرمل و ثبات پائی منعم خان خانان همه را رای بر محاربت قرار گرفت - لیکن جویای مسلک دیگر شدند - که عزیمت این کار از رو برو دشوار بود - الیاس خان لنکا و طایفه از واقفان خبایی ملک راه آسانتر نشان داده خدمت شایسته بجای آوردند - و جد گزینان کار طلب بتسهیل و تصفیة آن طریق رخصت یافتند - و بچستی و چالاکي از آن معبر بملک لودیسه درآمدند داود را آن همه تدبیر در استحکام راه بطلان پذیرفت - با خاطره پراکنده برگشته بقصد پیکار شد و در مقام نگرزهی<sup>(۴)</sup> لقا بل این دو لشکر رویداد - و آن عرصه ناوردگاه بلعان سیوف بهادران هست منذ آرایش گرفت - دلاوران و نام آوران از هر دو طرف برآمده آویزشهای نمایان میکردند - و نقد مردانگی را بعیار کامل میرسانیدند - تا آنکه بمیان دولت روز افزون شاهنشاهی روز دین بیست و چهارم اسفندارمذ ماه الهی موافق جمعه بیستم ذی القعدة داود شکست یافت و جمیع کثیر بگو عدم فرو شدند - و شرح این عطیة کبری آنست که چون خانخانان عزیمت این پیکار دولت افزای را مصمم ساخت فوجها برین نسق قرار گرفت - قول بفروغ کاردانان او روشنی افزا گشت

( ۲ ) نسخه [ ی ] در هریر ( ۳ ) نسخه [ ز ] مسالمت - و در [ بعضی نسخه ] مسالمت ( ۴ ) در [ چند نسخه ]

و طایفه از دانش منشان خبایی ملک ( ۵ ) نسخه [ ل ] تکروری •

و لشکرخان و هاشمخان و محسنخان و بسیاری از مجاهدان نصرت طراز بهیمنی او دلهاد شدند و انشی بهجهت قبا خان و خانزاده محمد خان پسر کوچک علی خان بدخشی و برخه از بهادران رونق گرفت - و فوج هراول بمردانگی و عقیدتمندی خان عالم استحکام یافت و خواجه عبداللّه و شهرزوبه خان و سید مبدالله و میرزا علی علمشاهی و شاه طاهر و شاه خلیل و طالب خان و نیابت خان و میرزا محمد جلایر و خانقلی دیوانه و حافظ کوسه و شجاع بیگ از پیشخدمان این فوج ظفرقرین بودند - و برانغار به نیروی همت و تدبیر شاهم خان جلایر و محمد قلی خان نوقبای و پاینده محمدخان و اعتماد خان و قتلقلی قدم خان و سید شمس الدین بخاری منتظم گشت - و جرانغار بدیده روی و ثبات پائی اشرفخان و راجه تردرمل و مظفرمغل و یار محمد قزلباش و ابوالقاسم نمکین و چنده دیگر از مبارزان خدمت دوست منضبط شد •

و چون غنیم رو بروی انواع کشورگشای آمد هر روز دران عرصه مرد آزمائی عیار همت گرفته میشد - و مردانگیها و دلوریها از جانبین بتقدیم میرسید •

ز بس خون که هرجای پاشیده بود • زمین همچو روی خراشیده بود

سه روز این چنین بود خون ریختن • نماندند گردان ز آویختن

و دران تاریخ بواسطه مواجهت ستاره عزیمت محاربه در سرنداشته بدستور هر روز دلیران مست پیکر بودند - یکبارگی مخالف مغلوب مبارزت آراسته برآمد - در قلب گله داود بسعی خود اسباب نکل می انداخت - و میمنه بشروع سکندر برادر خان جهان تیگرگی پذیرفت - و میسر از تبه رائی اسمعیل خان زبونی گرفت - و مقدمه از زیاده سری گوجرخان روی در فساد داشت یکبارگی شورش پدید آمد - خانخانان ناگزیر باعثضاد اقبال شاهنشاهی در ترتیب فوجهای ظفرناید همت بست - خان عالم از رعای شباب و افزونی شهامت سر رشته تدبیر گسیخت - و تیز جلوی کرده نور تر شتافت - و گروه او قبی دست بکار بردند - و معرکه زد و خورد شراره افزای شد خانخانان ازین بیراهی برآشت - و درشت گویان پیرو را فرستاده او را بعنف باز گردانید و هنوز آن فوج اقبال انتظام شایسته نگرفته بود گوجرخان ( فیلا سبک پای تیروز و تمام غیرت را در پیش و نور گزینان نخوت مند را در پس داشته ) به پیکار درآمد - و چون قطاسهای سیاه و پوستانی جانوران بدندان و سر و گردن آن سباع بسته رعب و مهابت افزوده بود اسبان فوج هراول را از دید این اشکال هولعجب و شنود آوازه های مهیب روی همت برگشت - هر چند فارسان عرصه شهامت کوشش نمودند سردمند نیفتاد - و جمعیت دلاوران این فوج را سر رشته انتظام گسیخت - خان عالم



بکارزار در آمدند - شاهم خان جلایر از شنیدن دلیریهای گوجر و برهم شدن موجها پانفر همت  
 شده در تعطف جلو بود - سید شمس الدین بخاری و طایفه از دیوان جان دثار ( که با او  
 سرم یجعتی را گرم داشتند ) در آرامش دل و عزیمت افروزی منتهای تاج شیرین اثر بجلوه گاه بیان  
 آورده چاره گزیدند - تا نابرا<sup>(۱)</sup> آدری این دریادلان نبرد آرای ناموس دوست عبار اندیشه فرو نشست  
 ناموران برانعار بکدل و یجعت شده روی بجرانغار نذیم نهادند - و هنگام کارزار آرایش گروست  
 و جواهر فطرت را روز باران شد - در اندک زمانه مخالف را برداشته بقرل رساندند - و درین هنگام  
 ( که میان راجه و داؤد کارزار قرار گرفته بود ) برانغار موکب ظاهر<sup>(۲)</sup>وا بهر ایزدی ینبارگی نمایان شد  
 و شکیب ربای آن گروه نخوت گزین گشت - داؤد ( هر چند خبر شکست هراول و التمش و قول  
 عساکر منصور شنود ) از شکوه اقبال شاهنشاهی آنرا نرسب نبر شناسان کاردان انگاشته در سنگ لاخ  
 بدلی حیرت داشت که این فوج سترگ نیز نزدیک شد - آن باعباس دل بیه آرمی نهاده بدشت  
 ادبار شتابان گشت - و سنگ تفرقه در جمعیت او افتاد - و مقارن این حال خبر فروشدن گوجر  
 رسید - سرعت در گریز آورد - و سپاه نصرت قرین تیغها آخته از دنبال شدند - و عیاره ازان  
 بخت برگشتگان بخواب نیستی غلوندند - و صحرا از خون کشتها لاله زار گشت • • ابیات •

بهر گوشه مستی بر افتاد خوار • چه محنتی که هرگز بشد هوشیار

یکی بزم گه بود گفتی نه رزم • دلیران درو باده خواران بزم

غنائم فراوان فراهم آمد - و دولت صوری و معنوی روی آورد - و سعادت دین و دنیا بحصول پیوست  
 اولیای دولت کامیاب خواهش گشته بسجده نیایش ناصیه بخت را روشنی بخشیدند •

ای جویای آگهی چشم عبرت بین بگسای - و رنگ آمیزی نائید ایزدی را بچشم اعتبار  
 بنگر - و انکار را باعتراف و اعتقاد را باعتقاد و بیایه والای اخلاص رسانده کامیاب  
 حقیقت شو •

به بخت بلندش خرد ره ندارد • ز قوت بخت الله اکبر

خانخانان پس از چنان ناامیدی بتائید دولت ابد پیوند بچنین فتح شگرف ارجمنندی یافت  
 جراحات عنصری و ریشهای درونی برهم نصرت اندمال پذیرفت - اگرچه پیش ازین بدگانه در حور  
 تصرف در آمده بود لیکن بشمار مبصران دیده در امروز فتح این ملک وسیع روی داد - و موهبت عظمی  
 از مکمل غیب بمجالی ظهور شتانت - اقبال بالید - و پایه دولت بلند شد - خانخانان در حواشی

( ۲ ) در [ بغضه بابباری ( ۳ ) نسخه [ ل ] نبرد آزماي ( ۴ ) نسخه [ ب ] از شکوه اقبال شاهنشاهی

آن نبردگاه صفری گزیده در مصالحِ شکر قدم قراخ نهاد - و در مراتبِ سیاسِ دولتِ روز افزون  
 هست کماشت - و روز دیگر از افزونیِ بدکاریِ آن گروه کافر نعمت و استیلائی قوتِ غضبی در گرد آوردن  
 احیرانِ فارودگاه سعیِ شگرف نمود - و آن گرفتارانِ دشتِ ادبار را علاقه گسلِ تن و نفوسِ شیرِ آمد  
 و از سرهایِ به مغزِ نفرتِ مندانِ هشت مناره آسمانی ارتفاعِ اساسِ نهاده عبرت افزایِ نظارگیان شد  
 چون نبود این فتنه سترگ و مرده بالشِ دولتِ بمسامعِ همایون رسید سرمایه مریدِ آگاهی گشت  
 و مراسمِ سپاسِ بتقدیم آمد - و مراتبِ شکر بظهور پیوست - مناشیرِ عاطفتِ کبری صادر شد  
 و پایه اعتبارِ مخلصانِ خدمت گزینِ بلندی پذیرفت - رتبه صورتِ این گروه ارتفاع گرفت - و مرتبه  
 معنی این طایفه اعتلا یافت \*

و از سوانحِ این ایام آنکه لشکرخان را پیمانه زندگی بدالب گشت - از آن زخمِ عذیف ( که  
 در روزِ هجری از پهلوی در آورده بود ) حال او بصحت گرائید - لیکن از به پروائی و سهل انگاشتنِ ایام  
 نفاقتِ قالبِ نبی کرد \*

و از سوانحِ سپهری شدنِ کارِ یار محمد از غیور است - او از قروانِ پادشاهی بود - و خدمتِ  
 نزدیک کرده - در بنگاله نیکوکاریِ او را بخارستانِ خود آرائی برد - و بتکاپریِ خود اسبابِ مکنات را  
 فراهم آورد - و با لشکر بیگی دم استکبار زد - هر چند فیلِ آبار را ( که بدست آورده بود ) طلبداشت  
 نفرستاد - و اندرز او را سودمند نیامد - درین جنگ نیز در اخذِ غنائم با چنده از ملازمانِ او  
 کار بشویش رسانید - چون آن گروه داد طلبیدند کینه پیشینِ شرارِ اخروخت - به آنکه غرورِ در معامله  
 نماید و نگاه زرف کند بعیاستِ دستِ غضب برگشاد - چندان بزدند که تار و پودِ هستی او  
 کسیخته آمد - اگرچه بحال او ستم رفت اما بسیاری از تبه رایانِ خود سر را بسعدت آباد  
 سخن شنوی رهنمون شد \*

### آغاز سال بیستم الهی از جلوس اقدس شاهنشاهی

#### یعنی سال آبان از دور دوم

درین هنگام معدلت افزونی و جهان آرائی نشاط افزایانِ بهارِ تهنیت گویان رسیدند  
 و جهان جهانِ عشرت و عالم عالمِ سرور را ارمغانی آوردند \*

• نظم •

امروز روزِ شادی و امسال سالِ گل • نیکوست حالِ دل که نکوباد حالِ گل  
 گل چیست قاصدِ ست ز بهستانِ تهنیت • گل چیست رقعهِ ایست ز جاه و جلالِ گل

روز جمعه بیست و هفتم ذی القعدة ( ۹۸۲ ) نهد و هشتاد و نهم هلالی بعد از سپری شدن هفت ساعت و سی و پنج دقیقه چهره آرای جهان بخیر و فرخندگی برتر جمال برج حمل انداخت .

بر دست مبا نگار بستند • پیرایه نوبهار بستند

دوران بهار رنگ و بو داد • گلدسته بدست آرزو داد

و آغاز سال بیستم از دور دوم شد . رسم نشاط و شادمانی پایه شمل گرفت . و عیش و عشرت صورت عموم بانست . ( همچنانکه ربیع آفتابی سال بسال در افزونی حسن و آرایش نوخاستگان نبات و شوق افزونی نظارگیان لوامع صورت است ) بهار اقبال اورنگ نشین ( روز بروز در نشوونمای دوشیزگان معنی و رواج و رونق پردگیان استعداد کونی و الهی بوده ) چمن آرای سلطنت است - عشرت گزینان چمن راز معنی را آن کامیابی ست که گل دوستان صورت را در بهار عنصری بفراف دلی و مراد پیرائی روی نهد . درین مسجده نامۀ الهی [ اگرچه اساس کار بر شرح نیرنگی اقبال ظاهر نهاده نین را رنگین و نامه را نگارین میسازد - و ( بملاحظۀ آنکه فرمان روی ملک بی پایان معنی را دل خراج حوصله بسیار دان بصد مشعل توفیق نتواند سرایای آنرا سرمه بینش سازد ) دست و قلم و کاغذ و مداد را کجا زهره آن باشد که از عهدۀ این کار سترگ برآید ] لیکن ارنجا که هفت یاور و یحیی مساعد و فطرت قرین است ) اندک ازان دریای مالا مال انضال تراوش ظهور داده نفسیده دلان دشت طلب را سیراب میگرداند - و برخی ازان نورستان حقیقت را بلع شرح چراغ بینش انروخته ظلمتانی رسم و مادت را نور آگین میکند - لی غنوده بخت گشایش چشم باطن اگر چنان انشئت ( که بدست هفت تونیست ) باز کردی دیده ظاهر بخواهش تو باز بسته اند - چرا مستبصرانه نیگشائی و نگاه در روزنامه احوال خدیو جهان نمیکنی - و اگر تو طاقت تماشای آن شواهد قدسی نیست مطالعه اطوار دوات روز افزون منصوبان این درگاه والا چرا از دست میدهی - و اگر از نامساعدی بخت و غرض اندائی خرد باین سعادت نرسیده امروز نگاه باین اقبال نامه کن - تا بركات مقدس این یکنای بیهمال بر تو آشکارا گردد - و اگر سیاه درونی پرده بر چشم ظاهر بین تو فرو رفته است از حال منتصبان این دولت عبرت بگیر - و از نیرنگی آثار دوات بر سترگی احوال گیتی خدیو اعتراف گزین - [ هرگاه کارے ( که در باستانی زمانه از فرمانروایان بزرگمنش بدشواری می برآمد ) امروز از ملازمان گیتی خدیو باستانی بجلوه گاه ظهور می شتابد ] پس از ظاهر بیاطن گرای که این میمنت

( ۲ ) نسخه [ ۱ ] جشن ( ۳ ) نسخه [ ۱ ] استار ( ۴ ) نسخه [ ۱ ] گل خندان صورت را ( ۵ ) نسخه [ ۱ ]

بهر ( ۶ ) در [ چند نسخه ] نورستان ( ۷ ) در [ بعضی نسخه ] بهوز چراغ •

روز جمعه بیست و هفتم ذی القعدة ( ۹۸۲ ) نهمد و هشتاد و دوم هلالی بعد از سپری شدن هفت ساعت و سی و پنج دقیقه چهره آرای جهان بقرخی و فرخندگی پر نور جمال بدرج حمل انداخت \*

• ابیات •

بر دست صبا نگار بستند \* پدرباره نوبهار بستند

دوران بهار رنگ و بو داد \* گلستانه بدست آرزو داد

در دوم شد - رسم نشاط و شادمانی پایه شمول گرفت - و عیش و عشرت  
چندانی که ربیع آفاقی سال بسال در افزونی حسن و آرایش نوخاستگان نبات  
توابع صورت است ) بهار اقبال اورنگ نشین ( روز بروز در نشوونمای درشیزگان  
نگار استعداد کونی و الهی بوده ) چمن آرای سلطنت است - عشرت گزینان  
است که گل دوستان صورت را در بهار عنصری بفرغ دلی و مراد پیرانی  
مدت نامه الهی [ اگرچه اساس کار بر شرح نیرنگی اقبال ظاهر نهاده  
نگارن میسازد - و ( بملاحظه آنکه فرمان روی ملک ے پایان معنی را  
بصد مشعل توفیق نتواند سرپای آنرا سرمه بینش سازد ) دست  
بهره آن باشد که از عهد این کار سترگ برآید ] لیکن ارنجا ( که همت باور  
طهرت قوس است ) اندک ازان دریای مالا مال افضال تراوش ظهور داده نفسیده دلائل  
رأب میگرداند - و برخه ازان نورستان حقیقت را بلع (۷) شرح چراغ بینش امروزه  
نور آگین میکند - ای غنوده بخت گشایش چشم باطن اگر چنان اندیشه ( که  
بیست ) باز کردن دیده ظاهر بخواهش تو باز بسته اند - چرا مستبصرانه نیگشائی  
چند احوال خدیو جهان نیکنی - و اگر ترا طاقت تماشا می آن شواهد قدسی نیست  
از دولت روز افزون منسوبان این درگاه والا چرا از دست میدهی - و اگر از نا مساعدی  
بندائی خرد باین سعادت نرسیده امروز نگاه باین اقبال نامه کن - تا بركات مقدس  
مال بر تو آشکارا گردد - و اگر سیاه درونی پرده بر چشم ظاهر بین تو فروخته است  
بستان این دولت عبرت بر گیر - و از نیرنگی آثار دولت هر سترگی احوال گیتی خدیو  
[ هرگاه کار ( که در باستانی زمانه از فرمانروایان بزرگ منش بدشواری می برآمد )  
امروز از ملایمان گیتی خدیو باستانی بجلوه گاه ظهور می شنابد ] پس از ظاهر بباطن گری که این میمنت

(۷) نسخه [ ۱ ] جشن ( ۳ ) نسخه [ ۱ ] استار ( ۴ ) نسخه [ ۱ ] گل خیزل صورت را ( ۵ ) نسخه [ ۱ ]

روز ( ۶ ) در [ چند نسخه ] نورستان ( ۷ ) در [ بعضی نسخه ] روز چراغ \*

نفس مقدس کیست - و ناصیه دل را چون پیشانی سر بسجده این آستان آسمانی بابه روشنائی بخش  
نا باین آئین سعادت منشان نخستین نشاء ظاهر سرانجام شایسته یابد - و هم در گلشن همیشه بهار  
باطن گذارت دهند - و بهنارگی آنچه در عفوای این سال فریخته چهره آرای اقبال شد آنست  
که داؤد ( که افسر فرمانروائی بر سر داشت ) آوا پای انداز بازگاه اقبال شاهنشاهی ساخته  
داخل ملازمان عتبه اقبال گشت •

### دیدن داؤد منعم خان خانخانان را - و بزم یکجتهی باهم آراستن

[ چون بنائید جنود سامی ( که پیوسته در اقبال انرازی گیهان خدیو و ارتفاع اعلام دولت است )  
داؤد خاک به آرمی بر تارک روزگار خود بیخته فرار نمود - و گوجر با بسیاری از نخوت گزینان  
بنویستی فرود - چنانچه مجله ازان گذارش یافت ] خانخانان صلاح کار شناسان دولت منش  
شاهم خان جلابر و راجه تودرمل را بتکامشی آن آواره دشت ادبار رخصت داد - و قبول خان  
و محمد قلی خان توتبای و سعید بدخشی و قمرخان و شاه طاهر و شاه خلیل و طالب بدخشی<sup>(۲)</sup>  
و بسیاری از مجاهدان عرصه اقبال و مبارزان خدمت گزین را درین لشکر ظفر طراز نوشت  
و این جنود نصرت قرین دل نهاد خدمت شده با اقدام آگهی پی سپرزاه هست گشتند - آن بدمست  
باده کامیابی خمار آورد ناکامی شده شتابان کنج خمول و گرنج گمنامی بود - چون قصبه بهدرک  
مورد امواج کشور گشای شد آگهی آمد که آن تیزرو عرصه ادبار را در عین سرعت جهان خان پیوست  
و بدلدهی او بقلم کنگ ( که از قلاع حصین آن دیار است ) روی آورد - و ارباش آن ملک گرد او  
فراهم آمده اند - و تمامی اندیشه خود سران آنکه اگر لشکر نصرت طراز را گذر باین<sup>(۳)</sup> حوالی افتد  
عرصه مبارزت آراسته گردد - که آن شکست ناگهانی از عدم محافظت قوانین احتیاط روی داد  
و اگر توقف نماید در سرانجام اسباب پیکار کوشش رود - تا در هنگام مناسب بلوایم انتقام  
توانیم پرداخت - از شنود این خبر کهن سالان غنوده بخت سراسیمه شدند - و فتنه جویان شورش طلب را  
هنگامه هیزه درائی گرمی پذیرفت - هر چند راجه تودرمل دانش منشی و عقیدت مندی را  
کار برده در نسلی و نسلی این گروه هست بست سودمند نیامد - ناگزیر استدعای حضور خانخانان  
نمود - و صریح نوشت که کار دشوار به نیروی اقبال شاهنشاهی آسان شده است - اگر بامید  
این مردم خود بینی روز شمار کار ساز گذاشته شود هر آینه بدشواری کشد - لایق اخلاص و معامله شناسی  
آنکه اهتمام این کار را بر دست خود لزم شمرد - و به شایبه توقف روی توجه باینصوب آرند

( ۲ ) نسخه [ اب ] بدخشی ( ۳ ) نسخه [ ز ل ] با اقدام هست ( ۴ ) نسخه [ ل ] باین دیار •



خانان را با آنکه زخمها اندمال نیافته بود سکاس سوار همت بانجام این امنیت گماشت  
 به تیزی و چستی در همان شهر آمده هنگامه افروز خدمت شد - آربندگان نهی مغز را ببخشش  
 ، بخشایش و ناموس درستان خود آرای را بخشمین نگاه از تبه رانی باز داشته عزیمت پیش نمود  
 ، تا این کارشاهان خدمت گزین نزدیک آن حصار حصین ( که افغانان تیره رای پناه اندیشیده بودند )  
 رسید - پای شکست این گروه مدبر بلغزش در آمد - نه سامان قلعه داری - و نه اسباب پیکار  
 و نه جای گریز - و جنود اقبال فوج در فوج - داود برهنه مانع مکر اندوزان حیل مدد راه گریز  
 پیش گرفت - و معجز و زاری گرائیده در مصالحت زد - و قتل و شیخ نظام و برجه از اعبان را فرستاد  
 و این فریب کاران جادوئی بزر و سخن سران لشکر منصور را بصلح آوردند - و کهن سالان غنوده بخت  
 ( که از تبه رانی بلطائف الحیل در آرایش هنگامه غنیم تکاپو نمایند - و آنرا وسیله مزید اعتبار انگارند )  
 داستان مصالحت را غنیمت شمردند - راجه تودرمل ( که بر حقیقت کار آگهی داشت ) هر چند  
 دست و پا زد سودمند نیامد - و مشعل هدایت او دران ظلمت آباد غرض نور نبخشید - خانان  
 هاشم خان و قتلوق قدم خان را فرستاده شرائط صلح را تنقیح داد - خلاصه پیمان آنکه نخستین داود  
 آمده تسلیم نوکری درگاه مقدس نماید - و فیلان نامور و پیشکش گزیده بدرگاه والا فرستد - و پس  
 از چندگاه ( که مورد خدمات پسندیده گردد ) روی شرمگین خود را بآستان مقدس شاهنشاهی برده  
 رنگ زدای عقیدت شود - و بنقد یکی از خوبان معتمد خود را بدرگاه والا روانه سارد - تا ملتزم  
 حواشی عزت بوده مذکور او باشد \*

داود ( که کارش باضطرار گرائیده بود ) همه را بحسن تلقی قبول نمود - و سیوم اردی بهشت  
 ماه الهی موافق غره محرم ( ۹۸۳ ) نصد و هشتاد و سه هنگامه دولت آراسته گشت - و بزم  
 مصالحت زینت گرفت - پیشتر از ان بیرون اردی ظفر طراز جائے منزله دلگشی ترتیب یافت  
 و بانواع آرایش حیرت افزای نظارگیان آمد - و خانانان باعیان دولت بتاریخ مذکور در عشرتگاه  
 آمده جشن آرای شد - اشرف خان و حاجی خان سیستانی شنافته داود را با بزرگان آن لشکر  
 آوردند - خانانان تا سرگلیم باستقبال شنافته گرم خوئیا نمود - او شمشیر خود را گشوده گذاشت  
 یعنی از سپاهگری برآمدم - و خود را بآن درگاه مقدس سپردم - تا بدانچه مصالحت دبد  
 ارکان دولت باشد بجای آورند - خانانان آنرا بملازمان خود سپرد - و پس از زمان از جانب

( ۲ ) نسخه [ اب ی ] قتلوق ( ۳ ) نسخه [ ب ] بزور سخن ( ۴ ) نسخه [ ل ] یکی از معتمدان خود را

( ۵ ) نسخه [ ی ] وکیل او ( ۶ ) در [ بعض نسخه ] جای نزه - و در [ بعض ] جای نزه ( ۷ ) نسخه

[ ل ] باعیان لشکر تا مرگیم \*

عنه خلفت خلعیه ولا داده شمشیر بکمر مرصع حمایل ساخت - دارو به بیعت فروتنی روی خود را  
 مصوب دارالخلافه داشته سجده ملازمت بجای آورد - و نفائس امتعه و شرائف اسباب آن دیار  
 - میلان نامور و خزینة وافر برسم پیشکش گذرانید - و تدبیر محمد بسربایزید را ( که برادرزاده او بود )  
 بخدمت درگاه مقدس همراه ساخت - و اکثر آنروز بخرمی و عشرت آن جشن سپری شد - و در هنگام  
 رحلت بعضی محال لودیسه به نیول او دادند - و او را از ننگهای زندگی بوسعت آباد انبساط  
 رحلت داده نشاط معاودت کردند - و عموم مردم شایع مانیها بظهور آوردند - مگر راجه نودرمل  
 که در اندیشه دراز سر بجیب تفکر داشت - و دران بزم گاه حاضر نشد - و بر صلح نامه مهر نکرد  
 و از انجا ( که دنیا جای بادافراهِ اعمال است ) هرکدام بزود ترین اوقات پیاداش رسید \*

و ارسوانج شورش گهواره گهاگ است - و اجمال این تفصیل آنکه درین وقت ( که عبور<sup>(۲)</sup>  
 خانجنان با اکثر عساکر والا شکوه بصوب کنگ اتفاق افتاد ) کالا بهار و بابوی منکلی و طایفه  
 از افغانان تیوه بخت گرد شورش انگیزخته بر سر قاتشال ریختند - و این گروه اندک جنگی کرده  
 امری حیمت و حیا را بخاک بے ناموسی انباشتند - و افغانان ولایت گهواره گهاگ را متصرف شده  
 تعاقب نمودند - و امرای قاتشال در هیچ جای پای همت نیفشوده بحوالی نانده عیان کشیدند  
 خانجنان بسرعت معاودت نمود - و بشهر نانده در نیامده از حواشی آن روبروی غنیم شتافت  
 و محالف از هجوم اوباش آنطرف آب گنگ نخوت آرای بود - دیده و ران لشکر منصور بالا رویه آب  
 جائی ( که دریای گنگ دو شعبه می شود ) یک جسر بانجام رسانده همت در بستی دیگر گماشته بودند  
 نه غنیم را پای ثبات بلغزش درآمد - و غبار آورد خانجنان ادبار راه هزیمت پیش گرفت  
 خانجنان با لشکر نصرت اعتصام تا حدود نانده شتافت - و از اسحا فوج عقیدت گزین را بسرکردگی  
 مسجدی خان بولایت گهواره گهاگ فرستاد - و مجاهدان اقبال آن ملک را بتارگی مستخلص گردانیدند  
 و فتنه اندوزان بزوایای خمول فرو شدند - و خانجنان سپاس ایزدی و شکر اقبال پادشاهی  
 بجای آورده معاودت نمود \*

سوانج صوبه بهار - و کار افزائی مظفرخان - و بتازگی فواختن او را

چرائل عطایای شاهنشاهی ( که نسبت بعموم خلائق شرف ظهور دارد ) از اندازه احماء  
 و مقیاس تخمین بیرون است - و عامه مردم در پاداش آن بناتوانی اعتراف گزین - تا منصوران  
 خاص بارگاه خلعت ( که صدر نشینان محفل انصاف اند ) در برابر نعم نامتناهی چه بار گشایند

آنحضرت کرامت و کجا گنجائی که در اندیشه معارضه باشد - بعرهای دراز بدست آویزی کار انزایان بجهت پیش کارشناسان آرم منش از صد هزار یک را عوض نتوان سامان نمود - لیکن نخستین مرتبه حسابدانی آنست که شناسای مراتب عاطفت کشته فهرست جرائد نیارمندی را برآموش نگرداند - و نطاق همت ببندگی بندد - و هر چه از قسم نیکوکاری وسیله گردد مقدمه سعادت اندیشه خود شمرده یک از هزاران شکر فعلی انگارد - تا هزاره خجالت مند و شرمگین بوده سر رشته چینی از دست نهد - و دید متاع ناستوده خدمت همگان و نیکوئی جنس کار بندگی خربش را سرمایه بدمستی نسازد - باشد که باین زیست ستوده بدایر اخلاص رسیده مقیم آسان عبودیت شود - و خدمت فروشی را گذاشته مهر خاموشی بر لب نهد - خوشا بختمنده که در مراتب نشیب و فراز ملازمت ازین رهگذر گرد انفعال بر چهره روزگار او نه نشیند - و اگر از نامساعدی طالع غبار آلود عرصه خجالت گردد بآب صاف مهیدگی خود را شست و شو داده بگشاده پیشانی و شکفته روئی در قضای گذشته بسربرد - ( چون نویسم که این طاعت را بدل نبود ) بلکه انقاس مانده را بفروغ نیت دوام فرمان پذیری و کارگذاری پرتو حضور بخشد و زمان زمان از سر شایستگی کون و مکان را نورافزای دارد - و چهره افروز این داستان بتازگی حال مظفر خان است •

در داستانهای پیشینی گذارش یافت که خدیو عالم بجهت هوشیاری و آگاهی او را هنگام مراجعت از فتح پنه از کمپیان فرحت خان ساخته ( بے آنکه بکورنش شرف اختصاص یابد ) بخدمت گشایش قلعه رهناس گذاشته بودند - تا قدر رعایت و تربیت شاهنشاهی را اگر بآئین اخلاص نهادان نتواند شناخت معامله سرداگری و سر رشته احسان پذیری از دست نهد - و پیوسته در محض جلال عواطف متاع ستودگی خدمت را آماده دارد - او چندگاه از دست خوی نگویدد در خارستان ناکامی دشنه بردل و جگر میزد - و از آنجا ( که در مرشد او دولتمندی و دیعت نهاد دست قدرت بود ) بسخنای هوش افزای خواجه شمس الدین خان از شورش طبیعت برآمده دل نهاد خدمت شد - و اندک از اندوختههای خود برآرد سامان لشکر نمود - و چون در شهرام را ( که از افزونی اشغال سلطنت بکس جایگیر شده بود ) به نیروی شجاعت در تصرف آورد و از روی دریاقت بسامان خود پرداخت - و آماده آن شد که چون فرحت خان با سایر امرا بگرد قلعه پای همت افشرد بخدمتگری روی عقیدت آورد - از آنجا که نیت و عزیمت را اثر داشت در همان چند روز بمردانگی جوهر او روی نما آمد - و اجمال این تفصیل آنکه روز بهادر

پسر هبمت خان ار قلعه رهناس برآمده شور افزای شد - مظفرخان نیز دستي نموده سزای شایسته در کنار او نهاد - و مال و منال و نیلای او بدست آورد - و بعضی آن اندیشه حقیقت اساس آب بنه بهی باز آمد - و بنقد دران حواشی و حوالی لوی اعتبار افراخت - و در همان ردیگی امرا بمحاصره پرداختند - او بگشاده پیشانی همراهی فرحت خان گزیده در انجام آن اهتمام نمود - و اندک فرصت گذشته بود که قلعه عاطفت گیهان خدیو بر صاحب احوال او پیونداخت - و از بازگذاختن فرمان عیایت صادر شد که ( اگر او باتفاق سایر ملازمان درگاه میعاد کوفتی قلعه مقرر سازد) خود در انصرام آن کار سترگ کوشش نماید - و ( اگر تعهد نتواند نمود با تمایش آن بزمان دراز وابسته داند) آنرا موقوف داشته بسزا دادن افغانان ثمر نهاد ( که در صوبه بهار فتنه انگیزفته اند ) تکاپوی نموده نخستین بشاهراه خدمت رهنمون گردد - اگر دولت را طلبکار شده النجا بدرگاه آورند به بخشش و بخشایش سربلند گرداند - و اگر نه آن بدکاران را مالش داده مایه عبرت سایر گونه اندیشان شود •

مظفرخان از ورود منشور سعادت سجده نیایش بجای آورده معروض داشت که اسباب قلعه گیری دربر لشکر انتظام نداشت - تعهد نتوانست نمود - و شایسته دولت ابد پیوند هم آنکه نخستین این عرصه دلگشا از خار و خس ناسپاسان پاک گردد - و پس ازان با دل نشاطمند و خاطره خدمت مجری با اتفاق جنود اقبال باستیصال نخوت مندان ثیر بخت آن ملک همت بست - میرزاده علی خان و برخی از مجاهدان کارطلب (که حضرت شاهنشاهی هنگام معاودت دربر دیار گذاشته بودند) هدایه شدند - و محسن خان و آفاق و عرب بهادر و طایفه از سبّا (ک) بانظام جایگیر شدند - و در تمامی آن صوره غبار نمرد گزینان فرو نشست - و آدم خان پانگی از ابراهیم پور دربار خان کاشی از قصبه چرکان<sup>(۸)</sup> به جنگ گریخته بجانب جهازکند پی سپردشت ادبار شدند •

و چون کارے دران معموره نماند گماشتگانِ منعم خان بر روزی مقرر خان حسد برد  
و آرمی و داع کردند - او (چون جایگیر معین نداشت) ناگزیر بصوبِ چولند و شهرام معاودت نمود  
علاء داد برلاس و خواجه شمس الدین رفاقت گزیدند - در آنانی راه آگهی شد که مستعبران  
بهتاس آن دو قصبه را متصرف شده اند - از آنجا (که سخت مُعاصد و اختر موافق بود) گرد  
اندیشه برداشتن همت او بنشست - و با دلی کار طلب روی بآن جانب آورد - و بفرزِ شمشیر

(۲) نسخه [۱] بدنهاده (۳) نسخه [اب ی] از خس و خاشاک (۴) نسخه [۱] ملازمان - و نسخه

۱۰۰/۱۰۱/۱۰۲/۱۰۳/۱۰۴/۱۰۵/۱۰۶/۱۰۷/۱۰۸/۱۰۹/۱۱۰/۱۱۱/۱۱۲/۱۱۳/۱۱۴/۱۱۵/۱۱۶/۱۱۷/۱۱۸/۱۱۹/۱۲۰/۱۲۱/۱۲۲/۱۲۳/۱۲۴/۱۲۵/۱۲۶/۱۲۷/۱۲۸/۱۲۹/۱۳۰/۱۳۱/۱۳۲/۱۳۳/۱۳۴/۱۳۵/۱۳۶/۱۳۷/۱۳۸/۱۳۹/۱۴۰/۱۴۱/۱۴۲/۱۴۳/۱۴۴/۱۴۵/۱۴۶/۱۴۷/۱۴۸/۱۴۹/۱۵۰/۱۵۱/۱۵۲/۱۵۳/۱۵۴/۱۵۵/۱۵۶/۱۵۷/۱۵۸/۱۵۹/۱۶۰/۱۶۱/۱۶۲/۱۶۳/۱۶۴/۱۶۵/۱۶۶/۱۶۷/۱۶۸/۱۶۹/۱۷۰/۱۷۱/۱۷۲/۱۷۳/۱۷۴/۱۷۵/۱۷۶/۱۷۷/۱۷۸/۱۷۹/۱۸۰/۱۸۱/۱۸۲/۱۸۳/۱۸۴/۱۸۵/۱۸۶/۱۸۷/۱۸۸/۱۸۹/۱۹۰/۱۹۱/۱۹۲/۱۹۳/۱۹۴/۱۹۵/۱۹۶/۱۹۷/۱۹۸/۱۹۹/۲۰۰/۲۰۱/۲۰۲/۲۰۳/۲۰۴/۲۰۵/۲۰۶/۲۰۷/۲۰۸/۲۰۹/۲۱۰/۲۱۱/۲۱۲/۲۱۳/۲۱۴/۲۱۵/۲۱۶/۲۱۷/۲۱۸/۲۱۹/۲۲۰/۲۲۱/۲۲۲/۲۲۳/۲۲۴/۲۲۵/۲۲۶/۲۲۷/۲۲۸/۲۲۹/۲۳۰/۲۳۱/۲۳۲/۲۳۳/۲۳۴/۲۳۵/۲۳۶/۲۳۷/۲۳۸/۲۳۹/۲۴۰/۲۴۱/۲۴۲/۲۴۳/۲۴۴/۲۴۵/۲۴۶/۲۴۷/۲۴۸/۲۴۹/۲۵۰/۲۵۱/۲۵۲/۲۵۳/۲۵۴/۲۵۵/۲۵۶/۲۵۷/۲۵۸/۲۵۹/۲۶۰/۲۶۱/۲۶۲/۲۶۳/۲۶۴/۲۶۵/۲۶۶/۲۶۷/۲۶۸/۲۶۹/۲۷۰/۲۷۱/۲۷۲/۲۷۳/۲۷۴/۲۷۵/۲۷۶/۲۷۷/۲۷۸/۲۷۹/۲۸۰/۲۸۱/۲۸۲/۲۸۳/۲۸۴/۲۸۵/۲۸۶/۲۸۷/۲۸۸/۲۸۹/۲۹۰/۲۹۱/۲۹۲/۲۹۳/۲۹۴/۲۹۵/۲۹۶/۲۹۷/۲۹۸/۲۹۹/۳۰۰/۳۰۱/۳۰۲/۳۰۳/۳۰۴/۳۰۵/۳۰۶/۳۰۷/۳۰۸/۳۰۹/۳۱۰/۳۱۱/۳۱۲/۳۱۳/۳۱۴/۳۱۵/۳۱۶/۳۱۷/۳۱۸/۳۱۹/۳۲۰/۳۲۱/۳۲۲/۳۲۳/۳۲۴/۳۲۵/۳۲۶/۳۲۷/۳۲۸/۳۲۹/۳۳۰/۳۳۱/۳۳۲/۳۳۳/۳۳۴/۳۳۵/۳۳۶/۳۳۷/۳۳۸/۳۳۹/۳۴۰/۳۴۱/۳۴۲/۳۴۳/۳۴۴/۳۴۵/۳۴۶/۳۴۷/۳۴۸/۳۴۹/۳۵۰/۳۵۱/۳۵۲/۳۵۳/۳۵۴/۳۵۵/۳۵۶/۳۵۷/۳۵۸/۳۵۹/۳۶۰/۳۶۱/۳۶۲/۳۶۳/۳۶۴/۳۶۵/۳۶۶/۳۶۷/۳۶۸/۳۶۹/۳۷۰/۳۷۱/۳۷۲/۳۷۳/۳۷۴/۳۷۵/۳۷۶/۳۷۷/۳۷۸/۳۷۹/۳۸۰/۳۸۱/۳۸۲/۳۸۳/۳۸۴/۳۸۵/۳۸۶/۳۸۷/۳۸۸/۳۸۹/۳۹۰/۳۹۱/۳۹۲/۳۹۳/۳۹۴/۳۹۵/۳۹۶/۳۹۷/۳۹۸/۳۹۹/۴۰۰/۴۰۱/۴۰۲/۴۰۳/۴۰۴/۴۰۵/۴۰۶/۴۰۷/۴۰۸/۴۰۹/۴۱۰/۴۱۱/۴۱۲/۴۱۳/۴۱۴/۴۱۵/۴۱۶/۴۱۷/۴۱۸/۴۱۹/۴۲۰/۴۲۱/۴۲۲/۴۲۳/۴۲۴/۴۲۵/۴۲۶/۴۲۷/۴۲۸/۴۲۹/۴۳۰/۴۳۱/۴۳۲/۴۳۳/۴۳۴/۴۳۵/۴۳۶/۴۳۷/۴۳۸/۴۳۹/۴۴۰/۴۴۱/۴۴۲/۴۴۳/۴۴۴/۴۴۵/۴۴۶/۴۴۷/۴۴۸/۴۴۹/۴۵۰/۴۵۱/۴۵۲/۴۵۳/۴۵۴/۴۵۵/۴۵۶/۴۵۷/۴۵۸/۴۵۹/۴۶۰/۴۶۱/۴۶۲/۴۶۳/۴۶۴/۴۶۵/۴۶۶/۴۶۷/۴۶۸/۴۶۹/۴۷۰/۴۷۱/۴۷۲/۴۷۳/۴۷۴/۴۷۵/۴۷۶/۴۷۷/۴۷۸/۴۷۹/۴۸۰/۴۸۱/۴۸۲/۴۸۳/۴۸۴/۴۸۵/۴۸۶/۴۸۷/۴۸۸/۴۸۹/۴۹۰/۴۹۱/۴۹۲/۴۹۳/۴۹۴/۴۹۵/۴۹۶/۴۹۷/۴۹۸/۴۹۹/۵۰۰/۵۰۱/۵۰۲/۵۰۳/۵۰۴/۵۰۵/۵۰۶/۵۰۷/۵۰۸/۵۰۹/۵۱۰/۵۱۱/۵۱۲/۵۱۳/۵۱۴/۵۱۵/۵۱۶/۵۱۷/۵۱۸/۵۱۹/۵۲۰/۵۲۱/۵۲۲/۵۲۳/۵۲۴/۵۲۵/۵۲۶/۵۲۷/۵۲۸/۵۲۹/۵۳۰/۵۳۱/۵۳۲/۵۳۳/۵۳۴/۵۳۵/۵۳۶/۵۳۷/۵۳۸/۵۳۹/۵۴۰/۵۴۱/۵۴۲/۵۴۳/۵۴۴/۵۴۵/۵۴۶/۵۴۷/۵۴۸/۵۴۹/۵۵۰/۵۵۱/۵۵۲/۵۵۳/۵۵۴/۵۵۵/۵۵۶/۵۵۷/۵۵۸/۵۵۹/۵۶۰/۵۶۱/۵۶۲/۵۶۳/۵۶۴/۵۶۵/۵۶۶/۵۶۷/۵۶۸/۵۶۹/۵۷۰/۵۷۱/۵۷۲/۵۷۳/۵۷۴/۵۷۵/۵۷۶/۵۷۷/۵۷۸/۵۷۹/۵۸۰/۵۸۱/۵۸۲/۵۸۳/۵۸۴/۵۸۵/۵۸۶/۵۸۷/۵۸۸/۵۸۹/۵۹۰/۵۹۱/۵۹۲/۵۹۳/۵۹۴/۵۹۵/۵۹۶/۵۹۷/۵۹۸/۵۹۹/۶۰۰/۶۰۱/۶۰۲/۶۰۳/۶۰۴/۶۰۵/۶۰۶/۶۰۷/۶۰۸/۶۰۹/۶۱۰/۶۱۱/۶۱۲/۶۱۳/۶۱۴/۶۱۵/۶۱۶/۶۱۷/۶۱۸/۶۱۹/۶۲۰/۶۲۱/۶۲۲/۶۲۳/۶۲۴/۶۲۵/۶۲۶/۶۲۷/۶۲۸/۶۲۹/۶۳۰/۶۳۱/۶۳۲/۶۳۳/۶۳۴/۶۳۵/۶۳۶/۶۳۷/۶۳۸/۶۳۹/۶۴۰/۶۴۱/۶۴۲/۶۴۳/۶۴۴/۶۴۵/۶۴۶/۶۴۷/۶۴۸/۶۴۹/۶۵۰/۶۵۱/۶۵۲/۶۵۳/۶۵۴/۶۵۵/۶۵۶/۶۵۷/۶۵۸/۶۵۹/۶۶۰/۶۶۱/۶۶۲/۶۶۳/۶۶۴/۶۶۵/۶۶۶/۶۶۷/۶۶۸/۶۶۹/۶۷۰/۶۷۱/۶۷۲/۶۷۳/۶۷۴/۶۷۵/۶۷۶/۶۷۷/۶۷۸/۶۷۹/۶۸۰/۶۸۱/۶۸۲/۶۸۳/۶۸۴

سمای آنکه طایفه از شناسندگان این مرز راه دیگر نشان دادند . و قرار یافت که روبروی گریوه  
 انباج نصرت طراز روان شود . و آن قدر آهستگی بکار رود که موجه ایران راه بعقب غنیم نزدیک رسد  
 در آن هنگام باعتضاد جنود غیبی عرصه مبارزت آراسته گردد . همه را رای بران قرار گرفت . سردار  
 نول مظفرخان شد . و در برانغار فتح خان میدان<sup>(۱)</sup>ی مقرر گشت . و بزرگ جرانغار فرحت خان را  
 ساختند . و در هر اول میرزاده علی خان و قراطاق خان و حسین خان آخته و آفاق و باقی کرلایی  
 و سهراب ترکمان و عرب بهادر و شیر محمد دیوانه و کوچک قندوزی<sup>(۲)</sup> و بسیاری از پهلوان کار طلب  
 معین گشتند . و خواجه شمس الدین با برخی از بهادران نبرد آزما می نامزد شد که از راه دیگر از عقب  
 این گروه مخالف درآید . غنیم از استحکام گریوه و هجوم اوباش در کمال غرور بود که ناگهانی رسیدن  
 افواج منصور روس و آمدن نوج عقب مقارن افتاد . و پای شکست این گروه بلغزید . و همت  
 در نقاب احتجاب مخفی شد . فتح سترگ رویداد . و غذای فرزوان بدست آمد . و امرا اهتمام  
 در نعاقب نمودند . و در حدود گریوه رام پور از اعمال چهار کهند مخالفان فوجها ترتیب داده  
 برگشتند . عمده این گروه نخوت مند آدم پتئی پسر فتح خان و دریا خان کاکر و جلال خان سر  
 و حسین خان و غازی خان و یوسف پتئی و عمر خان کاکر و محمود کاسر بودند . مظفر خان  
 از روی کاردانی آداب نبرد را ملتزم شده میدان کارزار را آرایش داد .

• بیت •

بغرید کوس و برآمد نبرد • برخشید تیغ و بجوشید گرد

سواران بیک جا برآمبختند • پیاده جدا درهم آویختند

ز خون دلیران و گرد سپاه • زمین گشت لعل و هوا شد سیاه

و مبارزان حقیقت گزین گرم شگرف کاری بودند که خواجه شمس الدین و طایفه از نیزدستان  
 کارشناس باگینی پیشین از عقب غنیم درآمده داد مردانگی دادند . حسین خان و غازی خان  
 و جلال خان سور ( که از دلاوران نامی و نام آوران دلیر بودند ) در آن عیارگاه مردانگی بخاک هلاکت  
 افتادند . چون دست مخالف از کار ماند بپای گریز راه ادبار پیش گرفت . و بمیامی اقبال  
 شاهنشاهی فتح سترگ چهره افروز شادمانی گشت . و مراسم شکر و آداب سپاس بتقدیم رسید  
 و از پاس لوازم احتیاط سپاه نصرت قرین صلاح در توقف ندیده بغیر زمندی معاودت کردند  
 و هر کدام بجای خود شتافته آسایش طالب شد •

چنین ( که عزیمت بهار داشت ) از شنود این سانحه دولت انرا قدم پیش نهاده

( ۲ ) در [ بعضی نسخه ها ] محمد عالی ( ۳ ) نسخ [ ز ] پیر محمد ( ۴ ) نسخه [ ل ] قندهاری ( ۵ ) در

[ چند نسخه ] حسین خان غازی و یوسف ( ۶ ) نسخه ( ی ) دران عاقر مردانگی نموده بخاک •

درست جوی گشت - و از سوانح آنکه چند روزی ازین نگذشته بود که جنید قابو دانسته در بهشت آباد صوبه بهار گرد شورش انگیزخت - امرای آندیار در شهر پهنه فراهم آمده بپاره گری میشتند - و به مظفرخان مراسلات بکنادای فرستاده استمداد نمودند - و او اعتضاد بر اقبال روز افزون شاهنشاهی نموده متوجه شد - از آنجا ( که ثبات پائی و خدمت گزینی و عقیدت مدنی را آثار بدیع باشد ) پیش از وصول بمقصد منشور مقدس رسید - و پایه اعتبار او افزایش گرفت - از مطامع عاطفت روشن شد که بزبان خموشی حقیقت نیکو خدمتی او بر پیشگاه ضمیر خلعت پرئو انداخته است - سرکار حاجی پور ( که در تیول محمدتقی خان برلاس مقرر بود ) باو مکرمست فرمودند ازین نوید کام ترزا گلچین بوستان اخلاص شد - و نهال همت بدالش درآمد - دل را گشایش روی داد و عزیمت را بال گشود - و خاطر کار افزای گشت - و با حوصله فراخ بامرا پیوست - و در استیصال بدنهادی فتنه انگیز پای جلالت افشرد - و آب پی پی را پل بسته عبور کرد •

درین اثنا مستعجلان خانانان رسیدند که در پیکار جنید شتابزدگی بکار نبرند که قرار داد خاطر آنست که درین نزدیکی بآن دیار رسیده شود - امرا نصیح عزیمت نموده توقف گزیدند هر چند مظفرخان داستان موعظت و کارستان معاملات به تنقیح عذرت تفصیل داد سودمند نیامد خاطرش از بودن و برگشتن غبار آورد تردید شد - و کارطلبی او دران پایه برد که تنها به پیکار جنید همت بندد که شورش حاجی پور بلند آوازه گشت - ناگزیر بآنصوب عنان عزیمت منصرف داشت و مفصل این مجمل آنکه تاج خان پنوار و فتح خان موسی زئی و شهباز خان عربی و سلیمان پنوار و نهان روی آمده میر محمود شوکتی را ( که از جانب مظفرخان در حاجی پور بود ) ازهم گذرانید و تا مد کس بخوابستان نیستی غفلتند - ناگزیر دست از کار جنید باز داشته ( با خداداد برلاس و عرب و خواجه شمس الدین و قلیله از مجاهدان خدمت درست ) بصوب حاجی پور روی آورد و باوجود کثرت مخالف باعتضاد دولت ابدقربین همت در پیکار بست - چون رو برو گذشتن متعذر بود از آب گنگ عبور نموده بقصبه سوانه آمد - در میان او و حاجی پور دریای گندک طغیان داشت - افغانان از افزونی جمعیت خود و کمی لشکر منصور مغرور بودند - از آنجا ( که همت کلید مقصود با خود دارد - و اقبال با عزائم درست همدرش ) اسباب فیروزمندی روی در انتظام آورد نخصمین آدی کرن زمیندار چبتار در ساک یکجہتان درآمد - و درین هنگام ( که آن طرف هجوم لوباش بود - و ازین جانب مبارزان خدمت گزین آهنگ گذشتن داشتند - و بظاهر حصول این امنیت

( ۲ ) نسخه [ ب ی ل ] مصدق ( ۳ ) در [ بعضی نسخه ] و مجمل بین مفصل ( ۴ ) نسخه [ ل ] محمد

( ۵ ) نسخه [ ل ] دولت روز افزون ابدقربین ( ۶ ) در [ چند نسخه ] سوانح ( ۷ ) نسخه [ ا ] چادران •

نیشاور می نمود ) زمیندار مذکور رهنمای منزلگاه نصرت شد که در گشایش کار و برآمد مقصود چنین  
 میسر میسرید که بالا رویه این دریا گروهی از خوشاوندان من توطن دارند - و کشتیهای استوار آنجا  
 میبرسد - مناسب دولت آنکه لشکر فیروزی بهمین دستور در برابر غنیم جلو اقبال کند  
 و ناله خوشدلی سراید - و برخی از نیزوان عرصه جلالت نامزد شوند - نا این گروه را شیشاب از آب  
 بدارم - و هرگاه این مبارزان همت مند نزدیک رسند فوج آراسته روبروی غنیم جنگ کزان عبور نماید  
 و هنگام رد و خورد و صیت آی آی آن نیز دستان معرکه شهابت سنگ تفرقه در جمعیت آباد  
 مختلف خواهند انداخت - بنا برین گزیده تدبیر سه صد سره مرد جنگی بسرکردگی قاسم علی  
 حسینی و عرب بهادر و نور بادیه سعادت گشتند - و قاصدان جلد شناور مقرر شدند - که پی در پی  
 حجر گشتن و نزدیک رسیدن آن دلاوران نامور رسانند - و ( چون جهان بضیای نیر اکبر و نور اعظم  
 یوسفی بدرت - و آگهی شد که آن جوق بهادران از آب گذشته نزدیک گرای اند ) مظفرخان  
 که بهار از هر ز جوانان نبرد آزمای حقیقت اندوز بسرکردگی خواجه شمس الدین و خداداد برلاس  
 بر سر عزم روانه گردانید - افغانان غنوده بخت به بندوق و تیر درآمده شور افزای شدند - درین اثنا  
 آوار کوس و کوراکه آن فوج نصرت اعتصام سامعه کوب مخالف گشت - ناگزیر کار دل بتاراج داده  
 رو برگرد نهاد - جمع کثیر غبار آلود شورستان نیستی شدند - و حاجی پور مستخلص شد - و غنائم فراوان  
 بدست مجاهدان دولت افتاد - اهل پلنه ( که از بد گوهری تماشایی بوده دست از معاونت  
 کوتاه داشته بودند ) خجالت زده آمدند - این گروه ( اگر بر حسن جهان آرای اقبال شاهنشاهی نظر کرده  
 به هر ار معامله دانی داشته - یا ریزه چین بزم نمک شناسان نموده ) در کار ولی نعمت  
 خلاف گرای نشده - و در چندین اندوه خجالت نبوده •

و از سوانح عبرت افزای آنکه ( چون به نیروی درت ابدی تائید فتح حاجی پور روی داد - و پایه  
 دال مظفرخان بلندی گزمت ) خبر گذاران راستی منش چنان نمودند که آن طرف نهر مده گذرک  
 فتح خان موسی رگی و جلال خان عربی و سلیم خان برمی و ستري و چتری و بسیاری از افغانان  
 نخواستند فراهم آمده اندیشه شورش دارند - مظفرخان از دور بینی و کار طلبی بهر همت دفع این گروه  
 روانه گشت - چون حوالی آن رود معسکر اقبال شد با تنی چند از خواص بشناسائی حقیقت دریا  
 و جای گذر برآمد - تا بچشم ژرف نگاه خود مشخص گرداند - اگرچه عرض آن نهر کمتر از گزانداز بود  
 اما عمق بسیار داشت - در تشخیص گذرگاه از آن طرف قریب دویست سوار بنظر در آمد  
 خواجه شمس الدین و عرب بهادر و طایفه از دلیران کارشناس را اشارت کرد که دورتر از آب

( ۲ ) نسخه [ ی ] ریزه چین بزم نمک شناسان بوده ( ۳ ) نسخه [ ا ] خبری - و نسخه [ ز ] چروپی •

تورش را و گیر بر زمین آمده از خود رفت - و چون به مظفرخان پیوست سجدۀ نیایش شاهنشاهی بدی آورده عموم مردم را بشناسائی این مُرشدِ آفاق رهنمونی کرد - و چون از حقیقت کار استساف دست بردی حاجۀ اعلان نگارش نمود که دران حضور بیخودی چنان نمودند که گیتی حدیو به امید اقبال هنگامۀ نبرد آراسته مزده رسان بصرت اند - و به نیروی سطوت آن شهسوارِ عرصۀ آگهی عظیم را آبوی رخنه آمد - و بدست نفقۀ مرا ازل خاکستان بیروشی برداشته یاروی فرمودند بحود آمدن - و توانائی سترگ یافته ببال نائید پرواز کفای نمود ابدال را دارمعانی آوردن - و انعطاف عیان نموده همت را پذیرۀ ظفر گردانید - رسیانِ هزیمتی را کجا دل و کوه گوش تا سامعۀ افروز آگهی کردند - این نمودار حقیقت را داستانِ نژوبر یا نیرنگی خیال دانسته برآمدن این هنگامۀ هولناک محال می شمرند - تا بنصرت و فیروزمندی چه رسد - ناگاه آن فوجِ نصرت اعتصام رسید و نامتدای زندگانی را مزده جان تازه رسانید - و بای دادگانِ عرض را مضایق ناموس نو بخشید شاهر بوستانِ سعادت منش را از لواجمِ تأییدِ ایزدی شمع بینش افروخته شد - آنان ( که از بختمندی و دور بینی به دید خوارق بر سترگی شائل انجمن آرای حقیقت آگاهی یافته پرستارِ بوالعجبیهای قدرت اند ) بر حصولِ این لعمۀ اهدا سپاس دادارِ جهان آفرین بجای آوردند - و گروه را ( که در جلبابِ ابدار تاریک نشینی کوهستانِ خود بینی بودند ) روزنه نور گشادند - روز دیگر به بنگاهِ افغانان رفته غارتِ عام کردند - و غنائمِ موفور بدست آمد - و شورشِ بدنهادان یندارگی تسکین یافت \*

و از سوانح آنکه افغانان مذکور پناه بتاج خان بنوار برده نفس راست کردند - و بتدبیرِ آن بدکبش غبارِ فتنه ارتفاع گرفت - و از افزونی مال و کمی خرد و هجومِ وباش پیکار جوی برخاستند مظفرخان به پیسپری مسلک احتیاط از آبِ مدهه گندک گذشته معاودت نمود - و در جائی ( که سطرپِ آن آب مذکور و یک جانبِ خلایبِ عظیم داشت ) پای همت افشرد - و در جمعِ سپاهی و براهم آمدنِ اسبابِ نبرد چاره گزین آمد - آن گروهِ متهور را درین معاودت نخوت افزود - و بروی لسكر منصور دایره گزیدند - و از قلبی جای جز حسرتِ ناکامی بدست نیامد - و هر چند بیشتر کوشش رفت حارِ ناامیدی در پای خواهش فرو نرشد - و چون روزی چند نیرنگی اقبالِ شاهنشاهی چنین ظهور داشت بآئینِ دیگر جمال آرائی کرد - و سپاهِ نصرت طراز افزود - و بسیاری از زمینداران آن ناحیت دل در معاودت بستند - و از فروغِ خرد سرانجامِ جسر را وسیلۀ فیروزمندی دانسته ناکبوی نمودند - قنطرۀ شایسته ترتیب یافت - و از انجا ( که احتیاطِ گزینی طرازِ بختِ والا ست ) اندیشیدند که مبادا در هنگامِ عبورِ موکبِ ظفر ( که توزکِ نبرد منظم نمی باشد ) امری دلگزی



ظهور آمد - رای بران قرار گرفت که شبها برخ از تیردستان عرصه جلالت در پیشگاه جسر زمینی را  
 حدیث دهند - و از خاکهای آن پناهی سازند - تا سپاه نصرت را زمان تسویه صفوف بدست آید  
 و چندام درین خدمت به گشاده پیشانی دل نمی نهاد - خواجه شمس الدین خانی ( چون حال  
 کان را چنین مذبذب یافت - و سرکرد لشکر را سراسیمه دید ) از روی پنداری و شکفتنی انجام  
 این خدمت را هر ذمه اخلاص گزین خویش گرفت - و در اندک زمانی به پایان رسانید - افغانان  
 اگر در خدمت دایره را خالی ساخته بگریخته شدند - باین خیال که چون جنود اقبال بگذرد  
 عدم را در بخت اندیشیده بتاراج آن پردازد - شاید درین هنگام غفلت دست برد - توان نمود  
 مظفرخان مراسم حزم را منظور داشته جمعی کثیر از سپاهی و اردو بازاری را تعیین نمود تا درین حال  
 ( که آن تیره را بیان مدبر فریب آریند ) در انعام این امدیت کوشش رود - افغانان از حقیقت کار  
 ناپی یافته دست از حیل باز داشتند - و ( چون لشکر ابرو بر سران گذاشتا هجوم آورد )  
 پیاده ها دل بلی داده فرار نمودند - و از بیدلی این گروه ضعیف خاطر طایفه ارسوزان جنگ دوست را  
 نیز پای همت بلغزید - و از صدمات گرزنها پل شکست - هزیمتیان خود را بآب زدند - قریب  
 سه صد کس از سوار و پیاده در موج خیز دریا فرو شدند - و خواجه شمس الدین و خداداد برلاس  
 و چنده از مبارزان ناموس جوی دران هنگام به تیراندازی اشتعال نموده دو مرتبه غنیم را  
 برداشتند - و بار سوم ( که کار خدمت گزینان باضطراب انجامیده بود ) تیره باسپ حسین خان  
 سرکرد فوج مخالف رسید - و بر زمین آمد - نفرقه دران جمعیت افتاد - و باین شیر مردان  
 آسیب رسید - و بعد از تکاپوی بسیار بسعی چابک دستان کار شناس باز جسر عالی باتمام پیوست  
 اولیای اقبال بشکوه تمامتر از آب عبور کردند - افغانان ببالغری همت گریخته خود را به قلب گاه  
 تاج خان رسانیدند - و مظفرخان به همنانی دولت تعاقب این ادبار گزینان فتنه افزای نمود  
 و چون لشکر منصور نزدیک شد مَنهیان راست گوی آگهی دادند که اکثر اعیان این فرقه گمراه  
 درین نزدیکی جای خندق ملاحظه میکنند - و در خیال ندارند که فوج ظفر موج باین زودی  
 چندین مسافت دور را پی سپر اقدام همت توانند کرد - مظفرخان خداداد برلاس و برخ از مجاهدان را  
 سراسیمه اردو گذاشته عزیمت گرفتاری آن نخوت مندان بدکیش نمود - و ناگهانی بر سر آن گروه  
 استیلا یافت - و باندک آویزش نسیم تائید ایزدی وزید - و مخالف گریختن را غنیمت دانست  
 و بسیاریه از آن گروه بدنهاد بگو نیستی فرور شدند - اراجمه سر تاج خان پنوار را نادانسته  
 حاجی خان به اوان بریده آورد - و جمال خان غلزی ( که از دلاوران نامور بود ) زنده بدست آمد

و بسیاریه اسیر شمشیر و گرفتار گنند شدند - و موهبتی سترگ به دیروی اقبال روز افزون لعل ظهور بخشید  
و ظلم شب و نراکم اشهار مگذاشت که اعیان دولت بر منازل آن گروه دست بردی نمایند - اما بسیاریه  
از نهادنی بآن سرزمین رسیده غنیمت فراوان بدست آوردند - مباح آن روانی یورت ایشان شدند  
بیس و سه لشکر ظفر قوی آن تیره رایان خود آرای پریشان شده از سراسیمگی و بیچارگی خود را  
و آنچه بنای خود اندیشیده بودند سرمایه هلاکت گشت - و جمعی بصد خون جگر  
از طرف ساحل نجات آمدند - و اساس اوباش بد نهادان برگزیده آمد \*

و آنکه چون این شورش تسکین یافت ستیری و چتری با برخی از افغانان اتفاق نموده  
و آن ملک را در تصرف آوردند - و آن ملکی ست معمور سی کره رطل و بیست کره در عرض  
مخاضی و ذخیره و در میان دریای گدگ مرج خیز است - مظفر خان از آگاهی این شورش وزیر جمیل  
و برادرش و خواجه شمس الدین و میرزا جلال الدین و بنیاد بیگ خان و تنگری قلی  
و سایر اعیان محاربان خدمت گزین را همراه گرفته روی عزیمت باستیصال آن گروه آورد - و چون  
در ظاهر طرار بآن ناحیت پیوستند تهر گزینان آن سرزمین آماده بنکار شدند - و نبرد سترگ  
افتاد فتح خان ( که سرآمد اعیان آن مردم بود ) با هفتاد و نه سره مرد مردانه فرود شد  
و با محوره تصرف درآمد \*

و چون نوابی بخت مظفر خان بحسن اخلاص و لطف تردّد ارتفاع گرفت ( منعم خان  
نامی که در آن حدود باشد - نامه بتاکید ارسال داشت که در ساعت متوجه عتبه خلافت گردد  
و این نامه که زمان محنت کسی و ناکامی روی در انجام نهاده وقت نفع برداشتن از آن مایه  
شمارد این نوشته سراسیمگی روی داد - چه حکم مقدس چنان بود که هرگاه خانخانان  
در بدرگاه والا شتابد - در چنین شوریدگی باطن منشور عاطفت رسید - که از بے توجهی  
مقتصد راهنمونی اوست - ملول خاطر نباشد - و التفات معنوی را شامل حال  
نات آنحدود سرگرمی نماید - و اگر خانخانان رخصت دهد تا آنکه فرمان طلب  
این صوب نگردد - از سنوح<sup>(۴)</sup> این غیب دانی مظفر خان را اخلاص بلندی گری آمد  
و این در پیغمبر معنی گشوده شد - و پس از سپاس صوری و معنوی در حدود حاجی پور  
مستقر و گلگشت شادمانی از سر گرفت - و ( چون گوهر عقیدت او جلا یافت  
و نام معامله فهمی به بستان سرای حماب دانی آمد ) در اندک فرصتی دولت روز به

[ نسخه [ چتری ( ۳ ) نسخه [ ز ] نکه - و نسخه [ ی ] نکه - و نسخه [ ل ] بکر ( ۴ )

[ از قنوج ]

روزی آورد - و سرگرم نیکو بندگی شد - و خدیو در بین خدمت‌های او را پذیرفته اعتبار افزود - و حراست آن ملک وسیع از گذر چرسه تا گذهی بتدبیر و شجاعت او تفویض یافت - و حکم عالی شد که سپاه آن صوبه از خرد تا بزرگ در صلاح دید او برده کارهای شوند - او از روی عقیدت و دانستگی با پسر جوانی سلطنت و احکام خلافت نموده عدالت پیرای گشت \*

و از سوانح نوازش فرمودن امرای گجرات است - خوی ستوده شهریار آفاق لعل ظهور دارد که به نیروی توجهات ابداعی ناقصان بارگاه دین و دنیا را استعداد کمال می بخشند - و مستعدان صافی گوهر را به مزاییش مدارج فرهنگ و افزونی مراتب اعتبار بهایه والا میرسانند - و همواره با کسیر نظر عاطفت ( از خاک زر و از گل در بر آورده ) رنگ آمیزی بزم صورت و معنی را بر دوش فطرت ارم دارند - خامه گروه را ( که شایستگی کردارشان آئینه مکان دلهاست ) در اندک فرصتی چهره گشای پرده نشینان درونی شده جمال می آریند - و حسن می بخشند - و بتارگی مصداق این داستانی اقبال اعتبار افزودن اعیان گجرات است \*

چون در پوزش نخستین رباب اقبال سایه معدلت بران دیار انداخت این گروه بقلاوژی سعادت جبهه‌سای نیاز گشتند - لیکن از واژون بخت و بدگوهری ذات ( چون التجا از صمیم دل نبود - و باطن با ظاهر تطابق و تعاضد نداشت ) از کم بینی و کونه اندیشی جمعی فرار اختیار کردند و برخی در مقام گریز بودند - خدیو عالم از وفور مهربانی و فرط قدرشناسی نظر بر حال عموم خلایق و خصوص تربیت آن نیرو خردان شایسته نیحتی را چندگاه از تصرف باز داشتند - درین سال همایون اورنگ نشینی معدلت آثار ( پشیمانی از ناصیه حال آن طایفه دریافته ) نظر خاص انداختند اقلماخان را ( که بعقل معاش و وفور تمکین و فرط صلاح امتیاز داشت ) بزمید عاطفت اختصاص فرموده ریاست دربار مشکوی اقدس باو تفویض فرمودند - که [ آنچه درین بارگاه سترگ ( که نمونه مشاغل عالم بالاست ) از نقیر و قطمیر فیصل یابد - خصوصاً معامله جوهر و مریح آلات ] بدیده‌داری و وفور بینی و راست اندیشی او قرار گیرد - و آغ‌خان حبشی را نواخته به تیول مناسب سرفراز گردانیدند و ملک اشرف بحکومت شهر تهانیمر اختصاص یافت - و وجیه‌الملک را بسربراهی بعضی خالصات گجرات فرستادند \*

و از سوانح آنکه صادق خان بسجده عتبه قدسی جلا افزای ناصیه عبودیت شد - و عاطفت شاهنشاهی پوزش لغزش او پذیرفته محفوف الطاف گردانید - در پوزش بلاد شرقی خدیو عالم او را

( ۲ ) نسخه [ ز ] ۱۰ وزی آورده ( ۳ ) نسخه [ ل ] شایسته گروه را ( ۴ ) نسخه [ ب ] در پوزش آن ناحیه

نخستین ( ۵ ) در [ چند نسخه ] ملک اشرف - و در [ بعضی ] ملک الشرق \*

پیدایش به خدمتی بدشت غربت فرستادند - تا ببادافراه آن بهوش گردید - و در کار پادشاهان ( خود را از بزرگ جدا نساخته ) بهمکی فطرت و تمامی همت فرمان پذیر گردد - اگرچه بظاهر چنان حکم مقدس نفاذ یافته بود ( که در آن محرابی طلب در جست و جوی نیل گزیده گام فراخ زند اگر بدل آن به بدل نتواند شد در سرانجام جرمانه بگراید ) اما در معنی او را بصوب دبستان عقیدت آموزی و خدمت شناسی گسیل کردند - تا غبار غرور کاردانی و نخوت معامله شناسی از پیش سر و بصیرت او دور گردد - و همواره از روی دانش و بینش نیامندی گیرند - او درین هنگام نشیب و مرتز روزگار را پیموده روی ارادت بدرگاه مقدس آورد - و بسجده خدمت رنگ زدای جوهر اخلاص شد و مدفیل برسم جرمانه گذرانید - ( چون آثار راستی از پیشانی او تابش داشت - و نشانه های درستی از دیباچه حال او پدید بود ) به بخشش و بخشایش بلند پای گرای آمد - که کوشش کرد که بیامت و که خاطر را پاک ساخت که گام دل بر نگرنت - در فیض گشوده و ملای عام در داده اند •

و از سوانح کفران نمودن حسین خان و بکیفر آن رسیدن است - هرگاه روز ادبار و زمان نکبت پیش آید نخستینی عقل او را تیره گردانند - و اندیشه او تباه شود - سود خود را در زبان اندیشد و از کردار شایسته دور ماند - و از شاهراه سعادت بر کناره رود •

چون تیره شود مرد را روزگار • همه آن کند کش نیاید بگار  
و بتازگی مصداق این حال شورش این ساده لوح است - او پیشتر با بیرام خان می بود - از آن باز ( که در سنگ ملتزمان بارگاه مقدس درآمد ) از آنجا ( که دریای عاطفت در موج خیز است - و بازار فدر دانی گرم ) تهور او را بشجاعت خریده و خدمت گزین او را با خلاصمندی گرفته محفوف انواع عنایات میساختند - و با آنکه سرانجام انتظام کثرت نمی دانست - بامید شناسائی بایه والای امارت می بخشیدند - در آن هنگام ( که ریاضت همایون عزیمت دیار شرقی فرمود ) او را روز ادبار از آن خدمت متقاعد ساخت - و چون روی خجالت بدرگاه والا آورد خدیو جهان پیدایش آن تقصیر از سعادت کورنش باز داشتند - هنگام آن بود که در مراتب صورت و مدارج معنی به نیروی خدمت همت افزای گردد - از افزونی سودا و واژونی بخت سر رشته حساب گسیخت - و از و نور خواهش متابع دنیا<sup>(۱)</sup> و اسباب دولت را بتاراج داده راه نچرد پیش گرفت و شهریار خرد دلی با دید چنین بیداشی بر حال او بخشوده نوزش فرمودند - و جایگیر او را مسلم داشته بسرانجام داغ رخصت دادند - چون از بساط قرب دورتر شد از تیرگی رای و آشفتگی عقل در ناخست و تاراج آن نواحی دست جرات برگشاد - و از فنون جنون یا از شعب گریزت گفته

( ۲ ) نسخه [ ۱ ی ] به نیروی همت خدمت افزای کرده ( ۳ ) در [ بعضی نسخه ] دین •

که همگی همتا درین تکاپوی تحصیل اسبابِ داغ است - و غارت گنان بصوبِ بسنت پور (که از سرکارِ کمپانی است) شتافت - که صیبتِ معادن و معموری آن ملک در جوهرِ هوشمندی او اختلال انداخته بود - از آنجا [ که کارسازانِ جهان آفرینش چنین بردوشِ همتِ نقشِ ازوم آراسته اند ( که بدکاران و بداندیشانِ این بارگاهِ خلافت را تکاپوی سحت در سزا یافتن بخشند ) تا برسینتِ خود بهادافراهِ رسند ] این مدهوشِ ادبار در نکال و هلاکِ خود شتاب آورد - و از کسبِ سختی سر رشته ندبیر دران سرزمین جنگ بے نورزک کرده شکست یافت - و به تیر و بندوق زخمی شد و پیشتر از آنکه حقیقتِ حال بسنجِ همایون رسد بنزلِ مکانات گرفتار آمد - و چون شورشِ او بسامعِ اقبال رسید صادق خان را با بعضی از ساداتِ بازه و امروزه و طایفه دیگر از مُبازران فرستادند ( اثرچه بواسطه زخمِ کاری از بد مستی و تخیلاتِ باطل قدره هوش آمده خمار آلود بود ) لیکن از صیبتِ سطوتِ فوجِ نصرتِ اعتصام هشیار تر گشت - و اویش بد گوهَر ار گرد او پراکنده شدند و بسمی هوا خواهان مصلحت چنان دید که کشتی سوار شده خود را پیشِ منعم خان خانخازان رساند شاید که برسینتِ آن سپه سالار جرائم او بطیلسانِ مسامحت پوشیده آند - از حدودِ گدَهه مَنیسَر بکشتی در آمده روی در سرعت داشت - تیز دستانِ عرصه آگاهی در حدودِ فصبه مارِهه رسیده بدست آوردند - و باشارتِ والی گیهان خدیو بدار الخلفه آگره در منازل او گذاشته باسلام آستانِ مقدس شتافتند - و در اندک فرصت بهمان زخمِ جانکه روی در نقابِ اختفا آورد - و همانا که خاطرِ غیب دانِ شاهنشاهی بر حالِ او آگاهی داشت - از آرزوِ ذاتی و عاطفتِ فطری نخواستند که او را در سفرِ آخرین خجالت زده بینند \*

و از سوانحِ آنکه حکیم ابوالفتح و حکیم همام و حکیم نورالدین فرزندانِ مولانا عبدالرزاق گیلانی (که در حکمتِ نظرو طالع بینش فراوان سرمه دیده و روی او بود) در اواسطِ امرداد ماهِ الهی ناصیه افروز عقیدت گشتند - و بعواطفِ روز افزون سرپلندی گرفتند - (چون گیلان بدستِ فرمانِ روی ایران در آمد و خان احمد والی آنجا از معامله شناسی بزندان افتاد) مولانا عبدالرزاق از حقیقتِ اندوژی و راست کیشی در شکنجه بند تالاب نهی کرد - این جوانانِ سعادت منش باین درگاه والا پناه آوردند و جوهرِ دانش و بختِ مندی ایشان بتوجّهاتِ قدسی افزایش یافت - (اگرچه هر سه برادر در کمالاتِ رسمی از ممتازانِ زمان بودند) اما حکیم ابوالفتح را شناسائی نبضِ زمانه و دریافتِ روزگار و خواندنِ سوادِ پیشانی و بسا از صفاتِ آدمیت غارِ چهره هوشمندی بود \*

( ۲ ) در [ چند نسخه ] بارهرو ( ۳ ) نسخه [ ۱ ] که در حکمتِ نظردناله بینش فراوان ( ۴ ) نسخه

[ ی ] در شکنجه عقیدت \*

## توجه برخی از پیردگیان بازگاه خلافت و مدرنشینان

### سراوقات مفت بصوب حجاز

( مصیبت نقاب - تقدس احتجاب - مستورا معجزا حلم و حیا مخدرا مقدمه عرت  
( نبیرا ) گلشن بیگم عت مقدسه حضرت شاهنشاهی از دیرگاه نذر طواف امارن شریعه داشتند  
بجهت بالیدن راه و سوانج روزگار این عزیمت از مکن بطون سنه ظهور نیامده - دربنوا [ که  
نرمه دگشای هندوستان دارالامی شد - و اوباش خانه گجرات مسکن معدلت دوستان ذیک اندیش  
گشت - و امیران جزائر فرنگ ( که سنگ راه سفرگزینان حجاز بودند ) ایل و منقاد شدند  
و میت معدلت و خدا پرستی گیهان خدیو فاف ناقاب گرمی - و طبقات اذام از شمول آگاهی  
و دام داددهی در آسایش آباد ایمنی در آمدند ] آن نور افروز عصمت را نیرشوق از مشرق گردید  
صیر طلوع کرد - و آن عزیمت آرام گسل خاطر شریف ایشان گشت - و ( چون لوازم حقیقت  
ریشهگاه ضعیف<sup>(۳)</sup> آسمان پیوند پرتوانداخت ) با وجود کمال تعلی و فوط ارتباط خواهش خود را بر اراده  
ایسان ترجیح ندادند - و نیز همگی هست علیا و قصوی بیت حق اندیش آنست که هر طایفه  
تقتضای عقیدت کامیاب عبادت گشته پرستار ایزد گردند - مبلغانی گرانمند از نقد و جنس  
همراه ساخته رخصت فرمودند - و باین تقریب برخی از مخصوصان شبستان اقبال را نیز این آرزو  
شکیب ربای آمد - شهریار دورویی حق اساس هریک را نقد نمنا در کنار ریخته از سار آرزو سبکدوش  
گردانیدند - و اسامی عت نهادان ( که در ملازمت آن یکنای مرصه آگاهی توفیق خدمت یافتند )  
نقاب گرین سراوقات دولت سلیمه سلطان بیگم و حاجی بیگم و گلعدار بیگم فرزندان گرامی  
میرزا کامران - و سلطان بیگم حرم میرزا عسکری - و ام کلثوم خانم نبیره حضرت گلبدن بیگم - و گلزار آغا  
( که در حرمهای حضرت فردوس مکانی انسلک داشت ) و بی بی صفیه<sup>(۴)</sup> - و بی بی سروسهی  
و شاهم آغا ( که از خدمت گزینان مشکوی حضرت جهانبانی جنت آشیانی بودند ) و سلیمه خانم  
دختر خضرخواجه خان - و اخیر مهرماه الهی این گروه سعادت منش ناته شوق را محمل بستند  
و طایفه طایفه مردم کامیاب زاد و راحله شده متابعت گزیدند - و بجهت تعظیم و احترام سرکرده  
این سفرگزینان گلدسته اقبال شاهزاده سلطان مراد را اشارت والا شد که تا ساحل دریای جنوبی  
در ملازمت باشد - روز نخستین در حوالی دابر نزول سعادت فرمودند - و دران مقام دره التاج  
سلطنت کبری خلف الصدیق خلافت عظمی شاهزاده سلطان سلیم با اکثر اعیان دولت رسیده

( ۲ ) در [ چند نسخه ] معجز ( ۳ ) نسخه [ ی ] ضمیر اندلس آسمان پیوند ( ۴ ) نسخه [ ب ل ] حقیقه .

مراسم تجلیل و تکریم بجای آوردند - و از آنجا ( که خاطر دوربین این پیدشوی قائله سعادت نگرانی داشت که مهادهای آن نوهاره خلافت بواسطه صغیر سن درین سفر دراز آسیب رسد ) استدعای بازداشتن آن ناره نهال گلشن حق پسندی فرمودند - و بذروه قبول رسید - و بحکم مقدس باقی خان و رمی خان و عبد الرحمن بیگ و برخی از دیده و ران خدمتگزین بارگاه اقبال همراه شدند و فرمانی والا شد که امرای والا شکوه و اعیان هر سرزمین و مستحقان ثغور و پاسداری حدود و رود بانان و امیرانی بنادر لوازم نیکو پندگی بتقدیم رسانند •

و از سوانح فرستادن حاجی حبیب الله کاشی ست به بندر کوه - درین هنگام ( که ولایت کجرات داخل ممالک محروسه شد - و اکثر بنادر آن ناحیت بحره تصرف درآمد - و حکام بنادر فرنگ سلسلهجهای نیاز و نیایش گشتند ) بسا از مدافع و نوادر هنرمندان کارپردازان دیار خاطر نشان همایون شدند بر این حاجی را ( که در بارگاه حضور یگاردانی و راست اندیشی و درست بینی از بندگانی شایسته بود ) زمین فرمودند - تا مبلغ گرانمند و گزیده متاع هندوستان را بکوه برده غرائب و عجائب آن دیار را برای نزهت خواطر باین حدود آورد - و بسیاری از دیده و ران هنر پیشه را ( که بر سائو فهم و شناسائی کار شوق را با حد هم آغوش داشتند ) همراه ساختند تا همچنانکه مصنوعات غریبه آن بلاد را نقل افتد منافع بدیده آن مرز را نیز تحویل شود •

و از سوانح تعیین فرمودن هفت چوکی ست - ( اگرچه همیشه ملازمان عتبه اقبال کیشک داشته و پیوسته لوازم خدمت بتقدیم رسانیده - و همواره منتظر فرمان مقدس بوده دوام حضور را عبادت ایزدی شمرده ) لیکن ضابطه طراز تنقیح نداشت - آنان ( که نطایق عقیدت بر میان دل بسته از سود و زیان پاکدامن زیسته ) و آنجماعه کار افزای سوداگر طبیعت ( که سود را در سودای خدمت دانسته ) به تعیین وقت جمیع ازمه را هنگام برآمد مقصود شناخته - و تلاش دوام حضور کرده اما غیر این دو گروه از تبه رانی و خود بینی و کسالت طبیعت نفع را در ضرر اندیشیده بتخیلات واهی و تسویات باطل دلنشینی خدمت نشده - و راه کاهلی سپرده ذخیره نکال ابدی سرانجام داده درین هنگام ( که عنفوان ابتسام بهار دولت است ) بر پیشگاه خاطر اقدس آئین هفت چوکی پرتو انداخت - جمیع بندگانی درگاه را ( که در بارگاه خلافت سعادت بار داشتند ) هفت بخش ساخته هر قسم را بکیشک یک شب روزی مقرر گردانیده یکم از بزرگان دولت را سالار آن طبقه ساختند تا بر جمیع مهمات آنروز آگاهی یافته ناظم اشتات معامله باشد - و همچنان یکم از طرز دانایی بساط قرب را بمنصب میر عظمی اختصاص بخشیدند - که عرائض و ملتسمات جهانیان را

به محافظه اغراض نفسانی در هنگام کیشک خود بموقف عرض رساند - و عالمیان را از محنت انتظار و سرگردانی گوناگون خلاص کند - ازین عاطفت کبری طبقات انام بکام خویش رسیدند . مقاصد خلایق ( که از شکوه سلطنت ناگفته مانده ) بعرض رسیدن گرفت - پایه اصحاب عقیدت ارتفاع یافت - بازار معامله دانان رونق پذیرفت - اهل خدمت را روز عیار پدید آمد - کاهل منشان را سدوت آباد جد هدایت شد - و نادانان بیوقت گوی هرزه درای از تباد کاری برآمدند - بارگاه سلطنت را طراوت خاص روی داد - و هنگام تعلق گرمی گرفت •

و از سوانح هبوط اختراجهت مندی میرزا کوکه است - از انجا ( که فرط عاطفت پادشاهی او را از حقیقتی خسی باوج کسی برآورده بود - و بدوام خدمت رموزدان بزم تقدس و مزاج شناس روزگار گشته ) از گهرات باسپان<sup>(۳)</sup> طلب فرمودند - تا از پیش قدمان رونق افزائی معامله داغ گردد و ایر چون بتحقیق پیوسته بود ( که میرزا سلیمان احرام سجده عتبه<sup>(۴)</sup> والا بسته است ) او نیز دران بزم دلگشا شمع بهنش را نور افزاید - روز اشتاد بیست و ششم مهر ماه الهی ناصیه سای آستان جلال آمد و مشمول عواطف بیکران گشت - و از انجا ( که جوشش اعتبار پادشاهان را هر حوصله بر نتابد ) او از باد کامیابی و دور بودن از بساط عزت و هجوم خوش آمد گویان پالغز مسلک هوشمندی گشت - نخستین در معامله داغ ( که طراز نظام عالمیان و طرز رهنمائی سداد گرینی ست ) سخنان در میان آورد - که سوداگر مشربان معامله فهم چنان نسرایند - تا بمخلصان صافی گهر چه رسد - و شهریار مهرگزین ( از انجا که او را چون فرزندان رضا جوی تربیت فرموده ) ناشنوده گرفته - و چون نصائح بختمنندی سودمند نیامد از فرط دوستداری ( که میداد در بالای ناگزیر افتد که چاره نه پذیرد - و سرمایه بیراهه گریه دیگر شود ) آئین سلطنت را بادی فتوت قرین ساخته او را چنگاه از غرق امارت فرود آوردند - و از شرف اختلاط باز داشته در باغ خودش جای دادند که در همان سرای بهجت بوده با مال و منال و اغروق خود بنشیند - و عبرت از روزگار برگیرد و قدر عاطفت و تربیت شناسد - و از سوانح آنکه چنده از ناهمیدگی و تقلید گرینی از چنین باده آشامی به بهیوشی گراییدند - مرحمت پادشاهی چاره گر آمد •

چون قانون داغ رواج پذیرفت دکانچه نروبر را کساد پدید آمد - اهل جد را زمان خدمت بدست افتاد - و کسل گرینان را هنگام ادبار رسید - آنان ( که سپاهی داشتند - و از دیانت مندی و ناموس دوستی از مال خود سر بر اهق حق نوکر کردند ) زمان ظهور جوهر فطرت و وقت بهیوشی<sup>(۴)</sup> راستی این گروه قریب شد - و از روی دیده و ری داغ کرده اسباب مزید دولت برای خود

( ۲ ) نسخه [ ز ] سرسرتفاع یافت ( ۳ ) در [ چند نسخه ] باصم هم ( ۴ ) در [ اکثر نسخه ] تا روز



سرانجام دادند - و ناکامی ( که مال بنده بوده بجای لشکر زر می انداختند ) حالشان تباہ گشت  
 از انجمله شجاعت خان و میرزا عبداللہ و میر معزالملک و قاسم خان کوہ بر و دوست محمد  
 ماما دوست و محمد امین صاحبِ ترجیہ را از بساطِ حضور محروم ساخته به بنگالہ فرستادند  
 تا منعم خان خانخانان موافقِ جمعیتِ هر کدام در آن حدرد جایگیر نماید - چہ سچیہ عالی و شیدیہ  
 والا ست کہ بارہابِ جرائم چنین سلوک رود - و پردہ دریدہ این گروہ را بطیلسانِ فتوت پوشیدہ آمد  
 ( اگرچہ صورت پرستانِ ظاہرین را این را از قسمِ عنایت و آثارِ جمال شمرند ) اما درون شناسانِ معنی پرست  
 از بے التفالیہای سترگ دانستہ از سیاستِ بزرگِ قہری اعتبار کنند - چہ اخلاص پشہای  
 عقیدت مند را عدایہ الیم تر از حرمانِ صوری ( کہ از راهِ قہر باشد ) نشان ندادہ اند - [ اگرچہ دوربیدانِ عرمہ  
 معدوی بہ نسبتِ طایفہ ( کہ بہانہ والی اخلاص نرسیدہ اند ) از قسمِ عاطفت انگارند ] اما در دید  
 اہل تحقیق ( کہ خاصِ انخاصِ ہزم دانائی اند ) متیقن باشد کہ آن گروہ مرحوم گمراہ را بطرز ایشان  
 گذاشتن در رنگِ بیمارِ علاج پذیر را دار نکردہ بطبیعت سپردن از اعظمِ فنونِ قہر است •

### التجا آوردن میرزا سلیمان بدرگاہ مقدس شاہنشاہی

از آغازِ طلوعِ نیرِ اقبال تا امروز ( کہ عنقوانِ ظہورِ تابشِ دولتِ ابد پیوند است ) نخبندانِ  
 ہوسناں قضا و کارگذارانِ بارگاہِ تقدیر دوجیز را برہمتِ والا طرازِ لزوم دادہ اند - نخستین صافیِ درونانِ  
 عقیدت گزین را در خورِ وقت از خلوت کدہ خمول بر آورده بجلوہ گاہِ عیان آراستہ موردِ جلالتِ نعمتِ  
 سعادت میگردانند - یکم را افسرِ امارت بر سر می نہند - و دیگرے را بتشریفِ کرامت اختصاص  
 میبخشند - برخے را نیروی زنگ زدائی خرد میدهند - و طایفہ را نورانزای گوہرِ شمشیر میسازند  
 دوم بدگوہرانِ تیرہ دل را بگونہای تحقیق اندازہ گرفته بکمرِ توجہ بلے کوشے از اورنگ نشینی  
 دولت ببادانراہ مشعلہ آگاہی می افروزند - جماعتے را بفنونِ خواری و شرمندگی آغشتہ موردِ  
 انواعِ نگال ساختہ بہ خرابِ آبادِ عدم میفرستند - و طبقہ را باتسامِ بیمارِ ہا سرزنش کردہ بصد گونہ  
 درد مندی و جانگاہی شکیب ربا دل شکنند - بعضے را عبارِ آلودِ خاکستانِ آستان داشتہ  
 در نکوہیدہ ترین زندگانی مبتلا دارند - و بسیاری را سرگردانِ بادِ ناکامی ساختہ برای گذارش  
 سجدہ ندامت بدرگاہِ والا آورند - چنانچہ درین شگرفنامہ جانجا بدلان اشارت رفتہ - و بتارگی  
 مرآتِ این مقصود سرگذشتِ میرزا سلیمان است - آزان باز ( کہ حضرت فردوس مکانی او را  
 ایالتِ بدخشان عنایت فرمودہ بودند ) پیوستہ لوازمِ اطاعت و آدابِ نیکو خدمتی بجای می آورد

و از آنجا ( که کامروائی صورت و همنشینی بد و دوستی خوش آمد گویان چراغ خرد را فرو نماند - و دیده صاحبش را زمین سازد - راست گویان سعادت منش را پیش او قدرت نماید - و مداحان نهی و ست بد دین را بازار گرمی پذیرد - نه صلاح خود دریابد - و نه دیگر را قدرت گویائی بود و اگر هستی دشمنی از فرط خیرخواهی حرف حقیقت بر زبان آورد از ناشنوایی سر بگردان اندوه نند ) لها ( چون میرزا را در تنگنای کوهستان بدخشان آرزوهای مختصر برآمد ) سر رشته عبودیت ار دست داد - و از نیرنگی رای و واژونی بخت در عنقوان این دولت بدترین سر استکبار برافراشت و نام بزرگی بر خود نهاده عزیمت گرفتن کابل نمود - چنانچه مجله گذارش یافته - ( هر چند خدیو عالم بواسطه پده آرائی و نقاب گزینی متوجه آن نشد - و اولیای دولت از افزونی مشاغل ملک وسیع هندوستان بآن نپرداختند ) لیکن کار فرمایان ابداع در نیرنگی شکر این دولت پا بر جا بوده او را در مدارج احوال و مراتب اوقات شربت ناکامی چشاندند - و برای اتمام پاداش و ظهور پایه سرب شاهنشاهی بدرگاه سلاطین مطاف ملتجی گردانیدند - از آنجا ( که شادابی گلشن سخن سرائی در سر دارد ) چندی از آن حوادث ( که یک بعد دیگر از نهانخانه تقدیر جلو عبرت داد ) می نگارد - نخستین آمدن خانم است - و غبار نفاق میان او و حرم بیگم بلند شدن - و تخم رحمت کاشتن در آن سرزمین - حرم بیگم دختر سلطان و پس کولابی ست از گروه قبیاق - به تربیت سلطان محمود میرزا بلندی گرای آمد - و ( چون این عفت نهاد را بمیرزا سلیمان پیوند کردند ) آثار رشد و کاردانی در سرانجام ملک و انتظام سپاهی بظهور آورد - و استیلا او بجائے رسید که میرزا سیاستهای را ( نه خود از صده آن نتوانسته برآمد ) بار حواله کرد - و خانم محترمه خانم نام دارد دختر شاه محمد سلطان کاشغری - در حباله عقد میرزا کامران بود - از کابل عزیمت کاشغر کرد - در اثنای راه چون عبور او به بدخشان افتاد میرزا سلیمان را طبیعت در رنجش آورده در مقام خواستگاری او درآمد حرم بیگم کیی او در دل گرفت - و بغنون اوستادی پیشدستی نموده او را بمیرزا ابراهیم پسر خود پیوند زنا شوئی داد - ازین باز پیوسته بد اندیشی را در دل گرفتند - چنانچه نتایج آن برخه برسم اختصار نگاشته آمد •

و از وقایع ( که سلسله انتظام بدخشان از هم گسیخت ) آنست که این گروه از بیداشی دامن مقت حرم بیگم را با حیدر علی بیگ ( که برادر دوستدار بود ) گرد آلود تهمت گردانیدند و فرط توجه و مهربانی بیگم نیرو رایان بد نهاد را برین ژال خائی دلیر ساخت - و میرزا ابراهیم از مستی جوانی بمحض بدگونی هرزه درایان فتنه دوست آن بیگناه را از هم گذرانید - و در ندامت

( ۲ ) در [ بعضی نسخه ] خوش آمد چراغ خرد را ( ۳ ) نسخه [ ل ] تبه رانی ( ۴ ) نسخه [ ل ] گرفت •

جاوید در ماند - و همانا باعث خسارت بدخشیان استیلائی بیگم بود - که اره تدبیری و قدرشناسی  
 را به محضارا ( که اساس کارگاه تعلق است ) یکبارگی گذشته [ زمان و مکان و محل و مقدار  
 سیاست را منظور نداشته - و چون عبار دروغ سازان فرو نشست بیگم کین را با تدبیر آمیخته  
 در برانداختن اعیان ملک ( که بدگویان شورش افزا بودند ) همت گماشت - و از امور ( که  
 سرمایه خسار سالکان آن مرز شد ) نازل جانگاہ میرزا ابراهیم است - چنانچه مجله گذارش یافت  
 اسرار این قضیه دلکوب بیگم با جمیع بدخشیان ( که در آن لشکر بودند ) کمر عداوت بر بست  
 و دشمنی مخصوص<sup>(۲)</sup> بمعموم کشید - و با خانم زبان طعنه درآورد - و قدم او را شوم گرفت - و بارها  
 در مکالمات رسمی و مطارحات عربی بطفر گفته که تو رهگذری بودی - ترا بخیال بیکی برداشته  
 تربست کردیم - ندانستیم که خامیت چنین داشتی - و امثال این مقدمات ( که کم دانشان سرایند )  
 در میان آورد - و همگی خیال آنکه از سلوک چنین ستوه آمده بگشای فرود - و میرزا شاهرخ را  
 در گذر عاطفت خود توبیخ نماید - خانم از اندیشه جدائی شاهرخ میرزا از همه وا پرداخته  
 طعنهای جانکاه را ناشنوده انگاشته - و پیوسته در کمین انتقام عشرت نخیلی نموده - و از اسباب  
 ( که سرمایه تجدید نفاق اهل بدخشان شد ) آمدن چوچک خانم کوچ عبدالرشیدخان کاشغریست  
 با دو پسر خود صوفی سلطان و ابوسعید سلطان بجهت مراسم تعزیت میرزا ابراهیم - پس از تقدیم لوازم  
 پرسش و رسوم سوگولری حرم بیگم را از سیاهپوشی برآورد - و چون مجلس بانجام رسید از فرط اندوه  
 و افزونی غم باز بلباس ماتم درآمد - چوچک خانم آزرده گشت - و دل در نکوهش حال او بست  
 و بملاحظه قرابت قریب دلنهاد معاونت خانم شد - و بارها زبان آورد که حرم بیگم را  
 ابق آنست که سر رشته توره را از دست ندهد - و در مراسم احترام خانم دقیقه فرو نگذارد  
 و در نشستها پستی بطلبد •

و آنچه افزونده آنش مخالفت بدخشیان بتازگی شد آنست که میرنظمی اتالیق میرزا شاهرخ  
 و جمعی کثیر از اعیان بدخشان و شیخ بابایی والی ( که از حرص اندوزی و حیل سازي لباس  
 درویشی را زبان گدیه خود ساخته بود ) صوفی سلطان پسر چوچک خانم کوچ عبدالرشید خان  
 کاشغری را به بزرگی برداشته در تزیین جای درویش مذکور ( که بزبان وقت خانقاه گویند )  
 هم قسم شدند که نقش هستی حرم بیگم از دیداجه روزگار سترده آید - و میرزا سلیمان را عزت نشین  
 کنج خمول گردانند - درین اثنا یکی از محرمان هنگام شورش حقیقت را بمیرزا رسانید - همان زمان

( ۲ ) در [ چند نسخه ] عموم بخصوص کشید - باخانم ( ۳ ) نسخه [ ز ] افزونده ( ۴ ) نسخه [ ل ]

مخالفان بدخشان ( ۵ ) نسخه [ ز ] چوچک خانم - و نسخه [ ل ] کوچک خانم •

اتفاق و قیام سلطان ( که رهبر احسان او بود ) بصوب فرخار شنافت - و حرم بیگم بجانب کولاب رفت - تا سامان پیکار نموده شورش کاشغریان را چاره گزیند - و چون خانم ازین سانحه آگاهی یافت در خجالت فرو شد - و آن خود سرشوریده باطن را طلب داشته سرزنش نمود آن جوان بپراخه رو پاسخ داد که لغزش از اندیشه‌های تباد میرنظمی و برخی از بدخشیان بداندیش آن درویش آراسته ظاهر خراب درون است - چوچک خانم شرمند، با فرزندان متوجه کاشغر شد و حقیقت پاکدامنی خویش و بداندیشی آن فتنه افزایان پراگنده در ناکشته معذرت‌آرای گشت چون میرزا سلیمان از حقیقت کار آگاهی پذیرفت کاروانان حیرت‌گزین فرستاده عذر خواست و استعفا می ملاقات نمود - چوچک خانم صوفي سلطان و مردم خود را بکاشغر فرستاده خود را ابوسعید سلطان و رحیم خان وقفه یگانگی کرد - میرزا و حرم بیگم دران سرزمین رسیده بزم دوستی را نظام می نمودند - و برای تشدید مبانج یکجتهی خانم دختر گلان خود را بابو سعید سلطان نسبت کرده رستاق را بجهاز دادند - و بعد از تجدید مراسم یتادلی و تازه ساختن پیوند خویشی چوچک خانم بکاشغر شنافت - و فرزند خود را بخدمت میرزا سپرد - میرزا در مقام نادیده فتنه اندوزان مدکبش درآمد - برخی را بگو نیستی فرستاد - و طایفه را برزندان ناکامی مقید گردانید - و آن درویش را با گروهی تشهیر کرده اخراج نمود - و طبقه بتکاپری شگرف ازان دیار راه گریز پیش گرفتند \*

و یکی از موارد پریشانی افزای بدخشیان آنکه حرم بیگم حکومت کولاب را بندهم قبوی تفریض نموده سرمایه شورش آن ناحیت گشت - و این معنی بر لشکر کولاب گران آمد - و از مایه حقیقت و آرم عبدالغفور پسر جهانگیر علی بیگ برادر زاده بیگم را ( که در قرائتین بود ) برداشته ندیم را از هم گذراندند - حرم بیگم میرزا شاهرخ را از قندوز و ابوسعید سلطان را از رستاق همراه گرفته بر سر کولاب شنافت - ارباب خلاف بقرائتین متحصن شدند - بیگم همت در محاصره بست - و میرا قلاطون ( که عمده لشکر بیگم بود ) از آب گذشته در سد مداخل و مخارج آن ناحیت اعتماد داشت - عبدالغفور با برخی از متحصنان بر سر او ریخت - و روزگار او سپری شد - مقابله این کولابیانش لشکر بیگم خاک حقیقتی بر فرق روزگار خود انداخته بغنیم درآمدند - بیگم ناگزیر برگشتی و تیز رفتی را صلاح دیده معاودت نمود - و او را بدگوه‌ری بتعاقب شنافت - و بخانم و میرزا شاهرخ رسید - و از آنجا ( که قدری از سعادت در نهاد او بود ) دست تناول جز بمال و منال دراز نکرده باعزاز رخصت داد - حرم بیگم از ناکامیهای روزگار بوقلمون سراسیمگی داشت که ناگهانی میرزا شاهرخ غمزدای آمد - بیگم فرمود که شوهر من پدر ترا در غنیم گذاشته شتاب زدگی نمود

من نوا در گروه مخالف مانده از نادانی سرعت گزیدم - خدای بر من بخشود - و در اندک فرصتی  
 بامیرزا سلیمان و لشکریهای آن سرزمین روی مبارزت بصرب کربل آورد - عبدالغفور بقرقر پناه برد  
 و اسباب و اسلحه اندوخته او بدست افتاد - و از بواسط پراکندگی بدخشان آنست که ( ملازمان<sup>(۲)</sup>  
 میرزا سلیمان از کابلستان چون بتوجه میرزا حکیم و سران آندیار بحال پناه برآمدند - چنانچه ایمانی  
 بران رفته ) میرزا سلیمان بکابل آمد - و چون کار نساخنه برگشت محمدقلی شغالی و چندی را  
 ( که در خدمت مساهله نموده بودند ) مقید گردانید - و برخی را بر دهن و طایفه را بسرنش پیش آمد  
 و حاجی نم بیگ را از تعیر محمدقلی ایالت قندوز داد - و قنبری و یوسف قلی و بیکرچی خاکسار  
 و سعید بیگ پسر او و حاجی فخرگی و باقی بیگ و جمعی گرفته بیش حاجی نم بیگ شناختند  
 و آن قومایه بآن بدخدمتان ناسپاس هندوستان گشت - و میرزا شاهرخ هفت ساله را با اتفاق خانم  
 برگرفته گردنفاق انگیختند - و همگی اندیشه این گروه آنکه ولایت میرزا ابراهیم بمیرزا شاهرخ  
 بفرمود - و دکان دیگر سرانجام یابد - و ملاز بدذاتان رونق گیرد - میرزا سلیمان فتنه اندوزی  
 این شورش طلبان شعله متوجه نشانیدن این غبار گشت - بدگوهان شور افزا در قلعه را تراز کرده  
 لوازم نقص بنقدیم رسانیدند - قریب چهل روز امتداد محاصره کشید - و از جد گزینی میرزا سلیمان  
 و تگپوی برخی از نیک اندیشان میرزا شاهرخ سعادت ملازمت میرزا دریافت - و تمامی آن گروه  
 حق ناشناس گرفتار شدند - میرزا آن بدنهادان مکس طبیعت را بند کرده به فرائین روانه گردانید  
 و از حیلهمندی این بدکاران با ساکنان آن قلعه ساخته مهر علی را ( که ایالت آنجا داشت )  
 به ناموس کردند - و هنوز کسی را بکلانی نگرفته بودند که اعیان فرائین بآن خود سران تبه رای گفتند  
 که نه در ما کسی شایان سرداری ست و نه در شما - از دو کار یکی ناگزیر است - یا میرزا شاهرخ را  
 بدست آورید - تا در پیش او خدمت گزینیم - یا ازین دیار برآمده اندیشه بخود کنید - و کار  
 بآن پایه رسید که این گروه را دستگیر سازند - ناچار آن شورش طلبان بعنوان درویشی به بلخ شناختند  
 و حرم بیگم حاکم آنجا را تنسوقات فرستاده استدعای سزا دادن نمود - آن گروه بوسیله  
 شیخ حسین خوارزمی نجات یافته بکابل آمدند - و از ناسا کاری و تذبذب رای حاجی نم بیگ  
 و چندی برگشته به بدخشان شناختند - و سعید بدخشی و فخری بروی شوش بیگی و حاجی بیگ  
 و باقی بیگ و برخی دیگر بدرگاه جهان پناه روی التجا آوردند - و چون این شورش فرونشست  
 محمدقلی را اعتبار افزوده قندوز باو دادند - و شاه طیب را ( که بحرم بیگم قرابت قریب داشت )  
 اتالیقی میرزا ساختند \*

( ۲ ) نسخه [ ب ] بدخشیان ( ۳ ) در [ بعضی نسخه ] یوسف فخرگی و برکی ( ۴ ) نسخه [ ب ] طینت \*

و از سوانح ( که مکانات قدر نشناسی و ناسپاسی میرزا سلیمان تواند شد ) آن بود که ننه اندوزان خیره چشم باردیگر میرزا شاهرخ را دست آویز شورش گردانیدند - و مجمل از منقل آنست که فرمان رولی برخی از ممالک تران عبداللهمخان بتسخیر حصار پرداخت حصاری از میرزا سلیمان استمداد و استعانت نمودند - میرزا برای پاس مراسم خویشی نازه ملاحظه دورانیشی پیش بینان ( که مبادا آن ملک از ان طایفه مستخلص گردد - و نوبت پیکار برسد ) عزیمت آن نمود که لشکر بدخشان را فراهم آورده منوجه انصوب شود - و در نظم مهمات ولایت و سرانجام لشکر اشتغال نمود - و نغور و حدود خود را بیدم کاروان تعهد گزین سپرد و آنرا از شورشانی و بدنهادی محمدقلی شغالی ( که مدار معامله بود ) در تعهد مهمات سخنان دور از حساب بردید باجه اعلان نهاد - و در چنین وقت ( که ازاده را بی باید کرد ) هراضهای گوناگون از بدگوهری ( چنانچه رسم فرومایهای تپی مغز است ) بظهور آورد - میرزا از بد بدسرشتی او لخته در حیرت فرو شد - و زمانی ذکر ناهنجاریهای گذشته او را لطمه سرزنش گردانید - و در همان مجلس معتمدان را بطلب حرم بیگم فرستاد - تا بادافراه آنرا بآن عصمت قباب حواله نماید - محمدقلی را حال دیگرگون گشت - و از گریزت درد شکم بهانه ساخته از مجلس برآمد - و منوجه قندوز شد - که در استحکام آن کوشیده فتنه افزای گردد - و خواجه بیگ برادر حرد خود را به طالقان فرستاد که با خانم تجدید عهد سابق نموده میرزا شاهرخ را بدست آورد و غبار وحشت و گرد شورش انگیزد - آن فتنه افزای به ملاعلی و مستعلی ( که در سرکار خنم مسار ایبه بودند ) سخن یک ساخته اندیشه ثبات در سر گرفت - و خانم و میرزا شاهرخ ( که بسر پانزده سالگی رسیده بود ) به بهانه گلگشت از شهر طالقان برآمدند - شاه طیب ارین برآمدن ناگهانی در اندیشه شد - و بسرعت رسیده بدیدبانی اشتغال نمود - و ملاعلی و مستعلی و جهانگیر بیگ و محرم بیگ و پیرقلی و خاکی خانه زاد و چند از بد سرشتان باستنواب خانم قرار دادند که شاه طیب تنهاست - کار او را بانجام باید رسانید - اما از سطوت حرم بیگ هیچ یک را جرأت یابری نکرد - و پس از گفت و گوی بسیار میرزا شاهرخ باغواهی این گمراهان تیردوز کرد - و نام بردها بکار از هم گذرانیدند - و میرزا از ساده لوحی و مستی شباب به بد آموزی تیره رایان مصدر این کار ناستوده شد \*

و چون خبر گریختن محمدقلی بمیرزا رسید بسرعت روی به قندوز آورد - محمدقلی فرست استحکام قلعه نیافته راه گریز پیش گرفت - میرزا قندوز را بتصرف در آورد - و ( چون سانحه

( ۲ ) در [ چند نسخه ] طالقان - و در [ بعضی جا ] طایقان آمده ( ۳ ) نسخه [ ب ] بن جماعه .

شاه طیب و شورشِ شاهرخ میرزا معلوم شد ( متوجهِ فرونشاندنِ این گردِ خلاف گشت - خانم همان زمان ( که چنین بیراهي رویداد ) میرزا شاهرخ را گرفته بصوبِ هندوکوه روان شد که ( اگر اِیماق رجوع آورد - و محمد قلی ملحق گردد ) به بدخشان معارفت نماید - و گر نه بدرگاهِ والا شتافته بامنه سای آستانِ جلال شود - چه خانم از قدیم نسبتِ خدمت و عقیدت بحضرتِ شاهنشاهی داشت - اطفالِ خدیو عالم او را استظهار عظیم بود - چون بحوالیِ هندوکوه رسیدند اِیماق باقی جیبِ نامه آمدند - و محمد قلی نیز پیوست - میرزا شاهرخ مراجعت نموده باندک سعی در تفتیشِ آن نمود - و از آنجا بجانبِ کمره روان شد - سبز تولکچی حاکم آنجا آمده دید حاکم را درین سرزمین گذاشته بغوري رفت - سلطانِ ابراهیم ( که نسبتِ خوشي به غوري داشت ) غوري را استحکام داد - هر چند پسر او را روبروی آوردند ( که اگر قلعه نسپاری بکند بکوشه نو بخاکستانِ هلاکت غبار آلود خواهد گشت ) او چنان پاسخ پیراست که هر که آبروی خود را بفاسعی خود ریزد خون او ریخته به - و در حراستِ آن قلعه چون اخلاص نهادان داشت اندرود - و میرزا سلیمان این شورش شنوده عزیمتِ آنحدود داشت که حرم بیگم و دیعتِ خدمت سبزه بکشم رفته لوازمِ تعزیت بجای آورد - و از آنجا متوجهِ غوري شد - شاهرخ میرزا از این تساخه باندراب شتافت - میرزا بجانبِ هندوکوه عزیمت نمود تا اموال و زوجه و زاد اِیماق بدست آید - و جمعیتِ میرزا شاهرخ پراکنده گردد - درین اثنا به مکرانزائی بدنهادان میرزا شاهرخ عرضه داشت که محالّ متعلقه میرزا ابراهیم را وا گذارند - تا شورش فرو نشیند - و اتفاق و یکجہتی بدست آید - میرزا سلیمان بجوابِ آن نپرداخت - چون مالِ اِیماق بدست آمد و جمعیتِ میرزا شاهرخ اختلال راه یافت ناگزیر بسراب رفت - و از آنجا بخوست شتافت که تنگنای بدخشان را بنه خود سازد - میرزا سلیمان از راه دشت متوجهِ آنصوب شد - و در دقتی ( که میرزا شاهرخ بدو راه غوري و قندوز رسیده تردّد داشت - که بکدام صوب شتابد ) ناگهانی فرجِ هراول میرزا سلیمان بسرکردگی مهرعلی رسید - و جمعیتِ میرزا پراکنده شد - میرزا شاهرخ و محمد قلی و نور بیگ برادر او و سبز تولکچی و قلیچ از دژونی بخت برگشته در مبارزت کارنامه بتقدیم رسانیده غنیم را برداشتند - و خود را بکوه کشیده انجمن رویه روان شدند - میرزا سلیمان اردوی میرزا شاهرخ را تاراج نموده متوجهِ حرم شد - و میرزا شاهرخ بعد از کوه پیمائی و گریوه نوردی و ناکامی بسیار از غفلتِ نگهبانان قندوز را بدست آورد - چون بنه و بار بسیاری از بدخشتیان

( ۲ ) نسخه [ ل ] معاودت ( ۳ ) نسخه [ ی ] بزرگ نهادان ( ۴ ) نسخه [ ی ] آورد ( ۵ ) نسخه [ ا ]

لک بدخشان را ( ۶ ) نسخه [ ب ] نور محمد برادر او ( ۷ ) نسخه [ ل ] میر تولکچی •

در آن حال بود مردم میرزا سلیمان جدا شده آمدن گرفتند - و اکثر مردم نامردم اسباب نکال ابدی  
 در انجام دادند - میرزا از مشاهده این حال بطلاق روان شد - محمد قلی شغالی و اکثر اعیان  
 در آن زمان را می آن بود که تعاقب نموده میرزا را از هم گذرانند - میرزا شاهرخ از سعادت ذاتی  
 و آرم طبعی در آن تند باد به تمیزی و سنگ لوح به مهری سخن آن تبه کاران بد اندیش نشنوده  
 یکسری سرنی حقیقت خرامید - و در قندور طرح اقامت انداخت - میرزا سلیمان از راه  
 عاطفت مغایر فرستاده ولایت میرزا ابراهیم را بار مغرور داشت - و روزه چند نگذشته بود  
 که با ذاتی آن مرز و بوم در میان آوردند که کولاب هم سپاهی خیز است - و هم جائے ست حصین  
 سر سلیمان میخواهد که آنرا استحکام دهد - اگر پیشتر از آن در حیطه تصرف در آورده شود  
 مناسب می نماید - میرزا شاهرخ از مقدمات این تیره خاطر این مکتب طبیعت برهم خوردگی  
 بهم رسانده متوجه طالق شد - چون بآن حواشی پیوست هر که با میرزا سلیمان بود از بد نهادی  
 و بی دولتی راه بیوفائی سپرده پیش میرزا شاهرخ آمد - و آن نکوهیده سرشتان بد گوهر فرصت یافته  
 سخنان زبانش در اغوا و اضلال آن ساده لوح همت گماشتند - میرزا با وجود استیلائی آن گروه  
 سر رشته سعادت نگیخت - و از راه نیاز مندی درآمد استدعای ملازمت کرد - میرزا سلیمان  
 پاسخ داد که نخستین خانم آمده سرمایه تسکین خاطر من گردد - و پس از آن بد بدایر گرامی  
 روشنی افزای بصر و بصیرت شوند - میرزا شاهرخ این امنیت پذیرفت - و با آداب خدمت شتافته  
 شریف ملازمت دریافت - و چندگاه ( که در طالق بودند ) میرزا سلیمان از افزونی واهمه خانم را  
 از پیش خود رخصت نمی داد - محمد قلی و برادران او از بد گوهری بمردم میرزا آزارها رسانیدند  
 میرزا شاهرخ چندی از آن خود سران تبه را می را تنبیه شایسته نمود - و برای افزونی احترام و تمهید  
 اسباب دلجوئی جشنی منتظم شد - و در آن سورگاہ ایمان و عهد در میان آمد - و قرار گرفت که همواره  
 شاهرخ میرزا از شاهراه رضاجوئی میرزا بیرون نشتابد \*

[ چون پیمانها تاکید پذیرفت - و سرگندها ( که آئین رسمیان است ) خوردند ] میرزا سلیمان را  
 بر آن آمد که در زمان حیات میرزا ابراهیم داعیه سفر حجاز و طواف امکنه شریفه پیرامون خاطر  
 میگشت - اکنون آن خواهش دل را سراسیمه دارد - آرزو آنست که بغر شغالی رخصت دهند  
 و بقسمی ( که بنازگی خورده اند ) وفا شود - میرزا شاهرخ از سعادت و آرم در قبول این مطلب والا  
 ایستاد - و چون سلطان واهمه استیلائی عظیم داشت هر نیازه که بظهور آورد آنرا امر دیگر  
 تصور کرد - و چون هیچگونه تسلی پذیر نشد ناگزیر باعزاز و احترام با مال و منال وداع کرد



میرزا از اجا بکابل آمد - و همگی اندیشه آن داشت که بیک رنگی پاداش میرزا شاهرخ نماید اگر حکیم مهرزا یاروی دهد مراجعت نموده انتقام خویش کشد - و اگر در کابل شورش تواند انگیزخت در آن هم تکیه بود - و آنرا ذریعه گرفتن بدخشان سازد - و اگر نه بدرگاه مقدس شاهنشاهی شتافته در انجام مکنون خاطر جست و جوی نماید - میرزا حکیم چون نقوش شورش از ناصیه حال او دریافت معتمدان را همراه ساخته بصوب هندوستان روانه گردانید - میرزا از حدود بگرام عرضداشتی محتوی بر هزاران خجالت و ندامت<sup>(۲)</sup> بدرگاه والا فرستاد - شهریار فراخ حوصله قدر دان والا فطرت بخشوده پیشانی و شکفته دلی پورش پذیرفته نوازش فرمودند - و بامرای پنجاب منشور مطاع شرف نفاذ یافت که مراسم استقبال و تهنیت بجای آورده در لوازم ضیافت و احترام کوشند و خواجه آقا جان را از ملتزمان بارگاه حضور با نفائس و شرائف هندوستان روانه ساختند که پیش شتافته منون عواطف شاهنشاهی را خاطر نشان آن پادیه پیمای غربت نماید - او بر ساحل دریای سند مسرت افزای خاطر میرزا شد - و دل غم آمود و همگین او را بشادی هم آغوش ساخته اطمینان بخشید و همچنان در هر چندگاه یکی از طرز دلان بارگاه اقبال را با نوازش تازه بصوب او فرستاده دل میدادند و جان می بخشیدند - و کارگران تقدیر درین کهنه سرای دنیا ( که مکانات خانه کردار است ) او را بواسطه آن لغزش باستانی در خاکستان ناکامی غبار آورد حوادث گردانیدند - و چون نصیبه از سعادت داشت روی نیاز بدرگاه مقدس آورد - و آجا ( که عتبه اقبال گیتی خدیو چشمه سار مرد می و آرم است ) بغنون عاطفت مشمول شد - و فرستادهها میرزا را بعضی در حدود سند و برخی در نواحی بهیوه رسیده بتعظیم و تبجیل خوش دل گردانیدند - و امرا در حواشی و حوالی قبول خود مراسم استقبال و لوازم احترام بجای آوردند - و چون نزدیک بدارالخلافه رسید نوکینان والا شلوه و امرا بزرگ و ارکان دولت و اعیان ملک بحکم والا فرج فرج و جوق جوق آراسته پذیرا شدند و چون در سفروهی بار شوق گشود گیهان خدیو قدر دان از وفور بزرگ منشی و فرط عاطفت بانصوب سلسله اقبال را جلوه دادند - کار پردازان بارگاه خلافت دولخانه مقدس و آن مصر جامع را آئین بسته بودند - و عالم را نگارخانه چین ساخته از پیشگاه دولت سرای عزت تا سر منزل فیلیان کوه تمثال باد رفتار را بسلاسل طلا و نقره و پوشهای زرین و جواهرگران بها حسن افزوده در رویه داشته بودند - پای نظر از جای میرفت - و چشم دل را حیرت می افزود - و در میان هر دو زنجیر نیل یک قلاده چیتة بشرائف جواهر و نفائس لباس بر مهد گردون مرتب جلوه گر بود و نظر مرئوب دور بینان میشد - و در زیب افزائی مسالک شهر و زینت پذیرای مناظر محرا

روزِ آمدنِ هفتمِ آبانِ ماهِ الهی گنبدِ خدیو بوقارِ آسمانی بر سرِ سعادَت جلوهٔ دولت فرمود - کوکبهٔ شاهی و شکوهٔ سلطنت و فرِ اقبالِ جلالِ افزای بینشِ میرزا گشت - از فراترِ زمینِ بفضیلتِ زمینِ آمد و ربایِ تازکِ شتابانِ شده پیشِ دوید - شاهنشاهِ والا گوهر (که فروزی مراتبِ صورت را و سبلهٔ فراوانیِ سبایش و نیازمندیِ ساخته اند) نزلِ معهودی فرموده کورنش دادند - میرزا بسجدهٔ آستانِ مقدس نامیهٔ بهمت را خیایِ بهروزی بخشید - و بفقونِ عواطفِ سر بلندِ یافت - و یکبارگی اندوهِ بدو ره رویهای پیشین و غمِ افزایندهای ناهنجاریِ شاهرخِ میرزا و <sup>۱۰۰</sup> ال بدسلوکیِ حکیمِ میرزا و پراگندگیِ تربیت از صفحهٔ ضمیرِ وهم‌گرای او سترده آمد - و آزان جا با دلِ ستایش‌گزین و زبانِ سپاس‌گذار بساطِ مراجعت فرمودند - میرزا سرا پا شکرِ سعادتِ قرب بافته در ظلالِ مرکبِ همایونِ ملقزمِ آدابِ ندگی شد - و شهریارِ هشیار خرامِ قدردانِ نوازش‌کنانِ ببارگاهِ اقبالِ آمدند - جشنِ والا ترتیب یافت و بزمِ عالی پیراسته گشت •

• بیت •

عجب بزمگاهِ برآراسته • فراوانِ درو چسبِ ناکاسته <sup>(۳)</sup>

به‌رگوشهٔ خوابِ چین و چگل • ربایندهٔ هوش و فریبندهٔ دل

و محفلِ مقدسِ سخنانِ دل‌ویزِ گیتی‌آزای حکمتِ پزوه فرهنگِ افزای ملکوتیانِ قدس شد - دانش‌اندوزانِ دونه‌ور را حیرت در گرفت - رامش‌گران را نغمهٔ فراموش گشت - بیداری را بخواب تعبیر کردند - صبحِ تمیز دمید - و بوازقِ هوشمندیِ نورافزای شد - میرزا را ولادتِ نازهٔ چهرهٔ افروزِ هستی آمد - و جوشِ نشاطِ دیگر یافت - انجمنِ دید که نقشِ آن در عالمِ خیال نشان ندهد فرمادنهٔ در نظر آمد که سترگیِ شکوهش در اندیشهٔ مختصر او چه که در حوصلهٔ فراخِ زمانه ننگد طبقاتِ مردمِ پالغزِ نظر و هوش‌روای بصیرت شدند •

دران جشنِ پیراسته شاهنشاهِ در با دل دستِ نوال گشاده میرزا را با جمیعِ واردانِ بزمِ اقدس سجزائلِ بخشش به نیاز گردانیدند - و ازانجا (که همگی هست او ایالتِ کوهستانِ بدخشان بود) نه نوبتِ حصولِ آن امنیتِ نیز مسرور و مبتهج شد - و بر لوحهٔ بیانِ نگارش یافت که خاطر را نزهت‌سرایِ اطمینانِ مسرت بخشد - که درین نزدیکی افواجِ کشورگشای صوبهٔ پنجاب بسرکردگیِ خان جهان از بارگاهِ اقبال رخصت خواهد یافت - و در کمتر فرمتِ بدخشان و آن نواحی در حوزهٔ نصرفِ او خواهد درآمد - میرزا سجدهٔ نیایش بجای آورده بسرورِ جادوانی انس گرفت •

و از سوانحِ آنکه راجه تودرمل روزِ دیبادین بیست و سیومِ آبانِ ماهِ الهی بسجدهٔ حضورِ معالی رنگ‌زدای پیشانی شد - و پنجاه و چهار فیلِ نامور با جلالِ نفائسِ دیارِ بدگانه (که در جنگِ

روشنی و هنگام صلح بدست آمده بود ) بنظر اقدس در آورد - و حقیقت سرگذشت آن ملک را بائید  
 به پیش رو گذارش یافته ( به بیان تنقیح طراز بموقف عرض مقدس رساید - و محفوف الطاف  
 سوادش گشت - و خدمات مالی و ملکی برای زمین او تفویض فرموده او را مشرب دیوان ساختند  
 و در درستی و کم آزی خدمت گزین آمد - و در به طمع رواج بخش مهمات شد - کاشکی کینه ور  
 و انتقام کش نبوده که اندک ناملاهی در کست زار خاطر نسوزد - و بالش و افزایش  
 بدود - این خلعت را خرد گزینان در عوم جهانیان از نوهیده تربی خصائل شمارند  
 علی الخصوص در ریاست مندر که مهمات عالمیان باو مفوض باشد - و بوکالت این چنین خدیو عالم  
 محض گردد - و اگر تعصب دینی غایب چهره فطرت او نبوده و ذلت نخستین چندان نوهیدگی  
 نداشته - و باین حال نظر بر عموم زمانیان در سیر دلی و به طمع ( که بازار آن پیوسته کساد دارد )  
 در خدمت گذاری و کنوزی و کاردانی و قدرشناسی کم نظیر چه که به عدیل بود \*

و از سوانح آنکه ولایت گدازه از تغییر رای سرجن صادق خان را جایگیر کرده بانتظام آن حدود  
 رخصت ارزانی داشتند - و رای سرجن را چنانچه جایگیر شد \*

و از سوانح آنکه معصوم خان از کابلستان آمده استسعاد ملازمت نمود - او را بمنصب والا  
 اختصاص فرموده به بهار فرستادند - او از سادات تربت خراسان است - عیش میر عزیز در ملازمت  
 حضرت جهانبانی برتبه وزارت رسیده بود - و بمبرز حکیم نسبت کولتاشی داشت - در شجاعت  
 و کار سرکردن نام گرفت - خواجه حسن نقشبندی از غبار خاطر ( که دنیا پرستان را باندک توهیه  
 بهم میبرد ) در مقام استیصال او شد - از عاقبت بینی بدرگاه والا پناه آورد - و به نظر عاطمت  
 محفوظ گشت - و همدربین سال میر سید محمد میر عدل را ایالت بهمر عنایت فرمودند \*

و از سوانح آنکه جلال خان شربت گورای واپسین نوشید - بیشتر گذارش یافته که او را  
 بکنک لشکر سوانه فرستادند - چون بمیراثه رسید سلطان سنگه و رام سنگه برادران رای رایسنگه  
 و علی قلی خویش شاه قلی خان محرم پیغام دادند که بحکم مقدس هست در استیصال چندرسین  
 بسته ایم - او باستظهار کوهستان و دشواری مسالک و هجوم متهوران جان نثار دم استقلال میزند  
 هنگام مدد است - جلال خان بسرعت روانه آنحدود گشت - چندرسین از آمدن این امواج اقبال  
 سرباه بازی درآمد - و به ترویرگاه شتافت - مبارزان اقبال باطن او را ظاهر دانسته بر سر او رفتند  
 او در کوه کدرجه پناه گرفته بجنگ آمد - جمعی کثیر بگره هلاکت فرودشدند - و چون آبروی او

( ۲ ) در [ بعضی نسخه ] لکروهی - و در [ بعضی ] نکر وی ( ۳ ) نسخه [ ی ] و طراز تحقیق ( ۴ ) نسخه

[ اب ] در راستی و درستی و کم آزاری ( ۵ ) در [ چند نسخه ] کنجه \*

رحنه شد ناگزیر بکنج خمول در شعاب جبال گندام گشت - و امرا در قلعه رام گدھے بهجت آرای  
 کسند - درین هفتم بک از حیلہ مندان گریزت اندیش اظهار آن نمود که من دبیبی داس ام - و ارباش  
 نرد او فراهم آمدند - بسیاری را یقین بود که او در جنگ میرزا شرف الدین حسین در حدود میرته  
 رخت هستی بر بسته است - درینو آن مدعی چنین نمود که در آن عرصه نبود زخمی بر بسنر  
 حاکمان بجان کنس افتاده بودم - مرا تیر نهاده مهر گزین بردوش عاطفت گرفت - و بزاون  
 آسایش خود برده بر جراحت من - مرهم نهاد - و بطاسم مهربانی و کارشناسی او زخم من  
 اندمال یافت - و در ملازمت او بطواف موطن قدس و مشاهد فیض مشرف گشتم - اکنون  
 بر حصت او باز طیلسان تعلق بردوش گرفته ام - برخه گزیدند - و طایفه لطمه انکار زدند - او بصحبت  
 جلال خان پیرست - تا بدست آویز نیکو خدمتی مذکور محفل مقدس شاهنشاهی گردد که ناگاه  
 روزگار نیرنگ ساز مشعبد باز بچه دیگر بر روی کار آورد - و اجمال این تفصیل آنکه درینو ( که  
 در جستجوی چند رسیدن گام تدبیر میزدند ) آن تزییر پیشه رسانید که آن گم گشته تیه ادبار در جایگیر  
 کلا بر سر رام رانی برادر زاده خود روی بدیوار خمول دارد - فوج نصرت قرین بر سر منازل او شنامت  
 کلا از سیه بختی بگریوه انکار التجا بود - و بفسون و فریب شمال خان را بخود بک ساخته در استیصال  
 دبیبی داس مذکور اهتمام نمود - شمال خان روزی او را بخانه خود آورده در مقام گرفتن شد  
 او نه بیروی مردانگی ازان ورطه برآمد - و از اعیان لشکر نصرت قرین مایوس گشته از حیلہ اندوزی  
 نه کلا رفته مصاحب شد - روز شهربور چهارم آذر ماه الهی ( که سپاهیان لشکر منصور باطراف  
 شتافته بودند ) دبیبی داس را با چنده از تهور گزندان نخوت مند در تکابوی کینه کشی چراغ  
 بدیش فو نشست - منزل جلال خان را خانه شمال خان انگاشته به پیکار درآمد - او بے سار جنگ  
 باویزشهای مردانه نقد حیات سپرد - و آن بدگوهر حیلہ اندوز از آنجا بر سر دایره شمال خان رفت  
 درین اثنا جیمیل با بسیاری از مبارزان کار طلب رسیده آن فتنه را فروشانند - و چون این سانحه  
 سماع همایون رسید سید احمد و سید هاشم و جمعی دیگر از سادات باره را بمالش نخوت مندانی  
 آن سرزمین تعیین فرمودند - فرستاده ها جواهر عقیدت و کاردانی را بعیارگاه رسانیده مصدر جلالت  
 خدمات گشتند - و ارباب عصیان و اصحاب شورش را سرنگون نهادند •

### (۳) تفویض فرمودن حکومت بنگاله بخانجهان

روز مار اسفند بیست و نهم آبان ماه الهی عرائض حقیقت نورسان آن ملک رسید

که روزِ خورشید پانزدهم آبان ماه الهی منعم خان را روزگار سپری شد - و داود از بدنهائی نقض پیمان نموده - دشورش برداشت - و امرا از کم خردی و تبه رانی و حسد اندوزی پای همت نیفتاده به جنگ ازان ملک معمور برآمدند - و اکنون در خلال طرق سرگردان بادیه حیرت و هیمن اند - نه رای دادن و نه روی رفتن بآستان مقدس دارند - و تفصیل این داستان عبرت بخش برسم اجمال است که چون منعم خان خانخانان هنگامه آرای ملج گشت نصوب گهوا گهاگ شنافته گرد فتنه انصوب را فرونشاند - و از انجا معاودت نموده شهر گور را ( که در زمان پیش دارالملک بود ) آبادان ساخت - هم بجهت آنکه گهوا گهاگ ( که چشمه زلی فتنه اندوزان است ) نزدیک عساکر کردین شکوه باشد - و غبار شورش آنحدود بکبارگی فرونشیند - و نیز این جای دلگشای ( که قلعه شرف و عمارت سترگ دارد ) تعمیر پذیرد - غافل ازین که بتدارل روزگار و خرابی عمارات هوای آن جا هوا سیمیت اکتساب نموده - خاصه در زمان سپری شدن موسم باران - که در اکثر بلاد بنگاله آبگودش می شود - و هر چند شناسندگان حقائق آن مرز گفتند سودمند نیامد - دست بتوکل عام پسند رده جهان را در گرداب فنا داشت - توکل خاصان بارگاه تحقیق آنست که پاس مراتب تدبیر و فروغ خرد ( که نگاهبان عالم اسباب است ) داشته کارساز می آنرا بایزد بیچون حواله کند - نه بآن عقل صواب اندیش و اسباب ظاهر - و ازین جهت اشرف خان حیدر خان معین الدین احمد خان فرخوردی لعل خان حاجی خان سیستانی هاشم خان محسن خان حاجی یوسف خان قندوز خان میرزا قلی خان ابوالحسن شاه طاهر شاه خلیل و بسیاری از امرا ( که هر یک شایسته معرکه آرائی و کشور گشائی بود ) بر بستر خوابستان هم آغوش نیستی غودند - و شورش قالب نهی کردن عموم پذیرفت - اگرچه دران سال در تمامی دیار شرق تندباد فنا تزلزل در ارکان زندگانی انداخته بود نیکو دران شهر ظهور طوفانی داشت \*

خانخانان ( چون برخلاف رای اکثر مردم کوشیده بود ) بر سخن خود ایستاده عبرت نیگرفت ( چون جوشش فنا از اندازه گذشت - و از تباهی حال آگاهی یافت ) در چاره گری نشست درین اثنا خبر فتنه جنید در صوبه بهار شیوع پیدا کرد - و باعث برآمدن ازان گروه نیستی بدست اتقاد - و بعزیمت عبور آن ناحیه ازان شهر مصائب برآمد - شکفت تر آنکه دران طوفان وبا ( که بلامی مصیبت عموم داشت ) گرد آسیبه بردامین هستی او نه نشست - و بمجرد رسیدن بنانده باندک بیماری پیدانه حیات او لبریز شد - و ازین سانحه اختلال عظیم در جمعیت آباد لشکر منصور پدید آمد - [ اگرچه لولایی دولت شام خان را بریاست برگرفتند - و اعتماد خان خواجه سرا

( که معقل و تدبیر امتیاز داشت ) طایلسان کارسازی بردوش گرفت [ لیکن ( از بے اتفاقی  
 اعدای لشکر - و هم‌گرای آمدن بیشتر - و کوتاهی حوصله عموم مصلحت بینان - و شعله افزائی  
 اسباب نفاق ) گفتشها بصدر یکتائی نه‌نشست - و شمع افروزی خیر اندیشان نور یکجبهتی  
 به بخنید - داود را از شنیدن این قضایا رگ بدنهادی بجنبش درآمد - جلباب آرم از رو برگرفته  
 تنگست عهد نمود - و نظر بهادر را در قصه<sup>(۲)</sup> بهدرک محاصره کرد - و به پیمان آورده از هم گذرانید  
 و مراد خان از شهر جلیسر پالفر همت گشته بے آبرزش به تانده آمد - و در چنین زمان غبار آلود  
 شورش عیسوی زمیندار از بد گوهری بر سر شاه بردی ( که سر براهی کارخانه کشتی و توپخانه  
 آن عصبه باو مقوض بود ) گرد پیکار برانگیخت - اگرچه پای همت انورده علم نصرت انراخت  
 لیکن از مور نوهم آن سرزمین را گذاشته با توپخانه و نواره بامرا بیوست - و بزرگان سپاه نصرت طراز  
 از دیار کرفتگی اران دیار و فغان خیر اندیش دانش اندوز سر رشته کار از دست داده از آب گنگ  
 سوب شهر نور عبور کردند - همگی نیت این کم فطرتان تباہ اندیشه آنکه اندوخته‌های خود را ازین دیار  
 بر آورند - و سخن بیرونی آنکه آب را در میان داده دل نهاد پیکار میگردیم - مردمان قاتل نیز  
 حدود گهوا گهاگ خواهند همراه شد - چون اران آب گذشتند قتل قدم مزرور نامی ظاهر ساخته  
 خبرهای ناخوش از جانب خدیو عالم شهرت داد - این آزدستان ناموس دشمن ارجونه مذکور را  
 ستم آویز خود ساخته از راه پرنیه و نرخت متوجه بهار شدند - و چنان ملک معمر<sup>(۴)</sup> را بناشایستگی  
 نگاه داشته از دست دادند - غریب‌تر آنکه درین هنگام آدم تاج بند<sup>(۵)</sup> ( که فرامین مقدس بخانخانان  
 گه‌بای بنگاله برده بود ) از شرارت ذاتی و رشد بد گوهران درین شورش فیلخانه و اموال منعم‌خان را  
 آتش خربش در آورد - و هزاران ابواب اخذ و جرگشوده بظاهر نمود که بحکم والی شاهنشاهی  
 از حیرات میکوشم - و بیاطن در آزمندی فرو شده بزعم خود خانه خویش را آبادان میساخت  
 و بتکاری سخت اسباب نگال ابدی سرانجام میداد .

و چون این سوانح بمسامع اقبال رسید بخاطر اقدس چنان راه یافت که بنگاله را بمیرزا سلیمان  
 مرحمت فرمایند - تا دران ملک معمر نذارک ایام ناکامی کند - و ذخیره شادمانی ایام زندگانی  
 بر دارد - و ( اگر با این حال آرزوی سرداری بدخشان و بردن آن کوهستان در سر داشته باشد )  
 ناندک توجه حصول آن امنیت نیز میسر خواهد شد - میرزا سلیمان را از تذبذب کینه‌کشی میرزا شاهرخ  
 و فرزین مولای سکنان موطن چراغ فکرت و تدبیر فرونشست - و از نوید این عطیه کبری

( ۲ ) نسخه [ ۱ ] بدرقه - و در [ یعنی نسخه ] بدری ( ۳ ) نسخه [ ۱ ] گهوا گهاگ ( ۴ ) در [ چنده نسخه ]

معمر فرام را ( ۵ ) در [ یعنی نسخه ] تاج بند

آثار بهجت از ناصیه اطوار او پدید نیامد - گیتی خدینو بر حال آن ساده لوح بخشوده بمزده پستتر خواهش کوتاه او را آرام بخشیدند - لیکن ارنجا ( که کتاب پیشطاق جهانداري و فرمان روائی است که اهم را بر مهم گزیده سر رشته اساس سلطنت از دست نگذارند ) خان جهان را ( که با لشکر صرت اهتمام بنمویرد بدخشان آماده شده بود ) بکشایش ولایت بنگاله و تصفیت آن ناحیت دوزد فرمودند - و بنصائح خرد افزای سعادت آموز ( که سرمایه آسودگی جهانیان و دست آویز رضامندی ایزدی ست ) اختصاص بخشیدند - و شب اسفندار آمد پنجم آذر ماه الهی بتفقدات والا پایه اعتبار افزوده بریاست آن ملک رخصت کردند - و راجه تودرمل را که از معامله دانا کارشناس بود ، نیز همراه ساختند - و حکیم مقدس بنفاد پیوست که جمیع امرای بنگ و زمینداران آن بلاد خان جهان را کار فرمای احکام خلافت دانسته صلاح دید او را مریض خاطر همایون انگاشته در کشایش و آسایش ملک تکاپوی شایسته نمایند - و ایالت پنجاب را تغییر او : شاه قلی خان محرم ( که در شجاعت منشان درست اندیش امتیاز دارد ) تفویض یافت •

خان جهان باگین بخت مندانی عقیدت گزین روی بخدمت آورد - امرای بنگاله در صوبه بهار حوالی بهاکل پور رسیده بودند که ورود عساکر ظفر طراز شد - این سرگشتگان خطرگاه غرض را سواحدگی افزود - نه رای برگشتن و همراهی گزیدن - و نه روی بر تافتن و عزیمت درگاه نمودن اندر بے سباب شرم افکنده ( ناسازگاری آن ملک و مسموم گشتن هوای آن دیار و فروشدن بسیاری از مردم بر دیباجه انصاح<sup>(۲)</sup> نهاده ) از معاودت تقاعد نمودند - و برخی از بنهادان فتنه اندوز معامله مذهب - دن آورده در سرداری خان جهان شروع هرزه درائی کردند - بفرسوط شاهنشاهی و تدبیر افزائی راجه تودرمل و فدای حوصله خان جهان همه مهر خاموشی بر لب نهاده همراهی گزیدند سمیع قلی خان با طایفه از داوران کار طلب در پیشدستان لشکر منصور جای گرفت - و به نیروی تالید ازبکی و کار افزائی و خدمت گزینی این پیش روی عزم بردلی گدھی ( که دروازه ملک بنگاله است ) باندک سعی مستحکم گشت - و ایاز خاصه خیل ( که ضبط آنجا بار متعلق بود ) حده بدست افتاد - و در گو نیستی خاکسار شد - داود از فرط غرور بدگوهرانه خیال آمدن انواع کینی گشای را باین زودی نمی کرد - ناگهانی از شکوه میت جنود اقبال در مقام چاره گری شد و نه نیردستی مقام اک محل را ( که یک طرف او دریا حصاری میکند - و جانب دیگر کوه سترگ عوائق وصل سرانجام دهد - و در پیش خلاف عظیم مسالک طرق را مسدود دارد ) برای معسر گزید که قطع نظر از آنکه بنای ست استوار معظم ولایت بنگاله را پیشگاه است - چنانچه نشینندگی این مرحله

دستوار گذار از آسیب حوادث رستگاری عموم آن مملکت نیز بنقد از بی سببی موابق اقبال محفوظ ماند - خان جهان باجنود نصرت در برابر صفوف نبرد را آماده گردانید - لیکن از عوائق مکانی : زمانی مرصه مبارزت آراسته نشده - همواره چابکدستان آوردگاه از هر طرف برآمده سرفشانی و جانستنی کردن گرفتند - و مایه عیار گوهر مردانگی افزایش گرفت \*

و از سوانح آنکه در قصه پتی گجرات روزی نوزدهم دی ماه الهی میر محمد خان خان گلان را نعلی روح از کالبد خاکی گسیخت - و بعالم تجرد و جهان علوی شتافت - و خدیو قدر شناس مغفرت او در خواسته پس ماندگان او را بفوارش خسروانی غمزدائی فرمود \*

و از سوانح رخصت یافتی میرزا سلیمان است بسفر حجاز - از آن باز ( که میرزا ناصیه افروز خدمت گشت ) پیوسته محفوف عواطف شاهنشاهی می بود - و در محافل قدس بشوائف مکارم و حمائل عطایا اختصاص می یافت - از آنجا ( که سرپای خاطر او را بادافراخ شاه رخ میرزا و خواهش حکومت کوهستان بدخشان فرو گرفته بود ) گره از دل او بر نمی گشاد - و چون خان جهان بصوب بنگاله رفت و در برآمدن آرزوهایش قدری تاخیر شد از واژونی بخت و شتابزدگی حقیقت کار در نیافته رخصت حجاز طلبید - که شاید از آن راه خود را تواند بآن سرزمین رسانید - و بوسیله کربزت کاره پیش برد - آنحضرت پاس خاطر او داشته وداع فرمودند - و قلیچ خان و روپسی و برخی از ملتزمین خدمت را همراه ساختند - که از محال دشوار عبور بدرقه شده به بنادر گجرات رسانند و زاد چندی ساله و چهاره شایسته برای او مقرر شد - نام بردها از راه آسایش و آسودگی میرزا را به بندر سرورت رسانیده روانه حجاز کردند \*

### نهیست موبک شاهنشاهی بصوب اجپیر

چمن پیری خلافت از وفور ایزد پرستی و نوط حق اندیشی نظیر عموم خواطر ظاهر بینان انداخته سلوک می فرماید - و مقدمات نورآموز را ( که بر پیشگاه ضمیر اقدس از آسمان فتوت و عرش فطرت برنو می اندازد ) از افزونی توسع حوصله و فراوانی نبض شناسی زمانه کمتر ببارگاه ظهور می آورد - چه طعم شیرین بیشه گذشکان کنج خانه را بکار نیاید - و راتبه فیلا کوه پیکر برای بشهای ضعیف بنیه بخرج نرود - و غذای نذرستان روحانی به بیماران طبیعت سودمند نیفتد و لهذا سرپر آرای سلطنت پاس حال طبقات انام داشته باندازه آن نورافروز سلوک است - و چون ذات مقدس مجمع بحرین کونی و الهی ست - ازین رهگذر غبار فقر در خلوتکده معنوی ارتفاع



می‌باید - و با وجود لورنگ نشینی ملک معنی و جهان افروزی هراق نورستان حقیقت  
 پرستش محبود حقیقی را در نظام ظاهر نیز اندیشیده چون صورت آریان خدای خود را می‌پرستد  
 و اندرین حالتی روزگار را معنی پرست میگرداند - و ازین روی طواف مشاهد جمعی از پیش رویان  
 قائل وجود را ( که در حق این گونه بعضی را تیقن دادار پرستی و قبول الهی است - و طایفه را گمان  
 بزندان شناسی و نظریه مرحمت ایزدی ) چون آریان ظاهر عبادت معنوی شمرده نگاہی سخت  
 می‌نماید - و صورت پرستان را باین گزیده روش آشنای بزم معامله دانی ساخته بشاھراه حقیقت  
 ایمن میگردند - و چون نبض شناس روزگار علاج این بیماران چنین اندیشیده درین صورت خاک پرستی  
 کرده بر دامن کبریا او نمی‌نشینند - بارها در خلوت سرای تقدس بر زبان حقائق نگار جلو ظهور  
 داده اند [ هرگاه نشانی سرگی آدم ( که بشناسائی حقیقت و گردآوری کردار شایسته باز گردد )  
 در خانه عنصری ( که منزلگاه تعشق و تودد است - و آنرا بزبان روزگار بدن خوانند ) پدید نباشد ]  
 در زندان خاکستانی چگونه جسته آید - و نیز [ چون در منازل اعتدال زمانی ( که اجساد عبارت  
 ازین است ) شمسوار مقصود را پی‌گم شود ] پس از گسستن تار و پود مزاجی در زندان موتی ( که گذرگاه  
 تندباد قهر ایزدی است ) کجا آمید داشته آید - هرگاه در خانه خودش نتوان یافت در خانه خاک  
 چگونه نقاب گشاید - اگر دید انصاف بین بودے خانه خانه خراب را ( که گور نامند ) معمور نکردندے  
 لیکن این سخن بهر گوش در نرود - و بهر دل نه نشیند - پس ناگزیر فطرت مزاج شناسان فراخ حوصله  
 آنکه از دید این خزان بهار گلشن خاطر را در عواصف شورش ندارند - و اندیشه زمانیان را ( که  
 بدین طرز عبادت ایزدی انگاشته اند ) تماشائی بوده عشرت بهار به خزان بجای آورند - و ازین رهگذر  
 مدارای اقبال شب زمیاد بیست و هشتم بهمن ماه الهی از دار الخلافه فتحپور بصوب اجپیر  
 نهضت فرمود - و معدلت افروز و نشاط افزای منزل بمنزل رهگرای شد - و بهمعنائی تائید ایزدی  
 روز اشتاد بیست و ششم اسفندارمذ ماه الهی خطه فیض اساس اجپیر مخیم سادات همایون گشت  
 و بائین معتاد از یک منزل پیاده روی بمشهد قدسی آوردند - و ظاهر را ذریعه نور افزائی باطن  
 ساخته گلچینی برستان حقیقت آمدند - و مبلغی گرانمند بعتبه نشینان آن آستان تقسیم یافت  
 و جلال وظائف باهل انتظار قرار گرفت - آزمندان را توانگر دل گردانیدند - و آسوده خاطران را  
 صدر نشینی بارگاه قبول ساختند - و از میمنت نزول آیات عالی آن دیار نصارت دیگر یافت

( ۲ ) نسخه [ ۱ ] می‌فرماید ( ۳ ) نسخه [ ۱ ] مناظر ( ۴ ) در [ بعضی نسخه ] اجساد احبا ( ۵ ) در

[ چند نسخه ] دیده انصاف و مدین نبوده ( ۶ ) نسخه [ ۱ ] اندیشه اینان را ( ۷ ) نسخه [ ب ]

نیم مراسمِ ظاهریِ بهجای آمد - و هم ملکِ معنوی نگارین شد - گل را پایه افزودند - و دل را ضیا بخشیدند  
 درین کاخستانِ صورتِ بزرگ داشتنِ گروهِ ایرون پرست و استمدادِ همت نمودن از ایشان و تبجیلِ  
 مسوئانِ این طایفه گزیده خصلتِ ست حق پسند علی الخصوص از پادشاهانِ الا شکوه - و لله الحمد  
 به این سحیفه ارجمند چون سایرِ خصالِ گرامی در ذاتِ مقدسِ شاهنشاهی و دیعت نهاد دستِ  
 قدرت است - و هرگاه این خوی ستوده در بزرگانِ ظاهر پایه والا دارد در بلند پروازانِ عالم معنی  
 و عالی فطرتانِ فراخ حوصله ( که پیشروانی این دو نشأه را فراهم آورده اند - چنانچه این معنی  
 از تشعشعِ نامیه گیهان خدیو می نابد ) اندازه شکوه آرا که تواند گرفت •  
 • نقطه •

سخنم شد بلند می ترسم • که مرا جزو اردهان بجهد

رو نورد بیانِ عجب تند است • ترسم از دستِ من عیان بجهد

آغاز سال بیست و یکم الهی از جلوس مقدس شاهنشاهی

یعنی سال آذر از دور دوم

درین بهارستانِ عدالت افزای نسیم اعتدالِ ربیعی وزیدن گرفت - عالمِ صورت چون شهرستان

• بیت •

باطری خسرو آفاق طراوت یافت •

هبا بسبزه بیدار است باغِ دنیا را • نمونه گشت زمین مرغزارِ عقبی را

کجاست مجنون<sup>(۳)</sup> تا عرضه داده دریابد • نگار خانه حسن و جمالِ لیلی را

شب بکشنه نیم ذی الحجه پس از سپری شدن یک ساعت و نوزده دقیقه آن نورافروزِ صورت و معنی

ببرجِ عدل نظرِ خاص انداخت - و آغاز سال بیست و یکم از دور دوم پدید آمد - بزمِ سلطنت را

• بیت •

از نگارستانِ حقیقت بهارِ بیخزان چهره افروزِ نشاط شد •

تبارک الله ازین جنبشِ نسیمِ هبا • که لطفِ صنعتِ او اثر کجاست تا بجای

بسوی دیده و دل تحفها فرستادند • مجاهدانِ طبیعت بدستِ نسو و نما

در عنقولی این سالِ فرخنده در افزایشِ آسودگی عمومِ نوطن گزینانِ صوبه گجرات عاطفتِ والا نگاه تازه

فرمود - ازین باز ( که میرزا کوکه از نامساعدیِ بخت گام بیراه زد - و حکیم آفاق او را از امارت

بار داشته بدبستانِ دانش آموزی فرستاد ) در مکامنِ صفوت کده باطن آن بود که اگر از غنودگیِ بخت

بیدار شده راه سعادت پیش گیرد بر همان نمط او را برای حراستِ آن ملک رخصت فرمایند

چون هنگام آن فرسیده بود میرزا خان و وزیر خان و میر علاءالدوله و سید مظفر و بهاکداس<sup>(۴)</sup> را ( که

( ۲ ) در [ اکثر نسخه ] دار دنیا را ( ۳ ) نسخه [ ز ] قیس که تا عرضه داده ( ۴ ) نسخه [ ز ] بیاک داس •

هر یک در کار خویش نشانی مستاز روزگار داشت ) بهاسبانی مال و جان و ناموس و دین ( که کالای  
عوم جهانیان ازین نگذرد ) و فراهم آوردن پراکنده گیهای آندبار رخصت فرمودند - و چنانچه بفرین<sup>(۲)</sup>  
جهانلی عواطف پایه اعتبار ظاهر افزودند گرانبار چواهر اندرز ساخته رتبه معنوی را افزایش دادند  
سرداری آن صوبه بنام میرزاخان مقرر گشت - و حل و عقد مهمات برای دین و دیرخان تفویض یافت  
و امینی آن معموره دلگشا بعدالت منشی میر علاءالدوله منتظم گردید - و منصب جلیل القدر دیوانی  
بکارگذاری بهکداس تعلق پذیرفت - و بخشیدگی افواج کشورگشای آن ناحیت بکیاست میر مظفر  
قرار گرفت - نام برده ها در اندک فرصتی رفته ایمنی افزای آندبار شدند •

و از سوانح دولت افزای فرستادین جنود اقبال بر سر رانا ست - چون گزیده ترین عبادات  
نساء تعلق ( که چراغ تجرد گردان فروغ ازل گیرد ) آنست [ که فرمان رویان والا اقتدار بروشنی  
خود دورین و لمعی شمشیر جهان آرای تاریکی خرابه استکبار زده گردن کشان پیغوله نخوت را  
روبود شهرستان نیاز گردانند - و اگر واژونی بخت شان توفیق دوام داشته باشد عرصه عبرت افزای  
گیتی را از خس و خاشاک وجود این گوه ( که بیشتر بدگوهر شورش منش و برخه هزاره کار فرمایه اند )  
پاک سازند - تا بدکاران بباد افرا خود رسند - و جهانیان آسودگی گزینند - و هر یک در ظلال ایمنی  
نظر خویش عبادات ایزدی و عادات بشری را ذریعه سپاس یزدانی سازد - هم ملک صورت آرامش  
و آرایش پذیرد - و هم عالم معنی روی در تضاعف و تزايد آرد ] بنا برین اندیشه حق اساس  
چون سرکشی و گردن افرازی رانا و گریز و حيله سازی او از اندازه گذشت همت والا در برانداختن او  
پرتو نوحه انداخت - کنز مانسنگه ( که بعقل و اخلاص و شجاعت اربکنايان بارگاه اقبال است  
و در بعضی از مدارج عنایت او را بخطاب والی فرزندی اختصاص بخشیده بودند ) باین خدمت  
نامزد شد - و روز دینا دین بیست و سیوم فروردین ماه الهی موافق دوشنبه دوم محرم سنه ( ۹۸۴ )  
نهمد و هشتاد و چهار از خطه دلگشای اجیور رخصت فرمودند - و غازی خان بدخشی  
و خواجه غیاث الدین علی امطخان و سید احمد و سید هاشم باره و جگنا نه و سید راجو  
و مهرخان و مادهوسنگه و مجاهد بیگ و گهنکار و رای لونکر و بسیاری از بهادران  
نصرت قرین و دلورای جلالت منش را همراه ساختند - و از فرط مهربانی بآئین اختصار  
و جوامع کلم و بیان روشن آنچه بمراتب کونی و الهی درخور باشد دیباجه نصیحت را نگار بستند  
و فرهنگ افزائی فرمودند •

( ۲ ) نسخه [ ز ] بهلائ فنون عواطف ( ۳ ) نسخه [ ۱ ] نیکنامان ( ۴ ) در [ بعضی نسخه ] گهنکار - و در

[ بعضی ] گهنکار - و در [ بعضی جا ] گنکار آمده •

و از سوانج آنکه هم درینوا میرزا یوسف خان و مسند عالی فتح خان و سید عمر بخاری و شیخ محمد غزنوی و سید قاسم را بجانب پنجاب فرستادند - که از اسباب افزایش ایمنی و امنونی آرمایی آندبار کردند •

و از سوانج گشایش قلعه سوانه است از قلاع نامور صوبه اجمیر که در تصرف چندر سینی بود و بنا را تهر در حراست آن اهتمام داشت - ( چون شاه قلی خان محرم و رای رایسنکه با آن جنود اقبال کار را غایسته سر نکردند - و اسباب مجاهدان از پای افتادند - و بنایان قضم و علیق<sup>(۱)</sup> حال مرم سهاهی باضطرار کشید ) نخستین سید احمد و سید قاسم و سید هاشم و جلال خان و شمال خان و بسیاری از مبارزان همت گزین تعیین شدند - که در گشاد آن حصار کوشش نمایند - و لشکر پیش بدرکه مقدس شتابد - امرا در قبول خود شتافته در سامنی یورش شدند - درین میان سانجه جلال خان روی نمود - و تهر منشان آن ناحیت سریشروش برداشتند - علی الخصوص کلا پسر رام رای بیبرای رای مالدیو و بسیاری از سرکشان آن سرزمین در قلعه دیوگور فراهم آمدند - سادات باره و سایر اعیان لشکر بدفع آن گمراهان دژ نشین همت گماشتند - و کار سوانه بتاخیر پیوست - بنابراین شهباز خان از درکه والا تعیین شد که آن لشکر را بر سر کار برده خود متوجه عقبه اقبال گردد - و چون قریب بآن ناحیت رسید آگهی شد که لشکر نصرت قرین در گرد آن قلعه عبرت گرای است و از توندهای پیاپی و آریزهای سترگ کار بصعوبت انجامیده - شهباز خان با همت اخلاص قرین و دل کار پرداز پیوست - و به توقف متوجه تسخیر قلعه شد - و مرصه مبارزت به بوارق سیوف مجاهدان روشنی پذیرفت - و بتائید سواهی ( که هم آغوش صافی درونان جدآور است ) فیروز مندی روی داد و گروه انبوه بگریستی نگونسار آمدند - و آن قلعه مفتوح شد - و گردن کشان گرفتار گشتند و برخی از بهادران سادات باره را دران تھانه گذاشته روی همت به تسخیر سوانه آورد - در هفت گروهی آن قلعه سنگین بود دوباره نام - چون بر حواشی آن عبور افتاد راجپوتانی الوس را تهر درانجا فراهم آمده نخوت آرای بودند - هر چند بشاهراه فرمان پذیری ره نمون شد سودمند نیامد - ناگزیر دل نهاد گشایش گردید - و ساباطها اساس یافت - در اندک فرصتی به نیروی اقبال روز افزون آن قلعه حصین نیز گشوده آمد - و خوبی بسیاری از تهر منشان استکبار گزین بخاکستان به نامرسی ریخته شد - و این فیروز مندی بزرگ مقدمه گشایش سوانه و بیم افزایی دلای دژ نشینان گشت - و از انجا باستظهار دولت ابد پیوند در گرفتن سوانه پای همت افشرد

( ۲ ) نسخه [ ز ] ملف - و علیق بمعنی ملف منور ( ۳ ) نسخه [ ز ] دیگور - و نسخه [ ی ] دن کور

( ۴ ) نسخه [ ا ب ی ] مشرت ( ۵ ) نسخه [ ز ] دوناوه - و در [ بعضی نسخه ] دوناوه •

و لشکر پیش را رخصت درگاه نمود - و در سابط سانی در سرانجام اسباب گره گشائی این عقد دسوار نما ظاهر را با باطن یک رنگ گردانید - و فروغ تدبیر را با نیروی شجاعت فراهم آورد و در کمتر فرمتی متحصنان آن دژ بزینهار برآمدند - و آن قلعه را برادران اخلاص نژدین سپرده مسجد عتبه اقبال شتابان گشت - و در آن هنگام ( که ربات همایون در خطه فیض اساس اجیر درود مرحمت داشت ) ناصیه ساری خدمت آمد - و بقون الطاف شاهنشاهی اختصاص گریخت و چون مهمات این حدود سرانجام یافت روز حور پانزدهم اردی بهشت ماه انبی بهمعنائی جنود سامی از اجیر بجانب دارالخلافه نشاط معاودت فرمودند - دست نوال گشاده و چشم عبرت بین گشوده مرحله آرای گشتند - روز یازدهم اردی بهشت دارالسلطنه فتحپور مستقر اعلام ظفر طراز شد - همت والای خسروانی بمشاغل جهان افروزی پیشتر از پیشتر توجه مبذول داشت و گلشن روزگار را طراوت تازه پدید آمد •

و از سوانح تعیین کردن لشکر بهار است بر صوبه بنگاله - پیشتر گذارش یافت که افواج گیهانستان بعد از گشایش گدھی در مقام آک محل با غنیم روبروی شدند - و ازان باز پیوسته سواران بام ( که زمان زمان آمد شد نمودند ) در بنوا چنان بمسامع همایون رسانیدند که موسم باران ( که در آن دیار طوفانی کند ) رسیده آمد - اگر فوج از عساکر ظفر طراز بتازگی تعیین شود هر آینه فتح بنگاله دلخواه صورت بندد - بنابراین فرمان مقدس بنام مظفر خان و سایر امرای صوبه بهار شرف نفاذ یافت که لشکر آن ناحیه را سرانجام داده متوجه بنگاله گردند - و نیز درین هنگام ( چون ننگدستی و کم آذوقی جنود نصرت خاطر نشین شد ) سفائی مالا مال نقد و جنس روانه ساختند و نگرانی ضعیف دل آن هنگامه چاره پذیرفت - و خاطرستان غنیم بحاکم تدبذب انپاشته آمد و نیز در همین ایام ازان افواج گیتی گشای چنین گذارش نمودند که روزه خواجه عبدالله نقشبندی ( که از فروغ عقیدت نور آگین بود ) در مورچل خود بابرخی از ملازمان پیسترک رفته طلبکار نبرد شد جمعی انبوه از مخالف در عرصه پیکار پیشدستی نمودند - همراهان خواجه غبار آلود به آزر می شده راه گریز پیش گرفتند - و خواجه پای جلالت افشوده بسیاره را علاقه گسل هستی آمد - و آخر نقد حیات در باخته بر آسمان نیکنامی عروج نمود - حضرت شاهنشاهی ازین سانحه ناسفها که غازه چهره نعلی است فرموده فرزندان و منسوبان او را بعواطف گوناگون مرهم بند دلهای افکار شدند •

و از سوانح فرستادن شهباز خان بر سر گچیتی ست - و آجال این تفصیل آنکه او از مریدان اران نامور صوبه بهار است - همواره با مبارزان عتبه خلافت همراهی نموده - و در فتح بنگاله خدمات

شایسته بجای آورده بود - بتختی واهی رخصت گونه گرفته برلایت خود آمد - و در هنگام شورش  
 بنگاه بجانجهان پناه آورد - چون خانجهان بتواج نصرت اعتصام درحوالی و حواشی بورت لو  
 گذشت ازوالدین بخت و بدسرشتی ذات گذاره جسته توفیق همراهی نیافت - چون تقابل  
 جنود اعدا باستداد کشید آن بدکیش فساد اندیش رهنی و ضعیف آزاری را بیشتر طلبکار شد  
 و بدبهدلی واقع جوی گرد لو فراهم آمدند - رفته رفته هنگام غنّه انزائی لو رونق گرفت  
 از تیررائی و کم بینی راهزنی لو به بلاد و امصار کشید - و چون بحواشی قصبه آره گرد استیلا  
 سرانجامت فرحت خان جایگزیندار آن ناحیت مصلحت در پیکار ندیده تحصن گزید - از بدبهدلی  
 سخی با دلو دیکم ساخته در انسداد طرق سعی گرای آمد - و پیشرو خان را ( که از راه کشتی  
 بطریق اعمار از دارالخلافه بصوب بنگاه شتابان بود ) بدست آورده مقید گردانید - و از تیرگی رای  
 و خیرگی بخت پای از گلیم خود بیرون نهاد - و از آنجا ( که آنی مبدعان بارگاه تقدیر است  
 که برخه از ناسپاسان تبعه کار را برکشند تا در اندان سختی بیند - و خورد بشکند ) این سیه دل را چند روز  
 چون شعله خس فروخته بر معارج بیراهی فرصت دادند - و فرحت خان با پسر و قراطاق خان  
 در پیکار آن محمدر فوشدند - و مجمل این داستان آنکه فرهنگ خان پسر فرحت خان محاصره آره شنوده  
 از نیول خود متوجه آنصوب گشت - و قراطاق خان ( که دران نواحی بود ) نیز پیوست - و در قرب  
 آن حصار با نواده آن زیانکار چاروسوی سعادت مبارزت روی داد - و مخالف را شکسته از آب سون مردانه  
 عبور کردند - و آن خود سر تهی مغز از فروزی غرور با متهوران ارباش روی به پیکار آورد - و عزم کارزار  
 آراسته شد - نخستین فرهنگ خان چوقهشهای مردانه بجای آورده دو بار شمشیر به گچیتی رسانید  
 و نزدیک بود که آن شراره شورش فرو نشیند - شمشیر بزران چابک دست اسپ لورا پی کردند - پیاده داد  
 مردانگی داده رو نور بادیه نیستی شد - پس ازان قراطاق هم بتکاپوی دلوری رخت هستی بر بست  
 و فرحت خان ازین سانحه جان گزلی آگاهی پذیرفته از افزونی مهر پدیری از قلعه برآمد - و بآئین  
 دوستداران جان نثاری کرده سفر مایک تقدس گزید \*

چون حقیقت شورش این بدگوهر فرومایه بمسمع همایون رسید روز رام بیست و یکم خرداد  
 ماه الهی شهباز خان را ( که بحسن عقیدت و خدمتگذاری ممتاز بود ) بسزا دادن آن بدکار رخصت  
 فرمودند - و حکم والا شرف مدور یافت که سعید خان و مخصوص خان و سایر ملازمان عتبه اقبال  
 که دران ناحیت اند بسامان شایسته ملحق شوند - و از روی یقنادلی و کارطلبی کار لورا سپری گردانند  
 شهباز خان کار بند فرمان مقدس شده بآن حدود شتافت - و امرا امتثال یرلیغ والا نموده بزودترین

( ۲ ) نسخه [ ۱ ] عبور مردانه کردند ( ۳ ) نسخه [ ۱ ] خود بین \*

( سال بیست و یکم )

پیرستند - آن ناعاقبت بدین استعلائی نزولی را ارقای عروجی اندیشیده فخرت افزای شد  
 و از نصبات و قریات را در تصرف آورد - و در آهنگ آن بود که بصوب غاری پرر رود - که بنده  
 را در زاد خانجهای درانجا سکونت داشت - درین هنگام لشکر بصرت تریب رسید - و او از غرور  
 برگسته نبرد آرای شد - و بمیامی اقبال شاهنشاهی در اندک فرصتی سزای سزاوار یافت  
 و محله نگاشته آید •

در سوانح فرستادن شهاب الدین احمد خان است بحدود مالوه - همت والا ( که همواره  
 در ولایت و آبادانی دلها و داددهی ستم رسیدهها توجه دارد ) در آسودگی توطن گزینان  
 و ملک ( که ولایت ست وسیع و دیار ست دلگشا ) پرداخت - و شهاب الدین احمد خان را  
 از نگارشی و رعیت پروری ممتاز بود پایگاه اعتبار افزوده بمنصب بنجهراری عزافتخار بخشیدند  
 و بدین دین بیست و سیوم خردک ماه الهی بآنصوب رخصت فرمودند - و گوش بختندی او را  
 بجواهر اندرز گرانبار ساخته هوش افزودند - خلاصه این داستان حقیقت آنکه احکام سلطنت را  
 پاسبان بده غبار شورش بیداد گران فرو نشاند - و ستم رسیدههای حوادث روزگار را کامیاب معدلت  
 سازد - و بدنهادی شرارت منش را اصلاح باستیصال نماید - و نیک ذاتان خیراندیش را نیروی اعتبار  
 بخشد - و در معموری زمین کوشش فراروان بجای آرد - و شکوه میرت را از نظر انداخته در افزایش  
 گوهر چاندان سطر را با عاطفت پیوند داده تکابوی سخت نماید - که بسا جلائل قبائل از به توجهی  
 ناظمان جهان در خاکستان خمول گرد آید خفامی ماند - نخستین آن نظر جهان افروز بر مراتب  
 آدمیت افتد که مشعله افروز انوار هستی و نه رست جرائد کونی و الهی بوده پاسبان جهانیان  
 از ستمگر نماید - و ستم رسیدههای حوادث را کامیاب عدالت گرداند - و بغرور دیده وری گفت و گوی  
 عموم باستانیان را به کارش فراروان نهد بر تنه چراغ آگاهی افروزد - تا در گوشتیلد پرستی فرو نرفته  
 پای رعبت نشکند - و انداز حال طوائف این بوالعجب ترکیب به نیروی ژرف نگاهی دریابد  
 تا در عبادت و رعایت تقدیم مرجوح بر راجع نکند - و هر یک را در پایه خود داشته در انتظام صورت  
 و معنی کوشد - اولین پایه ( که سترگی آن باندیشه مختصر عادتیان رسمی چه که در عفو کد  
 باطنی حقیقت پژوهان معنی در نیاید ) مرتبه آن یکنای جهان آفرینش است که از تائیدات غیبی  
 بمیامی دور بینی و راست کرداری و فراخ حوصلگی و بار برداری و شمول مهربانی فرمانروای  
 عالم ظاهر و باطن باشد - دوم آن گوهر والی خرد پژوه که از دوام آگاهی جهان ظاهر به نیروی  
 قدرت الهی نظام بخش آشوبخانه دنیا گردد - و ترویج معدلت افزای چهره آرای دیباجه

معادیت او شود - سیوم بختمند دانش<sup>(۲)</sup> اساسی که این دو بزرگ الهی را همراز و این دو گزیده هستی را یاور باشد - چهارم کاربند حرم<sup>(۳)</sup> که رواج سکه سلطنت بآن وابسته است - پنجم آن جهان آری معنی شهامت که از پیکار دایمی با خویش و آراستن درونی و بیرونی بر اوزنگ ریاست معنوی جمال آرایه - و درین پایه بجهت آن نگارش یافت که او را این دولت پایدار بدریغ آرامش جهان است که به گیتی افروز صورت تحقیق نیابد - ششم عموم تجرد گردن جدافزای که بمشغله غمراوان جویای مرتبه عالی باشند - هر چند تفصیل مدارج هر یک ازین شش طایفه در دیباجه ایضاح نهادن جای ندارد لیکن برخی از مراتب قسم سادس نوشته رهنمای مدارج سخن میگرد - بزرگترین این گروه آن صانی ضییر درین درون است که بفروغ آگهی بگلشن سرای تسلیم آرامش یابد - و نقوش خواهش از لوحه باطن تنیده بعشرت جاوید پیوند - و از آن فروتر آن سترگ دانش بزرگ کردار است که گلچین چمن زار بهای کل بوده خواهش خویشی را منحصر در مریضات الهی شمرد - و سوانح ناملایم سرمایه چین پیشانی دل او نشود - و پس ازان آن پایه دریافته<sup>(۴)</sup> است که بتوانائی سعادت ازلی در عشرت آباد محبت کل اساس منزل نهد - و همگی اطوار را دوستدار باشد - و چنانچه بسیاری از طبقات درستان را خار ناخوشنودی در کام خواهش شکند او نیز در برخی از اوضاع غبار آلود گله باشد لیکن در مکمل ضییر واپس ترین این بادیه دانائی آن کوتاه دید انصاف طراز است که از چهار دیوار خویشی گزینی قدم فراتر نهد - و بغوامض تحقیق نرسیده حق را منحصر در آئین خود شناسد و طبقات مخالف را معذور نادانی انگاشته راه مصالحه سپرد - و شورش آویش و غبار تنفر در حواشی دولت سرای او راه نیابد - و آن جویای جنگ کل ( که از واژون طالع و کونهای شناسائی فیض عام ایزدی را مخصوص سلسله خود دانسته عذر بیدانشی دیگران نپذیرد - و آزار جلف گزینان را عبادت الهی اندیشد ) بیشتر از صیرفیای حقیقت پژوه بیرون از دایره اهلیت و آدمیت شمرده هیچگونه این نیرو را سزاوار ستودگی ندانند - لیکن طایفه را گمان آنکه اگر مکمل خاطر ظلمانی او تیرگی غرض و ریا نداشته باشد آن معذور مرحوم را دران به نصنعی ستایش کنند - و آن ششمین را ( که در ظلمت آباد تعصب بآن جهان به خبری خرد فروش ربا آلود بود ) بدتر از مار و گزدم انگاشته از دیدار او پرهیز لازم دانند - و این مراتب را در نشانه تعلق چندان بهائ و رواج نبود - عبادت او را در کارهای دیگر اندوخته اند - مزیت راستی و به طمعی و مردانگی و حقیقت گزینی و معامله دانی و جدکاری چهره افروز بختمندی او گردد - و بقدر این صفات مراتب بزرگی او باشد - و نقائص نعت مذکوره هر مقدار که در آدمی

( ۲ ) نسخه [ ۱ ] داش پرمنه ( ۳ ) در [ چند نسخه ] مرفه ( ۴ ) نسخه [ ۱ ب ] دریافته ست .



مهرام آید فرماید و بدگوهر خوانند - هر عالی نظری (که مدار تربیت و اعتبار و اساس سیاست و نمیه بران نهد) دولت او پایدار و تائید ایزدی یاوز و بود - و بدترین این طبقات آنست که برلی سود خود زبانی دیگران اندیشد - و در رونق افزائی هنگامه خویش بداندیشی و تبه کاری دست آویز سازد - و ناظمای صورت را ازین مراتب مجرّمندان جز صلح با طایفه (که در کار دولت سرمایه خال نباشند) مصلحت نبود - و اگر یکی از دولت فرمان روائی معنی باین مراتب تحقیق پذیرد بظاهر چنان وانماید که ازان آگاهی ندارد - تا سر رشته انتظام کونی گسیخته نگردد - بر ذمت فراهم آوندگانی جهانی مشورت نشان لازم دارد که شناسای منزلتهای مذکور شده بدوام آگاهی پاس دارند - و زنده سخنی آنست که مدار مبانی تعلق بر راستی ست - که از میامین آن حقیقت اندوزی و جان نثاری و سایر صفات ستوده این لباس فراهم آید - و مناظر تجرد بر عرست یعنی در کج خمول بسر بردن تا از چشم خویشتن پنهان گردد - نه آنکه زبان در بوره سازد - و گوشه نشینی نام کند - و در هر دو راه شایستگی حسنیّت<sup>(۳)</sup> غار چهره حسن بل مایه خوبی بود - نیکو در نخستین تکاپوی نظام کل (اگرچه در ضمن کناسی بود و آن دیگر را سگبانی) هنجار است - تا از مکائد نفس ایمن شده بتصفیه باطن شرف اختصاص یابد - و چون پاس منازل این زندا پاینده داشته آید به نگاه عاطفت در خراست اقسام کار تکاپوی شایسته بجای آرد که پیشطای تعیش را مایه سترگ است - و باید که مدارج کشاورزی و خراسی و عساری و بارکشی و سرحی<sup>(۵)</sup> و غیر آن ملحوظ و منظور گردد - و بعد ازان به بینش مهرآموز قیما راسپ نماید که او را اساس دولتخانه سلطنت گویند - و شناسای انواع این نیروی افزای آدمی گشته سر رشته اندازه از دست ندهد - و آنگاه در افزایش جواهر فیل کوشش فرماید - که شکوه افزائی و مغفوف افکشی و حصار آرائی<sup>(۸)</sup> و احمال پذیری از شمائل اوست - و چون این تربیت چهره افروز قدر دانی شود دلرا به پرورش شرف و استر و خر<sup>(۹)</sup> که در باربرداری و کم خوری از یاورانی هنگامه دارو گیراند ( نهاده رونق افزای چهار سوی نشاء تعلق گردد - الحق هر که این اندرز شایسته بکاربرد و سر رشته این قدر دانی را دست آویز سلوک سازد بکمتر زمانه کارهای صورت و معنی او دلخواه بر آید - و منظور کامروائی ابد بنام نامی او توفیق قبول گیرد \*

و از سوانح فرزندین میر شریف قزوینی ست - از آنجا [ که در ضمن چوگان بازی (که در آداب آویزش

(۲) نسخه [ ب ] و خانقاه و زنده را گوشه نشینی (۳) نسخه [ ی ] خوبی (۴) نسخه [ ای ] پایه سترگ است (۵) در [ بعضی نسخه ] سردهی (۶) نسخه [ ب ] مراسب شمار نماید - و نسخه [ ی ] راسب تیمار نماید (۷) در [ چند نسخه ] اساس کار دولتخانه (۸) نسخه [ ب ] حصار اندازی (۹) در [ اکثر نسخه ] خمر (۱۰) در [ اکثر نسخه ] دانسته \*

و نگهبانی چو قلعه نیروی سترگ بخشید ( تربیت مجاهدان دولت : جواهر افزائی خیرل ( که گزیده شاه ساهیکری ست ) سرانجام یابد ] خاطر حقیقت پژوه شاهنشاهی عبادت را در نقاب عشرت جلوه ظهور میدهد - و باین اندیشه روزِ آزاد بیست و پنجم خرداد ماه الهی بساط چوگان بازی چهره بهروز سلطنت بود - و میر غیاث الدین نقیب خان و میر شریف مرزندان میر عبداللطیف قزوینی متوجه شاهنشاهی درین بزم آگاهی شرف اختصاص داشتند - در عین گرم تازیها آسپان این دو برادر مصادمه نمودند - آن جوان نوکار از مولت آن هدمه بر زمین آمد - هوش از سر زلفت - و خون از گوش تراوید - و دران میدان ( که نظاره گاه عالمیان بود ) خدیو عالم نزول عاطفت فرموده سایه آمرزش انداخت - و نظارگیان حواشی بارگاه چون گیهای خدیو را بر سمند اقبال ندیدند مشاهده هجوم نمودند غریب و ولولت سترگ پدید آمد - و فتنه اندوزان بدنهاد هنگامه ساختند - و لحظه نگذشته بود که آن فراهم آور پرانگه گهای روزگار بالتماس قطب الدین خان سوار شده دران میدان شورش جلوه اقبال فرمود و آن غبار وحشت فرو نشست - و در کمتر زمانه و اندک فرصتی آن افتاده را پیوند عنصری گسیخت او رنگ نشین هشیار خرام بر سر مزار آن مسافر اقلیم عدم رحمت افزای ایزدی شده نفوذ گرانند بمنسوبان او عنایت فرمود - تا دوش خاطر آن گران خواب نیستی از بار وام سبک گردد - و هنگامه نوال گرمی پذیرد - باشد که خرسندی دل او را درین سفر هولناک یازری نداید \*

### روشن شدن چراغستان اقبال شاهنشاهی

#### و فرود آمدن رانا در تیرگی گریز

در سوانح پیشین گذارش یافت که رانا را شکوه سلسله نیالان خود و سلوک فرمانروایان باستانی عرصه هندوستان نخرت افزوده - و مستحکم جا و فرولان ملک و انزونی ولایت و انبوهی راجهوانان جان بناموس ده پرده بصیرت او شده - فنون نیرنگی اقبال شاهنشاهی را ندیده از شاهراه فرمان پذیری بیراه شتافت - چمن آرای جهان کنور مانسنگه را با فوج اخلاصمند نامزد فرمود که او را از خواب بدمستی بیدار ساخته رهنمای دبستان سعادت پذیری گردد - آنرا ( که سیه گلیم ازلی باشد ) هر آینه اسباب بیداری سرمایه افزایش غنودگی شود - افواج گیتی ستان را روزی چند در قصبه ماندل گدازه بجهت آمدن امرا و فراهم شدن لشکر توقف روی داد - و رانا درین هنگام آگاهی از بیدار نشی استکبار افزوده بشورش درآمد - و نظر بر اقبال ابد پیوند نینداخته سردار لشکر منصور را زمیندار بر بدست خود می اندیشید - و همگی تخیل تباہ او آن بود که در همان قصبه آمده گرد پیکار انگیزد - لیکن هواخواهان او نمیگذاشتند که ازین جسارت خسارت افزای گردد \*

و چون عساکر گردون شکوه فراهم آمد کنور مانسنگه باعتضاد دولت روز افزون صفوف مبارزت  
 آراسته بصرف کوفته موطن آن غنوده بخت روانه شد - قول را بشجاعت و فرهنگ خویش آرایش داد  
 . سادات باره رونق افزای برانغار شدند - و غازی خان بدخشی و رلی لوفکن مجاهدان جرانغار را  
 اعتضاد بخشیدند - و جگناته و خواجه غیاث الدین علی آصف خان پیش قدمان هرول را نیروی  
 همت افزودند - و ماد هوسنگه و چنده از نام داران جنگجوی در التمش قرار گرفتند - و مهتر خان  
 دلاوران چنداول را استظهار آمد - و از طرف غنیم غورافزای تنب رانا بود - دست راست پسربردگی  
 رام شاه راجه گوالیار استحکام داشت - و جانب چپ بکارفرمائی بیدامانا از قوم جهاله استقرار  
 . ست - و رامداس پسر جیمیل مقدمه شورش بود - رانا از ظلمت استکبار صرف آرائی نداشت  
 - در اندیشان قریب گونه داده مسارعت نمود - روز آمداد هفتم تیر ماه الهی پاسه از روز  
 . بود که در موضع کهنمور ( که دهغه گریوه بیرون از اعمال کرکنده است ) این دولشکر جنگ دوست  
 . دشمن درهم آریختند - و کوشها و کشها چهره افروز مردانگی شد - نرخ جان اوزان  
 • بیت •

• بیت گران بها گشت •

چو لشکر بلشکر در آمیختند • قیامت ز گیتی بر انگیختند

به جنبش درآمد در دریای خون • شد از مرج آتش زمین لاله گون

میداران دست راست غنیم دلاوران جرانغار لشکر منصور را برداشتند - و دلیران هرول مخالف نیز  
 روز زدند - بسیاری از بهادران عساکر فیروزی مند را پای ثبات از جای بلند - جگناته داد  
 مردانگی داده آماده جانفشانی بود که جان ستانان التمش پیوستند - و کنور مانسنگه نیز دل افزای  
 نیز ستان عرصه پیکار شد - و جرانغار مخالف هم بر برانغار موکب ظفر طراز چیره دستی نمود  
 سید هاشم از اسپ جدا شد - سید راجو یازوی کرده سوار گردانید - و غازی خان بدخشی از کار طلبی  
 رجوع سعادت کرده بهرول پیوست - جان نشانی و جان نشانی را روز بازار شد - و نبرد آزمایان  
 ضمیمین جان را در معرض فنا داشته محافظت ناموس میگردند - و همچنانکه ران مردان هنگامه  
 برالعجبیه کرده حیوت افزودند فیلق نامور رزمگاه کارنامهای شگرف بظهور آوردند - از طرف  
 غنیم فیلق لونا معرکه صف شکنی آراسته بود - جمال خان فرجدار از لشکر منصور فیلق گهکنده را

( ۲ ) نسخه [ ۱ ی ] اقبال ( ۳ ) در [ بعضی جا ] گلکنده آمده - اما این جا در [ همگی نسخها ] کوفته است

( ۳ ) نسخه [ ی ] رام ماه ( ۵ ) نسخه [ ۱ ] میدا و مانا - و نسخه [ ب ] بیداد مانا - و نسخه [ ز ] بیداد مانا

و نسخه [ ی ] بیداد مانا - و الله اعلم ( ۶ ) نسخه [ ز ] کهنمور ( ۷ ) نسخه [ ب ] دله ( ۸ ) در

[ همگی نسخها ] چنین است - یا هنگامی بوالعجب باشد ( ۹ ) نسخه [ ی ] نوبا •

رو بروی آورد - از نصادم این دو کوه شمال برق کردار ثبات پایانی دیده ور را در قوائم همت تزلزل افتاد و در هنگامی که فیل لشکر منصور زخمی روی بهریمت داشت بتائید اقبال روزافزون بنسوقه به فیبتی مخالف رسید - و دست از کارزار بازداشته برگشت - و درین اثنا پرتاب خریش رانا فیل رام پرشاد را ( که سرآمد فیلی او بود ) ساز جنگ کرده عریضه افزود - و بسیاری از بهادران را برداشت - و در چنین بالعمردانگی کمال خان از لشکر نصرت قرین فیل گجراج را آورده نبرد آری شد - و پنجو فیل رن مدار را رو بروی فیل رام پرشاد داشته نادره کاری بظهور آورد - نزدیک بود که این فیل آسان شکوه را نیز بای همت بلرز درآید - به نیروی اقبال روزافزون فیلبان رام پرشاد نشانه تیر هلاکت گشت و آن فیل نامی ( که بارها ذکرش در محافل قدس گذشته بود ) داخل غنائم شد - تا نیم روز عرصه جلالت و شہاست شکفت افزای تجربه اندوزان دیده ور بود •

بسی یک بدبگر در آویختند • بسی خوں بنارورده ریختند

جگر تاب شد نعرهای بلند • گلوگیر شد حلقهای کند

رامداس پسر جمیل از ضرب دست جنگنازه بخراب آباد عدم شنافت - و راجه رام شاه با سه پسر سالیهای و بهانسنکه و پرتاب سنگه داد مردانگی داده بگو نیستی سرنگون افتاد - و درین شراره افروزی زد و گیر و گرمی نواثر اقبال کنور مانسنکه و رانا باهم نزدیک رسیده در کارزار شدند - و در پیش ظاهر بینان صورت گرین چنان نمود که میدان مبارزت بدست استیلای مخالف درآید که یکبارگی مارتق تائید ایزدی ( که استظهار این دولت ابدی طراز است ) نواع افروزی نصرت شد - و از اسباب ظاهر آنکه درین شورش چنداول با فوج آراسته رسیده آمد - و چنان شهرت یافت که گیتی خدیو بر باره باد پیمای اقبال بآئین ابلاغ سایه سطوت برین رزمگاه انداخت - غریب از مجاهدان دولت برخاست - و غنیم را ( که زمان زمان از کار افزائی صورت رعونت و نخوت افزود ) دل از جای رخت - و از مهبت امداد سماوی نسیم فیروزی بر گلبن آمال فدویان وزیدن گرفت - و غنچه مراد این جان فشانان عقیدت منش بشکفتن درآمد - خود بینی و پندار برسوائی و خاکساری تبدیل یافته عیار اقبال ابد پیوند نازگی گرفت - مخلصان را عقیدت افزود - ساده لوحان را اخلاص روی داد - مکنران را مبع سعاد اعتباراف و اعتقاد دمید - غنیم را شب دجور ادبار پیش آمد - قریب صد و پنجاه کس از غازیان ظفر قرین سرخروی شده رخت هستی بر بستند - و از غنیم زیاده از پانصد کس گرفته غبار آلود خاکستان نیستی گشت - از تفسیدگی حرارت و واماندگی آریزش دل در تعاقب ننهادند و کنور بمراسم سپاس دولت روزافزون چهره بخت افروخته روز دیگر بکوفنده روی آورد - و آن مدبر

فرار نموده هرنفکناهای کوهستان بگروید خمول شنامت - و لشکر منصور دران مصر جامع اقامت گزیده  
فرموده ایست مشتمل بر نیرنگی اقبال ابدی اعتصام و خدمت افزائی مجاهدان دولت و دلیرپهانی  
دیار بهنگلو بارگاه ایزدی با جلائل غنائم خاصه فیل رام پرشاد مصحوب مولانا عبدالقادر بداونی ( که  
از جرگه اهل سعادت رخصت این یورش گرفته بود ) فرستادند - روز ماه دوازدهم تیر ماه الهی مرده  
بصورت بمسامع هابون رسید - اورنگ نشین قدردان نیایش ایزدی بجای آورده پایه مخلصان جان نثار  
بلند گردانید - و در همین روز سید عبداللہ خان را بر اسب بام بدیار شرقی فرستادند - که مرده  
نوحه زیات جهانگشای بامری آن ناحیت رساند - و هم بنوید این فیروزی شگرف نشاط افزای گردد  
و اگر سپاه صوبه بهار بمعاونت خانجهان نرفته باشد سزاوی نماید - و در هنگام رخصت بزبان  
حقیقت نگر فرمودند که بر پیشطاق باطن مقدس ( که جلوه گاه معنیات قدسی است ) پرتو آگاهی  
می افتد که چنانچه بگذارش این نائید آسمانی شادی را بآن دیار می بری همان طرز گردنبار مسرت  
تامله نشاط را بر جداج هست گرفته مرده گشایش بنگاله ببارگاه خلعت خواهی آورد •

### نہشت موکب جهانگشای شاهنشاهی بصوب بنگاله

#### و از نخستین منزل معاودت فیروزی نمودن

چون زمان پاداش کردار شایسته جهانیان رسد ایزد جهان آرای فرمانروای معدلت دوست  
آگاه دل هوشیار خرام خرد پزوه دوربین را ببارگاه ظهور آورد که قدر مراتب طبقات دریافته از روی  
دیده روی در افزایش جواهر استعدادات هست گمارد - و کارهای کونی و الهی بپایه والای کمال  
بلندی گرای آید - انجمن بی غرضی آراسته فروغ رضامندی ایزدی عالم را فرو گیرد - و از فراخ حوصلگی  
و نیک سگالی آن گیتی خدبو هر گروه بکام دل رسیده پرستش معبود خویش نمایند - و مکلفات  
این گوربین نہشت آنکه همان طرز که او را گنجور جهان معنی گردانند کلید خزائن ملک صورت سپرده  
کره گشائی کارهای دشوار بدو تفویض یابد - چنانچه اخترشناسان از زایچه مقدس شاهنشاهی  
و دور بینان از لوحه نامیه نورانی آن خدیو فرهنگ این نقش بدیع می خوانند - و سادہ لوحان درست بین<sup>(۲)</sup>  
انصاف گزین اثر دیدنی آثار این دولت ابدقرین بجز اعتراف گزیر ندارند - و چهره گشای این مراد  
بتازگی روز نخستین عزیمت بنگاله نوید فیروزی رسیدن و معاودت فرمودن حضرت شاهنشاهی ست  
بدار اقبال فتحپور •

و گذارش این داستان هوش افزای باکین اختصار چنان است که برخه معتمدان درست بین

است گوی از دیار شرقی آمده معروف داشتند که نیر اقبال روز امروز این دولت ابدیوند همواره  
 لشکر نصرت‌قوی لوامع ظهور دارد - چنانچه اسمعیل نام افغانی ( که داؤد او را خطاب خانجانی  
 داده بود ) بمورچل قافشالی در کوهستان عدم غبارآلود مذلت گشت - و با این حال اعیان لشکر  
 منصور را رأی آنست که به ورود ربابات جهانگشای انوار فیروز سندی از مشرق اقبال تابش کمتر کند  
 ندین پاس مدارج ادب نموده این را بصریح نمی‌توانند در عرائض مندرج گردانید - اورنگ نشین  
 احتیاط اندوز بکارسازان بارگاه والا فرمود که سامان پورش نمایند - که عساکر گردون شکوه از راه دریا  
 و مسالک خشکی بآن دیار شتابد - و قاسم خان را بدار الخلافه آکره رخصت فرمودند - که در  
 سرانجام منازل دریا نیز دستی نماید - در اندک فرصت جد آوران کارشناس کار چندین ساله را  
 پیرایه انجام دادند •

از آنها ( که اساطین دانش و سلاطین فرهنگ کار امروز را بفردا گذاشتن در هیچ امر<sup>(۲)</sup>  
 به پسندیده اند - و در سوانح ملکی نکوهیده تر شمرند ) شاهنشاه والا همت در عین شورش موسم باران  
 که بمشاکوش منشا بارگاه کارگذاری را به پناه توقف باز دارد ( توسل بمبدای فیاض فرموده  
 روز آبان دهم امرداد ماه الهی موافق یکشنبه بیست و پنجم ربیع الآخر از دارالسلطنه فتحپور  
 نهضت فرمودند •

شاه شد از خانه دولت سوار • خانه دولت شد ازو اختیار  
 کوکب چون فلک آراسته • ماه علم تا بملک خاسته  
 هیکل فیضان بزمین خم نکند • زلزله در عرصه عالم نکند  
 عریض والا آن بود که از دارالخلافه آکره با برخی از خامان و جلیسان بساط تقدس برای دریا توجّه  
 فرمایند - و عساکر گردون شکوه از راه خشکی جهان گشایی و گیتی ستانی نماید - هر چند موسم  
 آن نبود که لشکر گران در جنبش آید اما چون خدیو عالم را نظر بر انتظام ملک بود آسودگی سپاه را  
 در دفع مخالف اندیشیدند - و در اندای راه با چنده از شایستگان خطاب فرمودند که دوش در پیچ  
 از عالم غیب در نشاء مثالی گشاده چنان بر پیشگاه باطن حقیقت پژوه جلوه دادند که در اندک فرصت  
 و کمتر زمانه نوید فتح مسالک شرقی مسرت آرای سوامع گردد - و ساکنان آن مرز و بوم بمعذلت روز افزون  
 در ظلال عافیت عشرت آسایش نمایند - آنروز ( که در حوالی موضع برار از مضامین دارالملک آکره  
 ورود اقبال شد - و آن سرزمین بقدم شاهنشاهی اهتزاز عزت یافت ) در عنقوان پرده آرائی شب  
 سید عبدالله خان در یزده روز راه دراز پیموده بغیر روز مندی اولیای اقبال و فرودشدن ناسپاسان

نصرت گوی و گشایش ملک بنگاله مشاعل تهنیت افروخت - و بجهت عبرت جهانیان سرِ داوود را در جلوخانه بارگاه والا انداخت - غریبوتر نظرِ ابریکیان آثارِ اقبال برآمد - و عالمیان را نشاطِ گوناگون در گرفت - اگرچه بنظرِ ظاهر بینان فیروزی سترگ در عالم صورت روی داد لیکن در پیشگاه دیده وزان زلف نگاہ جهان معنی گشایش یافت - آبله پایان بادیه جستجوی را رهبری پدید آمد - جویندگان کم کوه راه ( که طلب این گوهرِ شب چراغ در ظلمت آباد زند پویشان آزمند کردند ) شهریارِ آفاق را رهنمای حقیقت دریافته کار از سر گرفتند - و به دو کرامتِ بزرگ ( که نفوسِ دران راه نیابد و قیاس و قیونه را گنجائی نبود ) شمعِ دیده روی افروختند - کزین گشتن سرائی هستی از جوشش چشمه بیدائی و یافتمِ هزاران چشم آگاهی شادی آورد بزمِ شهرد گشتند - و لنگانِ عرصه شناسائی را پای دانش خرام بهم رسید - رمدا یافتگان دیده بینش را توتبای بصارت سرانجام پذیرفت - و لرزندگانِ شاهراه طلب را اعضائی استقامت بدست درآمد - نَحْسَنین آنکه در هنگامِ رخصتِ سید عبدالله بر زبانِ آن خلاصه آفرینش رفته بود که خبر فتح و فیروزی را تو خواهی آورد - دوم آنکه در همین روز در اثنای راه حضورِ شهردی را به نشاء مثالی تعبیر فرموده نوید فتح و فیروزی میرسانیدند •

حضرت شاهنشاهی بحصول این در فتح والا نیاورمندی افزوده در مراسم سپاس ایزدی همت بستند . و گشایش این عقد دوشوار اگرچه در جمعیت امر از میامین توجهات قدس سرع گیاه خدیو است اما در عالم ظاهر فراخ حوصلگی و کارشناسی و دوام جدگونی خان جهان و راجه نودرمل و اهتمام سزاولی<sup>(۴)</sup> به رو در چهره آرائی مقصود از گزیده تراسباب توان شمرد - چون لشکر آسانی ناپید را در حدود اک محل با دود مقابل کازار افتاد از قلبن جای میدان رزم آراسته نمید شد همواره بهادران هر دو طرف برآمده عیار همت میفرستند - و جوهر مردانگی را بباراز می آوردند و همگی اندیشه تباہ مغروران نخوت مند آن بود که هنگام رسیدن موسم باران هرآینه این لشکر لوی در پراگندگی خواهد آورد - و اعیان لشکر نصرت ترین ( که بیشتر از الوس چغتایی بودند ) نمی خواستند که اینچنین مهم بزرگ بسرکردگی خان جهان ( که از قوم قزلباش است ) شرف انجام یابد - آن عقیدت نبود که برای کار صاحب خود مخالفت کیش و آئین منظور نداشته در برآمد مراد کرشند - ناگزیر چنین اندیشه های نادرست سد راه سعادت این گروه میشد - و نیز لشکر بنگاله بواسطه شیوع وبا دل لزان دیار برکنده تمامی سعی آن داشت که این کار پیش نرود آن فروغ خرد کجاست تا دریابد که در بر شدن پیمانه زندگانی زمان و مکان سود و زیان فرساند مدعی ( که در عام ایزدی ست ) همان قدر بظهور آید - خواه در پیش شیران بسربرد - خواه برکنار

چشمه زندگی محضت گزیند - و آن اخلاص کو که در خدمت ولی نعمت خود جانفشانی کرده منت سر خود نهد - و نیز چون در چشم صورت پرستان غنیم در کیفیت و کمیت جلوه افزایش داشت دل به بارزت نمی نهادند - آن دوربینی نداشتند که بر جنود اقبال روز افزون شاهنشاهی نگاه تشخیص سایید - و نیز از مستحکم جا هنگامه نبود رونق نمی پذیرفت - آن فطرت نبود که استحکام جا را به نیروی دولت موازنه کنند - و نیز اشتداد باران و طغیان آنها از رزم آرائی باز میداشت - از فقدان شناسایی حقیقت آفات آفتابی را بامدادات انقصابی نمی سنجیدند - و نیز عسرت عله و تسعیر سرخ اشیا در نیروی همت فتور انداخته بود - از بے توکلی و خود بینی مسبب نشناخته کبد اسباب می شدند •

خانجهان و راجه تودرمل از نائید اخلاص مندی و مزاج شناسی زمانه هرزه گوئیهای مردم ناشنیده در دلدهی و همت بخشی و جدکاری کوشش فرلوان بجای آوردند - و نامایمی همراهان را ببهای گول خورده جوهر خدمت بعبار تحسین میرسانیدند - و چون از نقوش پیشانی حال این گروه گشایش مقصود خوانده نمی شد در آمدن لشکر بهار همت گماشته نوشتها فرستادند - و در روایی این کار و برآمد این امنیت از درگاه والا استمداد نمودند - مظفرخان باندیشهای مختصر کوله فطرتان روزگار وقت میگذرانید - تا آنکه سزاوار بے روی جدگزین از درگاه رفتند - او ناگزیر باتفاق شجاعت خان و محب علی خان و معصوم خان کابلی و میر معزالملک و سمانجی خان و میرزاده علی خان و ترخان دیوانه و سایر اعیان انصوبه لشکر شایسته سرانجام داده روی بخدمت آورد - و در حدود کابل پور مظفرخان را رای بر قرار داد نخستین شد - و از سخن آرائی و نکته گوئی با اکثر بزرگان لشکر مقرر ساخت که موسم باران شورش طوفانی دارد - درین هنگام رفتن بآن ملک و کار ساختن خود را بای دادن است - مناسب دولت آنکه تا سپری شدن زمان باریدن در همین حدود اقامت گزیده شود خانجهان ( که از امتداد مقابله و اشتداد عسرت ستوه آمده است ) معاودت نماید - در عنفوان طلوع سهیل ( که آنها روی در نقصان آرد - و هواها خوشنما گردد ) اولیای اقبال از راه یکتادلی متوجه تسخیر بنگاله و استیصال اعدانان شوند - درین اثنا محب علی خان رسید - و از آگاهی آن شورش پاسخ آرای شد که این بیوزان عقیدت بل معاملت سنجیدگی ندارد - هرگاه فرمانروای دانش پزوه درین هنگام حکم جزم فرستاده باشند ( که بصوب بنگاله شتافته پیکار آرای شویم ) دیگر مصلحت بینی و تدبیر اندیشی و توقف گزینی را شایستگی نبود - بلس منشور مطاع داشته یکدل و یکجهت روی بخدمت باید آورد - و کار دراز شده را بیابری ایزدی و اقبال پادشاهی بانجام رسانید



از آنجا که این اندیشه همت‌انزایی از سرچشمه عقیدت و اخلاص بود دلنشین همگان آمد - و آن طایفه سنگ‌اندازِ تعویق‌خواهی نخواستی پذیرفته در میان آوردند که پیشتر از پیوستن بآن جنود سامی نالید کارشناسان معتمد فرستاده میانی عهد و پیمان استوار گردانند - که چون عساکر فیروزی لوا بجا شوند کارزار را در نقاب تأخیر نداشته بانجام این کارِ سترگ پای همت بیفشردند - که مبادا رای اعیان لشکر پیش دل‌نهادِ مبارزت نشده انتظارِ موکبِ مقدس شاهنشاهی برند - و این لشکر نیز در چنین موسم از پای در افتد - بنابراین میرمعزالملک و وزیر جمیل را فرستاده خاطر انزلی اندیشه فراهم آوردند •

چون نقش تسویف ستوده آمد ناگزیر روانه آن صوب شدند - روزِ مار اسفند بیست و نهم تیر ماه الهی لشکر بهار و بنگ پیوسته عشرت اقبال نمودند - خانجهان با کبارِ امرا پذیرا شده لوازم احترام بتقدیم رسانید - و در نشیمن خویش آورده جشن نشاط آراست - روزِ دیگر بمنزل گاهِ مظفرخان رفته خلوتگاهِ کنگش را مصفا گردانید - بعد از درازی سخن و کوناهی داستان دل‌نهادِ کارزار شده برترسب افواج و تسویه صفوف پرداختند - قول بشایستگی خانجهان آراسته گشت - و برانگار بشکوه لشکر بهار رونق گرفت - و در جرانغار راجه تودرمل و جبّاری و باباخان قاقشال و اعتماد خان خواجسرا و راجه گویال و جمعی دیگر مقرر شدند - و در هرارل شاهم خان و مراد خان و جان محمد بهمودی و اسمعیل بیگ لوزبک و جمعی هنگامه افروز گشتند - و در التمش اسمعیل قلی خان و قیباخان و برخی از مجاهدان قرار یافتند - و فوجهای غنیم بدین تفصیل پای جسارت افشردند - در قول داؤد جای گرفت - دست راست کالابهار مقرر شد - و دست چپ به جنید نامزد گشت - و در هرارل خانجهان حاکم اودبسه و قتلو پرخاش جوی آمدند - روزِ سی و یکم تیر ماه الهی موافق روز پنجشنبه پانزدهم ربیع الثاني عساکر نصرت طراز روی ببرزگاه آوردند - اگرچه تمام آن عرصه را آب فرو گرفته راهِ حصر بر سرِ آن نبود بهادرانِ جنود اقبال دامنه کوه پیش‌نهادِ همت ساخته باعنضادِ دولت روز افزون عزیمت ناموس آرائی و جانفشانی کردند - راه شایسته پدید آمد - و نوید فیروز مندی این بامت ناگهانی شنوده ترانه طرب ساز کردند - و بآرایش صفوف پرداخته جویای کامروائی شدند چون قدری راه پی سپرد اقدام همت گردید سیاه آبه عمیق پیش آمد - نه روی گذشتن و نه رای برگشتن صورت پرستای ظاهر نگاه را بحیلاب اندوه فرو برد - و ژرف بینای اقبال نائید چشم عبرت گشاده منتظرِ نیرنگی نیروی دولت شدند - در کمتر زمانه لوا مع غیبی چهره افروز شادمانی گردید و آن دریای دشوار عبور پایاب گشت - کار دانانِ خبرت منش این سانحه را بمزدگی نصرت برگرفتند

غنیم بر حقیقت حال آگهی یافته نبرد را طلبکار آمد - بابا خان قاتشال و جمعی بهادران جرانغار  
جنوب فیروزی از آب گذشته نیز دستی نمودند - کلاباز و دلیران فوج مخالف پای ثبات افشوده جوهر  
مردانگی ببازار نبرد آوردند - هنگام کارزار گرمی پذیرفت - و عرمه مبارزت رونق امزود • • بیت •

سنان بر سینها سرلیز کرده • جهان را روز رسناخیز کرده

زخون چندان روان شد جوی درجوی • که خون میرفت و سرمیبرد چون گوی

از نا مساعدی بخت بابا خان عنان تاب شد - مقارن آن جباری و سرخی اردلان خدمت گزین  
پیوسته نیروی معاودت بخشیدند - آویزشهای سخت رنگ زدای جوهر مردانگی آمد - و نزدیک بود  
که مجاهدی دولت را قوائم همت بلرز درآید - راجه تودرمل با هیئت اخلاص قوی و غطره شجاعت پیوند  
رسید - و پای افشاری عرمه نبرد را اعتضاد سترگ روی داد - جان ستانان همت مند کار از سر گرفته  
جوشش فکرم کردند - و هوش را پیرایه عزیمت ساخته به چپقلشهای حیرت افزای غنیم را برداشتند  
کلاباز زخمین شده نجات در گریختن دید - بهادران پر دل میدان و غا آراسته صلاح در تعاقب  
ندیدند - که خلاهای عظیم در پیش بود - و آگهی از فوجهای دیگر هم نداشتند - ناگزیر عنان کشیده  
ساشانی جلو اقبال شدند - غازیان برانغار در عیار افروزی شجاعت بودند که غنیم غبار آورد  
خاکستان ادبار گشت - و کارزار سزاوار نگارش بظهور نیامد - و جنید (که شمشیر افغانان بود  
و شناسای فنون نبرد) بتائید آسانی زمین پیمای خواری شد - و باعث آنکه در همین شب (که  
آبستنی صبح فیروزی بود) توپ از لشکر منصور بر جنید (که بر چارپائی غنوده بود) رسید - و از  
مصادم پایه رانی او خورد شکست - و انوالا همتان هراول مراد خان و جمعی دیگر از آب گذشته  
پیس دستی نمودند - تهور منشان هنگام غنیم داد دلیری داده مبارزان اقبال را برداشتند - درین اثنا  
دیگر غازیان هراول و التمش پیوسته برگشتها را پای مراجعت دادند - و قدم جلالت افشوده  
عیلر جان ستانی گرفتند •

دولشکر بهم کینه خواه آمدند • دلیران بنارود گاه آمدند

فرورفت و بررفت روز نبرد • بهاهی نم خون و برماه گرد

یگان را زخون لعل تیغ ستیز • یک جان سپار و یک در گریز

شکسته سلاح و گسسته کمر • نه یاری دست و نه نیروی سر

خانجهان (که سرگروه مقدمه غنیم بود) بخراب آباد عدم شتافت - و سنگ تفرقه در جمعیت مخالف  
افتاد - هنوز جنگ بقول نرسیده بود که انوار ماهیچه عنایت ایزدی جهان افروز شد - و نیز

نبل شاهنشاهی<sup>(۲)</sup> روشنی افروز - سپاه منصور از هر طرف تعاقب گریختها نمودند - و فوجهای مخالف از شراره تیغ آتش بار متاع ناموس سوخته سراسیمه دشت هزیمت گشتند - بسیاری از سرگردانی بلایه ابدار برودها و دریاها شتافته در موجخیز طوفانی کالای زندگانی را به سیلاب فنا دادند - خانجهان باگین گزیده در جست و جوی پیکار راه نورد بود که عرصه نبرد را آوازه غیورزمندی نبرد گرفت - گلبانگ نهضت سوامع را افروزش بخشید - از هر جانب میت نقاره<sup>(۳)</sup> صلی شادی در داد - و درین غلغله عشرت و ثرائف نشاط داران تباہ خرد را مقید آوردند - همانا که اسپ او در خلای پای بند شد - و طالب بدخشی پسر خواجه ابراهیم ( که از معتمدان میرزا هندال بود ) از بدگوهری آن سرمایه شورش را ازین عرصه کارزار اسپ<sup>(۴)</sup> داده کسیل نمود - ناگاه یکم از ناشناسان مراد سیستانی و حسین بیگ گرد را آگاهی داد - آن بهادران حقیقت گزیر، او را گرفته آوردند - درین هنگام آن بداندیش نیز همراهی گزیده بعزیمت<sup>(۵)</sup> شراکت بعریده درآمد - و از ظهور سانحه خجلت آلود گشت - خانجهان ازین فتنه اندوز پرسید که آن پیمان که بستنی و آن سوگند که خوردنی چه شد او جلاب شرم از پیش برداشته بجواب درآمد که آن پیونده بود با خانخانان - زمانه فرود آئید تا داستان دوستی سرائیده عهده تازه اساس یابد - از آنجا ( که گفتار آبادان در تیرگی خرابه کردار فروغ نه بخشد ) خانجهان از وفور کاردانی نیرنگی حیل اندوزی و نسانه سازی آن بدگوهر فرا گرفته فرمود تا او را از گرانباری سرشوریده مغز سبکبار گردانیدند - و همان زمان همراه سید عبدالله ساخته حقیقت اقبال آرائی عرض داشت - و تنه آن فرومایه پیمان شکن ناسپاس را بتانده ( که دارالملک آن دهار است ) بردار زدند •

• مثنوی •

تعالی الله کرا باشد چنین بخت • که گیرد عالم بے جنبش سخت

ز چتر بلند گوهریش • که ظل الله بود سایه نشینش

هنوزش تیغ تیز اندر نهفت است • هنوزش یک گل از صد ناشکفته است

هنوزش فتحهای غیب پیش است • هنوزش مردها ز اندازه بیش است

چون حقیقت این فاتح بزرگ روشن شد نیایش بزدان ماک بخش و سپاس دادار شکوه افزا را اساس تازه نهاده آمد - بازار بخشش و بخشایش و افزودن مراتب رواج پذیرفت - و بنقه سید عبدالله بجزائل انعامات اختصاص گرفت - و چندان زر سرخ و سفید در دام آید او ریختند که نتوانست

( ۲ ) نسخه [ ۱ ب ] روشنی افروز سپاه منصور گردید - و از هر طرف ( ۳ ) نسخه [ ۱ ز ] صدای ( ۴ ) در

[ بعضی نسخه دست داده ( ۵ ) در ] بعضی نسخه [ بدفع ستم شریکی - و در ] بعضی [ بعزیمت ستم شریکی

( ۶ ) در نسخه [ ۱ ز ] این را مصراع دوم ساخته و دوم را اول ( ۷ ) در [ چند نسخه ] تیغ و نهر •

برداشت . و فتح نامه های نشاط افروز بوالیدان<sup>(۱)</sup> و ناظمان ملک شریف مدور یکت - زه  
بخت والا که در عرض بیست و پنج روز به ثبات بانی و همت گزینی مخلصان حقیقت اعتصام  
چنین دو فتح بزرگ ( که از شهریاران عالی شکوه باستانی بزرگان نقش ظهور کمتر بسته ) عبرت افزای  
دیده ورن شد - نخستین ریخته شدن آبروی رانا بختاکنان هریمت - دوم گشایش ملک بنگاله و بیاسا  
رسیدی داود - اگرچه ظاهر بندگان را از ظهور امثال این سوانح شگفت آید لیکن آنان ( که بجای  
نیت و شرائف<sup>(۲)</sup> کردار خیرسگالی اورنگ نشین اقبال آگاهی دارند - و باندازه دانائی خود  
حق شناسی و یزدان پرستی و خدایابی خدیو مقدس دریافته اند ) از هزاران میمنت یکم انگاشته  
نامه آزادی عقیدت کردند •

و چون عموم خلایق از چنین یورش دور دست به هنگام در ستوه بودند آن جهان آگاهی  
سرعت مراجعت را پیشرو قوافل سپاس گزینی دانسته در عنفوان تابش صبح فیروز مندی بهمعنائ  
اقبال روزافزون نشاط معاونت فرموده مدارالخلافت<sup>(۳)</sup> فتحپور سایه معدلت گسترده - جشنهای عالی  
تزیین یافت - و برزهای والا چهره گشایی عشرت شد - پایه صورت بلندی گرای آمد - و روزبازار معنی  
رواج ناره یافت - و موج بخشهای سترگ تشنگان بادیه احتیاج را سیراب ساخت • • نظم •

چو دریائے که موج انداز گردد • گهر بیرون فشاد باز گردد

رعیت پرور از بخشایشی عام • چوبارانے که می بارد بهنگام

از نوری عدالت گیاه خدیو و حسن سعی<sup>(۴)</sup> خان جهان و یاور ری راجه نودرمل آن ملک وسیع  
- ره دست آمده مورد امن و عاقبت شد - و عموم خلایق با تخالف مشارب و تباین اطوار  
بفرهنگ آسایش در آمدند - و خاطر اقدس یکبارگی از آن ملک ( که آنرا از قدیم بلغاک خانه  
گنبد ) مرام گشت - یعنی همواره از بدگوهران آن مرز و بوم عبار شورش ارتفاع یابد  
و همچنانکه اورنگ نشین فرهنگ افروز از دید آثار نیک اندیشی و خوب کرداری نیایش  
سویق ایزدی بجای آورده دواعی همت را بالش بخشید چهر آدمیان شکر نیک اختراق  
خوش را ( که چنین فرمانروای دانش اندوز مهرآموز پرستار ایزد پاسبان رعیت دوستدار  
بخشش و بخشایش یافته اند ) عقد لزوم بر دامن باطن بسته فنون سعادت را غازه چهر  
ندگی خود گردانیدند •

زمانه تابود دوران اوباد • برات دور در فرمان اوباد

( ۲ ) در [ اکثر نسخه ] اخلاص ( ۳ ) نسخه [ ۱ ] شرائف طوبت گزیده خیرسگالی ( ۴ ) نسخه

[ ۲ ] پاسپانی •

و از سوانح آنکه قطب‌الدین خان برتبه پنجهزاری شرفِ اختصاص یافت - کدام روز که آن کارشناس ملکِ صورت و معنی منسوبان دولتِ ابدیوند را از دور و نزدیک بهایه علیای امارت رساند - و از آنجا (که سرانجام نشاء صورت با تزیینِ تدریجی انتظام پذیرد) قانونِ نصفت و سوبت را شمسِ بیعطاقِ آگاهی ساخته مدارجِ خدمت‌گذارانِ بارگاهِ سلطنت مرتبه بمرتبه می‌افزاید - هم عیارِ جوهرِ جهانها را گرفته میشود - و هم بازارِ دنیا رواج می‌یابد - اگر شرحِ آن نگاشته‌اید این شکرنامه برنماید - ناگزیر با ماضی امور پرداخته از جزئیات دست باز دارد - نمی‌توانی<sup>(۲)</sup> هر جزئی بارگاهِ والا کلامِ عالمِ بالاست - لیکن شرحِ تمامی سوانحِ این دولتِ دوام‌طراز از حیطه حوصله بشری بیرون است تا بهی شریسته دلِ انجمنِ امکان چه رسد - خصوصاً که بارهای تعلق بردوشِ عنصری گرفته با دلِ سبک و خاطرِ پراکنده آهنگِ نجرده حقیقی و گروه نشینی تنگنای خمون و گسستنِ علاقه هیولانی آرام‌ربای اطمینان بود - و (چون در نگارشِ این داستانِ آگاهی برخلافِ رسمیانِ عادی عبادتِ ایزدی و سپاسِ نعمت رسیدگی (هنمایِ بادیه حقیقت است) با چنین کشاکشِ مختلف بعزیمتِ درست و فطرتِ حق‌گزین و دله فسیح روی در سرانجامِ این کارِ سترگ دارد - و بحکمِ قدسی توفیقِ خود اگر دستِ بدامنِ کل نرسد ناچار از جزو کناره نتوان گرفت - و اگر بگلگشت راه نباشد از استشمامِ روائعِ نقول روی درهم کشید - لاجرم بذکرِ برخی مواردِ بارگاهِ اقبالِ اولاً سرمایه سعادتِ خود سرانجام میدهد و ثانیاً آگاهی طلبانِ انصاف‌منشِ حال و آینده را ارمغانی تازه آماده میسازد - باشد که ذریعه آن شود که در دله جای گیرد - و از صدر نشینانِ قبول گردد •

و از سوانح فرستادنِ فرجه ظفر طراز بسزادانِ دودا پسرِ رای سرجی حاکمِ رنتپور است آن بدنهادِ فرمایه به رخصتِ بموطنِ خود برونمی<sup>(۳)</sup> شنافته دستِ نظارل برگشود - آوزنگ نشین دادگرِ مغدر خان و بهادر خان و محمد حسین شیخ و کاندرا رای و جاندون سلطان و جیمیل و طایفه از لبرد دوستانِ خدمت‌گزی را نامزد فرمود که آن بدمستِ ناعاقبت‌بین را خمار آلودِ ناکامی سازند و صومِ وطن‌گزیان را حراست نموده استظلالِ عافیت نمایند •

### نهفت موبک مقدس بصوبِ اجمیر

خدیو خدایرستِ حق‌سگال را روزِ اسفندارمند پنجم مهر ماهِ الهی عزیمتِ طوافِ روضه فیض بخش خواجه معین‌الدین سنجری از مشرقِ خاطرِ قدسی سر برزد - با برخی از ملتزمانِ بارگاهِ تقدس و طایفه

( ۲ ) در [ بعضی نسخه ] پی غلطم ( ۳ ) در [ بعضی نسخه ] دله به فتح ( ۴ ) نسخه [ ۱ ] لوندی ( ۵ )

نسخه [ ۱ ] کانه - و نسخه [ ۲ ] کاندی •

از امرای عقیدت منشی سند اقبال را جلو مراد دادند - در نخستین منزل میرزاخان بحکم والا از کجرات آمده بسجده پیشانی و زمین بوس مرگانی افتخار یافت - پادشاه دانش پزوه کثرت را بقلب وحدت ساخته شب مهرشازدهم مهرماه الهی در خطه فیض اساس اجیمیر نزول رحمت فرمودند مراسم زیارت آن مشهد قدسی بجای آمد - و طوائف انام ( که از اکناف جهان و اطراف عالم برای استیغای حاجات گرد آمده بودند ) کامرانی عشرت گردیدند - و عموم خلایق و جمهور مردم از موائد انصال بهره وافر و نصیبه وافی برداشتند - نغمه پردازان در فنون موسیقی سامعه افروز آمدند - اصحاب شوق دست افشان و پای کوبان غمزد گشتند • • ع • • مطربان هم باده میدادند لیک از راه گوش •

نظاره شهرستانی عادت را آئین بستند - و بباطن آبیاری گلشن سرای حقیقت طراوت تازه آورد •

و از سوانح آنکه کنور مانستکه و سایر امرای اینصوب جبهه ساری آستان جلال گشته صفا افزای آئینه پیشانی شدند - این گروه عقیدت مند بعد از طلوع نواص اقبال و غروب ستاره بخت رانا بکوهستان هریسف در کوکند<sup>(۲)</sup> ( که بنگاه آن شوریده رلی بود ) رخت افامست افکندند - آن رانده درگاه ابروی در تنگناهای کوهستان روی درخمل آورد - و امرا دوراندیشی بگر برده در جستجوی او تکاپوی نمودند - و از رهگذر دشواریابی آذوق از آن سنگ لوح برآمده در فراخانی مسر راوی عشق برافراختند - حیل اندوزان هنگامه ساز چنان بسامع هماین رسانیدند که در استیصال آن گردآلود خاکستان خواری تساهل ورزیده اند - و نزدیک بود ( که امرا در عذاب سطوت پادشاهی در آیند ) از دیده وری و زرف نگاهی ( که آئین والی گیتی خدیو است ) پرده از روی تسویل آن سخن ساران بدیش بر داشته آمد - و از سوانح عشرت افزای آنکه روز باد بیست و دوم مهرماه الهی ( که سعادت زمان و بختدگی وقت لعل ظهور داشت ) آن نقد گنجینه آفرینش را با آئین مقرر بجلائ امور سفید و بخشش و بخشایش را عیار گرفتند •

و از سوانح آمدن پیشرو خان بدرگاه مقدس و رسانیدن مردهای فیروزمندی نخستین شکست یافتنی گجپتی و رسیدن ببادافراه - و اجمال این تفصیل آنکه از واژونع بخت و مصوبت مداخلی و دشواری مخارج بنگاه راه فرمان پندری گذاشته نضوت آرای شد - چنانچه مجمل گذارش پذیرفت - و در اندیشه تاراج غازی پور بود که شهبازخان باجنود اقبال رسید - اساس بیاب آن تبه کار بلرزش درآمد - صلاح کار در گویز دیده بصوب گذر چوسه شتاب آورد - و مبارزان نصرت قرین در تعاقب همت بسته جد گزی آمدند - او از آب گنگ گذشته بعزیمت پیکار پای افشرد بهادران کار طلب بتکاپوی تمام صفائی بهم رسانیده روی در عبره نهادند - از نیروی همت مندی

این گروه بدست الهزام سرگردان شد - و کشتیها و توپها و برخی از اسباب مکنت او بتصرف غازیان شهابت منقض درآمد - در آتشی راه عبور فوج ظفرقرینی بحوالی قلعه مهد افتاد - مبارزان گیتی گشا در محاصره آن پای جلاوت افشردند - و سنکرام سردار حصار سپردن کلید را دست آویز گشایش مقصود گردانید - شهبازخان آن دژ را بگردانان سپرده سزای گجیتی پیش نهاد عزیمت ساخت - آن مدبر بدرختان حراشی بهرچ پور ( که نشیب و فراز بسیار داشت ) پناه برد - مجاهدان عقیدت گزین هرچند عرصه نیزدستی پیمودند سودمند نیامد - آن غنوده بخت از دورباش سطوت اقبال صلاح در پیکار ندید - لشکر منصور معاودت نموده مسلک دیگر پیش گرفت - روز دیگر آن قابوچی فرصت جوی برکنار رود آمده تا شب گرد پیکار برانگیخت - و از شکستگیهای زمین و ننگنائیهای موز بهادران پُرل را خود صلاح اندیش نگذاشت که روبروی عنیم عبده نمایند - برهنمونئ سنکرام بغارت گری بنگاه او کام فراخ نهادند - و در چندین جا مبارزتهای سترگ و نصرتهای والا روی نمود چون آن تاریک باطن از نورستان روز ناآمید شد شبخیز آورد - و بسعی خویش در ظلمت آباد ادبار سرنگون آمده غبار آلود خجالت به جکدیس پور ( که محکم ترین جایهای اوست ) شناخت - و کار افزایان لشکر نصرت طراز قریب دو ماه در بریدن درخت زار آن حوالی نیزدستی کردند - به نیروی اقبال شاهنشاهی قلعه مستقر شد - و زه و زاد آن بدسرشت اسیر کمند قهرمان سطوت ایزدی آمد - و او گرد آلود خاکستان به ناموسی روی در خمول آورد .

و نیز پیشروخان معروض داشت که دران شب ( که آبستن فتح بزرگ بود ) بتوجه شاهنشاهی حمایت ایزدی حصار من گشت - تا ازان بلای جانکه رستگاری یافتم - و شرح این موهبت والا بطرز اختصار چنان است - ازان باز که در بند آن نخوت مند خود سر افتادم هیچ روزی نبود که آنرا دم واپسین نشمردم - و از برکات یادکرد گیهان خدیو گزنده نمیرسید - خامه زمانه که باجنود اقبال کارزار داشت - و از همه بدیعتر شبیه ( که آن گران خواب تیره بختی بادیه پیمای هزیمت گشت ) قریب هفتاد آدم از گرفتاران رهنمای عدمستان شدند - از انجمله چهار کس از همراهان من بودند هر کدام را بیکم از حق ناشناسان سپرد - که دران تنگنای درخت زار از هم گذرانند - آنکه بجان ستانی این ناآمید مقرر بود مرا به گوشه برده در گسیختن ناز و بود هستی من همت گماشت - و من ذات مقدس شاهنشاهی را وسیله تقرب ایزدی ساخته روی نیاز بمبدای قیاض آوردم - و سر بگریبان توجه نو بردم - که اگر حراست این کاخ استخوانی صورت نه بندوق در نزهت گاه نقیص غرقه عالی

اساس پناه - و چون زمان دراز سپری شد و اثری از آن جلاّ آهن جگر پدید نیامد سر برداشتم  
 و به نیایش و نیازمندی پیش آمده زبلی استکشاف گشود - که از صدر نشینان بزم شهودی  
 گرفته بود کارگاه طلسمی - هر چند همت گماشتم نیروی دست یابری نکرد - من در پاسخ او داستان  
 بگویندگی و نیرنگی اقبال شاهنشاهی را سرانیده بار روگری شدم - هنوز این گفتار حقیقت  
 سپری نشده بود که گنجینه را گذر بر ما افتاد - از آنجا ( که خواب آلود ناگهانی بود و بخت بد پرده  
 بر چشم آگهی او فرو هشته ) این داستان عبرت را انسانه سخن سازان اندیشیده مرا بجانستانه دیگر سپرد  
 او نیز در برانداختن اساس عنصری گوشش فراوان نمود - و من همچنان تصور ذات مقدس خدیو  
 مروت و معنی را حرز خود ساخته متوجه درگاه الهی بودم - هر چند این تئاور زورمند نیروی خود را  
 نگرید شمشیر از نیام بر نیامد - ناگاه آن آلوده دشت ادبار را بار بر ما گذر افتاد - از ظهور سرگذشت  
 به آشفته روی درهم آورد - چون سراسیمگی سترگ داشت ( از یک جانب بیم جان و ترس گرفتاری  
 دیگری هزلی جوهر عقل او بود - و از طرف دیگر اندیشه بنه و بار رساندن بهمان ) راه سعادت گم کرد  
 و باشارت او همان جلاّ مرا بر نیل گرفته رول شد - تا در آرام جای بفراف خاطر کار بانجام رساند  
 بیل نو استیناس و بدر راه بود - آن مرد آزار یافته خود را بهایان انداخت - و در وقت افتادن  
 لکده باو رسید - و هوش از سر برفت - و مقابل آن فیل آوازه هولناک کرده رو بگوش نهاد  
 از شنیدن این صدای مهیب هر کدام از فیلان دیگر بناحتیه شتابان شد - در اندک فرمی به بیابان  
 رسیدیم که نشانی آدمیان نبود - در آن نیز روی هر دو دست خود را ( که بسته بودند ) در گردن فیلان  
 انداختم - تا گلی او را بیفشرم - و چون کار او سپری شود خود را بگوش سلامت رسانم - و فیلان را  
 خیال آنکه خود را بمن محکم میسازد - آخر حقیقت کار دانسته او بهزار حیل خود را بهایان انداخت  
 و فیل همچنان گرم در بدن بود - در لواحق سحر آرامش گزید - خویشتر را ناگزیر بر زمین افکندم  
 و روی افتادم - و از خود رفتم - نیم روز نیز آگاهی لمعه بینش داد - با هزار گونه ناتوانی  
 - براه آوردم - سواره بنظر درآمد - و مرا بیگانه اندیشیده نیز رول شد - و من از گروه آشنا پنداشته  
 او را سرخشیدم - شناسائی پذیرفته سجده شکر بجای آورد - او یکم از منتسبان بود که در جستجوی من  
 کام فراخ میزد - هر شگرف آثاری تصور آن ذات قدسی و نیرنگی تأییدات ایزدی نیایش کنان  
 سعادت زین برآمده عشرت گزین و سپاس آرای شدم - درین هنگام آواز نقره رسید - با نصوصه شتافتم  
 عرب بهادر را با جمعی از سپاه دیدم که در تفحص حال من بود - بهمعنائی او به شهباز خان پیوسته  
 حقیقت دستگیری شاهنشاه مروت و معنی گذارش نمودم - جهان از ظهور این کرامت بزرگ



نامیده‌سای آستان عقیقت گشتند - بنام بزرگ‌آمیزی تصرفات والا که دربار حراشع بساط عزت را  
 بهمان برترودید بانی حراست و رهنمائی میفرماید - و سعادت منشان بارگاه حضور از دید لوامع  
 غیبی جلالت روز دیده دل میشوند - چنانچه بارها درین پرورش همایی فرزندان گسسته امید او را  
 بنهید زندگی و مرده آمدن شادی نمود گردانیدند - برخی از فرو رفتگان گرداب بی‌دانشی ( که تراوش  
 حقیقت را دلدیه‌های رسمی اندیشیده ) از غنودگی بی‌خبری مرق آنود خجالت برخاستند  
 لله الحمد که همواره لورنگ‌نشین وحدت در کثرت بفنون بدائع اخلاص گزینان ملک صفا را بنورستانی  
 افزایش میبرد - و تیره بختان ظلمت آباد نادانی را چراغ هدایت افروخته آشنای روشنائی میگرداند  
 انفاس مقدس خدا شناسان بلند اقبال اگر امثال این عجائب نتیجه بخشد چه شگفت - و جبهه سایان  
 آستان نفوس قدسی را اگر اینچنین نرحمت بعد از شدت روی دهد چه بدیع - لیکن عادتیان  
 مختصر هست از کوتاهی دریاست برگزیدگی حقیقی و پیشوائی معنوی در ژنده پوشان صحرای  
 لجه پنداشته از ظهور این چنین خوارق هزاران بار استعجاب بر حوامل گران پای خاطر برینند  
 و از غرائب که عرضه داشت آنکه در اثنای گرم‌روها بشخصه مسلسل رسیدم - او بر تنهائی من بخشوده  
 ملازم خود را همراه ساخت - در برابر این مردمی او را خلاص گردانیدم - و در همین روز چنانچه او از یمین  
 جدائی آن مشوم از تنگنای وحشت برآمد من بشوم قدم او بر ندان افتادم - و در مبادی شب که سحرش  
 ازلی بند جانگاہ رهائی یافتم او را با بسیاری از لسیران بگوئیستی فرستاده بودند - و همان طرز که از  
 شامت محبت او بجا گرفتار شدم از برکت دوری او کامیاب خرسندی گشتم •

و از سوانح زردن نقش هستی بیری سال است - [چون برتر سواطع<sup>(۵)</sup> سماوی (که چراغ افروز  
 اقبال روز افزون ست) گنجینی را آوار داشت ابداع ساخت - و با آنکه شیرگدازه آساده پناه سترگ بود  
 از سرسیلگی و بیم‌ناکی خار ناکامی دریا بکوهستان رهاس شتافته طیلان خمول بردوش گرفت ]  
 بیری سال برادر او با بسیاری از بهادران شورش منش درخت زار پر نشیب و فراز آن حواشی را  
 گوشه اطمینان خود گردانید - نیزستان عرصه مردانگی بی آن تدبیر گرفته ناگهانی ریختند - او با جمعی  
 انبوه بکوهستان فنا فروشد - و غنائم فراوان بدست آمد •

و از سوانح اقبال ازلی گرفتن قلعه رهاس است - از آنجا ( که اخلاص گزینی و کار افزائی  
 و خدمت نفع‌رشی کلید کامروائی و گره گشائی معاهد امور و جلائل مقاصد است - که حصول آنرا جهانیان  
 دشوار پندارند ) بمیامی ابر گردار گزین قلعه ( که تسخیر آن بیارزی اسباب پایتخت تعدد داشت )

( ۲ ) در [معنی نسخه] آستان مقدس را ( ۳ ) در [چند نسخه] آن صیار ( ۴ ) نسخه [ ۱ ی ] پیری سال

( ۵ ) نسخه [ ب ] سعادت صراری •

آسان رفته و کمتر معنی میسرگشت - چون گجپتی در خمارستان ناکامی بغمهای گوناگون پامال حوادث گردیده پسراو سربرام با متهزای شریده رای نوزم قلعه داری سرانجام داده در شیرگذه نفس گیر استنکبار شد - شهبازخان با جنود ساری اعتصام در محاصره آن پای جلادت افشرد و در ساختن سابط و سایر مراسم قلعه گیری اشتغال نمود - بیشتر از سرکشان آن سرزمین بی سهر شاه راه برمان بفری گشتند - درین هنگام از رنگ آمیزی اقبال گله تازه چهاره اتروز چمن زار خواهش شد و مجمل این مفصل آنکه درینوا (که این ناحیت از امیر بزرگ خالی بود) رهناس بدست جنید افتاد - و بسید محمد نام از معتمدان خود سپرد - چون کار او سپری شد چندگاه باندبش نباه در حراست آن اهتمام کرد - و از فقدان استظهار شایسته با خویشتن سکاید که بذریعه یکی از مومنان بازارگاه دولت بدست آریز چنین پیشکش خود را از منتسبان سعادت اندوز گرداند - لیکن از وفور مطالب اظهار نکرد - درین هنگام راه داران حواشی آن حصار آسمانی ارتفاع (که بی اتفاق آن مردم نزدیک آن کوه شدن دشوار باشد) از سهلای شکوه لشکر منصور آمده دولتخواهی گردیدند - و مظفرخان بجز با عساکر صوبه بهار روی بتسخیر نهاد - متحصنان را پای شکیب از جای رفت - بمقتضای جنسیت معتمدان خود را پیش شهبازخان فرستاده امان طلبیدند - او بگشاده پیشانی قبول خواهشهای آن گروه نمود - و با برخه از دلاوران بسرعت شناخته درآمد - و دژ نشینان حیرت زده را کامروای مسرت گردانیده سپس ایزدی بجای آورد - و مظفرخان از شنودن آن نصرت انبساط بخش اندوهگین بازگشت •

و از سوانح گشایش قلعه شیرگذه است - چون به نیرنگی اقبال روز افزون رهناس بدست آمد توطن گزینان این کوه پابه را پای همت بلزید - و بیشتر از آنکه پرده از روی کار بگیرند سربرام سرگروه این گروه از افزونی هوشمندی شکوه این دولت ابد پیوند دریافته شهبازخان را دید - و کلید قلعه سپرده و از روی محض را چاره گر شد •

و از سوانح فرستادن افواج نصرت قرین بصرب جالور و سروهی و کامیاب شدن ایشان - چون مسامع همایون رسید (که تاج خان جالوری سراز فرمانبرداری پیچیده - و دیوره رای سروهی نیز از نادانی پاسبای احکام بندگی نیست) ترسون خان و رای رایستگه و سید هاشم بارهه و برخه از کاردانان هنگام مبارزت نامزد شدند که نخستین بسخنان دلاویز موعظت رهنمای شاهراه اطاعت گردند اگر باین طرز دانا پسند خرد گزین کار ساخته گردد مسلک پیکار نسپردن احراز رضامندی الهی اعتقاد کنند - و گر نه بعزم نبردگاه پای همت افشرد مرفی ایزدی منحصر در گسیختن تار و پود هستی آن نفوس شرارت اندوز دانند - مبارزان خدمت گذار در اندک فرصت بجالور رسیدند - و تاج خان

(۲) در [ چند نسخه ] بیم ناکم (۳) نسخه [ب] منوح (۴) نسخه [ ا ب ی ] و سلطان دیوره رای •

بدست آویز ندامت خود را به فتراک دولت ابد پیوند بست . و چون این کار باسان روش ساخته آمد عزیمت سرزمین نمودند . رای آنجا را نیز بخت غنوده بیدار گشت . و با روی شرمگین به نسیان دولت پیوست . و باتفاق ناچ خان بعبادت مسجد آستان مقدس روانه شد . و بحکم والا درین خان بایالت پتی گهرات شتافت . و سید هاشم و رای رایسنده در قصبه نادر<sup>(۲)</sup> رخت اقامت دادند . متمرکان آن ناحیه را ایل کردند . و مداخل و مخارج رانا بسته آمد .

و از سوانح ثوبه رباب جهانگشی بصره گویند است . خاطر مقدس انتظام ملکی را رشکار انجانب اندیشید . تا سرکشان آن ناحیه یکبارگی آواره دشت ناکامی کردند . و از فیض مدوم شاهنشاهی ساکنان آن مرز و بوم نور سعادت گزینند . و تماشای صنایع ایزدی روشنی افزای خداوندی استعداد شود . و برانداختن بدکاران چون نواختن خیر اندیشان ( که از گزیده ترین عبادات ایزدی و سرچشمه مکارم کونی و الهی ست ) بهنجار شایسته بے شایسته مفت خدمت فروشان بے مداخله تزییرات گویه فتنه اندوز تحقیق پذیرد . و طراز صورت بطرز معنی سرانجام یابد . چه خوش کاره ست که هم غازه عبادت بروی دارد . و هم چهره افروزی تربیت را دستاویزه سترگ اگرچه در نظر نخستین خیر اندیشی در حق نیکن است لیکن بزرف نگاهی روشن گردد که در باره بدکاران نیکوئی خواستی بود . و هر چند در دید توکی تنبیه کردن سرکشان شورش مند نماید اما بمعنی سرمایه سعادت اخلاص گزینان عقیدت منش باشد . که به نیروی نگهبانی شایسته عیار جوهر بیوزن برساند . تا نواختن پیشینی و سرمایه ایزدی حال خاطر نشین صورتیابی عادت می گردد . و پیداست که اشغال سلطنت اولاً بالذات بر ذمت اوزنگ نشینان فراخ حوصله از بارگاه سلطان خود نشان لزوم این رو شاهنشاه خدا شناس کاره ( که از ملازمان عقبه اقبال بخوبی ترین وجه تمشیت نیابد ) آن بنفس اقدس همت می بندند . بنابراین درین ایام ( که عنفوان شعله نیر اقبال است ) ظهور انداخت ( که رانا در کوهستان جنوبی سر بپوش برداشته است . و رای نرایننداس در اندر علم استکبار می افزاید . و همچنان طایفه دیگر از بدگوهری مفارق نضوت می خارند ) ناحیه پیش نهاد عزیمت والا شد . روز مار اسفند بیست و نهم مهر ماه الهی باشاره عالی امرا و طوائف ملازمان ( که درین یورش سعادت حضور داشتند ) جوق جوق بزبور فولاد آراسته رامدن گرفتند .

بلان غرق آهن ز سر تا بهای • چو صورت که گیرد در آئینه جانی  
چنان مرد خود را در آهن گرفت • که مرکب او شکل سوزن گرفت

درین آن شهنشاه عزمه آگهی بیشتر بر فیل بالندر جلوه اقبال داشت - با آنکه عنوان سواریه  
 سلطان بود و بجز چندین ملتزمان خدمت سعادت حضور نداشتند لشکر گران بظهور آمد  
 در صحرای الهی به پرستش ایزدی ( که در انتظام نشاء صورت سرانجام پذیرد ) از خطه  
 و بصوب نونده نهضت فرمودند - و بحکم والا امرای کشک هر روز بعد از خدمت گذاری  
 در پادشاه مراسم آگهی شدند - و هنگام نیکویندگی حضور در پیشگاه تقدس شرف کورنش  
 چون زیات اقبال بقربگاه مقصد رسید بصیاره از نخوت گزینان آن مرز جبهه سانی عبودیت  
 از راناز سطوت شکوه شاهنشاهی در کوهستان خمل مرشد - از راه دیده زری و دوراندیشی  
 ائمه الدین خان و راجه بهگوننداس و کنور مانسنگه با برخی از منقشبان بارگاه خلعت رخصت یافتند  
 که در حلال جلال درآمد آن گروه نشین بدکیش را بدست آوردند - و قلیچ خان و خواجه غیاث الدین علی  
 آصف خان و میر غیاث الدین علی نقیب خان و تیمور بدخشی و میر ابوالغیث و نورم غلیچ  
 و بسیاری از مجاهدان عزمه نصرت را درین تاریخ بصوب ایدر فرستادند - که آن سرزمین را از خس  
 و خشاک ناسپاسی کردن اقرار پاک سازند •

و از سوانح توجه فرمودن اورنگ نشین اقبال بیورش حجاز - و بالتماس اعیان دولت نسخ  
 آن عزیمت نمودن - گیتی خدیو از وفور خداپرستی و فرط حق شناسی در گرد آوردن رفاهی  
 ایزدی دوام تکاپوی دارند - و با وجود گنجوری خزائن صورت و معنی از فراخ حوصله و افزونی  
 استعداد بافته را نهارشکی خواهش ندارند - و از انجا ( که شمس پیشطاق بینش را نور جهان افروز  
 حقیقت فروگرفته ) بر حسن روز افزون خویشی نگاه نیفتد - و همواره بینش جوانی از سرپای مشرق  
 خاطر تابان و فروزان باشد - و در جستجوی نشان آن به نشان پای همت ره گرای بود - درین اثنا  
 طایفه از نوندان ملک ساده لوحی ( بیتابی شهنشاه تقدس را در عبادات جسمانی خاصه طواف  
 مشاهد نور دست دیده ) سیر حجاز را بتازگی سامعه افروز آن پویای بادیه طلب گردانیدند  
 و با آنکه از فروغ افزائی خود در پیشگاه خاطر حق اندیش روشن بود ( که آن کام نخستین نبرد گزینان  
 حق جوی ست - و رفتن این راه دراز چه جای رسیدن سرچشمه مقصود اربین خاکستان صورت پرستی  
 دامن بر چیده همت در کار دیگر بسته اند - و بزرگان ملک تعلق را مهم دیگر در پیش - و عبادات  
 این گونه باگین دیگر - خاصه فرماندهان دادگر خصوصاً چنین گیتی آرای که بار جهانیان بر دوش  
 معدلت گرفته ولایت چندین سلاطین والا شکوه را بغنیم تدبیر و لمعان شمشیر دارالامن دارد  
 کجا این قسم عبادات در حق ایشان نبرد کرده آید ) شهریار خدا دوست را بمقتضای سرانجام اسباب

ساز جامعیت عزیمت این سفر دامنگیر همت شد - منظور این بارگاه سلطنت و دانش منشان بزم اقدس  
 پیدشهای نشاء تعلق و تجرد را ( چنانچه بر خاطر حقیقت آمود روشن بود ) مذکور ساختند  
 و طریقه ( که حق اساسان راستی اندوز معروض دارند ) بموقف عرض مقدس رسانیدند که برخی  
 از حقیقت اندوزان والا فطرت ( که به نسبت این طایفه قدسی امثال این امور روا داشته اند )  
 مسروط بآنست که از این گرد فترت بهزمت آباد رعیت پروری نه نمایند - سرپر آرای معدلت  
 سافضای دریافت والی خویش و بموجب پاس خاطر اخلاص مدان یکنادر نقش آن داعیه از لوحه  
 خاطر ستردند - و چون صورت لزومی انعقاد یافته بود رای موافق اندیش بران قرار گرفت - که یک از  
 دست کرداران معامله دان بآن دیار فرستاده شود - تا همچنانکه بآن بارگشت معنوی جوهر گرابهای  
 حقیقت زده آمده باین ادلی نیابتی پاس ظاهر نیز شده باشد - سلطان خواجه نقشبندی را ( که از صفات  
 مذکور نصیب فرارون داشت ) در تاریخ مسطور امیر حاج گردانیده رحمت ارزانی داشتند - و مبلغ  
 شش تنگ رویه نقد و دوازده هزار خلعت ضمیمه افضال گشت - تا بفروغ دیده و بی مراتب شایستگی  
 احسان دریافتن ستوده نماید - و عامه عرب گزینان این راه دراز را بجزائل انعام بے نیاز  
 گرداند - و حکم مقدس شرف نفاذ یانت که تجرد منشان آن مرز ( که از شغل پیراستن نفس دورنمون  
 فرمت مکاسب و حرف ندارند ) و سایر احتیاج مدان قناعت پیشه آن بوم نگاشته قلم تحقیق ساخته  
 نسخه منقح بدرگاه والا آورد - غرض ازین اندیشه قدسی آنکه هر سال یک از آگاه دانی بارگاه اقبال  
 مدان دیار رفته عموم محتاجان آن ناحیت را از مایه احسان شاهنشاهی چون آرزو مندانی سایر اقلیم  
 احتیاط وافر بخشد - درین قافله سعادت اصناف آدمی علی الخصوص منسوبان خانواده نظر و اشراق  
 و منتهمان استدلال و شهرد فرارون بار دولت بستند - هرگز چنین وفود برکات طلب از هندوستان  
 عزیمت آن صوب نکرده بودند - سعادت یار کرکه و شاه خواجه و ملک محمود و قاضی عماد الملک و مولانا  
 عبدالرحمن واعظ و ملا عبدالله وفادار و خواجه اشرف و خواجه حسین علی فرخاری و مولانا فضل  
 نوشاد و شاه میزرا و جمال خان بلرچ راه نور غربت گشتند - و از وفور عاطفت فرمان مطاع شد  
 که امرای رخصت یافته بدرقه باشند - آن کاروان بزرگ از راه گریوه هلدی بالشکر منصور بکوکنده  
 شتافت - و از تنگیها و عقبها گذشته به پنواره رسید - از انجا قطب الدین خان و راجه بهگوانداس  
 و سایر لشکر فیروزی ( که باستیصال رانا تعیین شده بودند ) بآن حدود معارفت نموده بصوب کوکنده  
 روانه شدند - و چون بموطن آن شریده بخت پیوستند از سطوت عساکر نصرت اعتصام بگو خمول

( ۲ ) در [ اکثر نسخه ] نشان نعم حقیقت - و در [ بعضی نسخه ] حقیقی ( ۳ ) نسخه [ ۱ ] ملک محمود

بهار و قاضی ( ۴ ) در [ چند نسخه ] سران کاروان بزرگ ( ۵ ) در [ بعضی نسخه ] بآن خدمت معارفت نموده •

فرودفته طایلسای خفا بر سر گرفت - و اقراج ظفر طراز ( که بصوب ایدر رخصت یافته بود ) در ملازمت  
 این سفر گزینان قدسی مقام منزل بمنزل گام عافیت زده روز آمداد هفتم آبان ماه الهی بآن حوالی  
 پیوسته - نصرت آریایان آن سرزمین خود را به تنگناهای کوهستان کشیدند - و جمعی از راجه اتان  
 نیز منش بمعابد و منزل پای جلادت افشوده قرار مردن دادند - طایقه از بهادران نصرت قرین مندر  
 هیرو بهان و عمر خان افغان و حسن بهادر باستیصال آن گروه شتافتند - تیره بخنان غنوده ولی نیغها آخته  
 و سرچها راست کرده بمعمره جانفشانی نیز دستی نمودند - بمیارے از مجاهدان دولت عنان تاب  
 گشته روی گردانیدند - نامبردها جوهر ثبات پائی را ببازار شکفت آورده هنگامه افروز حیرت شدند  
 عمر خان و حسن بهادر شربت گزاری واپسین نوشیده نزهت سرای آسایش خرامیدند - و آن  
 گردن کشان به دانش در گوئیستی نگونسار افتادند - و آن شهر با غنائم فرلوان بتصرف اولیای دولت  
 درآمد - و آمرای صایب ندبیر در حراست و عمارت بار معدلت گشادند - از اینجا قافله حاج  
 بصوب گجرات عزیمت نمود - تیمور بدخشی با جمعی از اعیان در خدمت بدرقه سعادت اندوخت  
 از به موسمی سفر دریا در احمد آباد توقف گردیدند \*

و از سوانح آنکه شهریار دورین خواجه شاه منصور شیرازی را ( که دانای رموز حساب دانی بود )  
 بمنصب والی وزارت عزت سترگ بخشید - او در پیشین زمان باشراف عطریات شرف اختصاص داشت  
 از تیزی فهم و جوشش رشد با مظفر خان آویزش زبانی کرده حرمان گری شد - و پس از ناکامی  
 سیار بمنعم خان پیوست - و در آن هنگام ( که بکارسازی بنگاله بدرگاه مقدس آمد ) از نقوش  
 پیشانی او رقم کاردانی بیشتر ظاهر شد - و پس از سپری شدن روزگار بمنعم خان راجه نودرمل  
 بجهت محاسبات سرکار بقید منلت کشیده مسلسل گردانید - بزم آرای سلطنت از وقور قدردانی  
 منشور مطاع فرستاده طلب فرمود - درین ایام ( که عنفوان ابتسام بهار دولت است ) به جبین سائح  
 آستان مقدس به افزای ناصیه بخت مندی آمد - و به سپارش نزدیکان بساط حضور ( که بیشتر  
 ظهور مکام استعدادات بآن وسیله تحقیق پذیرد ) و به نجارب روزگار ( که کار آگاهان آنرا دستاویز  
 برداشتنی بندگان سازند ) پایه اعتبار خواجه ارتفاع یافت - ( اگرچه فراخی حوصله و فزونی دریافت  
 شهریار گیتی خداوند از یارویی دستور به نیاز است - و فروغ خرد آن یکنای جهان آفرینش عموم

( ۴ ) نسخه [ ل ] به تنگنای کوهستان ( ۳ ) نسخه [ ی ] جمعی انبوه ( ۴ ) نسخه [ ی ] یرو بهان  
 و نسخه [ ل ] دهیرو بهان ( ۵ ) نسخه [ ل ] عمرخان بهادر و حسن خان بهادر ( ۶ ) نسخه [ ی ] سرنگون  
 افتادند - و نسخه [ ل ] نگون افتادند ( ۷ ) در [ چند نسخه ] بازار معدلت گشادند ( ۸ ) در [ بعضی نسخه ]  
 عز سترگ ( ۹ ) نسخه [ ل ] نور افزای \*

کارسازی سلطنت را در تنگنای تعطل دارد ( لیکن از فرط حق شناسی و چشم پوشیدن از شمشه جلال خداداد خویش همواره طینتش جوای سر آدم می نماید - و پیوسته بر لوحه زبان منصوبی و دیباجه لسان حال خواهش چنین گزیده مردم نگارد - و پایه او را بنفس دوم و چشم میوم تعبیر کند و همانا ایزد بیچون میخواند که ذات مقدس شاهنشاهی از نقاب گزینی و پرده آرائی باز آید - و توانی انظام بخش جهانی ( که دستور العمل کار فرمایان عالمیان تواند شد ) ازین بزرگ خود بظهور آرد - و حسی جهان افروز گیاه خدیو خاطر نشین خرد و بزرگ گردد - و [ اگر چنین دانش منتهی فراح حوصله یکنای بارگاه بهمال ( که دل صواب اندیش جوای اوست ) بدست افتاده ] طایفه از کوفه نظری چهار دیوار صورت درین تخیل خسرو زده شدند که این آئینهای شگرف از فروغ خرد مندی اوست - و با آنکه خرد پژوهان زمانه شایستگی وزارت این یگانه ایزدی ندارند لیکن از انجا ( که خسرو آفاق سر رشته ظاهر با سلسله معنوی پیوند داده پاس لوازم این دو کار سترگ میدارد ) روز کوش چهاردهم آبان ماه الهی خواجه را باین پایه والا اختصاص بخشیده بلند مرتبه گردانیدند اگرچه از علوم رسمی بهره نداشت لیکن در گروه نیکو بختان بشیوا زبانی و شگرف کرداری سر آمد یکنای روزگار بود - و با چنین نیروی سترگ از فراح حوصلگی چهره سعادت افروخته داشته •

و از سوانح آنکه چون حوالی قصه موهی مخیم سادات اقبال شد شهاب الدین احمد خان و شاه نصر الدین مشهدی و شاه بداف خان و مطلب خان و سایر امرای صوبه مالوه بناصیه سائع آستان مقدس سرپلندی یافتند - و هر کدام باندازه جلی گهر اخلاص مشمول عاطفت گشت روزه چند آن سرزمین بشعاع دانش حقیقت آمود شاهنشاهی روشنی پذیرفت - و حال ساکنان آن سر انظام پسندیده گشت - و از دور بینی و کار دانی بهادران مثل غازی خان بدخشی و شریف خان اتکه و مجاهد خان و سبحان قلی ترک را با برخی از کار طلبان در قصه موهی جلی دادند و عبدالرحمن موبد بیگ و عبدالرحمن جلال الدین بیگ را با طایفه از هست مندان در مداریه گذاشتند و همچنین در محال دیگر مردم مردانه کار کرده تعیین یافتند - تا هرگاه آن بیکیش فتنه اندوز از گریو خمول بر آید بهاد انرا رسد - و چون خاطر اقدس از مهمات این حدود واپرداخت روز مهر شازدهم آذر ماه الهی از آن منزل فیروزی از راه بانسواله بصوب مالوه نهضت فرمودند - و همگی مکاسر ضمیر قدسی آنکه از برکات قدوم همایون آن سرزمین فروغ معدلت گیرد - و عامه خلایق در ظلال عاقبت آسایش و آرامش یابند •

( ۲ ) نسخه [ ۱ ] جهان صورت ( ۳ ) در [ اکثر نسخه ] حیرت زده ( ۴ ) نسخه [ ب ی ] قصه موهی ( ۵ ) نسخه

[ ۱ ] قطب خان ( ۶ ) نسخه [ ۷ ] بهادر خان و غازی خان ( ۷ ) در [ چند نسخه ] قدم همایون •

و از سوانح کعبات شدن قطب الدین خان و راجه بهکونت داس است - و اجمال این تفصیل آنکه بزرگوار دولت جنود اقبال را سرکرده به بُنگاه رانا هنگامه آری بودند - چون ازل شوریده حال مشائنه پدید نیامد از شتاب زدگی (۱) آنکه حکم قدسی طرز شرف صدور یابد ( بمجرب شنیدن توجه ربابت نصرت روی بدرگاه مقدس آوردند - و از انجا ( که پاسبانی احکام سلطنت نخستین هر ذمت فرما و اولیای والا شکوه است - و پایه دوم بر صفات خواطر خدمت پذیران نقش لزوم دارد ) این وجوه دولت را کورنش نداده خجلت آورد عتاب گردانیدند - و چون نقوش ندامت از خطوط پیشانی بدیده درست خوانان این سواد روشی شد گفتار کوهی رسائی و اعتراف لغزش تصدیق فرموده رحمت بار دادند •

و از سوانح آنکه در هنگام عبور مرکب آسمانی سیر بحواشی اودیپور عرائض حقائق گذاران صورت گجرات بموقف عرض اقدس رسید که طایفه از معامله نشناسان در عموم همراهان فافله حاج خدوک انداخته از حکام بنادر فرنگ بیمناک ساخته اند - و هر چند حضرات قدسی بمسئولان خود افزا نصیحت میفرمایند و اعیان دولت دلدهی میکنند اطمینان خاطر عامه صورت نمیگیرد - و از وفور عاطفت آن گروه فرست گزیده را نمی توانند بنکامی گذاشت - بنابراین قلیچ خان را ( که برخ از بنادر گجرات در تصرف او بود ) با سپ بام از لشکر ایدر طلب داشته رخصت آن دیار فرمودند که بر ساحل دریای شور رفته خدمت پذیری و نیایش گری آن گروه بیگانه را بر لوحه ظهور اندازد - تا ضعیف دلان آن فافله بلمعه آرامش در آیند - به نیروی اقبال شاعنشاهی در اندک فرغی این خدمت حسن انجام گرفت - و نقاب گزینان بارگاه عصمت در چهار سلیبی عشرت گری آمدند - و سلطان خواجه با سایر اعیان در چهار الهی بار سفر بست - و حکام نصاری و بزرگان هرزمین قدوم گرامی را محترم داشته سرمایه سعادت جاوید اندوختند •

و از سوانح آنکه چون شمع رایات همایون در حوالی بانسواله پرتو شکوه انداخت راول پرتاب بزرگ آن ناحیت ( که همواره دم استقلال و استکبار زده ) و راول اسکرین مرزبان دونگر پور و دیگر سرکشان آن بوم آمده سجده خجالت بتقدیم رسانیدند - و از انجا ( که شیمه مقدس گیهان خدیو عذر پذیری و عاجز نوازی ست ) شرمندگی کم خدمتی را با فروختگی کارگذاری گرفته جان و ناموس و ملک آن گروه را در حمایت معدلت و رانت در آوردند - و بتفقدات خاص بلندی گری آمدند •

و از سوانح آنکه میرزاده علی خان بسجود نیایش جلا افزای پیشانی شد - و شصت و پنج فیل

( ۲ ) نسخه [ ب ل ] آن سواد ( ۳ ) نسخه [ ب ] ساختند ( ۴ ) نسخه [ ل ] نیکان را ( ۵ ) نسخه [ ب ]

منصف ظهور ( ۶ ) نسخه [ ز ] بانسواله ( ۷ ) در [ چند نسخه ] دونگر پور •



از جمله غنائم دیار شرقی بنظر عالی درآورده حقیقت بدائع آن مرزستان و نیکو خدمتیهایی <sup>(۱۲)</sup> جان سپاران  
بدست گزین بتفصیل معروض داشت - و موجب سپاس دادار <sup>(۱۳)</sup> به همتا گشت •

و از سوانح آنکه افواج نصرت لوا بصوب کونکنه نامزد شد - درین هنگام بمسامع همایون رسید  
از گریه‌های سخت و تفکناهای دشوار عبور را اسباب سرکشی انگاشته تباہ اندیش است - روز  
پنجم پانزدهم ماه الهی راجه بهکونت داس و کنور مانسنگه و میرزاخان بیرام خان و قاسم خان  
بیربحر و طایفه از بهادران کارشناس را روانه آنحدود گردانیدند - و بتوجّهات والای شاهنشاهی  
محبت آن ملک از خارستان آمر پاک ساخته بهرمن پدهران انصاف مزد پدرباه دادند •

و از سوانح آنکه در نواحی بانسواله راجه نورمل و اعتماد خان خواجه سرا از بنگاله کامیاب  
خدمت آمده ناصیه‌سای عقبه اقبال گشتند - و چلائک غنائم آن دیار را ( که از آن جمله سه صد و چهار  
فیل نامور بودند ) در پیشگاه مناظر قدسی آورده ستایش نیرنگی دولت <sup>(۱۵)</sup> روزافزون در کامروائی  
اولیای دولت و ناکامی اعدا و پاک شدن آن دیار از ناسپاسان و آرامش عموم نوطن گزینان آن بوم  
گدازش نموده در نیایش ایزدی افزودند •

و از سوانح آنکه در حدود دیبالپور رحمان قلی خان قوش بیگی از سفر حجاز آمده بسجده  
خلوص عقیدت پرستش قدرت حقیقی الهی نمود - و عرائض شرفا و سایر اعیان آن ملک در پیشگاه  
حضور آورده بنظر عاطفت سربلندی یافت - روزی چند آن سرزمین بجهت مصالح ملکی مخیم  
سرحدات اقبال بود •

و از سوانح فرستادن راجه بیربر و رای لونکن به دونگرپور است - و اجمال این تفصیل آنکه  
راجه آنجا از بختمنندی بوسیله مقرّبان بارگاه مقدّس عرضه داشت که فرزند او ( که بعفت و دانش  
از ممتازان زمانه است ) داخل پستانان مشکری سپهر مثال گردد - هم گوهر والا بجای خویش قرار گیرد  
و هم منتسبان او را استظهاره سترگ بدست آید - اورنگ نشین اقبال بر حسن اخلاص او نظر انداخته  
آن ملتس را بهایه قبول ارتفاع بخشیدند - و آن دومرتب بارگاه خلافت را رخصت دادند  
تا بآئین گزیده آن حجاب نشین حجله تقدّس را بشبستان اقبال رسانند •

و از سوانح آنکه روز نوروزین نوزدهم اسفندارمذ ماه الهی عرضداشت رای ریستنگه نوید گشایش  
سروهی و تحسیر الگده رسانیده بهجت افزای شد - و اختصار این داستان مسرت آنکه رای سروهی  
سلطان دیوره از بخت برگشتگی و توحش ذاتی بوطن جای خود روی ادبار آورد - باشارت همایون

( ۲ ) نسخه [ ب ] جان نثار ( ۳ ) نسخه [ ی ] ۴ مال ( ۴ ) نسخه [ ب ] درین اثنا ( ۵ ) نسخه [ ۱ ]

اقبال روزافزون ( ۶ ) نسخه [ ۱ ] نورمل ( ۷ ) نسخه [ ز ] برگزیده •

رای رایسنکه و سده هاشم و طایفه دیگر از بهادران خدمت‌گزن عزیزست تسخیر آن نمودند  
 و آن اشعه رای تیره روزگار را سزای نافرمان‌بوداری در کنار نهادند - نخستین دران حدود رفته  
 به حصاره لو پای همت افشردند - و از اینجا ( که حصار دشوارگشا داشت - و عقل حسابدان نبود )  
 اعلای جمال را بنه اندیشیده نخوت غرور افزود - مبارزانی اقبال رحل اقامت انداخته از شتاب‌زدگی  
 آهستگی گزیدند - و رای رایسنکه بنه و بار را از وطن گاه خویش طلب داشت - آن غنوده بخت  
 حاجی از دلیران جنگ جوی در اثنای راه بران قافله ریخت - برخی از راجپوتان ناموس دوست  
 ( که بسرکردگی راجپل همراه آغروق بودند ) بازوی جلادت گشوده جوهر مردانگی را بعیارگاه رسانیدند  
 بیکر مترک روی داد - و از طرفین بسیاری از مبارزان رخت هستی پرستند - و بیامی اقبال  
 روزافزون آن گریه‌نشین تهر شکست یافته آوارا دشت ناکامی شد - و از سردهی دست باز داشته  
 بنگاهی سخت به آلوده شرافت - و آن ولایت بحسن عمل کارگذاران ضمیمه ممالک محروسه گشت  
 و سعادت‌مندان خدمت دوست متوجه آنصوب شدند - نام این در اصل اربدا اجل است - بفتح همزه  
 و سکون را و ضم با و دال و الف و فتح همزه و جیم فارسی و سکون لام - بنداول السن و تحریفات روزگار  
 باین نام خوانند - گویند اربدا نام روحانیست که بلباس زنان درآمد - رهنمایی گمراهان بادیه طلب  
 مرماید - و اجل عبارت از کوه است - یعنی آن پیکر قدسی بدان جای نسبت خاص دارد - و این نزدیک  
 سردهی ست در اقصای صوبه اجمیر گجرات رویه - ارتفاع آن هفت کوه باشد - و بر فراز آن کوهها  
 رانا در زمان باستانی قلعه آسمانی پایه اساس نهاد - راه برآمد بغایت دشوار - چشمهای گوارا و چاههای  
 شیرین و اراضی آبادان آنقدر که تحصن‌گزینان حصن را بسند باشد - و انواع گله و اصناف رباحین  
 و هوای نشاط‌انرا و شوق‌انروز است - اهل ثروت برای تیر و تبرک دران نواحی معابد و منازل خیر  
 ساخته‌اند - این کوه نصرت‌طرز باسنتظار اقبال روزافزون بآن قلعه پیوستند - و چنین حصار حصین را  
 ( که فرمان‌دهان والا شکوه بدشواری توانند گشود ) این جوق اخلاص‌گزن بکتر سعی بدست آوردند  
 سطوت سلطنت شاهنشاهی سلطان را سراسیمه ساخته نیازمند گردانید - بزینهار از ملتزمان سعادت شد  
 و کلید آن‌دژ را سرمایه گشایش کوه بخت ساخته باولیای نصرت سپرد - رای رایسنکه بکاردانان آگاه‌دل  
 گذاشته با اتفاق رای سردهی روی بدرگاه سلاطین مظاف آورد \*

و از سوانح فرستادن جنود اقبال است بصوب خاندیس - راجه‌علی خان حاکم آن مرز باسنتظار  
 سایر حکام دکن در فرمان‌پذیری و خدمت‌گذاری قدم بست بر میداشت - گیتی‌خداوند از وفور عاطفت

( ۲ ) در [ بعضی نسخه ] بار جلالت ( ۳ ) نسخه [ ی ] روی سود ( ۴ ) نسخه [ ز ] نه ابوگده

( ۵ ) نسخه [ ل ] لورا •

که هنگام آرای شریف و رفیع و چهره افروز سعادت خرد و بزرگ است ( روز بهرام بیستم اسفندارمذ )  
 آیه الهی لشکر شایسته بسزوردگی شهاب الدین احمد خان بآنصوب نامزد فرمود - قطب الدین خان  
 و شجاعت خان و باقی خان و نورنگ خان و میوزا نجات خان و علی دوست خان و بسیاری از مبدلان  
 الا قدر باین خدمت قرار گرفتند - و از بارگاه خلافت فرمان شد که نخستین غنودگان نادیه بیهوشی را  
 سخنان دلاویز آگهی بخش بشهرستان حقیقت آورده گلچین بوستان نیکو بندگی گردانند - و اگر  
 از وازونی طالع گران خواب بدگوهری باشند گام همت فراختر نهاده بلوامع سیوف هنر رنگ زدای  
 ظلمتبان آن دیار گردند - و آن معموره را بداد گران تمام گزین بے غرض جدکار سپرده پاسبانی عموم رعایا  
 ( که ودائع ایردی اند ) بردوش فطرت لایم گیرند •

و از سوانح رخصت فرمودی راجه نودرمل است بصوب گجرات - چون بمسامع همایون رسید  
 که آن ناحیت از بپروائی وزیرخان غبار آلود نایمینی گشت آن کاروان موتمن را رخصت دادند  
 که بزودی رفته باتفاق اعیان ملک در انتظام کوشد - و بقدیم سرعت شتافته جوهر کاردانی خوش  
 سبایان نمود - و عموم توطی گزینان و واردان آن دیار عشرت آمود عافیت گشتند •

و از سوانح آنکه در حدود دیبالپور شهبازخان از دیار شرقی کامیاب بدو خدمتی جهلماسی  
 اعلان جلال آمد - چون گشایش رهناس و فتح گجپتی و سایر نیکوکاریهای او بموقف عرض مقدس  
 رسید حکم والا شد که رهناس بحراست محب علی خان گذاشته روی بندگی بعنبد قدسی آورد  
 روز اشاد بیست و ششم اسفندارمذ ماه الهی جبین عقیدت بر عنبد اقبال سوده سر بلندی یافت  
 و محفوف انواع مزاحم پادشاهی گشت - و ( چون مکنون ضعیف قدسی آن بود که انواع گیتی گشای  
 بصوب دکن زودتر شتافته آن دیار را مورد امن و مرکز عدل گردانند ) اشارت عالی شد که سامان لشکر  
 بصورت اعتصام را بعبارت تصحیح رسانده جنود اقبال را سزاول باشد - بحکم والا این خدمت بجای آورد  
 و دران هنگام ( که مرکب همایون بدار الخلافه نزل اقبال داشت ) بسعادت کورنش بلندی گرای آمد •

و از سوانح گشایش ایدر و آن حواشی ست - پیشتر گذارش یافت که چون رای آن سرزمین را  
 اختر بختمنندی در افاق ادبار فروشد بمقتضای آنکه سلاطین معدت بزوه طبیب روزگار و حکیم  
 آفاق اند فوج از گدازان اخلاص گزین فرستادند - که اگر سخنان دلاویز اندرز کارگر نیاید نقش هستی او  
 از صفحه کاینات سترده گردانند - آن بے دانش از غرومایگی و بدگوهری داستان موعظت را سرمایه  
 استکبار گردانید - و چون قلیچ خان را بخدمت بذار گجرات طلبداشتند در اندیشه های تبادرت افتاد

( ۲ ) نسخه [ ب ] نجات علی خان ( ۳ ) نسخه [ ل ] پای همت ( ۴ ) نسخه [ ل ] با قدم سرعت

( ۵ ) نسخه [ ب ] از دلاوران •

و سعی خویش غبار آلود خاکستان به ناموسی شد - و اجمالی این تأیید آسمانی آنکه آن دو چیز سرمایه دعوت امزائی شده برده بر بندش او فروهفتند - و در کمتر فرصتی بیپوشی او بیدمسنی کشید و از ناپیدائی نیرنگی اقبال روز افزون آسا راول برخه از تهور گزیدان بادیه ادبار را با خود متفق ساخته به آرایش عرصه مبارزت از تنگنای کوهستان برآمد - اولیای دولت بدستگیری نیک اختری پیمان یکهتزی و یکنادلی تازه کرده بصوب آن نحوت گزین غرور افزای عزیمت را مصمم گردانیدند - شب کوش چهارم اسفند آمد ماه الهی شیرخان را با جمعی از بهادران حرم اندیش بهاسدانی اردو گذاشته در نورد عرصه پیکار شدند - در قول خواجه غیاث الدین علی آصف خان با طایفه از مبارزان رزم آرای بای جلالت امشرد - و تیمور بدخشی با جمعی از جنگ دوستان نبرد آزما برانگار را شکوه شجاعت مندگی پیرایه داد - و میر ابواللیث<sup>(۴)</sup> بابرخی از نگاهبانان تیمور ناموس پیروی جرانگار آمد و میرزا مقیم نقشبندی و نورقلیچ<sup>(۵)</sup> و دهیره پریان و میر غیاث الدین<sup>(۶)</sup> و گروهی از نیزروان میدان و غا در موج هراول جویای جانستانی و سرفشانی شدند - شمال خان و کداعلی و چندی از کارشناسان رزم در کمین گاه جستجوی شتافتند - غنیم از فرط غرور دوجوق شده پیهم جلوریز می آمد - میرزا مقیم با برخه از غازیان هراول نیزدستی نمود - و مظفر خود را از قول رسانید - رادمردان لشکر منصور دمدان یکدیگر عنان از دست داده آویزش پیکار نمودند - راجپوتان تهور گزین برچها راست کرده در هم آویختند - چپقلشهای عبرت بخش<sup>(۷)</sup> حیرت افزا روی داد - و جوهر همت و مردانگی بعیارگاه رسیده تابش دیگر بخشید \*

بغیرد کوس و برآمد نبرد • برخشید تیغ و بجوشید گرد  
روان خون چومی نعره شان بانگ زیر • پیاله سر خنجر و نقل تیر  
مورقلیچ با وجود زخم بازو دشت از کار باز نداشت - و مظفر از هجوم راجپوتان بزمین آمد - و بیارویی نیزدستان همت گزین سوار شده نبرد آرای گردید - و دهیره پریان دران آوردگاه مرد آزما کارنامه حیرت افزایی منقدیم رسانید - درین هنگامه زد و گیر فوج هراول را پای همت از جای رفت - نامبردها پاس ناموس داشته بجانفشانی ایستادند - میرزا مقیم دران گرمی آویزش شربت گوازی واپسین در کشید - و قطب خان نیز از همراهان او بآئین اخلاص گزیدان نقد زندگانی در باخت - درین هنگام ( که هراول را آن چشم زخم رسید )

( ۲ ) نسخه [ ی ] بادیه پیکار ( ۳ ) نسخه [ ل ] نبرد دوستان جنگ آزمای ( ۴ ) در [ اکثر نسخه ]

ابوالفیث ( ۵ ) نسخه [ ی ] دهیره پریان - و در [ بعضی جا ] دهیره بهان - والله اعلم ( ۶ ) نسخه [ ل ]

منابت الله - و در [ اکثر نسخه ] غیاث الله ( ۷ ) نسخه [ ی ] مردانه عبرت بخش ( ۸ ) نسخه [ ل ] دست

از کار نداشت ( ۹ ) در [ اکثر نسخه ] حیرت افزا

نوجهای فیروزی طراز پیدم آمدند - و دل باقبال<sup>(۲)</sup> ابد پیوند بسته بکارزار در شدند - مخالف پای تهر  
افزود کرد پیکر انگیزخت - و باندازه توانائی جلالت نموده غبار آلود<sup>(۳)</sup> به آرمی روی در هزیمت نهاد  
اولیای دولت بیامی<sup>(۴)</sup> نائیدات روز افزون در نیمروز ناامیدی کامیاب خواهش شده عسرت از سر گرفتند  
چون داستان نصرت بعرض<sup>(۵)</sup> همایون رسید جلالت سپاس ایزدی بجای آمد - خدمتگذاران همت مند  
معاطف خسروانی پایه امتیاز یافتند \*

## آغاز سال بیست و دوم آبی از جلوس اقدس شاهنشاهی

### یعنی سال دی از دور دوم

شهریار معدلت دوست در حواشی دیدالپور عبادت نشاء تجرد و تعلق را در نقاب شکار  
تفصیم رسانیده صورت را با معنی مزاج بکنائی می بخشید - و ظاهر را پایه باطن میداد - گلپانگ  
اعتدال بهیمی چهره افروز انبساط آمد - نشاط را بارگاه فراخ زدید - و هنگام بخشش رونق دیگر پذیرفت  
شب دوشنبه بیستم ذی الحجه بعد از هفت ساعت و دوازده دقیقه آن فروغ افزای نورستان ایزدی  
برنو خرمی بحمل انداخت - مناظر صورت را رنگ آمیزی مطالع انوار حقیقت در گرفت - آسمان  
جواهر نیسانی<sup>(۶)</sup> بلمغانی زمین فرو ریخت - و او بنار قدوم نورسیدگان ملک تقلص هزاران نقش دلفرب  
بیرون فرستاد - گیتی خدیو مراسم سپاسگذاری را آئین تازه پیش گرفت - و بخشایش را روز بهجت  
پدید آمد - عموم مردم باندازه دید خویش برودگانی زمان خجسته در هر چمنی افچمن ساخته  
از بستان سرلی عشرت دامن دامن گلچین مراد گشتند \*

جهان از نقش قدرت شد چو صورت خانه مانی \* چمن از نور حکمت شد چو فکر بوعلی سینا  
زمین از خرمی گوئی گشاده آسمانسته \* گشاده آسمان گوئی شکفته بوستانسته  
بجستگی سال دهم از دور دوم نوید عشرت جاوید آورد - و پیغام نشاط دایم رسانید - امید که جمیع  
منتسمان انفس و آفاق بیامی این دولت ابدی اعتصام کامیاب یک نسبته گردند \*

و از سوانح خرامش فرمودن ماهی بیگم است بجهان معنی - آن نونهال گلشن سرای خلافت  
نبیره رطل هر راج<sup>(۷)</sup> مرزبان جیسلمیر است - خاک توده دنیا را انبار خانه غم انگاشته هیزد هم

( ۲ ) نسخه [ ی ] باقبال مرید بسته - و نسخه [ ل ] باقبال نصرت پیوند بسته ( ۳ ) نسخه [ ل ]  
نائیدات ایزدی در نیمروز ( ۴ ) نسخه [ ب ] پایه اعتبار یافتند ( ۵ ) نسخه [ ل ] معدلت افروز  
( ۶ ) نسخه [ ل ] و دیگه زمین به نثار قدوم ( ۷ ) نسخه [ ی ل ] گیتی خداوند ( ۸ ) در  
[ بعضی نسخه ] دهر راج \*

فروردین ماه الهی روی از عالم صورت در کشید - و به گلچینی بوستان خزانیه بیش از یک سال به ایستاد •

• مثنوی •

زرف است محیط این جزیره • خاک سیه است و آب تیره

از رفتن آن گل بهشتی • در موج دل شصت کشتی

پرسقارلی مشکوی اقبال خرمن خرمن سرشک ریزان خروشهای آتشین و جوشهای جان خراش نمودند حال گیهان خدبر را چگونه نویسم - در کالبد گفت درزیاید - هرگاه آن سرچشمه مهربانی از فروشدن فرزندی عموم اخلاص گزینان باندیه فراوان گراید دوربین زرف نگاه اندک پی تواند برد که در نوبت فرزند خویش بران گیتی خدایند مهرگرایی چه رفته باشد - ایمن فرمانروای ملک الهی گریوه صبر در نوردیده نزهتگاه آرامش گزیدند •

• بیت •

بقاباد شه را به نیروی بخت • بدو باد سرسبز ناچ و نخت

در عنفوان این سال فرخنده گشایش قلعه بوندی ناصیه پیرای دولت شد - و دودا پسر رای سرجی پیدایش رسید - پیشتر فرجه بر سر این فرومایه بدکیش مرستاده بودند - چون روشن شد ( که آن گریوه از کار نشناسی راه خدا را می سپرد ) روز بهرام بیستم فروردین ماه الهی موافق دهم محرم سنه ( ۹۸۵ ) نهمد و هشتاد و پنج از نواحی رامپور زین خان کولکناش را باین خدمت رخصت فرمودند و رای سرجی که بآن مدبر نسبت پدری و بهوج که پیوند برادری دارد و رام چند و کرمی و چنده از مجاهدان اقبال را همراه گردانیدند - و فرمان شد که امرای پیش نیز پیوسته بکنادلی گزینند - از راه اخلاص در انجام این کار تکاپی شایسته نمودند - در کمتر فرمیه قلعه بوندی بقصر قرب فانیان شهادت گزین درآمد - و آن گریوه نشین ادبار خود را بقتلگناهای کوهستان کشید - چون آنحدود از هورش آرامش یافت زین خان کوکه بحکم مقدس بهوج را با اکثری از مبارزان دولت بحراست آن ناحیه گذاشته باتفاق رای سرجی عزیمت درگاه والا نمود - در نخستین منزل شورش آن سرزمین شنوده بجز معارفت چاره ندید - و اجمال این تفصیل آنکه پیشتر از سپاه دران کوهستان از امتداد ایام بستوه آمده بودند چون کوکه بار همت بر راحله شوق بست بدگوه را فرمایه لشکر آوژا رسیدن دودا انداخته دست غارت گشودند - و اردو بازار با سیار ازان شهر معمور بتاراج رفت - و امرا از ترسناکی و ناشناسی در آهنگ برآمدن شدند - کولکناش با رلی زین و همتی شگرف و عزیمت درست برگشته رخت اقامت انداخت - و بتائیدات ایزدی و دواعی خرد بر لواعی شوق چیره دستی یافت - خدمت

( ۲ ) نسخه [ ل ] گیتی خدبر مهر گرای ( ۳ ) در [ بعضی نسخه ] رام چند و کرمی ( ۴ ) در [ چند نسخه ]

بکنادلی گزینند ( ۵ ) نسخه [ ل ] فرومایه بلشکر آوژا •

غایبانه بر ملازمین حضور پایه افزایش گرفت - رای سرجن را به برخه از مصالح رخصت درگاه داده در نظم پراگندگی آن ناحیت شد - بیسامانی ظاهر و بیدلی عامه را در پیشگاه اخلاص قدره نماد مبارکی غبار فتنه فرو نشست - و دل‌های رفته عشرت بازگشت نمودند - تبه کاران هرزه اندیش روی در خمول آوردند - و گروه نشینان نمود سزاهای شایسته یافتند - روزی چهاردهم اردیبهشت ماه الهی قلعه رنده پور مضرب خیام نصرت گردید - گیاه خدیو <sup>(۴)</sup> فراز قلعه برآمده زمانه در منزل رای سرجن وقفه آسایش فرمودند - و از انجاء داد دهان و رعیت پیوران متوجه دارالخلافه فتح پور گشتند و چون سایه اقبال بران حواشی و حوالی افتاد اجله امرا و اعظم اهالی و سایر طبقات انام جبهه سالی سعادت آمده لوازم نثار بجای آوردند - و هریک بعاطفه خاص کامیاب صورت و معنی شد و سانیان عشرت از سر گرفتند - و دولت در بالش آمد - شب روز سی و یکم اردیبهشت ماه الهی آن مصر دولت از وصال موکب مقدس فروغ نازه یافت - معدلت را پایه بلند ی گرای شد حد اهر صنی را بارگاه دیگر زدند •

و از سوانح آمدن زین خان کوکه بدرگاه والا ست - و داستان نصرت مندی او بموقف عرض مقدس رسیدن - پیشتر گذشت که او در حدود بونسی رحل اقامت انداخته در تصفیة مناظر آن ملک همت گماشت - بسیاری از ریزه سپاهی درین هنگام جهت کمیابی اسباب معیشت راه به حقیقتی سپردند - آن غلوه بخت شریده حال را چون نظر بر نیرنگ سازی اقبال شاهنشاهی نیفتاده بود از فوج نصرت اعتصام حساب نگرفته نخرت آرای شد - و بدگهره چند فراهم آورده بر فراز کوه اونت <sup>(۵)</sup> گردن علم شفات بر افراشت - آن کوه ست والا ارتفاع دشوار عبور - همگی اندیشه تبه آنکه فرصت یافته اردوی ظفر قوی را گزیده رساند - زین خان کوکه از وفور دانش و فرط شجاعت مبارزان لشکر را سه فرج ساخته پیشدستی کرد - و برخه از مجاهدان کار طلب را تحریض بر آمدن آن آسمانی پایه نمود - و خود باتفاق رای بهرج باستظهار گریه نودان همت گزین پای جلالت افشرد - پیش قدمان هنگام مردانگی از تنگناها گذشته نزدیک فراز بودند که مخالف آگهی یافته بسیاری از تهور منشان را پیشتر از خود روانه ساخت - شناسندگان رموز رزم در بندوق اندازی شدند - و بهیامین اقبال روز افزون یگبارگی سه مرد نامی غنیم بگر عدم فرو رفتند - و سایر پیش آیندگان را پای ثبات بلغزش درآمد از ظهور شمعۀ نائید <sup>(۶)</sup> یزدانی کوکه تیزتر شتابت - و در هنگامی (که آن خاکسار با <sup>(۷)</sup> جوق مقهوران از گذشتن

( ۲ ) در [ جلد نسخه ] نایسامانی ظاهر ( ۳ ) در [ بعضی نسخه ] بازگشت عشرت ( ۴ ) نسخه [ ب ی ]

از قلعه برآمده ( ۵ ) نسخه [ ز ] اونت کژون ( ۶ ) یا تحریض که بمعنی برانگیختن است ( ۷ ) نسخه

[ ی ] [ ریزه ی ( ۸ ) در [ اکثر نسخه ] جوق مقهور •

آن ناموران بفروزش درآمد گرد پیکار انگیزخته بود ) با جمعی از بهادرانِ ناسوس دوست پیوست  
و بیروی سترگ روی داد - آویزشهای سخت جوهر هست را بپایه ظهور آورد • • نظم •

ز تیرو سپرها که در کار بود • بیابان ده بستان که گلزار بود

درخشنده شمشیرهای بنفش • ز دیده بصر می ربود از درفش

و از یختمندی و نیک اختری غنیم در سنگستانِ ناکامی آبله پانی آمد • مد و بیست کس از ناموران  
مخالفت دران آوردگاه مردانه فرو شدند - و بآئینِ بیدل آن گریه نشین استبداد غبار آلود خاکستانِ هزیمت  
شد - و چون آن ناحیت از غبارِ شورش صفا پذیرفت، پاسبانی آن برنی بوج سپرد - و ناصیه سعادت را  
سجود آستانِ مقدس جلا افزوده مشمولِ عواطف شاهنشاهی گردید •

و از سوانح تجدیدِ انتظامِ خزانه است - بحکمِ سلطانِ خرد پس اموال و افزایشِ نقود  
در آئین فرمانروائی از گزیده عباداتِ دارالملک تعلق است - ( اگرچه هست والای گیتی خدای بمقتضای  
فلسافتی جهان معنی بمعبود حقیقی پرداخته نقشِ دوری از پیشطاقِ بیدش سترده دارد ) لیکن  
نگهداشتِ مراسمِ شهودی ملکِ صورت ( که غارِ چهره جامعیتِ فراخ حوصله های بلند فطرت  
والاکوهر است ) چون اورنگ نشینانِ ظاهر آرای طرازِ دوام و نقشِ لزوم دارد • و از آن گردے بر ساحتِ  
تقدس نه نشیند - و غبارے در گلشنِ سرای وحدت ارتفاع نیابد - و از آنجا ( که عباداتِ این یکتای  
جهان آفرینش چون طاعاتِ مترسمان روزگار قضا ندارد - و هر جزو زمان نیتِ آن آسمانی سیر  
بنیابش خاص و پرستشِ مخصوص لبریز ) این امیدت را ( که شایسته نشاء تعلق است ) به حجابِ  
تعویق و نقابِ تسویف از صفتکده باطنِ ببارگاهِ ظهور آورد - صادق حان و خواجه شاه منصور و چندے  
ار کار دانای دیانت مند را ( که محلّ اعتماد و قسطاسِ وقوف بودند ) از عشرتِ آباد فتحپور بدارالخلافه  
اگره رخصت فرمودند - که میروی تحقیق را بخزائنِ عامره برده عیارِ راستی خازنان و مشرفان  
و پاسبانان بگیرند - بوزنِ نگاهی فرستاده ها پاک گوهری منسوبان این کارخانه سترگ روشن شد  
و بفوارش اعتبارِ بلندی گرای آمدند •

سعادت اتالیقی یافتن سعید خان در ملازمت

شاهزاده سلطان دانیال

فرموده خرد پرورانِ جهان آرای و پسندیده دانش پژوهانِ آگاه دل است که بزرگانِ هشیار خرام  
بر دیدبانی خود بسند نکرده بستانِ سرای زندگانی فرزندانِ گرمی و سایرِ نوخاستگانِ باغِ فطرت را



همواره بآبپاری دانش و بینش سرسبز و شاداب گردانند - و این بخلبندی را اگر چه دست افزار فراوان باشد  
 یکی <sup>(۱)</sup> نصرتین تعین خدمت گریبان شایسته خواست - و در ماند و بود و نشست و برخاست و سواری  
 و پیاده گی و شادی و غمی از فرمان پذیری سلطان عقل بیرون نهند - و پیوسته از دید شمائل ستوده آنها  
 بر گوهر فروخته آید - و هنگام غضب ( که دران بیشتره را عنان آگهی گسیخته گردد ) از شاهراه سعادت  
 بکسو نشوند - و انتظام این سلسله بدانست که در خدمت خردسالان جوانان آزمون دوست و در ملازمت  
 برنایان پیروان تجربه مند گذارند - تا تیرگی سال نرسیدگی بروشنی خرد کارنده گواید - دوم گشادگی معیشت  
 که به خراش آن گروه اسباب عیش ( از منازل دلگشای و مرائب گزیده و همسران شایسته و غذاهای گوارا )  
 سرانجام پذیرد - و این کار آنگاه منتظم گردد که از روی نهمیدگی به نیروی همت والا چنان مقرر گردانند که تاخیر  
 و تعطیل دران راه نیابد - و سر رشته آنها بدست دیانت مندان سعادت طراز سپارند - سیوم گزیده اتالیقه  
 که آرا آستان کاخ دولت شمارند - تا بفروغ رای روشن او خادم و مخدوم ره نورد گلشن سرای حق شناسی  
 و سپاس گذاری گردند - و بدست آمدن این سر مردم بدوربینی اورنگ آرای زرف نگاه بود به سفارش  
 دامن آلودگی از که بچرب زبانی خود را در اعیان دولت می آرند - اگر حقیقت اندوزی و دانش منشی  
 و فراخ حوصلگی و تمکین گزینی و سطوت ظاهری و کارگذاری و مردانگی و آزمون دوستی و کسالت دشمنی  
 و حسن کنوهِی و آهنگ صام کل فراهم آید خود چه بهتر که برگزیدن چنین گوهر به بها نیایش سترگ بود  
 روزگار را باید که این چنین صید بدام اقبال افتد - و اگر هر یک از این خوهای ستوده غازه تمامی بر چهره  
 نداشته باشد بدشوار پسندی بهر هر کدام را به پای گران برگرفته اورا بآن خدمت نامزد گردانند - و اگر  
 نشان همه یافته نشود بیشتر را بنرخ آن برگیرند - که گوهر شایسته انسر بزرگی و اکلیل دولت پژوهی  
 کمتر پدید آید - و هرگاه نخستین پایه کمال چنین برده نشین نیابی بود گزیده مرتبه چهارم ( که  
 باسان کامل ازان تفسیر رود ) همانا بر فراز عفا جای دارد - و اگر چنین نادره گوهر هم بدست نیاید  
 از حقیقت اندوزی و مزاج شناسی زمانه و گردآوری حیا نصیبه داشته باشد تا یکبارگی این نام گرامی  
 به معنی نبود - لله الحمد که شاهنشاه دانش پژوه همواره در مراتب مناصب سیمنا این منصب والا  
 از راه دیده وری خرامش میفرماید - و از انجا [ که سعیدخان را با بزرگی نژاد ازان سه خوبی  
 ( که سرانجام کارگاه تعلق بدان باز گردد ) بهر فراوان بود ] باتالیقی شاهزاده والا گوهر خجسته طالع  
 سلطان دانیال ( که از زمان خرد سالی نشان فرخندگی از آئینه پیشانی او لامع است )<sup>(۵)</sup> و هنگام غفلت  
 نور آگهی از مشرق حال او تابان ) سربلندی بخشیدند - او بسپاسگذاری این موهبت <sup>(۶)</sup> گبروی

( ۲ ) در [ بعضی نسخه ] کار کرده آید ( ۳ ) نسخه [ ل ] همراهان ( ۴ ) در [ بعضی نسخه ] بدست آید

( ۵ ) نسخه [ ز ] بود ( ۶ ) نسخه [ ی ] موهبت والا •

بزمهای عالی ترتیب داد - و پیشکشهای شایسته گذرانید - و بقدم میمنت افروز شاهزاده منال لو نروغ سعادت گرفت •

و از سوانح آبله برآوردن شاهزاده والا گوهر سلطان سلیم است - درآردهم خرداد ماه الهی آغاز این نمونار آگهی شد - و آن بیکر قدسی را عارضه تب از جای برد - کشور خدای مهرآمود بر بالین آن نوباوه بوستان اقبال بگویی ناممل سرکشیدند - و از صفای تقدیر نقش تندرستی برخوانده پیغام گذار عافیت شدند - همچنان ریاضت اندوزان صافی دل و ستاره شناسان صواب اندیش و فال گیران زرقنگه نوید شادمانی رسانیدند - لیکن ( چون طبیعی مسیحا نفس و پزشکی تجربه اندوز در تعین بیماری دلیرتر حرف سرائی نکردند ) پردگیان مشکوی اقبال و عموم ملتزمان بارگاه حضور را دل بجای نمی آمد - درین کشاکش گفتار قدره جدی چهره افروز گشت - و اطباء نیز مرده رسانی محبت شدند - و در کمتر فرمتی بحسکی گرائیده جشن محبت آراسته شد - جهان عشرت گذاری و عالم نشاط افروزی را رونق دیگر پدید آمد - سعادت پژوهان بر غیب دانی گیهان خدیو آگهی پذیرفته سجد نهایش بجای آوردند •

و از سوانح آمدن عرائف نظام الملک دکنی ست با تنسقات آندبار - باقی خان را گرانبار اندر زهای گرامی ساخته برهنائی او فرستاده بودند - او احکام بارگاه سلطنت را پذیرا آمده و فایان را از محمندان خود همراه گردانید - روزی بهر پانزدهم خرداد ماه الهی آمدها بدولت کورنش به روز گشتند - و فیان نامور و نفائی آن دیار بنظر مقدس درآمد •

و از سوانح آنکه بمیامی انفاس قدسی شیخ جمال بختیار از جان گاهی رستگاری یافت - درین شوره زار دنیا از دیرگاه روائی دارد که ( چون فرمان روی جهان یکه را نواخته بدولت تقرب سپراند سازد ) دوستای حقیقت منش و خیرخواهان تمام عیار از آن دولت ( که روزگار او پدید آمد ) کار افزائی و رونق معامله او را طلبگار باشند - و جمهور ملتزمان بارگاه از نکوهیده گویان و دشمنان دوست نما و دوستای کونا خرد از بیماری حسد همواره در برانداختن بنیان هستی آن گزیده مرد کوشش نمایند - و اندیشهای ثبات و فکرهای نور بکار برند - و او از میامی انتساب خاص در حراست ایزدی مصرت پیرای باشد - بنا برین خوبی ناستوده برخی تنگ چشمان ناتوان بین از جاء افزائی شیخ برنج در شده شربت زندگی را به بیخبری آبدار مسموم گردانیدند - بجز آشامیدن آثار تغیر از ناصیه حال او پدید آمد - و داراب ( که بک از پیش خدمتان حضور است ) از دوستی قدره از آن آب نوشید - او نیز همان زمان بگرداب سراسیمگی درآمد - یکشنبه روز دران خطرگاه جان گزا پریشان ماندند - چون بموقف عرض مقدس رسید لحنه

از معالجات صریح و نبذنه از ادویه روحانی بکار آن مسمومان ناامید بردند - بیماری توهماتِ ندسی به مشورت کاهِ مکتب آسایش یافتند •

و از سوانح شورش افزودنی مظفر حسین میرزا است - در آن هنگام ( که راهات جهانگشای تسخیر کجرات نمود ) میرزایان سزای کردار یافته هر کدام بناحیتی سرگردانِ بادیه ادبار شد - گلرخ سلطان بیگم و نده او بغنیم کردائی و جدگزیفی آن خود سالِ ناآزموده کار را ببلادِ دکن برد - چنانچه گفته آمد ازانجا که روی از قبله اقبال برنگشته بود کارسارانِ بازگه قضا او را گردانود ناامیدی گردانیدند چون در آن ناحیت خارِ ناکامی در پای خواهش او درآمد سسمی برخی از بدنهادانِ فرومایه کجرات را خالی پنداشته بآنصوب روانه شد - هرزه درایانِ ازخای پسِ کوچه را زبان دراز گشت چون بمسالمِ اقبال رسید ازانجا ( که دوربینی و پاسبانی مراسمِ حزمِ ناگزیرِ همتِ والی فرمانروایانِ آگاه است ) روزِ مهر شازدهم خرداد ماهِ الهی منشورِ مطاعِ بنفادِ پیوست که امرای عالی شکره دفعِ شورشِ کجرات را بر تسخیرِ خاندیس و آن ناحیت مقدم دانسته بدانصوب گرایند - آن گروه لژباینانیِ فروغِ اقبالِ روزافزونِ شاهنشاهی انجامِ آن خدمت بیرون از حوصله خود دانسته روز میگذرانیدند - و نیز جوششِ آزمندی برین داشته بود که بطنطنه حرفِ سرائی از حکامِ آندیار زرها گرفته طرحِ مصالحت اندازند - و باین خیانتِ ملکی ( که در حقیقت بنیادِ سعادتِ خود کنند است ) خواهند که بامِ قصرِ دولتِ خود اندایند • • • ع • • • زه تصورِ باطل زه خیالی محال • در بیجاگذه چنین زمزمه ناسپاسی داشتند که یرلیغ مقدس رسید - هزاران منتِ برجان نهاده لژ گروه کامیابِ خواهش هر یک به تیولِ خوش بازگشت - و چون نیت گردآلود بود خدمتِ مرجوعه بے آن گروه انتظام شایسته گرفت - ماتمِ فطرت و همت نابوده چرا داشته اند - اگر سوگِ این بازگانانِ کم بین ( که سرشته سوداگری از دست داده اند ) گرفته شود گنجایش دارد - اما کجا وقت و کوفت - حکامِ دکن ( که از توجه جنودِ گیتی گشا آرام گسل بودند ) آسایش گزیدند و از دوربینی ( بآنچه اعیانِ لشکر را داده بودند بسند نکرد ) نفائسِ آن مرز را مصحوبِ طرز شناسانِ بارگاهِ سلطنت فرستادند •

روشن شدن عرصه مبارزت بفروغ همخیز وزیرخان و راجه تودرمل

و شکست یافتن مظفر حسین میرزا

ازانجا ( که ابداعیانِ فسحت جای تقدیر از نیک سگالی و معدلت پزوهی لورنگ نشین

( ۲ ) نسخه [ ن ] بکار آن مسمومان فروردند ( ۳ ) نسخه [ ز ] نیت و کردار آلوده بود •

فرهنگ آرای قولیم سرورِ خلایق عظمی را نیرو بخشیده اند - و بکردارهای ستوده آن مهرآمود فرخ حرمه دموز شناس آفرینش بنقش و نگار جاوید آراسته ) هر سبک سرے گونه خودے ( که در نزهت گاه مملکت گرد شورش انگیزجت - یا اندیشه تباه تیرگی افزای خاطر او شد ) ۱ سعی کارفرمایان خدمت گزین ( تا بتوجه والی شاهنشاهی چه رسد ) زمانه باد افرازه آنرا بشگرفت آئین سرانجام میدهد گاه مال را ( که بادا هوش ربلی فرومایگان است ) بتاراج دانه خمار آورد خواهش میکرداند گاه جان را ( که بنگاه تبعه رانی و بدکرداری ست ) از افزایش سیف درونی برگیرد - گاه پردگیان فاسوس را نقاب عزت دریده هنگامه پیرای رسوائی گردد - گاه نفائس کالی دنیا را غارتیده عریان چهارسوی ازل و ابد سازد - همواره مراتب نیک بختی و بداخترن آن گروه دریافته پس این دولت نماید - هر فرومایه بدگوهر ( که نکبت حال رهنمای بادیه سعادت او نتواند شد ) بنکوهیده توبن روش غبار آورد خاکستان نیستی شود - و آنرا ( که ناکامی روزگار اندرزگوی حقیقت باشد - و از خشم گیتی زمانه پذیرفته رهنورد نزهت آباد دولت آید ) هنگام سخت گیری از تند باد فنا جان سلامت بود - چنانچه چهره آرای این مقصود حال مظفر حسین میرزا تواند بود - و اجمال این تحصیل آنکه وزیرخان در انتظام سپاه و آسایش زیردستان و استیصال بدکاران کار بند شایستگی نضد - پیش از ظهور این سانحه شهریار غیب دل راجه تودرمل را ( که در کردانی و خدمت گزینی و مردانگی از یکنایان جهان هستی بود ) بآن دیار فرستادند - که در رواج و رونق کار او همت گمارد و بیلوری دیده وری پراگندگیهای آن حواشی را منتظم گرداند - راجه بسرعت خود را بدان سزمین رسانیده در فراهم آوردن پریشانیهای آن ملک تکاپوی ستوده نمود - نخستین به سلطانپور و ندر بار شتافته تنسیق مناسب داد - پس از آن مهمات سورت و آن نواحی را بفروغ معدلت روشنی بخشید - و از انجا مشاغل بروز و برده و جانپانیر را بانجام رسانیده باحمد آباد آمد - و باتفاق وزیرخان حوالی آن مصر سعادت را بلوامع داد دهی می افروخت که شورش فتنه بلندی گرای شد - مهر علی کولابی از نوکران ابراهیم حسین میرزا بالخته از فرومایگی بدگوهر همدستان شده آن خرد سال نا تجربه کار را از مرز دکن بهجرات آورد - و در حواشی سلطانپور شراره فتنه بر افروختند - برخه از همراهان عارف و زاهد پسران شریف خان از تبه کاری و قیور رانی داغ بیوفائی بر پیشانی نهاده باو پیوستند - و چون بفواقی برده رسید داروغه شهر پالغز همت شده بیرون شتافت - و آن شهر بزرگ به جنگ از دست رفت - باز بهادر به پیکار برآمد - از فرومایگی ملازمان ناسپاس کاره ناصحت - وزیرخان در بسیج آن بود که باحمد آباد تحصن گزیند - راجه تودرمل به نیروی اقبال شاهنشاهی همت

در کارگشایی بمب - و او را از شهر بند بصره برآورده آماده مبارزت گردانید - و به دلی کارطلب و خاطره خدمتگزینی بصرب بروی رهگزی شدند - چون چارگروهی قصبه اولیای دولت نزل نمودند بای نهایت آن گروه خوابیده بخت بلغزش درآمد - دست از نبرد برداشته کهنابیت رویه رفتند و لشکر نیروزی بصرب آن دل بای دادها راه باهستگی پیوند - مخالف را از آگاهی حال دل رفته باز آمد در حوالی کهنابیت عنان ادبار کشیده گرد شورش برانگیخت - سید هاشم عامل خالص نخستین برآمده مستبرده ستوده نمود - و از فزونی غنیم متحصص شد - چون افواج گیتی ستان نزدیک رسیدند محاصره گذاشته بجانب جرنج گدازه شتاب آورد - و در حدود دوله روز میاد بیست و هشتم حرمه امه الهی آمرای عقیدتگزینی پیوستند - و عزم مبارزت را بفروغ همت پذیرای نور گردانیدند تَبَّ که بشهامت وزیرخان اعتضاد یافت - و خواجه یحیی نقشبندی و وجیه الماک و برخه از حقیقت مندان برانغار را آراستند - و راجه نودرمل و روپ رای گجراتی و شیخ ولی و بهاگ داس با طایفه از راد مردان جرانغار را انتظار آمدند - و آزاجا ( که بیدلی و دورونی ظلمت افزای حال افواج بود ) غنیم برگشته پای جلالت انشرد - همگی اندیشه این بدنهادان شورش منس آنکه سحر رفته آرائی و رو شدن مفوف بیشتره هنگامه امروز ما خواهند شد - و برخه شتابان راه گریز هدانا وزیرخان و راجه را باچند روزگار به پایان میرسد - و تمامی همت در چاره گری راجه بسته بودند چه میدانستند که دران صف هستی دشمنان ناموس دوست بسیارند - بغابران میوزا با برخه از محمدبران باعاقبت بین بجانب وزیرخان کام سست برداشت - و مهر علی سرمایه نساد با خلاصه تیز دستن نهره آرائی (۸) بصرب راجه آمده عزمه آرای پیکار شد •

• بیت •

چو لشکر بلشکر در آورد روی • مجاز برون آمد از هر دوسوی

چنان گرم شد آتش کارزار • که از نعل اسبان برآمد شرار

راجه به نیروی ثبات پائی چهره امروز نصرت گشت - و بهادران اخلاص مند در بساط جانستانی سپاس ایزدی بجای آوردند - هیژده کسی نامی از جانب مخالف بخراب آباد عدم شتانت و از دور پاش اقبال شاهنشاهی پس از آویزش بسیار آبروی او ریخته آمد - و به تباہ ترمین روشها غبار آلود هزیمت گردید - سپاهیان دست راست به چپ قلش شایسته روی در گریز آوردند - و همان طرز بیشتره از قول آبله پای خارستان بیدلی شدند - وزیرخان با برخه از حقیقت اساسان در صدد

(۲) نسخه [ ب ] مقصدت کیش (۳) نسخه [ ا ] ورت رای (۴) در [ چند نسخه ] پیک داس

(۵) نسخه [ ای ] بیدلی دورنی ظلمت افزای - و نسخه [ ز ] بیدلی و دورنی ظلمت افزای (۶) نسخه

[ ا ] نهره آرائی (۷) نسخه [ ب ] مهر علی (۸) نسخه [ ل ] همت مند •

جانبشانی شد - و فریبک بود که کار او در نیکو خدمتی بانجام رسد - ناکاه راجه تودرمل غنیم را بداشته با هزاران دل رسید - و یکبارگی تار و پود هنگامه مغروران تپاه رای گسیخته آمد - بسیاری را برید باجیه نیستی شدند - و البته یکمندی مذلت گرفتار آمدند - و مظفر حسین میرزا با چندی از بعضی برگشتگی بصوب چونه گشته شدت •

• بیت •

چنان باز گشتند هرکس که زیست • که پرزندی شان بداد گریست

منه سترگ عشرت افزای جهانیان گشت - و غنیمت فرولان بدست اولیای نصرت درآمد - هر دولت منتهی ( که در جوار اخلاص اساس منزل نهد ) اگر عالم عالم موشگافان نادره کار فراهم آیند گزندی باو نرسد و هر بهمنفدیه ( که فرمان پذیری را جلا افزای آئینه ناموس گرداند ) کارهای دشوار در پیشگاه عزمت او طراز آسانی گیرد - هر سعادت پرور ( که نیکبختی با پیمان بکندالی نطای آرای همت او باشد ) از هجوم فرومایگان بد گوهر غبار بر نرفته که مقصود او ننشیند - و هر کارشناسی ( که آهنگ خدمت روشی در مملکت خاطر او نگذرد - و حرف خویشتن نمایی بر دیباجه زبان نگارش نیابد ) کار سازان ملک نقدیر هنگامه افروز او شوند - و هر کز بارگاه سعادت گشاده باشد و نصیبه اربین خویهای سقوده بر دارد خیرسگالی و نیک نامی او گوی برین آسان و زمین را فرو گیرد - و مال فرولان و ناموس پایدار و دهن حقیقی بفرق سر پویان جبهه سالی آستان او آیند - چنانچه اولیای دولت را درین شوره زلزله آرمی بهیامین بهره مندی از خصائل ستوده مذکور جمال آرای شد - و شناسای این دولت کبری گشته ستایش و نیاز مندی را طراوت تازه بخشیدند - از آنجا ( که پیشگاه نیایش ایزدی بندگان خدمت پذیر سیاس فرمان رویان داد گریست که پرتو فیض الهی اولاً بر بام اقبال ایشان فروغ دهد و ثانیاً از برکات آن گاهستان آرزوی پیوستگان دولت روشنی پذیرد ) عریضه ستایش آمود اقبال شاهنشاهی با گزیده نیتان فغان مصحوب دهارو روانه ساختند - از استماع این موهبت والا سیاس الهی بلندی گرای شد - و عالمیان بهجت آرای صورت و معنی گشتند - و هم درینو ایلمچیان سلطان حسین میرزا از قندهار آمده مسجد عقیدت ناصیه افروز سعادت شدند - خلاصه سفارت تجدید پیوند نیکو بندگی و خدمت گزینی بود - شهریار قدر دان فرستاده ها را کامروای خواش رخصت فرمودند •

و از سوانح فرستادن سپاه فیروزی برهنمون راجه مدهکراست - از آنجا ( که آئین ملکداری و رسم جهانبانی ست که همواره بدست آویز مالش و نکوهش بد مستان باد خود کامی را هوش افزوده رهنمای خدمت پذیری گردانند - و با افزایش عزت و اعتبار آگاه دلائل بیدار مغز چمن زار دولت را

( ۲ ) نسخه [ل] کارسازان نقدیر ( ۳ ) نسخه [ ب ] دیون مرز شرره زار ( ۴ ) در [ بعضی نسخه ] جلوه فروغ

دهد ( ۵ ) نسخه [ ای ] خاکستان •

شاداب سازند - نابندگان فرمان‌گرایی و گردن‌کشیِ نخوت‌مند بپاداشِ کردار رسند - و بیابشِ ایزدی  
 سَنَایِشِ الهی با گدازِ خردگزیں بجای آید ( درینوا ) چون آن زمیندار از فراوانی ملک و فرزندی  
 جز منصفانِ بدگیش و قلبی‌جای و تباهیِ خرد و دوستیِ خوشامدگویان شاهراهِ فرمان‌پذیری گذاشته  
 بود، بادیه‌ای اعمار شد ( روزِ اورمزد غرقِ نیرماهِ الهی صادقِ خان و راجه‌اسکن و مونه راجه  
 و جمعِ خلقِ حبشی و برخی از بهادرانِ خدمت‌گذار نامزد شدند - که آن گروه نشینِ نخوت را  
 از حوابِ بیدانشی بیدار سازند •

و از سوانحِ فرستادنِ دستم‌خان است بایالتِ هوبه اجمیر - شهریارِ آفاق بمقتضایِ دیده‌وری  
 ( که بقدرِ گنجینه‌ی شناخت است ) نقوشِ رعیت‌پروزی و معدلت‌اندیشی از ناصیه‌ی حال او دریافته  
 پایه‌ی اعتبار افروزدند - و سرکارِ رنتپور به نیلِ او مقرر فرموده بحراستِ آنصبِ رخصتِ ارزانی داشتند  
 که در گلشنِ سرایِ فراخ‌مولگی رختِ اقامت انداخته بدستگیریِ دل و دیده‌ی پراگندگی‌های  
 اندیاز را فراهم آورد - و پاسِ احکامِ عدالت داشته نیروی همت را بتکاپریِ صورتِ دوشادوش دارد  
 تا عمومِ مردم از نیرنگیِ ستم و تاریکیِ بیداد بنورستانِ حق‌پذیری درآیند - و زندگیِ شایسته  
 با کردارِ ستوده پیوندِ دوام یابد - جهان‌بانیِ گلچینِ چارچمنِ دنیا و عقبی آید - و فرمان‌پژوهی  
 بعسرت‌گاهِ چارچمنِ خرامد •

و از سوانحِ رسیدنِ رایِ لونگرن و راجه‌بیربر است - گذارشِ یانت که از حدودِ دیبال پور  
 این دوموتنی بارگاهِ اقبال را بسرافرازیِ رایِ دونگرو پور رخصت فرموده بودند - درین هنگامِ نشاطِ افروز  
 و میانِ طرب‌انرا روزِ رام بیست و یکمِ نیرماهِ الهی مسرت‌آرایِ نیکوخدمتیِ بجبینِ سائی عتبه‌همایین  
 ناصیه‌ی بخت‌منشی را جلای تازه بخشیدند - و آن عصمت‌اعتصامِ والاگوهر را بآئینِ بزرگانِ بشبستانِ  
 تقدس درآوردند - انجمنِ تعلق را نگار بستند - و جهان‌معنی را آذین کردند - گوهرِ یکتا بگنجورِ حقیقت  
 بستند - و گروهی را تکیه‌گاهِ سترگ پدید آمد •

و از سوانحِ رسیدنِ ایلچیانِ شاهرخ میرزا است - عفت‌قباب خانم والدۀ میرزا از فروغِ  
 دیده‌وری و دوربینیِ نقوشِ فرمان‌روائی معنی و حروفِ جهان‌افروزیِ صورت از پیشطاقِ ناصیه‌ی مقدس  
 سامنهایی در یافته از صغیرسن پیوندِ عقیدت را استحکام داده بود - لیکن از سرگذشتِ میرزا سلیمان  
 بیم‌ذاتی داشت - که بر خاطرِ حقیقت‌پیرایِ گیهان‌خدیو چگونه پرتو اندازد - و سخن‌سارانِ بی‌صرفه‌گویی  
 تمامِ روشِ بموقفِ عرض رسانند - و هر ناخشنودیِ آن فرمان‌فرمایِ صورت و معنیِ اختلال

( ۲ ) نسخه [ ب ] سپاسِ الهی ( ۳ ) در [ چند نسخه ] برخی دیگر ( ۴ ) نسخه [ ۱ ] خدمت‌گزین

( ۵ ) در [ بعضی نسخه ] رسد خان •

در میان عزت و اساس زندگی شاهرخ میرزا اندازد - و اگر مرا سرمایه این شورش تصور فرمایند  
 سنگی بپای گیریم - و نیز از مجلسی ضمیر او بود که عاطفت گیتی خدوند میرزا را بفرزندی برگرفته  
 سر بلندی بخشد - عبدالرحمن بیگ و میرزا عاشق عرائف آن پوده نشین عزت و میرزا شاهرخ را  
 با جلال نفائس آندیار در لوائل امرداد ماه الهی با هزاران بار فراغت و نیازمندی بدارگاه قدسی  
 آوردند - شهریار آگاه دل از نور مردمی و فرط مهربانی و محبت دیرین و عاطفت تازه معذرتها پذیرفته  
 نوازش فرمودند - و کامیاب شادمانی رخصت انصراف دادند - و هم درینولا حکیم عین الملک  
 از فتن ناصیه‌سای عتبه اقبال آمد - او را برهنائی عادل خان بیجاپوری فرستاده بودند - درین هنگام  
 آن خدمت بجای آورده نیایش او را بموقف عرض مقدس رسانید - و رشید الملک را با عرضداشت  
 و شرائط متاع آن بلاد بنظر همایون سر بلندی بخشید •

و از سوانح آمدن ایلچی فرمانروای توران عبدالله خان با نامه یکتادلی و شرائط تحف  
 و هدایا - از شکوه اقبال روز افزون پیشتر این سلسله چندان دوستی شده بود - بنا بر اندیشه تسخیر  
 ممالک موروئی و ظهور حال پیمانهای او چندان توجه فرمودند - و مدتها در اردوی معلی تکاپوی  
 داشت - چنانکه در نخستین پورش گجرات غبار لشکر منصور بود - کارنامه سرنال هوش ربای او شد  
 و چون بغیر زمندی بازگشتند بالتماس اعیان دولت پاسخ نگاشته روانه ساختند - و بجهت آنکه سلسله  
 مراسلت گسسته پیوند باشد کسی از بارگاه خلافت همراه او نشد - چون بدان دیار رسید نیزنگی اقبال  
 شاهنشاه صورت و معنی گذارش نمود - مرزبان آن ناحیه از عاقبت اندیشی بلا به گری در آمد - و گرمتر  
 حریف نیایش و نیازمندی سرانیده مدارج مصادقت را بر دیدار جبهه ظهور نگاشت - اساس سخن  
 بران نهاده بود که شهریار جهانگیر از صوب هندوستان یورش ایران فرماید - تا به نیروی یگانه  
 عراق و خراسان و فارس از اورنگه نشین آن مرز مستخلص گردد - خدیو عالم بمقتضای نفوت  
 و مردمی آمده را بفرز نوازش خوشدل گردانیده رخصت فرمودند - و میرزا فولاد را با برخی  
 از نفائس هندوستان همراه ساخته تورانیان را آرامش بخشیدند - و پاسخ آرای شدند که آن سلسله را  
 انتساب خاص بخاندان نبوت است - پاس آن داشته اختلاف آئین رکیش را سرمایه آویزش  
 ملک ستانی نمی سازیم - و گزیده آشنائیهای پیشین نیز ضمیر حقیقت اندوز را ازین داعیه باز میدارد

( ۲ ) در [ چند نسخه ] عشرت ( ۳ ) در [ اکثر نسخه ] رخصت انصراف شد ( ۴ ) نسخه [ ل ] حکیم الملک

( ۵ ) نسخه [ ز ] بنا بر تسخیر ممالک موروئی ( ۶ ) نسخه [ ا ] از عاقبت بینی اندیشیده بلا به گری در آمد

( ۷ ) د [ بعضی نسخه ] بلا به در آمد ( ۸ ) نسخه [ ز ] آرامش بخشیده پاسخ آرای شدند ( ۹ ) نسخه [ ب ]

و دران گلدسته دوستی پاسخ آرای شدند •



درین گلدسته فرستی والی ابرن را بعزت یاد نکرده بود اندر زهدی هوش افزایی در نکو هیدگی آن نمرده حق سترگ ثابت گردانیدند •

### نهضت موکب همایون بصوب اجمیر بار دیگر

از انجا ( که یورش فرمانروایان معدلت دوست مایه آسایش عالمان و روزدار دادگری ست )  
همواره خاطر اقدس بسیر و شکار توجه دارد - علی الخصوص که دین همین احترام یک از بزرگان  
ماحبصل باشد - ازین دید زرف حقیقت اساس بآئین هر سائ عربست خطه فیض بخش اجمیر  
مصمم شد - و شب باد بیست و دوم شهریور ماه الهی <sup>(۱)</sup> سمنند اقبال را رهگرای مشهد قدسی  
گردانیدند - <sup>(۲)</sup> روزه ( که مرحله گروهه مضرب خیام همایون گشت ) در اثنای راه بر فیل رن سزگار ( که  
از شورش فند خوئی و جوشش بدمستی تجربه کاران این رادی به نزدیک آن نرفتند )  
شکفته فل و گشاده پیشانی به نیروی تیزدستی برآمدند - آن مرده کار از شکوه اقبال فرمان پذیر آمد  
نظارگیان را حیرت فرورفت - ظاهر بینان صورت پرست را ازین بدائع شگفت آمد - لیکن دور بینان  
مفوتکده باندازه معنی شناسی چهره گشای سعادت گردیدند - طایفه یک از هزاران خوی ستوده  
گهنی خدیو شمرند - و برخه را فردغ تائید بخشید - و گروه از گروه انکار برآمده بگلشن سرای ارادت  
در آمدند - و همواره از آن والا خرد عالی قدر کارنامه های بدیع تراوش ظهور یابد - از انجمله درین یورش  
روزه فاتح خان چینه بان از درد چشم بیدلیها نمود - و از ناامیدی پزشکی آرموده به نیایش درآمد  
آن مسیح نفس بدم گیرا چاره فرمودند - و بظاهرنیشتررا بکار داشته آسایش افزودند - طبیبان روزگار  
هرمت مکتسبی را پیش حکمت مهربانی قدره نهاده سجد نیایش بجای آوردند •

و از سوانح لبریزش پیمانه زندگی شیخ احمد فرزند میانی شیخ سلیم فتحپوری ست - در تعلقیان  
روزگار بساخربهای گزیده غازه چهره او بود - زبان را شکایت آلود جهانیان نکرد - و از دید  
نامعیم چندان زبون غم نکشته - با آرم و تمکین همنشین گردید - از دستگیری عقیدت و نیکو بندگی  
در جرگه امرا انتظام یافت - و باتکلیف شاهزاده بزرگ صورت و معنی شهره آفاق گشت - در یورش  
مالیه هوازگی دریاقت - و از نا پرهیزی و نه نیوشیدن سخن بدارالخلاصه آمد - و انجام کار بفالغ  
کشید - و درین سال ( که آیات <sup>(۳)</sup> جهانگشای بصوب اجمیر نهضت میفرمود ) او را در پیشگاه بیدش

( ۲ ) نسخه [ ب ] پیوسته ( ۳ ) نسخه [ ز ] مرقد قدسی ( ۴ ) در [ چند نسخه ] کرده ( ۵ ) نسخه [ ب ]

ظاهر نگاهل صورت و صف را ( ۶ ) نسخه [ ب ] از آن خسرو عالی فرد ( ۷ ) نسخه [ ا ] و باتالقی

( ۸ ) در [ چند نسخه ] مهج ربات •

نهبان حذب آورنده - بسجود نیایش رخصت واپسین گرفت - و چون بخانه رسید نفسِ آخرین  
بشانی منزلگاه نیستی شد - ز<sup>(۱)</sup> والا بختی که لوزا در قدم مرشد و پادشاه زندگانی ناپادار  
بیب دیده - اگر در برآمد کار دولت آن نقد گرانبایه در باخت جوهر مردانگی و حقیقت مدشی  
بدگاه ظهور آورد - و گرنه باره پرده ناموس نیکوبندگی دریده آمده - از اینجا ( که هنگام  
رویدار دیری و آشنایی سرپل گرم است ) چنین داستان دیدد و بی بهر گوش ندر آید - لیکن آن  
برآورد دانش پنداری بختمند و فاکتورین ( که درین نامه خطاب با مبرود ) تراوش صفتند ضمیر خود  
ادوخته بآموین گراید •

و از سوانح آنکه سید حامد بخاری را بایالت ملتان بلند پایه گردانیدند - و پندهای هوش افزا  
(۱) سرمایه دستگیری بیچارگان و مالش بدکاران و آسودگی نوطن گزینان آن دیار باشد ( فرموده  
رحمت دادند - او فرمان پذیر اندر زهای سعادت گشته در تکاپوی آن شد که به ندیری کوشش و آگهی  
داده دانش را منزلگاه کردار رساند •

و از سوانح رسیدن راجه تودرمل از ملک گجرات - و بفنون عواطف خسروانی محفوف شدن  
ر هنگامی ( که مرکب همایون در<sup>(۲)</sup> حواشی قصه بساور نزول سعادت داشت ) راجه با بسیاری  
اعتدلی بدوالت آستان بوس سرلندی یافت - و نیزنگی اقبال شاهنشاهی را با هزاران داستان دولت  
ارش نموده بسجود نیایش نامیده امروز بخت مندی شد - و بسے از بدگوهران شرش منش را  
نه سرگروه آنها دوده بیگ بود<sup>(۳)</sup> مسلسل در پیشگاه معدلت حاضر گردانید - چون زندگانی را  
حوز نبودند بیاسای آن گروه چهره گشائی عدالت شد - و بدستور پیشین تنسیق مهمات وزارت  
ن درین او نفویض یافت - و بمیامین توجهات قدسی برآستی و درستی در انتظام امور سلطنت  
ن هرشمندانه گرفت<sup>(۴)</sup> •

(۵) شورش نمودن مظفر حسین میرزا بار دیگر - و گرد آلود ناگامی شدن

ایزد توانا خرد تباه نبخشاد که هزاران آئین نکویده ازان پدیدار گردد - و خرابی جهان  
آرد - و اگر ازیں ناشایستگی پناه یابد از همنشین بدگوهران فرومایه اجنداب<sup>(۶)</sup> لازم شود - که بسا  
مندان درویشان را از محبت این شولیده رایان نیکی ببندی گزاید - و صلاح بفساد انجامد  
ست آدمی را دانش پژوهان دزد پنهانی گفته اند - بیخواهش خوی دمسازان برگیرد - و از آنچه

(۱) نسخه [ ا ب ل ] در قصه بساور (۳) در [ چند نسخه ] دده بیگ (۴) نسخه [ ل ] از سرگرفت

(۵) نسخه [ زب ] شورش مظفر حسین میرزا (۶) در [ بعضی نسخه ] گرد آلود (۷) در [ چند نسخه ] پرهیز •

سرت داشته باشد روزگاران هر خود پسندد - و بتارگی چهره افروز این داستان حال مظفر حسین سراسر است که با پاک‌نهادی و صفای گوهر بهمن‌بانی همراهان تبه رای سرمایه نکالی خویش آماده نردانید - و از انجا ( که در سرشت او سعادت بود ) جان سلامت برد - و بداندیشان یافه در آیی بگو بستنی غبار آلود گشتند - درین آیام ( که پدران و نیاکان او را آن پیش آمد که گذارش یافت ) هنگام آن بود که بتابشگاه غفلت نه غنودے - لیکن از هجوم شورش مدتها بی خود ( که سرگروه آنها مهرعلی بود ) هتانی نیک‌سگویی از دست داده باز گردفتند برانگیخت - و بتائیدات سماوی در اندک زمانی فو نشست - چون راجه تودرمل از اجرات متوجه استن اقبال شد آن بدکیشان ساد اندیش عبرت نگرفته میز را باز دست‌آویز تبه‌کاری گردانیدند - نخستین بر بازارگانان کهن‌بایت دست ستکاری برگشوده مالی فراوان اندوختند - وزیرخان باعضاد دولت ایزدی اعتصام از احمدآباد برآمده بآنصوب شتاب آورد - و در حدود پیرپور داستان بی‌آزموع همراهان باز بهادر تذبذب در قوائم همت او انداخت - از قصبه سرنال بقصد مبارزت برآمد - بیشتر از نوکران فرومایه برینده بتخیل نادرست جدائی گزیده بغنیم پیوستند - وزیرخان از ظهور این سانحه باندیشه دراز نرشد - و چون نقوش بیوفائی از نامیغ ملازمان بدگوهر پیدا بود برگشته باحمدآباد تحصن گزید روز دینادر هشتم شهرپور ماه الهی غنوده بختان بدکردار با هزاران شورش محاصره نمودند - و بسیاری از واقعه طالبان فرصت‌جوی بمخالف پیوسته هنگامه بداندیشی گرم ساختند - هکس هتانی درون حصار را نیز حال دگرگون شد - وزیرخان بفروغ اخلاص روز افزون بچاره‌گویی نشست - گروهی را مسلسل گردانید - و برخی را بغنور دلدهی سرگرم پیکار ساخت - چون از کمک ظاهری گسسته امید بود دل بفرو شدن گزیده انتظار نیرنگی اقبال میبرد - و از دوربان درونی در هراس بوده هر روز مورچل را تغیر میداد - در زمانی ( که از آویزش شباروزی بستوه آمده بود ) تائید سماوی لوامع نشاط افروخت - و گروه مخالف بخاکستان ناکامی غبار آلود شدند - و اجمال این داستان نصرت آنکه پانزدهم شهرپور ماه الهی غنیم تبه‌رای سخن با درونیان بی ساخته هجوم آورد - و نردبانها نهاده در مدد برآمدن گشت - چندی از خود سران بکام خویش رسیده دست بیغما گشادند - و برخی در میان راه بودند - از گشادگاه تقدیر بندوخته بمهرعلی رسید - و همان زمان آن سرفتر عربده کاران بمراشخانه نیستی شتافت - از دید نیرنگی اقبال روز افزون یکبارگی آن گروه بی‌آزم را در عین چیره دستی پای جسارت از جای رخت - با هزاران سراسیمگی بصوب ندر بار روی گریز نهادند

( ۲ ) نسخه [ ۱ ] هرپور - و نسخه [ ۲ ] پیرپور - و در [ بعضی نسخه ] پری پور ( ۳ ) نسخه [ ۲ ]

ار بس که متحصّنان<sup>(۲)</sup> بیم‌ناک بودند بگمانِ فتنه‌آرایی که بیرون نیامد - چون باس از روز دیگر گذشت حقیقت اقبال گم‌هان‌خدیو بتاریکی خاطرنشان دور و نزدیک شد - جهانیان به نیایش ایزدی شتافته خلوت دولت بهمال را طلبکار شدند •

\* قطعه \*

همیشه تا که ز نایبِ مهر و بارش ابر • دهان غنچه گل را مباحنداد

لبِ مراد تو از خنده هیچ بسته‌مباد • که خصم را بسزا دولت تو کرباد

دو چیز سرمایه نیک‌بختی و سعادت‌اندوژی ست - دل دانش‌یروزه - و دیده عبودیت‌بینی - هر که از روی بخت ازین دو گوهر گران‌مایه تهی دست آید روزگار او را بنه‌تر زمانه در گو بیستی فرو برده سوی لیل و ابد گرداند - چنانچه حال مهرعلی ارین آگاهی بخسید - از فروغِ لواحِ اقبال شاهنشاهی بدین‌دیر نگشته شورش‌افزای شد - و در اندک فرصتی تبر در زدنِ اندازنِ تقدیر گشته بخراجه نگل ابد جای گرفت - و آن‌کس ( که در اصلِ فطرت سعادت‌منش دولت‌مند باشد ) اگر از بد مصاحبی روزه چند در بادیه گمراهی افتد او را در بوتّه ناکامی گذارش دهند - تا از عیار آرایش برآمده عیار کمال گیرد - چنانچه سرگذشت مظفر حسین میرزا چهره‌آرای این مراد است - باغ‌وای کونه اندیشان بدسگال راه ناسپاسی رفت - روزگار او را در سنگ‌لاخ نالامیدی آبله‌پای ساخت - و از اینجا ( که سعادت‌نهاد بود ) حراست ایزدی در کنف خویش درآورده موردِ مراحم خسروانی گردانید - چنانچه در جای خویش نگارش یابد •

و از سوانح فروغ‌یافتنِ ناصیه مظفرخان است بسجود آستان مقدّس - گذارش یافت که بجهت پاداش کردار او را از بساطِ قرب دور داشته بودند - از نیک‌اختری در دشت هولناک حرمان بیایش حضور پیش‌گرفته در جد‌گزینی و خدمت‌افزایی و فرمان‌پذیری فطرت را با همت هم‌آغوش گردانید - و شناخت را با کردار پیوند شایسته داد - از تکاپوی دانی و قدردانی و کارشناسی و ملائمت‌کشی بر فراز نیکوکاری برآمد - جوهر نیکوبندگی از چون بعیار میرفایان بارگاه خلافت رسید پرتو عاطفت بر ساحت احوال او نافته فرمان طلب شد - بیست و نهم شهر یوز ماه الهی از صوبه بهار آمده در حواشی هفس محل بسجده عقیدت روشنی‌افزای ناصیه گشت - و نفائس اندیار برسم پیشکش ببارگاه حضور آورد - و چهار لک روبه نقد بآئین نثار گذرانید - اورنگ‌نشین مرهنگ آرای بغنون عواطف سربلندی بخشیده اعتبار افزود - و حکم مقدّس شرف نفاذ یافت که بنفیر و قظیر مهمات سلطنت و رسیدن پاسبان احکام معدلت نماید - و راجه نودرمل و خواجه

( ۲ ) لحنه [ پ ] مہمناک بودند ( ۳ ) در [ بعضی نسخہ ] ملائم کیشی - و در [ اکثر نسخہ ]

شاه منصور باستنصواب او کارنامه خدمت بجای آوردند - و بفرخي و فرخندگي <sup>(۲)</sup> چهارم مهرماه الهی شهر دانشگاهی اجبیر از ولایت ربابت همایون روز آگین شد - بآئین بزرگان ژرف نگاه بآن مشهد مقدس شتافته ایزد بلیچین را پرسش نمودند - و منتظران قدم قدسی کامیاب خواهش شدند •

و هم درینوا ( که زمانه سعادت داشت - و روزگار بالش اقبال ) فرمان پذیران باکاه خلانت شهریار والا گوهر را بطلا و سایر جلائی امور برکشیده بجزائلی بخشش و امضال آرزومندان جهان را بے نیار گردانیدند - نخستین آن دریا نوال عالی فطرت برای گردآوری رهامندی ایزنی خرمن خرمن و نامی دامن زر سرخ و سفید مکرمت فرمود - پس این کارپردازان خدمت باشارت همایون طبقات اتم را پاس مراتب داشته زر بخشی کردند - و همدین اثنا از فرط آگاهی و نور حق پژوهی بحسب علی خان میر خلیفه ( که آثار تجربت و شناسائی از ناهیه حال او پدید بود ) خلعت فاخره داده اجازت فرمودند که همواره حاجات خلائق و آنچه در پندگاه تأمل او بحسن گراید بموقف شرف اقدس رساند - با آنکه دوام آگاهی گنجان خدیو بمنابه ایست ( که آنچه بالغ نظران دوربین جدآور یک کار را بلوازم احتیاط بجای آرند گیتی خدیو همگی امور سلطنت را بدان طرز شایسته بانجام میرساند ) لیکن از بسیاری دانش اندوزی و دوربینی و مزاج شناسی روزگار و بهبود سگالی بردوام چنین هشیار خرام می باشد - همانا منشور مطاع سلطان خرد چنان است که فرمان رویان معدلت گزین و سایر بزرگان کثرت آرای بر دیده وزی و رسائی خود اکتفا نفرموده بیک از هوشمندان نیک ذات سیر چشم بے آزار را رخصت عرفی مکرمت فرمایند - تا در هنگام هجوم مشاغل و چیره دستی قوای عضبی ( که زمان پالغز تیزروان عرصه دانائی ست ) شایسته وقت را بموقف ابلاغ رساند - خداوند ( تا سایه و آفتاب است - و سرسبزی چمن از فیض سحاب ) این سالار بارگاه تجرد و تعاقب بر انقض و آفاق نور گستر باد •

خدا یا قاهر است آسمان را • مکن زمین پادشاه خالی جهان را  
فلک چون خاتمش زیر نگیں باد • کلید عالمش در آستین باد  
و از سوانح فروشن مجاهد بیگ است نبیره خواجه کلان بیگ - در حدود موهی  
از مضامین صریح اجبیر به تهنه داری نامزد بود - کنور مانسنگه و پیشتره لردلوری آن نواحی  
به تنکناهی کوه شتافته بودند - در مبادی مهرماه الهی راجپوتان آن سرزمین چند از زینهاران  
نوابادی آمده دست نازاج گشودند - ازین دایره آگاهی پذیرفته با رنج زدگی جویده بے ساز پیکار برآمد  
و کارنامه رستنی را زیر دست ساخته رهگرای سفر واپسین شد - و سرمایه نیکنامی جاوید اندرخت

شاه منصور باستغاث از کارخانه خدمت معانی آورد . و بر خفا و غرضی چنان سرمدی  
شهر دلماسای اجیمو از ویشا آب معین بر آئین شد . و این روز که از فستکه باقی معبد معنی شد  
از اینچون را برستش نمودند . و منتظرین مردم غنی کامیاب خرافش شدند .

و هم در این روز که در خدمت داشت . و روزگار باشی قهبل ( فرعی غیری باکی خلعت

شهر و این روز که در خدمت داشت . و روزگار باشی قهبل ( فرعی غیری باکی خلعت

شهر و این روز که در خدمت داشت . و روزگار باشی قهبل ( فرعی غیری باکی خلعت

شهر و این روز که در خدمت داشت . و روزگار باشی قهبل ( فرعی غیری باکی خلعت

شهر و این روز که در خدمت داشت . و روزگار باشی قهبل ( فرعی غیری باکی خلعت

شهر و این روز که در خدمت داشت . و روزگار باشی قهبل ( فرعی غیری باکی خلعت

شهر و این روز که در خدمت داشت . و روزگار باشی قهبل ( فرعی غیری باکی خلعت

شهر و این روز که در خدمت داشت . و روزگار باشی قهبل ( فرعی غیری باکی خلعت

شهر و این روز که در خدمت داشت . و روزگار باشی قهبل ( فرعی غیری باکی خلعت

شهر و این روز که در خدمت داشت . و روزگار باشی قهبل ( فرعی غیری باکی خلعت

شهر و این روز که در خدمت داشت . و روزگار باشی قهبل ( فرعی غیری باکی خلعت

شهر و این روز که در خدمت داشت . و روزگار باشی قهبل ( فرعی غیری باکی خلعت

شهر و این روز که در خدمت داشت . و روزگار باشی قهبل ( فرعی غیری باکی خلعت

شهر و این روز که در خدمت داشت . و روزگار باشی قهبل ( فرعی غیری باکی خلعت

شهر و این روز که در خدمت داشت . و روزگار باشی قهبل ( فرعی غیری باکی خلعت

شهر و این روز که در خدمت داشت . و روزگار باشی قهبل ( فرعی غیری باکی خلعت

شهر و این روز که در خدمت داشت . و روزگار باشی قهبل ( فرعی غیری باکی خلعت

شهر و این روز که در خدمت داشت . و روزگار باشی قهبل ( فرعی غیری باکی خلعت

شهر و این روز که در خدمت داشت . و روزگار باشی قهبل ( فرعی غیری باکی خلعت

شهر و این روز که در خدمت داشت . و روزگار باشی قهبل ( فرعی غیری باکی خلعت

شهر و این روز که در خدمت داشت . و روزگار باشی قهبل ( فرعی غیری باکی خلعت

شهر و این روز که در خدمت داشت . و روزگار باشی قهبل ( فرعی غیری باکی خلعت

شهر و این روز که در خدمت داشت . و روزگار باشی قهبل ( فرعی غیری باکی خلعت

شهر و این روز که در خدمت داشت . و روزگار باشی قهبل ( فرعی غیری باکی خلعت

هفدهم مهرماه الهی برقرار قاعه اجبیر صعود اقبال نموده غنودگی آن سرزمین را دستمایه رحمت شدند - و در حواشی مرقده سید حسین خنگ سوار وقفه آمزش فرمودند - آن شب ناظرو پرتو خورشید حقیقت شمع آگهی افروخته رهنمای سعادت پذیران محفل قدسی بودند - بسا حقائق کونی و الهی سامعه افروز بختوران بیدار دل گشت - و خاطر عمارت دوست شاهنشاهی چون اختلال مبانی آن حصار آسمانی پایه دریافت کار پردازان بارگاه سلطنت را اشارت همایون شد که هست در تمیز بسته آن عمارت فرسوده را تازه گردانند - در کمتر زمانه بخوبترین وجه صورت انجام گرفت - بیست و دوم مهرماه الهی ازان خطه فیض اساس عنان توجه بجانب میرتمه اعطاف یافت - بظاهر نشاط شکار چهره عزیزت می افروخت - لیکن معدلت آرائی و انتظام آن ناحیه و اندوختن مرفیات ایزدی پیش نهاد هست والا بود \*

چون آن سرزمین مخیم اقبال گشت ضمیر مراب اندیش در تعیین قاعه سالار رهگرایان بادیه حجاز توجه فرمود - دوم آبان ماه الهی میرابو تراب باین گزیده خدمت سرافراز شد - او از سادات اسلامی شهرار است - جدش میرغیاث الدین ثبته الله ( که بسید شاه میر مشهور بود - و از علوم مکتسبه بهره فراوان داشت ) در زمان سلطان قطب الدین نبیرا سلطان احمد ( که احمد آباد بنام او اساس یافته ) آمد - و بوطنگاه خود بازگشت - بار دیگر در شورش شاه اسمعیل بحکومت سلطان محمود پیگرو با دو فرزند خود میرکمال الدین و میرقطب الدین بگجرات آمده رخت اقامت انداخت و نه نیکنامی روزگارش سپری شد - میرابو تراب فرزند میرکمال الدین دران مرز و بوم اعتبار یافت و ازان باز ( که گجرات در حوزه تصرف لولایی دولت درآمد ) بفنون عواطف ظل الهی اختصاص گرفت - و بدولت ارادت چهره افروز سعادت شد - درین هنگام ( که از بارگاه خلافت باین خدمت شرف اعتبار یافت ) بنچ لک روپیه نقد و ده هزار خلعت بجهت محتاجان آن مرز در عهد کاردانی او شد - و اعتمادخان گجراتی ( که از سالها آزوی طواف آن سرزمین داشت ) نیز رخصت یافت - و از رشحه دریای مکرمت فراوان مردم با گزین سامان محمل شوق بستند - شرفا را ( که پیوسته بارسال عرائض و تنسقات آن ولایت سلسله جنبا نیکو بندگی اند ) بیکه لک روپیه نقد و شرائف اجناس یاد فرمودند \*

و از سوانح تفویض فرمودن ایالت گجرات است برای زین شهاب الدین احمد خان - چون آگهی شد ( که وزیرخان پاسبانی احکام معدلت را بسزا نمیکند - و از ناروائی داد دهی آن ملک

( ۲ ) نسخه [ ز ] بوطن خود ( ۳ ) نسخه [ ب ] پیکره - والله اعلم ( ۴ ) نسخه [ ل ] آن مکان داشت

( ۵ ) در [ چند نسخه ] گزوف \*

روی در اختلال دارد ) رقم عزل بر صفحه احوال او کشیده خان مذکور را ( که از شناسائی معامله مهرگزینی در کارها و عدالت پژوهی و رعیت پروری بهره‌مند بود ) از مالیه بحراست این ملک بزرگ نامزد کردند - و منشور مقدس مشتمل بر اندرزهای سعادت شرف نفاذ یافت - قاسم خان و طاهر خان و حیف الملوک و میر غیاث الدین علی نقیب خان و قمرخان و فیروز و شیخ معظم و شیخ جنید و برخی از ملتزمان بارگاه حضور را فرستادند - تا آسودگی آن دیار افزوده آید - و یرلیغ والا صادر شد که چون مزمان نو بآن حواشی آید وزیرخان بحدود آید بانجام مهمات قدرافزایی جوهر خود گردد و سداکاتی خدمت‌گزینی پیش بدرگاه همایین شتابند •

و از سوانح فرستاد افواج گیهان‌ستان است باستیصال رانا - (۲) اراجا (که گزیده پوستش نشاء تعلق است که باندزهای شایسته و نیروی تدبیر گردن‌کشان نخوت‌مد را فرمان‌پذیر گردانند - و اگر نصیحت و نکوهش سردمند نیاید نقش هستی آن گروه را بسترند - تا وحدت انتظامی اختلال پذیرد - و نزهت‌گاه جهان از شورش کثرت غبارآلود نگردد ) بسال و مه مذکور راجه بهگونت داس و کفور مان سنگه و پاینده خان مغل و سید قاسم و سید هاشم و سید راجو و الگ اسد ترکمان و کجرو چوهان و برخی از مبارزان عقیدت‌مند را بانجام این کار سترگ رخصت فرمودند - شهباز خان مهر بخشی را صاحب اهتمام آن لشکر گردانیدند - و انتظام آن برای زین او بازگشت در ضمن عشرت شکار پراگندگیهای این صوب انجام شایسته یافت - کارهای ( که در باسنانی زمانه بهزاران نیروی عزیمت‌ها صورت اتمام نمی‌گرفت ) امروز از افزونی آگاهی بشرطه از توجه طفیلی روی در انصرام می‌نهد •

و از سوانح فروغ افزائی عاطفت گیهان‌خدیو است - از وفور رفاه و مهرگزینی گروه‌ها گروه آدمی با اختلاف مشربها و تبایب ملتها نطای نیکوبندگی بر میان دل بسته ندوی میزیند چنانچه بر مزاج شناسان روزگار بس شگفت نماید - غریبتر آنکه جانوران ( که رمیدگی در نهاد ایشان سرشته اند ) نیز از خوی ستوده کشورخدای آرامش‌گزیده نشاط موانست دارند - اگر زین نمط داستانهای راستین فراهم آرد هر آئینه در پیشگاه خواهش گریوه دشوار عبور پدید آید - مبادا پیش از شکست‌شدنی ناهار جویائی یورش واپسین حسرت‌افزای گردد - این چابک‌دست نیز رفتار بر بای پیمای استعجال برآمده می‌خواهد که ( اگر بزودی ساغر زندگی لبریز نگردد - و سودای دیوانگی عقل مصلحت‌اندوز را کالیه نگرداند ) بهزاران تکاپوی دایمی نمود جمیع از بدائع شمائل گیتی خداوند

( ۲ ) نسخه [ ل ] گیهان‌گشای است ( ۳ ) نسخه [ ل ] لک‌لک الله ترکمان ( ۴ ) نسخه [ ز ] کجسره

چوهان ( ۵ ) نسخه [ ل ] در ندویت میزیند •



و نهیست از نیرنگی نائیداد سماوی بعنوان سپاسگذاری نگارش نماید - و اگر هر یک از این بستانچه‌های دلبیز سخن سرایی سیراب گرداند برای شادابی هر کدام دهنری جداگانه باید - خاصه از مهرافزایی و عاطفت امروزی - که همانا بیان آن در کالبد گفتار ننگجد - و آنچه بتارگی رنگ‌دای بینش نظارتیان دشوار پسند گردد آنکه آهوی (که سرخیل رحمت‌گزینان ملک صحراست) بسای افس‌پذیران از دست آن پکانه مهم‌دلجوی دانه میخورد - آن خوانای نفوس پیدشانی نشان شگفت‌منشی را از حاضران درگاه قدس دریافته فرمود که ناآزایی جانوران و بزبان عاطفت بدین خموشان گویا پیش آمدن اثر چمنی خاصیت بخشد چه دور - این خوی‌گزیده را جاذبه ایست که افلاک و انجم را در کف دست محبت در آرد \*

### تربیت فرمودن فرزندان سعادت‌پژوه والا گور

گیاهان خدیو دادگر پیوسته از دوربینی انداز حال طبقات انام را دریافته گلشن افزایش را سرسبز و شاداب دارد - و شناسای عیار جواهر مردم شده هر یک را فراخور آن بهنگام مناسب برونمذ دولت میگرداند - و چنانچه ناگزیر ساقی بزم سلطنت است (که فراخی و رنگی حوصلهای جهانیان شناخته باد) مرد آزما دنیا را درخور آن پیماید (فرمان فرمای زمان از فروغ دیده‌وری این کار شگرف را بگزیده آئین آراسته دارد - از نیرنگی مزاج روزگار بوقلمون گروه را بتدریج پایه اساس آسمانی اعتبار می‌بخشد - و برخی را سزاوار بزرگی یافته یکبارگی بر فرازگاه عزت جای می‌دهد - و [چون درین ایام (که عُنُفُولِ ابتسام بهار دولت روز افزون است) از ناصیه احوال فرزندان سعادت‌منش لوامع آگهی و حق پژوهی بر پیشگاه شمیر آسمان پیوند برتر ظهور انداخت] مغرور را قدری نهاده هر یک را بمنصب بزرگ اختصاص بخشیدند - و از آنجا (که سواران خاصه درازده هزار قرار یافت و آن بده‌نازین عرصه شهادت را بزبان وقت احدی گویند - و سپاه نوینان والاشکوه و امرای عالی‌قدر از پنجهزار افزون نبود) پایه سترگ شاهزاده خردپوره اخلاص‌گزین سلطان سلیم ده‌هزاری مقرر شد - و بزبان گوهرآمرد گذشت که نظر برون‌ر و راجوئی و نیک‌سیرنی و هشیار دلی و بردباری تمامی جنود سماوی اعتصام بآن نونهال دولت وابستگی دارد - و شاهزاده عقیدت‌گزین آگهی‌منش سلطان مراد بمنصب هفت‌هزاری بلندی گرای شد - و شاهزاده سعادت‌پذیر خدمت‌گذار سلطان دانیال برتبه سترگ شش‌هزاری شرف اختصاص یافت - بآبیاری انصال بستانسرای دولت نگارین

( ۲ ) در [بعضی نسخه‌ها] که همانا در کالبد گفتار ننگجد - و نسخه [ل] که همانا آن در کالبد گفتار ( ۳ ) نسخه

[ ل ] بازگوه قدسی دربانده ( ۴ ) نسخه [ ل ] آشنایی اعتبار می‌بخشد \*

گشت - چارچمی دنیا را رونق دیگر بدید آمد - از نیک‌سگالی و کارشناسی عادت پایه عبادت گرفت  
 درین آرزوی پیغام درون پیرائی آورد •

• نظم •

ز تو نقش بست این کهن طاق را • عمارت گری کرد آفاق را  
 چو معمور شد ملک و دولت درست • بمعموری دل کمر بست چست

اگرچه شهریار هشیار خرام منزل بمنزل بنشاط شکار می‌پرداخت لیکن همگی هست در میدان دلبا  
 مصروف دارد • و بندگیهای انفسی و آفاقی زمان زمان از آن سرچشمه آگاهی می‌فرمود - کردارهای  
 شایسته هر زمان بشکوف آئین بر دیباجه روزگار پیرایه ظهور میگیرد - در منزل باصری<sup>(۲)</sup> از اعمال  
 مهرنمه بعضی اقدس رسید که خرابی کول سرمایه و برانح این مرز است - از وفور مهربانی آن سرزمین  
 وزود فیض فرمودند - کارفرمایان جدگزیں بحکم والا آنرا بامرا فست نمودند - و در کاوش یکروزه  
 طریقت انجام برگرفت •

• نظم •

درخشنده حوض چو لوح ضمیر • چو آئینه عقل صورت پذیر

ز لاش بروش دلی چون بصر • هر قطره اش مایه صد گهر

و از سوانح فرستاد چو از بهادران است بصوب اجمیر<sup>(۳)</sup> - (چون استادگان پایه سرپر اعلی  
 عرفداشت شهبازخان برخواندند - و روشن شد که او در انتظام تخت از ثمر خواهان طایفه از کارشناسان  
 هست گزینی است) بنابران شیخ ابراهیم فتحپوری را با برخی از مبارزان نبرد آزمای رخصت دادند  
 که در حدود لولایی رخت اقامت انداخته سرکشان آن سرزمین را رهبری فرمان‌پذیری سازد  
 و بیاروی شهبازخان پای سعادت افشرد در بنیاد انکس رانا تکاپری شایسته نماید •

نَهست فرمودن شهریار دیده در بصوب پنجاب<sup>(۴)</sup>

چون مهلت این ناحیت حسن اهتمام گرفت عزیمت جهان‌آرای تصمیم یافت که مرکب  
 همایون بروش پنجاب گزیند - تا در نشاط شکار پراگندگیهای آن صوب نیز انتظام پذیرد - و عالمیان بفروغ  
 قدرشناسی بمسرت روز افزون گرازند - نهم آبان ماه الهی سرادقات مروت بهراشی قصبه ماهروت سایه‌آرای<sup>(۵)</sup>  
 معدلت شد - کشور خدای از خوی کهنروازی منزل نرینداس برادر روپسی<sup>(۶)</sup> را بفروغ قدوم قدسی  
 آرایش داد - و از سپاسگذاری و نیایشگری چهره افزون بختمنندی آمد - بیست و هفتم آن ماه ریات

(۲) نسخه [ ل ] مامری (۳) در [ چند نسخه ] بصوب اجمیر (۴) نسخه [ ز ] نهست فرمودن

مرکب ۵۰۰ یون به بروش پنجاب (۵) نسخه [ ل ] پذیرفت (۶) نسخه [ ا ] مامروت (۷) نسخه

[ ی ] روپ سین را •

اقبال بمقدود آنبیر نورل دولت فرمود - همانروز ایلیچیان قطب الملک پیشکشهای گزیده بنظر مقدس در آوردند - ازل میان قیل فتح مبارک در بد مستی و عیده ناکي فتنه روزگار بود - و چابک دستان این پیشه از حواری آن بعجز گرائیده - چون در پیشگاه حضور آمد، آن جهان پهلوان الهی به تیر دوستی سرور آن شده بزیور پای شکوه در آورده فرمان پذیر گردانید - نظار گیان بارگاه دولت را حیرت فرو گرفت و آمد هارا نزدیک بود که از صولت و صلابت شاهنشاهی قالب تپي شود - بلند اقبال ( که از شکوه والا هستی تسخیر عالم ملک و ملکوت فرماید ) امثال این چیره دوستی از چه شگفت - و بزرگ نهرونی ( که بیادری آگهی نفس هزاران نیرنگ را فرمان پذیر دارد ) از زین ساختن چنین جانوران حقیقی چه دور نماید •

و از سوانح رهنمائی راجه تودرمل است - او چنانچه در معامله شناسی و دیانت گزینی اریکتمایان زمانه است ( همچنان در تقلید دوستی و تعصب اندوزی سرآمد جهانیان - اکین چنان داشت که تا صنم پرستی بطرز خاص نکرده و هزاران لایه پیش پست ننموده بکار دیگر پرداخته و بخوردن و آشامیدن تن در نداده - ناگهانی در جنبش کوچ و مقام صنمهای آن ساده لوح گم شد - از آن دلنهاد بیداشی شده ترک خواب و آشام گرفت - فرهنگ آرای لورنگ نشین بر حال آن نورفته گلزار تقلید بخشوده گرانبار اندر زهای سعادت گردانید - از بخت مندی لخته پدیرا شده روی در کردار آورد •

و از سوانح اساس نهادن قلعه مول منورنگر است - از آنجا ( که خاطر جهان آرای حقیقت بین بمعموری گل چون آبادی دل میل فراوان دارد ) همواره در تعمیر این دو عبادت گاه عالی هنگامه تعلق و تجرد آرازد - درینولا ( که قصه آنبیر از ورود مویک مقدس رونق و بها یانت ) بمصامع همایون رسید که در آن سرزمین شهره ست باستانی - از تداول حوادث تل خاک از آن هیوا زبانی میکند - رای صلاح اندیش بر تجدید آن عمارت توجه فرمود - بیست و نهم آن ماه در خیمه ساعی بدست همایون اساس آن حصار نهادند - و برخی از امرا بانجام این نامزد گشتند در کمتر مانع حسن انجام گرفت - و بمنوهر داس پسر رای لونگرن ( که زمیندار آنجا ست - و بنظر تربیت شاهنشاهی اختصاص دارد ) منسوب گردانیده مول منورنگر نام نهادند •

و از سوانح پدید آمدن فوذنب است بعد از نخستین نیراعظم عطا بخش عالم بکر سغ مغرب زمین - حقیقت این نمودار آسمانی برای سیرابی دیداجه سخن نگاشته میشود - چون پرتو

( ۲ ) نسخه [ ۱ ] انبرسر - و نسخه [ ۲ ] انبرسر ( ۳ ) در [ بعضی نسخه ] انبرسر - و در [ بعضی ] انبرسر

( ۴ ) نسخه [ ۵ ] [ ۶ ] آبان ماه الهی ( ۵ ) در [ چند نسخه ] دریاچه سخن •

مذاب عالم ناب هر خاک نمناک افتد از فروغ آن نیرو لا گرمی پذیرد - و برخه از ریزهای آب سبزه شده روی ببالا نهد - و باجزای هوایی آمیزش گرفته ببلندی گراید - و این آمیخته را بخار گویند و چون رمهی خشک تابش گاه آن فروغ آری عالم گردد مایه تری از مکمل آن بیبوست پیوندد - و بتأثیر حرارت ذرات خاک را از سوختگی سبکی افزوده آید - و با هوا آمیخته روی بفرار دهد - و آن درهم شده را دخان نامند - هر یک بر دو گونه بود - یکی درون زمین پای بند گردد - و چشمها و گاهها و زلزلهها ازو بروج ظهور بخشد - دیگر بر روی بسیط چهره گشای کُشته خرامش صعودی کند - از آن ابرو باران و شرک و رعد و برق و چنین صورتها پدید آید - نامهای حکمت طبیعی این داستان عبرت بخش را روشن بیانی گذارش نماید - اکنون لخته از بدائع آن تمثال بدع نوشته بستان سرای آگهی را مذاکب میگرداند - بر نیوشندگان دانش پرشیده نماند که هرگاه مریخ بران ناحیت استیلا یابد آن مرستان را خشک گرداند - و ابخره و ادخنه غلیظ بسیار برخیزد - خاصه که در طالع سال یا فصل مریخ در عاشر بود - و آن برج بادی یا آتشی منحوس باشد - و قمر یا عطارد بادی باشد - تا بنظر دوستی در ایشان نگاه کند - هر آینه کشتها روی در خرابی آرد - و سرمایه قحط پدید آید - بیمارها روی دهد - و نیز قوت غضبی نیرو گیرد - و سر رشته خرد پزهی گسیخته گردد •

القصة [ چون بخار لزوج چربناک از نشست گاه زمین بنخستین طبقات هوا ( که با آتش آمیخته است ) پیوندد ] لطافت در گیرد - چنانچه در دُر چراغ افسرده از پیوستن شمع افروخته انورش یابد - آنرا شهاب گویند - و چون بر زمین فرود آمدن گیرد عامه پندارند که ستاره روی در شیب دارد - و اگر لطف آن پایه ندارد بجهت کثات مستعل بسود - لیکن بسوزد - و باعتبار اختلاف هوا پیکرهای گوناگون نماید - چنانچه شخص گیسودار یا صاحب دم یا نیزه بدست یا بجانور مانند ( که شاخها داشته باشد ) و امثال آن - و بواسطه تفاوت پایه زود زوال و دیر بقا بود گاه نشانهای سرخ و سیاه هولناک درو نمودار گردد - و در غلیظ علامات سرخ بیم افزاید - و اگر غلیظتر بود نشانهای سیاه هول بخشد - و این صور را بزبان باستانی ثوابی نجوم و نوات الاذواب نامند - و هر یک را بمناسبت آن صورت نامه جداگانه بود - چنانچه گیسودار را ذوذوابه گویند و دم دار را ذوذنب - در کتب هندی از مد متجاوز شمرده اند - و در نامهای یونانی هفت قسم داشته همه را بر طبیعت زحل و مریخ انگارند - ذوذوابه و ذوذنب را نحس تر دانند - بطایموس گویند که در میانی ذوذوابه و نیرو اعظم یازده برج فاصله باشد - و برخه از یونانیان برآنند که ذوذوابه جانب مشرق هنگام طلوع صبح چهره انورزد - و ذوذنب از مرب مغرب عنقریب شام ظهور کند

مسانا از همد تکرار چنین توهم نموده باشند - و دانش پڑوهان هندوستان آنها در قسم ساخته بر سعادت  
 و نجات پی برند - و همه درین سخن زیان یکنائی دارند که آثار این بولایت بنموده که بر  
 سبب آراس آن گذاره کند - یا توطن گزینان آن ملک او را ببینند - و بسبب آن برج که درو  
 بدیالی باشد - و بهنیری جنبش کره آتش حرکت نماید - و باندازه دینک نتایج آن بظهور آید  
 و بهرنگی آثار این در نگاشتهای پیشینیان بیشتر از آن است که گفته آید - از آنجمله در سال (۹۶۲) ششصد  
 و شصت و هجری ذوقابه پدید آمد - فروغ افزای عالم در آمد بود - و در آن شب قریب یازده اصبع  
 نسوف زیر زمینی واقع شد - غریب تر آنکه باندازه سر آدمی بزرگ می نمود - و در ده از هزار آن  
 بر می خاست - بلاد تبث و ترکستان و چین و کاشغر و فرغانه و ماوراءالنهر و خراسان گذشت  
 و هفتاد و پنج روز نمایش داشت - در همه آن دیار شورشها پدید آمد - در ماوراءالنهر و خراسان حوادث  
 فایده و بوق و غیر آن چهره گشای مقصود است - چنانچه سال و مه دیرین ازین گذارش نماید  
 و هر (۸۰۳) هشتصد و سه ذوقابه بر سمت آراس روم پدید آمد - مولانا عبداللہ لسان و محیی الدین  
 مغربی با سایر اخترشناسان آن زمان بموقف عرف صاحب قران رسانیدند که از گفتهای  
 دانش پڑوهان تجربه اندوز چنان دریافته میشود که لشکر از صوب مشرق بآن دیار چیره دستی نماید  
 و فرمانروای آن ناحیه دستگیر گردد - آن چهره افزوز اقبال ( که همواره اندیشه یورش آن ملک  
 داشت - و همراهان کم حمله تن برضانداده ) توجه فرموده جوهر عزیمت خود را و ژرف نگاهی  
 سنارشناسان را خاطرنشین خرد و بزرگ گردانید - و در سال (۸۳۷) هشتصد و سی و هفت هلالی در لوائیل  
 میزلی ذوقانب نزد اکیلی شمالی لمعه بروز داد - طلوع و غروب با وی کرد - چون روزی چند برین  
 سهری شد حرکت خامه او پدید آمد - نیزه دار از آن اکیلی شمالی رویه دوری گردید - و در هشت ماه  
 راه کمون گرفت - وبای عظیم در هرات و متعلقات آن عبرت افزای شد - هر روز زیاده از هزار کس  
 رخت هستی برپسته - و میرزا ابراهیم والی فارس و میرزا بایسنقر ارغون شاه بدخشان و شیخ  
 ربیع الدین خانی درین شورش فرو شدند - و منازعتی ( که میرزا شاهرخ را با سکندر قرا یوسف روی داد )  
 هم از نتایج اوست - و از دانان آسمانی سیر برانند که اگر ظهور او در دلتی باشد فرمانروای  
 آن ملک یا نیابت گزینی او را روزگار بسر آید - و اگر در مائل رتد بود اموال آن مرزبان از دست رود  
 و در ساقط لوتاد وبا و بیماری ملال افزاید - و فرو شدن ناگهانی در عامه ظهور کند - هزاران شکر ایزدی  
 که بمیامی ذات قدسی گیهان خدیو آثار نوحوست از قلمرو برخاسته - اگر احیاناً چنین نمودار هولناک

( ۲ ) نسخه [ ۱ ] رید و بوق ( ۳ ) نسخه [ ۱ ] از صوب ما بهار روم چیره دستی نماید ( ۴ )

نسخه [ ۱ ] ده هزار کس •

بدند آمد آسیه سترگ بدین دیار فرسود - و با وجود چنین حراست ایزدی آن هشیار خرام بزم آگهی  
 نماند مصلحتی و برهنی خیرات فراوان فرمود - و جهان جهان مردم کامیاب شادمانی گشتند - و اجمال  
 این موهبت کبری آنکه روز آزاد بیست و پنجم آبان ماه الهی هنگامیکه نیر اعظم در برج عقرب  
 سعادت می افزود در برج قوس این نشان آسمانی باخترویه مایل شمال چهره تابش افروخت  
 دیناله دراز داشت - چنانچه بحدی رسید که در بعضی بلاد تا پنج ماه دیدند - اختر شناسان آگاهان  
 و موزنهای انجمن بالا چنین گزارش نمودند که در لخته از مصائب هندوستان غله گواهی پذیرد - و از  
 جانبهای خاص نشان دادند - و فرمانروای ایران را روزگار سپری گردد - و در عراق و خراسان گرد آشوب  
 بر خیزد - همچنانکه گفته بودند بکم و کاست بظهور آمد - در همان نزدیکی قافله از ایوان رسید  
 برخه از کاردانی راستی منش بدرگاه همایون شرح گذشتن شاه طهماسب و کشته شدن سلطان حیدر<sup>(۲)</sup>  
 و سلطنت رسیدن شاه اسمعیل بعرض اقدس رسانیدند - و اختصار این تفصیل آنکه شاه رضوان قباب  
 پنجم خرداد ماه الهی سال پیش در قزوین رخت هستی بر بخت - و سلطان حیدر پسر سیومین  
 بسمی برخه از بزرگان آن سرزمین سلطنت را مخصوص خود دانسته در مقام جمعیت شد - و بسمی  
 پری خانم خواهر نامهربان او را روزگار سپری گشت - و اسمعیل میرزا را ( که فرزند دومین بود  
 و مدت بیست و دو سال در قلعه قهقهه<sup>(۳)</sup> محبوس) برآورده بدواری نشانند - او از نذرانی اکثر برادران  
 و بنی اعیان را بفراستخانه نیستی فرستاد - چنانکه در یک روز سلطان ابراهیم میرزا را با یازده برادر  
 خود بقتل آورد - چون سرگذشت ایران بعرض اقدس رسید فرمودند رعایای آن ملک بادافرا ناسپاسی  
 فرمانروای خود می بینند - و نزدیک باشد که این جوان سودائی دل آزار خون ریز را از باد دنیا  
 لب نرنگشته پیمان زندگی پُرشود - که مزاج روزگار بد مستی برتابد - و چنانچه بر لوح زبان گوهر آموذ  
 خلقت آرایش یافته بود بظهور آمد - غیب دانع شهریار دانش پوره را عیار دیگر گرفتند - و آن  
 نمایش فلکی در پیش و پس چهره افروز خامیت گشت - نخستین شاه طهماسب پیشتر از ظهور  
 این سانحه بعالم قدس شنات - و پس از آن شاه اسمعیل رهگرای ملک نیستی آمد - او یکمال  
 و پنج ماه بخونریزی و بآزرمی و بدمهری روزگار گذرانیده رخت هستی بر بخت - بسیار  
 برانند که بسمی پری خانم معصوم از عالم رفت - در حیات شاه طهماسب مدار معاملات مالی  
 برود - و در هنگام حکومت این آشفته بخت جانگزا بیشتر از آن توقع داشت - او از خود بینی  
 و خویشی آرائی ( با آنکه بسمی او بیایه شاهی رسیده بود ) رقم عزل بر صفحه حال او کشید

( ۲ ) نسخه [ ۱ ] جنبد ( ۳ ) در [ اکثر نسخه ] پری خان خانم - و در [ بعضی نسخه ] پری جان خانم

( ۴ ) در [ بعضی نسخه ] قهقهه .

آن کوله خرد بمایر حسین بیگ حلواجی اوغلی ( که ترائیب و معالجن از دست او خورده )  
 ممدنقل گشت - شب بهمن دوم آذرماه الهی سال آینده ارحام گرجستان استی چند برسم ارمغانی  
 آمده بود - بدیدی آن بیدان چوکل شد - ( چون دزدنب سایه نجاست انداخته بود - و مرزداران سرائر تنجیم  
 ایران موافق دانش منشای هندوستان می سرائیدند ) نیک اندیشان سعادت اندوز داستان آسمانی  
 خوانده استدعای توقف نمودند - سودمند نیامد - و ارنجا بمنزل حسین بیگ ( که نزدیک آن عرصه  
 بود ) شتافت - و کیف معتاد را شریف قزوینی از خانه او آورده چنان گذارش نمود که مهر حق  
 برداشته مینماید - چون هنگام ناگزیر رسیده بود سر رشته آگاهی گسیخته پاسخ داد اگر ار دست و اند  
 حسی بیگ گرفته بای نیست - قدری ازان بکار برد - و بحسین بیگ نیز داد - و از رازداران ایران  
 شنوده آمده که چون لخته از شب گذشت پری خانم ( که خانه او به مسایگی آن حاوایی بسر  
 بود ) شده وردی را با چنده در کسوت زنان فرستاد - و آن سودائی مدهوش را گلو و بعضی اعضای  
 ریسه افشوده از هم گذرانیدند - ارنجا ( که سورش سودا و سازش واهمه او را در گریه تنهایی  
 آبله پای داشت ) هوا خواهان حقیقت منش و خیر سگال دیده ور ( که پاسداران دین و دولت اند )  
 در قریکه سلطنت راه نیافتند - بل سایر اهالی خدمت دران حواشی قدم نمی توانستند زد  
 ار شامت این کردار نکویده ( که در عموم تعلق گزینان بدترین خوبها انگاشته بنگاه بلاها شعروند  
 تا بفرمان روایان جهان آرای چه رسد ) آن خود کام شوریده رای را آن پیش آمد - و ازان هیبت کده  
 در بسته هیچ تراوشی نمود - نا آنکه شب بروز آمد - و نزدیک بود که روز بشب گراید - هیچکس را  
 یاری جست و جوی آگاهی نبود - بصد دلیری میرزا سلیمان وزیر و میرزا محمد حکیم و چنده  
 از خاصان نزدیک بآن پیوستند - و کتابی یاس ازان پیش طاق بر خوانده در را شکستند - آن گسیخته  
 رفته خرد مندی را قالب نهی کرده یافند - خنصر دست راست شسته بود - و پوست پیشانی  
 و بینی خراشیده - هر کوا بخت بخواب در آید چراغ خرد افسرده گردد - و نور بیفش فرو نشیند  
 سلطان چلهالش کاخستان عنصری را بزندانیان تبه رای سپارد - و سرهنگ نابینای طبیعت  
 سر بگمایابی بردارند - قدر نعمت نشناسد - جهانیان را بچشم حقارت ببیند - حس پیرودن دلها  
 از پیش نظر او پنهان شود - آئین مدارا ( که گلشن خلقت را آبیاری اوست ) خستک رود گردد  
 دوست را از دشمن تفرقه نفهد - سود را در زبان خویشی داند - طبیعت بزوهی را حقیقت اندوزی  
 انکار - تدبیر را ( که ستون تعلق است ) در شکسته بحساب توکل برگردد - کار خود را گذاشته به پیشه  
 دیگران پردازد - هر آئینه هر چه ببیند از خود ببیند - چنانچه حال این شوریده باطن خاطر نشین

هنگام است - نخستین اثر بدگهری در آزار پدر ولی نعمت و فرمان‌روای خویش راه‌گرای  
 دهنجاری شد - و آن مهرآمود حق‌اندیش از فرط دربینی و امید چاره‌پذیری او را پای بند  
 زندانی گردانید - و چون بسر نوشت آسمانی فرمان‌روای ایران شد توابع خود نروشانده در درازنای  
 خرابش تیرگی افزود - و سرچشمه آگاهی انباشته بدوست‌کشی و دشمن‌نوازی مشغوف گشت  
 قهر سلطنت نه‌انسته در خرابی بنیان دولت تیزدستی نمود - همانا نیرنگی ابداعیان ملک  
 نقدپر است که از میمنت کودار هوش افزای اورنگ‌نشین فرهنگ‌آرای وسعت‌آباد هندوستان را  
 سرچشمه مردمی و کان داد دهی شهر<sup>(۲)</sup> انفس و آفاق میگردانند - و عموم رعایای آن نزهت‌آباد  
 معمور را غنای امام وقت ساخته در سعادت‌گاه سپاس‌گذاری آرامش میدهند • • مثنوی •

ستایش بران معدن آب و خاک • که زاهد چنین گوهر تانداک

بر لب آسمان باد فرخنده روز • که دارد چنین اختر شب‌فروز

خدا یا توانی شاه درویش‌دوست • که آسایش خلق در ظل اوست

بسم بر سر خلق پاینده دار • بتوفیق طاعت دلش زنده دار

القصة بطولها دنیا طلبان به حقیقت برخی سوگواری رسی بجای آورده و بیشتر

چشمتا داشته در پی فرمان‌روای دیگر شدند - چون از فرزندان شاه<sup>(۳)</sup> (که سروی را شاید) نبود روی

به<sup>(۴)</sup> پری خانم آوردند - او مزاج روزگار دریافته ازان کار سترگ سر باز زد - و بسلطان محمد خدا بنده

پسر بزرگ شاه طهماسب (که از نابینائی در شورش شاه خونریز جان سلامت برده بود) رهنمون شد

همگی اندیشه آنکه اسم سلطنت بران باشد - و معنی فرمانروائی بدو باز گردد - میرزا سلیمان (که

بر حیل‌سازی و مکراندوزی او آگاهی داشت - و از نیک‌گویی باو هم‌زبان نمیشد) از بیم گرفتاری

گروخته بشیر<sup>(۵)</sup> آمد - و حقیقت بدکرداری او را روشن ساخته با والده سلطان محمد خدا بنده (که مادر

حقیقی شاه اسمعیل بود) قرار داد که این شورانمای عریده کار را از هم باید گذرانید - چون سلطان محمد

خدا بنده نزدیک بقزوین شد پری خانم از سگالش این گروه آگاهی یافته شهر را کوچه‌بند ساخت

شمخال<sup>(۶)</sup> چرخ خالوی او با چند هزار کس هنگامه آرای پیکار شد - و بتکاپوی نیک اندیشان

بصلح انجامید - و بانوی ایران پوزش‌کنان پذیرا گشت - فرستادگان دور بین هنگام کام‌روائی یافته

خواهش را بکسر قیبل نشانند - چون نزدیک اردو پیوست چنین گزارش نمودند که امروز ساعت

(۲) در [ بعضی نسخه ] بمن کردار (۳) نسخه [ ۱ ] شهر آفاق (۴) نسخه [ ۱ ی ] شاه (۵) نسخه

[ ۱ ی ] پری خان خانم (۶) نسخه [ ز ] که از بینائی (۷) نسخه [ ی ] حیل بازی (۸) نسخه

[ ب ] شمخال - و در [ بعضی نسخه ] شمس خان •



خجسته‌گی ندارد - هودج آن پرده نشین عزت در حواشی اردو فنون سعادت فرماید - و شمعال با عموم لشکریان در حواشی نال قرینه<sup>(۲)</sup> فرود آید - صباح پیش از آنکه بمردم اردو آمیزش گیرند بمسکن شمعال بزمین بوس مزگانی سرافراز آید - و پس از آن ساه سپاه بگزین روش دیده شود و همچنین داستانهای دلریز بالغ غفلت گردانیدند - چون شب طیلان کھلی بر روی روز کشید امیر امان انتشار را ( که از دوستان رسمی شمعال بود ) برون داشتند که رفته در خلوتگاه او بزم دوستی آراند - و در اولی<sup>(۳)</sup> بختبري کار او بانجام رساند - و آن زربنده را حکومت اصفهان بجلدوی این خدمت قرار دادند - آن ناهمیده معنی آشنائی ( تا بر موز دوستی چه رسد ) ساغر زندگی او را لبریز گردانید - و آن حقیقت‌گزین عراق را همان زمان گرفتند - و باندک فرصتی حجله نشینی خلوتگاه نیستی شد •

و از سوانح آنکه دوم آذر ماه الهی در حواشی قصبه کوث بوقلی مظفر خان و راجه نودرمل و خواجه شاه منصور را بحرم بساط عزت طلب فرموده در انتظام مهام سلطنت سخن سرای شدند و ساه کارها تنسيق شایسته یافت - سرکار بهار بشجاعت‌خان و مهر معزالملک و برخه دیگر از ملازمان مقرر گشت - و دار الضرب ممالک محروسه را ( که بعد از چودهری گشته بود ) تقسیم فرمودند صاحب اهتمامی این کارخانه متراک در دارالخلافه فتحپور بعد از خواجه عبدالصمد شیرینی قلم مقرر شد - و در لاهور بمظفر خان - و در بنکاله براجه نودرمل - و در جرن پور بخواجه شاه منصور و در گجرات بخواجه عمادالدین حسین - و در پنده بآصف خان نامزد گشت - و در همین روز فرمان شد که روپیه را چهار گوشه مسکوک سازند - نهم آذر ماه الهی لوائی نصرت اعتصام سایه معدلت بر ساحت قصبه نارنول انداخت - از اینجا ( که فروغ خداطلبی و ایزد شناسی سرایستان خاطر اقدس را در گرفته است ) بمنزل شیخ نظام عزت‌گزین نزول همایون شد - و آن دکان آرای ساده لرح را نشاط جارید بخشیدند - و به نیروی بخت‌مندی از نیافت نشان آگهی ملای بخاطر قصی راه نداده جویائی افزودند - [ چون از فراخ حوصله و افزونی طلب نظر دروین بر نقد حال خویش نمی‌انند - و از آن رموز انفسی و اوقی ( که راتبه دار مایه فیض ایزدی هست ) نشانی در زنده پوشان زمانه و عمادداران روزگار نمی‌آید ] تشنگی زلال حقیقت زمان زمان افزایش میگیرد از اینجا ست که مجرمین حرم کبریا درد خداجوئی را ( که صمت حقیقی از آن تعبیر رود ) ابدی گفته اند - نه ایزد بیچون در خاطر زار امکانیان در آید - و نه پلی جویائی فرسودگی پذیرد - روز آسمان

( ۲ ) نسخه [ پ ] دیه ( ۳ ) نسخه [ ا ] عنفون - و نسخه [ ز ] غودن ( ۴ ) نسخه [ ا ب ] پوئلی

و نسخه [ ز ] پوئلی - و نسخه [ ی ] بوملی - و نسخه [ ن ] نوملی •

بیست و هفتم آثر ماهِ الهی دارالملکِ دهلی بقدمِ شاهنشاهی فروغِ سعادت یافت - نخستین در طوافِ مشهدِ مقدس حضرتِ جنت‌آشنایی آدابِ زیارتِ شایسته بجای آمد - و زجوش دریایِ فضلِ معتقدانِ حواشی آن مهبطِ انوارِ لبریزِ خواہش شدند - و از اینجا بر سایرِ آموذگانِ آن شهر گذارده آموزشِ فرموده بدادارِ جانِ آفرین روی نیاز آوردند - و منسوبانِ هر بقعه<sup>(۱)</sup> بخششِ مرادانِ اختصاص گرفتند - سیدم فی ماهِ الهی منازلِ شیخِ فردی بخشی بیگی ( که اندرِ نسیمهای آن برهت‌گاهِ دلنشین بر ساحلِ دریایِ جون و حواشیِ پرسش‌جایِ نبایش‌گرانِ هندوستان رافع است ) بمقتضایِ التماسِ آن اخلاص‌گزین خدمت‌گذار از پرتوِ گیہانِ خدیو نور آگین شد و از راه دست‌مابہ سربلندی جاوید فراهم آمد - پنجم آن ماه سرایِ بارویِ موردِ اعلامِ ظفر قرین شد و جمیعِ مشاغلِ ملکی و انبساطِ شکارِ روزی چند توقف گزیده آمد - مستمندانِ آن حوالی از موافقِ عطایایِ شاهنشاهی کامیاب گشتند •

و از موافقِ رسیدنِ حاجیِ حبیب‌اللہ است بدرگاهِ والا - پیشتر گذارش یافت که او را بامبلنے گرامند و صنعت‌گرانِ آگهی‌مزش روانه بندر کرده ساخته بودند - تا بجدکاری و ژرف نگاہی شرائفِ صنائع و چلائلِ مصنوعاتِ آن بلاد را هنگامه‌آرایِ این دیار گرداند - نهم ماه مذکور با گروهی انبوه در لباسِ نصاریِ نقاره و سرنایِ فرنگی نواخته باستانِ بوسِ درگاهِ قدسی سربلند آمد و گزیده کالاهایِ آن ملک بنظرِ اقدس در آورد - و حرفه‌گرانے ( که بدانند پذیرایِ شنافتہ بودند ) هنرها آموخته در عیارگاهِ مشکل‌پسندی آفرینها اندوختند - و نوازندگانِ آن سرزمین با گزیده سازهایِ آن ملک خاصه ارغنونِ بمحفلِ همایون پیوسته آهنگی دمیدند - از یک جانب شنوائی با بینشِ کنشائشِ شادمانی داشت - و از یطرف دل با خیالِ دوشادوش نشاط بود - و همدردنِ منزلِ حواجه فیاض الدین علی آصف خان از ایدر بسجودِ نیایش سپاس‌گذار آمد - و برادرزاده خود جمفر بیگ را ( که از عراق آمده بود ) بسعدتِ کورنش سرافراز گردانید •

### هزیمت یافتنِ واجہ مدہکر باقبالِ روز افزونِ شاهنشاهی

هر کرا ستاره بخت فرو شود و روزگار به نیرنگی گراید نخستین روشنخورد ازو برگیرند تا بسمعیِ خویش آبرویِ خود را بشورہ زارِ ناکامی بریزد - و غبارِ آلودِ خواری و خجلت‌زدہ جهانِ صورت و معنی آبد - چنانچه حالِ این زمیندارِ فرومایہ تبہ رای ست - درین روزبازارِ دیدہ‌وری

( ۲ ) نسخه [ ب ] جهان آفرین ( ۳ ) نسخه [ ل ] هر بقعه را بخشش فرولون اختصاص دادند

( ۴ ) نسخه [ ا ب ی ] با تعبیل •

( که فروغِ معدنیت عالم را فروگرفته - و کارسازانِ ابداع در دولت آرائی تکابو دارند ) آن کوتاه بینی  
 نیم گرای ثروت صورت و مکنیت ظاهر و مستحکم جای و افروزی گروهِ نهرگزین را سرمایه نخوت  
 ساخته از شاهراه فرمان پذیری بیرون رفت - گبهان خدیو دادگر صادق خان را با لشکره انبوه باآنصوب  
 داهود فرمود - که اگر بسختیان دلاویز نصیحت رد نورد سعادت نکردد سزای شایسته در کنار او نهد<sup>(۲)</sup>  
 عساکر فیروزی طراز از حدود نور داستان اندرز درمیان نهادند - آن شوریده رای شولیده اندیشه را  
 سرفسند نهاد - ناگزیر سرانجام جنگل بری نموده بقصبه<sup>(۳)</sup> او<sup>(۴)</sup>دچه ( که بنگاه آن مُدبر است )  
 روی آوردند - چون بنواحی قلعه نهره جنود اقبال را گذر افتاد پرماند پنوار از همسران آن تیره روز  
 تحسین گزید - انواع گیتی ستان آن دژ را حلقه آسا گرد گرفتند - و گشایش آنرا پیش نهاد همت  
 گردانیدند - هر روز برخه درونیان گرد پیکر انگلیخته بادیه پیمای هزیمت گشته - و زمان زمان آتار  
 فیروزی در محسّر اقبال چهره افروخته - در کمتر زمان پیمان نوانائی او لب ریز شد - زبان زاری  
 و امان طلبی بر گشود - از آنجا ( که آئین شاهنشاهی عاجز نوانی و پوزش پذیری ست )  
 اولیای دولت پاس آن داشته زهار دادند - نخستین عقد مشکل نمای ابن ملک گشوده آمد  
 پای عزیمت افشوده قدم پیشتر نهادند - و از بسکه آن حواشی درخت زار بود و عبور انواع نصرت اعتصام  
 دشوار غازیان شهابت اندیش یک روز بدرخت افکنی همت گماشته صبح دیگر برهنائی<sup>(۵)</sup>  
 تائید آسمانی آهنگ پیش می نمودند - و بدین طرز هوشمندي منزل منزل راه نوریده نزدیک  
 آب دهاره ( که شمال رویه<sup>(۶)</sup> او<sup>(۷)</sup>دچه است ) ورود سعادت شد - آن گروه نشین راژون بخت لشکر گران  
 فراهم آورده بر ساحل آن معرکه آرای گشت - دلاوران هر طرف روز بروز عرصه نبرد را آرایش  
 دادند - و چپقلشهای مردانه ( که عیار ناموس اژان برگیرند ) زمان زمان حیرت افزوده  
 پنجم دی ماه الهی قرار گذشتی دریا و جنگ صف دادند - از نامساعدی جای و ناشایستگی راه  
 جنود فیروزی اعتصام بدان نوزک نماند - صادق خان با گروه کار طلبان احلاص گزین یک جوق شد  
 و قاسم علی خان و الخ<sup>(۸)</sup> خان و شیخ فیروز را با برخه از مجاهدان دیده ور پیش داشته روی در عبور  
 نهاد - هر اول از شورشی آتشباری غنیم نتوانست گذشت - و کار غازیان شهابت اندیش بدشواری  
 نخید - درین لغزشگاه دلها فوجداران پادشاهی کمال خان و محمود خان نیلین صف شتی را باب زده  
 جرات افزای گردان لشکر منصور گشتند - نخستین صادق خان با طایفه از تیز دستان عرصه شجاعت  
 گذاره شد - و شارف آریز شیه چهره افروزی گفداوزی گشت •

( ۲ ) نسخه [ ی ] نهد ( ۳ ) نسخه [ ا ب ] اندوچه - و نسخه [ ی ] اونچه ( ۴ ) نسخه [ ز ] باد پیمای هزیمت

( ۵ ) نسخه [ ن ] بنالید آسمانی ( ۶ ) نسخه [ ی ] دهاره ( ۷ ) نسخه [ ز ] الفخا - و نسخه [ ی ] قلی خان •

بیابان چو دریای خون شد درست • تو گوئی بروی زمین لاله رست  
 زمین شد بگردار دریای قیر • همه مرجش از خنجر و گرز و نیز  
 و زانجا ( که در سواطع تأییدات ایزدی نیروی اسباب کارگرنیاید - و بنزشت گاه حق گذاری  
 انوروی تیر<sup>(۲)</sup> رایان باطل ستیز غبار فقر بر نخیزد ) دستبردهای راد مردان حقیقت اندوز  
 شکست دریای اوباش گشت - معرکه سترگ بدگوهان نخوت فروش روی در پراگندگی آورد - یکبارگی  
 آن نرومایه بادیه پیمای هزیمت شد - و بسیاری را آب رداگی ریخته آمد - جنود نصرت طراز  
 خان و مار او را بیغما بردند - و از انبرهی درخت و بیگانگی زمین حال آن بدروز معلوم نشد - لخته را  
 آن گمان که بکمین گاه شتافته فرصت جوی است - و برخه را اندیشه اینکه بر سر اردو شتاب آورده  
 خان این رای را برگزیده متوجه معسکر اقبال گردید - و فوج هرول را چندان گذاشته  
 دمه دمه مردم را پیش میفرستاد - درین اثنا آن غنوده بخت کالیوه خرد از عقب برآمده غبار  
 سرورش انگیخت - پیشتره اران فوج پالغز همت شده روی برتافتند - الخ خان با چنده از مبارزان  
 زد و پوست عنان کشیده هنگامه آرای کارزار شد - صادق خان با فوج از بهادران رزم جوی رسیده  
 قدم اشراان عرصه جان فشانی را عزیمت جان ستانی بخشید - ابوالعالی و دیگر گویز آوران  
 هزاران دل پیوستند - و هریک دل از جان برگرفته بهاس ناموس ایستاد - آویزش گنداوران رونقه تازه  
 پدیرفت - و جوهر مردانگی زنگ زدای ناشناسانی آمد - الخ خان و ابوالعالی و میوزا محمد سلدوز  
 چپه شهای نمایان کرده سرخروئی کونین بدست آوردند - هرول دیو پسر بزرگ آن خوابیده عقل  
 از صادمه گچ نال بعدم خانه فرورفت - خانجهان برادر آن تبه رای بفیل کوه پیکر در آویخته  
 بر زمین آمد - و بچابک دستی برجسته جندهر حواله نمود - و کارنامه شجاعت آراسته خود را  
 بخمی بدربرد - رام ساه پسر آن نخوت گزین نیز بعد از واماندگی نژد و رنجوری شکاف تیر  
 حویشتن را از نوردگاه بیرون انداخت - از نیرنگی اقبال روز افزون آن خرابه نشین ادبار خاکسار  
 سادیه ناکامی گشت - قریب دویمت راجپوت نامی را روزگار سپری شد - و چنده از جان نثاران  
 مادت گرای باسیب گاه زخم درآمده بحراست ایزدی عشرت آمود عافیت گشتند - صادق خان  
 در تراوش سهاست اقبال گذارش می نمود که چون کار از دست رفته بنظر آمد ذات مقدس  
 شاهنشاهی را در پیشگاه تصور داشته بمبدای فیاض روی آوردم - و توجه خدیو عالم را قافله سالار سفر  
 واپسین گردانیده گرم نبرد شدم - ناگاه رایات همایون نمودار گشت - و آن پیکر نورانی بجلوه گاه درآمد  
 لحظه این نمایشی والا نور افزای دیده و دل بود - در لجه حیرت فرو شده کارزار میکردم - و زمان زمان

بیوی تازه فروغ دیگر می بخشید - درین کشاکش عنصری و روحانی بیامی آن مشاهده  
بینی لوامع قهرزنی تیرگی زدی آمد - و با پراگندگی دوستان و بسیاری مخالف فتح ( که در  
بدین مختصر عادتیان روزگار نگنجد ) چهره امروز نشاط شد - بیوسته امثال این سوانح ( که  
در نقاب گاه ظاهر بینان شگرف نماید ) از نفوس قدسیه دانسته برای رهنمودی بیدانشان بیک اختر  
آشکارا گردد - و گاه کارسازان تقدیر بآگاهی آن یکتایان ملک هستی بجهت شناسائی صفای گوهر  
بظهور آورد - تا جهانیان از وحشت آباد انکار برآمده نذرست سرای عقیدت در آیند - نیوشای  
ایر داستانی عبرت افزای ( اگر از گروه محرومان بزم تقصیر و همرازان بازگاه مفاست - و بر حقائق  
حداشناسی خدیو عالم آگاه ) این آعجوبه صورت را نخستین قسم نگارد - و ( اگر از سعادت منشان  
منزلگاه معامله دانی ست - و بر نیک اندیشی و شمول مهربانی گیتی خداوند قدری اطلاع دارد )  
از جنس دوم اندیشد •

و از سوانح فرستادن قاسم خان است بایالت دارالخلافه آگره - از خاصیت آب و هوا عموم  
رعابلی آن حوالی در سرکشی و مردانگی و جانبازی انگشت نمایی عرصه پهنای هندوستان اند  
از سطوت ظلّ اللهی فرمان پذیر گشته پرستاری کرده - درین زمان ( که موکب همایون نهضت فرمود )  
از بدگوهری و نفاقیت بینی سر بشورش برداشته بار بار فرودستان چیره دستی نمودند - بنابراین  
شهریار معدلت اندوز او را ( که برآستی و کاردانی و دلاوری از ناموران زمانه بود ) چهاردهم دی  
ماه الهی باندزهای حومه انزلی آگهی افروز گرانبار دانش بآن خدمت رخصت ارزانی داشتند  
از شاحت را فروغ کردار داده جهان را نشاط آرامش بخشید •

و از سوانح لشکر کشیدن خانجهان است بجانب سانگانو - که زه و زاد داؤد بدگوهر در آنحدود  
می بود - و متی و جمشید خاصه خیل او با بسیاری از افغانان خیره سر دران بنگاه سرشورش  
می خاریدند - چون میانه ولایت بنگاله از ترمذ گزینان تیره رای صاف شد خانجهان بآن صوب  
رفت گذشت - متی ( که لخته اندوخته های گزیده داؤد را فراهم آورده بود ) از نیک بخنی  
خواست که در سلک هندکان پادشاهی در آید - جمشید با سایر افغانان بد سرشت سخن یکم ساخته  
با پیکار او برخاست - لو پس از آویزش سترگ هزیمت یافته تنگنای خمول گزید - و بسیاری  
اسباب مکنت او بدست آمد - یوسف بلوچ و سرمست افغان با برخی از دوستان متی بکین قوزی  
مرمت جوی شدند - روزی ( که آن عریده کار برای دلدهی این مردم بخانه ایشان رفته بود ) پیمان

( ۲ ) در [ بعضی نسخه ] لغایت گاه ( ۳ ) نسخه [ ب ] عقیده منشان ( ۴ ) نسخه [ ا ] آگهی افزوده

( ۵ ) نسخه [ ز ] سانگانو که ذخیره زه و زاد - و نسخه [ ی ] سانگانو و جسر که زه و زاد •

زندگی او را بآب خنجر لبریز گردانیدند - از بیرونگی تأییداتِ سعادتی بے مبارزتِ اولیای دولت  
مخالفان و از درِ محبت با هم در افتاده گرد آشوب فرو نشاندند - مادرِ دُرُود با سایرِ اغروق زَنهار خواسته  
فرار داد که چون جنودِ اقبال بحدودِ تانده شتابد با مفتضبانِ خود روی نیاز بدرگاه آورد  
خانجہلی قہ گوی او را پذیرفته از ساتگانو بقرارگاهِ خود بازگشت - و آن گروه پاسِ پیمان داشته  
خود بدین دولتِ ابد قرین پیوستند •

بیست و ششم آن ماه شہریار والا شکوہ جریدہ بشکارِ حواشی حصارِ شبانست - و از انجا  
بروی مصر جامع سابقہ معدلت گسترد - و خانہٴ مہر علی خان سلدوز از مرقوم شاہنشاہی رشک افزای  
شہر بریں گشت - و مراسمِ نثار و پیشکش بجای آمد - مسندِ آری اقبال اندک پذیرفته کامیاب  
عشرت گردانیدند - و از انجا ظاہرِ قصبہٴ ہانسی مضربِ خیام ہمایون گردید - کشورِ خدای از فروزی  
نیاز منسی و نیایشگری بہ بقعہٴ شیعہ<sup>(۱)</sup> جمال ورودِ سعادت نموده توجہاتِ قدسی بایرہٴ جہان آرا گذارد  
و منسوبانِ روئے بجلالِ مواہب اختصاص گرفتند - او از جانشینانِ شیعہ فرید شکر گنج است  
باشارتِ پیرِ دریں خطہ برہنمائی جویندگانِ آبشخورِ شناسائی نامزد بود - ہر گاہ شیعہ از پیش طاق  
نامیہٴ گویندہ مودے چنین نقشِ دلفریب بر خواندے او را بنا حینِ مخصوص گردانیدہ فرمودے  
کہ اجازت نامے مرا بنظرِ شیعہ جمال در آر - اگر رای صواب اندیش او مطابق افتد بخیر اندیشی  
خدائے دین تکلیفی شایستہ بجای آر - و گرنہ در گذارشِ خوش کوشش کن - تا سوارِ این پایہ  
عالی گردی - چنانچہ گویند یکے را بدھلی تعین فرمودہ بودند - بامضای شیعہ نرسید - و در نوبتِ  
شرحِ نظام الدین آن ترقیع فروغِ قبول یافت - همانا مقصود آن باشد کہ حقیقتِ صفای او خاطر نشان  
ہمساں گردد - و بلند مرتبگی خود را بدین بزرگ داشتِ مرید چہرہ کشی گرداند - و گرنہ  
بد گنجائی کہ مستفیض را این پایہ بخشند - و چگونہ در فراختی ارادت چنین خرامش  
سلوہ نماید •

و ہمدینو مولانا محمد امین بسجودِ آستانِ مقدس در یوزہ فروغِ نامیہٴ بختمندی  
نمود - او بزرگ زادہ یزد است از قریہٴ اقدا - در شیواز بدرس گاہ علامہٴ روزگار مولانا میرزا جان  
نے از حواشی مطالع و تجرید و عضدی را شناسا آمد - و بدر یوزہ دانش کدہا اندکے از نجوم و رمل  
و قدرے از تاریخ آشنا شد - بروشنِ بیانی چہرہٴ انورِ مقامد شدے - و بچیرہٴ روئی و چرب زبانی  
خوشن را ببہی سترگ فروختے - درین هنگام از عراق روی بدین عقبہٴ اقبال آورد - و بذریعہٴ مقربانِ

( ۲ ) نسخہٴ [ ۱ ] جامع جمال الدین ( ۳ ) در [ چند نسخہ ] گذارش ( ۴ ) نسخہٴ [ اب ل ] مولانا محمد بسجود

و نسخہٴ [ ای ] مولانا بسجود •

بازگاہ خلعت جبین نیاز بسود - خدیو عالم بحسن طبع ( که در باره سفارش گذاران داشتند ) پایه اعتبار افزوده همراه شاهزاده سلطان مراد بخانه شیخ عبد النبی ( که مدار طبقه اهل سعادت بود - بل انجام هر کار بزرگ به ولی او صورت میبست ) فرستاده گرانبار انصال گردانیدند - و بفرمودن نوازش اختصاص گرفت - ( چون از نظرت نصیبه نداشت - و نسخه همت نخوانده بود - و فراخی حوصله در نیافته ) در اندک زمانه عیار ناسرگیهای او گرفته آمد - و زانودن او خاطرنشین خرد و بزرگ گشت - چنانچه در جای خود گذارش یابد •

و از سوانح گرفتار شدن مظفر حسین میرزا است - هر که سر از فرمان پذیری خدیو خدا پرست برناید زمانه به پیکار او برخیزد - و زود خار ناکامی بهای مراد در شکست - اگر بهره از سعادت اندوزی نداشته باشد در گوئی نیستی نغمه سار آید - و در خسران جاوید افتد - و گر نه نیرنگی روزگار کالیوه ساخته آن خوابیده بخت را بدست صاحب اقبال دهد - تا در بند خانه که دبستان حقیقت آموزی است رهگرای نیکو خدمتی گردد - چنانچه بتازگی داستان میرزا چهره گشای بیان است - هر چند مرمایگی بدگوهر او را دست آویز شورش گردانیدند در کمتر فرصت گرد آلود خجالت گشته آبله پای اظهار شد - از صوبه گجرات باز بجانب دکن شتاب آورد - و در ولایت برار ببوخ از فتنه افروایان بدکیش پیوسته هنگامه آراست - سپاه آنملک بچنگ برخاستند - و عرصه نبرد گرمی پذیرفت و از آنجا ( که روی از قبله حقیقی بر تافته بود ) غبار آلود هریمت بخاندیس آمد - راجه علی خان او را گرفته از تصرف باز داشت - اگر چه در معنی گرد شورش ملک خود را فرو نشانید لیکن بظاهر دست مایه دولتخواهی درگاه مقدس گردانید - چون حقیقت حال بسامع همایون رسید فرمان مطاع مصوب مقصود دنبه صادر شد که او را بدرگاه والا روانه سازد •

و از سوانح آغاز غبار آلود شدن نهنگ اعتبار شیخ عبد النبی است - جهانبان خدا پرست حق اندیش خویشتن را در میان نیارده پیوسته در معدلت اندوزی و داددهی چهره افروز - و فرمان پذیری سلطان خرد دوست از دشمن باز نداند • [ چون صغرت و صفای شیخ بوسیله سادّه لوحان بیغرض ( که از نیرنگی خالص تقدیر ناشناسائی ایشان بدانائی فروخت رفته ) و ثنای دامن آلود گل حرم اندرز ( که در طیلسان نوزیر به طمع و پاکدلی بظهور دارند ) خاطرنشان اقدس شد ] او را از نشیب ناکامی بفرزگاه عزت بر آوردند نصنن کار سازی ارباب سعادت برسم استقلال بار تفویض یافت - و برور ایام جلال امور سلطنت بصوابدید او باز گردید - از آنجا ( که در عیارگاه هیرفیان آدم شناس ناسرگیهای زمانیان بایدار نماید <sup>(۶)</sup> )

(۲) نسخه [ ی ] جبین نیاز بسود - و نسخه [ ل ] جبین نیاز بسود آستان نورانی گردانید (۳) نسخه

[ ی ] بنسخه (۴) نسخه [ ب ل ] غبار آلود (۵) نسخه [ ب ل ] نزهت کده (۶) نسخه [ ی ] پدیدار بماند •

آن گروه نیکوئی بسیج را بر حقیقت کار آگاه گردانیدند - و درین هنگام اختی از داستان دکان آرائی و خیمه‌نوی و لایق او بعضی شهریار دیده‌ار رسید - از غریب حزم اندوختی و تامل‌گزینی ( که بسا راستی درست‌کردار به نیرنگسازى بد نهادن - از دم دامن آلود نهست شده اند ) تحقیق حال را بر سر غریبی و عرف ننگی خود گرفتند - و بشکوف آئینه رهبرای معامله شدند - نه در بارگاه تنوت غبار فتور نشست و نه عامه مردم از آن آگهی پذیرفتند - و چون سهر گردان برین اندیشه چنده گنفت بطرزهای مختلف نشای راستی گفتار پیشین پدید آمد •

اگر چند پنهان کند مرد راز • بعد از آردش روزگار دراز  
از کمال نور اندیشی ( که ناگزیر آشوب گاه دنیا ست ) در حرد قصه کوهانه شیخ فرید بخاری را فرمالی شد که چون موکب همایون ازین راه گذرد خداوندانی سیر زغال ابن سرزمین را بنظر اقلس در آورد - تا در پیشگاه حق اساسی پایه حال هر کس پدید آید - و جرهر شایستگی هر کدام خاطر نشین ما گردد - در کمتر فرشته پیدائی پذیرفته که از زر دوستی و سفارش پذیری سرشته کفاف و استحقاق از دست رفت - خدیو عالم از فرزند مردمی پرده از روی کار برنگرفته نیکویدگی کردار را بر هویداری خدمت نهادند - و بر زبان گوهر آموذ گذارش یافت که آدمی از لنبوهی مشاغل بهمه نتواند رسید - خاصه این شغل بزرگ اتزدن تر از آنست که یک تنه تواند پرداخت - ناگزیر در زبانی آنست که بهر صوبه سره مرده مقبر گردد - و ای عبادت سترگ تقسیم پذیرد - که حق بموکز خویش قرار یابد - و پایه هده یعنی حق دانی ببلندی گراید - درین نزدیکی مدارت صوبه پنجاب بمولانا عبداللّه سلطان پوری نامزد شد - و باگاه دلتی روشن ضمیر پرتو انوار قامت - که چنده از دیانت منداپ معامله شناس جد آر ( که شایان این کار داشته باشند ) بعضی مقدس رسانند درین وقت قصه سیام از فروغ رهاپت همایون ظلمت زدای آمد - میرزا یوسف‌مخان را بشرف خطاب اختصاص بخشیده فرمودند که چنان بر پیشطاق ضمیر صواب اندیش می‌تابد که عرصه جهان‌گشای کشمیر در حرز ناخیر اولیای اقبال در آید - و از وفور عاطفت آن ملک دلپذیر در تیر او مقرر گردد بنام صفای گوهر و نور برفش را - آنچه پس از چندین سال چهره اولی ظهور خواهد گشت در صورت کده باطنی ( که آئینه غیب نماست ) امروز لعه و طوح دارد - بست و یکم بهمن ماه الهی شادی وال مضرب خیام دولت شد - و برهنمائی ایستادگان عتبه اقبال اندر زهای سعادت افزا فرموده بصاحبه حق کونی و الهی را تراوش دادند - میفرمودند که اگر طیلسان تعلق بر دوش نبوده خود را از فدای گروشت باز داشتی - و از آنجا که برگزگ خوئی زمانیان آگهی ست یکبارگی بله کردن



مادتهای زمایه را در انگشتری اندوه بشکفته آوردن بود - پندار آن مخاطره قدسی چنان پرتو ابدازد که بخشش و آهستگی دست کشیده آید - تا بر پیروان حقیقت گزین کار دشوار نگردد - و عامه را اندیشه دور کالیه نگرداند - اکنون چند گاه روز جمعه از خوردن حیوانی خویشی را باز میدارد و میوزگاری گذاشته شود •

و از سوانح علمیت فرمودن برگشته تبار اسماء بر چمن قلی قوش بیکی - رمانی بمقتضای پیشوائی ملک معنی در محاسبه نفسانی ثلثاور دریای شهید بودند - و پس از بارگشت این بخشش والا بطور پیروست - برخی از ملتزمان بارگاه حضور در پیدائی سبب تأمل داشتند - آن خوانای نقوش نامه دل بر حیرت زدگی این گروه بخشوده گذارش فرمود - چون آن نصابه در پیشگاه بینش درآمد و معنی نام ازلی ست چنان بر پیشگاه خاطر آسمان پیوند پرتو انداخت که هر چیز از فروغ ذات قدسی نمایش دارد - و آن جز صورت نمودار نیست - از شورش ما و من و گرفتاری نیست و اضماعت دل خراشیده شد - و از بارگاه تعلق انسزدگی روی داد - و نزدیک بود که پیوند صوری گسیخته گردد - چون نیرنگی تقدیر ایزدی بملک اسباب آورد در صفوت کده باطن گذشت که بسپاس گذاری این نصابه را بکس ( که نام دادار به همال ملاحق اسم او باشد ) داده شود - درین هنگام آن خدمت زین بنظر همایون درآمد - و بمعاطفت والا اختصاص گرفت - و دران محفل مقدس بسا سخنان دلبریز فرموده بخت مندان بیدار مغز را بگران بار دانش گردانیدند - و این آوازه آگهی گران خوابان شبانگاه نادانی بیداری گزیده رهگرای بادیه جوانی شدند - زلف سترگ نیروی که در نند باد کثرت چراغ وحدت افروخته خلوت در انجمن میدارد - و خوشا بزرگ شناسانی که سلطنت را با ولایت دوشادوش داشته یکرنگی می گزینند •

شاه که بعقل هادی راه خدا ست • دریاب که از خدای یکدم نه جدا ست  
هر چند که سایه خدا خوانندش • ما سایه نگزیم که او نور خداست  
نهم اسفندارند ماه الهی از نواحی لکمی قیام پور جمر بخته رایات اقبال از آب ستلج گذشت  
و جهان جهان لشکر و عالم عالم جانور با سودگی و آرامیدگی گذاره شدند - و درین نزدیکی شاه تلی خان محرم از لاهور جبین سای بختلندی آمد - و بنوازش پادشاهی اختصاص گرفت •

و از سوانح فرستادن جنود سماری نائید است بصوب بلوچستان - ( چون اعیان آن الوی از وحشت ذاتی و از زنی بخت از فرمان برداری سر پیچیده آداب نیکو بندگی بجای نمی آوردند )  
میرزا یوسف خان و شاه قلی خان محرم و سید حامد و محمد زمان و برخی از مجاهدان اخلاص منش را

رخصت آن سرزمین فرمودند . تا نخست باند زهای هوش انزا رهنمای سرگشتگان بادیه ادبار شوند  
اگر داستان پنهانگداری سودمند نیاید بلوامع سیوف تیرگی زدی استعمار کردند - دوازدهم آن ماه موکب  
قدس هر حدود پهن فزول اجل فرمود - شهریار هشیار خرام بزیارت شیخ فرید شکرگنج توجه گماشت  
برای پنهانگری و نورانزائی انجمن آگهی انتظام یافت - از مبادی شب صبح حقیقت روشنی بخشید  
و بهشتی از روز دیگر نیز دران مطاف بوده رسوم پیشوائی ملک صورت و معنی بجای آمد - و مجاوران  
آن بقعه و عموم توطن گزینان برآ پاینده رسیده آسایش گزیدند - و درین بزم آگهی صوفی نامر از بلخ  
و مآ محقق از بخارا سعادت حضور دریافتند - و معرفت او را چون شعرای این دیار عیار گرفته شده  
و زبان زدگی عمر را شناسا گشته کار را از سر گرفتند •

### آغاز سال بیست و سیوم الهی از جلوس اقدس شاهنشاهی

#### یعنی سال بهمن از دور دوم

روز سه شنبه دوم محرم سنه ( ۹۸۶ ) نصد و هشتاد و شش پس از سپری شدن پنجاه و سه  
دقیقه نیر اعظم فروغ انزای دیده و دل برج حمل را نور آگین ساخت - و عنقوان سال یازدهم از دور  
دوم نوید فرخندگی آورد - زمانیان از اعتدال هوا و خرمی وقت جوش عشرت زدند - و بنشاط  
گوناگون هنگامه سپاس گذاری آراستند - ترانه بی غمی بسار آمد - و طغطنه شادمانی سامعه امروز  
همگان شد •

نقشبندی میکند در بوستان ابر بهار • عطر سائی میکند در گلستان باد سحر  
گله نسیم مشکبوی از غیب می آرد عبیر • گله شمال جانفزا برخاک می ریزد گهر  
فر عنقوان این سال خجسته سیوم فرودین ماه الهی حوالی خان پور دریای راوی را قنطره سرانجام داده  
گدازه فرمودند - و ماهیچہ ریات همایون بر تو اقبال بر ساحت آن حواشی انداخت •  
و از سرانجام نامزد فرمودن شیخ ابراهیم است با پالت صوبه دار الخانه - او از مزاج شناسی  
عالم صورت و کاردانی ملک ظاهر بهره داشت - حکم شد که از نهانداری لاولی بدین مصر دولت  
آمده پاسبان احکام سلطنت باشد - و به نیروی دیده وری بار فرمان پذیری بر دوش همت  
گرفته گره گشای بستکیها گردد - ( اگرچه در ریاض شکوه معدلت دوران را چون نزدیکان بدبختان  
خدمت گذاری عشرت گزینی دارد - و پرستاری را سرمایه سعادت دین و دنیا می شمرد ) لیکن

( ۲ ) نسخه [ ل ] بدست مایه رسیده ( ۳ ) نسخه [ ب ی ] جلوس سعادت فرین شاهنشاهی ( ۴ ) نسخه

[ ل ] عبور فرمودند •

از انجا ( که حرم اندیشی و دورسگالی خوبی پسندیده ) اورنگ نشینی انبال است ) هر ملکه بیکه از هوشیار مغز آگاه دل میسپارد - و برستودگی حال نغزده سایه دیدبانی خویش می گسترده و بآئین خود پروهان زلف نگاه چهارچمن دولت را آبیاری میکند - و پرستش ازین جهان آفرین مدین طرز والا مینماید •

و از سوانح فرستادن شجاعت خان است بصوبه<sup>(۲)</sup> مالوه - چون بمسامع همایون رسید ( که امرای آن ناحیت خواب آسودگی کرده بغمگساری زیردستان نمی پردازند - و بسطت دنیا را پیرایه طبیعت ساخته از شاهراه خرد گذاره می گیرند ) باندازه هر یکی اندرزهانی بیدار ساز فرموده رهنمون شناسائی گشتند - و نام برده ( که با وفور مردانگی از معامنه دانی و معدت اندوزی نصیبه داشت ) بسپهسالاری آن گروه رخصت یافت - و فرمان شد که شاه بدافع خان و تولکخان و مطلب خان و عموم سپاه در فراهم آوردن پراگندگیها مکرکی بکند - بصلحت دیدن او گرایند •

و از سوانح لخشیدن رخس گیهان خدیو است - هرکه در سرشت قدسی و صفای گوهر و ستوده کردار باشد همواره در مدارج احوال رهگرای دیده زری بوده زیب انزای سعادت گردد - ( اگر مقتضای نشاء بشری غنودگی روی دهد - و از طیلان امکانی فراهم رهی پیش آید ) ازرا بگزیند نما نمودارے بیدار گردانند - و بنمایش شگرف آگهی بخشند - و نمودارها باندازه خواب هرئس برمسند آموزگاری نشینند - و بسا بیداری جهان بپایه آن شادخواب نرسد - و نظارگیان در شکفت زار درآیند و بچگونگی آن نرسیده بحیرت درشوند - و همانا ازین جهت شیء از عشرت شکار بصوب اردوی همایون خرامش داشتند - شب دیز آن شهسوار مرصه آفرینش بلغزش درآمد - فرهنگ آرای دور بین آنرا پیغام ایزدی انگاشته سجود نیایش بجای آورد - و پرستش الهی را اساس دیگر نهاده شد دادارے<sup>(۳)</sup> همال پیوسته آن ذات قدسی را بر نشاطگاه عاقبت دارد - و گردنملایم بردامی انبال روز افزون آن بکنای ملک شناسائی نرساد •

• مننری •

ز به دارند لورنگ شاهی • حوالت گاه نائید الهی

بحمد الله که با قدر بلندش • کماله در نیاید جز سپندش<sup>(۴)</sup>

ظاهرنگاهان ساده لوح ( که جز هوشیاری و درام آگهی از ان یگانه بارگاه هستی در نیابند - و نیم گامی از چهارسوی اسباب بیرون نیابند ) هرآینه بکهن وسایل برخیزند - چنانکه یکی از پیشینیان می سراید •

( ۲ ) نسخه [ ۱ ] بصوب مالوه ( ۳ ) نسخه [ ۱ ] بهما ( ۴ ) نسخه [ ۱ ] جز بسندش - و در [ بعضی نسخه ]

وفتم بر اسب ثابته نغش بکشم • گفتا بشفر نخست این عذر خوشم

نه گوزمینم که جهان بردارم • نه چرخ چهارم که خورشید کشم

و از سوانح گشایش قلعۀ کوهلمیر است - آن دژ ست دشوار عبور بر کوه آسمانی پایه  
 رانا آنرا با نهنی نیاکان خویش بنگاه گردانیده - در زمان باستانی کمتر کسی بر دست گشای چیرگی شده  
 امیر نیرنگ ساری اقبال شاهنشاهی باندک توجه آرام جای جنود فیروزی اعتمام است  
 چون شهباز خان با دله کار طلب و نیت خدمت گزین بآن ناحیت پیوست راجه بهکونت داس  
 و کنور مان سنگه را رخصت درگاه واداد - همگی بسیج آنکه مبادا بمناسبت رمینداری بادافراه  
 آن باطل ستیز دیرتر سرانجام یابد - و خود با شریف خان و غازی خان و میرزاخان و دیگر مجاهدان  
 عقیدت منهن روی در گشایش آن حصار نهاد - و از رهنمودی ستاره و کارگشائی طالع بنگاههای ژرف  
 و راههای مراب اندیش سنگستانهای سترگ آن حواشی بایمال عساکر منصور گشت - و بنور افزائی  
 اختر بختمندهی گروههای شگفت و تنکدهای شکیب ربا را باسانی گذاره نمودند - و در هنگامه  
 (که باندیشه بومی و غریب نمیرسید) شهباز خان با عزیمت همت آورد بگشادن قلعۀ پانی جلالت  
 افشود - و بچابکدستی و تیزپائی ره نورد تنگناها شد - و به نیروی نائید آسمانی ده کیلواره را (که  
 پانی خیال بدانجا نتوان رسید) بتصرف در آورد - و بهادران ناموس دوست بر باندیها برآمده  
 چیره دستی نمودند - مرزبان دژ را از دید لواجم نائیدات ساری دل از خود رفت - و دست از کار افتاد  
 بیست و چهارم فروردین ماه الهی قلعۀ را گرد کرده کوس شادمانی برزدند - و توائف اقبال برکشیدند  
 از شکر سطوت غازیان عرصه شهامت پای همت آن شوریده بخت بلغزش درآمد - و سراسیمگی  
 افزون تر از پیش او را روی داد - از شگرف کاری تقدیر توپ بزرگ از درون حصار شکسته خرمن سامان  
 او را خالصتر گردانید - و یکبارگی سر رشته مردانگی گسیخت - جریده بخفایای کوهسار شتاب آورد  
 بسیاری از راجپوتان نامور به پیشگاه دروازه و حوالی پرستش جای خویش آویزش تهور پیش گرفته  
 بجهان نشانی ایستادند - و چپقلشهای رادمردان نموده بفرامشخانه نیستی غنودند - در عنفوان لواجم  
 صبح دولت آن عقده آسمانی گشوده گشت - و کاره (که بحوصله عادتیان زمانه در ننگجد) پرتو ظهور  
 داد - و (چون آن ناترجام بدگوهر را در کوهستان بانسواله نشان دادند) قلعۀ را بغازی خان بدخستی  
 سپرده بآن ناحیت کام سرعت برداشت - و روز دیگر در روارو تعاقب به نیم روز حصار

(۲) نسخه [۱] کونمیر - و نسخه [ب] کومنامیر - و نسخه [ل] کولهلمیر (۳) نسخه [ل] دست یافته

(۴) نسخه [ب] منگیزهای سترگ (۵) نسخه [ل] که باندیشه آدمی غریب نماید (۶) نسخه [ل] [ب]

ببانی ذوال (۷) نسخه [ی] کوهستان (۸) در [چند نسخه] بانسوار (۹) در [اکثر نسخه] بآن خدمت •

نیزند را بدست اقتدار در آورد - و نیم شب قلعه اردیور را متصرف شد - و مبارزان فیروزی غنائم فراوان افروختند •

و از بدائع آنکه یکی از تجردگزیان گوشه نشین از دیرباز در نخستین حصار کعبه خمول گزیده بود : همواره مردم آن سرزمین از انقباس گرامی او تبرک و تقیّ می جستند پسترازیی ساخته به روز سحره بومراز پرستشگاه رانا برآمده ترانه اذان برکشید - و زبان نفوذ فیروزی لشکر پادشاهی برگشاد مزیان آن در در حیرت فرو شده ازین زمزمه باز پرسید - پاسخ داد که امشب مرا بنمودار چنین کشیش بیدار گردانیدند - آن غنوده رای جوش خشم زده او را از هم گذرانید - اورنگ نشین اقبال از مرده این مهین بخشش الهی نیایش ایزدی را پایه دیگر آفرخت - و کار گذاران اخلاص گزین بالطف گران مایه اختصاص یافتند - سی و یکم آن ماه در نواح جنوب آن شهسوار عرمه آگاهی حوالی جسر آمده برخ از اردوی بزرگ بدیدبانیه والا گذاره گشت - و پیش خدمتان رکاب همایون را نازگی دستمایه دانش کرامت فرمود - چنین لشکر ابدیه را اگر چنان راهنمای نباشد که بهنجار تواند داشت - و کرا فیروی آنکه سامان آنرا تواند نمود - طرز ره نوردی کوه و صحرا باز گوید - یا روش انجام قنطره و آئین کشتی نویسد - یا طریقی روانه ساختن فیلان کوه پیکر در موج خیز دریا بنگار یا داستان اسببدی ملک معنی طرارد - دران روز از ناشناسائی نوآموزان خدمت فیل خاصه بنزدیک نام بزرغانی دریا فرو شد - شهریار زرف نگاه از فروغ بینش کاهش مال را افزایش عمر انگشته بزم نشاط آراست - و روزی در شکارگاه تگرگ بزرگ جوز آسا ریختن گرفت - و آنحضرت در سکپال با ایزد همچون رازگذاری داشتند - و در ظلال میمنت شاهنشاهی دران محرابی ب پناه همراهان سعادت گزین را آسیبه نرسید •

و از سوانح فرو نشانیدن ابر و ریش باران است - و اجمال این طلسم قدسی آنکه روزی چند بارش ب هنگام تواتر داشت - لشکریان و عموم زیردستان سنوه آمده نالش نمودند - آن بدائع طراز انقباس گرامی بآئینه دمیده در آتش نهاد - از نیرنگی دم گیرای آن سپهر مطاع عریده سماوی فرو نشست •

چو همت شود اهل دل را ضامن • زمین را بر آرند بر آسمان

بهت سرانجام ده کار ها • که آسان شود بر تو دشوار ها

و از سوانح بخشیدن غذای بلوچان است - گزارش بانست که اعیان آن الرس از تیرگی خرد

و خوابیدگی بخت چشم بر دوری راه و محکم جای انداخته گریه رو بپراهی شدند - از اینجا ( که

برانداختنِ تپه کارلی چون نواختنِ نیکسکالان شمس پدشطاقِ جهان آرائی ست ) فرمان شد که برخی امرای پنجاب بهورت آن گروه شتافته سزلی سزاوار دهند - آواز اموچ کینی گشای غنودگان پندار را هکری ایگو بندگی گردانید - از بیمناکی و دوراندیشی کاروانان بخرد فرستاده جویای ریدهار آمدند - تا بهان دست آویز آرام بخش جبهه‌سای عنبه قدسی کردند - شهریار پوزش پذیر بیایش و نیازمدنی آن رمیدگی دشت بیخبری را بیهای خدمت گزینی برگرفت - و منشور مقدس بنفان پیوست که مساکر گودون شکوه ازان عزیمت باز آید - چه هستی نیت والا در فرمان پذیرش جهانیان آنست که کثرت ظلال رحمت گیرد - و سرمایه آلودگی و آرامش عموم مردم انظام یابد - نه چون چیره دستان زردوست لغزش را بهانه مالش ساخته جز بر بختی خون و انوختن مال نیاسایند •

و از سوانح فراهم آوردنِ پراگندگیهای سیورغال است - بیشتره قناعت گزینیان سعادت اندوز چون رمیی کشت و کار بجای نداشتند از بیاداری و کم نیروئی رنم زده گشته - و گاه از ابزاری صل گذارلی خالصه و گماشتگان تیرل دار آزرده شده - و نیز گروهی آرمندلی بی آرم به نیرنگ حیل سازي در چند جا زمین گرفتند - و اختلاف امکنه را دست آویز خیانت انگاشته در نکال ابدی شتافته کشور خدای معدلت درست از وفور عاطفت حکم فرمود نه محال ایسه با خالصه و جاگیردار آمیخته نباشد - و نیز تعدیه مکان را برداشته در جای گزیده هر کدام تلخوئه نمایند - کاروانان آگاه دل در هر صوبه و سرکار بعمل آورده عدالت را رونق افزا شدند - به فوغ فرمان قدسی زاویه نشینان حق گرای را چراغ خرسندی انوخت - و هرزه گردان بادی نراستی بسعادت گاه درستی روی آورده کار از سر گرفتند - و پاس مال ( که بهین عبادت جهان داروگیر است ) بآئین خرد پژوهان بجای آمد و تیر معدلت بر ساحت عالم تابش دیگر داد •

و از سوانح در شگفت ماندنِ ظاهر بینان صورت آرای بغیب دانی گیهان خدبو - روزی بخونگاه قدس آواز نقاره بمسامع اقبال رسید - هر چند بار یافتگان بزم حضور جولانگاه تفرس پیمودند نوازنده را در نیاتند - بر زبان گوهر بار گذشت که بر پیشگاه باطن پرر ظهور میدهد که نادره کاری یار محمد باشد - چون باز جستند همچنان بود - همواره چنین دور بینیهای شگرف ازین پیشوای خدا شناسان برای رهنمون سعادت مندلی مشعل آگاهی می افروزد - روزی نگذرد که نقوش گوناگون مصائب ضحیر مردم چون کتابه پیشطاتها بصوادخوانی آن یکنای دور بین ندراید - اگر تنها

( ۲ ) نسخه [ل] بخیردی را ( ۳ ) نسخه [ل] نیت والای فرمان فرمای جهان آنست ( ۴ ) در [بعفی نسخه]

پرنومعدلت ( ۵ ) نسخه [ی] تفرس و قیاس ( ۶ ) نسخه [ی] پیشطاق •

دریانت باطنی ای حیوانی آرامیده نگاشته آید دفتر جدگانه نگارش یابد - تا بدانستهای  
رنگینک جهانهای و رازدانیهای دیگران چه رسد •

### نشاط آرائی اورنگ نشین اقبال بشکار قمرغه

و صید مقصود بدام افتادن

خدیو دانش پزوه را همواره بسیج والا در عشرت شکار آنست که بے دورباش سطوت شاهنشاهی  
و میانجی سخنی گذارلی حرف سرای ( که بیشتر دامن آلود غرض باشند ) بر سواج روزگار آگهی  
بدرفته چیره دستان ستم پیشه را از پای اندازد - و سعادت گزینان کف خمبول را بر فراز اعتبار کشد  
و نیز پیوسته از باطنی اقدس آهنگ دریانت نفس قدسی تراوش شوق کند - باشد که در صحرای  
بے نمونی بحره مردی اتفاق صحبت افتد - و بحقیقت طرازی آن شدنی (۳) و معرفت کاخ دانایی را  
لایس تازه نهاده آید - یا از زبان گویای خموش گوهراورد معرفت گردد - و از کشتیهای درونی او  
دل را از چون و چرا باز مانده یکجای بگروگانی برد - تا درین دشت تفسیده خود رانی آرام گاه  
سرانجام یابد - و در نشین قدسی دم آسایش برگرفته شود - و بدین ناهار شکنی جست و جو دوازدهم  
از دی بهشت در حوالی بهیره شکار قمرغه بخاطر سعادت پیرای رسیده - آب بهشت را گذاره فرموده  
بمویذیان بزرگ و امرای والا شکوه فرمان شد که از کرجهاک تا بهیره (که مسافت بیست و پنج کوه باشد)  
بائین گزیده از اطراف نخچیر برانند - جد آوران کاربرد از قشون تعین و جوق جوق روی بخدمت آوردند  
و دین شغل سترگ حاجی خان و سایر بزرگان بلوچستان با هزاران شرمساری جبهه ساری عتبه خلانت  
گشتند - و پیشانی نضر و ابتهال بر خاک آستان معلی سوزند - و از انجا ( که پاس پیمان سرآمد  
کارهای تعلق است ) جرائم آن گروه نیره رای بخشوده از خاکستان مذات برداشتند - و باشارت همایون  
دران جرگه جای یافتند - جد گزینان عرصه آگاهی فرموده را بانجام رسانده بردند - که طایر آرزو  
ندام افتاد - و شیوا زبانان خاموش شادی آگین رستگاری آمدند - آن طلبکار حقیقت درین بادیه فراخ  
کام جویائی زده - و بنزعت کلاه مید فکری باخود هنگامه رزم داشته - و جایهای تنزه و مرزهای  
دلگشای صفوت کده نیایش را فروغ یکنائی بخشیده - و چون جویندگی یابندگی در پی دارد  
چراغ دیده رومی افروخته شد - و شگرف نشاط آن بیکر نفسی را فروگرفت - جذب شناخت ایزدی  
برنو انداخت - گویائی آنرا نیروی عادتیان کوتاه همت بر نتابد - و هردانائی روشن ضمیر راه بدان

( ۲ ) نسخه [ب] و پیوسته ( ۳ ) در [چند نسخه] شناسای نظروناله ( ۴ ) در [بعضی نسخه] زبان گویای خاموش

( ۵ ) نسخه [پ] و چهند خان و سایر - و نسخه [ن] و جنبه خان و سایر ( ۶ ) نسخه [ب] دانا دله •

نموند بود - برخی پیش بیانی نورستان معرفت اندک از بسیار بیاری ذوق شهودی دربابند  
 جمعه‌شویان بزم حضور تا مرقی آن باده در نکشند چه دانند که شناسایی چیست - و بیذاتی کدام  
 سحر بیمایان مصطفی وحدت را به چاغنی این می هوش افزا کجا یاری دریامت آنکه این نشا  
 ار کدامی خمکده است - گروه تیزهوشان بار یافته را چنان اعتقاد که نقشبندان بارگاه ابداع  
 جمال جهان الهوز را در فروغ بصیرت آن والا نگاه داشته اند - و بادل رازدار حریم قدس گرم  
 همزبانی ست - و جمیع بالغ نظران باجمی قدس را چنین خیال که دران صحرای جان پذیر یکم از  
 نجر دزدان دادار پرست را دریافته کامیاب خواهش گشتند - طبقه از نظارگیان آگاه دل را آن تصور  
 که با یکم از صاحبان نفوس قدسیه پیوسته جوش حقائق می زنند - و شطرنج از بینش دران حاشیه  
 قرب را آن یقین که گویائی زبان خموشان دشتی پیام مراد گذارش نمود - و چندی از دوربینان  
 ساطع عرت را آن تخیل که جانوران آن دشت دلگشا بر زبان به بانی یا بلسان متعارف افشای  
 اسرار الوهیت کرده اند - زمانه دراز آن حقیقت آمود وحدت را انوار تجلیات ایزدی در گرفته بود  
 بندگی سعادت منش مانند از نیرو زلفردار خوار افضال آمدند - و چون کاروان نهالخانه مشیت  
 برای انتظام جهانی آفاقی آن کامیاب خواهش ملک معنی را از عالم انفسی نزول معودی دادند  
 بهسلس گذاری این مهین بخشش چندین هزار جانور را فرمان رستگاری شد - و چابکستان نیز  
 هر سو نگهبانی نمودند - که هیچکس پیرامون معود نگشته جانداران گوناگون را بآئین خوش گذارند  
 قوافل جانها را زندگانی تازه چهره آرای نشاط شد - زبان خموشان سرای دنیا بگلشن فارغیالی شناختند  
 از آنجا ( که مغفوت کده ضمیر صائب قدسی از خواهش مستلذات موری پاک است - و همواره نجر  
 ظاهر فروغ انور تقدسی معنی میخواهد ) عزیمت آن در باطن اقدس بجوش درآمد - و آهنگ یکنایی  
 چهره دستی نمود - نزدیک بود که خاطر آگاه ازین دار و گیر را پردازند - و دامن همت از زخارف دنیا  
 یکبارگی درچینند - لیکن بفرمان شاهنشاه خرد خود را ازین آرزو گذارنده قدری بآن گوه مانند  
 گردانیدند - و موی سر را ( که در درازی و دلربائی فریبگاه نظر بود ) کوتاه ساختند - و بسیاری  
 از فرستداران این سلسل به تابانه پیروی نمودند - بدیع تر آنکه پیشتر ازین بچندگاه بر زبان گوهرانشان  
 میگذشت که در عنقوان فرمانروائی برای استیناس هندی نژادان حقیقت اندوز برخلاف آئین نیاکان  
 محبت موی سر پدید آمد - از نیرنگی قدرت ایزدی چه دور باشد که دل ازین برگردم - و بومیان  
 این سرزمین بطرز دلنشینی ما گرایند - همان روز دریای بهتر گذشته بارخیزد نزول اجل فرمودند - و اندیشه

( ۲ ) نسخه [ ی ] از پیش روی ( ۳ ) نسخه [ ب ل ] رویت ( ۴ ) نسخه [ ب ] کامیاب ملک معنی

( ۵ ) در [ بعضی نسخه ] سخن سرایی •



پیش رفتن از ساحلِ فعیبر هنرده آمد - و همدین ایام بر ساحلِ این رودبار راجه بهگونت داس و کنیز مانسنگه از صوبه اجمیر آمده بهسجود نیایش جلا افزای پیشانی گشتند •

و از سوانح روزِ حضورِ مریم مکنی ست بمعبرِ اقبال - درین هنگام ( که کنارِ دروای بهت <sup>(۲)</sup> مریدِ ریاضِ همایون بود ) بموقفِ عرصِ رسید که هودجِ آن پرده نشینِ شبستانِ تقدس دران هواشی پرنور سعادت انداخت - و شوقِ دیدارِ گرمی قافله سالارِ راه - شهریارِ قدردانِ این مرده نشاط • جمیع افزوده در لوازمِ احتیاج و مراسمِ تعظیم ( که غارِ چهره نعنق است ) توجّه والا فرمود - نخستین بفرمانِ شاهنشاهی مدرّ آرای بارگاهِ اخلاص گم هوا افزوزِ ارادت شاهزاده رضاجوی دانش پزوه سلطان سلیم پذیرا شده کامِ عشرت برداشت - و بسیاری از نوینانِ بزرگ و آمرای عالی شکوه بهمرکابی آن بیدار دلِ هشیار خرام نامزد شدند - و سپس آن اورنگ نشینِ فرهنگ آرای برسمندِ سعادت <sup>(۳)</sup> خواصش فرموده بزرگداشتِ خدای مجازی را سرمایه پرستش دادارِ حقیقی گردانید - هم رسم دانی بکار بستند و هم خداشناسی را پایه افزودند •

از مرتبه دانی ست درین مرتبه آری • ایزد ندهد مرتبه جز مرتبه دان را  
و از سوانح آمدنِ پوشکشیهای ولایتِ بنگاله و نوج است بدرگاهِ معلی - درین ایام ( که کنارِ دروای بهت مخیمِ سراداتِ مقدس بود ) خدمت گذارانِ طرزدان عرائضِ خانجهان را به پیشگاهِ حضور آوردند - نقره مضمون آنکه بمیامی نیکسگالی و خوب کرداری فرمانروای زسان ممالکِ شرقی آرامش دارد - و عمومِ توطن گردانانِ این ناحیت نیایش گیتی خدیو ذاکر بر همت دانسته گشاده پیشانی و شگفته دل اند - و راجه مال گوسائین ( که زمین دارِ ولایتِ کوچ است ) بتذکی از شمعشعّه بوارق جهان افزوز گدیان خدیو بفرستانِ فرمان پذیری ناصیه بخت مندی را روشن گردانید - نخستین نفائسِ بنگاله با پنجاه و چهار فیلِ نامور در پیشگاهِ خلعت برنور قبول یافت - و سپس آن تنصوّقاتِ برمی را پذیرفته کامیابِ مسرت گردانیدند - و پرتابِ تارِ فرنگی <sup>(۴)</sup> ( که از اعیانِ بارزگانانِ بنادرِ بنگاله است ) سعادت بار یافت - و با <sup>(۵)</sup> فشرزان خرد از نیک اخترِی حیرت زده خوی ستودا شهریار گشت - و با راستی عقل و شایستگی حال در نظرِ اکسیر آسای گیتی خداوند اعتبار یافتند و هم درینو عبدالباقی ترکستانی بهسعادتِ کورزش دولت اندوخت - گشور آرای از شرطِ حق جوئی هر کس را بخرد راه دهد - و گوشِ پذیرای حقیقت را بشنودنِ داستانهای سخن طرزانِ حرف سرای

( ۲ ) نسخه [ ز ] ریاضِ همایون نزول داشت ( ۳ ) نسخه [ ی ] اقبال ( ۴ ) نسخه [ ب ] پرتابِ مارِ فرنگی

و نسخه [ ز ] پرتابِ بارو فرنگی ( ۵ ) نسخه [ ب ] با نسوزنا زن خود - و نسخه [ ز ] با بسوزنا زن خود

و نسخه [ ی ] با نسوزنا زن خود •

بار دارد - باشد که بدلی روشن یا سخنی دلپذیر بستان سرلی هاطن بشادابی گراید - درین عرصه  
 جویائی (تابصد ناملایم نسزد - و با گروها گروه مردم گشاده روئی نکند) آن در یکنای آگهی بدست  
 نیاید - و کامیاب شناسائی نتراند شد - بسا روشن آسمان تقدس برده نشین ظلمت گاه تیره خاطران  
 خاکستان نادانی شوند - و بسیاری برخلاف آن خویشن آرائی کنند - و از دید این شورش  
 پیوندگان بادی طلب را دل از جست و جوی باز ماند - و پای ارتکابی باز داشته گرنجه گزین  
 آیند - شهریار دبدور از نایابی آن گهر شب تاب جوشش خواهش بیشتر فرماید - و همواره  
 در بزم مقدس هر طایفه را بنظر ژرف نگاه درآرند - ناسران درین هنگام برهنائی برخه  
 در میان آن بادیه پیمای غربت را ( که از حجار آمده بود ) دران انجمن آگهی آوردند  
 بی افسانه گوئی بزیاد کرد - و لخته گفتگوی مذهب و ملت ( که با حبار نصاری  
 ناد - در اندک فرصت ظاهر شد که بچشم دلیل دیدبانی نیکنند - و بصفت کده  
 از بیگانه های از تهدیدستی و زیان زدگی زندگانی آگاه گردیده کار از سر گرفت \*  
 بخصت فرمودن سکینه بانو بیگم است بافروز گوئی حکیم - میرزا - یکم از مکمل ضمیر  
 آن بود که بصوب کابل شتافته میرزای غنوده پندار را بیدار گردانند - و پراگندگیهای  
 ازده سوم را یا را سایه نشین معدلت سازند - و چون نمودار غیبی گویگشای بستکیها آمد  
 بر پیشگاه خاطر اقدس سترند - و چنان بر زبان گوهر بار گذشت که همگی حواشی  
 آنست که میرزا اران گریه و میدگی برآمده محفوف مراحم خسروانی گردد - و اینجا (که  
 از موده روزگار است - و با کوتاه خردان تنگ حوصله خوی گرفته) مبداء بقرب رایت همایون  
 آن بر تافته پی سپر خرابان غربت شود - اگرچه آگاه دلای دور بین برادر کهن را در پای  
 اند لیکن بر ضمیر آسمان پیوند چنان پرتو می اندازد که وجود فرزندان رضاجوی بتارگی  
 آن برادر محال - همان بهتر که او را از دور بنصائم هوش افزای یاور می فرمائیم - باشد که  
 آید او بیدار شده راه فرمان پذیری گیرد - و از هرزه گرایی باز آمده رهنورد منزلگاه سعادت آید  
 و باین تیره رایان شریده مغز و همنشین فرمایگان کونا بین از شاهراه بندگی و نزهتگاه  
 و هی بیرون شتافته بخارستان ناسپاسی افتد ) شایان فطرت عالی و سزوار حوصله والا  
 برخلاف تنگ چشمان زمانه و مختصر اندیشان ظاهر نگاه آن بادیه نورد نکال روز افتاده را  
 شود - و بگوناگون بند خرد امروز سعادت بخش گزین چاره گری کرده آید - بنا بران از وفور

سخن [ ل ] میکند ( م ) نصف [ ی ] سبک نهادی و تهدیدستی ( م ) در [ چند نسخه ] غنوده را

نصف [ ب ] نا آزموده کار است \*

عاطفت پرده‌نشین بارگاه عفت را ( که همشیره اعیان می‌راست ) برهنه‌مونی نامزد فرمودند که بهشتی‌مردم سخنان حقیقت‌طرا را از دوستان و نزدیکان بپذیرند - و گفت دورانِ خیر بسیج بگوشی در نیاید - و از آن شماره نگیرند - اگر عقل روشن و چشم بینا و دل آگاه بودی بفرغ دیدن و روی گوهر را از خرمهره شناخته چون جوهریان چهارسوی معامله‌دانی از هر که رومه گرفتی - و گوینده را از پیشگاه بپوش انداخته نظر بر جمال معنوی گماشته - و نیز در خلوتگاه باطن اقدس آن بود که ( اگر می‌زبان طرز دانا پسند داستان مهرگزینی را آریزه گوش هوش گرداند ) برای دلدهی و خاطر جمع او نسبت تازه چهره‌انروز گردد - هر چند نزد خرد پرهان حقیقت‌نگاه پیوند نزدیک ستودگی ندارد لیکن دوربینان ملک آگهی برای مصلحت روا داشته اند - و شرّ اندک را برای خیر بسیار پذیرفته - ازین جهت فرمان شد که اگر آن مقنعه‌گزینی عصمت‌نشان بهروزی از ناصیه حالی او دریابد بدامادی فرزند سعادت‌پوره گوهر اکیلیل هوشمندی شاهزاده سلطان سلیم نوید شادمانی رساند نزد هم خرداد ماه‌الهی<sup>(۳)</sup> از مقام سیدری<sup>(۴)</sup> رخصت ارزانی داشته میرعلی‌خان سلدوز و میرابواسحق صفوی<sup>(۵)</sup> را همراه گردانیدند •

و هم درین روز ایلیچیان شاهرخ می‌زا دستوری انصاف یافتند - و عبدالله خان و عابدی خواجه را برای دلدهی و خاطر انروزی بدخشیان دستوری دادند - پیشتر گذارش بانست که خانم از جانب می‌زا کاردانان فرستاده در ناهنجاریهای آن ملک معذرتی خواسته بود - چون بر حقیقت حال آگهی آمد شورش می‌زا از خردسالی و کم تجربگی و کوته‌بینی او و هجوم خوش آمد گویان بدگوهر و انبوهی فتنه‌اندوزان سخن‌ساز و کمیایی و فائزانی دانش‌پرهان صواب‌اندیش دانسته بهزش پذیرفتند - و بعاطفتهای گوناگون دل‌های سراسیمه را آرامش بخشیده شادی‌آموز گردانیدند و همان پرگو عنایت تابش نمود که چون آن پرده‌نشین عصمت شرف دولت حضور دریابد بنوید تازه چهره‌انروز نشاط خراهد گشت - و همدیگر نزدیکی پیشوائی جهان معنی بران بیکر قدسی چیرودستی نمود - و جمال جهان‌آرای گیتی خداوند فروغ دیگر بخشید - در نشاطگاه شکار خنیاگران جانور کار بنغمه‌پرداز<sup>(۶)</sup> در آمدند - و زمانه خاطر همایون بدان روی توجه آورد - از شنیدن این افسوس گشایش تار و پود تعلق بل طلسم شناسائی گنج حقیقت یکبارگی گسیخته آمد - آن شهسوار عرصه بینایی را حال دگرگون شد - آنچه پیشروان صفوت و راستگی در جست و جوی آن حرم‌گرای اند جلوه نمایش فرمود - و نظارگیان حراش قدس زلف‌دار فیض ایزدی شدند - در کمتر فرمت

(۲) نسخه [ ۱ ] مباحره رومه گرفته (۳) نسخه [ ۱ ] مه‌دیری (۴) در [ بعضی نسخه ] مونی را

(۵) نسخه [ ب ل ] بنغمه‌سرایی (۶) در [ چند نسخه ] قرب •

به نیرنگی قدرتِ خداداد روی بظاهر آورده بذاکِ زیرِ وقت برداختند - اگر این قسم داستانی معنوی بازگشایِ مظهر گردد دفترها انتظام یابد - و قلم رهگرای را در قدم نخستین بای جنبش فرساید همگی نیست مصرفِ آنست که جلالِ سوانحِ عالم صورت بر پیشطاقِ بینش نگاشته آید - از آنجا که بسیجِ صفی عنایِ دل گسیخته گرداند ناچار برخی از جهانِ تقدس بر زبانِ قلم رود - در بنوا عاطفته نازه چهره نشاط افروخت - و برزآمودنِ انبیا تلاو کوشش فرمودند - در دولتِ خانه خاصِ مظهر حرمیست بیست در بیست - بزرگائیِ دو قامتِ آدمی - بسنگِ سرخ اساس یافته - دیده و زانِ مشکل پسند را بالغِ نظر است - پیشتر ازین یورشِ همایون<sup>(۳)</sup> از چشمه سارِ افضال تراوش نموده بود که بچندے خاصانِ بزمِ تقدس از صفایِ گهر آب و رامشگریِ آبشارها بیدانی و شنوائی را جلالِ نازه داده اند اکنون بنمودِ گوناگونِ لبالب شود - تا گنجهایِ سترگ در پستگاهِ بینش بماند<sup>(۴)</sup> - و عامه جهانیان از نوالِ والا فراوان بهره بردارند - و آرزومندانِ عالم از کشاکشِ انتظار باز مانند - درین هنگام کارسازانِ بزمِ سلطنت را در پُر ساختنِ آن اهتمام رفت - راجه تودرمل بموقفِ عرضِ مقدس رسانید که تا رسیدنِ رایاتِ عالی انباشته خواهد شد - هفته کرور دام در شمار آورده اند - و قیاس میبرد که بمثلِ آن برآموده گردد •

وز سوانحِ آمدنِ شهبازخان است بدرگاهِ همایون - و آوردنِ دودا پسرِ رای سرجی - گذارش یافت که او را بایل ساختنِ گردنِ کشانِ گریه نشینِ صوبه اجیمور و سزا دادنِ بدکارانِ شورش نهاد آن سرزمین فرستاده بودند - او خود را پیشوایِ مردانگی گردانیده کردارهایِ شایسته بجای آورد بسیارے نقدِ زندگانی بغارت دادند - و برخی پرستاری و خدمت گزینی را سرمایه رستگاری اندیشیده در ظلالِ ایمنی برآسودند - رانا بنگاه را بتاراج داده در تنگنایِ ناکامی خوابه نشینِ خمول گشت و دودا ( که همواره از شور پشته و بد نهادی گردِ فتنه بلند ساخته ) زینباری شده راه گری فرمان پذیری آمد - شهبازخان آن لابه گری را همراه گرفته احرامِ بارگاهِ خلافت را سرمایه بختمنندی<sup>(۵)</sup> گردانید - پنجم تیرماه الهی در حدودِ قصبه نهاره ناصیه دولت پزوهی را بجنبه سائے آستان مقدس فروغِ نازه بخشید - و از روشنی ستاره و بیداری بخت بنوازشهایِ خسروانه اختصاص یافت و دران موج خیزِ عاطفت تبه حال او بعرضِ همایون رسانید - پوزش پذیر مهر افزای پایه قبول داده آن نامحشودنی را رخصتِ بار فرمود - و بر زبانِ گوهرآمود گذشت که ادبارِ جاوید از پیشانیِ حال او پرتو ظهور میدهد - در مزاجِ بدنهادان فوش داریِ مهربانی سودمند نیاید - از آنجا که پاس داشتنِ

( ۲ ) نسخه [ ب ل ] همت ( ۳ ) نسخه [ ز ل ] همایون چشمه سار ( ۴ ) در [ بعضی نسخه ] نامه ( ۵ )

نسخه [ ل ] بسیارے ازان مردم ( ۶ ) نسخه [ ل ] بختمنندی او •

بیمای ناکوبر فرمانروائی ست در ظلالِ بخشایش در آمد - و سایه نشین آرامش گشت - چون  
 رایاتِ جهانگشای متوجّه دارالخلافه شد او را در پنجاب گذاشتند - در آن نزدیکی از تپه اندیشی  
 بادیه‌گرد گریز پائی گشت - و غیب‌دانی گیتی‌خداوند بتازگی تابشِ ظهور داد - فهمِ ماهِ موکبِ والا  
 نزدیکِ نصبِ کلور در بای چناب را والا جسرے بسته گذاره فرمود - بیست و یکم از حواشی کلانور  
 تفرقه عالی انتظام داده از دریای راوی گذشتند - ازین نواحی و خضرے بمزبان کشمیر رفت  
 چون علی‌خان حاکم آن ملک بشاهِ والا فرمان‌پذیری نشناختی شهریارِ معدلت اندوز بیست و چهارم  
 ماهِ عشقِ غزنوی و قاضی صدرالدین لاهوری را روانه آنصوب فرمود - تا آن گروه نشین استکبار را  
 رهگزی بلندی سازند - روز دیگر در آن خطّه دلگشای نزولِ همایون شد - و بگلشنِ سرای آن مصر اقبال  
 ( که در آن گلزمین تختِ دولت بجلوس آن یکتای آفرینش فروغِ جاوید گرفته ) سعادتِ ورود  
 ارانی داشتند - و فرخِ بزمِ آراسته مسرت‌پیری گشتند - چهارمِ امرداد ماهِ الهی از حوالی کهرکروال  
 رایاتِ همایون دریایِ بیا را براهِ پل عبور نمود - و درین حواشی سعید خان را بایالتِ پنجاب  
 رخصت فرمودند - آغاز رسیدنِ موکبِ فیروزی اعتصام بدین ملک جمعِ انبوه دادخواه آمدند  
 که شاهِ قلی خان محرم در بایرسِ ستم‌دیدگان پی سپهرِ ناپروائی شد - و از به‌توجهی و پیش‌آمدنِ  
 بدگورانی هنگامه داددهی فروغِ ندارد - اورنگِ نشینِ معدلت‌آرای سرزنش فرموده دلایِ آزاده  
 بدست آورد - و بدکارانِ تپه‌سگال به تنگدایِ خمول شناختند - از آن بار ضعیفِ صواب‌اندیش آهنگ  
 آن داشت که یکم از بندگانِ دادگرِ جدگیری را بیاسبانی نامزد فرمایند - درین هنگام ( که عزیمتِ  
 دارالخلافه پیش‌نهادِ باطنِ قدسی شد ) آن خدمتِ سترگ را بکاردانی و دیده‌وری آن هشیارِ خرام  
 عدالتِ دوست اختصاص بخشیدند - و اندرزهای گرانمایه جوهرِ هوشمندی را جلا افزود - فراوان زر  
 برلی درویشانِ خرسند و آرزومندانِ تهی‌دست مصحوب او بدارالملک لاهور روانه گردانیدند - و براج  
 تهرمل فرمودند که چنان بنساعِ همایون میرسد که در قصبات و قریات پنجاب بسیاری از افغانان  
 بُنگه ساخته اند - اگرچه بظاهر برخه بسوداگری<sup>(۵)</sup> و طایفه بکشت‌وکار می‌پردازند لیکن آثارِ بدگوهری<sup>(۶)</sup>  
 از ناصیه احوالِ ایشان روزافزون است - و ضعیف‌آزایی زمانِ زمان از ایشان بظهور می‌آید - و تحقیق  
 آن دیرتر میشود - و زبردستانِ بگواهی چیره‌دستی نمیتواند نمود - بخاطرِ اقدس میرسد که این  
 گروهِ انبوه را پراکنده گردانند - و هر طبقه را بصوبه فرستاده آید - تا خلأی از هتم‌پذیری سبکدوش گردند

( ۲ ) نسخه [ ل ] دستوری ( ۳ ) نسخه [ ز ] کهرکروال ( ۴ ) نسخه [ ب ] دریای بیا را عبور نمود ( ۵ )

نسخه [ ز ل ] بسودا و طایفه بکشت و کار ( ۶ ) نسخه [ ی ] بدکرداری ( ۷ ) نسخه [ ی ] گروه را

( ۸ ) نسخه [ ی ] هر طبقه را •

را آن طایفه نیز راه آوارگی نهند - و همدین را راجه بهیر و سید مظفر را بحواشی جالندهر<sup>(۲)</sup> رخصت فرمودند - که روزی چند در تابش گاه درزی آداب بندگی آموزند - و بمخوارگی بیچارگان سعادت انورند - و هرکه جویای مدد معاش باشد و نتواند خود را بیدارگاه خلافت رسانید - مانند راه کفاف از اراضی خالصه بنام او مقبر گردانند •

(۳)

و از سوانح نامرد فرمودی محب علی خان میرخلیفه است بدارالسلطنه دهلی - با سال خوردگی مصاحب باشعور بود - و کاردانی خود را از پرتو عقیدت مندی شمرده - بان شاه دانش بزرگ نورا در گزینی یکم از چهار کار بزرگ دستوری فرمود - منصب میرعرضی بارگاه اقبال - خدمت گذاری دربار هبستان - امارت ولایت نور دست - حکومت آن شهر فیض اساس - چون نیروی تکبوری در استخوانی کالبد کمرید از راه انصاف پذیری بشغل پسین خرسندی گردید - بیست و ششم آناه در حدود رحیم آباد سطح درهای ستاج تخته بند فرموده عبور جنوبی نورزی اعتصام شد - درین روز حاجی خان و سایر اعیان الوس بلوچ از رمیدگی و نادانی راه گریز پیش گرفتند - سطوت و شکوه اردوی بزرگ ندیده بودند - و از نگاه خود دوری نگریده - مبادا خدمت درگاه مقدس بدیشان باز گردد در مشغله دریا گذشتن پویای بیراهی گشتند - کنور مانسنگه و زین خان کوکه و خواجه غیاث الدین علی امینخان را پی آن وحشت گزینان دشت به خبری فرستادند - از دیوگهی نتوانستند رسید سخن سازان بدگوهر چنان وا نمودند که در راه جویائی کام سرعت برنداشته اند - روزی چند از دولت بار هلمانده پرده نشین عتاب آمدند •

و از سوانح گذاشتن راجه نورمل است در صوبه پنجاب - چون خاطر شوق پیروی گیتی خداوند رفتن دارالخلافه فتحپور را طلبکار شد برای انتظام جایگیر امرای الوس کچهواکه آن خدمت گزین کاربرد را رخصت فرمودند - و پرتو اشارت والا چنان تابش یافت که برخی از معموره کوهستان شمالی ( که مرزبانان آنجا رهگرای فرمان پذیری نیستند ) اگر از اندرگونی غاشیه<sup>(۴)</sup> بندگی بر دوش خجالت گیرند ببخشش و نوازش خسروانی آرامیدگی بخشد - و گرنه استیصال آن گروه ناسپاس نموده محال و مساکن ایشان مبارزین دولت را تنخواه نماید - در کمتر زمانه فرموده حسن انجام گرفت بحیاره همیای کوه نشین سرمساری را عذرخواه حال گردانیده خود را آویزه فقرات اقبال ساختند و چندی سزا یافته آوارگی گردیدند - هنگامی ( که رایات اقبال بمركز خلافت سایه معدلت انداخته بود ) راجه بهگونف داس و او<sup>(۵)</sup> بسجود آستان قدسی روشن بیداشتی گشتند •

( ۲ ) در [ چنده نسخه ] جلندهر - و در [ بعضی نسخه ] جلندر ( ۳ ) نسخه [ ب ] بدارالخلافت ( ۴ ) نسخه [ ل ]

غاشیه خجالت را بر دوش کشند ( ۵ ) نسخه [ ب ] و برخی از منصبداران بسجود •

و از سوانح فرستادنی فتح خان است با بابت بهکر - در یورش مالوه - حدود دیبال پور چنان آگهی رسید که سید محمد میر عدل را روزگار سپری شد - جهان خدیو اعتماد خان خواجه سرا را ( که بعد الحیز واهی و کارشناسی امتیاز داشت ) بدان ناحیت روانه فرمود - او از کار طلبی لشکره بصوب سسولن<sup>(۳)</sup> برد - و چیره دستی نموده بمصالحات بازگشت - از آنجا [ که پیشتره مردم در کامیابی و مقصود آرائی سر رشته خود از دست داده غرور افزایند - و زیرستان را اعتبار نگرفته پیوند دلبا ( که مهمی بخشیه ست از دادر به همال ) در نظر نیارند ] این مرد هوشمند از چیره اندوزی مراد دزین رفیع دشوار گرفتار آمد - از خردبینی و ناپروائی دوست از دشمن نشاختم - و چالوس مدارائی را از حق گزینی تلخ نما جدا نکرد - بدگوهان شورش منش بر فراز اعتبار برآمدند - و نیک اندیشانی راست گذار در نقاب به توجهی نشستند - و باین خوی نکوهیده با نوکر در داد و ستد گفتگوی به آزموی کرده - و هیله اندوزی را تدبیر اندوزی نام نهاده حق نگذارده - دزین هنگام ( که ربابت همایون پرتو اقبال بر ولایت پنجاب انداخت ) در مقام آن شد که سپاه او بدرگاه مقدس رفته اسباب خود را بنشان خاص آرایش دهند - از خرد غنودگی پیشین و امها که بزرگان داده بود سرمایه<sup>(۷)</sup> انجام اندیشید هر چند تهیدستی خود را نمودند دل نهاد حق گذاری نشد - بجهت متصور علی نام نوکر به با بر خیز از بدگوهان فرامایه آن خواب آلود غفلت را از هم گذرانید - جمع گرفتار شدند - و چنده بصوب قندهار شتاب آوردند - اورنگ نشین اقبال فتح خان را ( که بعدالت اندوزی آراسته بود ) پیاسبانی آن ملک نامزد فرمود - پنجم شهر پور ماه الهی عبور موکب والا نزدیک سپهرند اتفاق افتاد - و بستان سرای مصر دولت بقدم شاهنشاهی طراوت بهار گرفت - امرای عالی شکوه و حکمای فایه و استدلال و سایر خاصان بزم مقدس باندازه منزلت دران انجمن آگهی بسخن سرایی و نکته پردازی نشستند خدیو فرهنگ را بحر شناسائی بموج درآمد - نشنه دلین دشت نادانی سیراب دانش گشتند \*

و از سوانح دربانوردشدنی حضرت شاهنشاهی ست - از هجوم موکب فیروزی و انبوهی گوناگون مردم بمناظر عشرت گزینی پرتو انداخت که عساکر گردون شکوه راه خشکی سپرد - و خود با چنده خاصان بزم عقیدت بدان مسلک نشاط اندزدند - چهاردهم ماه از گذر سلطان پور خضر آباد بمناظر نظر فریب دنیا درآمد رهگرای شدند - و خلاصه نزدیکان و نقاره بیوانات بآئینه شگرف معادت همراهی یافتند اردوی بزرگ و عامه سپاه راه محرا گرفت - نوزدهم ماه ظاهر دارالملک دهلی مورد جنود اقبال شد

( ۲ ) نسخه [ ی ] حید محمود میر عدل را ( ۳ ) نسخه [ ی ] میهون ( ۴ ) نسخه [ ب ل ] از دمه فرومشت

فرور افزایند ( ۵ ) نسخه [ ز ] نا دشمن - و نسخه [ ی ] و دشمن ( ۶ ) نسخه [ ب ] افزائی ( ۷ ) نسخه

[ ب ] سرمایه انجام از بدگوهان اندیشید \*

لورنگ نشین نوردهان زیارت معبد حضرت جهانبانی<sup>(۲)</sup> توجه فرمودند. و پس از زمان<sup>(۳)</sup> بختی درآمده  
لنکر گهاوند - چون رعایای آنحدود از عمل گذاران بفریاد آمده بودند مظفرخان و شاه منصور را  
دران محصر اقبال گذاشتند - که بداد آنها رسیده بملازمت شتابند \*

ایلغار فرمودن خدیو جهان بصوب اجمیر

و اوانجا بمرکز خلافت شتافتن

آئین چنان بود که ساله یکبار در عنقوان رجب بدان مظان قدسی نزول همایون شود  
و بعضی و بخشایش طرز قبول یابد - و عبادت ایزدی بدان طرز والا انتظام گیرد - و ازین روی (که  
بهشتی الهی را جای برنماید - و گرم عام را مکان خاص نزدیک) هر روز آئین بطن چنان پرتو انداخت  
که سلسله التزام رسم و عادت گسیخته آید - و حق پژوهی را بارگاه فراختر یابد - درین سال آن عزیمت  
بیوی کردار نداشت - ناکه بخاطر مقدس تابش داد که بصوب قدسی مظان کام سرعت برداشته آید  
بنابراین بیست و چهارم در حواشی متبرا بر تکار بادپیمای برآمده خرامش فرمودند - و بوخه  
نودبکی عقیدت گزین سعادت همراهی یافتند - درین روز خواجگی فتح الله را (که از ملزمان خدمت  
حضر بود) رخصت گجرات فرمودند - تا قطب الدین خان را ببارگاه اقبال آورد - ازان باز (که  
میرزا کوکه با اعتماد و مویر مراجع شاهنشاهی کنج نشین آمد) همواره مکنون خاطر سهوا آمد بهروزی  
آن سعادت پیروز بود - و بدین اندیشه نیکوئی او را درین یورش طلبیداشتند - که اگر ازان شورش درونی  
آرامش یافته باشد دستوری بار داده محفوف خسروانی الطاف گردانند - از فزونی واهمه و ناپایی  
اندرزگوی همچنان آشفتنی رای داشت - بنابراین قطب الدین خان (که عم حقیقی و پدر مجاری  
اوست) بدان حکم اختصاص گرفت - باشد که بمصالحات اندوزی و دستان طرازی او راه سعادت  
پیش گیرد - و شهریار جهان نورد چنان گرم رفتار شد که مسافت افزون از صد کروزه در چهار روز پیموده گشت  
نصف در قصبه حاجی پور بخانه دودا نزول همایون اتفاق افتاد - روز دیگر مولی مذوهرنگر از مروج مقدم  
شاهنشاهی روشنی پذیرفت - و سپس آن در حواشی قصبه سانبهر<sup>(۸)</sup> ورود آسایش فرمودند \*

( ۲ ) نسخه [ ب ] جهانبانی جنت آقبانی ( ۳ ) در [ بعضی نسخه ] از زیارت ( ۴ ) در [ چند نسخه ] انضال  
( ۵ ) نسخه [ ب ] ایلغار فرمودن گهتی خداوند بصوب اجمیر - و اوانجا بمرکز خلافت - و نسخه [ ز ] قصد  
فرمودن حضرت شاهنشاهی حسب دستور بسوی خطه اجمیر برای زیارت روضه معینیه - و نسخه [ ل ]  
ایلغار فرمودن حضرت گهتان خدیو بصوب اجمیر ( ۶ ) در [ بعضی نسخه ] خلافت ( ۷ ) در [ چند نسخه ] وقت  
( ۸ ) نسخه [ ی ] منام \*



نهمین روز طرازنده شگرفنامه را بینائی خاص جلال‌الزای دیده و دل شد و اجمال این داستان  
 آلهی آنکه در این نیز روی گودونی برای خردسالان سعادت آورد ( که از نور مهربانی کشور خدلی  
 آرا و آهات لواموش کرده بدیدار گرامی آرامش داشته همراه بودند ) از خاصان عقیدت‌گزین هر روز  
 در کس نامزد شده که گویان سرانجام‌نموده بمنزل رسانند - در آن هنگام ( که رایت اقبال از مولی مفرورنگر  
 پیشتر زوال شد ) بدین خدمت مهین برادر بزرگ صورت و معنی شیخ ابوالفیض فیضی و این  
 حیرانی انجمن آفرینش اختصاص گرفتند - عنفوان کرج اشرف برادران در زکاب‌همایون سخن سرا شتابان  
 گشت - و این نوآموز جهان دار و گیر یک‌کنه بدان خدمت پرداخت - چون آن سرزمین جانشین  
 کوهپای وحشی نهاد است هرجا بسیم گاو گرفتن کرده - و گرد شورش برخاسته - بیشتر باور  
 نیارده که پادشاه وقت را باین مرز گذاره باشد - از به یاروی لخته در سرسیمی افتاده - و زمانه  
 از نیک اختوی بهوش گزاید - خاطر در کشاکش بود - که اگر فرموده انجام شایسته نگیرد  
 چه کرده باشی - و اگر بآریزش دل نهاد گردی بسبک‌سری افسانه شوی - و شاید از تنهایی کاره  
 هم پیش نود - ناگاه دران عزمه ناامیدی هاتف غیبی نوبد شادمانی داد - و ستاره بخت‌مندی  
 بدرخشید - بوهمنائی بشارت قدسی گیهان‌خدیرا سرمایه یاد کرد - و لو گره‌گشائی بستگیها نمود  
 بهمارگی دران تابش گرمی و انسر دگی تکاپو شتابان بکوهچه بر شد - ماده گاوان نمودار گشت  
 خود را رساننده گاو دو جدا گردانید - از فیرنگی نائیدات قریب بیست گاو بقلاوزی روانست  
 بی آن روانه شدند - کار دشوار باسانی گزاید - دل را فروغ تازه پدید آمد - و گلشن عقیدت را  
 شادابی دیگر شد •

بیست و هفتم شهر پور ماه آلهی شهر دلگشای اجپور از پرتو قدوم شاهنشاهی روشنی پذیرفت  
 و خلوتگاه نیایش نورستان آلهی گردید - لوارم طراف مشهد فیض بجای آمد - و مستندان منظر  
 کامیاب خواهش گشتند - روز دیگر چون نیم‌شب شهری شد نه کس از ملتزمان حضور همراه گرفته  
 عبیدیز خوش‌خرام را بصوب دارالخلافه گرم‌عنان ساختند - نورنگه‌خان - شیوپه‌خان - حسینی‌خان  
 مقبول‌خان - فتح‌الله شربت‌دار - عبدالله بلوچ - هلال انتابچی - شاکر‌خان آبدار - محمود‌خان خواص  
 مسافت صد و بیست گره در دو روز نور دیده سلیم ماه بدان مرکز سلطنت ورود اقبال فرمودند  
 عالیان را نشاط دیگر پدید آمد - بستان‌سرای دولت بسرسبزی تازه چهره افروخت - و روشنی ازای  
 دیده و دل شد •

( ۲ ) در [ بمفیه نسخه ] دیده دل ( ۳ ) در [ چند نسخه ] منزل بمنزل ( ۴ ) نسخه [ ی ] نزاد ( ۵ ) نسخه

[ ی ] ذبح گیهان‌خدیرا ( ۶ ) نسخه [ ی ] برید ( ۷ ) نسخه [ ب ] سواد ( ۸ ) نسخه [ ب ] صند •

و هم درینولا ( که صاحب ممالک هندوستان از فروغِ معدلتِ شاهنشاهی جهان امروز بود )  
از مهمه گجرات مرقد داشت اولیای دولت ببارگاهِ همایون آمد که قوائلِ حضراتِ عفافِ خطرهای  
دربا گذرانده بصوبه گجرات رسیده اند - چون اسباب سفر خشکی آماده گردد کوچ بکوچ بعزیمت  
دبدارِ قدسی ناقه شوق را محمل بسته آید - از نیوشیدنِ این نوید خاطر مقدس نشاط اندوخت  
و نمون<sup>(۲)</sup> خطاع بشهاب الدین احمد خان شرف نغان یافت که بزودی سرانجام قافله شریفه نموده  
روانه کعبه اقبال سار د •

### روشنی افزودن عبادت خانه بفروغ دیده روی<sup>(۳)</sup>

#### حضرت شاهنشاهی

اگرچه ذات مقدس را دانش خداداد و فنون شناسائی طرازِ حالِ قدسی و غازه چهره  
نورانی ست لیکن از کمالِ نیرنگی فطرت در هر چند پرده خاص بر روی کشیده جهان بینی فرماید  
و بانه از بایست وقت زبان کردار و زقان گفت بسراید - امروز ( که صبح اقبال میدمد - و ستاره  
بختمندهی زمان زمان نور دیگر می افزود ) آگهی موزی را نقاب معذوب گردانیده ارج گذارند گل نفس  
و نرخ شناسندگانی حکمت بکارشناسی و دور بینی خوش برگرفت - گذارش یافت که اورنگ نشین  
فرهنگ پزوه از وفور حق جوئی و فرط معدلت دوستی نشین عالی برای انجمن آگاهی اساس نهاد  
همگی اندیشه والا آنکه ( چنانچه درین دولت ابدی اعتصام از ژرف نگاهی و انصاف طواری گوهر  
کاروانان ملک صورت تابش ظهور داده - و بهانفوزی و سفارش گزینی را بازار گرمی نمانده ) همچنان  
خداوندان علم و عمل و منسوبان نظر و ثاله<sup>(۴)</sup> را عیار گرفته آید - و حقیقت ادیان و ملل و تشخیص  
مذاهب و مشارب لعمه ظهور بخشد - و دلائل و براهین هریک بر فراز تنقیح شتابد - و زیر سره  
و کالی فاسره از آمیزش غلط انداز جدا گردد - در کمتر زمانه بیامی نیت صافی فرهنگه جداگانه  
حس انجام گرفت - و حیلۀ آردای نرور فروش بنیان خانه خمول غنودند - جهان معنی را بارگاه  
شگرف زدند - و پایه شناسائی بلندی گرای شد - درینولا ( که مرکز خلافت از فروغ مقدم شاهنشاهی  
پرتو اقبال پذیرفت ) آئین پیشین را سر آغاز شد - و صفوتکده شناسائی شبهای جمعه از نورستان  
باطنی قدسی پرتویات<sup>(۵)</sup> - بیستم مهر ماه الهی دران عبادت خانه خلوت تجرد را در بزم تعلق چراغ  
امروختند - و نقد دانش اندوزان مدرسه و خانقاه بیارگاه بودند - صاف از درد و سره از مغشوش

( ۲ ) در [ بعضی نسخه ] جهان مطاع ( ۳ ) نسخه [ ز ] اصل نو نهادن بطوهمتی - و جمع بودن موبدان مرفقه

در هفته یکروز و کاوش فرمودن در هر باب ( ۴ ) نسخه [ ز ] طالع را ( ۵ ) در [ بعضی نسخه ] روشن شد •

جدا کردن آغاز شد - و فراخ حومه و بسطت ظلّ الهی چهره آرای گشت - صوفی حکیم متعلم  
مقیمه سنّی شیعه برهمن جتی سیرا چارباک نصاری یهود صابی زردشتی و سایر گوناگون مردم  
۱ دبد آرمهی محفل همایین و نشستن گیهان خدیو بر فراز منبری و آراسته شدن نزهتگاه بوفرضی  
ساحل فارغالی نمودند - و بے بیم پر خاش کنان جنگجوی گنجینه گشای راز گشتند - انصاف طراران  
حقیقت بینی هر گروه از رعونت و خودپرستی برآمده کار از سر گرفتند - و بدست آویز ژرف نگاهی  
و تأمل گزینی بر مسند بزرگی نشاط جازید اندوختند - خود آرایان لجاج پبسته از بدگوهری و کم اندیشی  
در گلزار بندار فروخته سود در زیان اندیشیدند - و از رهنمائی هم نشینان نادان و پیش روی  
بخت خوابیده برسوائی گرائیدند - از وفور دیده دوری و فرط حق جوئی گیهان خدیو انجمنهای والا  
انتظام شایسته یافت - و هر زمان دل و دیده را نور تازه جلا افزود - چراغ شب زنده داری  
ناشر دیگر داد - تاریکی درستان هنگامه تقلید را شمع تحقیق فروخته شد - و عیار دودمان مدرسه  
و خانقاه گرفته آمد - مفتقران ذرّه امید را عروغ غنی و دستمایه بے نیازی بچنگ افتاد - و صیت  
این طرز دین آرائی دنیا بخش طالبان را از وطن تلخ کام ساخته غربت دوست گردانید - درگاه شاهنشاهی  
مروطن مستعدان هفت اقلیم و مجمع دانایان ملل و نحل گشت - زران دردی و قلبیهای جمعی (که بدست یاری  
گزینت و حیل اندوزی در لباس اهل دانش درآمد بودند) ظاهر شد - برخی بے آزرمان حیل اندوز  
باطهور حق و پیدایی ملزم شدن بر همان نمط ایستاده لجاج نمود بآن خیال که چنانچه در مجالس سترگ  
فرمان روایان پیشین از هجوم مردم و بے توجهی بزم سالار و بازار گرمی هرزه سرانان تپه مغز و بودن سر رشته  
تمیز بدست بے دانشان دانانما و دانایان بیمناک مقاصد علمی و مطالب حکمی کمتر تشخیص یافته  
شاید درین محفل همایین نیز بر زبان درازی کار پیش برده آید - و فراوی حقیقت پرده فرو رفته گردد  
خدیو حکمت پرده از فروغ باطن قدسی انجام کار برسائی و دربینی و بے غرضی و آهستگی خود گرفت  
و ازین خری ستوده (که در بزرگان تجرد کمتر یافته شود - تا بفرمان دهان عالم چه رسد) نقد  
گوناگون جهانیان را عیار گرفته آمد - بسا مردم غبار آلود شرمساری گشته گمنامی گزیدند - و طایفه  
خود پزوهایی دلیل بنده از نشیب گاه خمول برآمده بلندی گرای شدند - عقل را پایه بر فراز  
نهادند - دانش اندوزان را ستاره دولت درخشید - بر علمای تعصب و فقهی تقلید (که خود را بحرب زبانی  
و نقل آرائی از تحول حکما و سرآمد خانواده آگهی شماره کردند) کار دشوار شد - و بسیاری را پرده  
از روی برداشته آمد - خانه قلبکاران تبعرای بنگاه هزاران تهمت و بهتان گشت - ( اگرچه بدگوهرانی

( ۲ ) نسخه [ ب ] عروغ و نقل و دستمایه ( ۳ ) نسخه [ ی ] مالی ( ۴ ) در [ بعضی نسخه ] درست بینی

( ۵ ) در [ بعضی نسخه ] فسر - و در [ بعضی ] بصره

که منقش شورش اندیش همواره در باره این خدیو خدایپرست بزرگدها هرزه لای و یافه گوئی کردند ( لیکن درین هنگام پایه بدسگالی را اساس تازه نهاده در گو خسران ابدی فرو شدند - از آنجا که عاطفت شاهنشاهی را تابش روزافزون است - و بر نادانی آن شوریده مغز آشفته رای آگهی بود ) با نیروی صوری و معنوی و سطوت ظاهری و باطنی در پادش آن گروه توجه نفرموده - بلکه زبان و دل اثر نفوس و نفرت باز داشته گرد ملاء پیرامون نزهتگاه خاطر مقدس بر نخاسته - در کمتر زمانه بیماری خوی شایسته بسیار به بلاهای جان فرسا و بگزندهای ناموس گاه رسیده رخت هستی بر بستند - و برخه نیک ذاتان خجالت زده کار از سر گرفتند - از دیرگاه روایی دارند که نیره خاطران صورت گزین سخنان دلایز قدسی نفوس افسانه پندارند - و دانش را جز بدبستان و درس گاه نشناسند و ندانند که علوم مکتبی بیشتر غبار آلود شبهه و شکوک باشد - آگهی آنست که بی آموزش دبستان مفتوحه دل روشنی پذیرد - و نزهتگاه باطن از آسای تقدس پرتو گیرد - از عنفوان ابداع دریای انضال الهی در موجبیز است - و پیمانه مستعدان جهان آفرینش اران بدالب - و همواره بزرگان رسم و عادت با دانش سترگ گسار کار علم و عمل ازین گروه صافی ضمیر جویند - و در پیشگاه ساده لوحان نگارین دل با آئین پرستاری دلایز گشته سعادت اندیزند - چنانچه تاریخ نامها ازان باز گوید - و بسیار تر بود لکه الحمد امروز خدیو خداوندانی علم لدنی ذات مقدس شاهنشاهی ست - مشکلات گروهانگوه مردم از لواحق باطن قدسی باسانی گراید - پذیرائی آگهی اولین خلعت نیست که خیاط ازل دوخته باشد و از دار باستانی و خوانای داستان کهن نیکو داند - چه جای دیده و زان حقیقت گزین آگاه دل - ایند تقدس و تعالی دایم این شجره بومند صورت و معنی را سرسبز و شاداب دارد • • • نظم •

خدایا تا جهان را آب و رنگ است • فلک را سیر و گیتی را درنگ است

جهان را خاص این صاحب قران کن • فلک را یار این گیتی ستان کن

شمع انجمن عبادت خانه روشنی انزلی حقیقت بود - پادری رفیع<sup>(۱۴)</sup> (که از دانشوران نصاری بفهم و فطرت نسای یکتائی داشت ) دران بزم آگهی نکته طراز شد - چندی از نادریستان تعصب اندیش بمغله آرائی و پانص گوئی در آمدند - از آرامیدگی محفل همایون و نورافزائی انصاف روشن گشت که هر کدام گرد بفرقه های باستانی خود تنیده شاره دلیل نمی سپرد - و گشایش معنای حقیقت بر وجه همت نیست - و نزدیک شد که یکباره پرده از روی کار برداشته آید - و مسمارانان اران گفتگو دست بازمانده در تعریف انجیل سخن کردند - و در اثبات این نیز خصم را خاموش نتوانستند کرد - پادری

( ۲ ) نسخه [ ۱ ] هرزه در آئی ( ۳ ) نسخه [ ۱ ] عاطفت شاهنشاهی تابش روزافزون داشت - و در

[ بعضی نسخه ] بالش روز افزون ( ۴ ) در [ بعضی نسخه ] روی •

با خاطر آرمیده و دلمه یقین پدرلی بر زبان راند حاشا امثال این امور از فروغ صدق ضیاء داشته باشد در واقع اگر این گروه کتاب ما را چنین اعتقاد دارند و فرقان را کلام خالص ایزدی می‌شمارند شایسته آنست که خرمی آتش افروخته گردد - و ما انجیل بدست و علمای این دین کتاب خود بدست گرفته بدان عبارات راستی در شوم - و ستکاری هر کدام نشان حق طرازی باشد - بے جگرانی سیاه دل بالغز گشته در باطن آن بقمصب و لجاج پیچیدند - بر خاطر عدالت پژوه این شتر دلی و بے آرمی گران آمد و بفروغ ننگه آرائی بزم آگهی نور آگین شد - همواره دران شبهای روز آسا جلائی نکات و سخنانی دلاویز بر زبان گهر آموذ گذارش یافت - از انجمله بر لوحه بیان نگارش نمودند که بیشتر از هم زبانی ظاهر آریانی حرامند چون بخاطر می‌رسید که صورت آرائی و حرف مسلمانان بے پذیرائی دروپی فایده بخشد بدین جهت بسیاری گویندگان کیش برهن را به بیم افزائی و زور آوری رهتوی دین بزرگان خود گداندیدیم امروز ( که بر تو حقیقت شهرستان باطن را فرآورفته ) چنان فروغ آگهی میداد که درین آشوبگاه اختلاف ( که تیرگی پندار و تاریکی خود بینی تو بر تو فراهم آمده ) بے مشعل دلیل قدمی نتوان رفت و آن روش سودمند آید که بصواب دید خرد برگیرند - از نهیب سلطانی کلمه شهادت بر زبان رانند و پوست پاره جدا گردن و سر استخوانی بر زمین مافند خدا پرتوهی نبود • بیت •

طاعت آن نیست که برخاک نمی‌پیشانی • صدق پیش آر که اخلاص به پیشانی نیست  
نخستین کلم این بادیه خطرناک آنست که با همتی عالی و فطرتی والا بهارزار نفس خود آرای  
بوتلمون برخیزد - و به نیروی شناسائی خواهش و خشم را فرمان پذیر سلطان عقل دارد - و از  
ساحت دل نقش خوبهای ناستوده بسترده - باشد که نیر برهان از پرد مغالطه برآمده حق پرست گرداند  
و یکم از جویندگان راه را از کشش درونی بخره شنی کشد - و چنین مقناطیس ارمعدن ریاضت پدید آید  
یا بدست یاری طلسم و فیرگی نیرنج در گرو خود آورد - و اگر سیج گم کرده در گو نارضامندی ایزدی افتد  
هر آینه عبارات عذاب نبود - و نیز بردیباچه بیان نگاشته آمد تا حقیقت دینداری بر پیش طاق  
ضمیر آسان پیوند پرتو انداخت ما خود را از آئین پیشین نگوشت می‌کنیم - بخت مندانی سعادت اندوز  
از سامعه هموزی بنورستان طلب شتافته در چاره گری نشستند - و غفونگان شوریده رای گرد آمدند  
شورش آمدند - و از اسجا ( که تندباد بے نمیزی چهار دیوار جهان فرو گرفته آئین کیشهای مختلف  
بر زبان می‌آورند - و سنجیدگیهای آنرا مذکور محفل دانائی بسازند ) شهریار دیده‌ور یافته درائی عامه را  
قدری نهاده گزین هر کیش تحسین فرمودن گرفت - و بارها بر لوحه زبان آرایش یافت که آدمی آنست  
که انصاف را پیشرو راه طلب سازد - و از هر گروه آنچه پسند خرد باشد برگیرد - شاید بدین زیست

( ۲ ) نسخه [ ی ] این چنین ( ۳ ) در بعضی نسخه [ گردندگان ( ۴ ) در [ چند نسخه ] و جویندگان راه را •

نفل گم شده کلید گشایش پذیرد - بدین تقریب در حقیقت گزیده هندی نژادان ستایش نمودند و داستان همراهی مردان این مرز بروز ناکامی در ظل وفاداری و مال و جان و ناموس و دین (که کالای چهارموی دنیا ازین برنگذرد) در باختن بشیوا زبانی گذارش نمودند - و شگرف حال خاستن شدن زان این بوم (هرچند بناکامی روزگار سپری شده باشد) بروشن بیانی گذارش فرموده عورت افروز گشتند \*

این طایفه سعادت اندوز چندگونه باشند - نخست پیش قدمان راه نیک اندیشی بجهت شرفی و تعلق ناگزیر هوی جان بپسارند - بسا بوالهوسان باستانی از کم دانشی و بی تأملی چنین گزیده مردم را از نقوش پیشانی و روزنامه احوال در نیافته بگریز امتحان زبان زده گشتند - و آن گوهر بی بها رایگان از دست دادند - و گریه برارستگی و شکفته پیشانی با کالبدِ عنصری یا آنچه نشان آن ره گوی ملک نیستی بود برگرفته بآتش سوزان درشوند \*

سوزند بهم ز عشق سیراب \* همچون دو قتیله خورده یکتاب

و ترخه را اگرچه جان نثاری و همراهی جبهه افروز انبساط نکردن لیکن از بیم بیخاره مردم پاس حرف دوستی داشته بگام شعله فروروند - باخبار نصاری فرمودند (چون در آئین شما احترام زن از دین شمرند و بر مردان جزیه روا نباشد) اگر چنین وفاداری و جانفشانی از زنان این گروه بکوش رسیدن چندان شگفت نبوده - بوالعجبی در حال برهن کیشان است - چندان همخواه فراهم آورند - و بسا از کم پروائی و بی باکی و قدر نشناسی حال کنج نشینان خلوت سرای عفت بناکامی گراید - و ناچنین نازندگان همپایان گرم شعله دوستی و همپائی باشند - از شرفی این شگرف داستان حاضرین حضور در پیشگاه پاسخ خاموش دل و لال زبان حیرت گردیدند - و پیام الهی عموم دانش پژوهان محفل را نشاط آورد گردانید \*

و ز سوانح تقسیم فرمودن اوقات گرامی ست - ( هرچند ذات مقدس گیهان خدیو پاسپانج انعام قدسی نباید - و مهمانان آسمانی را ببدایست آن محترم گرداند - و زمان را بناگزیر آباد دارد و به وقت رایگان و بیجا مصرف نسازد ) لیکن درین خجسته ایام برای رهنمونی سعادت پژوهان متبذّر داستانهای هوش افروز دولت افزای بر زبان قدسی گذارش یافت - و شبانروز خود بخش فرموده مردم را شناسای آگهی گردانیدند - [ اگرچه همواره در هر جنبش و آرامش وجهه همت آه در این بی همال باشد - و رفاجوئی دادر جهان آرای (که در گرو فرمان پذیری سلطان خرد است) تابکار ] لیکن چون از خواب و پرداز دست از همه باز داشته ظاهر را بسان باطن نیایش پژوه گرداند

( ۲ ) در [ چند نسخه ] قوم ( ۳ ) نسخه [ ی ] روند ( ۴ ) در [ بعضی نسخه ] حاضرین حضور خاموش دل

و لال زبان چهره را در پیشگاه پاسخ گردانیدند \*

خاطر بیدار کرد جهان آفرین نور آگین سازد - و در ناگزیر وقت شکر تاره زندگانی بجای آورد - و سر آغاز را شایسته کودنری آراند - و درین شغل سعادت کمتر از پنج گهری ( که دو ساعت نجومی باشد ) برنگذرد و آنرا کلید ابواب مقاصد شناسد - و از آنجا ( که ما را نظام آرای کثرت ساخته اند ) شایسته آنست که لخته بدن پرداخته آید - و بهوشش و تیمار آن قدری توجه برکمارد - و درین کار زیاده از سه گهری ندراند - و سپس آن بارعام داده ابواب معدلت برگساید - و در بازپرس ستم رسیدگان بشهرت و قسم ( که دست آویز حیل اندوزان است ) اعتماد فزاینده از اختلاف تقاریر و سواد بدشانی و پیروهای شگرف و حدسهای عالی پی بمقصود برده آید - و حق بمركز جانی گیرد<sup>(۴)</sup> - و آن از یک و نیم پهر کمتر نباشد - و چون عالم تعلق است لخته بغذا پرداختن و بشارسنگی کار فرمودن ناگزیر - زیاده از دو گهری بدین کار نپردازد - و چون بر ذمه فرماندهان نقش لزوم دارد ( که عدالت را بارگاه بلند برنوازند و از ریان خموشان به بلور آگهی جویند ) ناگزیر زمانه بغیث و اسپ و شتر و استر و امثال آن باید پرداخت - و از قضیم و علیق خبر گرفته به تیمار این منتهی تصنع توجه فرمود - چهار گهری را بدین کار جدا گرداند - و نیز دو پهر درین شبستان اقبال بمهمات پرده نشینان مشکوی دولت و سایر عفاف ( که روی نیاز آورند ) دل نهادن ضروری - تا سوبته بکار رفته باشد - و پایه معدلت شمول گیرد و چون اساس این کاخ استخوانی بر خواب نهاده اند به نیت تفروندی ( که به سپاسگذاری مصروف آید ) دو و نیم پهر را بشاد خواب گذراند - ازین بیان حقیقت شرف یافتگان حضور سعادت اندوختند - و آئین بخت بیداری بدست درآمد •

و از سوانح فرستادن راست گویان ژرف نگاه است بدیدبانای خزائن - برخه غرض آلودگی بدگهر بموقف عرف مقدس رسانیدند که گنجوران دارالخلافه را پای امانت لغزیده دست خیانت گشوده اند - از آنجا ( که سرانجام جزئیات کارگاه سلطنت تا کلیات چه رسد نخستین برهمت دادگران جهان بان نقش لزوم دارد ) لورنگ نشین اقبال مظفرخان و خواجه شاه منصور و قاسم خان و چندے معامله دای خردپرو را به پیروی و شناسائی آن نامزد فرمود - خدمت گزینان راستکار در کمتر فرمتی نقد گنجینه را به محک چربی و چندی عیار گرفتند - و سخن سازان شورش اندیش ببادافراه خویش رسیدند •

و از سوانح آغاز گشادن خزینه انوب تلو است - پیشتر اشارت عالی بآمودن آن از گوناگون نقود شده بود - چون بتکاپوی جدکاران راستی منش مالا مال گشت شهریار دریادل بیست و سیوم مهر ماه الهی

( ۲ ) در [ چند نسخه ] جان آفرین ( ۳ ) نسخه [ ی ] حزمهای عالی ( ۴ ) در [ چند نسخه ] باند ( ۵ )

در [ چند نسخه ] فرمان دهمی ( ۶ ) نسخه [ ز ] آوردند ( ۷ ) نسخه [ ی ] انوب تلو •

برکناره آن مسند آرای گشته آغاز بخشش فرمود - نخستین توجّه بایزد بخشایند؛ بهمال نموده  
 گزینی نیایش گری بجای آورد - سپس آن مهر و روبه و دام یکن یکن خود برداشتند - و چندی  
 باری تنگای حضور را همان قدر مکومت شد - راقم شگرف نامه نیز بدین عاطفت اختصاص گرفت  
 و اولن بار هر روز مشقت مشقت و دامن دامن بگروها گروه مردم بخشایش می یافت - و با نخستین طایفه  
 از زبان غیب گذار خطاب رفت که هر کس از عقیدت پژوهی عطیّه پادشاهی را تعویذ باری هوشمندی  
 اندیشیده پاسبانی نماید - و برلی یابندگی دولت و گشایش مراد پیمان بندد - که ازانچه از کالای  
 این جهان فراهم آید بخشه معین به نهی دستان آرومند رساند - تا در کمتر زمانه بگونگون کامیابی  
 نشاط جاردانی اندوزد - بختمندان سعادت سرشت این سخن را پیغام الهی دانسته گره گشای مقصود  
 آمدند - و بدگوهران نیرو خاطر انعامه انگاشته خار ناکامی پهای دولت شکستند - خاطر آگاهی جوی  
 هر روزنامهچّه احوال مردم ژرف نگاهی بکار می برد - و نشان نیرنگی دم گیرا می جست - بکم مدّتی  
 پاسداری پیام ایزدی بر فراز پایّه امارت جای گرفتند - و آنها (که از غنودگی بخت بدان نپرداختند)  
 بجائی نرسیدند - چون گویم حالت پیشین نیز از دست دادند - و زبان زده صورت و معنی گشتند  
 شرح این شگرف داستان دراز است - ثنای که برخواند - و پرده کدام بردرد - لخته سرگذشت خود  
 می نگارد - و سرمایه شناسائی افزوده میشود - بهمین عقیدت از فروغ گوهر اخلاص به یتاقداری آن  
 همت گماشت - و از میامی آن گلچین بستان سرای اقبال گشت - ازانجا (که دولتها در کمین وقت  
 جویای استعداد است - و نیرنگ سازان تقدیر نو سفروان ملک تقید و نجرّد را در مبدائی حال  
 به تنگناها درآزند) مرا در اولین منزل درازنای تعلق بدان شورستان بردند - از یاوروی اندیشه درست  
 و نیروی بخت بیدار بگشاده پیشانی ثبات پائی پیش آمد - و برهنمونی تائیدات سماوی زبان  
 خواهش بسته و دل را بنزعت سرای خرسندی جای داده آستان گیهان خدیورا آرامش گاه ساخته  
 عشرت می اندوخت - بوقلمونی زمانه گرد فتورے دران مفوتکده نمی انداخت - و تنگدستی رهنمای  
 فراخ نشاطی میشد - همراهان از خیره روی روزگار و دشواری زندگانی جدائی گزیدند - مگر چندی  
 از رهاگشی و فتوت پرستی گرم هدپائی بودند - و ارشفتگی من شکفت حالی داشتند - روزی این  
 نهی دستان تنگ آمده در خرج آن دستمایه دولت کوشش نمودند - از پیشگاه فطرت چنان پاسخ شد  
 که آن دو روزه را بسند نکند - هر آن تدبیر (که سپس آن چاره گر آید) اکنون بکار برده خرسندی باید نمود  
 و اگر زندگانی جاوید را ضمان باشد نیز دل از هرزه گرایی باز داشته دامن پیمان نگذاشت - ازانجا (که نصیب  
 سعادت داشتند) اندرز سماوی پذیرفته گرد دل آزاری نگشتند - همچنان از نشیب و فراز گردش سپهر



چندی بار نفس خود آرای بوتلمون بآویزش برخاست - و غبار آموذ هزیمت گشت - در کمتر زمانه  
 بمیامرو آن نفس قدسی در دولت گشود - و بے تکاپوی جوینده گی و سفارش مردم نوازش شاهنشاهی  
 گم نام خاک نشین را بنیای آسمانی بود - و زر و سیم را در ترازوی همت وزنه و سنگ نماند - بسیاری  
 مزرگان زمانه در خارستان ناتوان بینی افتادند - آمید که بکام برائی ملک معنی فیز چهره نشاط  
 افزوش یابد - و لخته از کشاکش خواهش باز مانده روی در ناپود آرد - پنداری که مدحت سرائی  
 مبدند - برخه نعمت رسیدگی را بآنین نیایش می نگارند - چنانکه صفات برگزیده الهی افزون از حوصله  
 عادتیان روزگار است - مرا شمول رافت برین میدارد تا بعد از سرگذشتای خویش خاطر نشان  
 ارباب ظاهر سارم - باشد که نابینایان را چشم و بینندگان را سرمه روشنی افزا بدست آید - و ببارگاه  
 حقیقت پیوسته سعادت اندوزند \*

و از سوانح آمدن عرشداشت خان جهان است بدرگاه والا - ( چون بفروغ آگهی و کارشناسی  
 ملک دلگشای بنگاله از خس و خاشاک ناسپاسان رفته آمد ) ابراهیم نزل<sup>(۲)</sup> و کریم داد موسی زئی  
 همچنان در حدود ولایت بهائی بمکین گاه شورش بودند - و عیسی زمین دار آن موز بحرف سرائی  
 روز گذرانده - و شاه بردی<sup>(۳)</sup> میرنواره نیز سر استکبار می افراخت - کارگذار خدمت افروز سناه آراسته  
 روی بانصوب آرد - در نواحی قصبه کواس<sup>(۴)</sup> نوک مادر دانه با سایر اغرق و محمود خان خاصه خیل  
 مشهور بمنی و بسیاری افغانان سرکش بدست آویز زینهار پیوستند - مال دیوان بدست آمد  
 و گزین اندوختها برگرفت - میان نوکا و متی غبار خصومت برخاست - خان جهان ( که در اندیشه  
 فرستادن او بفراستخانه نیستی بود ) او را بخوابه عدم کسبل کرد - تا بظاهر داد فاسزائی ( که  
 بدر نسبت میکنند ) یافته باشد - و هم گرفتارها در کنج پنهانی ماند - شاه بردی ( که آواره دشت  
 خود سرب بود ) اندر زهای حقیقت پذیرفته رهگرای نیکو بندگی شد - و چون قصبه بهوال<sup>(۵)</sup> مورد جنود  
 آسمانی انصام گشت ابراهیم نزل و کریم داد و دیگر افغانان آن سرزمین داستان فرمان پذیر و در میان  
 آورده سخن سران یکجته بنیاد کردند - عیسی همچنان گریه نشین سرناسی بوده بخورت افروزی  
 توان لشکره بسرکردگی شاه بردی و محمد قلی روانه ساخت - دریای کناره سندر در نور دیده بحدود  
 نسل آویزش سخت رویداد - عیسی شکست یافته راه گریز پیش گرفت - و نفائس غنائم بدست  
 ساجدهان دولت افتاد - از اینجا ( که غرور تیرگی انزای دیده و دل است ) ناگهانی<sup>(۸)</sup> سچاس دلار

( ۲ ) نسخه [ ی ] نزل - و در [ بعضی نسخه ] نزل ( ۳ ) نسخه [ ا ] ولایت بهادری - و نسخه [ ب ] ولایت بهار

و نسخه [ ز ] ولایت بهادری - و در [ بعضی نسخه ] پنهانی ( ۴ ) نسخه [ ل ] شاه بردی ( ۵ ) نسخه [ ب ی ]

نوکا ( ۶ ) نسخه [ ب ] بهلول ( ۷ ) نسخه [ ب ] کیتل ( ۸ ) نسخه [ ل ] مجلس و پرتاب که از

و مجلس پرتاب ( که از نامداران آن هواشی بودند ) از رودها و جویها کدلان نواره آورده آتش  
 مبارک بخندند - مبارزان لشکر فیروزی بالغز همت گشته روگردان شدند - و همان چپقلش برخی  
 را اندر دامن کشتی گذاشته گریختند - محمد قلی از نیزدستی و مردانگی خود را بر سفینه مخالف  
 بدو آرای گشت - و باندازه توانائی تکاپوی نموده دستبر آمد و از بدائع اقبال روز افزون  
 در عیان تابی جنود نصرت اعتصام نیله غازی زمین دار رسیده دست جرات و جلالت  
 در بیم روز ناامیدی لواجم نصرت چهره انروز اولیای دولت گشت - و با فراوان غنیمت  
 بهت خراش شدند - و مخالفان تیره رای در موج خجالت افتادند - مقارن این ابراهیم نزل  
 سر خود را با گزیده کالای آن سرزمین فرستاده زینهار خواه آمد - سپه آری پوزش پذیرفته معارفت  
 و بصحت پور ( که در حوالی شانده شهره اساس نهاده بود ) عام عسرت و کامرانی برافراخته  
 در پس نائید آسمانی بموقف عرفی همایون رسانید \*

درین ایام بسطت گدائی نام نغمه سرائی بنظر اقدس در آمد - و روشن شد که از یک زن  
 است و پنج پسر دارد - ایستادگان بارگاه حضور شگفتها نمودند - بدین تقریب بوزبان گوهر آمود  
 داشت که ناوچه را بیست پسر از یک زن بوجود آمده بود - بدرگاه همایون عرضداشت که چندی  
 بودند این بگدامن از بسیار زائی حرام شده - چاره من چیست - و نداه حالی مرا چه علاج  
 - باز جمع دار که این سخن فروع راستی ندان - حرف سرائی بدو پوزش از خود داشته اند  
 خبر داشته باشند از قبیل احترام خواهند بود - تا از برای حمت - تا بدو پوزش

۱۸۷۰

بی صادق خان

- دایه سالی عتبه والا گشت

رحمت - خدیو عالم پاس پیمان داشته بکوناگون

حضر جمعی میزاست مسلسل بدرگاه همایون - نگارش یافت که از دستری  
 گوهر در مرید گجرات روی سعادت از بارگاه اقبال برنات - و چگونه  
 همان بارگاه داشت ادبار گشته در خاندیس گرفتار آمد - از روی مهربانی

نسخه ( ۳ ) نسخه [ ب ] بهمکر ( ۴ ) نسخه [ ی ] درین تنگنما ( ۵ ) نسخه [ ی ]

نسخه ( ۶ ) نسخه [ ی ] بهمکر ( ۷ ) نسخه [ ی ] درین تنگنما ( ۸ ) نسخه [ ی ]

روحانی برگرفتند - چه جای دروینان معنی آگاه - چون از آن شگرف حالت باز آمدند سپاس ایزدی  
سجای آورده دامن امید رامشگر بنقود گرامی آورده ساختند •

و از سوانح برآوردن میرزا عزیز کولکناش است از تنگنای حرمان - بهمیزبانی معامله نشناسان  
حوش آمدگوی و هوش برنایی در خارستان خواهش تباہ افتاد - اورنگ آرنی معدلت دوست  
از نور عاطفت و کاردانی روزی چند از دولت کورنش باز داشته بدستان هوش آزمایی فرستاد - ( چون از  
پیشانی روزگار لو نقوش پشیمانی برخوانده شد - و فروغ پرستاری تابش ظهور داد ) دوازدهم آبان ماه  
الهی از راه عاطفت و مهر افروزی از آن ظلمت کده اندوه برآورده بانواع نوازش اختصاص بخشیدند  
از ستاره لوهنی و بخت بیداری بقدر آن ایام آئین خدمتکاری پیش گرفت •

و از سوانح آمدن راجه مدحکراست بدرگاه والا - پیشتر گذارش یافت که او گرد مصاف  
انگیخته غبار آلود هزیمت گشت - از آن پس خجلت زده در تنگناها روزگار گذرانید - صادق خان از وفور  
کاردانی رخت اقامت در آن حدود انداخت - چندانکه از هجوم مبارزان همت تیزین کار برو دشوار شد  
ناگزیر بهجز گرائیده نیکو بندگیهای پیشین را دست آویز باز گشت گردانید - و بهزاران لابه گری  
و پرورش آزمایی درآمد - امرا پاسخ دادند که اگر عرصه پیکار آراسته نگشته گنجائی داشت که زاری  
پذیرفته شود - اکنون سرگذشت بموقف عرض همایون میروسانیم - و او نیز کاردانی آگاه فرستاده  
تباہ حال خوبش ایستادگان بازگاه حضور را خاطر نشین سازد - باشد که موجه افضال درگیرد - و از گرداب  
نامیدی بحال مراد اندازد - بظایران سوم چند برادرزاده خود را با پیشکشها روانه آستان جلال  
گردانید - در حوالی بهیروز فرستاده سعادت بار یافتند - و از آنجا ( که خوی ستوده شهریار عذر پذیر  
سید کارلو پشیمانی گزین است ) بر حال او بخشوده نوازش فرمودند - چون نوید جرم بخشی سامعه افروز  
شد - بهمراه اعیان دولت روی نیاز بقبله اقبال آورد - بیست و یکم آبان ماه الهی صادق خان  
ما سایر سرداران ( که در آن لشکر چهره افروز خدمت بردند ) آمده نامه سالی عتبۀ والا گشت  
و گروه نشین استکبار بسجود نیایش سعادت اندوخت - خدیو عالم پاس پیمان داشته بکوناگین  
نوازش سربلند گردانید •

و از سوانح آوردن مظفر حسین میرزا ست مسلسل بدرگاه همایون - نگارش یافت که از مسازی  
و همنشینی فرومایگان بدگور در صوبه گجرات روی سعادت از بازگاه اقبال برنات - و چگونه  
سربشورش برداشت - و چنان آواره دشت ادبار گشته در خاندیس گرفتار آمد - از روی مهربانی

( ۲ ) نسخه [ ل ] معنی نگاه ( ۳ ) نسخه [ ب ] بهمکر ( ۴ ) نسخه [ ی ] در آن تنگنا ( ۵ ) نسخه [ ی ]

یوم چند ( ۶ ) نسخه [ ل ] مسجد نیایش بجای آورده سعادت اندوخت •

و تیمارداری مقصود دنبه را فرستادند که او را به پیشگاه حضور آورد - مرزبان آن ملک در سپردن نسل‌گیری شد - و شرطهای دور از کار درمیان آورد - همانا از توجه زیات عائی بصرب پنجاب در نگره‌های اندیشه‌ها افتاد - قطب‌الدین خان خواجگی فاج‌الله را فرستاده اندرزگوی آمد - و آواز بارگشای مویک مقدس بصرب دارالخلافه جهان را فرگرفت - ناگزیر از آن سلاله‌های ناسزا باز مانده او را محسوب بندگی بارگاه خلافت روانه گردانید - و از دور بسیجی و حزم‌اندوزی مطلب خان با برخی سپاه مالوا نیز دستنی نموده همراه شد - بیست و هفتم آذر ماه انبی آن آواز دشت ناکامی را بقدری بارگاه آوردند - گپهان خدیو از فراخ حومه و فراوانی رفت بزندلینان حواله فرمود تا انداز پند پذیرد و سعادت آموزی گرفته آید - در کمتر فرمونه آثار یک بختی از ناهیه حال دریافت قلم عفو بر جرأت نام او کشیدند - و بفنون الطاف ظل‌اللهی شرف اختصاص یافت - روز دیگر قطب‌الدین خان از صوبه گجرات آمده ناهیه بخندنی را بسجود آنان قدسی جلای تازه داد و بگوینا نوجبات شاهنشاهی سربلندی گرفت - و همدین نزدیکی راجه بکونت داس و جگناته و راجه گوپال و جگمل پنوار و چند دیگر از مجاهدان دولت بصوب پنجاب رخصت یافتند و هر کدام را گرانبار اندرز ساخته بوالا اسپ و گرمی خلعت سربلندی بخشیدند - و فرمان شد که در لوازم خدمتکاری جدگزیں آمده از علاج دید سید خان بیرون نهند - و در انتظام آن صوبه و آمدن کرم خود زمانه نغنونند •

و از سوانح فرستادن شهباز خان است بصوبه اجمیر - چون آگهی شد ( که رانا دران حواتی سر بهورش برداشته ) چهارم دی ماه انبی غازی خان و محمد حسین و شیخ تیمور بدخشی و میر زاده علی خان و بسیاری از مبارزان هستمند را بسرکردگی آن خدمتگذار عقیدت‌گزین دستوری کرامت فرمودند - تا آن فتنه‌اندوز کیم‌گری و سایر سرکشان نخوت‌فروش از تبعه‌کاری باز آمده ره‌گری نیکوبندگی کردند - و گرنه خرمی هستی آن مشقه ناسپاس بصمصام آنسین کردار مجاهدان دولت سرخته گردد - و فراوان خزائن همراه کردند - بکثر زمانه کار آن نیروهای بخواری پیوست - و کانه خلایق در ظلال عالمیت نشاط‌گزین و سپاس‌آری شدند •

و از سوانح بنیاد نهادن غریب‌خانها - از وفور مهربانی و شمول عاطفت بکاربردان سعادت‌گزین فرمان شد که اطراف دارالسلطنه سراهای فراخ اساس نهند - و بمیر چشمان مهربان دل سپردند - ناغریبان و مسکینان چهار رگی عالم بے نگرانی خاطر و بارکش انتظار خانه نشین گردند - و نهی دستار

(۲) نسخه [ب] و حزم‌اندوزی و احتیاط‌ورزی مطلب خان (۳) نسخه [ی] و همدین ولا (۴) نسخه [ی]

میت بلند را (۵) نسخه [ب] سپاس‌گذار شدند •

به سایه را خورش و پوشش آماده باشد - در اندک زمانه فرموده حسن انجام گرفت - و به نوابان مستمند را در تابش غریب وطن گاه آسایش پدید آمد •

و از سوانح پندرد کردن خان جهان است سیف سرای را - ( چون آوای بهائی کامیاب خواهش بازگشته بصفت پرور اقامت گشود ) از باد هوش یابی خود کامی خاطر اخلاص گزین او قدره غبار آلود شد - در سعادت نهادی پرده آزر او دریده نیامد - در کمتر زمانه بر بستر رنجوری افتاد - تابش نب بهشتی شکم کشید - پزشکی هندی ناامیده داروی گرم دادند - و سرشته زندگی گسیخته آمد یک و نیم ماه دردمندی شکم کشیده شب دیبازر هضم دی ماه الهی رخت هستی بر بست کشور خدای ازین فروشن تاسف سترگ فرمود - و آمرزش او را طلب گار شد - و بمقتضای فرمان روائی ملک معنی در نزهتگاه رضا شنانته بستان سرای به خزان تسلیم بدست آورد •

و از سوانح نامیه سائی سلطان خواجه است بسجود عتبه اقبال - چون بمنصب سالاری حاج اختصاص یافته رخصت اندیاز گرفت مهین بخششهای شاهنشاهی را بشریف و وضع رسانید و بومی و غریب آن بلاد را کامیاب خواهش ساخت - و کارهای سترگ آن سرزمین انتظام داده با قافله بزرگ رهجوی آستان چال شد - و با دله عقیدت گزین و همته ارادت طراز راه دراز بتازک شوق سپرد - بارد هم ماه گیاه خدیو اخلاص دوست عشرت شکار پیش گرفته صحرا را بهر توفد سی قدم طرولت بهار بخشید - او در آن عرصه دل گشای بزمین بوس مژگانی سر بلندی بآفت - اسپان عربی و سایر فئاس و شرائف آن دیار را بنظر همایون در آورد - و نشاط میدافکنی بجای آمد - و پایه اعتبار آن سعادت منش افزوده گشت - و هر کدام از همراهان فراخور منزلت بافضال شاهنشاهی چهره شادمانی افروخت خواجه بسا دستگیریهایی کشور خدای گذارش نموده دل و گوش مردم نگارین گردانید - از انجمله در هنگام رفتن شیخ خردساله از بالای چهار بغرقاب افتاد - هر چند سفینه تیزتر میرفت آواز گریه نزدیکتر میشد - و بگوش کشتی نشینان عالم به سروین میرسید - خواجه نذر گیتی خداوند کرده سُبُک مصحوب خلاصیان فرستاده انتظار نیرنگی قدرت می برد - دریا وزان ازین جمست و جوی بیجا نسوس میگرفتند - زمانه دراز سپری شد - و نشانه از آن پدید نیامد - و زبان بیغاره سرایان دراز گشت - و این سعادت آمود بغم فرو رفت - در نیم شب ناامیدی فرستاده فرو رفت غرقاب را سلامت آوردند - عامه مردم را حلقه بندگی در گوش هوش کشیده آمد - در کمتر زمانه بیکو خدمتیهایی خواجه جوهر او را جای دیگر بخشید - و بمنصب ترخانی اختصاص یافت و شغل صدارت بزرنگاهی او باز گشت - و از بخت فرخی و اختر سعادت در صدر نشینان بزم اخلاص جای گرفت - و همدین ایام فرمان شد که میر فخرالدین مشهدی ( که بخطاب نقیب خانی

بلند باهنگی دارد ) از آجین بحکومت پتن گجرات روانه گردد - و چون بدانجا رسد ترسین خان را  
( که بمحالت آن حدود معدلت می آموزد ) متوجه درگاه همایون گرداند •

و از سوانح فرستادین میرحاج است بیمارگویی دلها - همگی عزیمت شهریار حقیقت پژوه  
انست که نهی دستار قناعت گزین هر دیار از دولخانه احصای گیتی خداوند کامیاب خواهش کردند  
و عموم محتاجان برای خود رسیده مایه خرسندی برگیرند - ( چون روشن شد که بگلبنانگ زربخش  
هرساله از اقصای روم و شام بے نوایان آرزومند در جریده عرب فراهم آمده اند - و داستان نشاط افزایی  
و سهل گذاری بومی و غریب آن ملک بموقف عرصه همایون رسید ) درباری عاطفت بموجه در آمد  
و بکارگذاری بارگاه خلافت اشارت شد که یک از سیرچشمای آگاه دل باین خدمت والا نامزد گردانیده  
در برابر آنچه پیشتر فرستاده بودند سرانجام نمایند - خواجه یحیی را سزوار دانسته عرضه داشتند  
و بنظر قبول تحسین یافت - بیست و ششم دی ماه الهی بقافله سالاری حجاج و رساندن عطایای بزرگ  
رخصت فرمودند - او نبیره پسر قُدرة اصفیا خواجه احرار است - بیک واسطه بخواجه عبدالله  
( که ثورانیاں خواجگان خوانند ) میرسد - اگرچه جوان گاه نظر و تاله کمتر پیموده لیکن قدرے طب  
و برخی سخنان صوفیه بر خوانده بود - و در راستی و درستی از یکتایان روزگار - و همدین هنگام  
قلیع خان را بصوب گجرات دستوری دادند - تا در انتظام رعیت و سپاه یاور کارپردازان آن ناحیت  
باشد - و سرمایه افزونی آرامش آن دیار گردد - و از اقطاع خویش نیز آگهی پذیرد - و در آبادی آن  
همت برکارد - و حاجی ابراهیم سهرندی را بصدارت آن ملک فرستادند - او قدر این تربیت ندانسته  
جوهر دانات فطری و سفاقت ذاتی خود آشکار کرد - و بهاداش آن گرفتار آمد - چنانچه در جای خود  
نگاشته آید - و همدین ایام خواجه غیاث الدین علی آصف خان را بصوبه مالوه و گجرات فرستادند  
از آنجا که ناگزیر فرمانروایی ست ( که در هچند گاه گردانان سعادت سگال بهر ناحیت کسب کرده  
از چگونگی سپاه چراغ شناسائی برافروزند ) بیستم بهمن ماه الهی آن معامله گذار شیوا زبان را  
رخصت فرمودند - که سپاه مالوه را بداف رسانده بجرات رود - و باستصواب شهاب الدین احمد خان  
و قلیع خان رونق افزای جنود اقبال گردد •

آغاز سال بیست و چهارم الهی از جلوس اقدس شاهنشاهی

یعنی سال اسفندارمذ از دور دوم

درین هنگام ( که از نور دیده وری و سامان حق پژوهی اورنگ نشین فرهنگ آرای بهار انفسی ر

- جشن آراسته دارد ) ربیع آذاتی بزم نشاط گسترد •
- نظم •
- مجلس آرا شو درین موسم که با برگ نشاط • گل چمن آرای و شاهنشاه جهان پیرای شد
- شاه اسکندر منش اکبر که در بزم مراد • همچو خضر از چشم حکمت قدح پیمای شد<sup>(۲)</sup>
- 
- روز چهارشنبه دوازدهم محرم ( ۹۸۷ ) نهمد و هشتاد و هفت پس از سپری شدن شش ساعت و چهل و هفت دقیقه روشنی افزای جهان صورت و معنی بازگشای دانش و بینش معیار گوهر آفرینش دیدبان پیدا و پنهان بمرج حمل پرتوانداخت - دلها جوش حقیقت برزد - و بیکرها صفای روحانی گرفت - علقها<sup>(۳)</sup> را بآب دانش تازه روئی آمد - و معزها را سرمایه گران تر نهادند از شمع لوامع درون و بیرون مالا مال فیض شد - و دامن و جنب روزگار از گلهای آرزو برآمد - و هزاران نقش دلفریب پالغز و الا نگهان دشوار پسند آمد - کشور خدای بر مصلحت کارروائی گنجینه گشای افضال گردید - و گروهها گروه مردم براه رسیده سرمه چشم و داروی دل و سرمایه زندگانی اندوختند ایند به همال خسرو آفاق را در گران سایه پایندگی خویش با خرد خزانی نما و طبع جواهر فشان
- طرب پیرای دارد •
- نظم •

مدام تا همی امروز باشد از پی دی • همیشه تا همی امسال باشد از پی بار

بقاش باد و سرش سبز و روزگار بکام • فلک مساعد و دولت رفیق و داور بار

در عنفوان این سال مظفرخان را بایالت بنگاله دستوری دادند - و غمگساری زبردستان آن دیار فرمودند آنچه نصبت هر هست فرمانروایان دادگر طراز لزوم دارد آنست که امصار و ولایات را ( که طوائف انام و گوناگون جانور دران فراهم آیند ) بدوربینان معدلت اندوز فراخ حوصله بچهارند - تا بدستاورز فروغ بینش گوهر آدمیان روشن شود - و بترازی رسانی سنجیده آید - و داددهی و دولت افزائی بباستگاه روی آورد - و از گشادگی همت باربردار و ناملاطم کش گردد - و به نیروی خوی گزیده هنگام ناکامی پاسبانان خویش کند - و پیش بینی را دستیار خود گرداند - تا پروشانی روزگار انتظام پذیرد - و بخت پابرمودی نماید - و آسودگی و شادمانی چهره افروزد - و گرنه آدمی زاد در چنین آشوبگاه کالیه شود و با عقل صلاح اندیش بیگانگی ورزد - چون خان جهان را پیمان زندگانی ببرز آمد - بایالت آن ملک دلگشای مظفرخان را ( که از گزین خوبها فراوان بهره داشت ) نامزد فرمودند - و باندازهای هوش افزا گرانبار گردانید - سیوم فروردین ماه الهی بآن صوب فرستادند - منصب بخشیکری آن سپاه برضوی خان تعلق گرفت - و شغل دیوانی بکاردانی میراادم و رای پتو داس مقروض شد - و حکیم

( ۲ ) نسخه [ ز ] قدح فرسای ( ۳ ) نسخه [ ی ] بینش دیدبان پیدا و پنهان ( ۴ ) در [ بعضی نسخه ]

علقها بآب دانش تازه روی آمد ( ۵ ) نسخه [ ی ] دستار خود •

ابوالفتح را بصدارت و امینی اختصاص بخشیدند - و میرزا نجابت خان و میر جمال الدین حسین آنجو و سیارے از ملازمان عتبه اقبال را بهمراهی نوشتند - و همه را بخلعتهای فاخره و اسباب خاصه نوازش فرموده شرف رخصت ارزانی داشتند - و منشور سهیم مطاع باسمعلی قلی خان نفاذ یافت که چون مرزبان نو بآن سرزمین پیروند گشاده پیدشانی ولایت باو سپرده خود احرام آستان بوس نمایند - تا ریش سوگواری او بنوازش والا مرهم پذیرد - و خاطر برهم زده بآرامش گراید - و بقیاخان و باباخان و جباری و سایر امرای انصوب فرمان صادر شد که از مرادید سپه آرا بپرونی نباشند و همدین آیام دیهیم خدای از نیروی فطرت والا و همت خداداد نقوش چراغ مظفر حسین میرزا را از دیباجه اعتبار سترده بخشش و نوازش فرمود - از انجا ( نه روز بازار مهرافروزی ست - و غرضهای بشری در گوئی نیستی ) فتنه اندوزی گجرات را ( که لخته در جای خود گذارده آمد ) ناکرده انگاشت ( اگرچه گیتی خداوند از جان شکر می جانور خویشی را برکناره گیرد - و همواره بنوش داری مهربانی بدگوهایی روزگار را چاره گر آید ) درین بخشش والا بر صافی ضمیر پرنو انداخت که سرچشمه عصیان خاطر ساده لوح او نبود - فتنه اندوزان نافرجام و کونه اندیشان بے آزر او را دست آور شورش گردانیده بودند - و همدین هنگام میرزا عزیز کولکناش از فروزی راهمه به تنگنای خمول شتانت و روزه چند او را کج گواهی بکنی حرمان بر نشاند - میر علاء الدین عمل گذار را بگمان نادرستی بهرستار خود سپرده بود - از ناخوشی که داشت در شکنجه بے آرمی تار و پود زندگی او را از هم گسیخت میرزا از ولور عدالت آن فرصت جوی بے باک را بقصاص رسانید - و از ایزدپرستی بے خواهش کس چنین داد نیکویی داد - پدر میر از لهران زمین دادخواه آمد - و ستم رسیدگی میر بموقف عرض هماهون رسانید - کارگیای حق بڑو ( که در عدالت گاه او از خویش تابیکانه تفاوت نبرد - و از بیگلبیگی تا ژولیده موی بے سرو پا تفرقه نگیرند - و از زبردست تا زبردست دگرگونی نبود - و با گرانمایه و لپی دست یکسان نسبتهی رود ) اشارت فرمود - تا امیران داد باریس نمایند - و حقیقت را بے غبار آلود مدهانه عرضه دارند - آن نابور عاطفت از نیروی خیال بے عناوتی فهمیده بگوشه عزلت نشست - و بزرهائی گرانمند خوشنودی آن ماتم زده بدست آورد •

و از سوانح رخصت ایلمی عادل خان بیجاپوری ست - اگرچه از غفردگی بخت فرمان پذیری شایسته نموده لیکن بآئین سایر حکام دکن همواره مردم کاردان و پیشکش گزین فرستاده خود را مذکور

( ۲ ) در [ چند نسخه ] نجات خان ( ۳ ) نسخه [ ب ی ل ] نباشند - و فرمان پذیری و خدمتگذاری را سرمایه

دین و دنیا شمرد ( ۴ ) در [ بعضی نسخه ] بکمال نادرستی ( ۵ ) نسخه [ ی ] نه بخواش کس ( ۶ ) نسخه

[ ی ] نمی جیب •



مجلس همین گردانده - درینروز نیز بک از طرزدانان شیوا زبان را با تنسوقات آندیار فرستاده بود  
کشورخدهو از نهاد مهراندیشی و نیک سگالی آمده را کامیاب خواهش گردانیده دستوری بازگشت  
فرست فرمود - و حکیم علی را باندن گونی او همراه گردانید - تا شرائط خیرسیتی بجای آید  
و لوازم نصیحت سرائی بتقدیم رسد - و با این همه مدارا اگر آئین پیش نگذارد و رهگوی نیکوندگی  
نشود جنود فیروزی اعتصام رفته بمالش بیدار گرداند - هرکه چنین خیراندیش و نامل گزین بود  
زمانه کارساز آید - و بخت پذیرا کند - و ستاره همی - و همه سرکشان جهان فرمان پذیری را  
سرمایه سعادت شمرند •

و از سوانح دبستان نشینی و دانش آموزی شاهزاده سلطان مراد است - درین هنگام ( که آن  
نونهال برومند خلافت بهشت سالگی رسید - و از بیماریهای پیاپی تندرستی رویداد ) اورنگ نشین  
فرهنگ آرای خواست که آن گوهر آگهی پذیرای نقش حروف و معانی الفاظ گردد - و بسواد  
باستانی نامها چراغ حقیقت افروزد - بیروزش سایه الهی لوح تعلیم در کنار سعادت آمود نهاده  
بشیخ ابوالفیض فیضی ( که در دانش و کردار یکتا ست - و جهان بینش را مرزبان - و بخطاب  
ملک الشعرائی شهره آفاق ) اشارت همین شد که آموزگار فوخاصته بزم اقبال باشد - در کمتر زمانه  
خواهش بر کرسی قبول نشست - و در پیچ صورت و معنی گشوده آمد - و دامن دانش فراح  
و روزی کده بینائی بافزایش نور روشن شد •

و از سوانح آمدن میر نظام برالا درگاه - پیشتر گذارش یافت که شهریار دیده در عبدالله خان  
و عابدی خواجه را مصحوب ایلیچیان بدخشان بانصوب کسید فرمود - میرزا شاه رخ قدوم آیندگان را  
سرمایه جاوید دولت اندیشید - و پذیرا را سرمایه سترگ دوستگامی برشمرد - ( چون خانم بیمار بود  
و ستارا زندگ او بغروب نزدیک ) مهمان بیگم دختر خود و میر مذکور را ( که نسبت دامادی داشت )  
با نهائس آن دیار روانه درگاه مقدس گردانید - تا خود را بنارگی بسنه فتواک اقبال گرداند - و دستمایه  
آبادی دین و دنیا سرانجام یابد - درین هنگام برخی از نزدیکان بارگاه خلافت پذیرا شده با احترام آوردند  
و بیست و یکم اردی بهشت ماه الهی آیندگان بخاک بوم عتبه اقبال روشن پیشانی و آسوده روزگار  
گستند - و بگوناگون توجهات شاهنشاهی شرف اختصاص گرفتند - شادهم خرداد ماه الهی وزیرخان  
سجود قدسی آستان ناصیه بخت مندی برانروخت - و بفتون نورش سربلندی یافت - چون  
ابالت گجرات بشهاب الدین احمد خان قرار گرفت او فرمان پذیر شده خدمت ایدرا پیش نهاد  
هست گردانید - در تذک فرمته رای آنجا گردنکشی از سر نهاده بلا به گری نشست - آن ملک را

( ۲ ) نسخه [ ی ] نیکو خدمتی ( ۳ ) نسخه [ ز ] بافروزش گرایید ( ۴ ) نسخه [ ب ] نظام الدین •

باشاوت والا باو داده ناصیه‌سای عتبه اقبال آمد - و همدین نزدیکی آمدن شهباز خان است در پیشگاه سلطنت - (چون مهمات صوبه اجمیر انتظام شایسته یافت - و نخوت گرابان آن سرزمین روی در خمبول آوردند) هر جا مردم کارگذار گذاشته بیست و هفتم <sup>(۲)</sup> آناه بزمین بوس مرگانی ناصیه سعادت را چه افزود •

### گردیدن عموم دانش‌اندوزان روزگار باجتهاد گمهان خدیو <sup>(۳)</sup>

زرف‌نگاهان انصاف طرز از عنفوان مبع ايجاد ذات - قدس شاهنشاهی را فهرست جرائد کمال دریافته همزمان نفس قدسی و دانش‌اندوز در سگاه ایزدی میدانستند - و از آغاز لواجم آگهی تا هنگام جلوس بر لورگی خلافت و از عنوان افزایش بخت و اقبال روز بروز ناصیه‌شناسان حال و کار آنان رموز را آراستی دیگر پدید آمده - و بر دیده‌وری و سترگ اندیشه خود آفرین گر بوده نیایش افزود و ستایش بیشتر بجای آورد - (از آنجا که کار افزائی ملک صورت بر جمال جهان افزود معنوی پرده فروخته بود) هر رسای دور بین پی بدین شناخت نتوانسته بود - و بازار نیافت روائی داشت خاصه مدرسه‌نشینان قرطاس پرست و فرورفتگان گلزار تقلید - که حقیقت‌دانی جز پذیرفتن اندوخته‌های باستانی و میناهای بازار خورد کم بها و نگشته‌های کهن اوراق سیاه و سفید بسمچیان قالبی ندانند بے زیاده گوئیهای ستایش گران سخن پیرا و لفظ تراشان خماهن فروش هر که (بر روزنامه‌چشم گرامی احوال نظری عبرت اندازد - یا درمی‌گوهرین نامه چشم راست بین در نگرد) داند که آن شگرف کارها از حوصله بشری افزون است - و بر بینائی سواد خوانان پیدایشی آید سرائی نماید - (آن باز ( که آن وحدت‌گزین کثرت‌آرای نوجم همین بمقام حکمت و مطالب گوناگون مردم برگماشت - و پره چند بد داشته والا نگهی و دور بینی را بر منصف ظهور آرایش داد) در غوامض نظر و تاته و دنانق علم و عمل چندان سخنان بلند از ضمیر دریا بار ریزش یافت که نفسیده دلان تابشگاه تعلیم در حیرت زار افتادند - و گروه دبستانی بشکفتگاه فرو شدند - داستان کشف و شهود نیست که در شناسائی آن اندیشه قدسی فطرت والا و همت عالی بگذارش پی در پی صفای ضمیر یابد - این گفتگوی دانش‌منشان حرف سراسر است بے آمیزش آویزش دست ندهد - مگر آنکه از بخت‌مندی در دانش گاه ایزدی نقوش کونی و الهی

(۲) نسخه [ ۱ ] بیست و یکم آناه (۳) نسخه [ ۲ ] اجتهاد فرمودن گیتی‌خداوند در اصول امور

و ازین باعث پایه دانش دانشوران افزودن (۴) در [ بعضی نسخه ] و از عنوان فراز نشینی تخت اقبال

(۵) نسخه [ ۱ ] شهود (۶) نسخه [ ۱۱ ] نعلام (۷) نسخه [ ۱ ] گروه‌گروه (۸) در [ بعضی نسخه ]

نیمه مالی (۹) نسخه [ ۱ ] آمیزش و آویزش •

۴ میانجی برگزیدند نسخه عقل نخستین و اسطرلاب آسمان تقدس بر خوانند - جای آنست که صورت پرستان چاردهوار تقلید به تنگنای حیرت در شوند - و ظاهر بینان کونا نگاه را پای اندیشه بلفرد - فراخنای نادانی و کم بینی انباشته گردد - و خاندان تیره درونی از آب سیاه بر جوشد احوال شناسان دران تخیل که همگی عمر گرانیامی شهریار دانش پژوه در آموزگاری آهلبی پذیرفته و بحار از تیره دلی و وارون بختی و ثبای سرشتی بشورستان حمد در شده ریان زده دین و دنیا گشتند - یعنی از ستاره روشنی و سعادت نهایی و کار سازی بخت رهگرای چهار سویی آگهی شده چشم و گوش فراهم آوردند - و برخی ظاهر نگهان ( که فراوان سال در جستجوی دانش رنجا کشیده بر پیشطاق انصاف دیدبانی نموده ) بزازگویی انجمن ساختند - و پذیرفتهای شگرف داد و ستد کرده با یکدیگر سرانیدند - فروغ نفس قدسی است که هنگام تابش او رسیده - یا امروز نور ولایت بر درون صافی پرتو می اندازد - و از خیرسگالی گیهان خدیو این منزلت والا کرامت میشود - یا در صفونکده خلوت چراغ دانش آموزی افروخته داشته - و امروز ایزدی عاطمت یلویی نموده جلوه آرائی میکند یا بجای نفسی و سحر طرازی کوس بلند آگهی میزند - و نیرنگ کاردانی بر فراز پیدائی میگذارد و آنانی ( که به سعادت یاروی و نیک اختری از رسم پرستی فرانک میزیند ) چشم بینش گشوده و دانش را چراغ افروخته این یگانه آفاق را پیشروی جهان انفس دانسته زنگ تعجب زدوده - بلکه گروه گردآلود تقلید به نیروی کهن نامه های باستانی زمزمه انصاف پژوهی برگرفته - و راه سعادت بسیجی سپرده - هرگاه زولیده میان دشت آوارگی و گران پایان دیوار سرگردانی بر فراز چنین مسند<sup>(۳)</sup> بلند اقبالی گزینند از کارگیای معدلت اندوز خیرسکال چرا شگرف نماید - برهنه روی بخت گشاده پیشانی گزینند و آئینی نور را بازار گرم داشتند •

• نظم •

شناسندگان سرانجام کار • دعا تازه کردند بر شهریار

که تا چرخ گردنده پراختراست • وزین هودو آمیزش گوهر است

چراغ جهان گوهر شاه باد • رخ شاه روشن تر از ماه باد

و ( چون محافل عالی بنور آن یکنای بزم حقیقت و توانای کارشناس روشنی گرفت - و تیر شناسانی بر دور و نزدیک تابش داد ) دیده وار آگاه دل و خردگزینان دانش گرای ( که در کیشهای رنگارنگ و راههای گوناگون پیشینیان پس کوچهای پیچ در پیچ و پیغولهای خراب در خراب درمانده چارده پروه بردند ) با دانشوران سعادت پذیر و خیرسگال بیدار بخت جرگه ساختند - [ هرگاه مرتبه اجتهاد ( که فروتر از پایه نفس قدسی است ) تیرگی زدی اشتباه شود ] اورنگه نشین فرهنگ آرای بگزیده آئین

( ۲ ) در [ چند نسخه ] دانش آرائی ( ۳ ) در [ بعضی نسخه ] مسند اقبال •

آرامشِ اهلِ نغمه دانیِ اختلاف خواهد شد - لیکن این را هرکس نداند - و آن را همه دریابند  
 پس آن سزوار که دانش اندوزانِ سعادت طرازِ فوادم آمده کهن دردِ دلتزای را بدین پزشکِ نو  
 بار گویند - و گوارای مزاجِ روزگار آنکه بار خدیو را بعنوانِ اجتهاد نیایش کند - و سپس دگرگونگی  
 کیشها و مذهبها بعرض رسانده خواهشِ گوه گشائی رود - چون اندیشه ایدان بسمعِ قدسی رسید  
 گیتی خدایوند یکچند از نقابِ دوستی پذیرای آن نشده - و آن گروه دیدور لابدگر بوده  
 خواهشِ افزوده •

از آنجا ( که مراد بخشی ستوده خوی آن هشیار خرامِ آگاه دل است - و چاره گری و کار آسانی  
 پیشه ) بر پیش طاقِ نگه زارِ آن دوربینِ آغاز شناسِ انجام رسانِ پرتو ظهور انداخت که از سپه سالاری  
 جهانِ معنی بدین پایه برآمدن و دل برونهادن پرده آراستن و نقاب گردیدن است - کامِ شان برآورده  
 شاهیِ امود گردانید - بیستم شهر یور ماهِ الهی <sup>(۱)</sup> انجمنِ کارا گهان سامان پذیرفت - و سگالشهای دانشوران  
 یکتائی گشت - که گیتی خدیو امامِ وقت و مجتهدِ روزگار است - از مختلعاتِ گذشتگان و گروهها گروه  
<sup>(۲)</sup> سخن آرای حقیقت پژوه آنچه برگزیدند سایر مردم را پذیرفتنِ آن خشنودیِ ایزدی اندوختن باشد  
 و بدین معنی گزینِ سجدِ نگاشته آمد - و آگهی نامه منتظم شد - مولانا عبدالله سلطان پوری ( که بخطاب  
 مخدوم الملکی سربلندی داشت ) و شیخ عبدالنبی صدر ( که کوسِ شیخ الاسلامی برنام او میزدند )  
 و غارمی خان بدخشی و حکیم الملک و دیگر بزرگ دانشای روزگار بنقشِ نگین و دست نگار خود  
 آرایش دادند - سرگردانانِ بادیه شکوک و اوهام را گردنِ ارادتِ بیالنگِ تعین بسته آمد - و تاریک نشینانِ  
 گمان را پرتو بقیی داد - درونِ بیگانگی را چراغِ آشنائی بر افروخت - و دلهای پراکنده را آرامشِ دیگر  
 چهره آری نشاط گشت •

و هم درینو فرازِ منبرِ بهای آسمان سالی شاهنشاهی بلند پایگی یافت - و بارگاهِ دانش  
 سرفرازی دیگر گشت - و زمان را آسمانِ دیگر بدید آمد - از آنجا که تکاپوی گیهان خدیو آنست ( که  
 باتدازه توانائی شایسته کارها بجای آید - و گوناگون نیکوئیها بکوششِ آن یکتای بزمِ آگهی انجام  
 پذیرد ) هرگزین کردارے ( که بقدسی خاطر فروغ بخشد - یا از ایزد رستای باستانی بشنود ) دست آویز  
 رضامندیِ الهی شمرده پذیرای آن شود - و چون درین هنگام بسمعِ همایون رسید ( که ایتم هدی و خلفای  
 و لشکرِ آن عبادتِ بدیگرے نگذاشته این کار بزرگ بر دوشِ همت گرفته اند ) بر باطنِ نور آگهی  
 چنان پرتو انداخت که آن مدرنشینانِ حقیقت گذار را درین شایسته خوئی نیز پیروی شود  
 و باداشِ سزوار کاری اندوخته آید - و چون جهان آرائی و معدلت پژوهی فراوان شغل است

از درازگفتاری بهنگزیر بسندی گزیده آمد - بارها در جامع دارالخلافت مجمع اکهپی انظام گزنت و بار بهنگانی همایون محفل گوناگون سعادت اندوختند - و از خطبهائی ( که باشاره والا اشرف برادران شمع ابوالغیف فیضی در رشته نظم کشیده بود ) این است •

بنام آنکه ما را خصمی داد • دل دانا و بازی قوی داد  
بعلل و داد ما را رهنمون کرد • بجز عدل از ضمیر ما برون کرد  
بود و صفش ز حدّ نهم برتر • تعالی شأنه الله اکبر

و آنجا که اندیشه عالی بود جزای دل امروز و دم گیرا و سخن شایسته سعادت اندوزان نیک سخن را نیروی تأیید ایزدی برگزنت - و شگرف گشایشها چهره بختمنندی برافروخت - و از آن رو ( که شریک ناک زمین گزیده نظم را تهاه گرداند ) خراب درونان تیره رای ( دل ترنجیده تر گشت - و سیه کاران پوشان مغز را آئینه سیه نابتر - و چون رسم ست باستانی ( که همواره با خدا بندهای حق پیروز کلوستان دیوالج نادانی یانه درائی و هیزه گوئی نمایند - و خرف ریزها را جواهر گران اوز خام نهند و سنگ شکسته را گیتی نمای خدایگانی و شب چراغ روشنایی برش ۴۸۰ در برزهای بیدانسی و پس کوچهای بد گوهری هر گروه بروی یلوه گذاری نموده - و اغالش خجلتزدگان هنگامه دانائی و بهتان سرائع نادانان دانا نمای بد سرشت سرباری آمد - و از هر طرف گرد شورش برخواست و سیه بود تیره دینی و تاریک بیدانسی در گرفت - و انجمنهای بدگوئی فراهم آمد - طایفه از آن خاکسارانی منورده خود ( که جانورانی شب آشیان و پای کوبان روز کور اند ) آن یگانه بنده ایزدی را ( که زاد بر زاد روشن دودمان است ) تهمت آورد دعوی خدائی کردند - و بچنین نامزا گفتن در گو خسران ابد فرو شدند - و در دیوسار سیه نالی در افتادند - همانا غلط انداز این گروه خدا آزار آن بود که چنده از پیش قدمان یکجتهی ( که بر مشرب نصیر بودند ) با ذوق حسین منصور خده و معانی را مظهر حق دانسته سخن سرا گشتند - و اورنگه نشین اقبال از مصداق آرائی صلح کل به صرفه گویند آشفته عقل و هیزه درایان پریشان مغز را چندان سرزنش فرمود - به نهادان نابخرد را پای سعادت از جای رفت - و از کج گزائی و تهاه سرشتی در گلزار باطل بسیجی فرو شدند - و مقربان قرفند گذار را ازین رهگذر روز بزار شد - برخی از نغته دلی بادیق ادبار را زبان آور شده که خسرو زمان را خواهش و خشوری دادار به همال سرپای دل میگوید - دست آویز تجلیل این فتنه اندوزان آنکه شاهنشاه حکمت پیروز همواره آئینهای شگرف در میان آورد - و چهارچمن دین و دنیا را شاداب گرداند - و در سخنان شک آمود

( ۲ ) نسخه [ ی ] نهروی ( ۳ ) در [ اکثر نسخه ] رنجیده تر ( ۴ ) نسخه [ ب ] بدگوهری ( • ) نسخه [ ج ]

باطل فرو شدند ( ۶ ) نسخه [ ج ] باور شده •

پوشینیان ناخنهای زنند - کالیوه دانی کوتاه بین بدین خیال در شدند - و دید خطبه خواندن بر خلاف آئین و پستی همت اشرف بر منبر برهنه منوی جهانیان یارب نجاه اندیشی شد - و بسیاری را از گوش بندگی و ترهات پرستاری باز آمد - و سخن سازان فتنه جوی را روز بازار نشاط بدید گشت •

چون حقیقت زائر خالیهای بدگوهران بمسامع اقبال در آمده از فراخی حوصله و تماشایی بودن نورنگی ابداع از ان اعتبار نگرفته بارها فرموده سبحان الله در تکلفی خاطر نادانان چگونه می در آید که امکان حدوث آمد در مانده طبایع نسبت الوهیت بخود دهد - و گروهی از هادیان آفاق ( که بهزاران شگرت کار بهی اعجاز اظهار نبوت کرده اند ) روزگاران بر آمد و دورها سپری شد که این معنی پرورش می یابد - و روی در افزونی دارد - و هنوز گرد انکار فرو نمی نشیند - مرا چنین سگالش چسان در مغرتکدا ضمیر راه یابد - و ظاهر نگاهان صورت پرست را این تبخیر خیالی چرا سراسیمه دارد - و از اینجا ( که ملامت کشی و طعن پذیری در دلای صافی فروغ دیگر بخشد ) سرزنش آن تیره را بیان نور افزای نشاند کرد - و طایفه نبداه سگال<sup>(۱)</sup> به آرم را آن خیال که شهریار آفاق دین احمدی را ناستوده میداند همگی دست آویز به بازه ی خراب در میان رنگین خود آنکه خسرو دانادل از فراخی مشرب و عموم مهرانائی و بسطت ظلیت گروها گوه آدمی را بدرستی برگزیند - خاصه دانش پژوهان هر کیش و ریاضت اندوزان هر دین و مذهب را همواره در مطالب دینی و مقاصد حقیقی دلیل پژوهد و از شورش بیداشتی و کم پژوهی گزین پاسخ نیداد - خصوصاً درین هنگام فیلسوفان نصاری در محافل همایش گزینت و گیرها بر متفکشان روزگار کردند - و آویزه دانش گذاری در میان آمد - بدنام کنای بودمان آگهی ( که بحیلستاری دانش نابوده را بر خود بسته بودند ) بشورش برخاستند - و از روز بازار دادگری و هنگامه گرمی تمیز در پیشگاه سلطنت خجالت زده سر بجیب نادانی فرو بردند - در خلوتکدهای تیرگی انرا با دمسازان خود سرانیده که ما را غم دین فرو گرفته - و پادشاه وقت را از جانب داری پاسخ بسم قبول نمیرسد - و از بدنهادی آن گزین عقیدت روشن درون را نهست آورد گردانیدند - و از تیره دلی و آشفتگی پرده<sup>(۲)</sup> در پی نظر بدین نینداختند که بزرگ داشت و احترام ( که ازین قدر دان اورنگ نشین نسبت بخاندان نبوت بظهور می آید ) از پادشاهان باستانی کمتر گذارش نمایند - بسیاری از سادات سعادت اندوز بتوجه آن خدیو اعظم بمراتب عالی و مناصب والا سر بلند می دارند - و زمان زمان با افزایش مغزنت بستان سوی آرزوی شان سوسبز و شاداب میگردود و رها نمیدهد که یکی ازین خاندان سر بر پلی اقدس نهی - یا ناصیه سای آستان اقبال آید

( ۲ ) نسخه [ ل ] طعن پذیری ( ۳ ) نسخه [ ز ] بازوم - میز را ( ۴ ) نسخه [ ل ] بیخرد آنکه ( ۵ ) نسخه

[ ب ] نیورود ( ۶ ) نسخه [ ل ] و پرده دبی •

طبقه از کج بینی و بدکیشی آن هائی اعتقاد پاک باطن را دامن آلود تشیع گردانیدند - و ستیان ساهه لوح را بهره درائی از راه بردند - دستمایه پالغز این گروه آنکه پیوسته در محافل همایون ادله این دوروی چون دلائل دیگر طوائف بر لوحه بیان نگارش یافته - و شاهد شاه آگاه دل از حقیقت اندوزی و بصفت طرزی به میل طرف راجع برگزیده •

• بیت •

بیان که باشد بحجت قوی • ز نافرخی باشد از نشنوی

و توجه خاطر و نفرت ضمیر و انبوهی و کمع گذارندگان و آشنائی و بیگانگی ایدان گرد فتور بر نهنگیخته - و کوتاه بینایی به قائل از دید مخالف گزینی دل را باوه بالا ساخته - و اعتبار یافتنی ایرانیان ( که پیشتره بدان لاش زندگانی نمایند ) سرباری بدگمانی و افزونگی شورش عریده کاران آمده - و از بیداشی و تقاید پرستی داستان برگزینی مباحث بیدار آورد - و بزرگی یافتنی نورانیان از چشم تعصب گزینی آن قوم پوشیده ماند - یا خود را بنادانی زده بهانه جوی شده گروه از ناپاک طینتی آن قافله سالار خدانشناسان را بکیش برهن بیغاره زدند - سرمایه سگالش ناسزا آنکه شهریار دیده در افراسخ حوصله براهم دانش اندوز را در بساط قرب جای داد - و طوائف هنود را بجهت مصالح ملکی و افزونی حقیقت پایدار آورد - و برای شایستگی تمدن کرم خوئی فرموده عاطفت بظهور آورد - دست آویز جوشش پانه درایان بدگوهر سه چیز شد - نخستین از افزونی شناسائی بارگاه مقدس مجمع دانشوران مال و نحل آمد - و از اینجا ( که هر آئین شایستگی چند با خود دارد ) هر کدام نصیب آفرین برگرفت - و از فرط انصاف گزینی فکوهیدگی هیچ طایفه پرده بانب نیکوئی او نتوانست شد - درم هنگامه صلح کل در پیشگاه خلافت رزق پذیرفت - و گروه گروه مردم با گوناگون احوال کامروای ضرورت و معنی گشتند - سیوم تباہ سرشتی و کج گرائی فرومایگان روزگار از خیر بسیجی و حق سگالی گیهان خدیو در کمتر زمانه شرمسار نادانی گشته بچاره گری ایام بیداشی نگاہی نمودند - و بسیاریه بکفر کردار خویش در شکنجه ناکامی فروشدند •

هزئت افزودن قطب الدین خان باتالیقی گوهر اکلیل

سعادت شاهزاده سلطان سلیم

آدمی زاد اعجوبه نگارخانه آفرینش است - نادره کاخ از دیوار هست چار آخشیم اسلح یقت  
آنگاه جوهر قدسی را ( که یگانه نجردهای ایزدی ست ) بکد گیتی آن برگزیدند - حکمتی دادار به همال

( ۲ ) نسخه [ ز ] یافه بلا - و در [ بعنه نسخه ] یافه بالا ( ۳ ) نسخه [ ب ] گرفتن ( ۴ ) نسخه [ ب ]

زنده ( ۵ ) نسخه [ ز ] اثر پذیر شدن شاهزادگان و الاشان بیمن محبت خدیو زمان •

کجا در تنگنای حوصله امکان در آمد - لیکن خرد دور اندیش داند که کار فرمای قهرمان قدرت دین در ماهره پیوند پدایم آگهی میرساند - که به نیروی شناسائی دامن اعتدال از دست نگذارد - و این چار دیواری منصوبی را از گزند کیفیات با هم دشمن شایسته نگاهبانی نماید - و خوردن و آشامیدن و پیوند همخوانی و کسب هوا بطریقه ( که دانش وران آزمون اندوز نگاشته اند ) بکار برد - سپس خواهش گرمی و خشم گینیی را فرمان پذیر خود داشته بهوش آزمائی و مهر افزوی نشیند - و بهولا دانشها ( که در نشاء صورت و معنی بکار آید ) چهره نفس پیراسته دارن - و بآمیزد نگرهیده مردم دامن آلی نگردد - که ستوده خویان عالی فطرت را از راه برد - تا بساده لوحان سقیم دل و فرومایگان کوتاه بین و کم گرایان تباه بسیج چه رسد - هرگاه چنین دیدبانی در هر آدمی فائز بود هر بزرگان کثرت آری آنگاه بر فرمان روایان روزگار چه مایه ضرور باشد - لله الحمد که از آسمانی تأییدات آنچه درین کار سترگ پیش قدمان باستانی برنج درار دریافته اند کشور خدای را در نهاد صافی سرشته اند - و به آمیزش آموزش خوبیهای ستوده غار چهره سعادت است - و با این هشیار خراسی پیوسته دیدسانان گزین ( که بر خود بلرزند - و حق را به کم و کاست بموقف عریض رسانند ) باز داشته اند - تا تیر اقبال هر زمان فروغ دیگر دهد - و جارید دولت چهره افزود - و با این بسند نکرده محفل همایون و بارگاه خلعت را برخلاف سرافرازان عالم با کاهلان حقیقت پژوه آراسته دارند - و فرومایگان خوشامدگوی فاراستی آری کمتر درین دو جای گزین راه یابند •

• بیت •

چو شاهنشان دور بینی کنند • بدان شوران همنشینی کنند

کسانی که دانادلی خواستند • بدانان دلاں مجلس آراستند

و این گزیده آئین گوناگون مردم و گروه گروه آدمی شناسائی پذیرفته سعادت می اندوزند - اندازا نرخته بهمتی و نیک سگای فرزندان آن گیتی خدیو که تواند گرفت - فراخانی حوصله قیاس بر نتابد - المنة لله که پیامی توجه آن دانش آرای فرهنگ افزو اولاد و احفاد الاگوهر را در آغاز برنایی ( که همگان را بگراخواب غفلت دارد ) بیدار عقلی و ژرف نگاهی و صواب اندیشی و شایسته کرداری گلگونه جمال روز افزون است - و از فروغ قدسی عاطفت و خجستگی طالع برخلاف خرد سالان روزگار بسودگی اخلاق پیراسته اند - و بنظر کیمیا ساز شاهنشاهی پرورش یافته پذیرای منت آموزگار و اتالیق نیستند - خاصه فرزند سعادت پژوه رضا جوی گلدسته بختمنندی نهوست جرائد آگهی سلطان سلیم ( همچنانکه بظاهر مهین فرزند گیهان خدیو است ) در پیروی خجسته خصال آن یکنای ملک

( ۲ ) در [ بعضی نسخه ] و در خوردن و آشامیدن نگذارد - و پیونده ( ۳ ) در [ بعضی نسخه ] خواهش گرمی

( ۴ ) نسخه [ ی ] خرد •



دانائی لرلوان لکاپری دارد - لیکن از انجا ( که شهریار دوربین نبرنگی مزاج آدمی زاد را سراپا بشناسد و بهش بپنهی و حزم اندیشی خوی ستوده اوست ) بدیدمانی خود بسند نفرموده فرزانه از هوشمندان ارم فرصت و فاطر از را نام اتالیقی نهاده سراپستان دور بسیجی شاداب مگرداند - اینی والا نگاهی بگر مهروود - و رسوم احتیاط گزینی بجای می آید - یکی از شایستگان سعادت گزین بر فراز بزرگی جای میگردد و جهانپلی را آئینی دانش آموزی بر منصه ظهور جلوه گر میشود - تا بیدار دلان هشیار مغز در بناقداری اعتدالی این آغشته آخشیاچان تن بغنودگی ندهند - و آراستگی ظاهر و باطن فتورے دران سگالش نیندازد ازین رو خدیو عالم بیست و دوم شهرپور ماد الهی قطب الدین خانی را ( که از باریان بارگاه حلطنت و بزرگی پیشگاه خلعت بود - و آثار حقیقت و کارشناسی از ناصیه حال او روشن - و خیر بسیجی و حیا دوستی از نشست و برخاست او پیدا ) بدین بلند پایگی کامیاب سعادت گردانیدند - و بخلعت گرانمایه داتو ( که درین قدسی دودمان بس پایه سترگ دارد ) سرفرازی جاوید کرامت شد - و بخطاب بیگلربیگی ( که از اعظم القاب این خاندان والاست ) بلندنامی یافت - او بسپاس گذاری این مہین بخشش تزیین جشن بزرگ بخیال آورد - و آرایش بزم همایون اندیشیده استدعای گرایی مقدم نمود - از انجا ( که خواهش پذیري و کامروائی شمس پیشطاق فرمانروائی ست ) آرزو پذیرفته آمد - و منزلی آن عقیدت گزین از میمنت قدوم اقدس رشک افزای سپهر برین گشت - درین مهبط انوار الهی و مطرح اشعه پانی شاهزاده والا گهر را بردوش ار گذاشته سرمایه سرمندی سعادت بخشیدند - و پیرایه انتخاب کونین سرانجام یافت - اسباب خرمی و شادکامی آماده گشت - و ایام نثار بتقدیم آمد - طبقات مردم بسراپ خود پیوستند - و گروه گروه جهانیان شادمانی اندوختند •

عجب بزمگاه شد افلاک تاب • که کم بیندش چشم اختر بخواب  
بنظاره اش دیده مدهوش بود • خرد بے زبان و زبان گوش بود

### چالش<sup>(۳)</sup> فرمودن گیتی خداوند بصوب اجمیر

اورنگ نشین فرهنگ آرای پیوسته از نور حق پڑهی و فرط دیده وری خویشتن را بچشم در نیارده کام آگهی بردارد - و زمان زمان پاسبانی احوال کرده چهار سوی دنیا را روز بازار تازه بخشد سراپستان نسیم را شاداب گرداند - و سراپای هر کردارے بنظر اعتبار در آورد - پاس مراتب شناسائی داشته خرامش فرماید - و از سعادت اندوزی و خیر سگالی رسوم طواف مشاهد بزرگان ( که والا نهای حقیقت اندوز بدان کمتر گردند ) نیز پردازد - و در ضمن آن چندین حقیقت عبادت<sup>(۴)</sup> چهره ظهور برافروزد

( ۲ ) نسخه [ ن ] بندگی ( ۳ ) نسخه [ ن ] نهفت فرمودن ( ۴ ) نسخه [ ب ی ] حقیقی عبادت •

ظاهر بیغلی صورت پرست را سرمایه نشاط پدید آید - و معنی بیچان تقدس طراز را نوناگون شادمانی هر کبود - درین هنگام (که لواحق خداشناسی پایه ظهور گرفت - و پیکرگزیدان روی در سیرت افروزی داشتند) بظاهر همایون چنان پرتوانداخت که این نیکوئیهای رسم و عادت بآهنگ گزین عبادت سرمدت عیان نقاب - و بملحظه مصالح ملکی یورشهای پادشاهی فروغ نبختند - و جویای آن گشتند که اگر چنین باعث خردگزین نباشد بخلاف هر سال درین مرتبه عزیمت مطابق اجمیر در پایه توقف افتد و چون روشن شد (که نهضت آن صوب سرمایه آرامش خلایق و بیرویه نیازمندی گردن کشان است) بیست و ششم شهریور ماه الهی پای اقبال در رکاب کشورگسائی نهاده رهگرای گشتند - و با ستوده آئین منزل بمنزل نشاط شکار چهره آرای شد - معدلت را شادروانی دیگر برافراختند - و گروهها گروه مردم کامیاب آرزو گشته شادی اندوختند - برخی را مطالب دنیا و مشاغل ظاهر انتظام گرفت - و جمعی را مرادات معنوی و خواهشهای عالم باطن سرانجام یافت - آن شهسوار عزم آگهی با ایون بیهمال بوده ظاهر بر آراسته - و با گوناگون مشاغل آزاد خاطر خرامش فرموده - ازین باز (که داستان تعلق و تجرد در نزهتگاه هستی غریب نشاط انداخته - و سر رشته نهاده داشت آثار پیشینیان دوتائی دارد) مراسم این در آخشیم در یگانه برستار ایزدی باین فزونی و فراوانی فراهم آمده کمتر نشان دهند - دیده و ران هر گروه از دید شگرف آرائی آن یکنای بدائع طراز چنان سر بجیب حیرت فرو می برند که بقالب گفت ننگد و بمحمله شرف در نیاید - هر طایفه را دلنشین که همگی هست والای خدیو عالم بهمین آئین خاص بسمیرود و چنین چهره دستی از درام توجه بدان پیشه روی در ظهور دارد - بایزدی نائید (چنانچه در آرامش آشوبگاه دنیا شگفت کارنامها پدید آورند - و فیض آن بدور و نزدیک رسد) افزون تر از آن نادره پردازیها در وسعت آباد ملک معنی آشکار میشود - و شعب رهنمونی سعادت پروهان دیده در افروخته میگردد و تاریکی آنچه به مصرع قلم چهره گشایی میگردد فرمان پذیری شیر شریزه است - بیست و ششم شهریور ماه الهی رایات اجال نزدیک حوض خواص خان پرتو اقبال انداخت - بومیان آن سرزمین چنین آرایش سوده بعرض همایون رسانیدند - که ره نوردی را درین حدود نه پیشه هولناک در افتاد - دارند نا آشنا بجان گزینی برخاست - آن قوی دل را خاطر سعادت گزین چاره گر آمد همان دم خطی بگرد خود برکشید - و دعای گیتی خدیو بر زبان آورد - از شرفین نام گرامی بر جای استناد - و او از گزند جان شکر ستگاری یافت - آگهی پذیران آن سرزمین بتاریکی گردن سعادت بکنند احصا در آوردند - و دست انزار راهبانی طایفه و سرمایه افزایش عقیدت گروه سرانجام پذیرفت

(۲) نسخه [ل] برافراشتند (۳) در [چند نسخه] شگرف کاری (۴) نسخه [ی] به معنی همین

(۵) نسخه [ب] به معنی قلم (۶) نسخه [ل] زنده شمرده (۷) شاید که دهائی باشد

و چون شکرگزاری اقبال بمسامعِ همایون پیوست از سترگی همت و بده آرائی حساب برنگرفته  
بر رویان مقدس گذارش یافت - اگر برآستی پیروند دیگر شکار این جانور ننخیم - و بجان شکر او  
چهره مستی نفرمائیم - نیزنگی بدائع کرامات آن یگانه روزگار برتر ازان است که چابک روان عرصه آگهی  
ساجد کنه آن توانند رسد - و الا پایگر آن وحدت گزین کثرت آرای ازان دورتر است که بلند پروازان  
عالمی خرام در هولی شناخت آن پر توانند گشود •

مائیم که نظاره او • حیرت زدگی آمرزش

از کنه کمال او چه دانیم • ما هیچ مدای آمرزش

سیوم آبان ماه الهی سایه همایون چتر بدان شهر سعادت برتر معدلت انداخت - و مراسم  
دهاپرسی و آداب زیارت بظهور آمد - منتسبان آن مشهد و دیگر منتظران آرزومند بگوناگون افضال  
شان کامیاباً الفوخند •

و از سوانح فرستادن شیخ عبدالنبی و ملا عبدالله سلطان پوری ست بحجاز - فطرت گنجینه بردار  
ماهنامه‌ای آن میخواست که تهیدستان هفت کشور و نیک‌سگال هر دیار از مرائد احسان فراوان بهره  
برگیرند - و همواره جویای خیر بعلیجان آگاه دل و کار شناسان راستی کردار است • تا مصارف عطایا  
در شهرستان بیگانه تشهیم یابد - و به ستم شریکی و بیش طلبی آرزوستان آن دیار شایسته قسمت  
ندیدند • و پیوسته از جهان نوردان روزگار هر که برآستی و درستی امتیاز دارد برگزیده مبلغهای گرانمند  
سال • حامد - تا بخشش ظل الهی پایه شمول گیرد - و سپاس بلند اقبالی چهره دولت برافروزد  
( چون مروع احتیاج مندان ایزیره نشین حجاز و افزا گزینان آن دیار خاطر نشین همایون شد ) هر سال  
خوارانای در مصحوب گاردانان سعادت منش روانه ساختن - و اندیشه قدسی آن بود که پیوسته  
در آن بخشش در جوش باشد - لیکن چون آگهی آمد ( که چهره دستان آرمند آن مشاهد گرد شورش  
آب بگیرند - و قسمت شایستگی نمی پذیرد - و تهیدستان آرم دوست را بخشه نبرسد - یا کمتر بهره  
میدارند - و خیره رویان عربده ناک فراوان ستانند ) چنان بخاطر معدلت آرای قرار یافت که دیگر  
آن را مروت بظهور نیاید - و چنانچه مساکین هر دیار پنهانی کامیاب عشرت گشته خلوت دولت را  
طننگاراند در آن بلاد نیز همان آئین رواج گیرد - و همانا چنین گرد دلها گشتن و خاطرهای نهند  
شادمان گردانیدن دستینه قبول داشته باشد - درین راه ( که خرد بلند پایگی یافت - و تشخیص را

( ۲ ) نسخه [ ز ] بدائع کرامات - و نسخه [ ی ] نیزنگی کرامات ( ۳ ) نسخه [ ل ] چه گوئیم ( ۴ ) نسخه [ ل ]

مراتب ( ۵ ) در نسخه [ ز ] در اینجا این منون آورده - فرستادن شیخ عبدالنبی و ملا عبدالله سلطان پوری بحجاز

( ۶ ) نسخه [ ز ] دراز دستان آن دیار ( ۷ ) نسخه [ ی ] بخشش و بخشای •

روزبازار پدید آمد ( شیخ عبدالنبی و ملا عبدالله سلطانپوری ) که از افسانه طرازی و دستان هراتی و پیش آمدی ساده لوحان کار شناس و مدارای فرمان دهان روزگار برمسند پیشوائی جا گرفته در نفس پرستی و طبیعت پرستاری کام نراخ میزدند ( پرده کار ایشان برداشته آمد - و دریافته شد که بهر لواطل مقدمات رسمی (که اسافل صف نشینان بساط تحصیل گرد آورند) چیزی نیندوخته اند و بغیر زبان درازی و نقل فروش (که آئین بیدانشان هرزولای است) هنر نشناختند - و با این همه نهیدستی از دادار پرستی و حق پژوهی کمتر نصیبه بردارند - و غورافرائی و نخوت فروش (که بزرگی حال و گزندگی منزلت خیال کنند - شهروار نراخ حوصله و عاطفت از آرم ذاتی و حیای فطرتی لغو است که آن گرو درین عیارگاه دانش و بخش زیاده ازین بنادانی و به انصافی شهره آفاق گردند و برصوائی انگشت نمای خاص و عام شوند - بمنصب میرحاج اختصاص بخشیدند - و نیازمندان آن سرزمین را یاد فرمودند - و بدین عنوان از قلمرو برآوردند - و فرمان شد که پیروسته دران معابد به پیروستی نفس پردازند - پلس اعتبارها داشته آمد - و لوازم آرم بتقدیم رسید - زبندگان آرزو پرست برتری نرسیده در توقف هزارستان بکار بردند - اندیشه آن پست نظرات اندوختی درهم و دینار بود - نه فراهم آوردن نام و ناموس - لیکن گیتی خدیو دانش پژوه (چنانچه حکمای مهرگزین بیمارانی نادان را کام و ناکام تلخ دارو بخورش میدهند) دستوری داده مداوا فرمودند - و بسیاری از نهیدستان آرزومند را سامان سفر سرانجام یافت - هفدهم آبان ماه الهی ازان مصر سعادت بدار الخلفه بازگشت شد و راه میوات پی سپهر همایون موکب آمد - و راغ و کسار طراوت بهار گرفت - اگرچه بصورت نشاط شکار چهره می انبوخت لیکن در معنی دادار پرستی و رعیت پروری بجای می آمد - بیست و نهم حواشی سادهور شهید خان با برخه جنود نیروزی دستوری یافت که دران صوبه پاسبانی احکام سلطنت نماید - و درایمنی ملک و آبادی ولایت همت گمارد •

و از سوانح گزند رسیدن بزمین خان کولکانش است - بیست و سیوم آذر نواهی بهیره (۲) گیهان خدیو در خلوت سرای تقدس بنیایش ایزدی بود - از پیشگاه دولت خانه غوغای بلند شده فرو نشست - بهریت چوهان از واژونی بخت چنده سر از بندگی تافته بدیار بنگانه شفات - درین راه (که آن ناحیت بدستیار اقبال گشوده گشت) ناگزیر بهمایین درگاه پناه آورد - از انجا (که خوی بد از نهاد مردم بدشواری رود - خاصه که نکوهیده نشمرند زوال ننذیرد) آن بدگوهر باز بهنگاه خود اثاره رفته (۳) دزد افشاری و رعیت آزاری پیش گرفت - چون آن قصبه از نیل کولکانش بود رخصت یافت

( ۲ ) در [ بعضی نسخه ] منقرا ( ۳ ) نسخه [ ز ] بدزد افشاری و رعیت پروری آزادی

که او را و دیگر نخلت آریایی آن مرز را باندزهای هوش افزا ره‌گرایی نیکوبندگی گرداند - و هر که از  
 بخت غنودگی سخنان دلاورز نشنود بفروغ یارک هندی نیرگی زدای استعمار آید - چون بدان  
 سزمین گذاره نمود بد گهرای آن بوم فاشیه فرمان پذیری بر دوش کشیدند - و همگی گردن‌کشان  
 آردم ستیز برهنه‌نوع کولکناش دولت کورنش یافتند - آن شوریده مغز از نباء سرشتی نتوانست  
 همراهی گردد - زین آگهی فرمان شد که اقطاع داران آن نواحی او را بدست آورند - از بیمناکی  
 در محکم اقبال آمد - و راجه تودرمیل و راجه بیربر را پناه اندیشید - بظاهر حرف جرم بخشی  
 در میان دلقه - و ملازمت گیهان‌خده را آرزو نمود - لیکن همواره در کمین کولکناش بسر برد  
 و هرزه درآئی کرد - کرکه اندیشه نباء او را بدوگاه همایون باز گدارد - شیخ ابراهیم بقدری فرمان  
 آن نیرو را سرگشته را طلب نمود - تا سراپای دل برگردد - و ضامن گرفته بخدمت نامزد گرداند  
 با بوم از راجه‌پوتان تهرگزنی درین نزدیکی آمده عرقه داشت که اگر کولکناش مرا در زینهار خود گیرد  
 و شما در یاور من پیمان بندید ببارگاه سپهرتال بتارک سر می‌آیم - ورنه آماده شده ام که نقد  
 زندگانی سپرده آید - شیخ بهرامی کرکه آن رحشت زده به دانشی را بخوش ربانی آرامش بخشیده آورد  
 خواست که در ساحت قدسی درآید - از اینجا ( که چارشان بارگاه به فرمان مقدس سلاح‌دار نگذارند  
 خالی دل دست بجمده‌ها و برده باز داشتند - شوریده مغز فریب انگاشته دشمن عربده‌ناکی بر آهسته  
 آویزش نمود - کرکه به نیروی مردانگی در آویخته زخمی شد - چندی از ملازمان او را دستگیر کرده  
 بغرامش خانه نیستی فرستادند - خدیو مسیحا نفس روز دیگر منزل کولکناش را بفروغ همایون قدم  
 رشک افزای سپهر برین گران بد - و بدل مهرگزین و دم گیر و زبان عاطفت مرهم بر جراحت بهاد  
 ار میامین نوجبهات اقدس آن گزند جان‌گزا چاره پذیرفت - و سپاسگزاری و نیایش گریها بجای آمد  
 بنصرت و فیروزی بیست و نهم بهدار السلطنه فتحپور نزول اجلال شد - از روز افزونی دولت پایه  
 حق پژوهی بلندتر گردید - و فرمان روایی را بر قدردانی و کار آگهی اساس نهادند - چهارسوی دنیا را  
 تازه رونق پدید آمد - و کلاشناسی بگرم‌بازاری چهره افروخت - طبقات انام و طوائف عالم روی نیک  
 بوالاستان آوردند - و حاکمان اطراف و والیان نواحی گزین پیشکشها و نثارها روانه درگاه ساختند  
 سعادت منعمان انصاف طراز سزاوار دانسته نیایش گذار شدند - و ظاهر نگاهای چاره‌سگال از بیمناکی  
 راه لایه‌گری سپردند •

و از سوانح پناه آوردن یوسف خان کشمیری ست بهمایین درگاه - بدر او علی‌خان چک  
 مرزبان کشمیر داشت - ( چون در تکاپوی چوگان بازی با آسیب پیش‌کوه زمین ره‌گرایی ملک نیستی

شد (۵) بزرگان آن دیار انجمن ساخته او را بگلانی برگرفتند - ابدال عمّ لو اندیشه سرب بخود راه داده بهاسکری نشست - یوسف خان نیز دستي نموده خانه او گرد گرفت - و دران زد و گیر آتش بندوق رخت زنده گانی او بسوخت - زمانه هنوز نیارمیده بود که سید مبارک و ابرالمعالی پسرش و علی خان و حیدر چک و علی ملک و جمعی دیگر هراں شدند که یوسف بن حسین خان را ( که عمزاده اوست و بطباط خانخانانی نامور ) جای نشین گردانند - او از دراندیشی سر باز زد - عموم فنّه انگیزان سید مبارک را برداشته آتش شورش هراورختند - میدان عیدگاه گردآلود آویزش شد - یوسف خان لشکر آراسته بکارزار برخاست - محمدخان ( که هراول بود ) پس از فراوان زد و خورد نقد زندگی درباخت یوسف خان باوردگاه فارسیده راه گریز سپرد - و از گریو پذیرنجال گذشته در حواشی تنه دمه برگرفت بد گوهران نامهای نویب آمیز فرستاده برگردادیدند - درسزمین مراج سید مبارک بعزم پیکار برآمد فرودای هز سوازی از هنگام گفت یک کام کردار برنداشتند - بسعادت بسیچی از راه قرمز براج مانکنه و میرزا یوسف خان پناه آورد - خاصان بارگاه تقدس او را برگرفته از پنجاب رهگرای پیشگاه اقبال شدند - و بیست و یکم دی ماه الهی بسجود آستان قدسی روشن پیشانی ساختند - دست عاطفت گهباں خدیو از نشیب گاه خاکساری برگرفت - و بگونگان نوازش اختصاص یافت •

و همدین روز پیشرو خان از سمت جنوبی نامیه سای آستان جلال آمد - و بنوازش خسروانی سرافراز گردید - او را باندزگوئی نظام الملک دکنی فرستاده بودند - و خضوری را بسزا نمود و از کاردانی بسا سخنان شکوه افزا دلنشین گردانید - ( با آنکه جوهر دماغ او گردآمید سودا بود و دست از آمیزش مردم باز داشته در کنج قنهایی بسربرد ) لخته بهوش گرائید - و اصف خان را ( که از معتدلی او بود ) با نفسوات آندبار همراه آن سعادت گرای گردانید - آیندگان نوازش یافته کامیاب شادمانی گشتند •

و از سوانح نامزد فرمودن عساکر گیتی گشای بنسخیر بنادر فرنگ - از آنجا ( که منبیا آئین فرمانروائی ملک گیري و کشورستانی ست - و بدین طرز شکوه افزا پریشانی کثرت قدم در آرامش وحدت می نهد - و جهان پراکنده روی درانتظام می آرد ) امرای صوبه گجرات و مالوه بسرداری قطب الدین خان هیزدهم بهمن ماه الهی باین خدمت نامزد گشتند - و مرزبانان دکن را فرمان شد جنود فیروزی اعتصام رخصت آن صوب یافته - که فرنگی گروه را ( که سنگ راه بادیه نوردان حجاز اند )

( ۲ ) نسخه [ ی ] و ابرالمعالی و علی خان ( ۳ ) نسخه [ ز ] حیدر جنگ ( ۴ ) نسخه [ ی ] خان چک را

( ۵ ) نسخه [ ب ی ] فنّه اندوزان ( ۶ ) نسخه [ ز ] بریخال ( ۷ ) نسخه [ ب ل ] حوالی ( ۸ ) نسخه [ ب ]

فریب انگیز ( ۹ ) نسخه [ ی ] میراج - و نسخه [ ل ] مراج ( ۱۰ ) نسخه [ ی ] اژین جانب •

از میانه بردارند - این مردم دولت‌افزا را سرمایه‌ ظهور جوهر اخلاص دانسته هر کدام بشایسته سامانی و گزین سرانجامی بلشکر نصرت‌قرین پیوندند - تا حرف سرائی بندگی ( که همواره از زبان فرستادگان گذارش می‌یافت ) بیقین گرایند - و فراخور خدمت و اخلاص برآ پایۀ عاطفت اختصاص یابد و هم رعایای سمت جنوبی از آسیب موکب همایین سایه‌نشین عاقبت گردند •

و همدرین روز سرکار غازیپور بمعصوم خان فرخودی مرحمت گشت - و خطۀ دلگشای جونپور از تغییر او بتوسون محمد خان مکرمت فرموده دستوری انتظام آنجودن دادند - و مولانا محمد پرده‌ای را بصدارت آن صوبه همراه گردانیدند • و آذیسه در انطاع معصوم خان کابلی فرار گرفت سبحان‌قلی ترک فراز باد پیمای استعجال بر نشست - که او را از بهار بادیسه برد - و قیاحان کنک را بفواحن بهار آورد •

و از سوانح بازامدن میر ابوتراب از حجاز - نکاشته آمد که میر را بوالا منصب قافله‌سالاری حجاج سر بلندی بخشیده رخصت ارزانی داشته بردود - درینولا آگهی آمد که آن سفرگزین خدمت بتقدیم رسانیده نقش پای نبوی صلی الله علیه و سلم می‌آرد - و چنان برگزید که این همدست آنست که سید جلال بخاری در زمان سلطان فیروز بدلهی آورده - دین پناه (هرچند میدانست که اصل ندارد - و میرفغان دیده در ناسرگمی آن وا نموده اند ) از وفور پرده داری آن انفساب سترگ را پاس داشته حق گذار تجلیل آمد - و بهمایون فرمان چهار گروه دارالخلافه قافله توقف گزید - کارفومایان بارگاه سلطنت نزهتگاه دلگشا برآراستند - شاهنشاه حقیقت‌پرو با بزرگ نوئیغان و دانشوران بیدار دل پذیرا شده قدمی چند آن پارا سذگ را بر دوش آسمان سای نهاده خرامش فرمود - و بترتیب منزلت اعیان دولت بر تارک ادب گرفته بمصر اقبال آوردند - و باشارت قدسی بخانه میر برگذاشتند و از رفیع شناسائی و آرم دوستی و قدردانی و فراخی حوصله ( باندیشه آنکه آبروی آن سید ساده لوح بخاک نادانی ریخته نیاید - و شناسندگان شوخ طبع لبریز خنده نگردند ) چنین احترام بزرگ بجای آمد - و بنقد کاسه خیال کوه اندیشان روزگار خاک آمود گشت - فتنه اندوزان بدگوهر در گر خجالت فرو شدند - و بزمایگان تیره‌رایی [ که از استکشاف دلائل نبوت و گذارش یافتن شبهه و شکوک آن ( که کلامی کتب ازان پر است ) در شورش بودند ] یکبارگی رسوای بازار شرمزدگی آمدند و آنان ( که تربیدولتی و تبعاء سرشتی با ظهور دینداری و یزدان شناسی آن پیشوای صورت و معنی بهتان سرائی و یافه‌درائی داشتند ) زبان‌زده دین و دنیا گشتند - بزم آرای جهان آگهی را نه آن روز

( ۲ ) در [ بعضی نسخه ] آن صوب ( ۳ ) نسخه [ ی ] برگشت ( ۴ ) نسخه [ ی ] بآن دیار ( ۵ ) نسخه [ ل ]

که او را ( ۶ ) نسخه ( ل ) که مخدوم جهانیان سید جلال بخاری ( ۷ ) نسخه [ ی ] میر مذکور گذاشتند •

( سال بیست و چهارم )

نخستین بخش گردیده می انگیزند ( در نزهتگاه باطن قدسی غباری - و نه امروز  
 که نور باطل ستیز سر بگریبان شرمساری دارند ) نشاط افزایی - هرگز سربای خاطر چنین بود  
 و نه این دولت در بالش آید - و زمان زمان ناز و اندال نعل که بیایستی رسید - و هرگز این نیت الهی  
 - و نیرنگی تقدیر عبرت افروز (۲)

• نظم •

برای شگرفی همه کام زن • همه خنده بر نقش ایام زن

بر آفاق رندانه چشم انکنان • نمطهای عالم تماشا کن

لک دلبش خداپوست را از غم و شادی چه پروا - لیکن مخلصان نوارات را نیرو پدید آمد - و عامه را  
 - را آمد گشت •

• از سوانح دوازده بخش گردانیدی عرصه پهنای هندوستان - فاگزیر والانظرت کارگیا آنکه  
 استوار سعادت گزین مملکت را ببخشش و بخشایش نوارش فرماید - و نباه سگالن گردن کش را  
 بسوزن اندر و لمعان شمشیر چاره گزیند - ملک را به پیوندهای شایسته تحت تحت گرداند  
 و بستان سرای آفرینش را بگونه‌ای شناسائی طرح گزین اندیشد - و بیاسبان سیر چشم حق شناس  
 بسپرد - و چارچمن دنیا را از چشمه سار آگهی آبیاری کند - و ازین روی بصواب اندیشی گیتی خداند  
 و صفت آباد ملک هندوستان شایسته قسمت پذیرست - و در هر صوبه سپهسالار و دیوان و بخشی  
 و میر عدل و مدر و کوتوال و میربحر و واقعه نویس نامزد شد •

و از سوانح قرار جمع ده ساله - از آنجا ( که زمان زمان روزگار نرخ را طرح دیگر اندازد - و نشیب  
 و فراز سترگ پدید آرد ) آئین آن بود که هر سال برخی از کاردانان راستی منش تفصیل آنرا از هر ناحیت  
 روانه ساخت - و سال بسال دستور العمل در ادای حقوق دیوانی قرار گرفته - ( چون ممالک محروسه  
 فراخی پذیرفت - و قلمرو چندین فرمان دهان و الاشکو در سابه گاه معدلت گیهان خدیو درآمد )  
 آن نگاشتها بتفارت رسید - و سپاهی و رعیت گزند یافت - و خواهش باقی و فاضل شورش افروز  
 و نیز کفاره شدن برخی از نرخ نویسان از راه درستی شهرت گرفت - کارپردازان بارگاه خلافت ستوه آمده  
 به چاره گری او درماندند - شهریار دانش پژوه بابتداع این طرز حق گذار گروها گروه مردم را نشاط  
 سترگ بخشید - نقاره این مخترع آنست - که حال ده ساله هر پرگنه از مراتب کشت و کار و مدارج  
 ارزش شناخته دهم بخش را مال هر ساله مقرر فرمود - چنانچه در آخرین دفتر این گوهربین نامه  
 مفصل نگاشته آید - اگرچه انجام این شغل عالی بر وجه تدریج و خواهه شاه منصور حواله شد

( ۲ ) نسخه [ ۱ ] تریب ( ۳ ) نسخه [ ۲ ] یک اندیش ( ۴ ) نسخه [ ۳ ] وادی ( ۵ ) نسخه [ ۴ ]

فرمان روی •



بین راجه بخدمت گذاری شرقی دیار رخصت یافت - و خواجه بفروغ خردمندی اشارت والا  
داده گزین نسخه انتظام داد \*

### سرتابی امرای بهار - و نامزد شدن الواج گیتی گشای بسزای آن ناسپاسان

نیرنگی روزگار بوقلمون چکرده گذارد - و شگرف کاری کهن دیر بکدام نیرو نویسد - از  
دگرهیده خوبهای او آنست که در پرویش بدسیرتان فتنه اندوز و آیش هنگامه گروه باطل ستیز  
هست کمارد - و غم افزائی نیک سگالین سعادت گزین و جان گزائی خرد بژوهان حقیقت مندش را  
هرآن می آورد - در ربینان هشیار خرام در چهره گشائی این فتنش بدیع دست جرأت دراز نکرده  
ب نو بسته اند - و بر نطح آگهی پای خواهش نهاده زبان چون و چرا نگشاده - چنانچه آن رازدان  
بنداردل می سراید \*

بسی اندیشه کردم پیش و پس را • حکمتهای او ره نیست کس را

درین بستان زبان باید درو کرد • خموشی را بحیرت پیش رو کرد

اگرچه بر باطنی والا نگهان ملک شناسائی کمتر دارو باشد که پرتو ظهور نبخشد لیکن در کبرهای  
ایردی فرو رفته از نایابی سخن نیوشان انصاف طراز خود را بنادانی شهر آفاق گردانند - و از  
شورش فهماندن گوش آموذگان سیماب غفلت خواب آسایش گزینند - ابو الفضل ترا ( که اندیشه  
آشوب دوران بخاطر راه داده نیروی فهماندن داده اند ) چرا سر حقه باز نمیکنی - و درج حقیقت  
می گشائی \*

دلی داری از معرفت نکته سنج • ز دریای دانش فرو ریز گنج

کلید در علم در جیب تست • چو بر خلق نگشایش عیب تست

همانا گره گشائی این معنائی دشوار آنکه بینندگان سوانح روزگار کم بین و کوتاه حوصله اند - چشم شان  
بر تمامی نشیب و فراز نیفتد - خار پای را آشوب جهان اندیشند - و گزند شخصی بلای عالم انکارند  
و گرنه بر نیزنگهان حقیقت پژوه روشن است ( همچنانکه از روئیدنیها زهرگیا و تریاق نشان نشو و نما  
کند - و در جانوران دل میدکن و جان شکر جنبش نشاط نماید ) در آدمیان نیک و بد را ظهور و خفائی  
باشد و بآئینه ( که در ادبیه جسمانی هردو بکار رود ) در معالجه روحانی این دو گروه مردم درخور باشند  
در سخن شناسان زمانه پیدا که کام روائی والا گوهران نیک اختر و تباهی لئیمان بد کیش افزایش

( ۲ ) نسخه [ ی ] سرتابی بعضی امرا و شورش افزودن مهرزا سلیمان و نام برگشتن ( ۳ ) نسخه [ ب ]

نهاده ( ۴ ) نسخه [ ی ] روشن مهر - و در [ بعضی نسخه ] روشن دل ( ۵ ) نسخه [ بی ] نبض شناسان زمانه \*

مورخ هستی و سرانجام دادن اسباب پاداش است - و نیز فراز داشتن فتنه اندوزان جهان آسایش  
جهت نگه‌ساز گردانیدن ایشان باشد در گزینان زندگی •

• بیت •

این باده که روزگار دارد • یک مستی و مد خمار دارد  
گر بود فراز از نشیبت • هشدار که میدهد فریبت

و بسا این دست آویز خار پیرانی چارچمن آدمیت و طراوت افزیزی نو نهالی سعادت آموذ شود  
و نیز دانی طرز نعلق شناسد - که کامیابی دولت‌مندان حق پرست آرایش جمال است - و برآمد  
کار شقاوت اندوزان بطلان منش زینت جلال - و شناسای خلوتکده تجرد را یقین که لطف  
ایزدی و جمال الهی درس نمودارهای شگرف جلوه میدهد - امکان آتش<sup>(۲)</sup> جلال برنماید - و باطل  
مخواب محال - اکنون ازین بوالعجب رازگویی زبان باز گرفته اموذ چه ازین داستان هوش افزا مینگارد  
( با آنکه اورنگ نشین اقبال از سترگی عاطفت و افزونی معدلت و آرایش<sup>(۳)</sup> صلح کل فراوان بخشش  
و بخشایش دارد - و مانند ابر رحمت بر کشتزار جهانیان ریزش سودمندی نماید ) یکبارگی  
بسیار از امرای بهار ( که پرورده نعمتهای گوناگون این دولت ابدی اعتصام بودند - بلکه بستان سرای  
نیاکو این گروه از جریبار انضال شاهنشاهی سرسبز و شاداب بود ) در شورستان عصیان افتاده رهگرایی  
باد ساری و نخوت گشتند - و روزگار زهرخندی نموده هر دیک را ببرآمد آرزوهای کوتاه خرسندی بخشید  
و آجمال این مفصل آنکه اوایل این فرخنده سال گیهان خدیو پاس جهانداري داشته رای  
بریکهوت و مولانا طیب و شیخ نجم الدین و شمشیرخان خواجهمسرای<sup>(۴)</sup> با بصوب بهار رخصت فرمود  
که در انتظام آن<sup>(۵)</sup> معموره جوهر گردانی بظهور آورند - و در آبادی ملک و تیمارداری سپاه و غمخواری  
زبردستان تکاپو نمایند - آن فرومایگان تنگ حوصله از بی‌دانشی رخت اقامت به پتنه انداخته در  
غواختی آر افتادند - و در معامله<sup>(۶)</sup> شان واجب و کار داغ سخت‌گیری و خیره‌روئی پیش گرفتند  
از چشم‌ناریکی خواهش مدارا و پوزش پذیری ( که جهان داروگیر<sup>(۷)</sup> او نظام نگیرد ) از دست داده  
هوش گسل شدند - یک درو<sup>(۸)</sup> ( که بصفتکده اخلاص گذاره کرده ) تنگنای طبیعت خود دوست را  
از وسعت آباد جهان عقیدت چاره‌گر آمدند - و چنده ( که رئیسان چارسوی معامله بودند )  
پیشین نعمت را جواب ده ناکامی حال گردانیده نیز ساحت باطن را خارستان شکوه نساختند - و دیگر  
بازرگانان شریک محنت در کشیده ظاهر خود را نیالودند - و بسیاری از بدگوران زرانورد سر بشورش  
برداشتند - و از پادشاه دین و دنیای خود برگشته گردن مخالفت هرا فراختند - نه در خلوتگاه ایشان

( ۲ ) نسخه [ ز ] بخش جلال ( ۳ ) در [ چند نسخه ] و طیب و مجدالدین و شمشیرخان ( ۴ )

در [ بعضی نسخه ] آن معموره ( ۵ ) در [ بعضی نسخه ] شان واجب ( ۶ ) نسخه [ ی ] خرد دوست •

محمد جریانی بصیحت شتافتند - هر دو گروه فتنه اندوژی را بهانه یافته در خیال شورش افتادند  
 محب علی خان ( که از حقیقت و معامله شناسی فراوان بهره داشت ) فرمان پذیری را سعادت  
 دهن و دنیا دانسته بانجام آن کار همت گماشت - و آن مردم را از پتنه بمحب علی پور ( که بنزدیکی  
 رهناس است ) برده شروع در دفاع نمود - و بکام روائی آن گروه نافرجام نشست - و دیگر امر را  
 بسپاه بونی و خمیره چشمی کردن انراشتند - درین اثنا ( که محب علی خان هنگام داغ گرم داشت )  
 قافله بزرگ از بنگاله رسید - و سیه درونی آن تیره وایان تپاه گهر برملا افتاد - مظفر خان اندر ختلی  
 خانجلی و گزیده فیلان او و نوکا مادر داؤد را با سایر اذوق مصحوب فتح چند منکلی روانه درگاه  
 ساخله بود - و بسیاری از سپاهی و بازارگانان با فراوان خواسته همراهی داشتند - فرصت جویان ناسپاس  
 در کمین گاه تاراج نشستند - و در استوارت پیمان یکدیگر تکلیفی نمودند - ازین آگهی محب علی خان  
 باندرزگونی شتاب آورد - بر که پرده آزریم شان دریده نگردد - و از بیداشی و کم بینی در کیفرگاه  
 معدلت رضائی و به ناموسی نیابند - در مقام آره نایندگان شرقی دیار پیوست - همانا از نافرمانی  
 رسوم یکجتهی شورش منشان دلیری نتوانستند نمود - و از آنجا ( که عموم کاروانیان از چیره دستی  
 فتنه اندوزان در هراس بودند ) طایفه را بسرکردگی حبش خان بدرقه گردانیده بیرون خود بازگشت  
 درین هنگام تپاه کاران جلباب شوم برگرفته شهر پتنه را تاراج کردند - و سگالشهای آن فرمایگان  
 تنگ حرمه پدید آمد - محب علی خان بسیج قلعه داری نموده با طبیب و مسجدالدین فراز رهناس شتافت  
 روی برکوتم بآن خیال ( که معصوم خان فرخودی را بکارزار درآورد ) روی بغازی پور آورد - شمشیر خان  
 بجانب بخارس رفت - بآن تصور که سپاه راجه تودرمل فراهم نموده آماده پیکار گرداند - درینو عرب  
 نریده جوی در پی آن قافله گام فراخ برزد - ره نوردان قبله حقیقی بهاس ایزدی از گذر چوسا  
 گذشته بودند - بجز نیله چند باز پس مانده بدست او در نیامد - حبش خان دران عرصه مرد آزمائی  
 کار بردازی نموده گرفتار شد - آن شریده مغز خواست که محب علی خان را بر دیاه بازی او همدانستان  
 گرداند - از صواب اندیشی و درست رائی پاسخ گذارد که او را بحرف سرائی نقوان فریفت - و هیچگونه  
 بتنائی نگزیند - لیکن همه دانند که از محبت او دل برگرفته ام - و از دیر باز اندیشه جدائی  
 در سراپای دل جوش میزند - ( اگر پیمان استوار دلدهی بخشد - و خواهش من فروغ قبول برگیرد )  
 هرآینه برهناس رفته عموم در نشینان را جهت مند گردانم - و با سائی پیمان زنگی آن مرزبان لبریز  
 گردد - سهراسا قلعه بدست آید - و بنای حوادث انجام یابد - آن دوست دشمن نما بجز بیانی  
 و اسانه گویی خود را ازین خطرگاه برآورد - و با خهواند خویش آن دستان سرائی گذارش نمود

و جوهر حقیقت دل نشین میرفای چهارسوی دنیا گویند - درین اثنا سانحه ناگزیر رای پرمهون  
 پدید آمد - و شکیب رای ضعیفه دلی کارشناس شد - او چون بغازی پر شتات معصوم خان  
 فرزند میر بهانمزاری و حیل اندوزی پیش گرفت - و بدین قرارداد ( که در حواله گذر چوسا خواهد  
 بود ) او را کسبل کرد - آن سانه لوح فریب زده هرزه گوئی شده روی بدان جانب آورد - و در حواله  
 خطه بکسر بغرام آوردن سپاه آن ولایت نکاپو نمود - کمال الدین حسین سیستانی و سید حسن  
 و نود راج و چنده دیگر از اقطاع داران آن حدود پیوستند - روزه بر ساحل دریای گنگ بشت  
 و شوی بسی و پرستش دادار به همال می پرداخت - ناگهانی عرب با بسیاری از زر بندگان فتنه اندوز  
 بدان حدود آمد - و شناسای قابو شده چیره دستی نمود - پیوستگان بیدل بهانه آمادگی خود را  
 بر کناره کشیدند - او بسی همت افشوده گرم بیکار شد - و بسرنوشت آسمانی زخمین بر زمین افتاد  
 همواهان در کشتی انداخته بغازی پر بردند - پس از دو روز جان سپنجی ده نیکنامی سپرد - و روزگار او  
 بسعادت منشی و حقیقت اندوزی بسر آمد - محبت علی خان ازین آگهی بآن شریده بخت رسیده  
 غاوردگاه را افروزش بخشید - حبش خان گوا را شربت جان فشانی در کشید - و عرب گرد آورد ناکامی  
 بوی در بادیه هزیمت نهاد - اواسط اسفند ارشد ماه الهی سرگذشت بمصامع همایون رسید  
 و بیست و سیم راجه نود رمل و شیخ فرید بخشی و مهر علی خان سلدوز و راجه اسکر و رای لونکن  
 و نقیب خان و قمر خان و شاه خواجه ابوالقاسم و ابوالمعالی و باقر سفرچی و گروه البره را فرمان شد  
 که بدان ملک شتافته ناسپاسان بدسگال را بباد افرازه رسانند - و منشور سپهر مطامع باسم ترسون خان  
 و معصوم خان فرزند میر و غازی خان بدخشی و رای سرجن و دیگر جاگیرداران صوبه آلهاباد<sup>(۳)</sup>  
 و لوده شرف نفاذ یافت - که چون لشکر فیروزی بآن دیار پیروندد بساز و سامان گزین پیوسته  
 رهگرای یکتائی و یکجہتی کردند - و از موافق دید ترسون خان و راجه بیرون نشوند - و اشارت والا شد  
 که صادق خان و باقی خان و الف خان حبشی و طیب خان و میر ابوالمظفر از نواحی چندیری و نور  
 نیز بدان طرف گام همت بردارند - اگرچه کشور خدای نظر بدیدبان ملک صورت هنگامه پاداش را  
 رونق بخشید - لیکن بمقتضای اسبهدی جهان معنی از سود و زیان روزگار سیمای فارغی دارد  
 و زمان زمان از سرابستان رضا و تسلیم گلچین نشاط است - و همدین وقاضی علی بتدائی ( که بکم آری  
 و کاردانی از یکتایان زمانه بود ) بمنصب والی بخشیکری شرف اختصاص یافت •  
 و از سوانح نامزد فرمودن اتواج گیتی گشای بصوب بدخشان - و بازماندن آن - نگاشته آمد  
 که میرزا سلیمان از نزاری عقل صلاح اندیش و نومزندی سلطان واهمه رخصت حجاز گرفت

( ۲ ) صفحه [ ۱ ] جان ازین چنین مرا ( ۳ ) در [ چند نسخه ] آلهاباس ( ۴ ) صفحه [ ۱ ] نروند •

سواد خوانایی ناصیه احوال و کاردانان حقیقت شناس محفلِ همایون دریافته بودند که راه بهانه می‌سپرد - و آن در سردارد که خود را بکرهستان اندازد - و بجیره دستي با بدستان سرانی بدست آورد - و بکین تیزی میرزا شاهرخ عشرت اندوزد - همان طرز هر فراز پیدائی برآمد - ازان طواف گاه بمراق عجم شتاب آورده بود - که بدستیاران فرمان‌فرمای ایران کام‌روای خواهش کرده دران هنگام شاه اسمعیل شاه ظهمناسپ (که بمزبانی آنجا جوشِ شورش میزد) پاسِ بزرگی والا دودمان نموده مقدمِ او را ارجمند داشت - و برخه سپاه را بکمک نامزد نموده دستوری داده - در هر بی خبر پرخش پیمانه زندگش شاه در رسید - کذاب یاس از پیش طاقِ روزگار بر خواننده بقندهار آمد - و بمظفر حسین میرزا خوشی کرد - در آنجا نیز چون کاره بر نیامد روی بکابل آورد - میرزا حکیم پذیرا شده گرم‌خونیها نمود - سگالش آن ناسپاس آنکه برهنه‌نوع این کهن سال آزمون کار بنگش رویه شنافته آغوب هندوستان گردد - میرزا شکوه شاهنشاهی ( که بچشم عبرت‌بین دیده بود) گذارش نموده او را از لبله اندیشی باز آورد - و یورش بمخشان پیش نهادِ خاطر گردانید - دهم آبان ماهِ الهی سال ( ۹۸۷ ) نهمد و هشتاد و هفت در شورش ابر و ریزش برف رهگرای شدند - ازین سرگذشت چون بدرگاه والا آگهی آمد از آنجا ( که شاهرخ میرزا خود را بدین دولت ابدی اعتصام پیونده داده بود ) یاروی او بر مغتکاه باطن اقدس پرتو انداخت - بسعید خان و راجه بهگونت داس و مانسنگه و میرزا یوسف خان و دیگر امرای موبه پنجاب و ملتان مناشیر قدسی شرفِ نفاذ یافت که بدان ملک رفته دستگیری نمایند - امرای کاربند فرمان شده در سامان سفر بودند که داستانِ آشتی و بازگردیدن مرزبان کابل گذارش نمودند - جنود فیروزی ازان عزیمت بازمانده عرضه داشتند - و اجمال این تفصیل آنست که میرزایان در حدودِ تالقان گردِ پیکار انگيختند - شاهرخ میرزا اگرچه پای همت افشوده نبرد آزای شد لیکن از هزه درائی دورویان بدگوهر و کونه اندیشه یکجہتان خیرسگال و کم‌بینی و ناآزمونی خود کاره نقوانست پیش برد - یافه‌گذارانِ خدک‌اندار بر زبانها انداختند که میرعماد سرآمد کار پردازانِ آن ملک با میرزا سلیمان نیک‌بسیجی گزیده میخواهد که در گرمی زدوگیر میرزا شاهرخ را گرفته بدو سپارد - و دولتخواهانِ صواب اندیش را دامن آلودِ همت گردانیدند - و گروه بدخشیان بمزبانِ قدیم پیوسته هنگامه انروز بدگمانی گشتند - هنوز گزینِ آویزش عیار افزای بهادران نشده بود که میرزا شاهرخ همان نافته بقندوز شتاب آورد - لشکر زالمستان ( که در خارستانِ خوف و رجا اندوهناک بود) ازین بهرانی جلو نشاط گزیده قدمی چند براه تکمشی برداشت - میرزا چون بقندوز رفت آن دژ را محکم ساخته بکواب شتافت - و محمد قلی شغالی را از تگنلی زندار

برآورده رمام وکالت سپرد - میرزایان بیست روز در حوضی نالقان توقف داشتند - چون حال شاعرخ میرزا تحقیق انجامید اراده قلمه ظفر برستاق آمدند - و بحرف سرائی و افسانه طرازی محمدقلی گفت وگویی مصالحت درمیان آمد - او سا فریدون پیوسته پیوند آشتی داد - و از دور اندیشی و هزم اندوزی میرزا شاعرخ دیدن نیارست - و بصواب بد خیرسگالان آرامش جوی لرنالقان ناهندوکه ( که در اقطاع میرزا ابراهیم بود ) میرزا سلیمان مقرر شد - و او بدان خرسندی گزیده بکولاب رخصت گرفت - میرزا حکیم در نواحی قدور تحواجه چارطاق جهت انجام کار روزی چند توقف نمود چون گفتار غازه کردار گرفت بکابل بازگردید •



فرنگی 'اقبال شاهنشاهی در سرتابی' امرای بنگاله - و سزا یافتن آنها

( هرکرا ایزدی نائید چهره افروز دولت باشد - و کار سازان تقدیر باقبال افزایی در نگار )  
 هرآئینه روزگار بپرسناری بر حیزد - و باز آستنی دو کار همت گمارد - بداندیشان فرومایه را ( که از رویاه بازی و حيله اندوزی نصرت بیکم من برآمده باشند ) برده از روی کار برگیرد - و سوابستان خلافت از خس و خاشاک پاک سازد - و حقیقت اندوزان سعادت بحیچ را ( که از نارسیدگی وقت و پیش آمدن بدکاران غبار آلود ناشناسانی بودند ) بر فراز شناخت کامیاب عسرت گرداند - و بآبیاری گوهر شناسی گلبی دولت با ببالد - بیستری بفرخ ساختن روزی و فراهم آوردن اسباب شادمانی و پیش آوردن ناملام و ستکنکه غم در انداختن مردم سرآغار را بحرانجام رساند - و آنرا ( که درستی دریافت با شایستگی کردار هم آغوش بود ) تلحکامی از نزهت جای آرامش باغوب گاه بآرامی نبرد و افزونی جاه و فراوانی مال گزیده باکمی نرساند - بلکه درین دو زمان آزمون مشهور فرمان پدیری و خدمت گذاری بر سر نهاده نشاط اندوزد - و بداستباهای حقیقت نفس بانه درآی را خاموش گرداند - و هرکه در اصل سرشت بدگوهر و غنوده بخت باشد از شاخسار شناخت برنخورد - و اگر بهره بردار نسیم ار گلشن سزای کردار بار نرسد - هم در افزونی معیشت چراغ خود برهگذر باد نهاده ببد مستی گراید - و هم روز ناکامی از شاهراه سعادت مرکزاره شده طریق بآعتدالی سپرد - چنانچه سرگذشت امرای بنگاله ازین آگهی می بخشد - داستان پندگذاری و هوش افزایی کذاب پیش طاقی شناسانی میگرداند - از ایمنی روزگار و آبادی اقطاع و افزایش مال گوهر شب افروز بینائی زمان زمان

( ۲ ) نه ؛ [ بی ] بروستاق ( ۳ ) نسخه [ ز ] گزیده ( ۴ ) نسخه [ ل ] میرزا دونواحی ( ۵ )

در [ چند خه ] بیان ( ۶ ) نسخه [ ی ] بدستاری ( ۷ ) در [ بعضی نسخه ] بازآستن کار ( ۸ ) نسخه

مشهور اقبال فرمان پدیری ( ۹ ) نسخه [ ی ] گلشن کردار •

نهرگي اهواي شد - از بيدانشي و كم گرايي سود خود را در زبان كاري انديشيده زير اندوخته - و سپاه  
 كمتر نگاهداشتند - و مكاشهاي نكوهيده بدل راه داده در كمين گاه فروش چشم انتظار گشوده  
 دريغوا ( كه مظفرخان رخت اقامت انداخت ) قدر بزرگي نشاخته در انتظام ملك و لشكر  
 نكوهيد - و حساب داني ( كه سرمايه اعتبار او بود ) از دست داده همواره پيشاني دل را  
 چيني آموذ چيني گريم كه ناصيه سر گزوده داشته - بلكه لوحه زبان را بصرف شكابت و رقوم  
 آزدگي سپاه گردانیده - در آن هنگام ( كه بابالت بنگاله سرانزويي بخت ) از افزون عافيت  
 دهن و بخشي و امين بياورث او نامزد فرموده بودند - از كوتاه بيني انبار پنداشته برون در شد  
 و دست از كار برگرفته شكوه فروش آمد - و مهمات را با آن گره گذاشته خود را از تيمار سپاهي  
 و رحمت باز داشت - در خلوتكدها چه بهنگامها سپاس نعمت رسيدگي نگذاشته گله سرانیده  
 و آن غارت زده آگهي نميدانست كه در ملك دار و گير هرچند ياور بيشتر و ياري ده  
 افزون باشد انجام كار را شايستگي ديگر پديد آيد - ه - آ آزمندي دروني او را با شوب گاه برده  
 و از نهرگي دل بايست زمان در نيافته - گرفتار كه در سودا ريان رفت - و پا به جاي بهستي  
 گرايد - در چنان فتنه زار چيني زميني چگونه سزاوار بود - و با طيلسان تعلق راه مدارا نميبرد  
 كجا بمنزل رساند •

ديار بنگاله سرزميني ست كه همواره از هوای سقله پرور غبار فتنه برخيزد - و از بدگوهری  
 مردم خاندانها برافتد - و دولتها زوال يابد - از اینجا در باستانی نامها آنرا بلناك خانه نامند - سه آرا  
 بهندار جاي درمانده دلاسی آشنا و بيگانه نكرده - و ديگر كاربرد از این حرص اندوز از پاره اندوختن  
 گذرانده بزورستند هجوم آوردند - كاشي درين آزمندي ( كه خاك بر سر آن ) بكارگي از راه آرم  
 بر كفار نشده - و قدره بهنجار رفته سرشته معامله داني نگسيخته - ( هر كه خانه زبردستان خراب  
 سازد - و بدین دستمايه نشيمن خويش نگاري گرداند ) زود آبروي بزرگي او ريخته آيد - و بنياد زندگي  
 برانگنده گردد - آغاز در آمدن كار نمايان معامله شناس به بيروي اندوخته های خان جهان آويختند  
 اسمعيل قلي خان و ساير تركمانان بهر خاش پيش آمدند - و از اینجا ( كه از كارداني و عقيدت مندي  
 بهره بود ) ناملايم برداشته ناشنای معده حرص آلود آن گروه را چاره گزیدند - و گرگ آشتي نموده  
 بدرگاه والا روی عزيمت آوردند - سپس با عموم تركمانان آن ناحيت در زرطلبي و ست گيري  
 من كارگذاران صوبه بهار چيزه دسلي نمودند - چنانچه سر حلقه بدگويان بابا خان به در دل

می سرانید که تا حال هفتاد هزار روپیه برسم ارمغانی گذرانده ام - و هنوز صد سوار بداف فرستاده  
 نباشد و این حال دیگر قبول دارایی منسوبه است - ( چون ناظمی پراگنده دل بارخواستش گشودند  
 و <sup>(۲)</sup> ترسیده درونی در آبادی خویش و خرابی دیگران همت گماشتند ) زردستان شوریده مغز آزار یافته  
 از بد گوی و تبه رانی گردن فرمان پذیری بر تافتند - هفتم <sup>(۳)</sup> بهمی در حواشی دلاالملک تانده  
 آب گفت که را گذاره نموده جدائی گزیدند - و هفدهم ( که عید قربان بود ) ظلمت درون را بیرون کشیده  
 فبارفتنه برانگیختند - گزینم فرمان رولی عالم گران خاطر است - و یازدهم <sup>(۴)</sup> همایش دلازاری میروند  
 نقد مروت کجا در باخند - حقوق نعمت رسیدگی چرا فراموش شد - و نهم <sup>(۵)</sup> شناسی چسان  
 از پیش نظر پنهان گفت - قلسیان اخلاص را گزند جان گزا چگونه رهگرای نیستی گردانید - و خرد  
 محاسن آموز بازگانی از کدام باده بیهوشی گزید - سهر گردان دوره چند بگوناگون حکمت آن بد سرشتان  
 تباد گهر را پرده می نهد - و برخه خیر سگالی عقیدت انور را غبار آلود ناشناسانی میداشت - چون  
 زمان آن شد ( که بفروغ نیت گیاه خدبر نبرگیهای ملک مروت و معنی بروشنی گراید ) کارسازان  
 بارگاه آفرینش آن ظلمت آمدن درونی را نقاب از روی برگرفتند - و ده خدای کاخستان فصری را  
 ( که عقل صلاح اندیش آرم دوست باشد ) خرابه نشین خمول گردانیدند - و آن را سرمایه نوازش  
 بسیار گم نامان سعادت اندوز ساختند - سرفتنه بنکاله بابا خان و جباری و وزیر جمیل بودند  
 نیکر سعید ثوبی و میرزا حاجی لنگ و عرب بخشی و صالح و میرکی خان و مرتضی ثانی ترکمان  
 و فرخ و غلغ <sup>(۶)</sup> آفریننده آتش خلاف گشتند - قیا خان در آردیسه و مراد خان از فتح آبان و شاه بروی  
 سارکانو حرف بجهتی در میان داشته توفیق نیکو خدمتی یافتند - و با نیروی سترگ  
 از هر یارزی بیزار نیارزدند - نخستین اسباب بے راه رفتن عقل کم گراست - که پای از هنجار  
 برون نهد - و سود را در زبان انگارد - دوم نکوهیده ذاتی که تیرگی افزای دل بود - و از چراغ احسان  
 فروغ نکهد - سیوم افزایش مال - که فروهیده خردمند نیکو سرشت را از جای برد - تا بد نهادان  
 بخورد چه رسد - چهارم تباد بسیجی رهبری خان در حواشی جرنجور - بجهت اماره گذاری خالصات  
<sup>(۷)</sup> ( که چندگاه در عهد او بود ) توقف گزید - از آن پیش که بیرونند معامله داف را باغراض انورزی  
 بخش گرفته بودند - چون خطاب بضمی گری بنام آن نکوهیده رای بود درین هنگام طامع آن فرومایه

(۲) نسخه [ ب ] و لا آروزی و سیه درونی - و در [ بعضی نسخه ] و از آروزی و سیه درونی (۳)

نسخه [ ی ] هفتم بهمی (۴) نسخه [ ج ] نامی (۵) در [ بعضی نسخه ] بلخی (۶) نسخه [

و میرزا لای ترکمان (۷) نسخه [ ی ] و غلیق (۸) نسخه [ ی ] افرونده (۹) نه

نکوهیدگی ذاتی (۱۰) نسخه [ ج ] رک طبع آن فرومایه



کدا طبع بجنبش درآمد - تصحیح پیشین نکرده کار از سر گرفت - و بران تنگ چشمان زربنده مشور لر آمد - و در اندیشه لاه سراسیمه گشتند پنجم خمرل گزینی موهیده مرد خیرسگال که شورش هندوها بگرفتاری و نیک اندیشی آن داندل سیر چشم همت گزین فرو نشیند - در آن چارسوی گفت و شنود چنان کسی بر فرار ظهور نبود - و غنودگان زرمست آهنگ جستجوی آن گرامی گهر هم نداشتند دانش پژوهی بیدار مغز از هاروی چنین مرد به نیاز نباشند - طبیعت کده آدمی همواره فروغ خرد نکند - لاجار غارغ خاطر اندرز گوی باید که از ریان خود نیندیشیده سزاوار وقت بخلوتها به آمیزه خوش آمد گذارش نماید - دیگر مردم چگونه و چه مایه باین خیربعیج آرزومند باشند - ناگزیر سعادت گیتی بختور که بدستمایه نیک گمانی و دلانگهی شناسا گشته از صواب دید او درنگند و پامد جست و جوی از مدرسه و خانقاه فوآنرک نهاده در هنگامی تعلق و انجمنهای داد و ستد تکوین نمایند - و بزرگیده مریان برهنه پای دشت و برزن نیز دیده روی بکار برده - قدم جویائی بفرسایند بر که بیگانه آشناری دو چار شود - و کارها بشایستگی گردید - و تا برآمد آرزو از آشنایان و مقرران یک در می گزینند - تا بایست وقت بباد آورند - و اندازه شناخت خود گذارش نمایند - و همواره<sup>(۲)</sup> صواب اندیشی او بحسب جزا پیوند - و در هنگام لغزش بگرم خوئی و گشاده پیشانی چاره گیرند کیمیا سازان کارگاه اهل بیت شرف کاری از خاکستان ناکسی جواهر آبدار بیرون آورند - و در قحط سال حقیقت گذاری بدین شایسته سامان عشرت اندوزند - و لرگزند روزگار و آسیب آشوب هر گذاره زیند ششم ریختن آب روی خالیدین خان - جلیسر بنیر جمال الدین حسین آنچه نامزد کرده از نیولاری او برگرفتند - چون مبلغم برداشته بود مظفرخان سر رشته مدرا ( که انتظام ملک تعلق بدو ست ) گسیخته او را در تنگنای شکنجه بیک دست آویخت - و سرمایه بیمناکی عمرم زردستان آمد - بجهت آبادی اطعام و گرم نمودن سپاه باندیشه دراز در شد - و نیز دران هنگام ( که خانجهان را روزگار سپری شد ) اسماعیل قلی خان را برای تسلی فرمایگان بدگوهر به حکم مقدس جایگزین افزوده بود - مظفرخان مرد و وجه بازخواست نمود - و از غنودگی خرد مصلحت بین وقت را شناخت - هفتم بیدار سیدین اوشن بیگانه - از عمل گذاران خالصه بود - دامن آلود خیانت بکابل گریخت - و باشارت فتنه اندیشان آنجا<sup>(۳)</sup> بسکانه آمد - و بشورش افزائی و بدآموزی بر نشست - چون بمصامع نمایان رسید فرمان شد که آن نیکوکارا ترهم گذرانند - مظفرخان از زمان شناسی در آغاز شورش گسیختن قارو بود هستی او سرمایه مدتی مردم اندیشید - و پیرانه سرکشی آن گروه آمد - و از زردوستی و خویشتن داری بکین نوزی<sup>(۴)</sup> - هشتم کفایت اندوزی لاهنگام خواجه شاه منصور دیوان - چون به نیروی اقبال شاهنشاهی

فتح بهار و بنگاله شد نظام بخش جهانیان از کاردانی و نوربینی (از آنکه آب و هوای آن ولایت باسپ  
فلسطین است - و در برخی از محال مردم را نیز طبیعت گزرا) برای گرمی هنگامه جنود فیروزیه در بنگاله  
ده بیست و دو بهار ده پانزده علفه سپاه عاطفت فرموده بود - حواجه هنگام نشناخته بنگاله را  
ده پانزده و بهار را ده دوازده جواب گرفته فرمان فرستاد - مظفرخان گاهند حکم شده اماره نویسی  
از سرسل برگرفت - و طلبکار فراوان خواسته شد - زردوستان<sup>(۲)</sup> فتنه اندوز را بهانه بدکاری بچنگ آمد  
اگر قدره انصاف داشته از نیایش گوناگون نوازش شاهنشاهی بکار دیگر نپرداخته - تا بذاسپاسی  
و گردن نابی چه رسد - فهم آراسته شدن بزم صلح کل در پیشگاه سلطنت - گذارش یافت که اورنگ نشین  
اقبال از دور حق پژوهی دانایان ملل و نحل فراهم آورده عیار برگرفت - و با بیماری بینش آن فراخ حوصله  
زورنگاه چارچمن آشتی روی در طراوت نهاد - فرمایگان نباه سرشت آن یگانه ملک آمیزش را  
نیمت آلود ساخته دستمایه شورش گردانیدند - و از آزمندی و حرص آمودی بهانه انگیزته در زیانکاری  
چارید نور شدند - چون پرده آزمون دریده عریه آرای گشتند مظفرخان میرجمال الدین حسین  
رهوی خان تیمورخان رای پترداس میرادهم حسین بیگ غنراغلی حکیم ابوالفتح خواجه  
شمس الدین جعفر بیگ محمد قلی ترکمان قاسم علی سیستانی عوض بهادر زلف علی یزدی بکه آویز  
سید ابواسحق صفوی مظفر بیگ حسن بیگ گرد و بسیاری از بهادران خدمت گزین رو بروی  
آن گروه باطل ستیز بر ساحل دریای گنگ معرکه نبرد آراستند - و نجات حان با پیوند خویشی  
از بیخوردی و شتر دلی خود را نرسانید - وزیر جمیل پیوست - لیکن دورویی باحنی گرفت - آن گروه  
نافرجام بر زبان زدگی خود قدره آگهی یافته سلسله جنبان مصالحت گشتند - و اعیان دولت از نظر  
اعتبار انداخته گوش بران نمی نهادند - و منتظر آن می بودند که یک از بهندگان خیرسگال لنگ گیرها  
بموقف عرض رسانیده منشور عاطفت آورد - (از آنجا که در بارگاه خلعت چرم بخشی را وسیله نمی طلبند  
و پوزش پذیری را بهانه نمی جویند) فرمان سپهر مطاع در نگوشت مظفرخان شرف نفاذ یافت  
و آن بپراخه روان را بنویس بخشش و بخشایش شادی نمود گردانیدند - و در گرمی آویزش قاسم نوچه<sup>(۳)</sup>  
باسپ بام خود را رسانید - اولیای دولت را چشم بینش باز شد - بلاه گری و معذرت گذاری  
برخواستند - و سرگردانی بلایه خود سری از قدسی مثال ناره جان یافته جشن نشاط آراستند  
چون پای از جاده راستی یکسو شده بود آرزو نمودند که مظفرخان بمیانجی برخی اعیان لشکر پیمان  
نیک اندیشی استوار کند - تا بهشت گرمی آن نقش بیم از ساحت ضمیر سترده رهگرای بند

گردند - نخستین مهربان را فرستاده مرابلی خاطر فرا گرفت - چون نشان بشیمانی

(۲) نسخه [ ب ی ] از دوستان (۳) نسخه [ ز ] نمی داشتند (۴) در [ چند نسخه ] نوچه

حرم اندوژی و پاسبانی بگزین روشی انتظام پذیرفته باشد - در کتفرنم آنچه بر زبان گوهریار  
گفتارش یافته بود بر فرازِ ظهور برآمد - و کوه نگاهان صورت پرست را توتیای بینائی  
بدست انداد •

بدین قلعه امید و هراس • بدلهای بیدار دارند پاس

### آغاز سال بیست و پنجم الهی از جلوس مقدس شاهنشاهی

یعنی سال فروردین از نور سیم

سپاس و ستایش الهی که دور دوم بقری انجام گرفت - و سرآغاز سیم چهار نشاط  
برپاخواست - جای آنست که زمزمه نیایش جهان آرای جان آفرین سراید - و بتوانهای دل افروز  
مصدق پردازد - لیکن روحانی دهکده امکان را کدلم یارا و چه نیرو که درین سرایستان همیشه بهار  
طافس خرامی کند - و با لطمه حیرت پیش رو و بیلجی چهل از قفا کام شناسائی برگردد •  
• نظم •

درانجا که هست از خدائی بسیج • نیایش گریهای ما جمله هیچ

دل زین سخن تا توانی خمش • قدم بر بلندیست هشت دار هض

بغرض فرخندگی شب جمعه بیست و چهارم محرم سنه ( ۹۸۸ ) نهد و هشناد و هشت پس از  
مهری شدی سی و هفت دقیقه نور افروز شبستان عالم را پرتو خاص بر حمل افتاد - عشق و نشاط را  
نور نو پدید آمد - و گلبن معدلت را گل اقبال بشکفت - آسمان بوزمین سعادت بار شد - و زمین  
نورنگی آسمان برگرفت •

بهار عقل را پیرایه نو شد • بهش سرمایه هستی گرو شد

رسید آیام بالیدن جهان را • زمین سرمایه بخشد آسمان را

جهان را تازه شد رسم جوانی • خوش آمد باز چنده زندگانی

ازانجا ( که آگاه دلی بیدار مغز نقوش انجام از نامه آغاز برخوانند - و حسن خاتمت از عنوای کار  
برگیرند ) لواحق دولت روزافزونی این دور همایون روشنی افزای دیده و دل گشت - و نور بد خرابی  
ناسپاسی آرم ستیز و فروشدی فتنه اندوزان شورش منش رسانید •

و از سوانح بخشیدنی باج و تمناست - اگرچه در عنفوانی لورنگه نعینی بدین مهین بخش

( ۲ ) نسخه [ ب ی ] گوهر آما - و نسخه [ ل ] گوهر آمده ( ۳ ) نسخه [ ب ] دادند ( ۴ ) نسخه

حکم مقدس نفاذ یافته بود لیکن از نقاب گزینی گیهای خدیو و آزمندی پاسبانان احکام خلافت - فراز روائی نشسته - چه هر بیماری دراز عمر دشوار دوا بی فراوان تکاپوی پزشک مطاع چاره نپذیرد خاصه که آمیزش آزو حرص باشد - و انفسی طبیب پرده نشین - درینو سیامی والا همت بذاری در نفاذ آن سترگ احسان اهتمام رفت - و روی در انتظام آورد - ( با آنکه قهرمان فرمان روائی و سطوت جهانپانی سرکش روزگار را به نیایش و نیازمندی سرافکنده دارد - و کوا یازا نه از قدسی احکام سر باز کشد ) لیکن از شور مهربانی بسختان دلریز آن کهن بیماری را چاره گر آمدند - و بر زبان گهر آموذ گذارش یافت - نظام بخشان باستانی و کشور آریان پیشین چنین گرفت و گیر را برای آموذی اسباب جهانگیری و انتظام شغل سلطنت ( که دستمای آرامش عالم و پیرایه انجام فنون عبادات است ) روا داشته اند - امروز ( که دادار بیهمال ملک چندین سلاطین والا شوه در حوزه اقتدار ما در آورده و خزائن انبوه را گنجور اقبال ما پاسپانی میفرماید ) چگونه این بازخواست شایستگی داشته باشد و چسب در تروزی سنجیدگی سخنه آبد - عقل حقیقت اندوز آرا از<sup>(۳)</sup> جهانپانی شمرده دستوری داده بود - اودون ( که از فروغ خیر بسیجی گنجهای سترگ در دست باشد - و بدان احتیاجی نه ) هرآینه خواستگاری آن از شاهراه فرمان پذیرق سلطان خرد گزاره گرفتن و راه آستان بقدم ناسپاسی بیمودن بود - بنابراین اندیشه صواب اسانس یرلیغ مطاع از ممکن عنایت شرف صدور یافت که از همگی قلمرو باج و تمنا ( که از خراج اقلیمها افزون است ) را گذارند - و دست خواهش از هموم بازرگان کوتاه داشته پیرامون نگردند •

ز به نیروی دل و فراخ همت که والا بخششهای افزون از حوصله روزگار پرتو ظهور میدهد و جهانی جهان مردم در نشاط جارید سیاس آرای میگردند - کجاست حاتم طائی و معن زابده و دیگر زوایشان همت افروز - تا قدری شناسای مراتب کرم گشته بسجده گاه خجالت جبهه سای سعادت گردند •

ببوی خلق بهار از خزان همی آید • ببذل گنج خزان از بهار میسازد  
هر دولت پژوهی روشن ستاره ( که ابرافضال کو بدین گونه ریزش کند ) هرآینه چمن پیرایان تقدیر<sup>(۴)</sup>  
زمان زمان نهال دولت او را بالش دهند - کلید جهان گشائی بدست افتد - و گنجهای روزگار روی بدل آستان نهد - و بنازگی چهره آرای این داستان آگهی آمدن مال بنگاله است ببارگاه خلافت گذارش یافت که مظفرخان اندوختههای خان جهان را با بسیاری از نفائس آن دیار مصحوب ند روانه درگاه گردانید - و چگونه از شورش گاه بد گهران فرمایم بهار سلامت برآمد

درین هنگام بهاسپانی نگهبانان آسمانی داخل گنجینه اقبال گشت - و مد و هفتاد و یک نیل نامی در حلقه‌های بادشاهی جای گرفت - رمز شناسان جدول<sup>(۱)</sup> هستی مرده گشایشها برگرفتند - و نقش دولت روزنهون از دیباچه روزگار بر خوانده زمزمه شادی برکشیدند \*

و از سوانح اختصاص بخشیدن میرزا خان بیрам خان بوالا منصب میرعرضی - آنچه هرروزه از هفته یکم از سره بندگان معامله دان باین گرامی خدمت سرافراز شده - لیکن از انبوهی حاجتمندان و افزونی کارها و گرمی بازار آزمندی و افزایش شکوه دگانه همایون بر باطن نور آگین برنو انداخت که گویی بنده از بزرگ نژادان عالی فطرت ( که ژرف نگاهی و کارشناسی و بی‌عرضی و راست کاری از مایه کردار او پیدا باشد ) رونق افزای این شغل ستیغ گردد - تا از فروغ صلح کل خویش از بیگانه و دوست از دشمن نشناخته خواهشهای بهنجار بموقف عرض مقدس رساند و در زمان<sup>(۲)</sup> خجسته پاسخ بگیرد - و اگر از زیرنگی حال ( که ناگزیر مصطفی دنیا ست ) جواب پسندیده نشود ملاله بخود راه نداده و فتنه دیگر بتکرار آن جرأت نماید - که درین جهان پر آشوب بیشتر بمغزگار نوسند - و اگر ندان راه یابند از بیم نای چیر دستان و اندوختن پاره و ناشناسائی وقت بسا گفتنیها از تنگنای سینه بیرون نیاید - و نابودهای باطل برقرار ظهور شتابد - شهریار دانش پژوه نشان خویهای ستوده از لوحه پیشانی آن اخلاص طراز دریافت - و باین عالی خدمت شرف اعتبار افزود - هر بختور<sup>(۳)</sup> ( که با ستیغ رسانی و مواباندیشی نقش طمع و ریا بسترد - و از دوربینی و انصاف منسی بر دریافت خویش پسند ننماید - و همواره چنین آئینهای نیکو اندیشد - و مقاصد خلایق بشایسته مردم باز گذارد ) هرآینه جویبار اقبال او بشادابی گراید - و چهارچمن دولت طراوت جاوید گیرد \*

• ابدیت •

خوشا شهسواران آفاق پری • که در دین و دولت ربودند گوی

درین عرصه زین شهسواران یکست • که بسیار بستودنش اندکست

دو حرف بود در ستایش<sup>(۴)</sup> تمام • که افضل بوصف است و اکبر بنام

و از سوانح رسیدن ایلیچیان قطب الملک بقدرسی آستان - اگرچه موزیانان دکن در لوازم بندگی

و فرمان پذیری بشایستگی سعادت نمی اندوزند لیکن همواره بفرستادن عرائض و پیشکشها خود را

وابسته فتراک دولت می شمردند - درین هنگام والی گلکنده لایه گری و نیایش گذاری نموده عرضداشتی

با تصرفات آن دیار بهمایون درگاه فرستاد - از انجا ( که روزگار مهر افزائی و پوزش پذیری ست )

( ۲ ) در [ چند نسخه ] جدول هستی ( ۳ ) نسخه [ ب ] خجستگی ( ۴ ) نسخه [ ب ] و پیوسته ( هر دو )

[ بعضی نسخه ] نیایش •

فرستاده فروغ قبول گرفت - و دل‌های بیمناک آرامش یافت - و همدین<sup>(۲)</sup> را آگهی آمد که عادل خان بهجایوزی سلمان نفائس آن بلاد نموده میخواست که چون بندگان سعادت گزین حکیم علی را ( که بهوشوری رفته بود ) روانه درگاه سازد - ناگهانی ساغر زندگی او تبریز آمد - و اجمال این تفصیل آنکه آن رنگین خرد ثناء ساز فرمان‌پذیری شایسته نکرد - و همواره بدستبازی رویه‌باری از آسیب جنود اقبال برکناره بود - و از خودکامی راه سعادت گذاشته آبی گزیده را در نارضامندی ایزدی بکار برد - و همواره دامی عفت آلوده داشته - از آنجا که از دیرباز یوایی دارد ( که هرکه گوهر شب‌تاب خرد بهکاستن طبیعت برآید بتکاپوی خود خرابه‌نشین نیسی گردد ) آن<sup>(۳)</sup> نا جوانمرد بکوشش فراوان دو خواجه‌سرای را ( که گمان صفائی داشت ) از ملک برید ( که یکی از مرزبانان دلی است ) طلب داشت - چون خواسته نزدیک آمد از به آرمی و فرمایگی پذیرا شد - و در خلوتکده ظلمت آمود با یکم دست فاسز اخواغش درار کرد - آن سعادت سرشت پارسا گوهر از پاک دامنی و ناموس دوستی بی‌فرلده - و بدشنگ ( که از دور بینی باخود پنهان داشته بود ) کار لو بانجام رسانید - ابراهیم برادرزاده او سعی حکمای تذکره پیشین امیر فتح آله شیرازی و برخه سران آن دیار جانشین شد •

و از سوانح پای‌بند شدن میرزا علی علمشاهی و چنده دیگر بدستان زندانی آن غنوده بخت تیره روز با برخه از شور بشتان هرزه‌گوی ( چون میرکی و عیدی‌کور و شهاب بدخشی و کوچک یسارل ) همدانستان شده در اندیشه ثناء افتاد - و فرمایگان هده نشناس نوازش گوناگون بزلویه فراموشی نهاده در فراهم آوردن بدذاتان فتنه‌اندوز شدند - تا هنگام فرصت دست‌برده نموده روی ادبار بصوب ناسپاسان شرقی دیار نهند - آگهی آوران راست گذار سگالش بدگوهران باز نمودند - و بوالا اشارت چابک‌دستان خدمت ( پیشتر از آنکه راه آوارگی سپوند ) پیرش کاه معدلت حاضر گردانیدند نخستین دوربینان انصاف گزین خرده دانیها بکار برده حقیقت شناس آمدند - و سپس از راه حزم اندوزی ( که دگزیب مزاج‌دانان روزگار است ) شاهنشاه سعادت پزوه بغرغ دیده‌وزی ژرف‌نگاهی بجای آورد - و چون کچ گرائی ثناء بسیچان فرمایه پایه ظهور گرفت از آنجا ( که لوزنگ‌نشین هشیار خرام این عنصری‌لاخ را بنای ایزدی دانسته دیدبانی نماید - و در گسیختن پیوند جان و تن تیزدستی نفرماید ) این گروه سزوار نیستی را به بندلخ فرستاد - مکر میرکی را ( که سرمایه شرورش بود ) نشان نومیدی از خطوط پیشانی شناخته حکم بیاسا شد - و بسیاریه شهر پنده مفران هرزه سگل را رهنمونی پدید آمد •

( ۲ ) نسخه [ ۱ ] همدین بام ( ۳ ) نسخه [ ب ] بدستبازی ( ۴ ) نسخه [ ۱ ] آن کوتاه خرد نا جوانمرد

نسخه [ ۲ ] بعضی نسخه [ اکبرشاهی ( ۶ ) نسخه [ ب ] حق شناس •

و از سالی سهری شد روزگار مظفرخان - فیرنگ آری ابداع ابدال روزافزون گیاه خدیو را  
(چنانچه بغیروزی لولایی دولت خاطر نشین سرخوشان بزم حضور میفرماید) بذات زمانه در شکست  
هم گروه سعادت گزین چهاره روز میگرداند - بنقد بادافراه لغزش عقیدت منشان سرانجام می باید  
و بهیچ تر نهانخانه دورنگی بیرون شده بهپهار سوس رسوائی می نشیند - چنانچه سرگذشت بندگانی  
سعادت منهن و ناسپاسان ناهرجام بنگاله ازین داستان حقیقت آگهی بخشد - گذارش یافت که پاسبانان  
احکام خلعت درین ملک رفته چگونه بار خواهش گشودند - و از خود بینی و کارشنامی چسان بخواب  
پندار غودند - و اقطاع داران آن سرزمین از شاه راه فرمان پدیری گذاره گرفته گرد شورش برانگیختند  
چون بر ساحل دریای گنگ از دو طرف به تیر و تفنگ پاسخ آری شدند از آسانی تأیید  
مخالفت باوجود انبرهی شرمسار ناکامی گشته - و زمان زمان کاربردان سخت گیر را جرأت دیگر  
پدید آمده - آشفته دانی ناهرجام چنان خیال بستند که فوج بجانب دارالالک نالده فرستاده  
جنود فیروزی اعتصام را ندیده گردانند - و باین اندیشه تباہ میرزا بیگ قاتشال و همزمان با برخی  
بدگهرانی دورتر از جنود فیروزی از آب گذشته بصوب آن مصرجام غبار فتنه انگیزند - مظفرخان  
خواجه شمس الدین و میر رفیع الدین نیشاپوری و قاسم علی سیستانی و حسن بیگ گرد و جوقه  
از بهادران همت گزین را بپاره گری کسید کرد - فرستادهای بیای همت شتافته عرصه نبرد آراستند  
و به فیروزی سعادت غنیم را گرد آورد هزیمت گردانیدند - و بسیاری غبار امواد خرابه نیستی  
گشتند - یکبارگی از عموم گردن فرزان ناسپاس شکستباری برخاست - بزاری گرائید زلفهاری شدند  
درین هنگام عذر پذیری بزرگان دولت را استکبار افزود - و آبه گری و نیازگذاری سودمند نیامد - هرچند  
آشوب بهار بگوش رسید از آن حساب برنگرفتند - و پیوستن سرکشان آن ناحیت بخاطر نرسانیده  
از انجا ( که مستی غرور خمار ناکامی در پی دارد ) آن فتنه اندوزان بدگهران بنگاله پیوسته تبه کاری  
از سر گرفتند - و مغروران بکردار خود درمانده ملک را بای دادند - چون آمدن افواج گیتی گشای  
بصوبه بهار بلند آواز شد فرومایگان بدسگال در گو حیرت نورفتند - نه رای آویزش - و نه راه گریز  
درین سرسیمی سرنایع آمرای بنگاله و برهم خوردگی آن ملک بدیقین گرائید - بمیانجی گری  
کارشناسان پیمان یکجہتی بسته بآن صوب شنانفتند - چون رسیدن بدگهران گری پذیرفت بهزاران  
گفت و گوی صواب بشیخان مظفرخان نمرخان و خواجه شمس الدین و جعفر بیگ و برخی دیگر را روانه  
گردانید - تا گدھی را (که درویش آن ملک است) پاسبانی نه آیند - پیش از رسیدن این گروه بیگ نیز  
سرکشان ناهرجام آن جای را گرفته بودند - اگرچه عرصه مبارزت آراسته گشت لیکن بیشتر از همراهان

بن چهره امروز میگرداند - بنقد باذاتفرای لغزش عقیدت منشان سرانجام می یابد  
 در رنگی بیرون - چهره ز سوزی رسوائی می نشیند - چنانچه سرگذشت بندگان  
 آسان نامرچام بداند از داستان حقیقت آگهی بخشد - گذارش یافت که پاسبانان  
 لک رفته چنانچه از راه راه فرمان پذیری کفاره گرفته گرد شورش برانگیختند  
 طاعن دارایی آن و طرف به نیر و تفنگ پاسخ آری شدند از آسانی ناپید  
 در راهی گنگ - و زمان زمان کار پردازان سخت گیر را جرأت دیگر  
 انبوهی شورش می کشید - و زمان زمان که فوجی بجانب دارالسلک نمانده فرستاده  
 آشفته دای نامرچام چنان خیال بسند که فوجی بجانب دارالسلک نمانده فرستاده  
 اعتصام را دوباره کردند - و باین اندیشه نباه میرزا بیگ قاشمال و همزمان با برخه  
 رزق از جدوی فیروزی از آب گذشته بصوب آن مصر جامع غبار فتنه انگیز شدند - مظفر خان  
 مس الدین و میرالدین نیشابوری و قاسم علی سیستانی و حسن بیگ گرد و جوقه  
 بهادران و عساکران را به سوی گریه کسبل کرد - فرستاده های بیای قست شناخته عرصه نبون آراستند  
 - و به دولت خدایم را کونالد عزیمت گویانند - و بهیاره نمبار آمدن خرابه نیستی  
 گسند - یکبارگی از صوم گردن نوازان ناسپاس شکستباری برخاست - بهرانی گرانید زنده های شدند  
 درین هنگام عذر پذیر پیروزان دولت را استکبار افزود - و لایه گری و نیاز گذاری سودمند نیامد - هر چند  
 آشوب بهار بگوش رسید از آن حساب برنگرفت - و پیوستن سرکشان آن ناحیت بمخاطر نرسانیده  
 از اسبا ( که مستحق ضرر خسار ناگامی در پی دارد ) آن فتنه اندوزان بیدگوهرا بنگاله پیوسته نیکو کاری  
 از سر گرفتند - و مغروران بهرادر خود درمانده ملک را بای دادند - چون آمدن التواج گیتی کشای  
 نصرت بهار بلند آوازه شد فرومایگان بدستگ در گو حیرت فرورفتند - نه رای آویزش - و نه راه گریز  
 درین سرسیمی سرتابع امرای بنگاله و برهم خوردگی آن ملک یقین گزاید - بهمانجی گری  
 کارشناسان پیمان یکجبهتی بسته بآن صوب شناختند - چون رسیدن بدگوهرا گری پذیرفت بهزاران  
 گفت و گوی صواب بهمانچنان مظفرخان نمرخان و خواجه شمس الدین و جعفر بیگ و برخه دیگر را روانه  
 گردانید - تا گیتی را ( که دور از آن ملک است ) پاسبانی نه آیند - پیش از رسیدن این گروه بیگ ایز  
 سرکشان نامرچام آن جانی را گرفته بودند - اگر چه عرصه مبارزت آراسته گشت لیکن بیشتر از همراهان



بحرکردگی نمرخان را بیدلی سپردند - خواجه شمس الدین با چندی از ناموس دوستان کارنامه مردانگی  
 بظهر آورده زخمی باز گردید - درین هنگام بابا خان قاقشال با بسیاری از بدکرداران سنکسر برآک محل  
 از دمای گنگ گذشته بشرش افزایان بهار پیوست - مظفر خان حسین بیگ غنراغلی را با اختی  
 مبارزان حقیقت اندوز فرستاد - که سرکهازی گنگ را گرفته مخالف را راه ندهند - آن روزه ست  
 که پیشه‌نیان ازین دریا بریده اند - بهادران عقیدت گزین دران حواشی بخدمتگری نشستند  
 شیعی ( که طغیانی آب و طوفانی باد بود - و بتاق داران بر بستر غفلت غنوده ) گروه خلاف اندیش ازان  
 چهار گذشته گرد شورش انگیز شدند - و دیگر بدگورها ( که در برابر مظفر خان بودند ) نیز پیوستند  
 لولیلی دولت مورچلهای آن جانب برهم زده روی بدین موب آوردند - هر روز دلیران پر خاش جو  
 عرصه نبرد را آراسته گردانیدند - و هنگام زد و خورد گرمی پذیرفته - جانها در پاسبانی ناموس  
 فرو شده - و گور همت را فروغ دیگر پدید آمده •

دریای مصاف گشت جوشان • گشتند مبارزان خروشان  
 شمشیر زخوی جوجام در دست • میکرد بجرعه خاک را مست  
 مرغان خدنگ نیز رفتار • بر خوردن خون گشاده منقار  
 خروابۀ تیغ مغز پالای • سرهای سران نکلنده بر پای

روزه جوف مخالف از آب گذشته بغنراغلی دست استیلا برگشود - خواجه شمس الدین با برخه  
 مجاهدان پیوسته آردگاه را تازه فرغی بخشید - و به نیروی اقبال روز افزون دست گشود - چیرگی  
 شد - اگرچه دران آویزش حسین بیگ را روزگار سپری شد لیکن غنیم گرد آورد هریمت گشت  
 نوزده روز میان این دو لشکر عرصه جانفشانی آراسته بود - و هر بار شکست بران گروه تباه کار افتاده  
 از گشایشهای پی در پی نیرو رابان بدکیش بستوه آمدند - و آوازه رسیدن عساکر گردون شکوه نیز  
 در شکیب ربائی یاروی نمود - هوزه درایان باطل ستیز انجمن رازگوئی بر ساخته در میان آوردند  
 هنوز ( لشکرهای آسمانی نائید نرسیده ) حال چنین است - دران هنگام ( که افواج گیتی گشای یکجا  
 فراهم گردد ) کار چگونه خواهد شد - ناگزیر ازین رود بدریای گنگ شده بصوب آدیسه پناه بریم  
 و اگر قاهر باشد دست جرات بمورچل نیز گشوده آید - شب بیستم باین تباه اندیشی روان شدند  
 قاسم علی سیستانی و جمعی ( که در آخرین مورچل بودند ) این جنبش را ویرانی دانسته بچیره دستی  
 کشتن چند برگرفتند - مظفر خان ازین آگهی کوس شادی بلند آوازه گردانید - و از دورانیشی

( ۲ ) نسخه [ ز ] بر آراک محل ( ۳ ) در [ بعضی نسخه ] و عنبر علی را ( ۴ ) نسخه [ ۱ ] گهاژی ( ۵ ) نسخه

[ ب ] نبرد ( ۶ ) در [ بعضی نسخه ] پعنیر علی •

ره آزایی شد - مبدا آن نومایگان بدگرهر فریغ اندیشیده باشند - هیچگاه استیلاي مخالف شکست خورده و عام گشت - و بداند راه آزمندی و نخوت گزینی سرانجام یامت •

و اجمالی این داستان عبرت آنکه چون بدسکالان سراسیمه شده کشتی را لغیر گشادند قاتلان و بسیاری از مقتله اندوزان از آن رود بدریای بزرگ پیوستند - و چندان سفینه بتاراج رفت و سرمایه شادخواب غفلت شد - ( چون معصوم بدلی جایگاه آمد و از همزیانی که داشت توبه بصوب آن مردم سرداه عموم سباهیان آن مورچل را پای همت بلغزش درآمد - و به آنکه آویزیم رود غبار آلود هزیمت گشتند - زلف علی بدخشی و کوچک قندوزی ( که عمده این گروه بودند ) با بسیاری از نومایگان خاک بیحقیقتی هر کارک روزگار بیخنده بمخالف پیوستند - و ناسپاسان غنوده حرد فراهم آمده هنگامه شادمانی آراستند - ازین آگهی مظفرخان را سرشته ندیدیم گسیخت - از بدگمانی و بدینی کالیه شد - نه عقل چاره گر رهنمای - و نه پیروی سخن شوی فریادرس - هر چند کارشناسان خورسکل گذارش نمودند ( که از ویرانی آن جوق کزاه بین چه طرف ببرند - و ازین چهره دستی چه سود بردارد - سزوار وقت آنست که پراگندگی بدنیا راه نیابد - و فیروزی جنود بشایسته آگین عرصه مبارزت آراید ) این پندگذاری و حقیقت سرائی سودمند نیامد - و زمان زمان آشفتگی حال افزایش گرفت - از اختلاف رای و تذبذب عقل و توهم بیجا و دشمن شناسی و دوست داری جان سپنجی کار از انتظام گذشت - نه خود سرانجام انواع گیهان گشای نموده بیکر جوی موشد - و نه آمرارا ( که جوق جوق بهرجا انتظار خدمت میبردند ) رخصت مبارزت میداد بهزاران گفت و گو برخه سپاه را بسرکردگی خواجه شمس الدین کسبل کرد - که بدان صوب<sup>(۴)</sup> شتافته طلبگر قلمو شوند - و ناصیه روزگار برخوانده از حقیقت کار آگهی بخشند - جمیع از اندیشه عیال و برخه از شدیدی توفیق همراهی نیافتهند - و بهیاره از نکویده سرشتی راه آزایی پیش گرفتند هرگاه کار فرمای را دل از جای رود بر فرمان پذیران چه گرفت و گیر باشد •

خواجه گذارش می نمود قدسه راه در نوشته دیدم که از هر طرف گروها گروه مردم بغنیم درمی آیند - و زمان زمان همراهان جدائی میگزینند - در کمتر فرصتی غیر از مطلب<sup>(۵)</sup> ( که رابطه مصاحبتی داشت ) کم نماند - در یافته آمد که عبرت ایزدی لطف بر روی و سیلی از عفا برگروه خروشن بدن نخوت آرا میزند - و نیازمندی و عجزگذاری شوریده مغزانی نافرمام را سر آغاز دستگیری دارد - ناگزیر دل از جان برگرفته بآن نعمت حقیقت گزین روی در کارزار نهادم - چنانچه آن یکنای عرصه مردانگی زخمها خورده

(۲) نسخه [ ۱ ] الفغان بمغنی ( ۳ ) نسخه [ ۲ ] چاره گر ماند - و نه ( ۴ ) نسخه [ ۳ ] بدست

( ۵ ) در [ بمغنی نسخه ] مطلب جهام •

بزمن آمد - و زندگانی به نیکنامی فروخت - درین اثنا محمد علی (۲) ( که با او حقوق دوستی  
 درمیانی بود ) رسیده آمد - پنداشتم که یاروی خواهد نمود - آن بیوفای سبکسر (۳) نیزه حواله کرد - و من  
 به یارگی از پای افتادم - نزدیک بود که پیمانۀ زندگانی لبریز گردد - ناگاه میرزا محمد ( که از گسسته امید  
 بودم ) مرا بههربانی برگرفته پیش معصوم خان برد - و او دندهی نموده بقاضی زاده سپرد - دران  
 مرتبه عبرت برقرار پیله ( که مرا باز داشته بودند ) نیرنگی چهره کشایان تقدیر را تماشائی بودم  
 و از همواربانی روزگار اندرز می نپوشیدم - و پند می پذیرفتم - ( با آنکه آویزش درمیان نبود - و هنگام  
 ایشان زمان زمان افزایش یافته ) بد سگال ناسپاس شکر بیمنامی (۴) داشتند - و تذبذب سترگ  
 شکب گسل بود - ناگاه غریب بزرگ بدید آمد - نزدیک بود که انتظام بدگوهان پراگندگی پذیرد  
 آگهی شد که وزیر جمیل باهنگ دوستی می آید - دل رفته بجای آمد - و زمره نشاط برگرفت  
 این ده زبان دور درمی شب ( که آبستن حوادث بود ) گزیده مردم را همراه خود گرفته در بیکار آرائی  
 پناه در گشت - و هنگام کار بهره گزینی و ژاژخائی بسم نهانی آسوده (۵) را برهم زد - و در آخر  
 خاک آموه آرزوی گردیده جوهر خود را بر ما انداخت - و دیرین حقوق را بر طاق فراموشی نهاده  
 بغنیم پیوست - باوجود آن مخالف هراسان بود - که انجام کار بجا کشد - و با مظفر خان نبود  
 چگونه روی دهد - درین اثنا قلعه گزینی آن سپه سالار بتحقیق انجامید - او در تشخیص بایست مرمت را  
 درست داد - و چندان در گریه دودایی ایستاد که بجز میر جمال الدین حسین آنجو و حکیم  
 ابوالفتح و جعفر بیگ و باقر انصاری و تردی بیگ و یکه آویز و عیسی ترکمان و چندۀ از ملازمان  
 و خیل نشان همراه او نماندند - تا آنکه از واژونی بخت زندگانی تپاه را بر فرودشدن دلیرانه گزید  
 و با نام بردها در شهر بند ناخته درآمد - و اندوخته را پراگنده ساختن گرفت - خوشخوئی و گرم خوئی  
 به هنگام چه سودمند آید - و زرانسانی و کالدهی به وقت چه هنگامه آراید - آگاه دانی هشیار خرام  
 در زمان بیکاری ببخشایش و عاطفت دلهای شیر مردان بدست آورده اند - و جان گزائی ناکامی را  
 بغریب دل بیشتر شناسا آمده چاره گزیده اند - بهمناکان ناسپاس حصار می شدن را به آمد دانسته  
 ترانه کامروائی برکشیدند - و راه دلیری سپرده بمحاصره آن برداختند - و چنان گفتارش نمودند  
 که اگر بر جان خود بخشوده راه ما پیش گیرد او را بیایه والی اعتبار اختصاص داده یاروی نمائیم  
 و گرنه دستوری گرفته رهگرای حجاز شود - چون همت جان نثاری نبود پاسخ آرای گشت که ناسپاسی  
 به راه روی زبان اتزائی دهن و دنیا ست - پاسبانی ناموس داشته دریائی سازند - که بدان مشاهده

(۲) نسخه [۱] ارلان (۳) نسخه [۱] تیر (۴) در [چند نسخه] برگرفته (۵) نسخه

(۵) در ۱ به را (۶) نسخه [۱] در مان

قدسی رفته ناریکی زدی غفلت آید - و عذر آرای لغزشها گردد - بد گهران شورش منش پذیرفته قرار دادند که سیوم بخش اموال او بازگذارند - از آنجا (که بر سخن آن گروه اعتماد نبود - و نگاهبانی قلعه از حومه بیرون میدید) برخی رازداران را پنهانی پیش معصوم خان فرستاده دست گیریهایی دیرین بیداد داد - و بیست هزار اشرفی روانه ساخته استعطاف نمود - چنان گذارد که بمسروشت ایزدی بشویدن نه رای خرد پزوهان بیدار دل است - اکنون در پاداش آن میخواهد که پاسبانی ناموس بر خود گیرد - تا بنگاه آرامش دست زده حوادث نشود - و در کنشکشی یغما گریبان عرض کشیده نیاید او بدین راه گرائیده پاسی دلدھی فرستاد - شی که آبسنی تارا - ۱۰ - میرزا شرف الدین حسین از قلعه گریخته بمنزل معصوم خان فرود آمد - گیهان خدیو در لوانسط سال پیش آن سزوار گسیختن نار و بود هستی را خلاص فرموده از راه دریا فرستاده بود - که ( اگر نقوش پشیمانی از دیباجه ناصیه او خوانده شود - و طرز نشست و خاست او بر تدارک دلتانی آگهی بخشد ) دران حدود جایگیر نماید وگرنه او را روانه حجاز گرداند - در خواجه زاده اثری از ندامت پیدا نبود - بلکه پیوسته با فتنه اندوزان هرزه را انجمن آراست - و در تباہ بسیچی کالیوه برد - مظفرخان از فرمان پذیری و خیراندیشی او را زندانی گردانیده انتظار موسم کشتی می برد - که این طوفان آشوب برخاست - روز دوم با برخی نگاهبانان ساخته از قلعه فرودشدن گرفت - جمعی آگاه شده تیرها برگشودند - زخمی بخالف پیوست و از بیدلای تحصن گریزان بیمناک شناسائی بخشیده ناسپاسان بدگوهر را دلبرتر ساخت - سحر دم بد سگانی باطل ستیز پیمان استوار فراموش کرده بشورش برخاستند - قاتلان پیش دستی نموده گرد تاراج برانگیختند - و هر گروه از جانبی بر فراز قلعه شناخته آن مصر معمر را ینمائی کردند معصوم خان بقرار خرد گرائیده حوالی بنگاه مظفرخان آرامش گیرد - تا تیره دلی آر مند صفر کند ناموس او را غبار آگین نسازند - و بیشتر مالها بچنگ او در آید - مظفرخان با چندی از غلامان خود سلاح پوشیده سراسیمگی داشت - نه رای پیکار - و نه روی گریز - معصوم با یکدوئه آمده گرم خوئی فروریان پیش گرفت - درین هنگام غوغائی درون حرم سرائی او شکیب ربا آمد - چنان قابوئی را نردست داده بدان صوب شناخت - آن سرآمد فتنه اندوزان غفود خرد بیدار گشته جان بیرون برد همواره ازین جرات خود را نکوهش کرده - ( اگرچه نهیدستان بی آرم را جیب آرزو برگشت و اندوختهایی خداوندگان را برگرفتند ) لیکن از شگرفی زمانه میرزا شرف الدین حسین زیر فراوان یلعت درین برهم زدگی مظفرخان از دور بینی هشتصد هزار روبیه بکوالی فرورد - تا در زمان عافیت بکامت

( ۲ ) نسخه [ ۱ ] استعفا نمود ( ۳ ) نسخه [ ۱ ] پدید نبود ( ۴ ) نسخه [ ب ] درون

شکیب ربا آمد •

آن نامرجم آگهی پذیرفته به نیرنگ ساری آن را برگرفت . و صندوقها را سنگ آمود ساخته درین روزهای آب گذاشت . و آن را بروزکاران سرمایه فروش گردانید - درین چیره دستی یغما آن اصیبه را در همان منزل او دیدبانی می نمودند - و برخی را پای بند ساخته به بندلخ فرستادند - و بسیاری از بدگوهری خود بغنیم پناه بردند - حکیم ابوالفتح و رای پترداس به نیروی دل و نور تدبیر از قنقای زندان رهگرای خلاص شدند - و خواجه شمس الدین را سعید بیگ پس آشنائی نموده در زینهار خود گرفت - بفقده از آسیب جان گاهی دستکاری یافت - لیکن در شکنجه زرنبدی گرفتار آمد و جعفر بیگ از بذله گوئی و نکته سرایی ازان بازخواست نیز رهائی یافت - و طرز فرستادن او بدان دیار هم از اسباب نجات شد .

هشتم اردی بهشت مظفرخان را پیمانۀ زندگی لبریز ساخته بقر مناصب و تقسیم ولایت و خواندن خطبه بنام میرزا حکیم انجمها بر ساختند - غره خرداد هنگامه ناسپاسان انتظام گرفت و سیه درونان بدگوهر فراهم آمدند - بازگاه خان جهان (که بجهت پیشکش آرایش یافته بود) برای شد و پهنای آن عرصه را بسایه بانهای رنگارنگ و فرشهای گوناگون آراستند - نخست در مدارج اعتبار و بخش کردن ملک سخن رفت - و آویزشهای بدگوهری در میان آمد - و بدستان سرائی حیلۀ اندوزان فرو نشست - و هریک بچیزه خرسند گشته آرامش گزید - خطابهائی (که از پیشگاه دولتی آن بے سعادنان بر یکدیگر بستند) تفصیل آنرا نگاشته داستان بند پذیري سرانجام میدهد معصوم خان بر فرار و کالت نشسته بخان دورانی بدنامی گزید - و بابای قاقشال بخانخانانی و ایالت بنگاله نامزد گشت - جباری بخان جهانی و سربراهی ده هزار کس قرار گرفت - و وزیر جمیل بلقیس خان زمانی و منصب نوزک بیگی اختصاص پذیرفت - و خالدین اعظم خانی و جان محمد بهسودی خان عالمی و عبدالباقی خداوند خانی و میرزا بیگ بهادر خانی یافت - و لشکر خانی بخواجه شمس الدین و آصف خانی بجعفر بیگ خیال کردند - این دو کس بفسون سازی تدبیر پذیرش را بوقت دیگر انداختند - و عرب غایبانه بشجاعت خانی مخصوص گشت - و سعید خان ترقبای را خان ساخته هزنرو پانصدی کردند - و بهریکه جایگیر و علم و نقاره نامزد شد - میرزا حاجی لنگ قرخ برغلیق فریدون تیمورناش عزیز دستم بیگ محمد ترقبای محمد علی ترکمان حمزه بیگ ترکمان عبدالله بیگ بدخشی قاسم علی برلاس مقصود علی کور عوض بهادر میرزا عرب دوست محمد تولکچی براد قاقشال تاش بیگ زلف علی لنگ خدا بریدی غضنفر بیگه نوروز بیگ را بمنصب هزاری

شد.

نصفه [ ۱ ] هفتم ( ۳ ) نصفه [ ۲ ] بفتون سازی ( ۴ ) نصفه [ ۵ ] فرید و حسین ( ۵ )

( ۲ ) ل - [ ۶ ] دستم بیگ ( ۶ ) نصفه [ ۱ ] مووی بهادر •  
نصرت اعظم

و لقب خانى و علم و نقاره نامزد ساختند - و میرکالی بیگ و فایزک میرزا کیچک یار بیگ  
 محمد شرم بهادر لطیف حسن<sup>(۱)</sup> ایلاچق بابا دوست محمد مهرعلی محمد بیگ قربان بیگ  
 بهمانى و علم و پانصدى مخصوص گشتند - و چنده دیگر اوپاش را خطاب سلطانی مقرر شد  
 گمراهان به سرو پارا بخاطر میرسید که بافتوختن زر و جیره دستى والا پایه امارت توان بدست  
 آورد - فاعل ترانکه ناشایسته بار بزرگی برنماید - و به یاورى کارگشایان تقدیر خیال پیمائی  
 سودمند نماید •

خاتانی آن کسان که طریق تو میروند • زاف الد و زاف را روش کبک آرزوست  
 گیرم که مار چوبه کند تن بشکل مار • کوزهر بهر دشمن و کومهره بهر دوست  
 چون گفت و گوی منزلت و اقطاع سپری شد بسیج آن نمودند که خطبه بنام میرزا حکیم خوانده  
 بعیش و عشرت پردازند - نیرنگ سازى اقبال شاهنشاهی بجلوه درآمد - باد بهوش طوفانی  
 برخواست - و ابر جوش دربانسانی هرزد - از هر طرف دور باش قهرمان ایزدی هنگامه ناسپاسی  
 درهم نوردیده تار و پود آن بارگاه عالی و شامیانهای والا و فرشهای بوقلمون گسیخته بخلها در آورد  
 و هر یک از فرمایگان کج گرا افتاد و خیزان بگوشه خزید - سعادت پزوهان ژرف بین نامرجامی  
 بدگورهای فتنه اندوز از کتافه تائید سبوی بر خوانده ترانۀ نشاط هر کشیدند - و بخت مندانی والا نگاه  
 چشم عبرت گشوده زمزمه نیایش دُدار بیهمال سرانیدند •

جهان بین که مد رنگ الفسوس دوست • شگرفی ز لذلله بیرون دروست  
 خرشا کو دهد جلوه اندیشه را • کشد زین معانی رگ و ریشه را  
 درین اثنا آمدن جنود فیروزی طراز گرم آواره شه - و از آرایش بزم و آرایش منبر باز آمده در اندیشه  
 دراز افتادند - و از زمستی و تپا به سیاهی ازان ملک بعزیمت بیکار برآمدند - در ظاهر میرزا  
 شرف اللّٰه حسین بسری چهره برافروخت - و از راه معنی معصوم و باها خل - و برخه از بدگورهای  
 شورش انظارا دران ملک معمور گذاشتند •

سخن بدینجا گذاشته سرگذشت صوبه بهار تا رسیدن عساکر نصرت قرین می نگارد - و ناگزیر  
 سوانح نویسی بکار می برد - در همان ایام ( که بدگورهای این سرزمین گرد شورش برانگیختند ) بهادر  
 هنگامه ناسپاسی جدا گرم ساخت - او بسر سعید بدخشی ست - آن سیاه دل تر بدنهائی بنام  
 از بنگاه خویش برآمد - و در فراخانی هندوستان بدست مایه گریخت چهره نشاط برافروخت •

( ۲ ) نسخه [ ۱ ] بمده الحق - و نسخه [ ۲ ] الا الحق ( ۳ ) نسخه [ ۲ ] ب [ ۲ ] می رای ( ۴ ) نه  
 فوج نصرت قرین ( ۵ ) نسخه [ ۱ ] ل [ ۱ ] ساخت - و جهان در شگفت فروماند •

( سال بیست و پنجم )

عمل گذار سرکار ترهت بود - که امرای بهار تارک ناسپاسی برافراختند - پور بد گوهر را  
 ازجا گذاشته با سرکشان خلافگرا پیوست - و بیازری آن گروه نامرجم تکاپو نمود - درین اثنا درود سرد  
 - و در دماغ آن غنوده عقل را پریشان ساخت - مال خالصه در گرد آوری فرامانگان ملکس همت  
 - و جوش شورش زده نام برزگی بر خود بست - معصوم خان لرین آگهی سعید را دستوری داد  
 آن شوریده شولیده رای را باندرز پدران رهگرای یکجہتی گرداند - آن تباہ اندیش را نصیحت  
 سردمند نهاد - از به آرمی خدای مجاری را به تنگ نای رندان فرستاد - در کمتر زمانه از  
 بیداشتی و غفلتی آن خیره روی زیاده سرا بسودای برداشته هنگامه آرا شدند - درین فکاش  
 بهر هی آواز عساکر گردون شعله بلندی گرفت - معصوم خان با بسیاری از باطل ستیزان بصوب  
 هنگامه مقاومت - و عرب را با چندی از کچ گرایان تباہ اندیش در پتنه گذاشت - بوکه درین صوبه  
 دست بردن نماید - و بناخت و تاراج همت گمارد - شاهم خان از سعادت ذاتی پیمان گسیخته  
 محاسنی پور علم دولخواهی برافراخت - و بجهت آنکه بسیج او خاطر نشین ارباب اقبال گردد  
 بر سر بهادر نوحه دامن زد - آن گروه شکست خورده بازگشتند - و نخوت او افزوده شد - سپس خود  
 لشکر کشیده کامیاب فتح آمد - و سعید سید گلیم بگو نیستی فرو رفت - محبت علی خان به نیروی  
 عقیدت بار دیگر به پیکار عرب چیره دستی نمود - آن تباہ سال<sup>(۳)</sup> از پتنه برآمده فبره آری شد - از آنجا  
 ( که نیت درست بود - و همت اخلاص آمود ) بر فراز فیروزی برآمد - و آن شوریده مغر کچ گرا  
 بای ریش خارستان هزیمت گشت - و چون شکست یافته بدان شهر رسید سعادت علی خان ( که در بد آموزی  
 پیش آهنگی داشت - و نگاه با اعتماد او گذاشته بود ) از بخت مندی ازو روی بر تافت - آن غنوده بخت  
 بهورت او رفته آرزو نمود - و بکار سازی روشن ابداع زخمی راه گریز پیش گرفت - و مقابل این  
 محبت علی خان آن شهر معمور را بنصرف در آورد - افواج گیہان ستان روزی چند بمسر انجام پورش  
 اشتغال داشتند - پس از آن بعزیمت درست و عقیدت دل افروز روانه شدند - در حدود چون پور  
 ترسون خان صادق خان غازی خان الف خان و بسیاری از امرای نامزد بعساکر فیروزی اعتصام پیوهندند  
 و فوجها را آرایش دیگر پدید آمد - در نوکرویی غازی پور معصوم خان فرخودی باردوی بزرگ  
 پیوست - و چون هزه درائی و یافه گذاری او زبان زد خرد و بزرگ بود چنان مقرر گردانیدند که او  
 برسم هرادی یک دو منزل جدائی گزیند - بنقد از گزند او برکناره باشند - و در پرده آرم جویبی  
 سائی شوند - بر ساحل دریای گنگ از سرگذشت مظفر خان آگهی پذیرفتند - و کار ایشان

— [ ب ] که آن شولیده رای را ( ۳ ) نسخه [ ج ] آن تباہ اندیش بدسال ( ۴ ) نسخه [ د ]

و بعضی زبانی از رخاکی برگشودند . اگر چه برخی را دل با مضطرب در شد لیکن دیده دران و لکنه زرنای

به دولتی را اندازه گرفته در نوشتن آن بساط خود سری از کتاب روزگار بر خواندند - و پذیرای نسیم  
نیریز مندی از چارچمن گیتی شده ترانه نشاط برگشیدند - و هم درین نزدیکی محب علی خان  
و شاهم خان و سنانجی خان و باقی کولایی بحفود اقبال رسیدند - در حواشی شهر پتینه گزین محفل  
انتظام یافت - و بزرگان دولت به پیمان یکجتهی و یکنادلی نشستند - خاطر ازان پرداخته لغت  
سخن در رده آرائی رفت - و هر کدام جلی خود را شناسا آمده بآبادی وقت کوشید - در قول  
فرسوی خان راجه تودرمل رای سرچن راجه اسکرین مهرخان و جمعی دیگر از بهادران عقیدت منشن  
قرار گرفتند - و در برانغار محب علی خان شاهم خان میر ابوالمظفر و طایفه دلیران عرصه جلالت  
نامزد گشتند - و در جرانغار صادق خان الخ خان نقیب خان تمرخان و جوقه از دلاوران نامور تعیین شدند  
و در هراول معصوم خان فرخودی شیخ فرید بخاری سید ابوالقاسم سید ابوالمعالی سید عبدالواحد  
سید عبدالهادی و گروه از مبارزان شیردل پلای همت افشردند - و از انجا ( که برخی بزرگان لشکر را  
دل دگرگون بود - و طایفه از ناسپاسان بمنزله قزاقی میگشتند ) در اندیشی و حزم آرائی نموده ازین مرحله  
سلاح جوشی در میان آمد - و آماده نبرد بوده را نوردید - عرب و حبیب و چنده از شوریده مغزانی<sup>(۳)</sup>  
نیرا<sup>(۴)</sup> رای ( که دران حدود غبار فتنه انگیزت ) با آوازه عساکر گردن شکوه بی سپر تنگناهای خمبول گشتند  
و بدستگاری آردوی بزرگ را ( که اولیای دولت از آنها اندیشه مند بودند ) قابو گرفته بدست نیفتاد  
هفتام خرداد لشکر اقبال بمنگیر نزول سعادت نمود - معصوم خان فرخودی ( که از دیرباز سنگش تپا  
چهره هوشمندی او را ظلمت آمود داشته ) در خیال آن شد که راجه تودرمل را ( که نظام این لشکر  
بفرغ تدبیر و شجاعت و اخلاص او باز میگردد ) از هم گذرانند - تا سر از فرمان پذیری برتابد  
و گامی چند فراخ بازوی خود زند - گروهی انبوه از لوپاش ( که فراهم آورده بود ) با کین شایان آراست  
و چنان خواهش نمود که راجه بنظر خود در آرد - آن سعادت اندوز آگهی پذیرفته عذر آرای شد  
و پرده آرزوی او دریده نیامد •

درین هنگام و ازین بختان بدنهاد بنگاله از گدھی گذشته باندیشه مبارزت نفوذ فروش آمدند  
و گروهی از قراولان لشکر منصور با پیش آهنگان مخالف آویزش نمودند - جلال الدین مسعود و جی  
نواچی بلشی و چنده دیگر گزین دست برد بجلای آوردند - راجه تودرمل با دیده دران آگاه دل  
و سعادت گزینان بیدار بخت انجمن ساخته بچاره گری نهست - بصیاره از نیروی پردلی و دید

( ۲ ) نسخه [ ۱ ] لایالی ( ۳ ) نسخه [ ۱ ب ل ] و چینه ( ۴ ) نسخه [ ل ] لبرای ( ۵ ) در [ بعضی نسخه ]

قابری گزنده ( ۶ ) در [ چند نسخه ] سان •



بزرگش اقبال شاهنشاهی پاسبان گذاردند که همت بازدمی نایب آریخته معترف کارزار آرایش یابد و برپایه ژرف نگاهانی هشیار خرام چنان گذارش نمودند - که امروز نند باد شورش از هر طرف برخاسته یک اندیش نیک سگال از در روی تپا بسپار باز دانسته نمی شود - و از معصوم خلی فرخزیدی ( که برگرفته گوناگون احسان گیتی بدو است ) خاطر آرامش ندارد - حصار شده راه دوربیدی سپردی سزوار می نماید - چندی ( که بضرورت بدان گروه نافرجم پیوسته اند ) خود را بمحسور اقبال می رسانند و از چگونگی همراهان آگاهی بسزا روی میدهد - از کاردانی و حزم اندوژی آخرین رای پذیرفتند چون قلعه منکیر گنجائی چند فیروزی اعتصام نداشت از آن گذشته سرزمینی شایسته حصار گزیدند شاهزده اموی خدمتگذار مورچل گرفتند - و در فروردین خندق و برآوردن دیوار کرشش رفت در کمتر فرسوده چهار دیواره پلند بهادر انتظام یافت - و حصار شهر پایه ارک گرفت - بیست و چهارم نوبه رایان باطل ستیز بدان حوالی گرد شورش برانگیختند - و بنوب و تفنگ هنگامه پاسبان آرائی گرمی پذیرفت - همواره جوانان چابک دست از هر طرف عرصه مبارزت آراسته - و کارنامه های مردانگی چهره نشاط افروخته - درین زد و گیر حیاره از اردوی انجم شکوه خاک ببحقیقتی بر تارک بخت افشاند - بغنیم پیوستند - سرگروه لپی گروه کج گرا ترخان دیوانه و همایون قلی شاه دیوانه بودند از آسمانی نایب بکمتر زمانه غبار راه روی فرو نشست - و از آن گروه جوق جوق آمده سجد نهایت بجای آوردن گرفتند \*

و از سوانح نولختن و فرستادن میرزا کوکه بشرقی دیار - چون از رازداران حریم قدس داستان شرمندگی و پشیمانی کولکناش بمسامع حقیقت نبوش رسید گهاس خدو پوزش پذیرفته بغفوی نوازش پایه اعتبار افزود - و بمنزله منصب پنج هزاره اختصاص گرفت - درین هنگام عرائض مجاهدین فیروزی بدرگاه خلافت آمد - سرگذشت قلعه گزینی و بدگویی همراهان و هجوم مخالف و التماس کمک بتازگی گذارش یافته بود - شهریار دیده ور بسرانجام لشکر اشارت همایون فرمود کولکناش از سعادت وری و نیک اختر بی جویای این خدمت آمد - هوکه بتدارک ایام گذشته چهره افروز نیکوبندی کرد - از فروغ راستی خواهش پایه قبول یافت - بیست و نهم بمطاب خان اعظمی سربلندی بخشیده دستوری دادند - و سید عبداللہ خان قاسم خان میرزاده علی خان عشقی خان مختاریک یزان بیگ سکندر چکنی<sup>(۲)</sup> حیدر دوست قادر علی استاذ کویا قنبر سہاری و دیگر بهادران کارطلب را همراه گردانیدند - و راه گرایان بادیه خدمت بکران مایه خلعتها و گزین اسبان سرفرازی یافتند - و مفسر و را بنفاز پیوست که چون کولکناش بغفوی جنود

پیوندد آمرای عالی شکر و دیگر مبارزانی سعادت سرشت بقوی عقل دور آندیش او راه گرای  
فیگو بلنگی کردند •

و هم درینوا حکیم ابوالفتح بنامیه سائی آستان اقبال سعادت اندوخت - و برهم زدگی هنگامه  
و ناسپاسی سپاه آن دیار بشیواریانی گذارش نمود - و انداختن خود از فراز دژ و ره نوردیده آبله‌پلی  
شدن و بدستگیری قدسی نوجه بمان رسیدن گذارده سجد نیایش بجای آورد - و عرضه داشت که  
صهر معزالملک اگرچه نخست از تبارائی و بدگوهری با گروه شورش افزا یکتائی گزید لیکن از دوراندیشی  
راه جدائی سپرد - شکفت آنکه درین زمان ( که هنگامه ناسپاسان روی در شکست دارد - و سواطع  
اقبال روز افزون ) آن تبار بپیچ عریضه کار در جونپور هرزه درائی میکند - و بد نهادن واقعه جوی را  
غولام می آورد - و مولانا محمد تبریزی<sup>(۳)</sup> در ژاژخانی و فتنه اندوزی دوا<sup>(۴)</sup> دوش کام بر میدارد - پرتو  
اشارت یافت که اسد خان ترکمان از مانکپور بآن حدود شتافته آن زیاده سران اشفته‌رای را بدرگاه همانین  
آورد - آن عقیدت‌گزین کار بند فرمان شده شاستگان نیستی را بدست آورد - در حدود قصبه آثاره  
کشتن بدگوهری در موج خیز دریای جوی فروشد - و عالم تخت از آرایش نادرستان که گرا پاک گشت  
و از حزم اندوزی و کارشناسی والا فرمان بخان اعظم مصحوب رامچند شرف صدور یافت که میر  
علی اکبر برادر خرد معزالملک را از زمانیه مسلسل بدرگاه والا روانه سازد - اگرچه بهنگامه ناسپاسان  
در نیامده - لیکن همواره به پیغام‌گذاری و هرزه سرائی افروزی شورش شده - با کولکاش در مقام  
سرکشی و حیل اندوزی در آمد - از آنجا ( که معامله دلی دیده‌ور بود دستان فروشی سودمند نیامد  
وام‌چند و حیدر دوست او را ببارگاه خلافت آوردند - رانیت پادشاهی دست از سیاست باز کشیده  
بدبستان زندانی فرستاد •

و از سوانح دیده‌شدن طیلسان قزویر شیخ قطب - در قصبه جلیسر از مضافات دارالخلافه  
آگاه زوایه سالوسی آراسته داشته - و راه ساده لوحان زده روزی خود فراخ گردانیده - ناکاه شیخ جمال  
مختیار بدام تسویل او در آمد - و نیرنگی خیل را کرامات اندیشیده در قدسی محفل گذارش نمود  
از آنجا ( که جویانی سر آدم خوی ستودگی کیهان خدیر است ) دیدن او آرد کردند - چون ایزد بی‌همال  
در پاسبانی آن یکتای بزم آفرینش نوجه دارد چنان بر پیشگاه ضمیر آسمان پیوندد پرتو انداخت  
که نخستین چنده کار آگاهان دیده‌ور ( که از نقش کردار بیرونی اندیشه درونی در یابند - و رازهای  
پوشیده از لوحه پیشانی برخوانند ) باید فرستاد - اگر دریافت این گروه معاهد افتد رفتی بصومه  
سزاولار - و گرنه دستمایه گردیدن فرولان مردم گردد - مهزولخان و حکیم ابوالفتح ( که در

( ۲ ) نسخه [ ۱ ] بزدی ( ۳ ) نسخه [ ب ] در معرکه ( ۴ ) نسخه [ ۱ ] بدرگاه والا ( ۵ ) در [ پیچ ]

حقیقت آموزی لوزنگ نشینی فرهنگ آرا دیده بیفا را توتیای شناسائی میکشیدند ( بانی خدمت نامزد شدند - از دور بینی و راست اندیشی برخوردار ظاهر و باطنی نو آگهی یافته در پیشگاه عدالت آوردند - خدیو جهان در پادشاه ایشان بتوفیق دانستن سخنه به بندخانه زندانی جای داد - تا از لغوه همه خوئی مردم فریب باز ماند - و حق هم آغوش باطل نکرد - هیچ جمال سجود نیایش بجای آورده هشیار مغزی از سر گرفت - و آن تهیدست ترویر فروش شرمسار کردار آمده بچاره گری نشست •

المنه لله که بمیامین دانای رموز انفسی و افاقی سا مکر اندوران روزگار و ترنند گذارین خیره روی از تبه کاری برآمده ره نورد صفوت صوابی سعادت آمدند - و از سجاده تلبیس هر خاک نیازمندی روی نهاده از خود بینی بحق پرستی شتافتند - بزرگان باستانی بیشتر در پیراستن ناراستی صورت تکلیبی نموده - و از دشواری و ناتوانی بآراستی دروغ زنان معذی کمتر پرداخته آموز از فروغ ایزد شناسی خدیو آگاهی این کار سترگ نیز بانجام میرسد - موهیده مرد انصاف گزین داند که پیرایش صورت و معنی و آرایش ظاهر و باطنی چندی گروهها گروه در زمان باستانی بهمت یک کس پرتو ظهور نگرفته - و گوناگون مردم از نفسیده دشت تقلید بشهرستان تحقیق نهاسوده ازین پیش سخن بقدر در پادشاه مخاطب از خلوتگاه کمربین ببارگاه ظهور می آمد - آموز باندا را حال منکرم پذیرائی فیض میکرد - اشرف برادران در نیایش آن جهان بینش چه خوش می سراید •

ساقی قزاق سبکدست • سافرشکنی حرفه بدصفت  
 مرآب عیار قلب کاران • نقاد ضمیر کم عیاران  
 بادانش و بیذش نلک سیر • بگرفته عیار کعبه و دیو  
 بر مسند کبریا نشسته • ببنگد ریا شکسته  
 بر بسته دکانچهایی تزویر • بکشاده نقاب خاک و اکسیر  
 بر تخت بفر برده خرسند • اطلس بکلم دانه پیوند  
 بر تاج نشانده آستینها • بر تخت کشیده ارمینها

سر بلندی یافتن شریف خان با تالیقی شاهزاده سعادت سرشت سلطان مراد

کرو آگاهی بیدرادل و معامله دانای هشیار مغزی گدائی گزیده اند - و براهین عقلی و امارات

مربی هست بکبر زده - که کارهای دینی و دنیاوی و فیوازه‌های صورت و معنی از خردِ صواب‌اندیشی  
انتظام گردد - و به این چراغ آگهی بی بصورت که آرامش نتوان برد •

• نظم •

چه نیکو صانع است کار آگهی • کزین نقد عالم مبادا نبی

جهان آنکه راست کالدر جهان • بود آگه از کار کار آگاهان

بهری نگریده خردان و آمیزه نیکولی آموزش بابد • و این نمط زندگانی کام دل توان برگزینت  
مید مقصود بهام آورد - در هزاران یک پدید آید که به میانجی پذیرای آن پرنو گردد - و از گزند  
همیشگی بد برکناره زند - [ هرگاه بکتابان تجرد گزین ( که همگی بسیج ایشان دست از اخلاط  
با دشتی است - و دل از غیر و پرداختن ) برای انتظار آن تابش حقیقت نشسته در آموزش  
کام همت بردارند - و بدستانی هنگامه شناخته عقل هیولانی را بنقوش بینایی آرایش بخشند ]  
پاداست که بختمندانی کثرت آرا چگونه در گوهی ساختن دل بصحبت شایسته سرشتان خرد پزوه  
آزومند باشند - و ( هرگاه شورش طبیعت نابیدا و نیرنگی نفس برقلون و ناروائی عقل ده خدای  
و رنگینجی بساط دانا فریب و انبوهی صورت پرستلی خویشتن دوست و به توجهی طبیب نفس  
سرازم آیند ) جای آنست که دل‌های شناسا خیرین پلا و پایهای طلب آه‌ذاک گردد - و بجست و جوی  
سخت و به آرامی شگرت پای تکبر فرساید - هرگز بخت بیدار باشد و عذاب ایزدی یاور  
نیز شوبلاج خطرناک بسعادت جای عاقبت رسد - و بفرهی که اطمینان رخت اقامت اندازد  
شش پابندگی مقصود پیوستنی نیک‌مردلی خورسگال است - تا اولین پایه بدستمایه آموزگاری  
همیشگی بد و دمساز تهاه برکناره شود - و نقش نگه‌دیده سیرتها از لوحه خاطر سترده آید - آنکه  
از راه مافی و کوشش فرارلی بختوده خویرها آراستگی جوید - بوکه از بختندی و ستاره روشنی  
در آب ظاهر و باطن گردد - و آرمین گره‌ها گره مردم و گوناگون آدمیان است که پیرایه دولت سرمدی

ی لو

• ابیات •

بعد دراز

خوانند نقش هنر نامها

در بود • در دولتش بر جهان باز بود

روزگار شجاعت خان - درین ایام ( که بدگوهی شرفی دیار

از بیم چشم زخم همواره سهندسوزی بگر برند - و فرولان نیایش دادار به همال نمایند - و در پیشگاه  
حکمت داشته اند و زعمی سعادت افزا و پندهای دل افروز گذارش فرمایند - و از مهراندوزی  
و عاطفت بهمزبانی خویش از آفت نکویده مصاحب باز دارند - و از دور بینی و ژوف نگاهی  
بآن همدبانی بسند فرموده بابرایی اخلاص اندوز و روزگار دیکان خدسگال را با تالیلی نامزد گردانند  
تا از گفتار و کردارشان سعادت آموز و خرد پیرا باشند - و دیگر پرستاران نیز بدان آئین گرانیده  
نور بیفتش افزایند - و از دور باش سطوت هنگام غیبت از محفل هدایین ناصرائی بتواند خود را بعنوان  
نمونه فروخت - و نکویده خوئی بتزوی پیشگی راه نیابد •

المنة لله که درین فرخنده روزگار کشور خدای این ستوده خوی را چون سایر گرامی صفات  
بر وجه کمال دارد - و ذات مقدس به آموزش آخشیجی از دبستان ایزدی فنی آگهی بهذیود - و گزندی  
از طبقات عالم بدان نزهتگاه تقدس نرسد - و با این والا پایه شناخت و عالی رتبه کارکرد  
بر مصاط نیایش و نیازمندی بر نشسته یتاق داری جهان بر قلمون نماید - و از میامی آن پیکر نورانی  
نکون بیگانگی و دوری محفل هدایین بگونگون سعادت رسیده سجد سپاس گذاری بجای آرند  
و عالمیان از اقلیمهای دور دست نوریزدیر تیر اقبال شده روی التجا بدرگاه سلاطین مطاف آورند  
ازینجا پایه حق پژوهی نوزندان رفاجوی قدره توان شناخت - و مرتبه حقیقت اندوزی آن والا نوزادان  
بهتور بموصله قیاس توان آورد - زمان زمان باصناف تربیت و عاطفت اختصاص می یابند  
و بالواقع عنایت چهره نشاط می افزوند - چنانچه شهریار دوربین درین بهار دولت تازه توجه بفرزند  
عقیدت گزینی سعادت پژوه سلطان مراد فرمودند - هشتم امرداد شرف خان را ( که با قدم نسبت  
چهره بختمنندی از ناصیه حال او تابش میداد ) باین گرامی خدمت سراقازی بخشیدند - هم آئین  
خرد را رونق افزود - و هم پایه اعتبار آن بابری بلندی گری شد - و به پاس گذاری این مهین بخشش  
گزینی جشنه اندیشیده استدعای مقدم شهریار عقیدت دوست نمود - آن کامرانی دودمان اخلاص  
ملتمس او را پذیرفته سرمایه جاردانی مباحات کرامت فرمود - و چهره دولتمندی او  
خوب دیگر گزنت •

یکم محفل عیش دادند ساز • که دوران نیارد بعد دواز

قراهم شد از شرق هنگامها • که خوانند نقش هنر نامها

فرولان درو نعمت وفار بود • در دولتش بز جهان باز بود

و از موافق شهری شدن روزگار شجاعت خان - درین ایام ( که بدگهران شرقی دیار

غبارِ شورشِ هراکلیختند ) برخی مخلصانِ حقیقت اندوز و سوداگر منشانِ معامله شناس را از ولایتِ نوردمست فرمانِ طلب شد - و پریغ والا نفاذ یافت که آمرایِ گجرات و مائوه از یورشِ دکن دستِ بازگشیده آماده خدمت باشند - و جبهی پساو<sup>(۲)</sup> باوردنِ شجاعت خان روانه شد - اوائلِ تیرِ لواز سارنگ پور بمحاکبوسِ آستانِ قدسی رهگرای آمد - و بنخستین منزل پیمانۀ زندگی او لبریز گشت و ستاره پایدگی بنشیبِ گاهِ نیستی فرونشست - عوضِ بیگ برلاس و محمد قاسم و هزاره بیدگ و خسرو و خداقلی و بسیاری از نوکرانِ بے آزر و ناسپاسانِ پریشان سر همدستان شده حاجی شهاب الدین را بمرداری برداشتند - و گم نامی را بلند آوارگی و خاکبازی را تاجداري نام بر نهادند و باندیشۀ نگل جاوید در کمینِ گاهِ فرصت نشستند - پایانِ شب بیشتر با پرتالِ لشکر همواره بغه و بار ره نوردیدند - و برخی گرمیِ شغلِ کوچ داشتند - بدگوهرا<sup>(۳)</sup> آرم ستیز هنگامه آراسته در شورشِ زند - فریاده سترگ برخاست - و آوایِ عظیم درگرفت - پسرِ او قویم خان جوپای آگهی شد - و بگزید جانِ فرسا نقدِ زندگی در باخت - شجاعت خان بیرون شتافته زوایِ پرش برگشت - و خود را آماجگاهِ یافته ازان وحشت جای دیوار و آشوبِ گاهِ هشت انگیز بخیمه شتاب آورد آنجا نیز تا رسیدنِ لشکر گزنده چند بار رسید - هنوز رمق از جان بود که پیش خدمتانِ حقیقت اندوز و نزدیکانِ کار آگاه معماری در انداخته روانۀ سارنگ پور شدند - و از بختِ کاری و زمانه شناسی چنان ره نوردیدند که بسیاری زنده انگشتند - و چنده بدنِ تصور یک گونه همراهی گزیدند - آن دوربینانِ فراخ حوصله و کار شناسانِ راست کردار در کمتر زمانه بحصارِ آن شهر پناه بردند - و مرده رستگاری بر زبانها انداخته کوسِ شادمانی بلند آوازه گودانیدند - گودِ شورشِ فرونشست - و بدسکالان کناره گرفتند شگفت تر آنکه بر بنه و بارِ او دران مکرای بے باور و بیابان بے پنهان دست بردی راه نیافت - و با هجوم بغمائیانِ خیره رو و غارتگرانِ شورده مغز بعقیدت گاه پیوست - بیشتر زربندگانِ ناسپاس انجام کار دانسته بدست درازی و گام ربائی گام سرعت برداشته بودند - خبرِ زندگی یاروی نموده برخی بهاسبانی برخاستند - تبه بسیچان بے هنجار و کونه اندیشانِ درار سودا هراس گرفته راه خمول سپردند در آنک فرمتی بدکارانِ تبه اندیش بهرمانِ معدلت گرفتار آمدند - و بگوناگون داد افراهِ عبرت نامه جهانیان گشتند - عده اسبابِ شورش بدگوهری و سیه دلی قلچچیانِ فرومایه و سخت گیری و نارسائی آقا بود - سربازیِ مواجب سپاهی به بیخسابی باز داشتند - و بنکوهیده دشنامها سرزنش کرده - و ناخوش سخنانِ قهر برگذارده - اخلاص گزینی و خیر سگالی ناپدید - حقیقت گذاری و نمک شناسی کم باب - و دوشِ خوئی و سست بیوندی را بنیاد محکم - چرا درین آشود

( ۲ ) نسخه [ ب ] برخی پساو ( ۳ ) نسخه [ ۱ ] میوز بیگ ( ۴ ) در [ بعضی نسخه ] خاکساری را

دیدہ روی و نیروی راستی پاسبانی مال نماید - و در نگاهداشت بندگانِ خدا بگانی همت بر گمارد و در داد و دهش و درشتی و نرمی میانه روی را شاهرآه شمرد - و با درست و دشمن یکسان زیستن از راست میزانی داند - و بایست وقت و سرلاری حال از دست ندهد - و زراندوزی را بهین کار نه انگارد و بگشاده پیشانی و شیرین زبانی و دل توانگر و خاطر مهربان و انصافِ بردوام زندگی نماید و چشمِ فاتول بینی بر بسته در فراخ حوصلگی برگشاید - و دکانِ مشکل پسندی و سخت گیری بر چیده از جهانیان بارزگانی بهنجار را بفراول نرخ برستاند - بوکه بدین شگرف طرازی گروه آگروه مردم از چهار سوی سود و زیان بیرون شده در سرایستنی عقیدتِ عشرتِ جاوید اندوزند - و مستوفی را جز لوترم نیک بسیجی و ناخن زدن و باقی کشیدن و مال افزودن کاره نباشد - و غرض از میانه برداشته سر رشته <sup>(۱)</sup> اماره را یناق داری نماید - خواجه از جاده خویش پا کشیده کفایت اندوزی پیش گرفت - و شورشِ زمانی و دستبردِ روزگار را مظهر نداشته بازخواست بقایا در میان آورد رجه نود رمل عرضه داشت که اولیای دولت هنگام نبرد گرم دارند - و بازارِ سریازی نیز <sup>(۲)</sup> - و آویزشِ جانفشانی و دل شکری در میان - کارپردازانِ سلطنت از به نامی و وقت لشغاسی در چنین معرکه زد و گیر داد و دهش را سر کیسه بو بسته مالِ برگرفته را بازمی طلبند - این بازیافت را چه توان نام نهاد - و طلبکار به هنگام را از کدامی گروه توان شمرد - شهریار معدلت دوست او را از تصرف باز داشته بشاه قلی خان محرم حواله فرمود - و منصبِ والی وزارت بوزیر خان باز گردید - مبارزانِ شرقی دیارِ ازین سترگ عاطفت کمرِ جانفشانی از سر بستند - و پای جوانمردی پیشتر نهادند سیارے از ناسپاسی به نیایش گذاری آمدند - بوکه بصفتگاهِ عقیدت نیز گذاره نمایند - و از آسیبِ جان گزائی و تباہ بسیجی بر کناره زبند •

و از سوانحِ دستوری یافتنِ گوهرِ اکلیلِ خلافت شاهزاده دانیال بصوبِ اجمیر - اورنگ نشینی فرهنگ آرای از دستگاهِ حق پژوهی و دیده روی بدو گونه ایزدی برستش کاخِ دولت برافرازد و اساسِ قرخی روز افزون بران نهد - نخستین از دوامِ آگهی سعادت نامد کردار را فروغِ حقیقت بخشد و از دمسازی خرد ( که خانه خدای این نگارین سراست - و معامله گذار این چارسوی داد و ستد) طبیعت را فرمان پذیر دارد - و درین عبادت دگرگونی نرود - و از انجا ( که اسبهدی سنجی سرای را نقابِ پیشوائی جهان معنی ساخته است ) آنچه ظاهرنگاهای صورت گرا پرستاری دادارِ بیمال شمرند بجای آورد - و باندازه مزاجِ زمانیان پذیرای کمی و افزونی گردد - چه همگی مقصود

( ۲ ) نسخه [ ۱ ] حباب اماره را ( ۳ ) نسخه [ ۲ ] لفظ نیز نیست ( ۴ ) در [ چند نسخه ]

پاسبانی ساده لوحان است از کیم روی و تپاه سکالی - و صاف داشتنی عرصه جهان از غبار کوفته اندیشی زیارتگری قهرهای غنودگانی بیدار دل ازین گونه انگاشته اند - اگر توسل بر روح آن دادار پرست مطلوب است آنجا دوری و نزدیکی ننگند - و اگر بزرگداشت فرسوده خاک در نظر شریک معبودی و استپرستی - درین هنگام ( که معنی پژوهان حقیقت اندوز افزایش گرفتند - و دبدبه وران گوهر شناس روانی یافتند - و کوفته بینان صورت پرست در لباس سعادت گزینی در آمدند ) از ساحت اندیشه گیتی خداوند نقش لزوم این گونه عبادت سترده آمد - خاصه درینوقت ده بدان حواشی شغل ملک آرائی نبود - و بارگاه خلافت را گوناگون کار در پیش - ناگزیر از آن عزیمت باز آمده وقت کرامتیه را بسزاولر آن آباد گردانیدند - لیکن ( چون آن مشهد فیض وسیله بخشش فراوان میشد و بسیرای آرزومندان کامیاب خواهش میکشند ) بخاطر آسمان پیوند پرتو انداخت که یکی از فرزندان والا گهر بدان قدسی مطاف شتاند - و خواهش گران بادیه انتظار را بوابه رساند - نوزدهم اسرداد آن نیر آسمان اقبال را دستوری دادند - و شیخ جمال و مادهوسنگه و شیخ فیضی و جمال خان و برخی نزدیکان عتبه دولت را همراه فرمودند - چهارم شهریور آن یکتا خدیو آفرینش را بگوناگون مال برکشیدند - و جهان را لبریز بخشایش آمد \*

و از سوانح فرستادن حکیم الملک بصوب حجاز - از آرزوی دل دنیا بسته بود - و این اندیشه گرد خاطر او نمیکشت - بداد افرازه لغزشها دستوری یافت - چندانکه وسائل برانگیخت سودمند نیامد پنجم با همگی اندوختها روانه شد - و چشم حسرت باز پس نگران \*

و از سوانح رسیدن شاهزاده والا گهر از خطه فیض بخش اجمیر - در کمتر زمانه بدان سرزمین گشاده رو و فراخ دامنه شتافته صلاهی افضال در داد - و عموم تپیدستان آرزومند شاد کامیها اندوختند هشتم بسجده گاه مقدس نامیه بخت مندی را تابش دیگر شد \*

و همدیگر روز یک بدرگاه همایون آمد - نه شکل گوش داشت - و نه شکاف آن - شکفت تر آنکه گفته را بی تفاوت شنود - همانا زمزمه سازان بارگاه تقدیر طنطنه سترگی این دولت ابدی اعتصام بگوش جهانیان میرسانند - و نیرنگی اقبال روز افزون بی گوشان روزگار را سامعه افزوز آمد \*

و از سوانح اعتبار افزودن اعتماد خان گجراتی - از شایسته کرداری ( که در غفلان گشایش گجرات بظهور آورده بود ) پیوسته خاطر جهان آرای گیهان خدیو پاداش آن میخواست - درینوقت ( که کتابه سعادت پژوهی و بخت مندی از لوحه پیدایش او برخوانده آمد ) شهریور کام بخش



نوازش فرموده سرکار پتری باقطاع او داد - و آبادی خالصات گجرات بدو بازگردید - سی فیل و صد اسب بدو بخشوده دستوری دادند - و میر ابونراب را باندزگویی و صلاح اندیشی همراه گردانیدند •

و از سوانح باز رسیدن یوسف خان چک بمرزبانان کشمیر - نگاشته آمد که از بدگویی<sup>(۴)</sup> و ناسزاگویی بومیان آن سرزمین بچه روز ناکامی نشست - و برهنمونی بخت بیدار روی نیاز ببارگاه اقبال آورد - سید مبارک بغیرنگ داستان سرائی و جادوهای قلعه اندوزان ده زبان فراز مسند حکومت برآمد - و پیش از سپری شدن دو ماه بد نهادان بآئیم و ب نشان زاهنچار او را زلوه نشین حمل گردانیدند - و لوهر چک عمزاده یوسف خان را ببرزگی برگرفتند - چون او جبهه ساری آستان قدسی گردید بگوناگون نوازش نیرو بخشیده بکشمیر رحمت فرمودند - و فرمان مقدس نفلان یافت که امرای پنجاب شایسته فوج همراه سازند - کشمیریان از شادخواب غفلت برآمده بچاره سازی نشستند - و از بیم فیروزی جنود بدلاویز سخنان لایه گری نمودند - و گزند لشکر آوردن دلفشین گردانیده قضا طلب داشتند - پیشتر از آنکه لشکر سرانجام یابد و بآنکه این راز را در میان نهد گام سرعت برگرفت - در بزم کله<sup>(۵)</sup> چنده ناموران ملک آمده دیدند - مرزبان نو آگهی یافته شمس چک و حیدر چک و بسیاری را بچاره گری نامزد گردانید - نام بردها با سایر پیکار روبرو آمدند - او در خود توانائز آویزش ندیده این راه گذاشته بسوی پور شتافت - لوهر چک با برخی سپاه در برابر آمد - چون خلاصه لشکر بدان صوب رفته بود یوسف خان قابو یافته بیست و هشتم آبان آب بهت را گدازه کرد و ب سزاوار آویزش فوج غنیمت پراگندگی یافت - لوهر چک بدست در آمد - و از پیش بینی راه نور دیده برگرفت - و بدان والا استظهار آب رفته بجوی آمد - و بحکومت کشمیر سر بلند یافت •

و از سوانح ریختن آبروی چندر سین مالدیو - این فرومایه کم دانش با آنکه سعادت آستان بوس دریافته بود از کوتاه بینی و واژونی<sup>(۸)</sup> بخت سرکشی و خود سرب پیش گرفت - چنانچه گذارده آمد از بیمناکی سپاه کشورگشا بکنج حمل بسر برد - و هنگام شورش را طلبکار بود - درینوا ازان تنگنا برآمده در برخی محال صوبه اجمیر گرد فتنه برانگیخت - قدسی منشور باسم پاننده محمد خان مغل و سید هاشم و سید قاسم و سایر اقطاع داران آن حدود شرف مدبر یافت که راه دیده وری و یکجتهی سپرده آن خود را می شوریده بخت را سزلی شایسته در کنار نهند - نام بردها کاربند

(۲) نسخه [ب] بدگویی (۳) نسخه [۱] ناسازی (۴) در [بعضی نسخه] فتنه اندوزان فراز مسند (۵)

نسخه [ل] این راز در میان آید (۶) نسخه [ز] بزم کله (۷) در [بعضی نسخه] بسوی پور (۸) نسخه

حکم داده شد روی بمحدمست نهاده - آن تیره روزگار برگشته دولت<sup>(۲)</sup> در برابر جنود اقبال آمد و آویزش سخت روی داد - و بهزاران زبان زندگی آبله پای بادیه ناکامی گشت •

### هزیمت یافتن ناسپاسان شرقی دیار

ازان باز ( که روی سپاه فیروزی نشستند - و پرده آرم برگرفته کم گرا شدند - چنانچه در پیشین داخانی گذارده آمد ) هر روز ناموس دوستان زم آرا براد سردی و گند آوری چهره نشاط بر آفرینید - و کود نازدگاه را بآب تازه روئی بر نشانده - نهور گزینان باطل ستیز را آبرو ریخته شده - و بباد افرا تپاه بسیجی هر خاکستان شرمساری نشسته - اگرچه ترسین خان و راجه نودرمل و محب علی خان و معصوم خان فرخودی پاس سرداری داشته چالش بیرونی نکردند لیکن صادق خان و شیخ فرید و الغ خان و دیگر مبارزان کار طلب تازه جوهری ببازار آوردند - و هنگامه داد و ستد جانها گرمی پذیرفته - آرننگه نشین فرهنگ آرای بر نیرنگی ایزدی تقدیر چشم عبرت گشوده گاه از مهر افزونی و خدایگانی نوازش بر بیدانشی و زبان زدگی نادانان کم گرا بخشوده و گاه از فیض دانی بنزدیک شدن باد افرا بدگوهان شرارت منش و پیش آمدن خیر اندیشان خود پرود عشق سپاس بجای آوردند - و از فرمان روائی ملک معنی بسا هنگام آن گروه را معذور داشته بے شایسته دگرگونی بچاره گری دل نهاده - لیکن از انجا ( که سبب آرائی جهان صورت را دادار بهیال بر دوش نظرت آن یگانه بارگاه آفرینش باز گذاشته بود ) ناگزیر برخی نوجه در فرو نهادن غبار رمیدگی بر کماشت - و لشرهای گزیده بسرکردگی ثابت قدمان بزم عقیدت پی یکدیگر فرستاد و فرولون خزینه همراه ساخته دلهای عامه را تازه نیرو بخشود - و پیوسته خدمت گزینان پیشگاه حضور مثل پیشرو خان و جمیل و صالح و زین الدین و تارا چند و دیگر تیز هوشان آگاه دل را باسپ بام فرستاده همت و آگهی افزود - آب نیروی اقبال گرمی هنگامه مخالفان را افسرده گردانید - و جمعیت این سه سرو پایان ادبار را بسیلاب نیستی در داد - درین فرماه ( که بدگوهان شوره رای آمده بگرد حصار نشستند ) هر روز ایشان تپاه تر از پیش میشد - چندانکه پای شکیب از جلی رفت و از نصرت فروشی ( که هدیوار بست و خندق نهروا خت ) بدان روی آوردند - هر چند خان اعظم و شهباز خان و دیگر امرا نه پیوستند لیکن آوازه آمدن فیروزی انواج بیم افزای تپاه بسیجیان شد و هنگامه ایشان از ان رونق افتاد - احتیاط گزینان دور اندیش ( که جنگ صف قرار نداده ) همت بران گماشتند که از حصار برآمده گوه راند مردی را ببازار آورند - و نازدگاه را بکار نامهای گند آوری

برآرایند - بدگوهرانی باطل ستیز ترین آگهی بانزدهم امرداد روی در گریز نهاده بیابان آوارگی را پیش گرفتند - برخی سپاه نصرت اعتصام را آن خیال که راه تزویر می سپرند - و بیرون آمدن لشکر و بد جلوی بهادران را طلبگر - غافل ازین دریافت که ناسپاسان و اژون بخت را سرمایه توانائی از دست شده تکاپوی آن دارند که پیش از فراهم آمدن افواج گیتی گشا خود را بپناه جائی رسانند و پندشوران و لا نگاه اردو اگرچه بر حقیقت حال آگهی داشتند لیکن از دور سگالی و حزم اندوزی قدم بیرون نمی نهادند - روز دیگر بهزاران گفت و گوی فروهیده مردم بعزیمت نگامشی از شهر بند برآمدند مصطفی علی خان و مهرعلی خان و جوق مبارزان سعادت سرشت را هراول گردانیدند - و از ناشناسائی و احتیاط گزینی کام در دلی بر میداشتند - تا آنکه خواجه شمس الدین ( که دران کوهستان راه پیوستن می جست - چنانکه گذارده آمد ) با هزار و دویمست سوار در رسید - و برهم زدگی مخالف گذارش نمود - بر عموم لشکر تباہ حالی و تئوسازی غنیم روشن شد - و اندیشه کار دیگر در سر افتاد با افزونی بدسگالی و کمی خیراندیش و گرم بازاری در روئی تأیید آسانی چهار نشاط برافروخت چون بهروزی و نصرت مندی اولیای دولت و خدمت گذاران خدا پرست بمسامع همایون رسید سپاس و ستایش را هم آغوش نیایش و نیاز مندی گردانیدند - و عبادت را با عشرت پیوند خاص کرامت شد - هنگام کامروائی بندگان بیدار بخت و افزودن مراتب اعتبار گرمی پذیرفت •

چون سخن بدینجا رسید ناگزیر خامه پردازی آنکه برخی حال بنگاله نگاشته آید - و عبرت نامه

آگهی پژوهان سرانجام یابد - حوادث آن سرزمین چون عیار قلب کاران گرفت و ناراست میزانی پذیرا شد تنگ مایگان تیره رای ارتفاع هبوطی را ارتقای عروجی اندیشیدند - طایفه بهمان ملک توقف گزیده بجاوید نگل در شدند - و بسیاری بریانگاه پیکار شتاب آوردند - چنانچه گذارش یافت قبا خان در آدیسه و مراد خان در فتح آباد و میرزا نجات خان در ساتگانو حرف نیکو بندگی بر زبان گذارد - لیکن از فراخانی گفتار بصفتگاه کردار نیم گام برنداشته - پیش از آنکه پرده آزریم دریده آید مراد خان بمرگ طبیعی در گذشت - و مکند زمیندار آن ناحیت پسران او را بمهمانی طلب داشته از هم گذرانید - و نیل او برگرفت - قباخان را روزگار به تنگنای ناکامی کشید - و بنوش داری حیات زهرگیای نینسی بر آمیخت - بر میان آن حراشی چیره دستی یافتند - قتل بر سر میرزا نجات رفت - میرزا در حدود سلیم آباد آویزش ناهنجار نموده راه گریز پیش گرفت - و در پناه برتاب بار فرنگی شتات - درویان هرزه کار را زمانه پندے بسزا داد - و باد افراخ در خور - بابای قاتشال را درلن نزدیکی بیماری سخت در گرفت - و با وجود جانگاز زندگی همزبان را با برخی بدنهادان

غنوده بخت بر سر میرزا نجات فرستاد - او از میانه راه چیره دستی قتلو شنوده شتاب آورد و در نواحی متلکوت با قتلو آویزش نمود - و شکست یافته آبله پای دشت ناکامی شد - بابا بکمی نوزی هنگامه آراست - قتلو با نمانه سرایی و حیل و روشی راه آشتی پیش گرفت - از آنجا ( که کار سازلی ابداع و پیش بینان کارگاه تقدیر بدخواهان دولت جابید طراز را پیهم سزا میدهند ) بیماری آن سرگروه شورش و دستمایه دودمان آشوب بدری در مان خوره انجامید - هر روز دوسه گروشت دران ریشکاه نهاده طعمه جانوران ساخت - ( چون از خواب دراز بیدار می و بیهوشی داری صنی قهری بیدار شده بود ) پیوسته گفتی بدکاری و نمک حرامی مرا بدین حال نباه نشانده فاسهاسان بهار جانکاهی او شنوده پراکنده شدند - میرزا شرف الدین حسین و جباری با برخی زبان کار مصوب هنگامه ره نوردیدند - معصوم خان کابلی با طایفه بیخردان و ازون بخت برهنمون زمیندار کیدور بهار ربه شتافت - و عرب بهادر و نورم پسر ترخان با چندی در دانشان دل بقراتی نهادند - و بزودی آبروی ایشان به نیروی اقبال ریخته آمد - چودهری کشته برای یاروی نیرومندان خزینه می برد - عرب و نورم و چندی دیگر تنگ چشمانی در سر و پا بتاراج آن کام سرعت برداشتند - او از کاردانی و آگاه دلی تیز رفتاری نموده بحصار پنه در آمد - نیرو سخنان غنوده خرد قلعه را گرد گرفتند - بهادر خان در دژ بانی و یتاق داری همت را هم آغوش عقیدت گردانید - و دیدن وری را بر دانی دوشادوش - درین هنگام ( که آمرلی نصرت اعتصام نیایش فیروزی داشتند - و در تعاقب غنیم آهسته آهسته راه می سپردند ) ازین آگاهی راه معصوم خان گذاشته مصوب پنه روی آوردند و راهی بران قرار گرفت که افواج کشور گشا بشایسته آیین منزل بمنزل کوچ کنند - و برخی نیز دستان نوردگاه داری پیشتر شتافتند - معصوم خان فرخوردی خواهش این خدمت نمود - چون راجه نودرمل از بد سگالی او بستانه آمده بود رخصت داد - و از دور بینی محب علی خان و مهر علی خان را با برخی حقیقت منشان از بی روانه ساخت - هنگامی ( که نخستین قلعه آن شهر گرفته بودند - و کار بر دژ نشینان جان نثار دشوار شده ) نامبردها پیوسته دست جلالت برگشودند - فرامایگان بدگوهر و شتاب زدگان ستیزه کار قدری پیکار نموده غبار آلود هزیمت گشتند - و خزانه و قلعه را بایزیدی حراست کردند نرسید - معصوم خان فرخوردی اگرچه شایسته خدمت بجای آورد لیکن در صلاح دید لولیلی اقبال باندیشه نباه کاری جدائی گزیده روانه چونپور شد - در اتنای راه حاجی پور را از گماشتگان بهادر بدست آورد - و آنروز ( که زمانه آشفنگی داشت - و جنود فیروزی گرم پیکار ) آن نانجرام از حوالی ترهت برآمده بسیاری معموره بگرفت - ازین باز سرکار حاجی پور در تصرف او بود •

### شبهون آوردن معصوم خان کابلی - و بخارستان ناکامی افتادن

دران هنگام (که شورش عرب فرو نشست) لشکر ظفرقرین از سرای رانی روانه بهار شد. تا کار معصوم خان کابلی بانجام رسد - و سرابستان ملک از خض و خاشاک ناسپاسان رفته آید - از فزونی ریزش ابر و بارش بی دریغی برکنار دریای بن بن توقف کردند - چون هوا طایر اعتدال گرفت راه خدمت سپردند - آن مد گوهر از بهار برآمده بدامن کوهستان شمالی ره گری شد - پانزدهم مهر عساکر نصرت اعنصام بقصبة گیا نزول سعادت نمود - غنیمت باده سگال بامدادان ازین سرمزل برآمده بمعموره شهر بهیروز (۲) دمی برگرفت - روز دیگر چهار کوه در نوشته دایره شد - و از بسیاری آب سلسله نزدیک فرود آمدن از هم گسیخت - هجوم مبارزان سعادت گزین و کمی مخالفان کج گرا بسیاری را بخواب غفلت در آورد - آن شوریده مغز در دوفرستگی نخوت آرای بود - (هرچند آوازه تباہ بسیجی او در مردم افتاد - و کارشناسان آگاه دل و روزگار دیدگان بیدار بخت در انتظام سپاه سخن گذاردند) سودمند نیامد - لیکن راجه تودرمل در یورت خویش و صادق خان در جای خود سر رشته دوربینی نگه داشته آماده بیکار بودند - آن شب نوبت قراولی الخ خان حبشی و جمعی بود - سرگروه بر بستر غفلت غفوده نوکران خواب آلود را بکار آگهی فرستاد - از احتیاطهای دور کار و آهسته شناختن انواع گیتی گشا غنیمت را دل رفته باز آمد - و سرافسوده مغز بشورش در شد - و چون در خود توانائی آویزش روز نیافت بوموار در ظلمت آباد شب دست برد اندیشید - پاس از شب گذشته بود با فراوان مبارزان آهنگ بیکار گرفت - و پیش آیندگان غفلت آورد را مالش داده چیره دستی نمود ماه بیگ و چنده حبشیان را روزگار سپری شد - نخوت افزوده بر معسکر اقبال دست جرات برگشود آن سیلاب شورش و طوفان آشوب بسمزل صادق خان روی آورد - او ثبات پائی نموده داد مردانگی داد بهادران ناموس دوست جانفشانی نموده کار نامها بظهور آوردند •

• نظم •  
دو لشکر نگویم که دو کوه قاف • ستانند در جلوه کلاه مصاف

چنان گشت هنگام زرم گرم • که خارا شد از تیغ فولاد نرم

درین هنگام (که کار ترازو شده بود - و گزنده از دور چهره می نمود) کمال خان فوجدار دو فیل باد رفتار سراپا همت آورده هنگام کارزار را رونق بخشید - بدنهادان فتنه جوی در سراسیمگی افتادند و نسیم فیروزی بر گلبن امالی بندگان سعادت گزین وزین گرفت - و ناوردگاه را بآب تازه رویان گله

(۲) در [چند نسخه] بهره (۳) بخت [۱] شوریده بخت (۴) در [بعض نسخه] بدخشی (۵)

در [چند نسخه] در جلوه اندر مصاف •

شکفت - از یک طرف دلاورانی نصرت پدید و از چانه فیلی آسمانی شکوفه کارها بجای آوردند هر لحظه که بغیل میرسید آنها محترک تیزدستی دانسته همت افزودند - و چاک سواران خلاف گرلی را بخراطوم درهم آوردند - بیک فیل هشتاد و دو و بدیگر پنجاه و پنج تیر بند شده بود و شکفت افزای دیده و این کاروان - بسیاری بندگانی سعادت منش رخصی شدند - لیکن بایزدی حواست گزید جانی نرسید - و به نیروی سماری تائید فتح بزرگ روی داد - اگر تنگنای همت را قدری فراخی بخشیده گام نکاپو بر میداشتند غنیم را دورا سپهر آخر شده - لیکن آن سرزمینها پر آب بود و عزمینها در نشیب آباد - و راهها شاخ در شاخ - جنود فیروزی تا صبح حزم اندوزی داشتند چون نور جهان امروز عالم را در گرفت ازان آوردگاه بیرون شده نزدیک شهر بهیره فرود آمدند - و با آنکه مخالفان ستاره سوخته را در سه گروهی نشان میدادند توفیق تکمیلی نمود •

و از سوانح پیوستن خان اعظم بلشکر ظفر اعظم - ( که از آنجا که از بی همال در اقبال امزای گیهان خدیو است ) پیشتر از آنکه لشکرها فوهم آید شورش سرگ - فرو نشست - و روز افزونی دولت که و مه را بنارگی خاطر نشین گشت - دیر آمدن کولکناش ازان شد که چون از گذر چوسا گذاره نمود سرکشی و مردم آزاری دلبست اجینیه باعث توقف آمد - همراهان کوتاه بین پیرایش حال زمیندار را سواران تر باز نمودند - گوش بر سخنان آن گروه نهاده در مالش آن بد مست توجه نمود و در همان نزدیکی شهباز خان رسید - خان اعظم او را نیز از رفتن باز داشت - و همان سزای بومی پیش نهاد همت گردانیدند - چون کارسازان آسمانی در نمایش نیرنگی اقبال روز افزون بودند مابسته مددگانی خدا یگانی را نگاه صواب اندیش نشد - و بانجام این جزوی کار پای همت افشردند - بدین پور بنگاه آن خود سر بناراج رفت - و درخت زارے ( که از اطراف، خلاب داشت ) بنده بجای سرکشان کچ گرلی شد - تیزدستان عزم مردانگی رخت اقامت انداختند - و بکارزار روز جوهر را در مردی را عیار برگرفتند - درین اثنا از ژاژ خانی سخن سازان هرزه لا میان خان اعظم و شهباز خان غبار درونی برخاست - و پرتوگاه یکجبهتی نیرنگی بدینرفت - کولکناش دست ار کار تا دستان روی بدان معسکر آورد - و فردای آن شب خون هیزدهم بدان لشکرگاه پیوست - و هنگامه را زین دیگر پدید آمد •

و از سوانح فرو شدن سعادت علی خان - عرب بهادر با برخه شورش منشان و لخته آزره فروشان - شهباز خان شتاب آورد - امرا از راه حزم اندوزی و احتیاط سکالی سعادت علی خان و قمرخان

( ۲ ) نسخه [ ۱ ] بهادران نصیر محمد ( ۳ ) نسخه [ ۱ ] آواخته ( ۴ ) نسخه [ ۲ ] سرزمین تمام پر آب بود

( ۵ ) نسخه [ ۱ ] نهالینه ( ۶ ) نسخه [ ۱ ] لریکی پذیرفت •

و پاینده و سید حسین و رستم را بآئین چریک فرستادند - از رسیدن مبارزان سعادت‌گزین فرومایگان بدگوهر  
پراکنده شدند - شهباز خان برلی پاسبانی ملک جابجا مردم گذاشت - و قلعه کنت از مضامات  
رهتاس به سعادت علی خان و پاینده و رستم و روپ‌نرین بومی نامزد گردانید - عرب و دلهت قابو یافته  
چیره دستی نمودند - شگرف آویزش روی داد - اگرچه حصار را بملاق داری نتوانستند نمود پاس ناموس  
داشته جان‌سپنجی بشایستگی در باختند - سعادت علی خان اگرچه در آغاز شورش افزونگی فتنه شد  
لیکن وایحین نفس بدلتخواهی سپرد - عرب از تباہ سرشتی قدری خون او بیاشامید - و بلخنی ازان  
پیشانی برآورده بدگوهری را آب دیگر داد •

و از سوانح برآمدن بسیار شورش منشان از صوبه بهار - چون خان اعظم بجنود اقبال طراز  
پیوست عشرت را پایه بلند شد - بدگوهران تنگ‌مایه دل از اندیشه کارزار برگرفته بصد ناکامی بنگاله رویه  
شناختند ( اگرچه از تباہ سنگی برخه همراهان و خدک افزاین نارسایان دانش فروش نکامشی  
نشد - و از راه همت افزوی و یکتادلی روی به بنگاله نیارزدند - تا ناسپاسان بال و پر ریخته  
ببادافراہ رسند - و گرد شورش یکبارگی فرو نشیند ) لیکن از سعادت اختاری در انتظام ملک بهار  
تکاپی شایسته رفت - و دران دیار سترگ آرامش روی داد - بیستم محب علی خان را رخصت دادند  
و از شهر بهیره تارहतاس بدیده‌بان او باز گردید - سید مظفر و میر معصوم بهکری و دیگر خدمت‌گزینان  
کارشناس را همراه گردانیدند - و آن روز ساحت قصبه گیاره مورج جنود فیروزی گشت - و در حوالی  
راج‌گده دوست محمد بابا دوست (که از بخت برگشتگی بآن گروه دم بکجهتی زد) از روشن ستارگی  
شرمگین و پشیمان با دوست کس آمده پیوست - و چون فیروزی لشکر نزدیک غیاث‌پور رسید  
آگهی آمد که عرب ناسپاس از شهباز خان شکست یافته بصوب سارنگ‌پور می‌رود - و دست  
ضعیف کشی و زیر دست آزاری گشاده دارد - بنابراین شاه خان را با جمعی دران حواشی جایگیر کرده  
فرستادند - که آن آوار دشت ادبار را بباده‌افراہ رساند - و گوشمال آن بدمست روزگار دهد - و هم درینولا  
غازی خان بدخشی را با جوق مبارزان در بهار گذاشتند - و چون آوار فتنه اندوزی معصوم خان فرخودی  
بگوش روزگار پیچید بود ترسون خان را بجرونپور دستوری دادند - و صادق خان و شیخ فرید بخاری  
والخ خان حبشی و طیب خان و برخه مبارزان را بصوب منگیر فرستادند - تا آن نواحی از خس و خاشاک  
مخالف پاک گردد - و عموم رعایا سایه‌نشین آسایش گردند - و خان اعظم و راجه تودرمل و دیگر سپاه  
سعادت‌گزین به پتنه و حاجی‌پور روانه شدند - درین هنگام شهباز خان بدختر از آنکه امرا پیوندند

( ۲ ) در [ بعضی نسخه ] هشتم ( ۳ ) نسخه [ ۱ ] شاه خان جلاپورا ( ۴ ) نسخه [ ۱ ] از بهادران ( ۵ )

نسخه [ ۱ ] پاک رفته شود ( ۶ ) نسخه [ ۱ ] بلما پیوند •

در پهنه آمده دکانه دیگر برآراست - ( چون دلپت و عرب را مالش بسزا داد و حاجی پور را از کمان بهادر بنور گرفت ) بخود نظر انداخت - و شگرت نخوت بسر او آمد - معصوم خان فرخودی چون بجز پور رفت بهادر نیز دستي نموده بدست درآورده بود - اگر عقل ملاح اندیش او را آفت نرسیده بایسته باعیان دولت پیوسته بزم مصلحت آراسته - و بصواب دید یند دیگر انتظام مهمات نمود - از کامروائی ( که پارسا نوه را به نیارمندی و نیایش گری بود ) برخلاف آن گرانیده باویرا دشمنی برخاست - نخست در گذاشتن حاجی پور ( که از درگاه والا بکوکلتاش مقرر شده بود ) لخته توقف نمود - و بشیرین ربانی و کاردانی راجه نودرمل از آن باز آمد - خان اعظم و راجه در حاجی پور رخت اقامت انداختند - و شهباز خان در پهنه - پیشینان در سرگرائی<sup>(۳)</sup> و عنبره فروشی - و آن نازه مست نارسیده<sup>(۴)</sup> زمان زمان دردگان آرائی و سربراهی - بافزودن منصب و دادن جایگزین بسیاریه از آمو روی بدر آوردند - خان اعظم دل از همه برگرفت - و راجه کار را در طرح انداخت - و تمامی مهمات آن صوب بشهباز خان بار گردید هر چند نیک اندیشانی روزگار و کارگزاران راست میزان در میان آمدند بهیچگونه رشته یکجتهی نوتائی نگرفت - و راه مدارا سپرده نشد - هر چند گزارش نمودند ( که از نیروی تقدیر فبروزی جنود در بخش شده اند - و بخواهشها در مانده راه یکتادلی نمی سپردند - ناگزیر وقت آنست که گروه خدمت بنگاله را برخود گیرند - و آن دیگر از بهار تا دارالخلافه پاسبانی نماید ) از انجا ( که غرض پرده بر چشم حقیقت بین فرو هشته بود - و فراخ حوصله<sup>(۵)</sup> خیرسگال در نقاب خفا ) گفته پذیرائی نگرفت - خان اعظم و راجه با بوخه امرا بجانب ترهت روان شدند - اگرچه عنوان عزیمت دفع بهادر بود اما بنقل دوری شهباز خان را طلبکار شدند - لخته راه رفته غازی خان را پیشتر فرستادند آن شوریده سر معرکه نبرد آراست - و از نیروی اقبال خاک آلود ناکامی گشت - و بنه و بار او بدست درآمد - شهباز خان با فراوان لشکر متوجه چونپور شد - اگرچه او را نیز جدائی از آن هنگامه و خلاصی از گفت و گوی هر روزه برین آورد لیکن چنان واقعه که معصوم خان فرخودی را رهگرای بندگی گرداند •

و از سوانح سپهری شدی روزگار شرف الدین حسین میرزا - همچند سران فیروزی جنود بخروشتن داری افتادند نیرنگی اقبال همچنان چهره گشای دولت بود - چون معصوم خان کابلی را برگزیده به بنگاله شتافت میان او و میرزا گرد خلاف برخاست - و هریک بکدی<sup>(۶)</sup> یکدیگر برنشت

(۲) نسخه [ ب ] بردارد (۳) در [ چند نسخه ] سرگردانی (۴) در [ بعض نسخه ] نورسیده (۵) نسخه [ ل ] راست سرای (۶) نسخه [ ل ] و فراخ حوصلگی و خیرسگالی در نقاب خفا (۷) در [ اکثر نسخه ]





گرمی داشت گزند را بگفت نیاروده بمردم دل میداد - و هست می بخشید - گذاردن عرصه  
 نهروزی بسیار را بحاکم و خرم برآغشتند - و گور غبار آلود ناکامی گشته راه گریز سپردند  
 و هنگام سرنگان تیره بهشت بتاراج رفت - و بمیان اقبال روز افزون سترگ فتح چهره نشاط برافروخت  
 چون خاطر از آویزش فراهم آمد در همان نزدیکی منزل گرفت - ( روز دهم بهنگام بازگشت در قصبه  
 شیرپور رخت هستی بر بست - و از حسن اخلاص و یاروی بخت در نیکوکاری روزگار سپری ساخت  
 و جای سنجی نثار کرده سرمایه چاره نیکنامی انداخت - گوئی خداوند لخته باندیره در شد - و از  
 اسبهدمی جهان معنی بگشای سرای تسلیم خرامش فرمود - و بنواگون مهربانی و دلویز سخنان  
 بی نامی مادر تفسیده درون او قدری چاره پذیرفت - بر زبان گوهر آمود گذشت - ارغفوان بهار هستی  
 سه سال بی او بسر برده ایم - و از آن باز در پیشگاه عاطفت جای داشت - خدمت گذاری را با مزاج دانی  
 فراهم آورده بود - همگان دانند که آن پرده نشینی عفت چندین سال بی او بوده است - همانا  
 جدائی او برود دشوار تر باشد - سزار آنکه او در دلجوئی ما مرهم خاطر سرانجام دهد - بس  
 گزیده سخن گذارش یافت - و شگوف نکته بروی کار آمد - ( یزد بی همنا سالهای دراز بر اورنگ  
 آبی کامیاب مزوت و معنی دارد - پس ماندگان سمرگزی ملک تقدس را بنوازشهای رنگارنگ  
 آرایش بخشیدند - و غمزدگان سوگاری را نشاط تازه پدید آمد - و بانتظام آن ناحیت میرزا خان  
 بیرام خان را غرستانند - و سرکار رفته پور در اقطاع او مرحمت شد - و بسا جواهر اندرز آویزه گوش  
 هوش او گردانیدند •

و هم درین ولا خواجه شاه منصور بعاطفت خسروانی اختصاص گرفت - گذارده آمد که لورا  
 برای چه از وزارت باز داشته بدبستان زندانی فرستادند - چون روشن شد ( که خواجه را  
 در آن حساب نرسمی و بازخواست دیوانی بجز کفایت اندیشی و وقت شناسی امری دیگر  
 نبوده ) باز بهمان منصب والا سر بلندی بخشیدند - و بشایسته نصیحتها جوهر خرد او  
 راه جلای یافت •

و از سوانح فرستادن وزیر خان بصورت آورده (۵) - چون آن صوبه از بزرگ امیر خالی بود  
 زیست و سپه را دستگیری فرمودند - و ایالت آن دیار بدو تفویض شد - ( و آخر ملا روانه گشت  
 و مبارک اندکلی خدمت گزینی و پیکر پرستان درست آئین بهمراهی او نوشتند •

و از سوانح سزا یافتن نجات خان - این قرومایه نافرجام پسر میرهاشم فیساپوری ست

(۲) در [ چند نسخه ] خمنگاری را (۳) نسخه [ ز ] گران صفحه (۴) نسخه [ ل ] به مال (۵)  
 نسخه [ ۱ ] مالیه •

مرب نام دارد - از خودی باز در پرستاران گیتی خداوند پرورش یافت - و بفراوان اعتبار سربلندی گرفت - چندی عمل پرداز خالصه بود - آواره نوبسان خورده زیر ماتی برآورده بودند - ان زربنده سرکشی را از حق گذاری بهتر اندیشید - و بتکاپوی خویش در جاوید نکال افتاد - دست فتنه دراز درن و قصبه کوه را محاصره نمود - الیاس خان لنگه با برخی از نوکران اسمعیل قلی خان عرصه پیکار برآراست - و برادر مردی شربت و اسیر در کشید - بسیاری را به آرمی او باور نباد - و لخته بشکست زار نهادند - کشور خدای ازین آگهی سیوم آذر اسمعیل قلی خان و عبدالطلب خان و شیخ جمال بختیار و دیگر بهادران احلام مند را دستوری داد - و وزیر خان و سایر آمرای آن صوب فرمان شد نه پیوند یکجہنی نموده کام همت فراخ برزنند - و بادافراہ ناسپاسی او سرانجام نمایند - ( چون فیروزی جنود نزدیک شد - و بازوی بالادستی برگزیدند ) آن باطل ستیز استقام برخی فلاح داده بجانب اریل<sup>(۲)</sup> شتافت - وزیر خان با جوق دلاوران در گشایش آن پای جلالت استرده نخست برگزین الهاباس همت گماشت - اسمعیل قلی خان با دیگر ناموران در پی آن تباہ سرشت رهگولی گشت - و قریب<sup>(۳)</sup> آب گشت مطلب خان و شیخ جمال بیشتر رسیده آردگاه را به نیروی گداوری آراستند - و از هر طرف<sup>(۴)</sup> دلاوردان جنگ جوی با هم در آویختند - و بحال خریدار متاع<sup>(۵)</sup> بیش بهای ناموس شدند و دوست و دشمن بازوی یکدیگر را آفرین کردند •

نخستین به تیر خدنگ از دوسری • بصد شاخ کردند یک تار موی

چو ماندند از تیر جوشن شکاف • کسیدند شمشیر تیز از غلاف

نزدیک بود که گزندی بلشکر منصور رسد - ناگاه اسمعیل قلی خان با دلاوران نبرد آزمای در رسید و آتشده پیکار از سرگرمی پذیرفت - با زدی نائید کار دیگرگون شد - و چو در دستی چهره برافروخت بسیاری قضاستیزان نافرجام را روزگار سپوی شد - و آن شوریده مغز بادیه پیمای ناکامی گشت و پیغوله نشین دیوسار گم نامی - گوناگون غنیمت بدست درآمد - و بکثر فرمتی بنگاهای او گشایش یافت<sup>(۸)</sup> •

و از سوانح تهنیتی گیتی خداوند - مقرر فرمودند که هر روز پهلوانان نامور در پیشگاه حضور با هم کشتی گیرند - و پیرایه خورشیدی برخی ایستادگان بارعام سرانجام یابد - روزی جگسربها

( ۲ ) نسخه [ ز ] اریل - و در [ بعضی نسخه ] اریل ( ۳ ) در [ چند نسخه ] رهگولی سرعت ( ۴ ) نسخه [ ز ]

آب کنت ( ۵ ) در [ چند نسخه ] بهای ( ۶ ) نسخه [ اب ] بردست و بازوی یکدیگر آفرین کردند ( ۷ )

نسخه [ ل ] و سپربادی ناکامی گشت ( ۸ ) نسخه [ ل ] روی بگشایش آورد ( ۹ ) در [ بعضی نسخه ]

و هیبت نهتنی درآورده حیرت انزلی نظارگیان بودند - هیبت ( که نغمه بود ) رسم پهلوانی گذاشته بدو بازی خود زور آورده انگشتان حریف از هم درید - ( زانجا ) که سرانجام کیفر نخستین بر ذات مقدس پادشاهان طراز لزوم دارد ( گیهان خدیو مشته حواله آن بیراهه رو فرمود - از نیروی ظال بد الکهی آن عفت پیکو بجان ناتوان بپوش افتاد - تهنان بیرنگه ساز بحیرت در شدند و ظاهر بهمان صورت پرست روی در معنی آوردند \*

## (۲) دریدن پرده آرمی خان فرخودی و بخاکستان ناکمی غبار آلود گشتن

گذارش یافت که آن فرمابه برای خود سری شتافته از لشکر اقبال جدائی گزید - و بخت مندی بلی لابل برزد - و چون پر آمد در گرد آرمی بد اندیش تیورای شد - مکتس منشی زربنده بر انگبین زهرآمود فراغ آمدند - ( اگرچه از دیر باز غننه اندوی از نشست و برخاست او تراوش داشت - و حرفهای نگویده در انجمنهای رازگویی می سرانید ) امروز ( که شورش بدگوهراں بنگ و بهار نو نشست - و هنگامه باطل ستیزان پراگندگی یافت ) زمان آن بود که بر سیاه کاری خود پرده بافی نماید - لیکن از بد ذاتی و دیوسرشتی تاروپود آرم یکبارگی از هم گسیخت و بوک سرای سیه روزی در نشست - آنرا ( که هنگام بادافرا در رسد ) عقل صلاح اندیش باز گیرند و دیدگاه عبرت نگار مدین گردد - پندهای زمانه غوغ بینائی نبخشند - سود را در زبان انگار و نگویده را سزاوار شمرند - چنانچه سرگذشت آن شوریده بخت این داستان آگهی بر خواند اقبال انزائی چاوید طراز و زبان زدگی سرتابان نا فرجام ( با آواز آمدن حکیم میرزا بحر اوش پنجاب و عزیمت شهریار دانش خدای بدان صوب ) پوشیده باطن خبث آگین را بیرون فرستاد - و حرف ناسپاسی و خود سری از تنگنای سینه بفرآخنای ظهور آورد - و چون پر را از گاشتهای ترسین خان بزور برگرفت - زمانه دراز در بارگاه همایون باور نمی شد - سر ( که گر چندین افضال باشد ) چگونه باز بردار این مایه ناخوشی گردد - و چنان مغز حقیقت آمارا بدو سودای باطل بر آمیزد و آنکه از خودی برگرفته گوناگون نوازش باشد چرا آواره دشت ناکمی شود - لیکن چون بخت تیرگی پذیرد چراغ خرد افسرده گردد - و سلامت در نیستی اندیشد - و آسایش در زبان زدگی

( ۲ ) نسخه [ ۱ ] دریدن پرده آرمی معصوم خان فرخودی و بخاکستان ( ۳ ) در [ بعضی نسخه ] و تیورایان شد ( ۴ ) نسخه [ اب ] زهرآمود ( ۵ ) نسخه [ ب ] بد سرشتی ( ۶ ) نسخه [ ز ] سود را زبان انگار ( ۷ ) در [ بعضی نسخه ] ازین داستان آگهی بخشند ( ۸ ) در [ بعضی نسخه ] بفرانج ساز \*

دیرین حقوق را در نهانخانه فراموشی نهد - و از خواهش گرانمای و حشم سبتمبر<sup>(۲)</sup> در سیه چال ناکامی نگونسار افتد •

• بیت •

بهر جا طمع گام محکم زند • طربخانه عمر بهرم زند

غرض در ضمیر که افشرد پای • اساس وفا را نماند بجای<sup>(۳)</sup>

چون بهرائی آن نافرجام بتواتر پیوست ساطفت والا برین داشت که چندی خرد پژوهان صلاح اندیش فرستاده رهنمای منزلگاه سعادت گردند - تا بشکر نصرت قرین پیوندند - یا روی نیاز بهرگاه مقدس آورد - داستان نصیحت سرمایه افزایش ماخوینا گشت - و عذرهای تبه را دست آویز فتنه اندرزی ساخت - از آنجا ( که هشیار حرامی آئین گبهان خدیو است ) فرمان شد که اگر از به سرانجامی بدان دو کار همت نمی گمارد دست از جوهر باز داشته بوده رود و جایگزین خود دانسته در انتظام سامان شود - آن بد اختر رستگاری اندیشیده بدان صوب شتامت بظاهر فرمان پذیرفت - و در معنی بآماده ساختن اسباب شورش مرمت یافت - هر چند اولیای دولت برخه نکوید گیهای او بعرض همایون رسانیدند چون روز بازار عاطفت بود بسمع قبول نرسید شگونه قرائی و چندی نزدیکان را برای پژوهش حال فرستادند - که در بارگاه دنیا بسا خیر اندیشان سعادت اندوز از به پروائی فرمان روایان والا شکوه و فتنه سازی و غرض آمیزی پرستاران حضور دامن آلود نهمت شده غارت زد جان و ناموس گشته اند - و سودا فروشی را دستمایه ساخته بازار دیگر گرم داشته - فرستادگان از خرد کوتاهی و حوص درازی آن مکر فروش تبه اندیش را مخلص و خدمت گذار و نموده برگذارند - که از آوازه نادرست سخنان قدری برخوردار می لرزد - اگر یکدوئی از نزدیکان بزرگ منش رفته آرامش بخشند با هزاران منافع نیازمندی جبهه ساری آستان والا خواهد شد خدیو عالم از فرخ ذات گذارده را حقیقت طرازی پنداشته شاه قلی خان محرم و راجه بیربر را بدین خدمت رخصت فرمودند - چون دران حوالی پیوستند از راه دربینی نامی یکجبهتی فرستاده ازین موهبت کبری آگاهی بخشیدند - آن غنوده بخت آشفته رای از پرده آرم برآمده حرفهای ناشایسته در میان آورد - کار از اصلاح بیرون دانسته باز گردیدند - پیشتر از آنکه بسعادت حضور اختصاص یابند شهباز خان با جنود اقبال پیوسته غبار فتنه فرو نشاند - و آن نخوت فروش را آواره دشت هزیمت گردانید - هر کرا لیزد بشیون سعادت هوش افزای کرامت فرماید دراز عمر و فراخ نشاط سازد و بدخواهان دولت او به گزین تکاپری غبار آلود ناکامی گردند - و [ هر که بارنامهای باستانی برخواند

( ۲ ) نسخه [ ۱ ] چشم مبکر ( ۳ ) نسخه [ ۱ ] ندارد - و در [ بعضی نسخه ] نموده ( ۴ ) نسخه [ کل ]

یا بنگهبانانِ سخن ( که کتابخانه دل را می‌آرایند ) هوشمندانه صحبت دارد [ پذیرا گردد و گرنه چشم آگهی برگزیده با دلِ انصاف‌گرای برخی حال گیتی‌خداوند دریابد . و بتازگی سرگذشتِ نغونساری این شوریده مغزِ نافرجام شناسائی می‌بخشد - از گم شدن سرشته کاردانی و ناپدید بودنِ میانجیِ آگاهِ دل و افزونی سخن چنانی فتنه افزای و بسیاری حرف ساربانِ بدگوهر و دوستی خوش‌آمدگویان و عیب پژوهی دیگران میان اعیانِ لشکرِ فیروزی بزمِ بجهتی چرا گویم صورت نیست مجلسِ مدارا ( که ناگزیر نشأه تعلّق است ) دست داد . و هنگامه اولیای دولت از آن انتظام باز ماند - خانِ اعظم و راجه‌نودرمل بجانبِ ترهت رهگرای شدند و شهباز خان با بسیاری بصوبِ جونپور گام خدمت برداشت - نسخیرِ ولایت بنگاله و مالش شورشِ منشای بدگوهر در نقابِ تاخیر افتاد - و از دولتِ روز افزون آنچه از اسبابِ گزند اقبال تواند شد سرمایهِ بهروزی و سعادت افزائی گشت - چون شهباز خان حوالی قصبهٔ بهبه<sup>(۳)</sup> رسید آگهی شد که عرب بهادر از مردمِ ترسون خان شکست یافته در آن نزدیکی میگردد - و سرمایهٔ آزارِ نیردستان میشود - برخی نیردستانِ عرصهٔ جلالت را فرستاده سزای شایسته داد - و از آنجا متوجه جگدیسپور شده بسالشی گردن‌کشای آن سرزمین همت گماشت - درین هنگام بپایهٔ یقین رسید که معصوم خان فرنجخودی بیراهه می‌رود - و نیابت خان و عرب هنگامه آرای آن بدگوهر گشته‌اند - ناگزیر بجانبِ لوده شتاب آورد - و نامهٔ هوش افزا مصحوبِ یکی از دیده‌ورانِ کاروان فرستاد - خلاصهٔ مضمون آنکه عرب و نیابت خان و شاه دانه را گرفته متوجه درگاه شود - یا پیشتر روانه سازد - تا پرده از روی کارلو برنیفتند - و نکوهیدگیهای او را بشایستگیها برگینند - از آنجا ( که چراغ خرد افسرده بود - و بختِ رهنمون غنوده ) اندرز داستان را افسانه پنداشت - و یاره درائی پیش گرفت - و بنه و بار از آبِ سرو گذرانده بقلب‌جا فرستاد - و خود با ترکانِ شولیده رای پذیرای پیکار شد - شهباز خان آمادهٔ کارزار گردید - و بگزیدگی رده آرائی نمود - در قول خود با برخی مبارزانِ سعادت گزین همت آرای گشت و در برانغار ترسون خان با طایفهٔ دلاورانِ نامور چهره انروز خدمت آمد - و مهتر خان و بهار خان و سید عبدالله خان و قمرخان و چنده دیگر جرانگار را انتظام دادند - و مهرعلی خان سلدوز و جیون خان کوکه و میر ابو القاسم و میر ابوالمعالی در پیش قدمانِ هراول جای گرفتند - و مفاخر محمد با بسیاری از کارشناسانِ ناورد در کمینِ طرح بجویائی نیکویندگی ایستاد - مخالفِ تیره روزگار دراز اندیش قلب‌گله را بسرکردگی گروهی منظم گردانید - و دستِ راست را بناراستی عرب

( ۲ ) نسخه [ب] انصاف گزین ( ۳ ) نسخه [ب] بهنبر - و نسخه [ ز ] بهنه ( ۴ ) در [ چند نسخه ] نابزرگان

بیاراست - و در یسار شاه دانه و عابدی نخرت افزودند - و میزاقلی توتبای با جمعی از شهر بخندان مقدمه ادبار شد - و نیابت خان را در التمش جای داد - و خود با برخی زیاده سران آشفته رای در کهن کلاه خمران نشست •

سیزدهم بهمن پاست از روز گذشته بود نزدیک سلطان پور بله ری بیست و پنج گروهی اوده لشکرها باهم درآویختند - و بشمشیرهای صاعقه کردار طوفان آتش برانگیختند • • بیست •

بفرقی سر پیکار گرفتند • بزم اندر از کینه آشفته  
فلک دامن از کینه در خون گرفت • نم حن همه کبه و هامون گرفت

هرارل جنود نصرت قرین پیش دستی نموده نبرد آرای شد - و التمش سعادت همپایی یافته باویزشهای سخت غنیم را غبار آلود هزیمت گردانید - میزاقلی بفراشخانه نیستی گام برزد - و بنابود سرای گفنامی رخت بر بست - مبارزان برانغار نیز بکوششهای شکوف فوج مقابل برداشتند - درین اثنا معصوم خان بقول رسیده گرد پیکار برانگیخت - شهباز خان را دل از جوی رفت - و راه گریز پیش گرفت برانغار و هرولل ازین آگاهی بازگردیدند - از شکوف کاری چهار آریان اقبال آوازه سپری شدن معصوم خان هنگامه مخالف را پراکنده گردانید - آن نمی مغز قدری راه شتافته بمیدان آمد - و اثری از مردم خود ندیده بفرزای حیرت فروشد - ناگهان فوج آراسته نمودار گشت - آن آشفته رای مردم خود اندیشید - و شادی نموده بدان صوب رهگزی شد - و پدید آمد که فوج جرانغار لشکر منصور است در تپه حالی سراسیمه تر گشت - عفوای پیکار به نشیب زمین درختزار گذارا شدند - و از کاردانی و مردانگی جلوریز غنیم را برداشته بخیمه کلاه مخالف دست یغما برگشودند - و الوس بچگونگی ازان گروه نیز دران تاراج همراهی نمودند - سیلاب وار بنگاه آن فرمایگان ببنیاد را برداشته کامیاب فیروز می آمدند - غنائم باوردگاه رسیده بود که آن عصیان گرا پیوست - هر چند همراهان گذارش نمودند که این مردم از حال شهباز خان آگاهی ندارند - شایسته وقت آنکه لخته توقف رود چون حقیقت حال روشن گردد بآویزش پراکنده خواهند شد - گوش بران نهاده متوجه پیکار گردید - و کاره نساخته زخمی دست ازان بازداشت - و بر بلندیه ( که حقیقت پستی بود ) عیان برگشید - اگرچه میدان بدست مجاهدان اقبال در آمد اما توفیق دستیار نشد که قدمی چند برگرفته آن در مانده را گرفتار سازند - آن برگشته بخت آیت نو میدی بر خوانده بصوب منزل کاه روان شد - چون ازان اثری ندید پایمال اندوه گشت - و با دونه تیر و بیرون خراب بقصبه اوده شتاب آورد - جرانغار فیروزمند از دل بای دانی دیگر اتواج آگاهی پذیرفته بابکر پور دوازده گروهی اوده

ازین عشرت نمودند - و شتابندگانی چابکدست بمردان فیروزیه پیش شهباز خان و دیگر اعیان لشکر  
برساندند - شهباز خلی از فزونی واهمه در جرنپور سی کوهی جنگ گاه عذاب کشیده بود - و فوج  
برانداز و هرول در سره پور دوازده گروهی میداد توقف داشتند - مسیحی اقبال امیر خدایگان  
( که مدعی الهی تائید است ) چنین شکسته سترگ بر مخالف افتاد - و چون سردار لشکر منصور  
از باده دنیا سرخوش بود چنین خمار غم افزا کشید - بیست و یکم نوید آسمانی سامعه انور شد  
گپان خدیو نهایش ایزدی و سپاس الهی بزبان کردار گذارش فرمود - و شاستگان خدمت را بگوناگون  
نوازش سرینندی بخشید - سرمه چشم دل فراوان شد - و روشنائی بینش بر تن دیگر بخشید \*

و از سوانح فخر نمرودین شاهنشاهی از وفور ایزد اندیشی - زمانه نگذرد که بر روزگار سعادت آمده  
اماره نویسی نغمه میزد - و در مراتب کودار گذشتگان ژرف نگاهی بکار نبرد - همگی همت و لا آنکه  
شوش احتلاف فرو نشیند - و غبار آویزش از میان برافتد - و در صفوگاه حضور ( که بخلوتکده قدس  
تعبیر رود ) از مذاهب گوناگون جهانیان در ستوه برده جویای رضامندی الهی باشد - و از ناراست بازی  
عبازان مذهب تراش و شید پیشگانی سالوس گذار گزاره گیرند - و همواره نل و زبان آن یکنای جهان  
آمرینش باهمی ترانگه نهار خواهان مراء بود \*

با رب را قرب آشکارا بنمای • یک جلوه از ان حسن دل آرا بنمای

آن حرف که خواندنی ست در دل بنگار • و آن نقش که دیدنی ست ما را بنمای

بیست و پنجم از بسا پردگیان حقیقت نقاب برداشته حق را ببارگاه ظهور جلوه دادند - و سرریان  
بدائع طراز گذشت که اگر این امانیت انجام پذیرد و در ناگزیر کارها رضامندی ایزدی دلنشین همگان  
گردد بکدام دستمایه سپاس آن تواند نمود - و بچه نیرو شکر آن بجای توان آورد - لیکن بموجب گفته  
خرد پورهان باستانی ( اگر همه نقول کرد همه نقول گذاشت ) بخاطر میبرد که ما و هر کدام  
از باریاتنگان باندازه توانائی یک چیز را بر خود لازم شمرد - و آنرا سرمایه سعادت اندیشد - و چنان  
بر پیشگاه خاطر میروزند که چون بزرگان ما دوره را دوازده سال قرار داده اند در هر سال یک کار شایسته  
بتقدیم رسد - سچقان ائیل موش را نیاززند - اودائیل در تفومندی گاو کوشش رود - و ببخشش آن  
بزرگوار را هاروی نمایند - بارس ائیل بگرفتگی یوز و مید افکنی او دست خواهش نیالایند  
تشان ائیل بخورد و شکار خرگوش پرداخته نشود - لوی ائیل بهایی همان روش پیش گیرند

( ۲ ) نسخه ( ب ) داده خرد بینی ( ۳ ) نسخه [ ۱ ] نیایش الهی و سپاس ایزدی ( ۴ ) نسخه

[ ۱ ] سالوس کردار ( ۵ ) نسخه [ ی ] گذار ( ۶ ) نسخه [ ز ] خرد بیرون ( ۷ ) نسخه [ ۱ ]

بوی ائیل - و این هم صحیح است \*



ایلان ایل مار را زحمت نرسانند - یوسف ایل لیب را نکشند - و نچورند - و ببخشش آن همت<sup>(۳)</sup>  
 هر گمارند - قوی ایل با گوسپند این ماجرا رود - موچون ایل بشکار میمون نبردازند - و گرفتار  
 بصرا پله کنند - تخت ایل مرغ بسمل نکنند - و ازو هنگام آویزش نوازند - آیت ایل بشکار سگان  
 صحرانگزینند - و در تیمار این جانور وفا سرشت توجه گمارند - خاصه بینرایان توجه گرد - تفکوز ایل  
 گوشت را آزار نرسانند - و نیز هر ماه هالی بدین گونه شایسته کار بجای آید - محرم جاندار نکشند  
 صفر بنده آزاد کنند - ربیع الاول سی گزیده مستمند بانعام اختصاص یابند - ربیع الآخر  
 بشت و هوی پیکر منصری ترقه نچوبند<sup>(۵)</sup> - جمادی الاول بلداس فاخره و نسیم ابریشمی خود را  
 نیازبند<sup>(۶)</sup> - جمادی الآخر چرمینه را کار نفرمایند - رجب باندازه توانائی چهل<sup>(۷)</sup> هم سال خود را  
 دستگیری کنند - شعبان هر روز سنگاری از خویشتن با دیگره دور نمایند - رمضان سی و مانده را  
 بخوراک و پوشش یاروی کنند - شوال هر روز هزار بار نام جهان آرای جان آفرین بر زبان آرند - ذیقعد  
 نخستین شب زنده دارند - و هر روز چنده مخالف کیش خود را ببخشش و گرم خونی خوش وقت  
 گردانند - ذیحجه سی بنای خیر اساس باد - و پیوسته این نذر حقیقت امروز در سنین و مهور معمول باشد  
 دور بین آگاه دل دانش خدای هنر پرور لیکو شناسد که این آئین گیتی خداوند برای گوها کرده مردم  
 است - که راه سعادت گذاشته در گر تقلید و سیه چال پیروی گمراهان فرو رفته اند - و جهان پناهی او  
 جوش این آرزو میزند - و گر نه آن دریای آگهی و گنج خانه دانش را ( آنچه در سلطنت صوری و خلافت  
 عالم معنی بکار آید ) در دانش کده او فراوان بار در بار است •  
 • نظم •

خدا یا تو این شاه آگاه را • فرزند که اصر و گاه را

بنه بر سر آسمان تخت او • همان کن که او خواهد و بخت او

و از سوانح شهری شدن روزگار بهادر بسگی<sup>(۸)</sup> - لو آراسهان سرآمد بنگاله است - در اقصای  
 صوبه بهار باتفاق جان محمد بهودی و برخه از روزگار برگشتگان کام نجبر میزد - ( چون در امر  
 غبار دورنگی برخاست - و توجه جنود ظفر طراز بصوب بنگاله در گریوه ناخیر ماند ) صادق خان  
 با طایفه بهادران در حدود منکیر رخت اقامت انداخت - و الخ خان حبشی و بابری منکلی و ابابکر  
 و باقر نصاری در بهاکل پور رفته بساط غفلت گسترند - آن غنوده بختان روزگار دلیر شده برهن گزوه  
 چیره دستی نمودند - آن جماعت تاب مقاومت نیاروده بمنکیر باز گشتند - صادق خان جوهر دلاوران

( ۴ ) و ایل ایل هم آمده ( ۲ ) در [ بعضی نسخه ] دست همت برگزیده ( ۳ ) و همچون ایل نیز آمده

( ۵ ) در [ بعضی نسخه ] بهرینه ( ۶ ) در [ چند نسخه ] بیارینه ( ۷ ) نصی [ ل ] که ساله هم سال خود را

( ۸ ) نسخه [ ب ] خویشتی •

نبرد آزما و پیش‌دستانی برآهروخته نیرو را روانه گردانیده - و بادله نیازمند و خاطر آزاد روی هر پیکر نهادند - میدای مردانگی افروزش یافت - و طوفان سربازی برخاست - و چپقلشهای رادمردان حیرت‌انگیز - بیادری اقبال روز افزون بهادر را ( که سرمایه شورش بود - و بنگاه آشوب ) پیمانۀ هستی لبریز گشت - و بنابود سرای نیستی در نشست - و دیگر بدگوهران بصوب بنگاله گریز آورده - و عرصۀ دلگشای بهار از خس و خاشاک ناملازم رفت و روب یافت - و بجای خارین مردم‌گها برآمد - و هنگامۀ عشرت گرمی پذیرفت •

نهمت<sup>(۱۳)</sup> موکب همایون بصوب پنجاب - و بناکامی

بازگردیدن حکیم میرزا بکابل

فراخ حرمه سترگ رافت ( که از نیک سگای و خیر بسیجی با نیروی والا چاره فتنه‌اندوزان بدنهاد را بدادار توانا بازگذاشت ) هرآینه کارسازان نهانخانه تقدیر همت برلن گمارند - اگر سعادت سرشت و نیک منش بود از آن نکره‌یده طرز برآورده بنیادشکری درگاه گیتی خداوند فرستند - و گرنه سرگردان خواهشهای تباہ ساخته بفاکامی روزگار سپری سازند - چنانچه حال این جولی شریده مغز ازین آگهی بخشد - هرچند بمسامع همایون ناهنجاریهای او رسید بمالش روی نیاورده - و بهرستاران حضور می‌فرمودند - که یادگارے ست از حضرت جهانبانی - فرزند توان بهم رسانید - برادر کجا بدست افتد - و لو از باده پیمائی و بد مستی برنائی و دمسازی خوش آمد گویان هرزه و ناپدید بودن اندر گوی دانش سال بهمان تباہ بسیجی سرگرم بود - و آهنگ<sup>(۱۴)</sup> آریز دولت خداداد در خیال بیاورده - و ندانسته که آتش بلند را نیروی تنگ آب چاره‌گر نیاید - و ناصور کهن را داروی خارش موهمی نکند - درینوا ( که طایفه بدگوهر بدبار شرقی گرد شورش انگیزند - و فتنه روی داد - چنانچه لغت بر گزارده آمد ) هرچند لولیای دولت یورش آن صوب التماس نمودند پذیرائی نیافت و همگی ناپذیرش برای آنکه بر قدسی ضمیر پرتو انداخته بود که آن تباہ خواهش بصوب پنجاب گرد فتنه خواهد برانگیخت - و همان طور پیدائی گرفت - و جهانیان را سرمۀ بینش بدست آمد - میرزا پیشین سال میخواست که در عاقبت کلاه هند غبار آملی دلها گردد - میرزا سلیمان لورا بجانب بدخشان برد - و آن چیره‌دستی سرمایه افزونی دلیری او شد - و از اخای بداندیشان

( ۲ ) نسخه [ ۱ ک ] و عشرت هنگامه گرمی پذیرفت ( ۳ ) نسخه [ ۱ ل ] فتنه انگیزی میرزا حیم و رخصت یافتن عساکر هرقریین و اختلاس یافتن کنور مانسکه بهر است حدود سند ( ۴ ) نسخه [ ۱ ک ] این نوجوان ( ۵ ) نسخه [ ۱ ل ] و آهنگ دولت خداداد •

( سال بیست و پنجم )

شرقی بهار سرپاری - اواسط آذر جمعی را بسرکردگی حاجی نورالدین فرستاد - آن فرومایه آبِ سند را عبور نمود - میرزا یوسف خان اقطاع دارِ آن نواحی فوجِ مبارزانِ سعادت گزین را بباشلیقی حسن بیگ روانه گردانید - و سعید خان گهگر و برخی مجاهدانِ آن حدود پیوستند - و چون در تیزروی لشکر کمتر رسیده بود بسیجِ آن شد که پس از روزه چند عرصه پیکار آرایش یابد - لیکن اقبالِ افزایانِ تقدیر را که تواند عنان گرفت - در کمتر زمانی هنگامِ آویزش سرانجام پذیرفت - و مخالف به تقدیرِ ادبارِ غبار آلودِ هزیمت گشت - هنگامی ( که فوجِ بصوتِ انتصام در مقامِ فرود آمدن بود ) ناگاه گلهٔ آهو نمودار شد - و حسن بیگ را شوقِ شکار گریبانِ همت گرفت - و بجستی و چالاکي یکی را نیزدوز گردانید - و با چندی تیزدستان در پیِ آن شکار گشت - از آن طرف مستعجلانِ جان گذار سرکرد و آن گروه را بسیر و تماشا برآورده بودند - حسن بیگ و حاجی نورالدین باهم در آویخته کوششِ مردانه بجای آوردند - از شکرِ اقبالِ روزافزون آن بدگنهرِ زخمی رو بگریز نهاد - و یکبارگی شوارهٔ فامهاسان فرونشست - برخی شوریده بختان دستگیر گشتند - و بسیاری را در مروجِ خیزِ دریا رختِ زندگی فروشد - و خمیر مایهٔ سودانیانِ آشوبگاه در حدودِ پشاور ترک شده بنشیبِ آباد نیستی سرنگون آمد - او از فرومایگانِ حصار است - لختی در پیشِ محمد حسین میرزا آئینِ نسپاسی برگرفت - و چون روزگار او سپری شد بهوزارانِ نکاپو خود را در ثبتهٔ بسیچانِ کابل انداخت و قدری اعتبار یافت - اگرچه خدمت گذارانِ پیکار پرست پاداشِ نیکوکرداری یافتند لیکن چون روشن شد ( که میرزا یوسف خان در سرانجامِ سرحد دوربینی و حزم سگالی بکار نبوده است ) اثر تغییر یافتهٔ مرزبانی حواشی سند بکنوز مانسنگه قرار گرفت - او برای انتظامِ آن ملک از سیالکوٹ روانه شد - و از دوربینی و کارشناسی جوقِ بهادرانِ بسرکردگیِ زین الدین علی پیشتر فرستاد - در حدودِ راول پنتی از رسیدنِ شادمان بر ساحلِ سند آگهی آمد - بسرعت رهگرای پیکار شد - و به نیروی اقبالِ روزافزون آویزش نموده ببادِ اقرا رسانید - چون سانحهٔ نورالدین روی داد میرزا از غنودگی خرد عیاره نگرفته او را ( که شمشیرِ لشکرِ خود میدانست ) با گروهِ انبوه روانه ساخت - ششم دی آن مغرورِ مردانگی از آبِ سند گذشته بمحاصرهٔ قلعهٔ نیلاب پایِ افسرد - زین الدین علی و دیگر گماشتگانِ کنور مانسنگه در استحکامِ حصارِ همت را با حملهٔ همیش گرانیدند - کنور چون نزدیک رسید الوخان کچه‌واهِ را هراول ساخت - و سورج سنگه برادرِ خود را النمش - مخالف با پیغمبری داشت - باو از تیره بیدار شده جوانی پیکار گشت - دوازدهم عرصهٔ ناورده

( ۲ ) نضعه [ ۱ ] نصرت قرین ( ۳ ) نضعه [ ۲ ] پدیدار شد ( ۴ ) در [ اکثر نسخه ] جان گزا ( ۵ )

نضعه [ ۳ ] ب [ نیکوکاری ( ۶ ) در [ بعضی نسخه ] ابوخان - و در [ بعضی ] منشی الوخان م

ارایش یافت - ناموس دستان هستی دشمن با یکدیگر آبروش حیرت افزا نمودند - و به نیروی اقبال روز افزون نسیم فیروزمندی نشاط آورد - همانا دران چپقلش مرد آزما راجه سورج سنگه شکیب ریای سردار شد - و زخمی آبله پای دشت ناکامی گشت - و در همان نزدیکی آن غنوده بخت را خاک آلود نیستی یافتند - او پسر سلیمان بیگ اندجانی ست - جد او لقمان بیگ منظور نظر حضرت فردوس مکانی بود - مادر او بخدست گهواره میرزا امتیاز داشت - و از خردی باز همراه او نشو و نما یافت - از رشد مردانگی و فیروز جنگی بالوس افغان عرت و اعتبار او در کابل زمین افزون گهانی خدیو از استماع نیرنگی اقبال سپس و سقايش الهی بجای آورده بحاصان مکتول همایون اشارت فرمود - همانا زمان یورش ما بصوب پنجاب نزدیک شد - اگرچه همواره معامله گذاران آسمانی بے سعی ما کار ساخته و میسازند لیکن انتظام اسباب را تأیید دادار جهان آرا میدانیم - میرزا از شغور فرودن شادمان بے تابانه بهندوسدان خواهد آمد - شایسته وقت آنکه در سرانجام یورش کارگذاران سلطنت اشتغال نمایند - و از پیش بینی و معامله شناسی رای رای سنگه و جگماته و راجه گریال و برخه آمرای اخلاص اندوز را با بسیاریه فیان نامور روانه ساختند - و بآمرای سند فرمان شد - اگر میرزا اراده گذشتن آب نماید سر راه او نگیرند - و پیکار را در پردۀ توقف اندازند برهنمون توفیق الهی رایات اقبال درین نزدیکی سایه معدنت بران دیار خواهد انداخت و همان طور ( که بر پیشگاه ضمیر آسمان پیوند پرتو انداخته بود ) لعمرۀ ظهور داد - چهاردهم بهمن خبر آمدن میرزا بصوب پنجاب بمسامع همایون رسید - اختر شناسان آسمانی سیر باشارت والا در اختیار ساعت سعادت افزا انجمن ساختند - و در انتظام مشاغل دارالخلافه برخه توجه بکار رفت - و بجهت آنکه خاطر اقدس از دیار شرقی نگرانی داشت برای آرامش ملک چنان مذکور شد که درۀ الناج اقبال سلطان سلیم را با برخه از آمرای عالی شکوه گذاشته بصوب پنجاب نهضت فرمایند - شاهزاده والا اخلاص حضرت مریم مکانی را وسیله عرض ساخته التماس همراهی نمودند - شهریار آگاه دل ملتزم را پذیرفته برای آن کار بزرگ گهر اکیلل خلافت سلطان دانیال را نامزد فرمودند - و سلطان خواجه و شاه قلی خان محرم و شیخ ابراهیم و بسیاریه ملتزمان بارگاه حضور در خدمت آن رضاجوی ارادت گر قرار گرفتند - و چون لخته ضمیر صافی از سبب آرائی و پرداخت با جنود بیزدی تأیید بیست و هشتم موافق دوشنبه دوم محرم ( ۹۸۹ ) نهصد و هشتاد و نهم هلالی در زمان ( که گزیده منجمان دانش پسند بود ) بدان صوب توجه فرمودند - اقبال همزمان و ظفر همزمان • مرکب همایون شد - ستاره کامروائی درخشید - و سفیده صبح دولت برآمد •

( ۲ ) نسخه [ ن ] معامله شناسان ( ۳ ) نسخه [ اب ] بگیرند ( ۴ ) نسخه [ ل ] دارالسلطنه •

بجنبید با قلب زرم آرمای • چو سیلاب طوفان بجنبید ر جای  
 بخصم آزمائی علم برکشید • همه دشت در زیر لشکر کشید  
 خرامیدی بادپایان بگشت • نزل در افکند در کوه و دشت  
 عرق کردی توسن در شتاب • بطرف آتش روان کرد آب

در بینان بارگاه از زبان آوران بے زبان آفرینش بمزد فیروزمندی سامعه افروز گشتند - و فال گیران  
 انجمن آگهی در نمودار آسانی چشم پژوهش گشودند - ار را حزم اندوزی و دوربینی جای  
 مبارزان اقبال قرار یافت - و اسباب پیکار آمادگی پذیرفت - کشک داران پیچشده و جمعه در ظلال  
 رایت همایون جای گرفتند - و امرای شنبه و چهارشنبه بآرایش برانگار نامزد گشتند - و امیران  
 دوشنبه و سه شنبه در جرانگار قرار یافتند - و مبارزان یکشنبه هرول را اعتضاد بخشیدند  
 در مغولان این پرورش نوید فتح تازه ظاهرنگاهان روزگار را چون روشنان باطن کاسیاب آرامیدگی  
 و نشاط گردانید •

### فیروزی یافتن اولیای دولت - و آواره دشت ناکامی شدن

#### معصوم خان فرغودی

شهبازخان از کام روانی و ناکامی ( که گذارده آمد ) از شادخواب خود بینی بیدار شد  
 و به تیزدستی و کاردانی هنگامه آرائی پیش گرفت - و راه هنجار سپرده در کمتر فرست آمد  
 کارزار گردید - و آن ناسپاس بدگوهر ( که زمان هشیاری و همرساری او بود ) بخواب گران افتاد  
 و در فراهم آوردن فرمایگان نافرجام شد - و اندوخته این دولت ابدی اعتصام را در کافر نعمتی  
 خرج کردن گرفت - و بنه و بار خود و مردم ( که در جاهای قلب فرستاده بود ) طلب داشت - و او را  
 آن اندیشه که سرمایه جمعیت مردم انتظام گیرد - و کار آگاهان قضا از خنده لبریز - که دستمایه  
 نباه شدی ناموس را خواهان است - مبارزان اقبال فوجها بآئین پیش منتظم ساخته بصوب  
 مخالف رهگزی شدند - و آن بے آزر و سولیده ولی نیز از بنگه خود برآمد - در قول ججهارخان  
 خاصه خیل جوهر بدگوهری ببازار آورد - و عرب از آبر و بختگان دست راست شد - و نیابت خان  
 نجوشت افزای بسار - و شاه دانه در مقدمه ناکامی - و خود طرح شده در کین هزیمت سراسیمگی  
 می اندوخت - هفت گروهی قصبه اوده بیست و چهارم بهمین رادمردلی سعادت سگال میدان  
 مراد

( ۲ ) در [ چند نسخه ] جسمانی ( ۳ ) نسخه [ ۱ ] و آن مرا که ناسپاس بدگوهر ( ۴ ) نسخه [ ۶ ] خود

اراستند . و بچربائی کارزار ایستادند - آن فرماید بحمله ساری بر نشست - و در آمدن درنگی نمود  
 بیشتره گمان بردند که امروز هنگام آویزش نخواهد شد - جفود ساری تائید فرود آمده بسرانجام  
 خندق آگهی کوشش از سر گرفتند - درین هنگام آن دستان سرای غنوده بخت با لشکر آراسته  
 جربای نهود شد - بهادران اخلاص منش بچستی و چابکدستی روی در کارزار آوردند - نخستین  
 پیش قدمان هرول لشکر نصرت قرین با فیال کوه بیکر نیزدستی نموده بکوشش مردانه هرول  
 غنیم را برداشتند - برانغار مخالف بر جوانان لشکر فیروزمند روز آورد - و در آخر از دل افروزی  
 و ثبات پائی مجاهدان اقبال نزدیک شد که باده پیمای هزیست گردد - طرح غنیم دل بای دادها را  
 نیرو بخشید - و از نیزنگی تقدیر کار بردلیران فیروزی فوج قدره دشوار گشت - درین هنگام هرول  
 و التماس لشکر منصور مقابل خود را برداشته همت نهود - و از ایذمی تائید ناسپاس بد گوهر  
 آبرو ریخته آبله پای راه گریز شدند - درین تابش کاه اقبال برانغار لشکر ظفر طراز بر جوانان غنیم  
 چیردستی نمود - و عرصه آوردگاه را از ان گروه تباہ کردار پاک گردانید - سرخه پیلان نامور ( که  
 در نخستین پیکر بدست مخالف در آمده بود ) برگشته کارنامه های نمایان بتقدیم رسانید - و فتح  
 و فیروزی را گزین اسباب شد - پانزدهم روز از نخست نیزنگ ساری و شگرف کاری تقدیر نشاط افزود  
 و شادکامی را چراتان برافروخت - و آن زیان زده دین و دنیا بهزاران سراسیمگی بقصبه لوده باز گردید  
 همه اسباب حشمت و فراوان خواسته ( که سرمایه بد مستع لو بود ) بدست اولیای دولت در آمد  
 و بیشتره گمراهان بادیه کچ گرائی از فروغ آگهی راه سعادت گرفتند - و از ننگهای ناسپاسی  
 و حید چال گمراهی کناره گردیدند - شهبازخان فیروزمندی را غنیمت دانسته از لبرد جا نیم گام  
 برنداشت - همت یاروی نکرد - یا دوراندیشی بکاربرد - وقت را گنجائی نماند - یا هرزه سکال شتردان  
 پیش راه گرفت - ازین بازماند ناهنگام آن دل بای داده تباہ سرشت رستگاری یافت - و کار  
 آخر شده لخته روی بدرازی نهاد - و بهزاران ناکامی به نگاه درآمد - هرچند خواست ( که دسته  
 بر دل هزار پاره خود نهد - و پای در دامی شکیبائی و ثبات پائی کشد ) در خود نیروی آن  
 نجات - ناکاه ناخوش آوازه از شهبازخان زبان زد ارجوفه سازن شد - و آن ناترجم لخته بخود  
 گرائید - همانا برخه تیزدستان لشکر منصور کناره از شهر قاراج کرده باز گشته بودند - عرب با برخه  
 رسیده در پیکر شد - و چنده را ازین فوج روزگار سپری گشت - سگ مگسای شورش منش چنان  
 آوازه انداختند که این شهبازخان بود - آن بد گوهر از شنودن این به بخت آمد - و در کمتر زمانه  
 آگهی یافته در ننگهای غم فرو رفت - و بر نگاهداشت بیرون و درون شهر و ضبط برج و باره کوشش

پیش گرفت - (چون ستارا آن ژلیده روزگار تفسیده آرزو هر زمان فروتر میشد) هرچه در آن سود می انگشت زبان میدید - چنانچه نوپ بر فراز دروازه برده آمادهٔ نبرد شد - و از سطوت قهر ایزدی بمهر گشادان بام درهم شکست - و نوید ناکامی رسانید - دغل دوستان زبند برانگندگی گرفتند و به قباد حالی و سراسیمگی افتاد - همراهان پابرجا نم - و شکوه اقواچ گیتی گشا زمان زمان در افزایش - نه نیروی برآمده از آن شهر بند حوادث - و نه هنجار نشستن در آن تنگنای آشوب از قهر و غم بنه و بار نثار بود تعلق نمی گسیخت - درین اندیشه جانگاہ عرب و نیابت خان و شاه دانه (که سرمایه مدح و تشویق او بودند) راه جدائی سپردند - و نعل و آژون بر بسته راه چلپا در نوشتند - آن شایان آوارگی زه و راک خود را با اندوختهای چندین سال گذاشته راه گریز پیش گرفت - و لخته شتافته از دورویان را مانده نیز تنهایی گزید - و با هفت نفر چهار ضرب شده دیوانه وار رو بخوابه خمول نهاد - درین ناکامی زمیندار کورج پیوست - و بحکم پیشین شناسائی به بنگاه خود آورد - و با شنا روئی و ابله طراری از نقد و جنس آنچه داشتند برگرفت - و پاس دیرین حقوق را زبیر قزاقی داده کسبل نمود - آن سزاوار رسوائی گاه خود سوار شده و زمانه پسر را بران سوار کرده - با حاله قباد از آب سرو گذاره کرد - راجه مان بومی آن سرزمین او را بخانه خود برده بدستگیری برخاست - شهباز خان ازین آگهی داستانی آسید و بیم گذارش نمود - که او را گرفته روانه سازد - یا بفراستخانه نیستی فرستد - براه انکار شقامت - و پنهانی او را با آوارگی سرداد - و چندی را بدرقه گویان همراه گردانید - و از جواهر (که با او گمان می برد) قرار جان شکری داد - او از ناصیه حال دریافته فرومایگان را بزر بفریفت و بمحفلستان ناکامی گام فراح برزد - روز دیگر فیرومندی شهباز خان با جنود سلوی اعصاب بقصد اوده درآمد - و همگی زه و زاد و بنه و بار لو بدست افتاد - از انجمله مد و پنجاه فیل و سرمایه دین و دنیا و ناسوس آن فاجر جام دست فرسود یغما گشت - و جهانیان را عبرت نامه سرانجام یافت - و زیان زدگی ناسپاسی بتازگی دلنشینی روزگار آمد - در نواهی دارالخلافه این نوید دولت کوس نشاط را بلند آوازه گردانید - دور بینان محفل همایون آنرا مرده دیگر گشایشها دانستند شهباز خوش خرام نیایش ایزدی بجای آورد - و خدمت گذاران عقیدت گزین بنوازش سترگ سر بلندی یافتند - و از وفور مردمی فرمان شد که شهباز خان زه و زاد آن عصیان گری را پاس دارد

(۲) در [بعض نسخه] نبرد آزادی شه (۳) نسخه [ل] نه جای نشستن (۴) نسخه [ل]

درین آشوب گاه حوادث (۵) نسخه [ا] راه چلبا - و نسخه [ز] چلبیا (۶) نسخه [ا] کورخ و در (چند نسخه) کورج (۷) در [اکثر نسخه] بلور کرده (۸) در [اکثر نسخه] و دین و دنیا •

درین شورش این ناتوان خلوت نشین را چه گناه - جهانیان را بینش دیگر پدید آمد - و اخلاص گزینی را خوارش نازد شد - هنگام آنست که زمانه و زمانیان نازش نمایند - و بایزدی بیایش کردار خانه را آباد سازند - بر زبانها افتاده بود که آن کج گرا اراده دامنه شمالی کوه می خواهد خود را بکلیلیان فتنه اندوز رساند - از روی حزم اندوزی قلیچ خان را با برخی تیزدستان عرصه آگهی رخصت آن صوب فرمودند - دهم اسعدارمند صاحب دارالملک دهلی از خیام اقبال رفعت آسمانی یانت<sup>(۳)</sup> - و تربت بزرگان آن سرزمین بغوغ نیایش نور آگین شد - سابق بدش خانه زیاده از چهار کوه نرفته - ازین جا فرمان شد - که شش کوه کم نبود - دوازدهم بر ظاهر قصبه سنیت<sup>(۴)</sup> ربات جهان گشا سابع عدلت انداخت - قلیچ خان ازین خدمت باز آمده سجود سعادت بجای آورد - و آوارگی و خمول گزینی آن شوریده مغز نا فرجام چنانچه گذارش یانت دلنشین شد •

و از سوانح پُرشدن پیمانده هستی قیا خان کنگ - ازین بار ( که عرصه دلگشای بنگاله غبار آلود شورش گشت ) او با برخی بهادران یجبهت در ولایت آذیسه روزگار گذرانیدے - اگرچه هست باوری نکرد که از اسباب تسکین شورش شود لیکن آن سرزمین را از گردِ خلاف رُفت و رویه میداد درین هنگام ( که آن ملک از افواج نصرت قرین خالی شد ) قتلو خان با بسیاری آویزش نموده چیره دستی یانت - لو لوازم کارزار بجای آورده حصار ی شد - و از امتداد بیکار و جدائی همراهای به حقیقت به تنگنای ناکامی نشست - و در آخر با برخی از بهادران ناموس دوست آویزشهای سخت نموده نیکدامی جاوید اندوخت - هفدهم نزدیک تهابیس<sup>(۵)</sup> ربات همایون نزول اقبال فرمود از انچه ( که شهریار دیده در برخورد کمتر نظر اندازد - و همواره صحبت الهی بنده پژوهش نماید ) بخورکده شیخ جلال<sup>(۷)</sup> ( که سال خورد ایزد ی پرستش بود - و مردم را اعتقاد ولایت بدو ) گذاره فرمود شیخ باندازه شناسائی نیایش بجای آورده عرضه داشت - امروز آروها<sup>(۸)</sup> گردیم گیرای اوفگ نشین حقیقت طراز است - و آسمان بکام او جنبش نشاط میکند - دعاها ی مافی کرده التماس گذارش حقائق نمود - و خود را پذیرای آن ساخته بدریژه گری نشست - کشور خدای لختی بنکته طرازی و گره گشائی در آمد - و سخن سرائی پیش گرفت - بسا دلویز سخنان روشنی انزلی مفرکده درویش شد - راقم شگرف نامه باشارت همایون از شیخ پرسید که عمر دراز بسر برده اند - و صحبت نیکی روزگار دریافته - زحیر خاطر را چاره باز گیرند - و دل سراسیمه را از تفرقه اخلاف نجات بخشند

(۲) در [ چند نسخه ] حزم اندیشی (۳) نسخه [ ج ] گرفت (۴) نسخه [ ج ] سنیت (۵)

در [ بعضی نسخه ] لبریز شهن (۶) نسخه [ از ] تانبیس (۷) نسخه [ ب ] جمال (۸) نسخه [ ج ]

آویزهای مردم (۹) نسخه [ ا ] بزرگان •



نخستین بآب دیدہ پاسخ گذارد - و پس ازان بمن بیت بر زبان آورد • بیت •

آہ ز استغنائی دلبر آہ آہ • کز تعظم بست بر کونینِ راه

و از سوانح سہری شدن روزگار خواجه شہاء منصور دیوان - سکندر ذوالقرنین ہموارہ با خاصانِ بزمِ سلطنت گذارش فرمودے - کہ ندیمان<sup>(۱)</sup> و بذلہ گویان دیگر اند - و کار اہنسان جزین نہ کہ بشاداب نغنے و نالہر حکایتی ( ہر چند فروغِ راستی نداشته باشد ) افزوندا<sup>(۲)</sup> شگفتگی کردند - و چراغِ طرب را روغی افزایند - و بگزندے دلنشین ( کہ حاضران بساطِ موت را رسانند ) معرکہ خوشحالی آراستہ دارند و عروسِ نشاط را از شگرف کاری بہرہفت آرایند - و اساطینِ دولت و بزرگانِ درگاہ ( کہ بمقابلہ دست و بازو باشند ) دیگر - ہمگی بسیجِ اینان سرانجام دادنِ دزوی نسادِ عالم و تریاکِ شکستہ کاران و مرہمِ کہی زخمایِ روزگار گردیدہ - آن بر زبان آوردند کہ پراگندگی زمانہ فرو نشاند - و کارِ برہم شدہ فراہم آید جہانِ آسودہ ببالد - و شادمانی با اینفی ہمدوش گردد - و اگر خریدار نایاب باشد بخموشی و نیک اندیشی چارہ سگاند - بازگاہِ دولت را ہر آسیتی کہ رمد بیشتر ازان است کہ این دو گروہ کار خود را وا گذارند - و نیز ہموارہ بکار پردازانِ دولت فرمودے ( ہر کہ باندیشہ خشنودی ما پا از شاہوارہ راستی بیرون نہد - و درست عیاری را عنان فرو گذارد - و از تنگ گیری سپاہ و رعیت گشایش ما را طلبکار شود و از وجہ ناروا بدستانِ سرائی خواہد گنجینہ دولت برآماید ) ہر آینہ چیرہ دستانِ ملکِ نقدپر دلہای ما را در کمر فرستے ازو برگیرند - و بدستِ قہرمانِ سیاست ما گردشِ سپہر گردان اورا باز ماند و امروز بتازگی حالِ خواجه ازان باز گوید - ہموارہ از جہا طلبی و آزمندی در محاسباتِ دیوانی خردہ گرفتہ - و سخت گیری نمودے - و غمخواری بندگانِ پیرامنِ خاطر نگشتہ - ہمگی بسیجِ انہاشنِ خانہ خرد بود - و با آایشِ دامان بشیو زبانی کار را پیش می برد - یکبارگی در زیر بارِ ناستودہ کردار آمدہ در گریستی فرو شد - و ندانست کہ قلبکاری دو روزہ نا پایدار است - و چراغِ آب افروختہ فروغے نہد - بیشتر ازمین چند پروانچہ بخطِ منشیِ میرزا حکیم ( در رخت گاہِ شادمان ( کہ کشتہ شد ) یافتند - کفر و مانسکہ اُن را ہرالا درگاہ فرستاد - یکے ازان بدامِ خواجه بود خلامے مضمون آنکہ عرائضِ یکجہتی و نیک اندیشی پی ہم میرسد - و سرمایہ بالشِ توجہ میگردد - درین نزدیکی بہ نتائجِ آن اختصاص خواہد یافت - شہر بارِ فروغِ حوصلہ نظامِ آفرین گشادہ نیرو آرا سازش بدکاران پنداشتہ بروی خواجه نیاررد - در فواہی سنہتِ مُلکمانی<sup>(۳)</sup>

( ۲ ) نسخہ [ ۱ ] ندیمان بذلہ گوی دیگر اند ( ۳ ) در [ بعضی نسخہ ] افزوندا ( ۴ ) نسخہ [ ۱ ]

شکستگان ( ۵ ) در [ بعضی نسخہ ] نالہ ( ۶ ) نسخہ [ ۱ ] گشادہ روی ( ۷ ) در [ بعضی نسخہ ] ملک تانی

و در [ بعضی ] ملک تانی •

از قعیان مهرزا با بنه و بار بدرگاه آمد - و شهرت یافت که او را فرستاده اند تا نجش را پیش رو خود سلف - و بلوایم چایلوئی پردازد - و صید دلهای ساده لوحان نماید - و بد کاران را نیزتر گرداند از نورانی و احتیاط گزینی ( که نیروی بازوی دولت است - و یاری پنجه اقبال ) او را از تصرف باز داشتند - دران روز از خواجه بها سخنان جانب داری بظهور آمد - و غبار شورش بلند گردید شد - و روزگار ناخن زین پرستار - و آشوب زمانه قانگی داشت - او را در خلوتکده قدس طلب داشته آن نامه را بر خواندند - چون ستاره سخت او در فر شدن بود پاسخهای او بد گمانی را یاور افتاد - از اختلاط باز داشتند - و دوربینی بکار رفت - نوزدهم ملک علی کونول اردو برخی لوشتها در نظر آورد - و تپاه سکالغ خواجه را تازه گردانید - ازان نگاشتها معلوم شد که سباه خواجه از فیروزپور ( که در اقطاع اوست ) سبزا زبال سنگائی گشوده درین نزدیکی بدو خواهد پیوست - ازی آنکهی قهرمان سلطنت شعله انور گشت - و فرمان شد اگر خواجه آوردن مرده نعهد نماید و برستی منشی همان شود همان طور در زندان باشد - و گرنه او را از هم گذرانند تا گوشمال گونه اندیشانی دراز آرز شود - و تنبیه بد گویان کی گرا گردد - او در پاسخ سخنان برج گذارش نمود - و ضامن نتوانست سرانجام داد - از راه عاطفت و کارشناسی فرمودند اگر خواجه سلیمان ( که پیوند خویشی و التیام برادری دارد ) نعهد نماید بپذیرند - آن ے دل هول زده را حال دگرگون شد - و ویریم جان خود را برکنار گفت - از انجا ( که روزگار از ناتوان بیدان فرموبه براتنه بود - و وقت نازک - و بزرگی دولت در جان گزائی او بهانه آرا ) تا گریز حکم سیاست شد خدمت پذیران کار بند شده نزدیک سرای کوت کچموا به بدرخته از حلق آویختند - از طبیعت دوستی و فمهدگی ترک و قاجیک را وقت خوش شد - و نشاط سترک در آردوی مقدس پدید آمد دشمن آنست که حسودان سخن ساز و باد سزبان غرض گذار بدین روز مشاوندند - و باد افرازه خویشتن بدینی و بد سکالغ زبردستان سرانجام یافت •

• نظم •

نباشی بگر جهان سخت گیر • که هر سخت گیرے بود سخت میر

غم زهر دستان بفر زینهار • بترس از زبردستی روزگار

فنده اندوز بود - یا عقل معاش نداشت - بآبادانی و بران خویش خانهای مردم خراب کرده و برای آسایش روزگار خود گویے برگ را بنیاد برانکندے - نیرنگی مزاج زمانه برنخواندے و هنگام صاف از دست گریست و گریه بر نشناخته - و لکن چنین اماره نویسه خرده گیر و فنده سنج بر دار و شورا باشد مشخص گو گفتار یافته شود - اگر قدرے نیدایش درگاه ایزدی دلخته

اخلاصِ خدیوِ عالم و برخی مهربانی با خلائق و اندک بے طمعی و کم آزاری با او بودے هر آینه از قهر شاهنشاهی بدین روز ننشسته - و دران نمودارِ غضبِ الهی گرفتار نیامدے - آن قدادان را بارها برزلبی گوهر بار گذشت - ازان روز بازارِ حساب سرد شد - و سرشتِ محاسبه از دست رفت اورنگ نشین اقبال انتظامِ مهمانِ وزارت بقلیع خان تفویض فرمود - و حکم شد که زمین خان کوکنداش و حکیم ابو الفتح نهر بدارالوزارت حاضر میشدند باشند - و کار آگهی بجای آوردند \*

### پناکلی شتافتن حکیم میرزا بصوب کابل

تجربه اندوزی آگاه دل و بوش روانی هشیار خرام در پذیرائی انتظار دلیل نکشند ، در پی پذیرایی گری حجت نشاند - هر والا شکر ( که هنگام افزایش ملک و بالش در آن کشی ضیاع معذرت سرسبز و شاداب باشد - و آن را سرمایه نیایش ایزدی بخشد - و بدینسان و کردار را زمانِ زمانِ پیرایه سعادت بخشد - و خود را امانت دار ایزدی شمرده گهبار سیاه رعیت کند - و خستگان روزگار گزیده را مرهم چرب زبانی و مهر گذاری بکار برد ) هر آنکه خواهشهای او بے منت پذیرد خدمت فروشان بر آید - و کارهای دشوار سلفشین طرزے جبهه افروز نشاط گردد - چنانچه از دیباجه قدسی حال گیهان خدیو تابش پیدایی دارد - و این شرفنامه لخته ازل بازگوید - و بتازگی زبان زدگی میرزا آگهی بخشد - و سعادت پروه بیدار بخت بے گریه دل پذیرا گردد - ( چون در هند زمین لخته گرد شورش برخاست - و یک چند آتش گاه آشوب در گرفت ) فرمایگان این دیار و هرزه درایان زابلستان آن جوان آشفته رای را در خواهش در غنچار سراسیمه گردانیدند - برخی سپاه پیشتر فرستاده غبار فتنه برانگیخت - و در سید چال بدافزای سرنگین آمد - جای آن بود که از گران خواب پندار برخاسته راه شرمساری پیش گیرد و بچهار گری لغزشهای خود 'در آید' - برخلاف آن بقصد پیکر شتاب آورد - چون بایستی بخت گذاره نمود امری آن ناحیت کار بند فرمای والا شدند - و بدارالملک لاهور آمدند قلعه داری را آماده گشتند - میرزا یوسف خان بهاسپان رهتاس پای همت اشرف اسفندگان که بدان تپه اندیش نا راست نه پیوست - تا بروشناسان چه رسد - از سپاهی بر مضراند - و رعیت را دل بصری خود نمیدید - زمان زمان نا امیدي اندوه تازه

(۱) [ ب ] نهضت مرکب والای گیهان خدیو بصوب پنجاب برای اطفای نایز شورش میرزا حکیم  
(۲) [ ب ] پذیرائی کاره من دلیل نکشند (۳) نسخه [ ب ] پذیرای نیرنگ

می آورد - و بدو غله‌های هزاره (۲) لای دایه خوش میکرد - و بخدایهای پریشان روزگار می گذرانید - بادیه بهلوی میگوشت - و آب یغریال می بیخت - تا آنکه بمحاصره لاهور پرداخت - و باهنگهای بی آهنگ در گشایش کوه ادبار شد - اگرچه کفاره شدی مبارزان والا شکوه زمانه لورا بشادی می آورد کارنامه‌های دلوریز ناموس درستان هستی بسیار شنوده بود - درین هنگام دل نه پیکار نهادهن بسیج‌های او را یاور می افتاد - و از رانمردی و نیز دستی گیهان خدیو بر خود می لرزید لیکن از نشنیدن آواز موکب همایون دل نیرو می گرفت - چون گزیده حاکم آسمانی رسید عنای عزیمت بصوب پنجاب انعطاف فرمودند - گوناگون عشرت در مغز روزگار پیچید - و زمانه محمدت گوی اقبال روز افزونی برگرفت - آسمان زمین خدمت ببوسید - و بخت و دولت به نیایش درآمدند •

جهان بگام و فلک بنده و ملک داعی • امید تازه و دولت قوی و بخت جوان

فتوح سوی یمن و سحر سوی بصر • سپهر پیش رکاب و زمانه زیر عنای

گیتی خدایند با خاطر آرامیده و بیشانی گشاده و دایه حق پزوه و قدم استوار و عزم شگرف و نیت والا داده‌های و شکار گزاف خرامش داشت - هر چند منزل بمنزل پیشتر میشد داستان گریز او نمیرسید - و غبار در نرنگاه ضمیم آسمان پیوند راه نمی یافت - و خراب درونای شوریده خود بان خیال ( که در سر اندیشه آویزش دارد ) نشاط گزیده - و سعادت منشا دیده و را تحویل فرو شادی او عشرت آمود داشت - بر زبانی گوهر بار گذارش یافت - چنان بر پیشطاق باطنی پرتو می افتد که این همه ایستاد او ارادت که نهضت رایت همایون باور ندهد - و هرزه درایان ژاژ خا طور دیگر خاطر نشین کرده اند - بیشتر آنست که در حوالی سهرند خبر گریز آن پریشان رای بسج همایون رسد - همچنانکه آن رازدار تقدیر گذارش فرموده بود چهره گشای راستی گشت همان روز ( که رایت جهان چما از دار الخلافه روانه شد ) میرزا نزدیک لاهور غبار شورش برانگیخت بیست روز در باغ مهدی قاسم خان بدستمایه مالیخولیا شادمانی میکرد - و هدف که وهم را تیر میخوبال می انداخت - سعید خان و راجه بهگونت داس و کنور مانسنگه و سید حامد و محمد زمان و دیگر جابگیر داران پنجاب قلعه را قدری استحکام داده آماده کارزار بودند - چون فرمان بآرایش هنگام پیکار نبود بهادران حقیقت گزین در مورچلهای خویش باکمی میگذرانیدند - و از کارشناسی چاه گریانی صانع شهر را از اختلاط بزم میداشتند - و به نیروی الهی اعتصام دیوارها گشوده مبارز

( ۲ ) نسخه [ ی ل ] هزاره درایان ( ۳ ) نسخه [ ل ] از کفاره شدی مبارزان والا شکوه زمانه روی بشادی

می آورد ( ۴ ) نسخه [ ب ] طرز دیگر ( ۵ ) نسخه [ اب ] بیست و دو روز •

مختصر استند - بارها شهر خواجه و ناد علی و قربان علی و میر سکندر از آن طرف جوشش مردانگی کردند و بطلمی بد آلهی مالش یافتند - میرزا از ناروائی کار و بستگی مقصود زمان زمان آشفته تر شد و بهروز قبا<sup>(۴)</sup> همراه سرگردانی<sup>(۵)</sup> نموده - ناگاه آوازه موکب شاهنشاهی جوهر دماغ او را پریشانتر گردانید - راه گریز را گام شتاب برگرفت - و یک گروهی بالارینه باغ مهدی قاسم خان از آب راوی عبور نموده سراسیمه بصوب کابل شتافت - در آن شب نواحی شاهم علی زمانه بخواب پریشان بسربرد و از حدود جال آباد از دریای چناب گذشته رهگرای شد - بسیاری همراهان در آن گذاره فرو رفتند و در نواحی بهیمة از دریای بهت عبور نمود - و در موج خیز آن نیز چنده بسیل فنا افتادند از گریو قهار<sup>(۶)</sup> برآه کپیپ آب سفد عبور نموده به بنگاه خود باز گردید - چون بمسامع اقبال رسید عاطفت خسروانی در جوش آمد - و منشور والا نفاذ یافت که جنود فیروزی عنان از تعاقب کشیده دارند - مبادا در شورش آنها کشتی میرزا فرو نشیند - و کار آن سلیم دل از چاره بگذرد ( اگر آن غنوده بخت از نارسیدگی شناسای منزلت نشود - و بذیرای آگهی نباید ) ما باوجود چندین فروغ خرد چگونه نقش هستی او بستریم - بوکه روزگاران سعادت پذیر گردن - و شاهراه بینش را دیدبان آید - و نیز دو میزان قدر دانی برادر گران سنگ تر از بسر باشد •

بنارم خدیو زمان را که چنین گوهرنیک اندیشی ببارگاه ظهور آورد - و سلطان خرد را بر لورنگ کامرانی<sup>(۷)</sup> سربلندی بخشد - همانا آرم و مردمی را سرآغار می نهند - و جادوانی دولت را بتازگی می پیرایند - دانش والا را ثنا گری نماید - یا رافت سترگ را بازگوید - نظرت عانی را محکمت بر خواند یا فراخ سازم حومه را داستان طرازد - پس از کوتهی سخن بهزاران نیایش ایزدی بصوب پنجاب نهضت فرمودند - تا بعد از روز افزون پراگندگی آن دیار فراهم آید - و شکستگان را بمومیائ<sup>(۸)</sup>ی مهربانی درستی بخشند - بیست و چهارم ظاهر سپهرند معسر اقبال شد - گیتی خدانده بباغ دلگشای آن مصر دولت عشرت اندوخت •

و از سوانح نجدید آئین ملک داری - از آنجا ( که شهریار دورین زمان زمان هشیار خوامی را نذر اسامی بر نهد - و جهان آرائی را عبادت ایزدی بر شمرد ) نرین هنگام طرز دلگشا بخاطر آسمان بهیوند رسید - و پرلیخ والا صدر یاقوت که جایگیر داران و شقداران و داروغگان قلمرو ده بده ساکنان را بنام و حرفه بقلم آورند - و در یکدیگر منتظم گردانند - و نگذارند که بے دستمایه پیشه

(۲) نسخه [۱] شهر ملی و ناد علی (۳) در [بعض نسخه] قربان علی زوجه (۴) در [چند نسخه]

سرگردانی (۵) نسخه [ب] قهار - و نسخه [ک] کهوله (۶) نسخه [ب] کپ - و نسخه [ب] کپیبت

(۷) نسخه [ب] کامروانی (۸) نسخه [ل] رافت و مهربانی •

و التزام هنر و زندگانی نمایند - و در دخل و خرج مردم ژرف نگری ( که از بدگوهری و نیک ذاتی فراهم آمده باشد ) بکار برند - تا بکمتر زمانی اندیشه بیرون آریایی خراب درون بیدائی گیرد و قلب کارای زرانده نیز بوزنگه در آیند - ازین فرمان آگهی روز بازار غالبت شد - و فراخدای هندوستان ایمنی سترگ پذیرفت - بیست و هشتم حوالی ماچھیواره دریای ستاج را جسر عالی انتظام داده عبور فرمودند - درین نواحی امرای پنجاب بسجود قدسی آستان نامیده سعادت نور آگهی گردانیدند - و هر یک بعنایت خاص سر بلندی یافت - و از مکافات نیک کرداری سپاس گذاری درآمدند •

آغاز سال بیست و ششم الهی از جلوس مقدس شاهنشاهی

یعنی سال اردی بهشت لو دوز سیوم

• نظم •

درنت نوروز بصحرا برخاست • فیض روح القدس از عالم بالا برخاست

چه دوائی ست که خلش بتخییر بنشست • چه زمینی ست که چرخش بتولاً برخاست

سپید پنجمین صفر ( ۹۸۹ ) نهمد و هشتم و نه هلالی بعد از سپری شدن شش ساعت و ست و دقیقه نور پردازی جهان صورت و معنی بار خدای عالم پنهان و پیدا ببرج حمل نظر خرمی انداخت - و عنصری عالم را چون روحانی ملک نور آگین گردانید - جشن شادمانی آریایی <sup>(۳)</sup> ثانی یافت - و ملای عیش بلند آواره شد - از آنچه در سر آغاز این سال خجسته تابش ظهور داد نهضت ربابی همایون است بصوب دریای سند - از آنجا ( که پاسبانی عموم خدائق در ربابچه فرمالی روانی نقش لزوم دارد ) بر ضمیر آسمان پیوند پرز و انداخت - که ( چنانچه بیارزی نایند آت آسمانی نزهتگاه پنجهاب از خس و خاشاک فتنه اندوزان رفت و روب یافت ) بنگه گزینی ساحلی سند بآبشاری داد و دهش سرسبز گردند - و تیمار آفت زدگان حوادث سرانجام یابد و نیز چندی مزاج شناسان خرد پزوه فرستاده بگرامایه اندرزا اصلاح <sup>(۴)</sup> حال میزرا کرده آید - سخنان هوش افزا آنکه در لایحه کاری تاثیر نماید هزار یک آن از دور کارگر نیاید - و نیز مکنون خاطر صواب اندیشی آن بود که بر کفایتها قلعه مظهر آسا اساس یابد - تا وحشیان نمرد گزین بنقد سعادت بدل آید - و بدگویی خدمت گذار را پناه سترگ باشد - بدین قدسی بسیجها عزیمت آن صوب فرمودند •

و از سوانح توجه فرمودن گدایان خدیو بتماشای نگرکوت - چون نیرنگهای آن باستانی مطاف (خاصه درست شدن ربانهای بریده) بسج همایون رسیدن خاطر حقیقت پژوه بدان صوب کشیده دروغ ( که آن سرزمین نزدیک شد ) آن داستان شگرف بتازگی گذارش یافت - پانزدهم با چندین خاصان بزم سلطنت بعزیمت تماشا راه پیدا گشتند - نخستین منزل راجه جیچند منزلی آن دژ بدولت زمین بوس سربلندی یافت - چون پاس از شب در گذشت برای آسودگی مردم در قصبه دیسوهه نزول اجال فرمودند - راجه بهر بر نیل دار آنجا بلوارم نثار و پیشکش سعادت اندوخت - از دشواری راه و سختی گریوها همگان دولت را لخته پیشانی عزیمت چینی زده بود - و از دور باش شکوه خدایگانی ( که زبان بندن عظیم است ) کس یاری گفتار نداشت - در آن شب روحانی پیکر ( که نادره کاری بدو منسوب دارند ) در خلوتگاه مثال چهره برافروخت - و بلند پایگی گیتی خداوند گذارده ازان بسیج باز آورد - عنفوان صبح آگاهی آن نمودار را گذارش فرموده باز گردیدند - و نشاطی سترگ<sup>(۴)</sup> را فرو گرفت - میان کوهکوه<sup>(۵)</sup> و کالوادهن دریای بیا را پل بسته گذارده نمودند - هفدهم شهر دلشای کلانور از فروغ قدوم گیتی خداوند نور آگین شد - و در بوستان آن مصر اقبال گلدسته عشرت فراهم آمد •

و از سوانح غبار آلود شدن عرب بهادر بخاکستان هزیمت - چون معصوم خان فرخودی از سیاه بختی روی در ادبار آورد عرب بهادر و نیابت خان و شاه دانه و بسیاریه بد نهادایی شورش طلب در حدود سنبل گرد فتقه برانگیختند - بدان اندیشه که اندر بختهای آن صوب برگرفته دست آویز افزایش بد گوهری سازند - و گرنه شکیب کرده خود را بدیز احکیم رسانند - حکیم همین الملک موجود آن حدود آگاهی یافته بر استحکام قلعه برپای همت گماشت - و در فراهم آوردن سپاه آن ناحیت کوشش نمود - نام بردها بدان تخیل ( که حکیم را بخود یار و یاور سازند ) داستان امید و بیم گذارش نمودند - و در کمتر زمان نقش ناامیدی بر خوانده گرد حصار برآمدند - و آتشی برگردان نیمه شهر بسوختند - حکیم نه ثبات پائی خرد و نیرو گشاده پیشانی غیروزی یافت - در آن آشوب شورش شب در آمد - و تیره رایان بد گوهر و روز کوران پی کم کرده انجام کار را بروز انداختند - چون زمین شکستگی داشت و آوازه آمدن سپاه بدان نواحی سامعه کوب بد گوهرانی غرومایه از گرد قلعه برخاسته قدری کورتر نشستند - آن دانش اندوز یکی از هر چهار مغزان را باگین جاسوسان بصوب اردوی مخالف روانه گردانید - تا آن بخته کار خود را به پژوهندگان غنیم

( ۲ ) نسخه [ ۱ ] که و مه را ( ۳ ) نسخه [ ۱ ] کوهکوهال - و نسخه [ ۲ ] کوهندوال ( ۴ ) نسخه [ ب ک ل ]

کالوادهن ( ۵ ) در [ چند نسخه ] فراهم آوردند ( ۶ ) نسخه [ ۱ ] شکیب زده •

در گیرند - و پس از آنکه بسیار با ستوار پیمانی چنان برگذارد که غازیان نصرت طراز از اطراف  
غیرهم آمده اندیشه شیخون دارند - و مرا بخیبرگیری فرستاده اند - تدبیر<sup>(۲)</sup> چهره اقبال برافروخت  
نهی شب کام هزیمت برگرفتند - و حصاریان نومید ترانه نشاط بر ساختند - رخساره طرب را  
گلایه ناز شکفت - و کوس شادمانی بلند آواره شد - در کمتر فرستاده بختیار بیگ از بدآورن و شیخ  
محمد غزنوی از شمس آباد و شیخ معظم و میر ابوالحسن از امروده<sup>(۳)</sup> و غلام حسین از سلیم پور  
و قاسم از لکنؤ و مولانا محمود و ابوالقاسم از جنبل پیوستند - و هنگامه اولیای دولت  
رونق ناز گرفت - حکیم بادله کاروان جوای پیکار شد - سراسیمگان بادیه ناکامی و شوریدگان  
دیوار سرگردانی اگرچه ازین نواحی دورتر شدند لیکن در اطراف آن ملک دست یغما برگشاده  
آزار دهنای زبردستان میکردند - و زمین کشی را سرمایه مردانگی پنداشته دراز دستی می نمودند  
راجه کماون<sup>(۴)</sup> و رام ساه و منکت سینی و راجه کرن و بسیاری زمینداران کم گرای و خود سران نهی مغز  
غیرهم شده عیوش برافروختند - حکیم نخست بزبان گیرا تفرقه دران هنگامه انداخت - رام ساه  
و منکت سینی و راجه کرن را نورد نیکو بندگی گشتند - و بمیانجی اینان نیابت خان نیز  
بجنود فیروزی پیوست - در حدود اکل<sup>(۵)</sup> کار طلبان خدمت دوست رده آرائی کرده ناموس بتاقی  
نمودند - و پاس حزم داشته نوگروندگان سعادت را هراول نام نهادند - و بحقیقت بختیار بیگ  
با برخه ناموزن مقدمه آرای شد - سر آغاز پیکار شاه دانه بر هراول دست چیرگی گشود - بختیار بیگ  
با چنده مبارزان عقیدت سرشت دیده ری را با مردانگی همروش گردانید - و مجاهدان نیز دست  
از هر طرف پیوسته داد مردانگی دادند - اقبال شاهنشاهی نوید فیروزی رسانید - و روزگار مرده آورد  
غنیم غبار آلود ناکامی دشت پیمای هزیمت شد - سید میان و سید مصطفی و بسیاری از غنوده بخنان  
بگونیستی نگرینار افتادند •

گیتی خداوند در حوالی کانور آب راوی را جسر آراسته عبور فرمودند - و از حوالی رام گذه  
آب چناب را گذاره کردند - و آب بهت را از میان گذر جیلیم و رسول پور برای پل عبور نمودند - و در  
نواحی بهت چند روز عشرت شکار بجای آمد - و بومیان آن سرزمین کامیاب خواهش گشتند  
درین هنگام ( که بهار دولت روز بازار داشت - و چشمه بخت گشایش روز افزون ) دهم اردی بهشت

( ۲ ) نسخه [ اب ] بهین تدبیر - و نسخه [ ل ] نیز اقبال چهره برافروخت ( ۳ ) نسخه [ اب ] انبروده

( ۴ ) در [ بعضی نسخه ] قازه رونق گرفت - و در [ بعضی ] قازه رونق گرفت ( ۵ ) نسخه [ ا ] کماون

و نسخه [ ب ] کماون ( ۶ ) در [ بعضی نسخه ] منکت سینی ( ۷ ) نسخه [ ز ] واکلی - و نسخه [ ل ]

و واکلی ( ۸ ) نسخه [ ب ] گذر جیلیم - و نسخه [ ز ] از میان جیلیم •



دانشایه لعل نهادند - همواره خاطر فیض آورد گیهان خدیو بآبادی صورت و معنی  
 نوجه فرماید - و از فروغ جهانبانی گلشن دلهای زمانیان بشکفتگی گراید - و شوره سار دنیا بآبیاری  
 هست کشت زار گردد - برسم شکر بقصبه نندانه عبور واقع شد - چون پرونده زمین و چشمه  
 خوشگوار داشت سراپستانه بخاطر آوردند - در کمتو زمانه حسن انجام برگزید - و بجهت  
 شرف پذیری بر فراز قلعه آن قصبه ( که از عمارات باستانی ست چون فطرت بزرگان والا پایه )  
 معود اقبال فرمودند •

و هم درینولا قدسی خاطر بزیارت خلوتگاه بالفاتمه نلّه متوجه شد - بکسر ثانی فوقانی  
 هنلی و فتح ام مشدد و های مکتوب کوه ست آسانی پایه نزدیک رهناس از دیرباز  
 که آغازش پدید نیست - او را نیایش کده بالفاتمه جوگی دانند - و در بزرگ داشت آن کوشش رود  
 جمع انبوه روی نیاز آرند - در فراخنای هندوستان گوناگون راه آزادی روانی دارد - طایفه را  
 جوگی نامند - بضم جیم و سکون وار مجهرل و کسر کاف فارسی و سکون یای تهنانی - کردار  
 این گروه بر قانون پانچل است که لخته ازین در آخرین دفتر گذارش یافته - در ملک نیستی  
 جاوید هستی اندوزند - و خلاف عادات فرزان بظهور آید - بسیار بخرسندی و کم آزاری  
 ناصر - و یکن یکن تیزرو عرصه آگهی پدید آمد - بالفاتمه از سرآمد پیش روان این گروه است  
 بها و الف و لام و نون و الف و سکون تایی فوقانی و های مخفی - گویند کهین برادر را میچند بود  
 مشهور است که از دوربینی و کار آگهی راه تجرد سپرد - و این نرنگه برای گذارش نفس بوقلمون  
 برگزید - گوتهی سخن آنکه گیتی خداوند از کمال آگهی نظر بر فروغ حسن معنوی خویش  
 نینداخته پژوهش الهی بنده نماید - و با هر طایفه ( که گمان را یافتگی باشد ) یا جانیه ( که مردم  
 بدان روی نیاز دارند ) پیوسته ایزدی نیایش بجای آورد - ازین رو بدن خلوتگاه ایزد پرستان  
 شتهند - و انجمن تجرد منشا آن حواشی از فروغ نوجه گیهان خدیو روشنی پذیرفت - سی و یکم  
 منازل میرزا یوسف خان بقدم شاهنشاهی جاودانی سعادت گرفت - حصار رهناس ( که از قلاع  
 ناصر است ) در اقطاع او بود - چون آن نواحی مخیم سردقات اقبال شد بذریعه باریانتگان محفل  
 هدایون بنی آرزو در خواست - و از ولا عاطفت پایه قبول گرفت - و بلوازم نثار و پیشکش پرداخت  
 و جاوید دولت اندوخت - و برای میمنت الهائی و نشاط انروزی اندک پذیرش یافت - اگرچه  
 رای بیشتر آن بود ( که شهریار دادگر درین مصر جامع روز چند توقف فرماید ) لیکن

( ۲ ) نصحۃ [ اب ] گلشن ( ۳ ) نصحۃ [ ن ] جهانیاں ( ۴ ) نصحۃ [ ب ] بندنه - و نصحۃ [ ز ] نندنه

( ۵ ) نصحۃ [ اب ] یا جهانیاں •

( باندیشه آنکه هرچند زیات همایون بکابلستان نزدیکتر شود مهم مرزبانان آن دیار دلخواه صورت خواهد گرفت ) بصوب سند ساگر ( که به نیلاب اشتباه دارد ) نهضت والا شد •

و از سوانح فرودشدن خواجه عالم خواجه سراسرست - کارگذار <sup>(۲)</sup> بهر بود - برخه پهلوانان باهتمام او خدمت داشتند - در مقام خربوزه <sup>(۳)</sup> بیکه لزان گروه چوبه چند میزد - و پاداش را سرانجام میداد آن شریعه مغز بدشته کار او بانجام رسانید - شاهنشاه قدردان آن خدمتگذار دایم حضور را آموزش خواست - و از معدلت اندوزی کشنده نیاسا رسید - و بسا شوییده عقل را چراغ آگهی برافروخت - و کج گرایان خود بین را راه بدید آمد •

### رسیدن موکب همایون بر ساحل سند ساگر

گیهان خدیو دلا دلهان و نوازش کنان با هزاران شکوه صوری و معنوی بر کنار دریای سند سپردم خرداده نرزیل اجل فرمود - سپاه و رعیت بدست آویز نیایش روی بدرگاه آوردند - و هریک بر سرانگیزان بخشش و بخشایش عشرت از سر گرفت - و الوس افغان ( که سراسیمگان بادیه دسپاسی اند ) ناهیه سالی نیکوبندگی گشتند - <sup>(۴)</sup> لزانجا ( که پیش نهاد قدسی خاطر انتظام مثل میرزا حکیم بود ) منشور موعظت شرف نفاذ یافت - و خیرسگالی و اندرزگویی برتر دطقت انداخت - و بکار داناان آشنا روی عقیدت گزینی شیوین گفتار دلاور کم آزار دستوری دادند تا بخت دانش خورش بر مه نیارزده سرایی او را بر خوانند - و سپس سخنان دلاور بخت آور گذارش نمایند •

توان ساخت دلهای مولد نرم • به نیروی پیروند گفتار گرم  
آنچه کجگر آئی او در پیشگاه دانش والا و آزمودن دیگر خرد پزوهان پیدا بود ( لیکن بقدسی خاطر رسید که ) چون بقارگی بهادران غیروزی را از تکلمشی باز داشته اند - و درین ناکامی بداد ما را شونده) بو که دلاورز پندها فروغ پذیرش گیرد - و بیستان سرای حق پزوهی رون  
داده بخت باشد - و خرد او در شورستان خواهش پا بند) پینش و دانش او در دلاورنی  
دوبستن را بکوشش فراوان زبان زده دین و دنیا گرداند - چنانچه زندگانی  
عقل شیوازیانی می نماید - و ماتم روزگار او میدارد •

بدین آگهی آنکه هر بزرگ شکوه ( که با والا توانائی و فراوان نیرو دست  
داشته بنصیحت طرازی و حقیقت سرائی همت برکارد - و دستمایه او جز

خبر سگالی و خلوص عاطفت امری دیگر نباشد ) هر آینه سعادت پذیران نیک اختر در بالغی  
 بیدانشی بیدار شده بروی شرمگین و دل حق پذیر انجمن آراند - و به نیایش و لایه گیری  
 درونی و بیرونی چاره برسانند - و هدیه گهران نیروی رای دران سیه چال خطرناک داستان سرایی  
 و حیلۀ فروشی پیش گیرند - و بر نه کار خود هزاران یاقه حجت گذارش نمایند - اکنون آن برادر  
 ( که پایه فروزندی دارد ) پذیرای شناسائی آید - و جاربۀ دوست اندوزد - سلاطین نژادان و لاتین  
 و بزرگی هر سوزمین از فروغ عذایت ما پرتو میگیرند - او با این همه اسبست چگونه و ناک  
 کرب و نشیب فلسفای باشد - و تا چند بهمنخین فرمایشان فافرجام در نشیب آباد زبان کاری  
 (۱۷) خواهد زد - باید که بر طنز مکن سیرتانی خدک اترا گوش نموده باندیشه درست و دلی  
 بنشیند و اعتدال شایسته و خاطر امیدوار بسجود قدسی آسمان هدیه بخشنندی را برانور  
 مهر اندوزی ما خاطر نشینی دور و نزدیک گردد - و لو روزی چند زندگانی بشایستگی  
 - پایه دیلی او چون رتبه عقیقی ببلندی گراید - و انجام کار به نیک نامی کشد - مورچه  
 مسکن و مری و نا قنومندی از سیرتانی بادیه مقصود باز ندارد - بوکه با آرزو طایر بخت  
 و مراد برآید - مردم زاد با چندین فروغ آگهی چگونه بشاد خواب غفلت در افتد - و نیم کلمه  
 در فراخانی جست و جو بر ندارد •

• نظم •

پایه بسیار سوی بام بلند • تو بیک پایه چون شوی خرسند

اندوین راه اگر چه آن نکنی • دست و پائی بزن زبان نکنی

اگر پیش نهاد کامیابی ست خود آزموده را چه آزماید - و تا چند خود را بر دم تیغ بردارد  
 و اگر از شرمندگی و بدکاری روی بدرکله نمی آرد - و از بیم ناکي دل بخدمتکاری نمی نهد (۱۸)  
 داستان عاطفت روز افزون از آثار سلطنت تا حال ( که عنفوان بهار اقبال است ) بر عالمیان ظاهر  
 و بخشش و بخشایش گناهکاری بزرگ دور و نزدیک را دلنشین - از آنجا ( که شریک کلی بادیه ادبار  
 اندوز گران غنوند ) از غنودگی بخت و نایابری خرد دلایز گفتار آگهی را افسانه سرایی  
 است و پاسخ بگفتار به فروغ گذارش داد - و چون روز بازار مردمی بود مهر افزائی  
 بروی بخشش و اشارت و الا شد ( اگر در حرف نیکوبفدگی زبان با دل یکنانی دارد  
 و راهمه سعادت ملازمت را روزی چند نمی تواند قرار داد ) باید که یکی از فرزندان مصحوب  
 و صفوت گزینی عصمت بخت نساء بیگم روانه سازد - و اگر از تنگدلی و بیدانشی

نسخه [ ل ] نمره ( ۳ ) در [ چند نسخه ] اعتدال ( ۴ ) نسخه [ ک ] نام بلند ( ۵ ) نسخه [ ا ]

( ۶ ) نسخه [ ل ] نمی دهد •

با این هم نگرفتند خواجه حسن نقشبندی را با برخی اعیان آن سرزمین فرستاده رسوم پیمان و سرکند بجمعی آورد - هرآینه در ضمیر آسمان پیوند پایه قبول یابد - و بخشودن و بازگشتن را دست آورده سرانجام گیرد - چون بگوش خوابیده بخفتن شوریده رای پندهای هوش افزا در نیاید فرمان شد که راجه مانسنگه با جوتی دلاوری اخلاص گزین آب سند را گذاره نموده بهشار شتابد و سرکشان آن ناحیه را برای نیکو بندگی درآورد - و از آنجا که همگی اندیشه حقیقت پرور آن بود ( که آن غنوده بخیجری از شکوه جنود ساری تائید پذیری سعادت گردد ) یازدهم تیر گوهر اکیلل آهت و بختیاری شاهزاده سلطان مراد با بسیاری امرا دستوری یافت - که لزان آب عبور کرده با هستگی متوجه ولایت بشاور گردد - اگر میرزا بیدار شده راه فرمان پذیری سپرد بگوناگون نوازش امیدوار سازد - و گر نه بگلستان شتابد - و برلی مزید آگهی فوجها ترتیب یافت - و رده آرائی بگزیده آئین شد - قول بنور امروز انجمن خلانت زینت گرفت - میرزا یوسف خان و رای رایسنگه و رای درگا و گوهرخان و سورج سنگه و مدن چوهان و شیخ عبدالرحیم و بانکا رای و رامچند و تهاکری و سلیم خان و کاکرعلی و سید محمد مرجی و کرم الله کنبو و پرتوی راج و رام داس چوهان و منیرا داس و سانول داس و کله کچهواهی و اسکن و کجرا و هزاره بیگ و شیخ لای جلال و میر محسن و جمعی کثیر از مبارزان خدمت گزین و یکه جوانان دلاور درین فوج فیروزی اعتصام جای یافتند و سپه آرائی جرانغار بسید حامد بخاری و مخصوص خان و سید مهی قاسم و ابوالقاسم تمکین و عرب و سید حسین و حسن قلی بیگ و عبد الله بلوچ و طایفه راد مردان نامور قوار یافت - و برانغار را قلیچ خان و جلال خان و شیخ جمال بختیار و نور قلیچ و میرزا فولاد و جمال خان بلوچ و شیخ گهر و ملک درویش جانوه و عالم نوحانی و مولانا الہداد انبروه و شهبازخان لودی و برخی از مجاهدان ناموس دوست رونق بخشیدند - و راجه مانسنگه و نورنگ خان و شیرویه خان و مادھوسنگه و محمد بیگ تکلور مانسنگه دریای و جمال سلہدار و بہادر خان قوردار و سرجن و پهلوان علی و سکت سنگه و جکت رای و رامچند و بہگوانداس و شیخ کبیر و جبار قلی و نقیب دیوانه و گروه دیگر از نبرد آزمایان عزم جلاوت بآرایش فوج هرول برداختند - و از ناطقت فطری و رانت ذاتی بار منشور نصیحت ( که حرز بازوی بختوری تواند شد ) مصحوب حاجی حبیب الله کافی فرستادند - که هنگام یورش آن صوب میگذرد - و لشکر انبوه در تنگناها قدرے دشواری

(۲) نسخه [ ز ] بنور انجمن خلانت (۳) نسخه [ ۱ ] بانکا - و در [ بمفر نسخه ] مانکا

(۴) در [ چند نسخه ] سہرا داس (۵) نسخه [ ز ] مہدی و ابوالقاسم (۶) نسخه [ ۱ ] سلہدی

(۷) نسخه [ ز ] نصیب دیوانه •

میکشد - باید که زود تر یکی ازین طرزهای فرمان پذیری بجای آرد - تا جنود فیروزی در حدود بگرام بازگردند - و کار او به نیک نامی گراید - و در نوازش او دست آویزه سرانجام یابد - و همگی قدیقه صافی آنکه مجدداً از شکوه فیروزی جنود میروا آواره دشت ناکامی گردد - و در بیگانگی فرصت جو افتد - و از انجا ( که دوربینی شمس پیشطابق اقبال است ) بکارگزاران جد گزین فرمان شد که آن دریا را گزیده جسره ببرند - خدمت جوان کار طلب بگرد آوری کشتیا های تکپو برداشتنند - و کشک داران هفت روز و آمرای علی شکوه در ساختن منازل دریایی همت گماشتند - که ( اگر از واژن بختی میروا افسانه های هرزه کاران بگوش درآورده راه ریان کاری سپرد و ترکم گرانی فرموده نپذیرد ) آن سراوار که مرکب همایون نیز بدان صوب نهضت فرماید •

و از سوانح فرو شدن فتح دوست پور علی دوست بار بیگی - طبیعت پرستاری کرده و بظاهر پارسا گوهر وانموده - و پیوسته برقم گوهرین نامه گذارده که آرزوی ارادت گیهان خدیو در سر دارم - بموقف عرض رسانیده کامیاب خواهش گردانید - چون این سواد خوان پیشانی زبان را با دل یکنانی نمیدید او را بیاسخی از سر وانکرده - درین هنگام ( که رایات اقبال بکنار سند رسید مرا در انجام آن کار بسخن گرفت - خدیو در بین آگاه شده از کمترین پژوهش فرمود - سرگشت به عرض رسانید - تبسم نموده تحسین کردند - از خیر اندیشی معروض داشت ازین که شهریار مهربان دل خود آگهی یافتند باشد که به نیروی این دولت جاوید ازان حال بر آید - و رهگرای سعادت گردد - برگذارند با آنکه روز بهی از ناصیه حال او نمی تابد لیکن ملتس پایت پذیرائی یافت - ارادت این نیازمند ایرونی عیار مردم برگیرد - و درون بر ما اندازد - باین قدسی شست گرامت فرموده این مصراع بزبان گوهر بار خواندند •

• شست پاک و نظری پاک خطائے نکند •

و گرمی اندر زها گذارش یافت - ( چون از همیم خاطر نبود - و زبان او بادل یکنانی نداشت ) در همان دور روز غبار آلود نیستی شد - و گران خوابان غفلت لخته روی به بیداری نهادند - بیکم پیوند طبیعت داشت - و در نهنگ آن حراشی با او باده پیمائی میکرد - شریذگان رشک بدو پیوسته از هم گذرانیدند - گرفتند مطلب خان چنین بیراهه شتات - و آن جوان را از حوالی خانه او بر آوردند و مطلب خان بمقابله باز پرس در آمد - و تشخیص آن بآمدن پدر او باز گذاشتند •

( ۲ ) نسخه [ ۱ ] دشت ادبار ( ۳ ) نسخه [ ۱ ] دل را با زبان ( ۴ ) نسخه [ ۱ ] بیاسخ از سردور کرده

( ۵ ) نسخه [ ۱ ] راندند - و نسخه [ ۱ ] گذشت ( ۶ ) در [ بعضی نسخه ] در همان روز ( ۷ ) نسخه [ ۱ ]

شریذگان رشک بدو پیوسته از هم گذرانید ( ۸ ) نسخه [ ۱ ] بمقابله

و اثر سوانح اساس نهادن قلعه الک بفارس - مکنون ضمیر جهان آرا آن بود که چون موکب همایون بآن حدود رسد حصارے عالی عمارت یابد - درینوقت آنجای که دوربینان گزیده بودند بمحکم حقیقت پوره پسندیده آمد - پلنزدیم خورداد بعد از گذشتن دوپهر و دوگهی بدست مفتش بنیاد نهاده بدان نام اختصاص دادند - چنانچه در اقصای شرقی ممالک قلعه ایست نام آن گنگ بفارس - و بمقدار اهتمام خواجه شمس الدین خانی ( که درین نزدیکی از هنگامه آمده بود ) قرار گرفت - در اندک فرمتی بحسن انجام رسید - میان ولایت هندوستان و کابلستان مرزخه شگرف انتظام یافت - و سرمایه فرمان پذیرق کردن کتلی آن حدود شد - آرزومندان ے مایه را دستاویز روزی پدید آمد - و خواسته داران را بضاعت اطمینان سرانجام یافت و جهان نوردانی روزگار را ایمنی روی داد •

### نہضت موکب شاهنشاهی بصوب کابل

در همان ایام ( که ساحل دریای سند مخیم سرحدات اقبال شد ) آن عزیمت بود که بقانون دولت از دریا گذشته بزیلستان خرامش رود - پیشترے خامان جنود فیروزی در بارداشت این پورش دستان سرائی نمودند - و برخه از فارسانی و طایفه از تنگ حرمگلی و گروه از بیمناکی ولایت سردسیر و طبقه از تن پرستی و هند دوستی و چنده از زبان زدگیهای ( که سفر با خود دارد ) و بعضی بهواخواهی آن غنوده بخت نافرجام و مدارای گیتی خداوند دلیر ساز و عقاب گسل گروها تیره مردم بودند - چون سررشته دوربینی و ژرف نگهی دولتی داشت فیترنگی دستان طرزان بجائی نرسید - درآن وقت راقم شگرف نامه را فرمان بود که گذاردهای اعیان دولت را بروش روشی بنگارد - و دلفشین خود ساخته بعرض همایون رساند - از گفت و گوی ایقان در شگفت زار افتادے - و اثر نیروی ایزدی نائید دستان زده این گویہ نشدے - موی سعید و ریش دراز نداشت - و خرقة زرق آلود کهن سالی روی ربا می افروخت - سخنانی دلاویز نشنوده بکفن تیزی نشسته - و چون پسند قلسی خاطر بود اندیشه این و آن پیرامون دل نگشته و همگی ناخیر در عزیمت شاهنشاهی اثران بود که میرزا را عقل مصلحت بین باوری نماید و سعادت اندیوزی دستگیری کند - و او خود از بیپوشی و غنودگی به تباہ بسیچی افتادے و فرور آفریدے •

• بیت •

دشمنان از سخن نرم تر مغرور شدند • وقت باشد که زبان کار بود خوش سخن

و با آنکه هر پیشطابق ضمیر آسمان پیوند پیدائی داشت - و همواره در محافل همایون بر زبان  
گوهرآمود میگذشت ( که خردمندان حکمت پژوه را آئینه ست گزیده - و دستور ست شایسته  
که هرگاه بیکسوشدن مزاج از اعتدال طبیعی کارِ عضوی بفساد انجامد آنرا از بدن جدا سازند  
لا گزیده آن بدین اعضا نرسد - همچنان در افراد انسانی اگر یکی را در جوهرِ سعادت اختلال افتد  
و مایه در پراگندگی دیگر آید هر آینه نقش هستی او از صفحه جهان ستردن سزاوار باشد ) لیکن  
خاطر مهرآمود بهیچگونه قرار نمی‌یافت داد - و در گذشتن از آب توفیق میفرمود - مبادا  
از عبورِ ریاتِ همایون کار از صلاح بگذرد - و زندگانی این جوان غفلت آورد برآید - و چون عاطفت  
از اندوه گذشت و مدارا بمداهنه کشید ناگزیر گیتی خداوند برهنه‌ی خرد را در پیش روی  
بختِ بیدار سی و یکم تیرماه گذاره فرمود - و جائی ( که دریای سند و رود کابل بهم می‌پیوندند )  
مخیمِ سرادقاتِ همایون شد - و اردوی بزرگ را با مروان پرتال بر کنارِ سند گذاشتند - و حکومت  
آن سرزمین بقاسم خان مقرر شد - که سرکشانِ آن ناحیه را اهل سازد - و گزیده جسر سرانجام دهد  
هشتم امرداد حاجی حبیب الله ناصیه سالی آستانِ جلال آمد - و عرفة داشت میوزا بمسامح  
همایون رسید - ( اگرچه لخته پشیمانی و شرمندگی خامه نگار او بود - و پیمان فرمان‌پذیری  
بسرگندها استوار کرده ) لیکن چون فرموده پذیرفته بود گفتار او فروغِ راستی نداد - پوزش آنگاه  
برگرفته آید که گفتار با کردار یکنائی گزیند - و گر نه دستان سربازان فریب آرا زبان را  
به نیایش‌گری فرستند - و عمل را به بیکاری - بسیاری سانه لوحانِ باستانی از ناشناسان  
کارکرد گفتار پذیرفته اند - و زبان‌کاری سترگ اندوخته - شایسته مدارا آنست که اگر عمل‌خانه او  
نگارینِ تر از گلشنِ سرایِ لسانی نباشد کمتر از آن نبود - و گر نه گریز و ابله‌طرزی ببار آوردن  
باشد - بفانبران شهریارِ هشیار خرام پذیرای آن نشده فرمان داد که شاهزاده بلند اقبال از حوالی  
بگرام متوجه پیش شود - و ما نیز بیاوری سمایِ تائیدات بدان صوب نهضت میفرمائیم  
نهم ریاتِ جهان گشا ازین منزل کوچ فرموده کنارِ آب کابل نزول نمود - چون دریای عاطفت  
در مرجِ خیز بود باز خواجه محمد علی و جمعی را فرستادند - بر که یکی از آن گذاردها بجای آورد  
و در زبان زدگی جاوید نیفتد - روز دیگر نزدیک دولت آباد منزل شد - درین روز خسرو آفاق  
میرزا غیاث الدین علی قزوینی را ( که در گوناگون تاریخ یگانه روزگار است - و به نیک ذاتی و خیر سگالی  
سعادت پژوه ) بخطابِ نقیب خانی سربلندی بخشید - و بخلعتِ فاخر و اسبِ خامه و فولاد  
خواسته اختصاص یافت - هرزه‌ایانِ نسب ساز را زبان بسته آمد - و ناسزاگوئیانِ جاه‌جورا

و همونی شد - و درین سر منزل شاطره عرضه داشت میرزا آرد - پشیمانی از کردار گذشته و پهلوی نیکوبندگی از آینده گذارده بود - چون فروغ راستی از ناصیه حال تابش نداشت در صفتگاه قدیمی خاطر جای نگرفت - و از آنجا ( که تامل گزینی و کنکش طلبی خوی ستود شاهنشاهی ست ) اشارت شد که نوکیشان بزرگ و آمرای والا شکوه تا بیست کس انجمن خاص بر سازند - و از راه دور بینی و کارشناسی سزاوار پاسخ را عرضه دارند - و بنگارنده شگرف نامه فرمای شد که صوابدید هرکس را دلنشینی خود ساخته بعرض همایون رساند - فرموده بکردار آمد و هرکس بدستور پیشین سخن سرا شد - و چون سگالش رفتن در مر نبود بخشودن و باز گردیدن را برگذارند - و بکفا مقصود را بکوناگون روش برآراستند - بر زبان راقم گذشت ( هرگاه لشکر بزرگ بسرمودگی جفین بلند اقبال والا شکوه راه در دست سپرده باشد - و نامقصد زیاده از هفت هشت روزه راه نبود - و بارها بخشودن جرائم و بازگشت رایات همایون بمنزله از آن چهارگانه صورت وابسته شده ) چگونه بے آن بجزر گفتار فرحتادگان گم نام و نکشتهای بے فروغ راستی مراجعت سزاوار بود و نهز امروز در هندوستان زمان بارندگی ست - اگر تا سپری شدن در حدود سند توقف شود چه لایق و اگر کوچ کرده آید درین ریزش ابر زیانے سترگ باسباب سپاهیگری باز گردد - و سودے بار نیارود شایسته آنست که کار نزدیک شده بانجام رسد - و مالشے بسزا یا بخشش نمایان چهره افروزد - مردم از آمیزه گوناگون غرض برآشفتنند - و به تباہ اندیشی سر فرو بردند - سلامت روزه از نارسائی باگین دوستی گذارش نمود - اگرچه دائم ( که پایه شناسائی بظهور می آید - و حق گوئی بر فراز پیدائی می شتابد ) لیکن در آشوبگاه تعلق سازش با زمانیان و آنگاه چیره دستان بارگاه سلطنت ناگذران گفتم در انجمن راژگوئی و صفت جای کنکش بایست وقت پوشیدن و برخلاف آن گزائیدن سرآمد ناخوشیها شمرده اند - و بنگاه زیانکاری دین و دنیا - چگونه برای ایمنی صورتگاه زود زوال گزند جان فرسای معنوی دانسته برگزینند - چون بجوئی آوازه راه فضولی نمی سپرد امید که گردد بدامن نشینند - گذارده آمد که هرکدام صلاح دید خود را بعرض همایون رساند - و از کمترین تا نهرسند گذارش نکرد - باین قرارداد از هم جدا شدند - آن روز مرا درد سر و جوشش تب از کورنش باز داشت - برخه تباہ بسیجیان فرصت جو پیمانی یگنائی بستند - و گزند اینکس را بفتوی نافروست بر خود گرفتند - بمیارے ساده لوحان راستی منش را بگفتار ناروا از جای بردند - و بعرض اقدس رسانیدند - که همگی اولیای اقبال را رای آنست که بر حکیم میرزا بخشوده بازگشت شود گینئی خدیو فرمود فلانی یعنی راقم اقبال نامه را اندیشه چیست - وکے از آنها ( که بدلیبری



و چهره زبانی <sup>(۲)</sup> خیره رو بود ( عرضه داشت - او نیز بدین آهنگ یکتائی گزید - کونه اندیشان  
 از فانیان بینی و تن داری چنین به راه رفتند - و بآئین بخته کاران چنین نباه بسیجی رفت  
 بندگان <sup>مَلَلِ اللّٰه</sup> بر آشفته فرمودند که چنین اندیشه‌های کم بینی بخاطر نمیرسد - همانا امرا از  
 حرمای زبلی بیمنگی دارند - همه را گذاشته با شاگرد پیشه بدان صوب توجه خواهد شد - روز دیگر  
 مرا جان آفرین فدرستی داد - به آرایش ناخیر بدارگاه کورنش سر بلند شد - آثار آفرینگی از ناصیه  
 مقدس تابان بود - و محفل والا را بآئین دیگر یافت - داندیشه دراز در شد - و در پژوهش  
 اسباب ژرف نگری رفت - درین هنگام شهریار و لانگاه در پیشگاه قرب طلب داشته پرستش عتاب آورد  
 فرمود - و از خلاف رائج همه روزه باز پرسید - روشن شد که ناتوان بیدان سخن ساز تیره ساخته اند  
 و تدبیر انگیزخته - باندوخته در افتاد - و بحالتی در شد که عجب مذاکره را مرساد - شورش بر نائی  
 و رعبان عقیدت و مستی راستی و هستی دشمنی بجرشش در آورد - نزدیک بود که خود صلاح اندیش  
 بیگانگی گزید - و ناشنای صبح تعلق را ( که نوسفر ناشناسی مزاج روزگار است ) دور سپهر سپری کرده  
 از ستاره روشنی ایزدی نایب مرا از نشیب گاه به نامی برگرفت - و عقل دانش سگال سایه عاطفت  
 انداخت - لغت از آشوب دل برآمد - و بعرض همایون رسانید - آنچه نسبت میکنند بگوش  
 یک گفته یا دران انجمن بر زبان آورده - آن زیاده سر آخرین را برگرفته پاسخ داد - خنجر معدلت درست  
 همه را طلبداشته به پژوهش در آمد - چندی ( که با او همدستان بودند ) یک پس از دیگر راه  
 به آبرمی شناختند - نزدیک شد که جوهر خرد نباه گردد - و خویشان را بگونیستی آراش بخشید  
 شهریار در بین آثار راستی از لوحه پیشانی برخوانده از شورش فرود می آمد - و از دلیری بدگوهان  
 اندر پدید از درست گذاری برگرفته حال دگرگون میشد - درین آشوب گاه ناآمیدی یک از شیر مردان <sup>(۴)</sup>  
 راستی منش ( که بر خویشی بلزد - و از بسیاری مخالف اعتبار نگیرد - و مرا از کم آشنائی  
 گمان راستی هم بدو نبود ) بزبان آمد - دران محفل فلانی بخلاف این گروه سخن میکرد - مگر  
 در جای دیگر گذارده باشد - گوی از دل من گشوده گشت - و از فراخی حوصله شهریار دیده‌ور  
 طومار گفت و گوی مر نورید - به پیش آن مهین بخشش ایزدی ( که داوری این سانحه بدیگر  
 ناز نگذرد ) بر شکلی گهانی خنجر حقیقت حال خاطرنشان دور و نزدیک شد - و از آن خیال  
 عزت گزینی و توفیق باز آمد - و پایه پرستاری و خدمتگذاری برافزود - گیتی خدایند پرستش  
 گفتش بکسر تپانده کن بکس متوجه را بستان شد - چهاردهم نزدیک بگرام مستقر ریاست <sup>جلال</sup>

(۲) در [مجلس] [چهارم] (۳) نعت [ز] و از خلای همه روزه (۴) نعت [ب] یک از

گشت - آنحضرت در کربکتهری ( که طواف کاه جوگیان است ) زمانه توقف فرمود - در آنجا سفرک صغایست - گراف گویای هرزه لای گذارده که اندازه ژرفائی آن کس شناسد - و در میان راه خلوتکده مرتاضان باستانیست - از دشواری و تازیکی راه و فراوان پیچ و تاب بدان نقول رسید از آنجا ( که نیایش کده بزرگان ایزدی بود ) خود بنور خرد تنها درآمدند - و چندی از ملتزمان حضور یکم پس از دیگرے نیز بدین سعادت اختصاص یافتند - کمترین از انجمله بود - شگرف راه پیش آمد - نشسته و خوابیده بدستاورز توکل سپرده شد - بعیارے راد مردان را دل یاروی نکرد و از نیمه راه بازگشتند - از آنجا بحصار بگرام آرامش گزیدند - و این ولایت را پرشاور نامند و عامه شهر را نیز بدین نام خوانند - حکومت آن بیار علی ناظر بیوتات نفویض یافت •

### ایلغار فرمودن گیهان خدیو بصوب کابل

چون همگی قدسی بسیج آن بود ( که میرزا رهگرای حق شناسی گردد - و از گفتار نیکوپردگی بشایسته کرداری روی آورد ) باهستگی خرامش میشد - و در هر منزل چندین مقام میفرمودند و شاهزاده والا گوهر نیز منشور همایون شرف نفاذ یافت که در رفتار سرعت نمود - باشد که میرزا آئینی سعادت برگزید - و بر روز ناکامی زیان زده دین و دنیا نشود - آن غفوده بخت از چیره دستی واهمه و همنشینی بدگوهران حوشامدگو بهیچگونه قرار دیدن نداد - هر چند همشیره اش خواست ( که بدرگاه رفته پزیش نماید ) پذیرای آن نشد - از کم گرائی خواجه حسن بصوب بدخشان هزیست گزید - میرزا بنه و بار خود را بحکم جابها فرستاده باهنگ قزاقی آماده شد و چون را نمودند ( که شاهنشاه والاشکوه در نواحی بگرام توقف دارد - و لشکر بسرکردگی شاهزاده می آید ) از هرزه لائی ناشناسندگان اندیشه کارزار در سرگرفت - و در ریش آبروی خوش ناکامی نمود گیتی خداوند ازین آگهی کارشناسی را با حزم اندوزی همدوش گردانید - و جریده نیز روی قرار گرفت پانزدهم شاهزاده سلطان سلیم را بدیدبانای اردوی بزرگ گذاشتند - سعید خان و راجه بهگونت داس و سیمارے بندگان عقیدت گزین بدین خدمت سعادت اندوختند - و فرمان شد که اردو باهستگی منزل بمنزل می آمده باشد - آنروز چون بیگاه شده بود ریای همایون در جمود نزل اجل فرمود بامدادان گلگون اقبال را گرم رفتار ساختند - و سخت گریه های کتل جنیر گذشته حواشی دکه کنار دریا لخته دم آسایش گرفتند - آخرهای روز ( که هوا از آن گرمی فرو نشست ) باهنگ شبگیر

( ۲ ) نسخه [ ۱ ] گرفتند ( ۳ ) نه . [ ۱ ] بگردشایسته ( ۴ ) نسخه [ ب ] غربت گزید ( ۵ ) در

رفتند - آنروز در حدود لاهی<sup>(۲)</sup> پور دله شد - مباح آن ظاهر جلال آباد از ماهیچه لولی نصرت نور آگهی گشت - بومیان آن سرزمین کامیاب خواهش آمدند - و برای آسایش ره نوردان جان و پیش خان و شمس الدین کوری را گذاشتند - روز دیگر بدافع صفا عشرت اندوختند - همواره نیز روانی رکاب همایون و چابکستان جنود فیروزی پی هم میرسیدند - و از نبال بحیچ میوزا و کار طلبی مبارزان اقبال آگهی می بخشیدند - درون منزل کس دیامد - و قراولان نیز برگشتند که راه پیش را اتفانان بسته اند - روز دیگر رایت جهان گشا در حدود گندمک ورود اقبال فرمود آخرهای روز حاجی محمد احدی ( که از دلاوران نامور بود - و او را دانسته فرستاده بودند ) از لیمه راه برگشته آمد - و از ناهیدگی حرفی دور از حساب بعرض رسانید - و از گزند فیروزی لشکر آگهی بخشید - آرتنگ نشین اقبال فرمود همانا این خبر فروغ راستی ندارد - و گر نه تا حال از این لشکر گران چندین کس رسیده - و از دواندیشی انجمنی رازگویی برآراستند - و بیست و وقت را طلبکار آمدند - جمعی برگزاردند که توقف باید نمود - تا لشکر ( که همراه شاهزاده والا گهر می آید ) پیوندد - و چندی بعرض رسانیدند که اگر امری ناگزیر شده باشد ما مردم کمیم - ایستادن در خور نبود - باز گردیده بارو باید پیوست - و سپس جوابی بیکار شد - و برخی را ( که نظر بر عنایت ایزدی و اقبال روز افزون بود ) عرضه داشتند که اگرچه در چندگی کمی راه یافته اما چگونگی افزایش دارد - سعادت پذیران حضور همه رادمردان آزموده کار و جان بازان اخلاص قبول اند سزوار آنست که پیشتر نهضت شود - اگر بسر نوشت آسمانی امری ناملازم سر بر زده باشد مخالف از صیت مرکب همایون پراکنده خواهد شد - شهریار دیده ور این رای را پسندیده با همتی آسمان پیوند و شجاعتی خدا داد و خاطره همیشه بهار و دل حق شناس عزیزت پیش فرمود - در اثنای راه چندی کلانتران آن سرزمین بدرگاه آمده سخنان مهرانزلی صلح<sup>(۳)</sup> آنروز گفتن گرفتند - آن گهر یکنای دانائی فرمود - از سخنان این گروه ظاهر میشود که آن خبر اصلی ندارد و دران روز سرخاب مخیم سادات اقبال شد - و از دور بینی و کاردانی رده آرائی کردند - و فوجها ترتیب یافت - قول بوجود شهریار شیر شکر آرایش گرفت - و جمعی دلاوران ناموس دوست بسرکردگی زهن خان کوکلتاش زیب افزای برانغار شدند - و گروه فدویان هستی دشمن را بداشلیقی مطلب خان جرانغار ساختند - و لخته بیگچها و لحدیان در هرول نامزد شدند - آخرهای آنروز ( که مجاهدان دولت دل در کار ساز حقیقی بسته آماده نبرد بودند ) یکبارگی نوید فیروزی سامعه آنروز شد - لیکن ( چون قاصدان از قوم اتفانان بودند - و عرشد داشت کرم الله کنبر ) نامل گزینان

(۲) نسخه [ ب ] لاجپور (۳) نسخه [ ل ] صلح انگیز (۴) نسخه [ ی ] عبدالله کنبر •

حزم اندیش را اطمینانِ سترگ روی نهاد - مبادا دستانِ سرایانِ فریب کار بتزویر نویسانده باشند و گرفته بایسته عرضداشتِ شاهزاده و اعیانِ آن لشکر رسیدے - گیتیِ خدبو از برخه زمیندارانِ آن فولهی پژوهش فرمود - و از نامیده سخنِ سرائیِ آن گروه مرده فیروزی برگرفت - و ما شایستگانِ خطاب فرمودند اگرچه ارفاقِ وزی و بددرونی حقیقت را نمیگیرند اما داستانِ طراریِ پیش را گذاشته اند - روزِ دیگر از سرخابِ ریاتِ جهان گشا متوجه جگد لک بود - چندی از تیزروانِ عرصه آگهی آمده عرضداشتِ شاهزاده و داستانِ فیروزی آوردند - عالیشان را نشاطِ فروگرفت - و بزبانِ کردار سپاسِ ایزدی و شکرِ الهی گذارش یافت •

نصرت یافتن شاهزاده سلطان مراد - و غبار آلود

هزیمت شدن میرزا حکیم

آگاه دانیِ هشیار خرام ( که به نیرویِ روشنِ اختیاری در نزهت آباد نیک سگالی منازلِ دلگشا سرانجام داده اند ) هرآینه بیامیِ خیراندیشیِ کردارِ شایسته چون دریافتِ بلندِ قریبِ خجسته روزگار ایشان میگردد - و از بخششِ خانه ایزدی سترگ حصارے ( که دستِ آلیِ هیچ کس نباشد ) کرامت میشود - و گوناگون گزند را گزینِ پناهِ سرانجام می یابد - و زمانِ زمانِ نیرونگیِ اقبال چهره می افروزد - و کلیدِ بستگیهایِ زمانه باستینِ همتِ او در می نهند - چنانچه روزِ نامیخته این دولتِ روز افزون شیوازیبایی نماید - و این اقبالنامه بر دور و نزدیک آگهی بخشد - ( هرگاه بندگانیِ در دستِ به نیرویِ عقیدت در ظلالِ قربِ معنویِ شگرف کاری نمایند ) دانا داند که فرزندانِ اخلاص سرشت ( که بصورت و معنی نزدیک باشند ) چگونه کاربرد از اقبال گردند - از سر آغاز دولتِ جاوید طراز آئینِ تقدیر چنان است که ( هرکه از غنودگیِ خود و تیرگیِ ستاره اندیشه خلاف در سر آورد - یا پالغز کردار شده سر استکبار افرازد ) آبله پایِ تفسیده دشتِ زیان زدگی شود - و جهانیان از و عبرت خامها بر سازند - و بتازگی این داستانِ فیروزی از آن بر میگویند - و سعادت پذیرانِ پیداردل را رهنمونی میکند •

میرزا از دمسازیِ فرمایگانِ بدگوهر ( که بنایِ خانه گناندند - و بامِ قصر انداز ) از شاهراه

فرمانِ پندری برآمد - و در زمانِ شورشِ ناسپاسانِ شرقی دیارِ نزهتگاهِ هندوستان را غبار آملی

( ۴ ) نسخه [ ب ] از - و در [ بعضی نسخه ] مزور ( ۳ ) نسخه [ ز ] سپاس ایزدی گذارش یافت ( ۴ )

نسخه [ ز ] شاه مراد ( ۵ ) در [ بعضی نسخه ] هر کس ( ۶ ) نسخه [ ا ] بلم قصر اندابند ( ۷ ) نسخه [ ا ]

غبار آملی •

خلاف گردانید - ازان روز ( که شرمندۀ باز گردید ) گاه طالع را نفرین کرد - و زمانۀ برکنج گرائی خود بر فروخته - و قتمی هرزه لایان مجلس را سرزنش نمود - و در پذیرائی گفتار بی فروغ خود را هر فکوحش داشت - درین سراسیمگی آواز آئی موبک همایون پراکنده تر گردانید - نه روی بودن و نه روی آویختن - نه صفای گوهر عقل که بسجود قدسی آستان ناصیه بخت را بر افروزد و نه در همراهان هرشنیدی که فرزندی او را بملازمت آورد<sup>(۳)</sup> - همشیره و خواجه حسن از بینمائی نقرمانی بددخشان شتافتند - فریدون و برخه دیگر ( که خود را سرمایه شورش میدانستند ) از ترسناکی دل نهاد آستان بوس نمی شدند - لخته در اندیشه استوارچ گریه خیبر شد - و زمانۀ بدنی خیال افتاد که از راه بنگش قبار انگیز هندوستان گردد - و چندی دران فکر شد که حصار کابل را استحکام داده در تنگنای کوهستان زلوه نشینی خمول آید - از شکوه جنود سماوی اعتصام و تیز رسیدن افواج گیهای گشا هیچکدام را سرانجام نیارست داد - و رعایای کابل بشهر بند و آویزه دل نتوانستند نهاد - که بروی نعمت خود چگونه در فراز کنیم - ناگزیر کلید قلعه بارباب شهر سپرد تا بنظر همایون درآورد - و خود با چندی بقرباب شتافت - و هر کدام بنه و بار خود را بگوشهائی هودست برد - همگی اندیشه تباه آنکه اگر جنود اقبال زور آورد خود را بتوزان زمین رساند - و اگر نه در همان نواحی کوه و صحرا در نورد - ( هرکرا از درون خرد نبود - و از بیرون دوست قلم گو نباشد ) هر آینه گرد آید ناگهی آید - روزی در کنار آب غوریند سراسیمگی داشت - و بایست وقت را طلبکار - برخه گذارش نمودند که موبک همایون از پشاور نمیگذرد - و در فیروزی جنود یکتادلی نیست - و بهزاران هرزه لائی ازان عزیمت باز داشته گرم کارزار گردانیدند - و نادان دوستان یافته در کار دشمنان دانش پژوه بجای آوردند - فریدون را با بسیاری همراهان روانه گردانید - که در آق سرای بوده در فراهم آوردن سپاه و رعیت اهتمام نماید - و از پی آن خود هم ره فرودیده جویای آویزش شد - و ( چون جنود سماوی اعتصام نزدیک رسیده بود - و لخته لشکر لو پراکنده ) قرار داد که خود تا فراهم آمدن سپاه در سنجد دره باشد - فریدون کمین گاهها گرفته اگر تواند بعساکر گودین شکوه گزند رساند - و حیدر علی را با برخه روانۀ شهر کابل ساخت - تا خاطر ازان و پرداخته بفارزگاه رسد - قابر طلبان عرصۀ ادبار در مقام بی بی بدرلو<sup>(۴)</sup> ( که میان دو آب و بتخت است ) فرصت جوی بودند - و افواج گیتی گشای از باریک آب کوچ کرده بود - آن آشفته رای<sup>(۵)</sup> بپنارتو<sup>(۶)</sup> رفته

( ۲ ) در [ چند نسخه ] لفظ آواز نیست ( ۳ ) نسخه [ ۱ ] آورد - بران تقدیر لفظ هوشمنده را

بیای مجهول باید خواند ( ۴ ) نسخه [ ب ک ] که دران سرای بوده ( ۵ ) نسخه [ ۱ ] بنی نمراد

و نسخه [ ل ] نمراد - والله اعلم ( ۶ ) نسخه [ ل ] بخت ( ۷ ) در [ چند نسخه ] بپنارتو •

بر فتنه‌ی شد - چون فوجیهی نصرت‌قرین از آن کفین گاه گذشتند سید حامد بخاری و مخصوص خان و طایفه بهادران همت گزین ( که چندللی لشکر منصور بودند ) سر رشته در اندیشی از دست داده بیشتر شتافتند - و غیر از سید بهاؤ الدین و چندے دیگر در عقب نمانده بود - هیزدهم امرداد تیره‌رلهای نافرمام بیرتل در زدستی نمودند - و لخته اسباب یغمائی شد - درین اثنا مبارزان چندللی شونده بعزم پیکر گام سرعت برداشتند - بد گوران ناسپاس کامیاب نشده راه گریز پیمودند - فریدون بصوب بادم چشمه پناه بود - و مردم دیگر بطرف قورقسلای<sup>(۲)</sup> و آغ پور تیز پائی نمودند - و آن روز ( که احدی برخی خبرهای ناخوش آورده - چنانچه پیشتر گزارش یافت ) همانا که نشانه ازین شرش دیده باشد - و در خیال ثباه افتاد - شیخ جمال بختیار از نشای دلوری و کارنشاسی با طایفه میخواست که از راه چنارتو بمنزلگاه شتابد - و اگر غنیمه دوچار شود دست یوده نماید - در همین روز میرزا بچنارتو آمده جویای حال فریدون بود - ناگاه فوجی از دور میاهی کرد - و آگهی شد که چندے از جنوب فیروزی می‌آیند - برخی از دلوران تهر گزین را سرگردگی علی محمد اسپ روانه گردانید - شیخ بر سر فالیزه توقف داشت - آگهی یافته آورد که را آئینه شگرف بست - درین زد و خورد فریدون از عقب رسیده آمد - غنیمت بکمان آنکه کمک لشکر منصور میرحد دست از مبارزت باز داشته دور ترک ایستاد - و بایزدی ناکند شیخ آنها بیگانه شمرده کارزار را بدان صوب انداخت - آویزش سترگ روی داد - نظارگیان را حدوت غیر گرفت - شیخ دولت و متهم‌اداس و جمعه بهادران دیده در درون نبرد مرد آزما داد گند آوری دادند - و از مخالف بخت بیگ و غیر بیگ و شاهمان برغلیق<sup>(۳)</sup> و ملا غیور<sup>(۴)</sup> را در صردی کردند اولیای دولت جنگ کزان بخرد کابل ( که معسکر شاهزاده والا گور بود ) پیوستند - و هم درین روز شکونه قبول ( که برای آگهی رفته بود ) جان نثاری کرد - احمد بیگ و بخت بیگ و زاهد و چندے ( که از توکناری بارگشته بودند ) باین شیر مرد می‌رسند - او بآئین زاد مردان ناموس دوست جانفشانی کرد - و هرزه اندیشان باقه‌درا ازین سرگذشت نفوت افزودند - و نیز درین سال میر عبداللّه نقد همت در باخت - مصحوب<sup>(۵)</sup> او مبلغ برای پیشدستان لشکر فیروزی مرستاده بودند شیرخواجه و آل بوگ و جمعه در می‌یابند - و از بیدلی گرفتار میشود - و زر بقراج می‌رود •

حکوم میرزا با بسیاری ناسپاسان بر بلندی ( که نزدیک لشکر کلا اقبال بود ) فرود آمد اگرچه این تاراج و آویزش نفوت آن گروه نافرمام را بالش داد لیکن میرزا دل بچنگ روز

( ۲ ) نسخه [ ک ] قورقسلای ( ۳ ) نسخه [ پ ] برغلیق - و نسخه [ ز ] برغلیق ( ۴ ) نسخه [ ز ] بیغوری

( ۵ ) در [ اکثر نسخه ] میر عبداللّه ( ۶ ) نسخه [ اب ] لاله بیگ •

نمی توانست نهاد<sup>(۲)</sup> - یک شبانه روز پیکار در نگرفت - همانا در فراهم آوردن سپاهی و رعیت  
 اهتمام داشتند - و از دستن سرانی نوشته چند مصحوب یکم از خون گرفتگی بنام قلیچ خان  
 و میرزا یوسف خان و نورنگ خان و علی مراد و برخی از الوس جغتایی فرستادند - و در یکجبهتی  
 حرمها بر ساخته بودند - میرزا یوسف خان از وفور آشفتنی آن نامها را دران معرکه بردید  
 و علی مراد گذارنده را از هم گذرانید - رسم ست باستانی که حیل اندوزان مکراندیش در چنین  
 هنگامها امثال این خطا ( که دلت برابر گشت گروه نماید ) ظاهر میسازند - کوتاه حوصلگی  
 پریشان رای بندگی یکجبهت را گزند جانی رسانیده اند - و از بدگمانی اعتبار برگرفته - و دور بینان  
 زرف نگاه بر فروزی اخلاص آن طایفه بی برده نوازش افزوده اند - چاره سگانی هنگام مخالف  
 نمی دانستند که اولیای دولت دالش آموز عتبه اقبال اند - از چنین تعبیرهای نا درست در اینان<sup>(۳)</sup>

گود دودانی بر نخیزد •

القصة کابلیان را شکوه عساکر فیروزی سراسیمه گردانید - صلاح کار گذاشته گاه بشب خون  
 دل نهک شده - و لخته بکارزار روز گرانیده - شب بیستم بر فراز آن کوه آنها فروخته بهورش  
 درآمدند - و ثبات سگالی در سر گرفتند - قزاق و امیر خان اسلام آبادی و افضل تولکچی و جمعه را  
 از جانب دست راست روانه گردانید - و نور محمد خواجه خضری و جماعه پیداهای هزاره را از طرف  
 دست چپ فرستاده بود - که دران نیرو شب گزنده تواند رسانید - شکوه دولت ابد پیوند  
 ازین کوه همت برگرفت - و بهادران فیروزی جنود پا برجائی نموده جویای پیکار شدند  
 و ازین فریب داندوزی و کواتری اعتبار نگرفتند - بیستم امرداد موانع چهارشنبه غره رجب میرزا  
 ازین ننگنا بیرون آمده آردگاه را آرایش داد - مجاهدان دولت شگفته دل و گشاده پیشانی  
 • اشعار •

روی در جلای ستانی نهادند •

ز شوریدنی ناله گرنای • در افتاد تبارزه در دست و پای

چنان گرم گشت آتش کارزار • که از نعل اسبان بر آمد شرار

ز غریبی زنده نیلین مست • کوه در گلی هر بران بیست<sup>(۶)</sup>

مسلمانی نالید ( که همواره قوی روزگار منتصبان دولت روز افزون است ) هنوز نوبت پیکار همگی دلیران  
 هارل نرسیده بود تا بهادران قوی دیگر چه رسد - میرزا دل پای داد راه گریز پیش گرفت

(۲) نسخه [۱] دست [۳] نسخه [۴] علی مراد خان - و نسخه [۵] علی مراد (۴) نسخه [۶]

نوبت در میان قیام (۵) نسخه [۷] ز غریبی خسته (۶) نسخه [۸] شکست - و نسخه [۹] شکست •

و اولیای دولت نشاط آمود گشتند - مباح آن فرودین با جوق اندازه کار نگرفته گرد پیکر برانگیخت  
فر امرای هرول نورنگ خان نزدیک دهنة گریه آماده بود - باو در آویخت - کابلیان قدره  
فسف شوخی دراز کردند - فرج نصرت قرین اندک عقب ترک شد - نورم بیگ و نرسون بیگ  
لفه جانی ازین گریه بردانگی فر شدند - میرزا لخته دل یافته ازین گریه بصحرا آمد - بهادران  
نیودست هرول مثل شاه بیگ کولبی و رفیع رستانی و فتح مبارک جوهر دلاوری ببازار آوردند  
پسین چهاره افروز نیک نامی شده رخت هستی بر بست • اشعار •

بجنبش در آمد فرودینی خون • شد از مرج آتش زمین آله گون

روانو<sup>(۱)</sup> بر آمد ز راه نبرد • هزار در آمد بمردان مرد

چه گویم ازین جنگ و آن کارزار • که یک شمه نترام از صد هزار

و چون آوردگاه بلمعان پلارک دلاوران نبرد دوست آرایش گرفت نزدیک بود که زابلان چیره دستی  
نمایند - درین هنگام راجه مانسنگه بجنبش در آمد - نخستین مادهو سنگه و صورت سنگه  
و طایفه دلاوران تمام جگر را توپ توپ ساخته رخصت کارزار داد - و دلاوران کوه پیکر صف شکن را  
باکشی شایسته<sup>(۲)</sup> پیشتر فرستاد - ابراهیم خان فوجدار بر پیل خامه شاهنشاهی رن صوفی سوار بود  
و چهارخان بر پیل خامه جگت رای نبرد آرائی کرد - و محمود خان بر پیل خامه گچ منکل  
صوفی جلالت را آرایش بخشید - و چاند خان بر پیل لکمی سدر کارطلب شد - این فیل اگرچه  
خامه نبود اما درین روز جوهر خویش را ظاهر کرده داخل فیلخانه خامه گردید - و حسین خان  
بر پیل خامه مکت نام صف آرا گردید - و توپهای جانگداز را ( که بر فراز فیلان داشته بودند )  
بدل شکنی جوش بردادند - چون این فوج هرول ( که حکم چندین دیوار آهنی داشت ) در جنبش  
در آمد کابلیان را سر رشته همت از دست رفت - علی محمد اسپ و چندین هراخواهان  
جلومیرزا گرفته رو بدشت ادبار آوردند - نسیم نیروزی بر گلبن آمل مجاهدان دولت وزید - یکپاس  
و چیزه از روز گذشته بود که پرتو اقبال جهان را فرو گرفت - و شاهزاده جوان بخت را باوجود  
خرد سالی آن پُردلی و تمکین از نامه روزگار می ناکت که مردان معارک ازین کارطلبی و ثبات پائی  
هاد میگرفتند - از آنجا که شهرت یافته بود - و بسیاریه برین بودند ( که میرزا از عقب لشکر منصور

( ۲ ) نسخه [ ز ] ده گریه - و نسخه [ ک ] ده کوره - و نسخه [ ل ] دامنه گریه ( ۳ ) نسخه [ ل ]

زده از - و این را مصراع ثانی گردانیده ( ۴ ) نسخه [ ب ] شایسته فرستاد ( ۵ ) نسخه [ پ ] بدل شکنی

و دشمن جوش بردادند - و نسخه [ ل ] بدل شکنی و جان شکر جوش بر آورده ( ۶ ) نسخه [ ک ]



دست پرده خواهد نمود ) دیگر فوجها در انتظار آن وقت گذرانیدند - و تعاقب هر وجه شایسته نهاد - و اثر برکات نیک اندیشی و خوب کرداری فتح بزرگ باسانی روی داد - در گریختن و قتل فرلوان سهاهی بعدم خانه شناسمت - و ناسپاسان کچرا و هرزه لایان پناه گذار را بادافراہ آسان شد - و مالشی بسزا یافته بدرزانی شومساری افتادند - گفت درابان بی آرم پیوسته با یکدیگر گذارد - آنچه در معسکر اقبال ایرانی و تورانی ست بی آریزه خواهد پیوست - و رادمردان راجپوت و افغانان کند آور را روزگار سپری خواهد شد - و دیگر هندسی نزدان گرفتار خواهند آمد بدین افسانه طرایی میرزای غفوره خرد را خواب پندار می افزودند - نه آن جول نا آزمون اگرچه از ملک معنی آگهی نداشت در شناسائی ظاهر آن پایه نبود که بدین نادرست گفتار فرجا شود - و هرزه سراپان شوریده سر آن مایه بیهوشی نداشتند که اخلاص تورانی و ایرانی را ( که بهارگاه هایم دارند - و آواز آن معموره عالم را فرو گرفته ) چنان اندیشند - و کارنامهای مبارزانی راجپوت و نادره کاری شیم زادگان هندسی بوم و رادمردیهای دیگر بومیان هندوستان پوشیده باشد - همانا ازین ژاژخانی<sup>(۲)</sup> هست افزونی زابلی دلها و بیم افزائی فیروزی جنود خیال کرده بودند •

روزه که میرزا از بکرام میگذشت یکی از برهنه پایان روشن دل گذارش نمود که پیکار با فیروزی جنود خجستگی ندارد - همان به که عفان کشیده نقش این اندیشه بستود - از خود پسندی و خویشتن بینی نشنود - میرزا آهنگ تاختر و فرو شدن داشت - درین زمان چندسے نزدیکان را خرمی هستی بآتش توپ خاکستر شد - قاسم خواجه شکوه فیروزی جنود گذارده روگردانی و گریز بانی مردم خود را دلنشین گردانید - و جلو گرفته خواست که از آن هنگامه برآورد - میرزا از انجا ( که از زندگی بستره آمده بود ) گوش بران فهاده سرزنش نمود - درین اثنا علی محمد اسپ بیاریق او برخاست - میرزا بخشم در شده نهیب جان گز داد - آن سعادت آمود گفت نصحت مرا بفراستخانه نیستی روانه کن - آنگاه بنار - بدان جان نثاری و خیرسگالی میرزا پذیرای ملاتمس شده گام سرعت برگرفت - در حوالی کتل مزار برخه سپاه نصرت طراز در رسید میرزا افغان و خیزلن هفران تکاپو خویشتن را بدربرد - و آنروز بقرباباغ دم آسایش برگرفت و از انجا با سترغی شناسمت - برخه نزدیکان و میرزا کیقباد فرزند نخستین او پیوستند - و از انجا بغوریند رفت •

(۳)

شاهزاده جولن بخت بیست و یکم بجنگ سیاه سنگ رفته انجمن آرای شد - گوناگون

صوم نور<sup>(۲)</sup> فرمون روی حقیقی یافته شامانی از سر گرفتند - و آن هنگام باستانی (که نه هجائی  
 قل امروز است) بآبباری معدلت شادابی دیگر پندرفت - در آن هنگام (که ریات اقبال از سرخاب  
 عزیمت جگدک داشت) نیز روان خجسته پی نوید فیوزی رسانیدند - و نیزنگی دولت  
 سامی نالید بتفرگی دلنشین خرد و بزرگ شد - و سپاس گذاری و نیایش گری را تازه اساس  
 بر نهادند - روز دیگر بایک آب دایره شد - بیست و پنجم نزدیک بتخاک ماهیچه ریات همایون  
 پروانداخت - رعیت و شاه زابلستان مرد و زن از هر طرف روی نیاز آوردند - و بگونگون نوازش  
 کامیاب خواهش آمدند - و همدین منزل کنور مانسنگه و بحیاره مخلصان خدمت گزین  
 ناصیه سلی عتبه جلال گشتند - و بالطاف شاهنشاهی سربلندی یافتند - صباح آن قدسی موکب  
 متوجه پیش بود - در اتنای راه شاهزاده رضا جوی عقیدت پروره و دیگر آمرای والا شکوه بعز  
 آستان بوس سربلند گشتند - و در جلگه سیاه سنگ (که بسفید سنگی روشناس مردم است)  
 غزول سعادت شد - و ترک و تاجیک جوق جوق درین سرزمین گیرش یافته دولتها اندوختند  
 و از خوی سآوده خدیو عالم بشگفت زار افتادند - و پاس گذارده اخترشناسان آزمون کار داشته  
 روزی چند مقام شد - و از همین جا بباف شهر آرا و برخه سیرگاههای آن مصر سعادت بعشرت  
 پرداختند - و جایائے (که در خرد سالی دیده بودند) بباد آورده نشانهای خاص گفتند  
 چون پژوهش رفت بے کم و زیاده همچنان برآمد - و بهوشیاری و یادداشت گیتی خداوند اعتماد  
 دیگر شد - و همدین نزدیکی لشکرخان بقلانی را (که از شورش انزلیان نامور بود) کشاورزان  
 آن بوم محاسن بدرگاه آوردند - و ببادافرا کردار گرد آورد نیستی شد - و [چون عزیمت آن بود  
 که لغت درین سرزمین (که بستان سرای انس و نزهت جای دل افزای ست) ایزدی پرستش رود  
 و ریشهای برمیان این دیار مرهم پذیرد آفیلان همراه را بصوب جلال آبال روانه ساختند - و سید  
 حامد و سید بهاء الدین و برخه<sup>(۳)</sup> امرا را بدرقه گردانیدند - درینولا آگهی آمد که میرزا دیوانه وار  
 سراسیمگی داشت - از آوازه همایون موکب بغور بند شتاب آورد - و آن اندیشه در سر دارد  
 که اگر نوحه بجویائی او در رسد قلندر آسا بتوران زمین غربت گزیند - از امرونی عاطفت لطیف خواجه  
 و قاضی عبد اللطیف را باند زگذاری روانه فرمودند - همگی سگالش آنکه او را الطاف شاهنشاهی  
 تکشیش ساخته بدرگاه والا آوردند - و در ساعت سعادت افزا بیست و نهم بر فراز ارب کابل  
 قدسی نزل شد - سترگ روشنائی آن دیار را فرو گرفت - و در آن انس جا بارگاه عشرت زدند

(۲) نسخه [ ز ] پر (۳) نسخه [ ک ] همین منزل (۴) نسخه [ ب ] برخه دیگر (۵) نسخه [ ا ]

و جشن عالی توثیق یافت - و همدیگر سال گرامی زن بهجت افزود - و بگزیده کالا بر سنجیدند  
جهانیان از فعال پادشاهی نشاط آمود گشتند •

تخصیص گناه میرزا حکیم - و بازگشت موکب همایون بصوب هندوستان

گهان خفیه از خدا شناسی و یزدان پرستی همواره در مراتب آرایش جهان و جهانیان  
و آرامش هنگام بزم و رزم و برآوردن خواهشها و سزادانی بد گویان و نولختن شایستگی<sup>(۲)</sup>  
رسانندگی دادار جان آفرین را طلبکار - و هرگز دامن کردار ستوده او بخویشتن بینی نیالاید  
و از فروغ خیر بسیجی و حقیقت پژوهی پراگنده آهنگها بیگجهتی گراید - و خداوندان کیشهای  
گونگون در دوستداری این یکتای جهان آفرینش بی اختیار - هرگاه در کارکرد نیکویی نقش غرض  
ستوده آید هر آینه چنین برقرار نیکنامی نشیند - و گروه گروه مردم بدستکاری او برخیزند  
پیشواست که بخشودن گناههای سترگ و ولایتی آباد در پیشگاه همت او قدری ندارد  
و ناهنجاریهای پیشین در عاطفت ندامت گزینان حال فکور نیاندازد - و هرگاه زبان پیشانی  
گویای پشیمانی یابد<sup>(۳)</sup> در یکرمان از مهر جهان سوز بلطف عالم آرا گراید - و باره برون قدسی خاطر  
نباشد - و ( چون فرمان روی روزگار صوری سلطنت را ثمر ایزدی پرستش اندیشد ) او را  
نخست خوهای گزیده فراهم آید - و در کمتر زمانی به پیشوائی جهان معنی سربلندی یابد  
بارها برخی مخلصان جان نثار اندیشیدند که نوکر را کین گاه ساخته میرزا را از هم گذارند  
آن مهر آمود حقیقی با وجود شورش افزائی خموشی هم روا نداشت - و بر زبان گوهر آمود گذشت  
چگونه آدمی زک نیروی ایزدی تأیید را در برآمد خواهشهای نفس نیرنگ ساز برگذارد - و چرا  
برای آسایش خود در جانگهی برادر کوشش رود - و از قدر شناسی یکم از قدریان را روزگار  
سهری گردد - اگر او نیک اندیشیده راه خلاف میبرد طریق عبادت می سپرد - و اگر نه بیمار  
فادانی ست - رنجوران بادیه بیدانشی را نتوان آزار نکرد - درین ایام ( که موکب همایون در عرصه  
دلگشای کابل نزول سعادت فرمود ) نزدیک بود که طومار زندگی میرزا در نور دیده آید - دران  
جانگهی فرستادگان بارگاه خلافت مرده بخشش و بخشایش رسانیدند - و آن پراگنده حال  
گسسته امید را بمنابت روز افزون دستگیری نمودند - میرزا لخته خواب و خیال پنداشت - و زمانی  
بیفاره گذاری دانسته بار نکرد - چون بر حقیقت کار آگهی یافت و درگاه پوزش پذیر می گشاده دید

( ۲ ) نسخه [ ۱ ] شایستگی دارد - و ضامنند ( ۳ ) در [ بعضی نسخه ] پراگنده گها ( ۴ )

در [ چند نسخه ] در کار نیکویی ( ۵ ) نسخه [ ۱ ] آید •

بارگشای گریه و زاری شد - و از نارسائی خود و نامساعدی بخت و بیوفائی همراهان و شرمساری خویش داستان برخواند - و چنان پاسخ برگذارد که مرا پیشتر بایسته نامیده سالی آستان مقدس شد - و خاکِ والا آستان را نوبتایی دیده و دل گردانید - اکنون ( که بدین روز افتاده ام و هرل جان افزوده ) بکدام دل و چه دست آویز خود را در پیشگاهِ حضورِ رسام - و این رفتن چه نماید - و چه آرزو داشته باشم - از بخت برگشتگی هر چند بهمشوره و خواجه حسن روی آوردم ( که بدرگاهِ همایون رفته عنبرخواهی نمایند ) صورت نیست - و از بیمناکی مرا بوزِ ناکامی پسندیده ببدخشان شتاب آوردند - لیکن از پیامِ روح افزا دمِ آسایش برگرفتم - امیدوار آنم که درین مرتبه مرا از دیلم معاف دارند - فرزندِ خود را بخدمت میفرستم - چون خاطرِ دهکین قذره آرامش پذیرد بسعادتِ کورنش سرمایه جارید دولت خواهم اندوخت - بدین مضمون عرضداشتنِ مصحوبِ علی محمد اسپ روانه گردانید •

غرض شهر پرور لطیف خواجه و قاضی عبد اللطیف ببارگاهِ حضور آمده حقیقتِ سراسیمگی میرزا معروض داشتند - بر معبرِ قدسی طراز گران آمد - و فرمان شد که برخی مجاهدانِ عرصه نیز دستنی شتاب آوردند - تا آن غنوده خرد را گری نیکو بندگی آید - درین هنگام علی محمد اسپ بوسیله استادگانِ سرپرِ همایون سعادتِ بار یافت - چون از قدیمانِ این والادردمان بود و طرز دل نیایش گرائی و لایه گری لو پذیرش یافت - گناهانِ میرزا بخشیده آمد - و بتازگی زابلستان عنایت شد و چون بودنِ ریاستِ اقبالِ سرمایه سراسیمگی میرزا بود روز دوم را نورد هندوستان شدند - نخست بگذرگاه رفته بروضه مقدسه حضرتِ فردرس مکانی دعای آفرین فرمودند - و سپس بباغِ شهر آرا مشرت اندوختند - و آخرهای روز آمرای والا شکوه را در خدمتِ شاهزاده سلطان مراد فرمان شد که منزل بمنزل راه سپردند - و خود بصوبِ جلال آباد ( که اردوی بزرگ آنجا بود ) ایلغار فرمودند مخصوصِ خان و شیخ جمال و راقمِ شگوفنامه و چندی دیگر سعادتِ همراهی یافتند - آغازِ شب زمانِ نزدیکِ بگرامی آسایش گرفتند - چون پاسِ سپری شد گلگونِ سبک خرام را تیز گردانیدند نیمه روز باریک آب آرامش گاه شد - در عنقوانِ چراغِ افروزی سمنند اقبال گرم رفتار شد - و صباح آن نیمه روز ساحتِ جلال آباد از موکبِ همایون پرتو گرفت - شاهزاده والا گوهر سردرپای مقدس نهاده نیایش بجای آورد - و پردگیانِ شبستانِ دولت انجمنِ پرستاری نشاط آورد گردانیدند - و امرا سجدِ عقیدت نموده بمسپاس گذاری سعادت اندوختند - هرزه سالانِ شگرف نرغدها از جانبِ میرزا

( ۲ ) نسخه [ ۱ ب ] بارگشای ( ۳ ) نسخه [ ۱ ] بجه ماند ( ۴ ) نسخه [ ۱ ] امیدوارم ( ۵ ) در [ بعضی نسخه ]

طرز دای نیایش گرائی لایه گری و ( ۶ ) نسخه [ ۱ ] خوشخوار ( ۷ ) نسخه [ ۱ ] ترنبا •

سراپنده - و آواز چنان بود که رایات فیروزی عزیمت نوزان زمین دارد - و امرا از بیگانگی جای و محبت کلبیان لخته اندیشه داشتند - که یکبارگی آن شهسوار مرصه آگهی در رسید - و در معسکر اقبال سترگ نشاط پدید آمد - هفتم بصوب هندوسان نهضت والا شد - و ساحل دریا منزلگاه فیروزی گشت - گیاهان خدیو با برخی پردگیان تماشای باغ صفا فرموده شب بارو رسیدند - روز دیگر شاهزاده و امرا از عقب آمده پیوستند - و همدین منزل شیخ محمد از بهار آمده بسجده اخلاص ناصیه بختمنسی را روشنی داد - و ناکامی مخالفان و صاف شدن آن صوبه از گروه عصیان گرا بهرمن همایی رسانید - پانزدهم از گروه خیبر گذشته بهمرود نزول اقبال فرمودند \*

و از سوانح بخشودن گیتی خداوند تبار کاری معصوم خان فرخودمی - از آن باز ( که در آریزه شهرخان آبروی او ریخته شد - و از گزند آن بومی رستگاری یافت - چنانچه گذارده آمد ) در آن محرابی پردرخت بناکامی میگردانید - و هرروز بخارزارای پای تکوین ریش کرده و بناره اندوه سازی بدگوهی یافتی - درین تیره بختی و سرگردانی از ملازمان او مقصود نامی بدو پیوست - و اندوخته روزگاران نثار گردانید - آن شراره پشت بد نهاد را باز اندیشه ناسپاسی کایه ساخت - و بشور افزائی و رعیت آزاری دواو برگرفت - در کمتر زمانه مکن منشان زبنده فراهم آمدند - و شهر بهر ای دست فرسود تاراج شد - فخر علی وزیرخان لخته باو پیش برآمد - و از نامساعدی ستاره و بدگوهی همراهان کار ساخت - و آن شهر آباد با توابع بتصرف آن بدکار در آمد - وزیرخان و مهرخان و دیگر اقطاع داران آن ناحیت انجمن یکتائی را فروغ بخشیدند - و بیارویی اقبال روز افزون به پیکار آن لافرجام آماده گشتند - و در بای سرو در میان داده بتوب و بتذوق آغاز آریزه کردند - آن عصیان گرا از بیمنائی نویبوستگان روز در معرکه بوده سوانجام - بدکاری نموده - و شب با چنده همراهان از اردو بیرون شده کفج تنهایی گزیده - در کمتر زمانه بومیان آن سرزمین هنگامه آرای بندگان خدمت گزین آمدند - و نیروی سترگ در معسکر اقبال روشنی افروخت - شب به بار گذاشته گلهزبای شد - و جلودر نصرت اعتصام تا کلبیان پور تکمیلی نموده باز گشتند - آن پویشان بخت شوریده ولی بجلوپاره شرافت - و از گران خوابی بی دولتی در آن حدود نیز شراره افزای شورش شد - و بسیاری قومایگان مکن خو فراهم آمدند و قصبه مسند آباد را بقمائی گردانید - و در اندیشه تاراج جون پور شد - شاه خان از قهرمت و بهار خان از غازی پور و قاسم خان از چاندپور بچاره سازی برآمدند - و هنگامه بندگان سعادت پزوه

( ۲ ) نسخه [ ۱۱ ] شیخ فرید بخش ( ۳ ) نسخه [ ۱۲ ] غریبه نص ( ۴ ) در [ بعضی نسخه ] نروین

و در [ بعضی ] نروین ( ۵ ) نسخه [ ۱۳ ] جلد پور \*

لاره گرمی پذیرفت - آن کج گری آرم ستمز کایه شد - و بد گهرای نافرجام پراگندگی یافتند و اندوختها را گذاشته با چنده آب سرور از کنده هلدی<sup>(۲)</sup> گذاره نمود - چون هر طرف عساکر فیروزی ترانه سرلی اقبال بودند لخته ازان فتنه اندیشی فرو نشست - و بدستان بررشی روی نهاد - خان اعظم مهرزاکوکه در حاجی پور بود - نیایش نامه فرستاده رینهاری شد - او پاس دیوین آشنایی داشته مردمی بجای آورد - و بنقد و جنس و جایگیر یاری کرد - و از بارگاه خلافت التماس بخشش نمود شهریار بخشایش گر از پوزش پذیری و مهرگزینی کوکلتاش را بدان نوازش امیدوار گردانید و عالم بشگفت زار در شد •

• بیت •  
 نایب اندر خواب نام توبه نتواند شنید • گریه بیند عشق با زبهای عفوش برگذا  
 و از سوانح فرد شری سید هاشم بخاری - در آغاز این برش میر بحکومت سروهی رخصت یافته بود - و میرکلان و کمال الدین حسین دیوانه و برخه دیگر مجاهدان همراه ساخته بودند چون بدین سرزمین رخت اقامت انداخت سلطان دوره<sup>(۳)</sup> زمیندار بزرگ آن سرز بفرمان پذیری برخاست - و بدستان سرائی راه دوستی برگرفت - و از لابه گری چنده راجهوان بد گهر را ( که با او بود ) بخود هنداستان گردانید - و در کیمی گزند جان فرما نشست - درین لاهام ( که یکجهتانی اخلاص گزین دوری داشتند - و دوران ناسپاس نزدیکی ) آن تباہ اندیشی نافرجام بران غمرده حال هجوم آورد - درم امرداد با چنده مردانه فرو شد - و نقد زندگی بشایستگی در باخت - لخته ( که دران آویش راه بیدلی سپردند ) بسزا رسیدند - و آن کج گرای مالشهای سترگ یافت - شازدهم شهرپور نزدیک بگرام نزل راهت اقبال شد - و آگهی آمد که دریای سند را بآن بزرگی و شوریدگی قاسم خان گزیده حسره انتظام داد - گروهی گروه مردم شادی آمود گشتند و لشاطها بر ساختند •

و از سوانح سودائی شدن شیخ جمال بختیار - موکب همایون از گریوه خیبر میگذشت و روی بوی باده شنودند - لخته بانکار گرایید - و زمانه بعدرهای ناسزا پرداخت - برای رهنمونی و پند پذیری نکوهش فرموده از کورنش بازداشتند - او از نیرنگی جنون سبکسری نموده اسباب دولت ینمائی ساخت - و از بیدانشی راه بیفروائی سپرد - گیهان خدیو از مهر اندیشی او را به پند آموزی زندانی گردانید - شیخ عبد الرحیم لکهنوی و چنده دسازان او را نکوهش نموده از نظر انداختند - بیست و سوم دریای سند را از راه پل گذاره فرمودند - و هندوستان را بقدم

( ۲ ) نسخه [ ا ] لاهی - و نسخه [ ب ] ملای ( ۳ ) نسخه [ ز ] سلطان دوره بزرگ کن مرز

( ۴ ) نسخه [ ل ] نافرجام •

عالم آرا آدین بستند - پاسبانی دیارِ سند با آگاه دلی کفرِ منافسنگه باز گردید - تختِ دران حواشی  
 شکرِ قمرغه سرانجام یافت - و نشاطها اندوختند - و همدین آقام راجه تودرمل ناصیه سای  
 قدسی آستان آمد - او در انتظامِ شرعی بلاد<sup>(۲)</sup> با فیروزی جنود تکاپو نمود - ( چون در صوبه بهار  
 چندین کار نماند - و امر را توفیق رفتن بنگاله نشد ) او را بیاسبانی احکام وزارت طلبداشته بودند  
 تارو جانے برگرفته رهگرای بندگی شد - غره مهر بدان سعادت والا اختصاص یافت - و دران سال و مه  
 از ساحل دریای سند کوچ شد - گیتی خداوند باده آسمان بیوند و خاطره حق آمد در عشرت  
 شکر آگهی می اندوخت - و جهانبانی می فرمود - بیستم مهرماه آب بهت از گذرِ رسول بور پیل  
 عبور فرمودند - و بیست و پنجم در حدود هیوان از گذرِ جوگالی<sup>(۳)</sup> بر فرازِ جسر شده دریای چناب را  
 گذاره نمودند - پنجم آبان آب راوی را ( که پایاب بود ) گذشته نزدیک سرای دولتخان مضرب  
 سرداشت دولت شد - و درین روز صدور نامزد فرمودند - و چمن زارِ آمال در ماندگان شاداب شد  
 خدیو آگهی نظر بر افزونی سوزغال داران و رفاهیت حال آن گروه این منصب والا از یک کس  
 برگرفته بگردانان سعادت منش سپرد - تارنج انتظار برخیزد - و دستان سرائی بجائے نرسد  
 مدارت صوبه دهلی و مالوه و گجرات بحکیم ابوالفتح تفویض یافت - و آگرو و کالپی و کالنجر  
 بشیخ ابوالفیض فیضی - و از حاجی پور تا سرو بحکیم همام - و بهار بحکیم علی - و بنگاله بحکیم  
 عیسی الملک - و پنجاب بقاضی علی بدخشی<sup>(۴)</sup> - و نیز جابجا در شهرهای بزرگ یک از دانش اندوزان  
 به منصب را سرکرده قاضیان آن ناحیت گردانیدند - تا ازین گروه بزرگ دستارِ دراز آستین  
 آگاه باشد - و همدین آقام سبه آرای پنجاب راجه بهگونت داس آروزی مقدم قدسی نمود  
 گیتی خداوند خواهش پذیرفته هشتم سایه عاطفت انداخت - و بجای دولت اختصاص گزشت  
 بیست و یکم دریای بیاه برآه پل و بیست و هشتم از آب ستلج بر فراز پیل گذشتند - روز دیگر  
 ساحت سهند مخیم اقبال شد - و ببستان سرای آن شهر عشرت گزیدند - و ازین سرمنزل  
 راجه بهگونت داس و رای رای سنگه و سید حامد بخاری و جنگتبه و دیگر نیول داران پنجاب  
 رخصت یافتند - در حدود پانی پت هفتم آذر شهباز خان مسجد ارادت سربلندی یافت  
 ازین بزر ( که معصوم خان فرخودی را سرسیمه بلاده ادبار گردانید ) بدار الخلافه فتحپور پاسبانی  
 احکام خلافت میکرد - آرازه بازگشت رایات اقبال شنوده برآمد - و سعادت اندوخت - دهم  
 ماهجه رایات اقبال بدارالملک دهلی پرتو انداخت - و بزیارت خوابگاه حضرت جنت آشیانی

(۲) نسخه [ ل ] دیار (۳) نسخه [ ب ] چوگانی - و در [ بعضی نسخه ] چوگالی (۴) نسخه [ اب ]

لوجه فرمودند - مستندانی آن سرزمین کامیاب افضالی گشتند - و از قدردانی ( که سرمایه جارید دولت است ) بآرام جای مهد علیا حاجی بیگم رفته نیایش گری نمودند - انجمن شاهمانی انتظام گرفت - و آرزوها برقرار روانی برآمد - و آخرهای روز آگهی آمد که هونج کبریلی قدسی طراز حضرت مریم مکانی نزدیک رسید - گیهای خدیو پایه شناس پذیرا شده بمراسم بزرگداشت چهار دولت برآراست - در ملازمت آن پرده نشین عفت شاهزاده سعادت پیروند سلطان دانیال بسجود عقیدت ناصیه بختمنی برقرار خست - و سلطان خواجه و شاه قلی خان محرم و بسیاری بندهای اخلاص سرشت جبهه سالی استانی جلال آمدند - هفدهم نزدیک منتهای مضرب خیم اقبال شد و بدای باستانی مطاف رفته تماشای غنودگانی ملک شناسانی فرمودند - و زمانه بالتماس منتهی اداس ( که از خلعت گزینان شایسته است ) منزلگاه او فروغ قدسی قدم یافت •

### رسیدن مرکب همایون بدارالخلافه قشور

گیهای خدیو معدلت پوزه بفروغ خرد پیش بین و رهنمونی اقبال روز الزون گولن لشکر هندوستان را بشنفته پیشانی با تباه اندیشه‌ای جهانیان بزیلستان برد - و بکار آگهی و حساب دانی حس انجام برگرفت - اندرزگویی را پایه والا نهاد - و تاره گوهر مردمی بظهور آورد - حزم اندوزی را با مردانگی درشادیش ساخت - و کرم را با بزرگ منشی هم آغوش گردانید - از دیده وری طرح جنگم انداخت - و جهان را بشکفت زار درآورد - خورشید را لخته دور گرفت - و غنیمت کج گوارا راه دلیری نمود - و بگزیده آئین بادامراه تیره رایان انتظام یافت - چنین پور بزرگ ( که فرمان دهان وسعت آباد هند را بخاطر فرسیده بود ) به بهترین روشها بجای آمد - و گوهر بردباری و فراخ جویگی و غیب دانی بچهار سوی عالم حیرت انداخت - ( هرچند ناسهاس شرقی دیار بیراهه رفتند - و اعیان دولت نهضت رایات والا بدان سو خواستند ) فتنه پنجاب گذارده ملتس پذیرائی نیافت - و چندان آهستگی و بردباری بکاررفت که گفتا برقرار پیدائی نخست - و پراگندگی زمانیان را گزیده چاره گری کرد - و قدردانی و مرتبه آرائی امروزش دگر بایات بتادب ناسهاس برادر فرزند بزرگ را رخصت نداده ناموس آری شد - و به تنها امرا باز نگذاشته رفته مرتبه شناسی را دوتائی بخشید - و با چندین گناه سترگ ملک و مال و جان و ناموس میرزا بخشش فرمود - و مدارج بزم و رزم و لولیم کوچ و مقام و برآوردن خدمت گذاران اخلاص گوی و مالشی بدکاران سرکش بجای آورد - و بقای اقبال و پیشروی ستاره دولت نوزدهم آذر



جهاغه راه سرگولوی برگرفتند - و روزگار غم آمود شد - حال اورنگ آرای مهرگرا را چگونه برنوبست و چه مایه تواند نکاشت - حوصله زمانیان برنتابد - و بقالب گفت درنگجد - و چرا نباشد که انتظام عالم اسباب را گزیده دست انزارے ست - و سرانجام این نهاده را مهری دست آویز - ( هرگاه آن چشمه سار مردمی از فروشند آدمی ( که یک گونه شایستگی داشته باشد ) بفراوان اندوه هر شود ) برسانی گنجینه چندین پیوند جانی را توان اندازه برگرفت - کدبانوی دودمان دولت دریا بار نیکوئیها بود - و از آغاز آگاهی شهریار را فراوان دوست داشتی - و دل محبت طراز شاهنشاهی را نهز بلو شکوف پیونده بود - ازین درد به درمان پردگیان مشکوی اقبال مویه گزان و موسی گزان نعرهای دلخراش برآوردند - و نریادهای جانکاه برکشیدند - از اینجا ( که اورنگ نشین دادگرا از نیکوستانی و پسندیده کرداری پیشوای ملک معنی ساخته اند - و دران نزهتگاه مقدس ناماییم نباشد - و پیشانی خاطر چین زده نشود ) بهمت والا و حوصله فراخ نفسی قدسی را از دست ناشکیبائی وا گرفته بصفت جای رضامندی شناختند - و باندیزهای هوش افزا مرهمهای گوناگون بر جراحتهای خسته دل برنهادند •

آگاه دل روش ضمیر نیکو شناسد که سه کاروان درین سبجی سرا رواو دارند - نخستینی قانله نطفه که از اصحاب آبا بارحام امهات گذاره کند - دوم بجان آسانی شدن - و بنی بخاک فرو رفتن سوم نهرنگی حال زندگان است - که درین منقش رباط بغم و شادی گرایند - گاهی مردم را بدلی روز نشاند - و زمان طبیعت بدین سبکسری دارد - و آگاه دل درین شورش بهای هست بشنابد - و بچاره گرم خورش و بیگانه تکاپو نماید - و ناشناسا را سریدگی درگیرد - و سراسیمگی پراکنده گرداند - و از وفور عاطفت قاسم علی خان را بدارالملک دهلی فرستادند - که فنوب مهرانی سرپراری سلطنت بمنسوبان آن پرده گزین تقدس رساند - و از غمزدگی و دل گرفتگی باز آورده به تیمار داری نشیند - و آنچه درین سفر بذات آن بانوی مینونگار بگر آید بآئین شایسته بگر آرد - ایزد تعالی پرتوی از بقای خویش بر ساحت هستی این شهریار قدردان هشیار خرام دلی کند - و جهانیان از فروغ عاطفت و معدلت کامیاب زندگی گردند •

- مقام جاردانی بادجانش • حریم زندگانی آستانش
- جمالش باد دایم عالم امروز • شبش معراج باد و روز نوروز

و از سوانح آمدنی معصوم خان فرخزادی برالا درگاه - بواسطه بهمی آن سرگردان بادیه ادبار بدارالخلافت قشور در آمد - از اینجا ( که هنوز بدستنی او فرود نیامده بود ) روی نیاز باستان اقبال

(۲) نسخه [ ۱ ] نوحه گزان - و مویه بمعنی نوحه آمده (۳) نسخه [ ۱ ] دل تنگی •

نهارونه بیرون شهر نزدیک پیرغیب منزل گزید - باوجود چندین جرائم همگی اندوخته تباہ آنکه  
همه را و آشکوه پرسش نماید - اگر پشیمانی سرپایی خاطر گرفته بودی بدرگاه آمده برخاک انکسار  
نهار آورد پیشانی شدی - تا ابد به همال بخشش نمودی - و بسایه عاطفت گرائیدی •

سرگذشت این جولان غنوده<sup>(۲)</sup> بخت و خرد آنکه چون بچاگرگی او را در گرفت بچاپلوسی  
زمانی بمان اعظم میرزا کرکه پناه برد - میرزا از درست نهادی و ساده لوحی سخنان فریب آورد  
لو را راست انگاشته بدستگیری برنشست - و گوناگون یزوی نموده بفقده و چایگیر سراسیمگی او را  
چاره گرآمد - و ولایت مهیسه که دامنه کوه بود ضمیمه آن گردانید - و قرار یافت که چون رباب  
جهانگشای بهندوستان بازگشت فرماید او را بدرگاه والا برده پذیرای عاطفت گرداند - (از اینجا  
( که بد درون بود - و خیالهای تباہ در سر داشت ) رخصت گرفته بدان اقطاع شتافت - و بسیاری  
از بندگی به آزردن او فراهم آمدند - میرزا از فرستادن پشیمان شده بچاره گری روی آورد - چون  
نیروی پیکار نداشت دل از اینجا برگرفت - و بعزیمت آنکه بهماهی درگاه میبرد روانه شد - همگی بسیج  
آنکه اگر قابو بدست افتد سر بشورش بر دارد - و گر نه بدارگاه خلافت رفته لایه گری نماید - میرزا  
بسمی بد گهرل آن فتنه اندوز را به آنکه لشکر همراه سازد دستوری داد - و سهوی سترگ  
در کار دولت رفت - او در بیراهه رفتن و حیلہ انگیزتنی تکاپوی نمود - لیکن از کمی دست افزار  
پیکار و بسیاری اولیای دولت از هر طرف و زندانی بدین والد و همشیره و کوچ نتوانست گرد  
فتنه برانگیخت - و نیارست خود را بکوشه اذبار کشید - ناگزیر بدین مصر افضال پیوست  
و بعمار پندار افتاد •

و همدینوا قاضی عبدالسبع را بقضای عسکر والا سر بلند می بخشیدند - او از اعیان  
اندجان است - و بدانش رسمی و تنقیح تقریر و راست اندیشی از یکتایان زمانه - پیشتر قاضی  
جلال ملتانی باین خدمت اختصاص داشت - چون آگهی شد (که آن مرد آزمند را اغراض دنیوی  
جوهر دماغ پریشان دارد - و از راستی و درستی بر کرانه میزند ) و نیز روشن شد ( که پسر او  
بمزور خزینه معموره را دست آلی خیانت ساخته ) او را از پایه منصب و اعتبار انداخته  
و هم عزل بر نامه روزگار او کشیده آمد - و بلا حظه آنکه برگرفته پادشاهی در نظر سب سار نهانید  
بصوب دکن اخراج فرمودند - که از راه سجاز رود - آن نمودند از دران دیار توقف گزید

( ۲ ) نسخه [ اب ی ] غنوده خرد آنکه ( ۳ ) نسخه [ اب ] مهیسی - و نسخه [ ل ] مهی ( ۴ ) نسخه

[ ل ] چون بد درون برد ( ۵ ) نسخه [ ل ] اقبال رسیده ( ۶ ) نسخه [ ا ] عبد الواسع را ( ۷ ) در [ بعضی نسخه ]

فیز خزینه ( ۸ ) نسخه [ ا ] آن آزمند دران •

( سال بیست و هفتم )

و این خدمت عالی که نامزد نشده بود - چون کارداسی و کم طمع  
 و این خدمت عالی که نامزد نشده بود - چون کارداسی و کم طمع  
 و این خدمت عالی که نامزد نشده بود - چون کارداسی و کم طمع

این سال بیست و هفتم الهی و جلوس سعادت بودند

یعنی سال خرداد از دور سوم

درین هنگام از انعام بهار صورت و معنی غلغلۀ عالمی در دودمانی مراد افتاد - و هر یک  
 تا نیرنگی بدایع چهارم و اول شد - چنانچه آری اقبال را در گلبی خاطر هیفه بهار آری  
 جنبانی بسطقی گل کرده - و ازین بسنی بهار صورت و نشانی آمد - اگرچه هر دو بزرگداشت  
 آن گرامی تمام از صفات قدسی باطنی تر و شرمندۀ لایق و انبوهی تقلید پیشانی خرد دشتی  
 و بیدارمنی ماسک ظاهر که غار پیدائی نپذیرفت - ( چون با بستگی معصب را چشم دل رمیدین بود  
 و عقلی صانع قدیش زنگار نایبیت داشت ) شاهنشاہ حقیقت گزین بر مزاج زمانهای شناسی  
 و از خلوتگاه دل بهار که ظهور نرفتاده - پرشکوه روزگار و جهانگیری آگاه دل پرهیز از عجز  
 ( که سرمایه شورش جهانیان کرد ) ناگزیر دانند - و آرامش گروهان مردم از مهین پرستشهای  
 ایزدی اندیشند - امروز ( که عقل بلغدی گمراہ شد - و که راه را جوبائی دلیل در گرفت - و پیران  
 روشن همیر و جوانان سعادت اندوز و خردان بیدار بخت دل گوی برهان ساخته یقین پژوه گشتند )  
 راس مقدس شاهنشاہ کار آگاه بآئین پیشینیان دل نهاد - و خرد را بر عادت برگزید • • اشعار •  
 • خوشا جنبش رهنمایان دین • که کردند روشن چراغ یقین •  
 • خوشا شهبازان آفاق پوی • که در دین و دولت ربودند گوی •  
 • درین عرصه زمین شهبازان یکست • که بسیار بستودنش اندکست •  
 • دو حرفم بود در نیایش تمام • که افضل بومف است و اکبر بنام •

از فروغ ایزد پرستی در پیشطاق ضمیر آسمان پیوند از گوینده اعتباری نگیرند - و نگارنده را  
 چندان لوزش نباشد - هر صورت کهتری که گزیده خرد برگزید روایی یابد - و هر بزرگ ظاهره  
 که گفتار را بدان نمط نسازد دست رد بران نهاده آید - و از گوهر آفرینی انصاف اگر گذارد باستانیان  
 دلپسند گردد بر فراز پیدائی برآید - و از اشتباه پیروی دیگران نیندیشد - و فرمان سلطان

( ۲ ) نسخه [ ل ] درین هنگام بهار صورت ( ۳ ) نسخه [ ل ] انداخت ( ۴ ) نسخه [ پ ] مفوتکده ( ۵ )

نسخه [ ۱ ] درمیان دین ( ۶ ) نسخه [ ۱ ] ثنائی ( ۷ ) نسخه [ ل ] و از پیروی •

عقل فرموده ایزدی شمرده در تکاپوی کردار گام فرخ بوزند - پیداست که بیدار از غنوده نیاموزد و نور آفرینگی نبیند - ازین سال آغاز جشن آرائی فرور و دیگر عیدهای باستانی رواج گرفت و نقد رایج چهارسوی دنیا آمد - قدسی نفوس باستانیان را سرور تازه روی داد - و بزرگان زمان به پیوستگی سعادت و پیوند بهجت کامیاب صورت و معنی گشتند - و آیندگان آگاهی جو را گزیده ارمغانی سرانجام یافت - پرستش الهی بجای آمد - و در لباس صورت آرائی معنی بالش یافت نمای اعتدالی طبائع و هنگام دیگر جشنهای شهر فارسی ( که حکمای پیشین پرستاری الهی و دل بدست آوردن و بهانه افضال جستن خیال کرده اند ) رونق پذیرفت - چنانچه بنده ازان در مغفول این شارستان آگاهی و در آخرین دفتر مذکور شد - چون نوروز نزدیک بود بفرمایش والا کارپردازان بارگاه همایون دولتخانه بزرگ را ( که در دوران مد و بیست ایوان سنگین اساس یافته ) آئین بستند - و امرای بزرگ و دیگر بندگان سعادت گرای در آرایش آن ژرف نگهی بجای آوردند زلفین پارچهای گران ارز بکارفت - و بگوناگون جواهر بیاراستند - بخرمی و خجستگی روز یکشنبه پانزدهم صفر ( ۹۹۰ ) نهند و نود هلالی پس از سپری شدن چهارده دقیقه و سی و هفت ثانیه شمع پیشطاق این بلند طارم برج حمل را تازه روئی بخشید - و زمانه را غار شکفتگی برآراست بفرخی آغاز خرداد سال سیوم از دور سیوم شد - شاهنشاه آگاه دل فراز اورنگ اقبال برآمد و صورت و معنی را آئینه تازه بر نهاد - گوهر شناسائی بر روی کار آمد - و کاردانی و مهراندوزی را سر آغاز دیگر شد •

- یک محفل عیش دادند ستر • که دوران نیارد بعد دراز •
- چه هنگام عیش و جوش نشاط • هوس پای کوبان بروی بساط •
- دکان هوس را نظر فتنه خیز • متاع نظر را خریدار نیز •

قفل از گنجینه برگرفتند - و نقد امید در دامن جهانیان ریخته آمد - و قرار یافت که همه سال از زمان تحویل تا هنگام شرف جشن آرائی شود - و یک از بندگان سعادت سرشت هر روز کارفرمای این همایون سور باشد •

و درین محفل والا فرمودند - امروز هر کدام گزین کار کرده برگذارند - و آنرا پیرایه سعادت اندیشد - نخصت گیتی خدیو را بر زبان گوهر آورد رفت - خداوندی بحقیقت جز بایزد به همال نمزد - و بندگی جز بمردم زاد - این مشتے ضعیف را چه یارا که نام صاهبی بر خود بندد و بنی نوع را بعبدگی برگرد - و همان زمان چندین هزار غلام آزاد فرمودند - و چنان گذارش یافت

که گرفتاری بزرگ را بدینی نام خواندن و پرستاری فرمودن چگونه شایستگی داشته باشد - و آن گروه  
 محاصره گرا به خطاب چیلکی اختصاص یافتند - و آنچه روشنی پذیران نورستان حضور عرضه داشتند  
 گهیانی خفیه پیشتر این بیان فرموده بود - لیکن از گرم بازاری مدارا و به انصافی پاسبانان  
 احکام طوازی کار کرد نگرفت - از آنجمله شاهزاده والا گهر سلطان سلیم بموقف عرض همایون رسانیدند  
 کمتر از هزاره ساله پیوند زناشویی نگیرد<sup>(۲)</sup> - که زبان آن فراران - و سرد بس ناپدید - خان اعظم  
 میرزا کیکه صغری داشت - موزنانی ممالک محروسه در گسیختن تاروپود هستی دلیری نندیند  
 و تا بعضی همایون نرسد در خرابی این بنای ایزدی دست نیالیند - با ژرف نگهی و دور بینی  
 ( که هر دو کیاب باشد ) بیغرضی و کم آزاری را از کجا فراهم آورند - میرزا خان خانان التماس  
 نمود - اگر جاندارانی ریزه چون گنجشگ و ماهی را گرفتار نسازند شایستگی دارد - بکمان  
 کمتر سوده فرارون جان بکوی نیستی شتابد - راجه تودرمل چنان برگذارد - هر روز در بارگاه دولت  
 گوناگون خیر میشود - قانونی نگاشته آید که امرا نیز هر هفته یا ماه یا سال بحال تپی دستان بردارند  
 میرزا یوسف خان استدعا کرد که از همگی شهرها و قصبات سوانح را روزنامه می آورده باشند  
 راجه بیبر خواش نمود پیوسته چندین راستی منشای جد گزین در حواشی و حوالی بجاسوسی  
 تکتو نمایند - و حال ستم رسیدگان داد بزره و دیگر کارهای ناگزیر را به آلبشی نفسانی بپای  
 سرپر اعلیٰ عرضه دارند - ملتسم قاسم خان آن بود که در رهگذرهای قلمرو سراها آبادان ساخته شود  
 که سرمایه آسایش سفرگزینان گردد - شیخ جمال بعضی اقدس رسانید که چندی از به غرضان مردم شناس  
 نامزد کردند - و شکستگی کم مابه را ببارگاه حضور آورند - شیخ فیضی آرزو کرد که در شهرها و بازارها  
 برخی کار شناسان مهر گزین مقرر شوند - و ارج هر چیز بدیده وری قرار گیرد - حکیم ابوالفتح احساس  
 دارآشفا خواش نمود - و راقم شکرنامه عرضداشت - داروغگان هر شهر و قصبه بنه داران آنجا را  
 نام بنام و حرفه بحرفه نوشته بفرستند - و همواره در دخل و خرج اینان ژرف نگهی بکار رود  
 و بیکار و هزیه گرد و نگرهیده روش را براندازند - چون از گفتار گیتی خداوند در پوزه کرده بودند  
 جمیع گفتارها پرتو پذیرائی یافت - جهان افسرده تازه روئی گرفت - فیض ایزدی را در بارش  
 چشم آگهی را سرمه کشیدند - زمین بستایش برخاست - و آسمان به پاس گذاری آفرین برخواند  
 هر روز بک لڑ آموی بزرگ محفل آرا میشد - گیتی خداوند سایه عاطفت بدل نگارین جا انداخته  
 بهشش و بهخشایش را بلند آوازی داد - و نیایش ایزدی بشکوف آئین انتظام پذیرفت  
 و هر یکی از بختمنان خلعت گزین اندک از فرارون داد پادشاهی را پیشکش نام نهاده

جاوید معادلت اندوخت - و شاهنشاه آرم دوستی لخته پذیرفته دستمایه والا پایگی گردانید - و چون هنگام شرف نزدیک رسید دولخانه خاص را آذین بستند - جادو منشیان سحرپرداز کارنامهها موی کار آوردند - و خود را روزبازار شد - روان دانش اندوزان باستانی نژگی پذیرفت - و شاهنشاه فضل دوست را گزین بهانه بدست افتاد •

در آغاز این خجسته سال گیهان خدیو لخته در انتظام مهمات ممالک محروسه توجه برگماشت - و آئینهای ملک و مال را تازه رونق بخشید - راجه تودرمل را پیشتر خدمات دارالوزارت تقوی یافتند بود - لیکن از خطرناکی این سترگ کار و چیره دستی دورویان ده زبانی دل نهاده آن دورویی کم آرز ( که شناسای رموز کردانی ست ) باشراف دیوان شرف اختصاص یافت و در معنی بایه و کالت کرامت شد - همگی مهمات برای صواب اندیش او بازگردید - و معاملات مالی و ملکی را گزین نگهبانی بدید آمد - بیمی بخت بیدار دامن خواهش نیالوده بباست دوات پرداخت - و نیکنام جاوید اندوخت - بدستمایه توانگردانی پاسبانی احکام خلافت نمود و از مردانگی بیم از درازستان حيله فروش بخود راه نداد - و از دیده وزی و مزاج شناسی فصلی چلد مرده داشت - تا بتازگی فرمان مقدس شرف نفاذ پذیرد - و نیروی دیگر بدست آید برای افزایش آگهی رقم زده کلک حقیقت گذار می سازد - و ارمغانی آیندگان سرانجام میدهد نخستین آنکه عمل گذاران خالصه و جایگزینان مالی و جهات را موافق دستورالعمل بازیافت نمایند و اگر بدگویی و ستمکاری از کشاورزان زیاده از قرارداد برآید از مال واجبی برشمارند - و از ستانندگان جرمانه بگیرند - و در ماهیانه حساب کنند - و هر فصل جزو و رسیدن به تیمار زیردستان پردازند - و رشقه داد و ستد را دوتائی بخشند - ملتس پذیرائی یافت - و بسزای بدکاران رخصت شد - دیگر عامل خالصه دو بتکچی دارد - کارکن و خاص نویس - بیشتر این دو آزمند بکالتن را راست آمده سرمایه زبان کاری زیردستان میشوند - اگر بجای آن دونا فرجام یکی از معتمدان راست گوهر نامزد شود هر آئینه ملک آب و رعیت آسوده خواهد شد - دیگر چنان آگهی میرسد که در برگشت خالصه اراضی سال بسال کم می آید - اگر یکبار زمین کشت پذیر پیموده آید فراخور توانایی رعایا سال بسال زیاده نموده نسق جزو قرار دهند - و یکدیگر را بضمان داده

( ۲ ) نسخه [ ب ] گردانید • بیت • عجب بزمگاه شد افلاک تاب • که کم بیندش چشم بخت بخواه

( ۳ ) نسخه [ ب ] آوردند • بیت • نشسته صاحبان جا بجای • مسجد خداوند را جبهه سای

( ۴ ) نسخه [ ل ] ولا مردانگی ذاتی و کمی از درازستان حيله فروش را بخود راه نداد ( ۵ )

در [ نسخه ] برای آیندگان ( ۶ ) نسخه [ ل ] بگیرند ( ۷ ) در [ نسخه ] بخبر •

نوشته برگزیده - و در بازخواست راه نیکوئی سپردند - و زمینی انتاد<sup>(۱)</sup> چهارساله را سال اول از قریب نصف و سال دوم چهارم بخش کم و سال سوم موافق دستور جواب گویند - و ناکاشته دو ساله را نخستین چهارم بخش کم ستانند - و در زمینی ناکاشته اندک غله بازگیرند - چندانکه لهری مل گذاری یابند - و اگر کشاورزان بیماری را یاروی کنند از مردم روشناس نوشته بستانند و برخی در ربیع و لخته در خریف بازگیرند - که در کمتر زمانه ملک آباد و رعیت آسوده و خزینه غرولوی گردد - و چون عامل جمع اتواید از کمی بعضی محال بازخواستی نرود - و هر سال حقیقت عمل گذاران بر مری همایون رسد - تا نیکو کردار ببخشش و افزونی منصب آبروی تازه بهم رساند و آن دیگر را بمالش و سزا چشم راستی گشوده آید - دیگر چون زراعت ایستاده باشد چند طناب باندازد زمینی نامزد گرداند - و از راه آبی آغاز پیمایش کند - و نیرنگی کشت و کار هر زمینی را شناسا گردد - و میانجی جا برای خود گزیند - و بآئین پخته کاری خود را بهرجای رساند - و پژوهش حال نماید - و بهنگامیکه بارش دلخواه باشد و زمینها آب نشین گردد تا در نیم بسره نابود دهد و در جنگل و ریگستان ناسه بسره - و سیاهه ضبط هفته هفته و روزنامه تحصیل ماه بماء بد فترخانه عالی روانه سازد - دیگر فرمان مقس صادر شود که زمینی آفت زده را راست کرده نسخه آنرا بدرگاه والا فرستد - تا بحکم قدسی کارگذار آید - دیگر گروه نشینان تمدن نهاد زمینهای قلب را پناه جای خود اندیشیده درازدستی میکنند - بسپهسالار و نوجدار و صاحب تیول و عمل گذار فرمان شود که بکثاتی گزیده چاره گر آیند - نخستین راه انداز گوئی سپند - اگر سود مند نیاید بمالش لولی چیره دستی برافرازند - و آبادی ایشان را خراب گردانند - و جایگزیندار عوض یابد و مستوفی وجه آنرا بازخواست ننماید - و اگر ازین آسانی سپاه زبان زدگی کشد تاوان دهد دیگر آنچه از رعایا باز ستانند رو برو بفرطه دار سپارند - و او برعایا قبض الوصل دهد - و ماهیانه عمل گذار چهار مرتبه رساند - بخش آخرین هنگامیکه نزد رعایا باقی نگذارد - دیگر بر رعایای ایل چنان بسربرد که بخواهش محصل خود ها خواسته را بخزینة رسانند - و از سرکشلی و گردن تابان هراسی گرفته بمخاطر جمعی گراید - و اگر چنین فواید مرد یافته نشود پاسبانان خرمنها نموده حال ستاند - دیگر توجیه محصل فراخورد کشت و کار هر کدام نموده وقت را پس و پیش نکند و بتواری هر موضع بکارند با اسم باسم قسمت نماید - و عمال نقد آنرا با دستخط بتواریان

(۲) در [ بعضی نسخه ] آفت رسیده را (۳) در [ اکثر نسخه ] نیپ کرده (۴) نسخه [ ل ] بمالش

چیره دستی نمایند (۵) نسخه [ ب ] اسامی سپاه کدور زبان زدگی - و نسخه [ ک ] آسانی سپاه

کدور بزرگ زبان زدگی (۶) نسخه [ ل ] بازخواست را •

نیارنده بیرون شهر نزدیک بیرغیب منزل گزید - باوجود چندین جرائم همگی اندیشه نداء آنکه شهریار را شکوه پرسش نماید - اگر پشیمانی سراپای خاطر گرفته بودے بدرگاه آمده برخاک انگسار قهار آلود پیشانی شدے - تا ایزد به حال بخشش نموده - و بسایه عاطفت گرانیده •

سرگذشت این جوان غنوده<sup>(۲)</sup> بخت و خرد آنکه چون بیچارگی او را در گرفت بچاپلوسی زمانه بخت اعظم میزرا کوکه پناه برد - میزرا از درست نهادی و ساده لوحی سخنان فریب آلود او را راست انگاشته بدستگیری برنشست - و گوناگون یازوی نموده بفقد و جایگیر سراسیمگی او را چاره گرامد - و ولایت مهیسه که دامنه کرده بود ضمیمه آن گردانید - و قرار بانست که چون رایات<sup>(۳)</sup> جهانگشای هندوستان بازگشت فرماید او را بدرگاه<sup>(۴)</sup> واپا برده پذیرای عاطفت گرداند - از انجا<sup>(۵)</sup> که بد درون بود - و خیالهای تباہ در سر داشت ) رخصت گرفته بدان اقطاع شتافت - و بسیاری از بندگی به آرم نزد او فراهم آمدند - میزرا از فرستادن پشیمان شده بچاره گری روی آورد - چون نیروی پیکار نداشت دل از انجا برگرفت - و بعزیمت آنکه بهما یون درگاه میورد روانه شد - همگی بسیج آنکه اگر قابو بدست افتد سر بشورش بر دارد - و گر نه ببارگاه خلافت رفته لایه گری نماید - میزرا بسعی بد گهرل آن فتنه اندوز را به آنکه لشکر همراه سازد دستوری داد - و سهوے سترگ در کار دولت رفت - او در بیراهه رفتی و حیلہ انگیزختن تکابوی نمود - لیکن از کمی دست افزار پیکار و بسیاری اولیای دولت از هر طرف و زندانی بودن والده و همشیره و کوچ نتوانست کرد فتنه بر انگیزخت - و نیارست خود را بگوشه ادبار کشید - ناگزیر بدین مصر افضال پیوست و بخصار پندار افتاد •

و همدرفولا قاضی عبدالسمیع را بقضای عسکر والا سر بلندی بخشیدند - او از اعیان<sup>(۶)</sup> ایندجان است - و بدانش رسی و تنقیح تقریر و راست اندیشی از یکتایان زمانه - پیشتر قاضی - جلال ملتانی باین خدمت اختصاص داشت - چون آگهی شد (که آن مرد آزمند را اغراض دنیوی جوهر دماغ پریشان دارد - و از راستی و درستی بر کرانه میزد ) و نیز روشن شد ( که پسر او بتزوی خزینه معموره را دست آلی خیانت ساخته ) او را از پایه منصب و اعتبار انداخته و تم علی بر نامه روزگار لو کشیده آمد - و بملاحظه آنکه برگرفته پادشاهی در نظر سبکسار ننهد و بصوب دکن اخراج فرمودند - که از آن راه بجهاز رود - آن نمودند از دران دیار توقف گزید

( ۲ ) نسخه [ اب ل ] غنوده خرد آنکه ( ۳ ) نسخه [ اب ] مهیسی - و نسخه [ ل ] مهی ( ۴ ) نسخه

[ ل ] چون به درون بود ( ۵ ) نسخه [ ل ] اقبال رسید ( ۶ ) نسخه [ ا ] مبدالواسع را ( ۷ ) در [ بمعنی نسخه ]

نیز خزینه ( ۸ ) نسخه [ ا ] آن آزمند دران •



بفرسته خانه رسانیده - و از زرف نگهی ستم را براندازند - و از هفتدوی گفتار را بکودار آمیزند  
دیگر مهر و رویه و دام آنچه بگرامی نام نقش پذیرد گنجور جمع برگیرد - و در برابر مسکوک  
پادشاهی سرفراز پادشاهی را باز دهد - تا عمل گذاران و سرفرازان نو و کهن بر شمرده تفاوت نهند  
لعل جلایی فرست زنی تمام عیار چهار صد دام - رویه چهار گوشه چهل دام - اشرفی دستوری  
و رویه ابرشاهی گرد از دست فرسودگی چنین داد و ستد نمایند - اشرفی اگر دوبرنج هم تفاوت  
داشته باشد درست پنداشته به صد و شصت دام برگیرند - و از سه برنج تا یک سرخ کاشته به صد  
و پنجاه و پنج دام - و یک سرخ تا یک ونیم سرخ کم سه صد و پنجاه دام - و رویه تا یک سرخ کم  
تمام زنی شمرده سی و نه دام - و یک ونیم سرخ تا دو سرخ نقصان سی و هشت دام - و لعل جلایی  
تمام میل و زنی و رویه جلایی اگر از یک و نیم سرخ تا دو سرخ و سکه سرفراز ابرشاهی  
از سه برنج تا یک سرخ کم باشد بخزانہ گذارد - و اگر ازین زیاده کم باشد نموده جدا نگاهدارد  
و محشوف تفصیل آنرا داخل روزنامه ساخته روز بروز بدفترخانه عالی فرستد - و جایگیرداران  
و خزانهچیان و سرفرازان بشرح مذکور عمل نمایند - دیگر کاربردان خالصه و جایگیرداران نیکوکار  
و نهاده کردار و فرمان پذیر و سرتاب محال خود را بشایسته گذارش عرضه دارند - تا پاداش آن سرانجام  
یابد - و رشته انتظام دوتائی گیرد - دیگر عوض خرجهای پاسبائی یکدام در بیگه مزروع نیز قرار گرفته  
آید که ازینوجه بیست و چهار دام بکشت و کار پیمایان مرحمت شود - پانزده سیر آرد باز و هفت  
دام - و دو سیر یا کم روغن زرد بهیای پنج دام - و دوازده و نیم سیر دانۀ ستور بقیمت چهار دام  
و هشت دام نقد - آمین را پنج سیر آرد و نیم سیر روغن زرد و هفت سیر دانه و سه دام - نویسنده را  
چهار سیر آرد و نیم سیر روغن زرد و پنج و نیم سیر دانه و دو دام - و سه نفر دیگر شش سیر آرد  
و سه پلو روغن و سه دام - در آیام ربیعی ( که روزهای دراز است ) از دروست و پنجاه بیگه کمتر  
جیب نکشند - و در آیام خریفی ( که روز کوتاهی دارد ) از دروست بیگه کمتر نکشند - فصلی مذکور  
برزف نگهی طراز آفرین گرفت - و خواهشهای او پذیرفتگی یافت •

و از سرفراز بخشیدنی معصوم خان و نیابت خان - نخستین ازین باز ( که در حدود فتحپور  
منزل گرفت ) لخته بمشوه فروشی نشست - و زمانی در دیوسار حیرت افتاد - و بدست گیرنی  
سعادت بختیان روی بدرگاه حضرت مریم مکانی آورد - و آن تبه کار دیگر از واماندگی بعین الملک  
پیوست - و از غنودگی بخت راه جدائی سپرد - و خیال شورش پیش گرفت - و چون کار  
بر نساخت بهمان ملاذ عالم آیه گری نمود - و بدست کسان شهباز خان گرفتار گشت - چون زهارنامه

